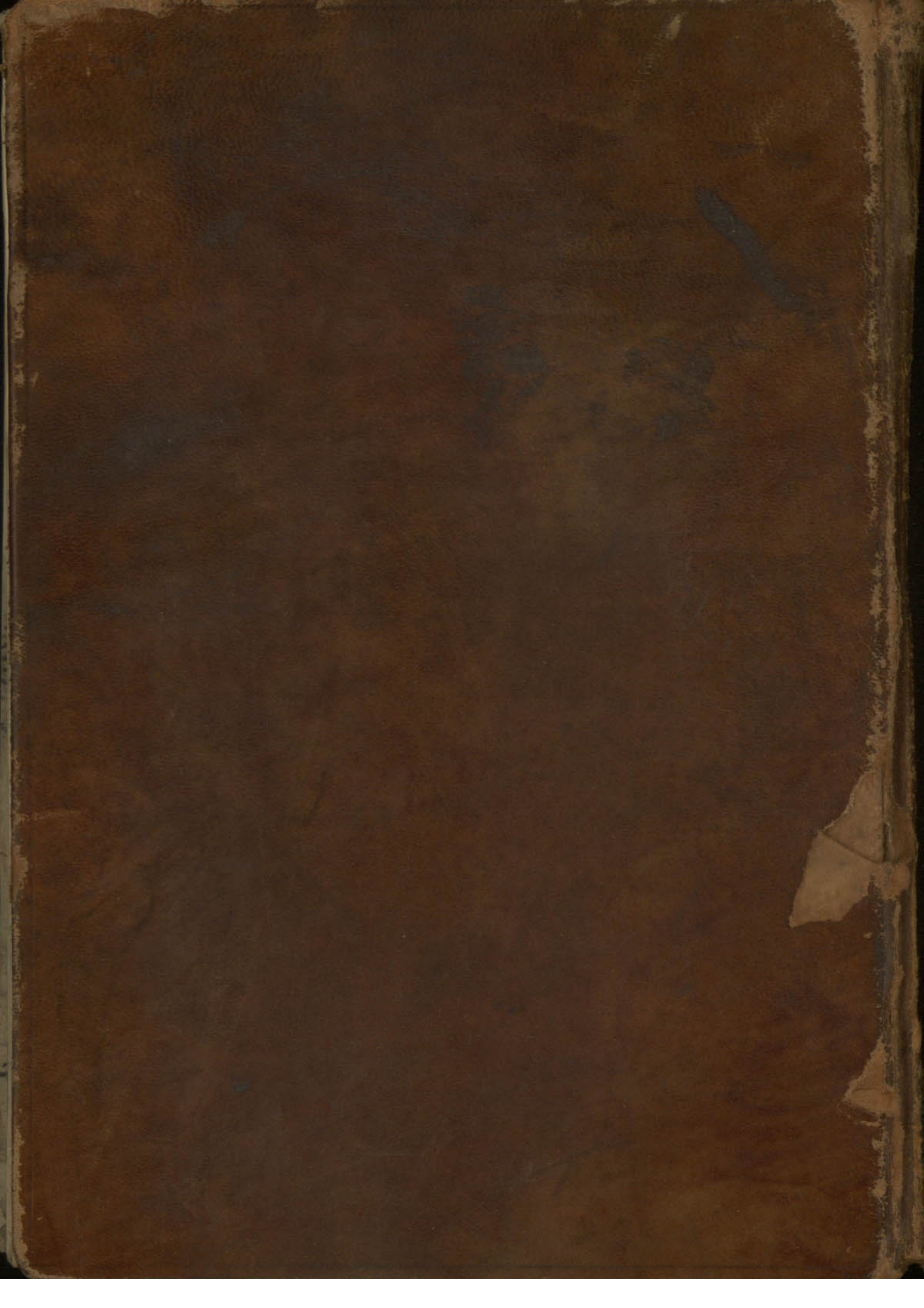
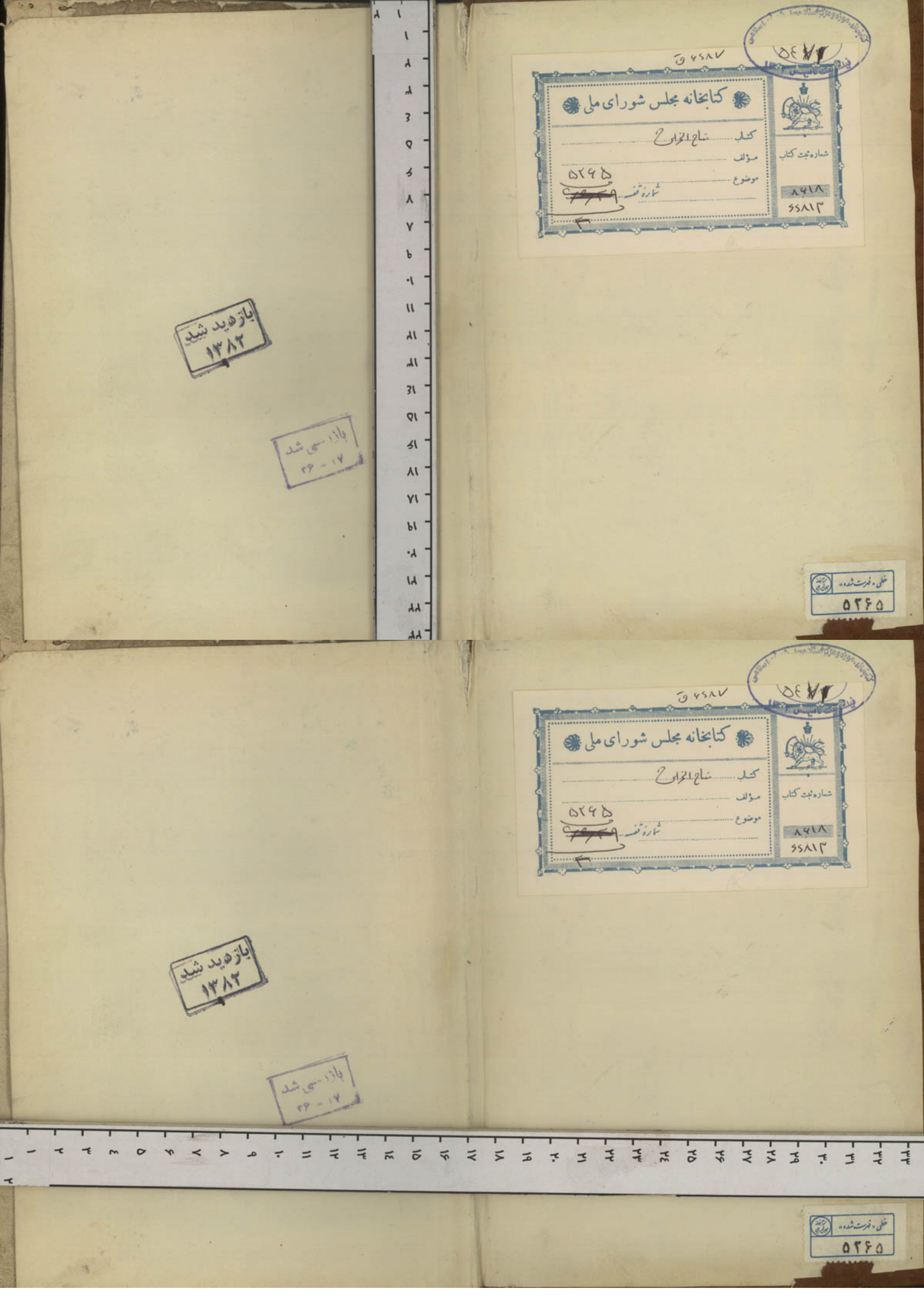




کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب
مؤلف
موضوع
شماره قفسه
شماره ثبت کتاب
۸۶۱۸
بازدید شد
۱۳۸۲
خطی - فهرست شده
۵۲۶۵

واسارون و دارچینی و زنجبیل و مصطکی مرنج از دو درم و عصارهٔ افسنتین ... و
مرحوج و کشک شده از یک درم صبر سقوطری پانزده درم سقمونیا مشوی و غاریقون
تخم حنظل از هر یک سه درم ایقمون اقریطی و بسفایج از هر یک شش درم کوفته و بیخته حب
سازند و در ظرفی آبگینه نگاه دارند بعد از آن که در سایه خشک کرده باشند شربتی
نیم نافع بود **حب دیگر** ... مشتمل تربد سفید مجوف خراشیده بروغن ...
کرده دو درم صبر سقوطری و حب النیل از هر یک یکدرم تخم حنظل و سقمونیا از هر یک ...
کوفته و بیخته باب کرفس تر بسرشند و حب سازند شربتی یکدرم **حب قوقایا**
حب نسخه جالینوس است سودمند بود درد سر که از بلغم بود و چشم را روشن کند و بلغم
رنج از بدن پاک کند **صنعت** صبر سقوطری و عصارهٔ افسنتین و مصطکی از هر یک دو درم
و سقمونیا مشوی و تخم حنظل از هر یک دو درم کوفته و بیخته باب کرفس بسرشند و حب
سازند شربتی یک مثقال و بعضی درین نسخه عصارهٔ افسنتین و شحم حنظل ... افسنتین
... و یکی میکنند **نسخهٔ دیگر حب** ... مشتمل مصطکی و عصارهٔ افسنتین و تخم حنظل و صبر سقوطری
و سقمونیا مشوی از هر یک یکدرم کوفته و بیخته باب خالص بسرشند و حب سازند شربتی ...
درم تا دو درم و نیم استعمال کنند **حب مزاج حب کیکنج** ... سودمند بود و قولنج و ...
... بادهای غلیظ دفع کند و حیض براند **صنعت آن** صبر سقوطری دکینج و تخم ...
... سلیله زرد از هر یک دو درم و نیم تربد سفید مجوف خراشیده ...
... نیم مجموع کوفته و بیخته و حب سازند شربتی سه درم ...

طلا کردن نافع بود و خاکستر آن چون سنون سازند دندان را جلا دهد و علامت خوردن وی
ضیق النفس و سرخی چشم و سرفهٔ خشک بود و دشواری بول و نفخ شکم و درد معده بود و
کرده و لون بول بنفشی بود و شش را ریش کند و کشنده بود و معالجهٔ آن بلعابات و روغن
بادام شیرین و شیر تازهٔ زنان و خبازی و خطمی کنند چون شاید **ارسابطون** نرنج
است و گفته شود **ادطی** اطاالت و گفته شود **ارغاموفی** نباتیست که بشکل مانند خشخاش
بری بود و بلون نزدیک بشقایق النعمان و کمی باشد که فرق نکنند از شقایق و مؤلف
گوید شیرازی آنرا ماميثای سرخ گویند ... چشم پاک گرداند و ورق آن چون بر
چشم ضماد کنند ورم آن را ساکن گرداند و دروی قوت جلا و تحلیل ... **آزاددرخت**
درختیست در گرگان و یرا ازبرزمین خوانند و در شهر ری درخت طبیل و در طبرستان طاک
بشیرازی درخت طغک خوانند و بپارسی طاق گویند بهترین آن بستانی بود که بسیاهی
مایل بود طبیعت آن گرم است در سیم و گویند در دوم و خشک است در آخر درجهٔ اول و ورق
آن اگر بهایم بخورد بمیرد و چوب وی ... فعل ... و عصارهٔ وی نافع بود جهة
دفع سم چون با عسل بیاشامند و جهة قولنج نافع بود و سده را بگشاید و مقدار ماخوذ از وی
سه مثقال بود و ثمرهٔ وی مؤلف گوید جهة سرفهٔ بلغمی نافع بود اگرچه صاحب منهاج و صاحب
جامع آورده اند که کشنده است اما چند بار امتحان کرده شد خلاف و ثمرهٔ وی
اندک حلاوتی داشته باشد و صاحب منهاج گوید نبات تلخ است و ورق وی موی را
دراز گرداند اگر بوی آن سر بشویند و بدل آن در دراز کردن موی ورق ... است

و سهو کرده است قول صاحب منهاج و صاحب ... درین معتبر است بپارسی سرتیس گویند
و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و چون بسوزانند گرم بود در دوم و خشک بود در سیم
سودمند بود جهة داء الثعلب چون طلا کنند و چون خورد کرده بیاشامند بول و حیض براند
لیکن مرخی فم معده بود و مصلح آن گلقند بود و برفتن طلا کردن و بر ورمهای بلغمی نافع
بود و بگداز اند و مقدار شربتی از وی پنج درم بود **اشنان** حرض گویند و آن انواع است
آنرا غاسول خوانند و بهترین آن بارقیات سبز و پاک و بارق موضعیست نزدیک
کوفه و لطیفترین آن سفید بود و طبیعت آن گرم است در دوم و ماسرجویه گوید گرم و خشک
است در دوم محرق بود و مفتح سده بود و منقی بود و گوشت زیادت بخورد و نیم درم از وی
عسر البول بگشاید و یکدرم از وی حیض براند و سه درم از وی مسهل باشد مستسقی بود و
پنج درم از وی بچه مرده یا زنده بیندازد و ده درم از وی سم قاتل بود و مضر بود بمثانه
و مصلح وی عسل است یا گلنگبین و گویند مصلح وی مغز تخم خربزه است و از عقب وی روغن
بنفشه است **...** عصارهٔ مامیثاست و گفته شود **...** بیخ نباتیست
مانند کف ابلق است از زرد و سفید و صاحب تقویم گوید بیخ نخلست و این خلافست
و نوعی هست که زرد بود تیره رنگ با سفیدی و آنرا کف عایشه و کف مریم نیز خوانند
و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم محلل فضلهای غلیظ بود و جهة سمها نافع بود و جهة گزندگی
جانوران و جهة جنون نجابت مفید بود و عصبها را پاک گرداند از آفتها و دیسقوریدس
گوید اعضای عصبانی را نافع بود و دردهای آن ساکن گرداند و جنون و وسواس ...

یکی تر و ده و بلبلی [illegible] صبر [illegible] کنند و خشک کرده استعمال نمایند [illegible] مسهل [illegible]
بکوفته [illegible] درم سقمونیا [illegible] درم زنجبیل و [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] و [illegible] از هر یک یکدرم فانیذ بحری [illegible]
درم کوفته و بیخته بآب گندنا یا آب [illegible] بسرشند و حب سازند شربتی سه درم [illegible]
از [illegible] و اعصاب و فالج و لقوه [illegible] را نافع بود و نجات [illegible] مسهل
[illegible] حب [illegible] سود مند بود [illegible] هلیله زرد و کابلی و سیاه [illegible]
[illegible] درم سقمونیا [illegible] درم کوفته و [illegible] بآب شاهترج [illegible]
چون خشک شود دیگر باره تر کنند بآب شاهترج تا [illegible]
[illegible] سحق کنند و حب سازد مانند نخودی و خشک کنند شربتی از یکدرم تا [illegible] مثقال
[illegible] مسهل سودا سودمند بود و تنهای بلغمی کهن را [illegible] صبر سقوطری [illegible]
هلیله زرد و غاریقون و عصاره غافت از هر یک مساوی کوفته و بیخته بآب کرفس
[illegible] خالص بسرشند و حب سازد شربتی سه درم و در عقب آن آب گرم [illegible]
[illegible] مسهل پوست هلیله کابلی و پوست هلیله زرد [illegible] بسفایج [illegible] درم
[illegible] درم صبر سقوطری شش درم اسطوخودوس [illegible]
[illegible] و بسفایج از هر یک سه درم شحم حنظل یکدرم و نیم [illegible] از هر یک [illegible]
[illegible] خالص بسرشند و حب سازند شربتی چهار درم [illegible]
[illegible] جهت اصلاح سودا [illegible] سودمند بود [illegible] هلیله کابلی [illegible]

لاغوفوس [illegible] خرگوش لاغوی خوانند بپارسی خرگوش گویند [illegible]
آنست که لون آن [illegible] زند و بیابانی بود که سگ صید کرده باشد و طبیعت آن گرم
و خشک است خون وی چون گرم بود بر بهق و کلف طلا کنند زایل کند و خون وی بریان کرده
[illegible] که بعد از مرض حادث شود بغایت نافع بود و چون ضماد کنند دماغ وی بر جای
دندان زود بر وید و در خواص آورده اند که چون پای وی بر زن تعلیق کنند آبستن نشود
مادام که با وی باشد و بقراط گوید سر وی چون بسوزانند و با پیه خرس یا سرکه طلا کنند
بر داء الثعلب نافع بود و پنیر مایه وی با سرکه یا روغن یا عسل حل کنند و با سرکه بیاشامند
صرع را نافع بود و اگر زن بعد از طهر سه روز بیاشامد با سرکه منع آبستنی
کند و اگر زنی که هرگز آبستن نشود بعد از طهر بخورد [illegible] آبستن گردد و آن باد
[illegible] زهرهای کشنده است خاصه گزندگی عقرب و افعی و گویند چون
[illegible] وی بخور کنند از [illegible] آفت نرسد اما خون غلیظ از گوشت وی حاصل شود
[illegible] مرق آن در نقرس و مفاصل نزدیک [illegible] مرق ثعلب [illegible] نشستن گوشت و
اولی آن که با روغنها بپزند مثل زیت و اگر بریان کنند بخار آب بهتر بود و وی
[illegible] آورده مصلح وی [illegible] بود [illegible] حیوانیست دریایی کوچک صدفی شکل
[illegible] سرخ رنگ و بر سر وی سنگ پاره ایست اگر سر وی بسوزانند خاکستر وی نافع بود
جهت داء الثعلب خاصه که به پیه خرس طلا کنند البته موی بر ویاند و اگر در چشم
کشند آن خاکستر را جلا بخشد و از جمله سموم قتاله است خون وی [illegible]



بغایت نافع بود و درد مفاصل و رعشه و بدل وی در دفع جنون یک وزن و نیم آن [illegible]
و چهار دانگ آن سعد و وی مضر بود بآلات بول و مصلح آن حب الآس یا بلوط است
اصابع هرمس فقاح سورنجان است زرد بود و سفید بود و صاحب جامع گوید شنبلید
سم فقاح سورنجان است و صاحب منهاج گوید ورق سورنجان است و قول صاحب جامع محقق است
که فقاح سورنجان است و طبیعت آن گرم و خشک در دوم و مسیح گوید در سیم درد مفاصل کهل را
سود دهد و ریشهای کهن را نافع بود و بر نقرس نیز ضماد کردن سود مند بود و بقراط گوید که تریاق درد
مفاصل است خاصه در وقت نزول ماده و صاحب منهاج گوید در قوت مانند سورنجان بود
و بوییدن آن نافع بود جهة صداع سرد و بادها که در دماغ بود بشکند و سده آن بگشاید و باه را
زیادت کند خاصه با زنجبیل و زیره و فودنج اصابع الفتیات افرنجمشک است و گفته شود
اصابع العذاری نوعی از انگور سیاه است دراز است مانند بلوط آنرا انگور زیتونی خوانند
و طبیعت آن گرم و تر است و در صفت عنب گفته شود انواع آن اصل السوس اصل الملک است
بپارسی بیخ مهک گویند و باصفهانی آید و بکرمانی بیخ مزه طبیعت آن معتدل است در گرمی
سردی و تری و خشکی نافع بود جهة خشونة سینه و قصبه شش و حلق و تشنگی بنشاند
و دیسقوریدوس گوید چون عصاره وی وقتی که تر باشد در چشم کشند ناخنه ببرد و
جهة دشواری زادن و حرقه بول و اختلاج و وجع عصب نافع بود و اگر بیخ مهک خشک کرده
سحق کنند و در چشم کشند همان خاصیت عصاره دارد ناخنه و گوشت زیاده ببرد و عصاره
[illegible] درد سینه و جگر و جرب مثانه و درد گرده نافع بود و رب و طبیخ وی مجموع نافع بود

سرفه را نافع بود و بدل بیخ مهک نیم وزن آن رب السوس است اصول الاربعه
بیخ کاشنی و بیخ رازیانه و بیخ کرفس و بیخ کبر را خوانند و هر یک بجای خود گفته خواهد شد
اصل اللوف دیوفانوسطس خوانند و آن بیخ فیلجوش است و بیونانی دراقیطون گویند
و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم اخلاط غلیظ لزج دفع کند و سده جگر و سپرز و گرده
بگشاید و جهة ریشهای بد نافع بود و اگر با [illegible] کهن بر بهق طلا کنند مفید بود اصل المرجان
بسد است و گفته شود اصل القصب بپارسی بیخ نی خوانند و در وی قوت جاذبه است اگر
بکوبند و بر عضوی که آهن در وی باشد ضماد کنند بیرون آورد و چون سحق کنند و با سرکه
بسرشند و بر درد مفاصل ضماد کنند سود مند بود و اگر با ترمس بر نقرس کلف طلا کنند زایل کند
و اگر خاکستر آن با [illegible] حنا بسرشند و بر سر نهند موی را قوت دهد و برویاند اصل الراسن
راسن است و ترکان آنرا اندز خوانند و آن نوعی از فیلجوش است و در راسن گفته خواهد شد
اصل النیلوفر الهندی [illegible] نیز گویند اصل السوسن الابیض بیخ سوسن
سفید است و در روم در میان بنفشه می پرورند و باطراف می برند و آن مشهور است به بیخ بنفشه
و آن قسط شیرین است و در قاف گفته شود اصل السوسن الاسمان جونی ایرسا است و
گفته شود اصل اللفاح بیروح است بپارسی سابیزک خوانند و گفته شود در یاد بیروح الصنم
اصل الفلفل فلفلموی است و گفته شود اصل الخنثی اشراس است و گفته شد اصل الکرفس
بپارسی بیخ کرفس گویند و در کاف گفته شود اصل الهندبا بپارسی بیخ کاشنی گویند و در هندبا
گفته شود اصل الرازیانج بپارسی بیخ رازیانه گویند و در رازیانه گفته شود اصل الکبر

بپارسی بیخ کبر خوانند و طبیعت آن عیسی کوید کرم و خشک است درسیم اکر با سرکه برخنازیر طلا کنند
تحلیل کند و عرق النسا و بواسیر را نافع بود و مقطع و ملطف بود و بوست آن جهة درد دندان که
از سردی بود نافع بود چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند یا تنها بخایند و اکر با سرکه بسایند
و بر کلف و بهق سفید طلا کنند نافع بود و بجهة سپرز بغایة سودمند بود خوردن او با سرکه یا با سرکه
طلا کردن و اخلاط غلیظ لزج را نافع بود و قطع آن کند و با بول بیرون آورد و وجع ورکین را
نافع بود و حیض براند و چون بدان غرغره کنند بلغم را قلع کند و اکر بر ریشهای بد باشند کوفته
یا ضماد کنند نافع بود و ورمهای صلب بکدازاند و مسهل بلغم بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل
بود و بدل وی در ادویه سپرز یکدرم حلتیت با سکنجبین بود **اصل العوطنیثا** ادربوت
دکفته شد **اصل الانجدان الخراسانی** انتر غازات و کفته شد **اصل اللون الاحمر**
بیخ بادام تلخ چون بپزند و نیک بکوبند و با سرکه و روغن کل بیامیزند و بر پیشانی ضماد کنند
صداع سرد را نافع بود **اصف** اصل الکبر است و کفته شد **اصطرک** سطرکا کویند و آن صمغ
برنک عناب جرجانی سرخی که بسیاهی زند بغایة دیسقوریدوس کوید نوعی از میعه است و
کویند صمغیست که از درخت روم حاصل میشود و جالینوس کوید و بعضی دیگر کویند زیتون است و دخان
وی قایم مقام دخان کندر بود در همه چیزی و آنچه محقق است صمغ زیتون است و طبیعت وی
کرم است درسیم و خشک است در اول و رازی کوید کرم و خشک است در دوم جهة سعال و نزله سرد نافع
بود و حیض براند و صلابة رحم را سود دهد چون بیاشامند یا بخود برکیرند و صاحب منهاج کوید
مصدع بود و مصلح آن رازیانه است و شربتی از وی یکدرم تا یکدرم و نیم بود و صاحب تقویم کوید مولد

سبات و صداع بود و مصلح وی خمیره بنفشه یا شراب نیلوفر بود و بدل آن کویند خیربید ستر است
اصموط اطاطات و کفته شود و اطموط نیز کویند **اضراس الکلب** بسفایج است و کفته
خواهد شد **اطمیسا** قیصوم است و کفته شود **اطماط** صاحب جامع کوید اطموط و اطاط و اطیوط مرسه
بندق هندیست که آنرا رته خوانند و صاحب منهاج کوید دوایی هندیست بقوت بوزیدان و همو
کوید بدرستی که کویند آن الکتمکت است و این سهو است و خطا و صاحب جامع کوید آنچه محقق است
آن نوعی از باقلای هندیست سخت بود و نقطهای سیاه بروی و به صلبی مثل بندق هندی است
و طبیعت آن کرم است در دوم و تر است در اول بهق را زایل کند و باه زیاده کند **اطریه** بپارسی
رشته خوانند و آنرا دفطیر سازند طبیعت آن کرم و تر است دیر هضم شود و نافع بود جهة سرفه و سینه
و شش چون قند و روغن بادام اضافه کنند با نمک و اکر با بقلة الحمقا پزند یا لسان الحمل سود
مند بود جهة نفث دم و منع و بطی الانحدار بود و مصلح وی فلفل و سعتر و فودنج و بعد از آن مثلث
یا عسل یا زنجبیل مربا خورند **اطا** درخت غرب است و کفته شود **اطباء الکلبه** مخاطیه بنبر نیز کویند
و آن سپستان است و کفته شود در حرف سین **اظفار الطیب** ناخن بویا کویند و ناخن صدف
و ناخن بریان بشیرازی ناخن دیو خوانند و طبیعت آن کرم و خشک است در دوم و ماسرجویه کوید درسیم
و چون زن در شیب خود بخور کند حیض براند و اختناق رحم را نافع بود و خفقان و درد معده و جکر
و رحم را سودمند بود و رازی کوید اکر با سرکه بیاشامند شکم را نرم کند و وی بسیار پیچ آورد و مصلح وی
کل مختوم یا قرصی بود و بدل آن قصب الذریره **اعین السراطین** سنکسبویه است و کفته شود
اغبریس جوز دی است و کفته شود **اغنیس** انلق است و کفته شد **اغرسطیس** شیل است و کفته

سه وزن آن بزرالبنج و یک وزن آن تخم لفاح است **افتیمون** آن بزری و زهری و قضبانی
خردست و بهترین آن اقریطی بود یا مقدسی که تخم وی سرخ بود و تازه بود و طبیعت آن
کرم و خشک است درسیوم نافع بود جهة صرع و تشنج امتلایی و مسهل سودا و بلغم بود و جهة
مالیخولیا نافع بود اکر با افتیمون بیاشامند یا تنها و باید که در مطبوخ بسیار نجوشانند که قوت
وی باطل شود و غثیان آورد و قی و شربتی از وی در مطبوخ از پنج درم تا هفت درم شاید و
کویند تا ده درم و صاحب منهاج کوید شربتی از یکدرم تا دو درم بود و رازی کوید از چهار درم
تا شش درم و محتاج مصلح نیست و صاحب منهاج آورده است که بروغن بادام جرب کنند اکر تنها
استعمال میکنند نه در مطبوخ و ابن ماسویه کوید مصلح وی آنست که پیش از آن روغن بادام
استعمال کنند و اکر معجون خشک استعمال خواهند کرد شربتی از یکدرم تا دو درم و اکر نقوع
خواهند کرد از دو درم تا چهار درم و بدل آن رازی کوید در مسهل سودا بوزن آن ترید و دو
دانک آن حاشا و کویند بدل آن یک وزن و نیم حاشا است و کویند بدل آن اسطوخودوس است
و بسفایج و مضر بود بشش و مصلح آن کثیرا بود و صاحب تقویم کوید بدل مصلح آن شراب
صندل بود یا رب سیب **اقحوان** احداق المرضی و کفته شد و در مصر کیر کاشش خوانند
و بیونانی قرمانیون و در موصل شجرة الکافور بپارسی کاوچشم خوانند و بعربی عین البقر
و بشیرازی بابونه کاو و بهترین وی آنست که برک وی سبز بود و بیرون کل وی سفید
و اندرون وی زرد بود و در طعم وی تلخی بود و نوعی هست که برک سفید ندارد و طبیعت وی کرم
است در دوم و چنین کوید کرم است درسیوم و خشک است در دوم و مسهل بلغم و سودا

بود و سنک کرده بریزاند و عرق براند و محلل خونهای فسرده بود و مفتح سده جکر و محلل
رطوبات و ناصور را نافع بود و صلابة رحم را تحلیل کند چون زن در آب آن نشیند
و زنی را که حیض بسته بود فرزجه از وی بخود برکیرد بکشاید و اکر معجون خشک کرده
بکوبند و با سکنجبین یا با نمک بیاشامند مسهل بلغم و مره سودا بود و صاحب جامع قول
شریف آورده است که آب وی چون بکیرند و بر اعضای نزدیک انثیین و ورکین طلا کنند
قوت مجامعت بدهد تمام و اکر ادمان بوییدن آن کنند سبات آورد و اکر تر وی بوییند
خواب آورد و مقدار شربتی از وی سه درم بود اما مضر بود بمعده و سپرز و مصلح وی انیسون است
و کویند کشنیز و قند **اقوبلسمون** دهن البلسان است و کفته شود در بلسان **اقاقیا** عصاره
قرظ است و قرظ تخم خاریست که ادیم چوبی دباغت میکنند و جالینوس کوید صمغ ادرت و بعضی
کویند رب شجرة خرنوب است و کویند عصاره پوست انار است و این خلاف اقوال آن عصاره
قرظ است و در مصر سنط و صنط خوانند و قرظ بپارسی کره کویند و آن مصری بود و قلقل
نیز خوانند و طبیعت آن سرد است در دوم و مجفف است درسیوم و عیسی کوید سرد است
در اول و خشک است در دوم بهترین وی آن بود که صلب و سطبر و سیاه رنک بود و با سرخی
چون بخود برکیرند قطع خون رفتن بکند و چون بیاشامند جهة پیچ نافع بود و اسهال دموی و
استرخای مقعد و رحم و شکم و بند حقنه کردن و خوردن جهة آبله چشم نافع بود و اکر با دارو
بود و روشنایی چشم بیفزاید و در طلاها که جهة شکستگی اعضا بود نافع بود و اکر بخور و رمهای
کرم طلا کنند سودمند بود و بدل وی حضض بود با صندل و عدس مقشر بوزن آن دارو

اغبر توتیاییست مرکب از شنج و توتیای کرمانی و نبات مصری و در مرکبات گفته خواهد شد
اغلیقی بزبان یونانی میبختج گویند و بپارسی پختجوش و در مرکبات گفته شود افلاطون
معلات و گفته شود افاسون دسن الغلات و در مرکبات گفته شود افرنجمشک فرنجمک
و ملنکشک و فلنجمشک و فلنکشک و بلنجشک و برنجمشک نیز خوانند بپارسی قرنفل بستانی
خوانند و بشیرازی بالنگوی خود رو در بستانها روید و در کنار آب روان بسیار بود و طبع آن
گرم و خشکست در آخر درجه دوم و بوییدن آن سده دماغ بگشاید و جهة خفقان که از بلغم و سودا
بود نافع بود و جهة بواسیر و جگر و دل و معده سرد و غذاهای غلیظ هضم کند و بوی دهان خوش کند
و دندان سخت کند و بوییدن آن مضر بود بدماغ گرم و مصلح آن بنفشه بود و بدل آن قرنفل افربیون
فرفیون است و گفته شود افسنتین خترق خوانند و آن انواعست کوهی و خراسانی و سوسی
و طرسوسی و نبطی و سوری و گویند نوعی از درمنه است و مولف گوید نوعی از برنجاسف کوهی است
و گل وی بشکل اقحوان بود کوچکتر و بغایت تلخ بود و گل اقحوان سپیدی دارد و آن ندارد
و نیکوترین آن رومی بود و طبیعت آن گرم است در اول و خشکست در دوم در درجه کم کهن شده
باشد سود دهد و جهة معده سرد و تحلیل بخار مفید بود و مسهل صفرا بود از معده و قوت بدن بده
لون را نیکو گرداند و اگر بر ورم صلب ضماد کنند نافع بود و بول و حیض براند چون با عسل
... در کیسه برند و جهة گزندگی عقرب بغایت نافع بود در تقویة معده و جگر نافع بود و جهة تبهای
... و بواسیر و شقاق مقعد و صلابات احشا و نیز ضماد کردن و آشامیدن نافع بود و درد ...
... همچنین اما جهة معده گرم مضر بود و مصدع و مصلح وی انیسون یا مصطکی بود و بدل آن

یاشنج ارمنی و در تقویت معده اسارون با نیم وزن آن هلیله اما صاحب جامع آورده است
که مقوی معده گرم بود و پاک کند از اخلاط فاسده و جهة مفاصل بغایت نافع بود چون حب
آن حلیلی گرم بود و چون با سرکه بپزند و بر سپرز ضماد کنند نافع بود و اگر با روغن بادام
بپزند و اندکی زهره بز اضافه کنند بعد از آن در گوش چکانند محلل ریاح بود و گوش را
پاک کند از جراحت و نافع بود جهة کری افیلون شیح جبلی است و گفته شود افلنج فلنجه است
و گفته شود افیون عصاره خشخاش سیاه مصری است و آنرا لبن الخشخاش خوانند باید که
آب گرم اندازند تا زود حل شود و در آفتاب گرم نهند نرم شود و آنچه مغشوش بود اثر گذارد
و درست بماند و غش وی با ماميثا و لبن خس بری کنند و آنچه بغایت براق بود غش آن بصمغ
میکنند اما طبیعت وی سرد است در چهارم و در سیم خشکست و اسحق گوید سرد و خشکست در چهارم
مخدر بود و مسکن همه وجعها بود چون طلا کنند و اگر بیاشامند و شربتی از وی مقدار عدسی بود و
از دو دانگ زیادت نکنند و ریشها خشک گرداند و سود دهد بود جهة درمهای گرم و اگر با زرده
تخم مرغ بریان کرده بر نقرس طلا کنند درد ساکن گرداند و خواب آورد و اگر بخود برگیرند
تب حار را سود دهد و اگر با روغن گل و زعفران در گوش چکانند درد گوش زایل کند و اگر
با شیر زنان در چشم کشند درد چشم ساکن گرداند و اگر با روغن گل در سر مالند صداع زایل کند
و پیچ و حبس اسهال را نافع بود و دو درم از وی کشنده بود و مصلح وی فلفل است و دارچینی و
جندبیدستر و فرفیون و بعد از آن قی و حقنه و شراب کهن بسیار و بعد از آن حمام و بعد از
حمام آشهای چرب و صاحب تقویم گوید مصلح وی عود هندی بود یا عود الوج و بدل آن

و گفته شود الاطینی لبلاب و گفته شود السنة العصافیر لسان العصافیر خوانند و گفته شود
الوج نوعی از نبات مخلصه است بشیرازی کارزیک گویند و در صفت مخلصه گفته شود الطا
تمام است و تماما و تمام الملک نیز گویند و سوفولیون و آن سیسنبر است بپارسی سنبل گویند
و گفته شود در سین الانیون راسن است و گفته شود البه بپارسی دبه گویند طبیعت وی گرم
و تر است دیر هضم شود و غذا بد دهد گرم و غلیظ تر از سیب بود نافع بود جهة عصبهای
کوفته چون بران ضماد کنند و ابن ماسویه گوید مفسد معده بود و محلل اورام صلب بود مصلح وی
زنجبیل و فلفل و دارصینی و مری بود و بعد از خوردن وی جوارشات خوردن اماموت
عماما است و گفته شود اموس و آن ابنوس ناخواست و گفته شود امعاء الارض زعار
گرم خوانند و آن خراطین است و گفته شود امعاسین بلغت رومیان عصیر حصرم است بپارسی
آب غوره گویند و در صفت حصرم گفته شود امبرباریس انبرباریس است و گفته شود املج بپارسی آمله
گویند و بهترین آن سیاه بود و طبیعت آن سرد است در دوم و گویند سرد است در اول و خشک است
در دوم و بعضی گویند گرم است بهر حال خشکست بلا خلاف مقوی معده و مقعد و اعصاب و دل بود
و اشتهای طعام آورد و جهة بواسیر سودمند بود و سودا و بلغم براند و بغایت مقوی دل بود و
حفظ و ذهن زیاده کند و مقوی همه اعضا بود و موی را سیاه کند چون با آب آن و حنا خضاب
کنند و اگر دو درم از آن نیم کوفته کنند و دو ساعت در آب شیرین خیسانند بعد از آن صافی کنند
و سه نوبت در چشم چکانند سپیدی که در چشم بود سود دهد و مجربست و شربتی از وی سه درم بود
تنها اما مضر بود بسپرز و مصلح آن عسل است و بدل آن بیخ آمله امغیلان درخت ایست بیابانی

و معروف بود بشوکة المصریه و طبیعت آن سرد و خشکست و قابض منع خون و اصناف سیلان
از رحم بکند و ورق آن ورم تباه و سعل را نافع بود و خون ببندد انجبار نباتیست که در کنار
جویها روید و سرخ رنگ بود و گویند در فیافی الخبیث روید و وی رومی بود و تخم آن شدخ خوانند
و تلخ خوانند و انجبار از ادویه شریفه است خاصه عرق آن و عصاره آن مانند آب توت بود
بغایت سرخ رنگ و اگر یک مثقال از بیخ آن نیم کوفته بجوشانند و با قدری قند و میبختج بیاشامند جهة
نفث دم نافع بود از هر عضو که باشد از قصبه شش و حجاب سینه و بیخ امعاء و بواسیر و گشادگی
سر رگها و قوت امعا بدهد و شکم ببندد بی آنکه زحمت رساند و ریش شش پاک کند و قطع قی بکند و
تنگی اعضا را نافع بود و خاصیت وی بسیار است انجل علست و گل وی را اکثر المنفعة
خوانند بپارسی خطمی گویند و گفته شود انبرباریس بپارسی زرشک خوانند و زارج گویند و زرنگ
هم گویند و بهترین آنست که بغایت خود رسیده باشد و لون وی سرخ بود که بسیاهی مایل باشد تری
دارد و طبیعت آن سرد و خشکست در دوم صفرا بکشد و قوت معده بدهد و دل و جگر و قی باز دارد و تشنگی
بنشاند و پیچ را نافع بود و بر ورمهای گرم ضماد کردن سودمند بود و قطع ترف دم بکند و مقوی جگر
گرم بود چون با ادویه گرم مثل سنبل خلط کنند و تشنگی که از سردی جگر روانه بود ببندد و جهت
معده که ضعیف بود و با تب بلغمی نافع بود اما مضر بود کسانی را که طبع ایشان بسته بود
و مصلح آن جلاب بود و بدل آن بوزن آن تخم گل و چهار دانگ وزن آن صندل انجوکت
مرزنجوشست و در آذان الفار گفته شد انغوت رازی گوید و در دمشق است و در حرف
واو گفته شود انخطبا بلوسیطون گویند و سطبوس و عنم و حد گویند و آن ثمره شوک مصری

اقماع الرمان الهندی نار مشک است و گفته شود افشوس گویند دبق است و گفته شود
اقارون عود الراح است و گفته و گفته شود اقلیمیا قلیمیا گویند و گفته شود در قاقی اقومالی
ماء العسل است و گفته شود اقط بپارسی کشک گویند و پینو خوانند و طبیعت آن سرد و خشک
شکم را به بندد خاصه بریان کرده اما دیر هضم شود و معده را بد بود و مصلح آن بعد
از خوردن آن گلنگبین بود اقطی خمان گویند و آن دو نوع است بزرگ و کوچک خمان
بزرگ را شبوقه گویند و کوچک را خامااقطی و گفته شود بکر د صفت آن و ثمران بل گویند
اقطن بلغت اهل یمن ماش است و گفته شود اقنثا لوقی بیونانی معنی آن شوکة
البیضاء است و آن باد آورد است گفته شود اقنثا ارابیقی بیونانی معنی آن شوکة العربیه
است و آن شکاعی است و گفته شود اکج تفاح بری است و آن زعرور است و گفته شود
الرفس کرفس است و گفته شود انزروت است و گفته شود اکروقس کنجو زرد
است و گفته شود و اغیرس نیز گویند و گفته شود الشوش کشوث است و شکوثا و حمول
نیز خوانند و در صفت بزرگفته شود اکلیل الملک گیاهی قیصر خوانند بپارسی کلیل الملک خوانند
و بهترین وی آنست که تازه و رسیده بود و برنگ زردی بود که بسپیدی مایل بود و چون
بشکافند دانه وی زرد نبود طبیعت آن گرم و خشک است در اول محلل و ملین اورام صلب بود
که در مفاصل و احشا بود و اگر با افسنتین بر ورمهای جگر و سپرز و احشا ضماد کنند نافع بود
و چون با شراب بجوشانند و بیاشامند درد معده ساکن گرداند و عصاره وی چون تر باشد
با میبختج بپزند و بر ورمهای گرم که در چشم و رحم و مقعد و انثیین بود ضماد کنند

اکلیل الملک اسپرک

نرم گرداند و چون بمیبختج بیاشامند اخلاط بگدازاند و شربتی از وی مقدار یکدرم بود اما مضر
بود بانثیین و مصلح وی عسل بود و بدل وی فراسیون بوزن آن یا بوزن آن لبان ذکر
یا بوزن آن بابونه و نیم وزن آن ورق انجیر الکتمک صاحب منهاج گوید چوبیست هندی
و بعضی گویند بندق هندی است و گویند طوطا است و این اقوال صاحب منهاج همه سهو است و
خطا قول صاحب جامع در اینجا معتبر است که آنرا حجر العقاب و حجر النسر و حجر الولادة خوانند و
بیونانی اتاطیطس و معنی این اسم آنست که آن سنگیست که زاییدن آسان می کند و مؤلف
گوید مانند حجری بمقدار جوز بوا تیره رنگ بود چون بجنبانند مغزی در اندرون وی
بجنبد و نهایت املس و صلب بود و دشوار شکن باشد چنانچه بندارند سنگیست و سبک
بود و چون بشکنند مغزی در اندرون وی بود سفید تلخ طعم و بشکل شاه بلوط بود بشیرازی آنرا
کن ابلیس خوانند یعنی خصیه ابلیس زنان آبستن و مجموع حیوانات چون در شیب ایشان نهند
آسان بزایند و اگر در سر ایشان بندند و بر ران زن آبستن بندند زود بزاید و از خواص وی
آنست که چون در ابریشم گیرند و بر ساق چپ بندند آسان بزاید و اگر سحق کنند و با شیر زنان
بشم را بدان بیالایند و زنی که نزاید بخود برگیرد بفرمان خدای تعالی آبستن گردد و شریف
در خواص آورده که چون در دست گیرند و با کسی مخاصمت کنند خصم بر وی غالب نیاید
و اگر بر درختی بندند که بر وی اندازد دیگر بر نیندازد و ابن ماسویه گوید بدل آن فاد اینات
الکوبزان رعی الحمام است و گفته شود اکل نغسر فرفیون است و گفته شود الا اموس است
و ابنوس نیز گویند و صاحب آن نانخواه است و گفته شود المطوط گشت برگشت است

خوانند بپارسی کلنار گویند و بعربی جلنار و بشیرازی گل صد برگ و در جیم گفته شود الجیدة
حشیشة الکلب خوانند و شرب نیز گویند و صوف الارض و آن فراسیون است و
گفته شود انیسون بپارسی رازیانهٔ رومی خوانند و آن دو نوع است آنچه رومی بود بشکل
نانخواه بود و آنچه غیر رومی بود بقرد مانا ماند بهترین وی رومی بود و طبیعت آن گرم و خشک
در سیم و در وی قبضی اندک بود و بول براند و بادی که در شکم بود تحلیل کند و از آن مجموع بدن
و قطع سیلان رطوبات بکند و حیض و عرق براند و تشنگی بنشاند و شکم ببندد و چون
شیب بینی بخور کنند صداع ببرد و نزله را نافع بود و سدهٔ جگر بگشاید و شهوت جماع برانگیزد
و دفع مضرت سموم جانوران بکند و اگر سحق کرده با روغن گل خلط کنند و در گوش چکانند درد
گوش را ساکن گرداند و جهت استسقا و تپ معده و ترا فر تغابت سودمند بود و چون در چشم
کشند سبل کهن ببرد و نافع بود تبهای کهن را و سدهٔ جگر و سپرز و مثانه و رحم
بگشاید و اگر سحق کرده سنون سازند بوی دهن که سبب آن از عفونت بن دندان بود
نافع بود و اسحق گوید مضر است با معا و مصلح آن تخم را زیانه است و بدل آن تخم شبت و گویند
بدل آن کرویات انانکیوا گویند خشخاش است و گفته شود اغشانا زبیب الجبل است و آنرا
میویزج گویند و گفته شود انجدان دو نوع است بپارسی انگدان خوانند و انگوان گویند و آن
درخت حلتیت و محروث اصل آنست و حلتیت صمغ آن و ورق آن سفید بود و سیاه بود و
بهترین وی سفید طیب بود و از آن سیاه منتن بود و حلتیت طیب صمغ آنست انجدان
طیب است و حلتیت منتن صمغ انجدان منتن و انجدان رومی سیسالیوس است و تخم آن

کاتم خوانند و گفته شود و انجدان خراسانی بیخ آن اشترغاز است و گفته شد اما طبع
آن گرم و خشک در سیوم سودمند بود جهت زهرهای کشنده و برخنازیر ضماد کردن
تحلیل کند چون با موم و روغن زیت و روغن سوسن بود جهت عرق النسا نافع بود و
اگر با سرکه بپزند در پوست انار و ضماد کنند بر بواسیر نافع بود و اگر بپاشانند باد زهر
ادویهٔ کشنده بود اما عسر الهضم بود و مضر بود بمثانه و سودمند بود با سر البول و سردی
معده و حیض براند و رطوبات معده خشک کند و نعوظ آورد و مسحق کرده در بره
بود و چون با سرکه بود لطیف کنندهٔ غذا بود و زود منهضم کند و بدل آن تخم آن با دو دانگ
وزن آن حلتیت طیب بود و گویند بدل آن زوفرا است و گویند تخم کرز انفاق زیت
و آن از زیتون نارسیده گیرند و در زا گفته شود انجسا انجوسا گویند و آن شنجار است
و گفته شود اوریا شقایق است و گفته شود انطونیا کاشنی شامی است و طبیعت آن
سرد و تر است در اول نافع بود جهت جگر گرم انبب جوز قی است دو عدد و مغد و کهربا
و جیصل نیز خوانند و آن باد نجان است و گفته شود انزروت صمغ خاریست که آنرا
شایک خوانند و سرخ و سفید بود و برد از یک خانه حاصل می شود و چون حرارت آفتاب
در وی اثر کند و کهن گردد سرخ شود و آنرا عنزروت و غنزرو و کنجده خوانند بشیرازی کور زد
گویند و آن از کوه شبانکاره و لور دجان خیزد و بهترین آن سفید بود که بزرد می مایل
بود طبیعت آن گرم است در دوم و خشکست در اول و بغایت تلخ بود و اگر با سفیدهٔ
تخم مرغ یا با شیر سحق کنند و در چشم کشند درد چشم را نافع بود و بخاصیت مسهل بلغم

و درد مفاصل را سود دهد و جهت تاریکی چشم چون در چشم کشند نافع بود و اگر بیست درم با چهار یکی
آب بیاشامند اخلاط خام براند اما خوردن آن سبلات و لیتر خا آورد و باید که آنکس که خورده
باشد تا عمل تمام نکند نخسپد البته اوماذا الی نوذیا خوانند و آن عصارهٔ قثاء الحمار است و در قاف
گفته شود اوسبید نوعی از نیلوفر هندی است طبیعت آن گرم و خشک محلل ریاح غلیظ بود
و رطوبات بگدازاند و شربتی از وی یکدرم بود اودا ساليون کرفس جبلی است او دا بیونانی
جبل است و سالیون کرفس و آن فطراساليون است و گفته شود اوقیمن بیونانی بادروج
و گفته شود اوفطاریون غافث است و گفته شود اوز بپارسی مرغابی گویند و آن نوع
بزرگترین مرغهای آبی بود طبیعت آن گرم و تر بود فربهی آورد و لیکن بدن را از فضلهای غلیظ
پر کند اولی آن بود که پیش از کشتن پاره رهٔ بوره سوده در حلق وی کنند و تا یک روز بگذارند تا بپزند
و اگر بریان کنند اولی آن بود که بزیت بریان کنند تا سهو کند بپرد اوذر بیونانی آبرا گویند
و در حرف میم گفته شود اونومالی بیونانی شراب و عسل است و هر یک بجای خود گفته شود
اهلیلج اصفر بپارسی سلیلهٔ زرد گویند و بهترین آنست که فربه بود و طبیعت آن سرد است
در اول و خشک است در دوم چون ضماد آب وی در چشم کشند نافع بود و خوردن آن خفقان را سود دهد
و اگر کوفته و بیخته در بیخ دندان افشانند خون آمدن باز دارد و بیخ دندان محکم دارد و گوشت برویاند
و این مجرب است و مسهل صفرا بود و اندک بلغم نیز براند و شربتی از وی از هشت درم تا ده درم
بود اگر نقوع کنند یا غیر نقوع از دو درم تا پنج درم بود و مقوی معده و دماغ آن بود و جهة
استرخای معده نافع بود و مضر بود بسپل و مصلح آن اگر کوفته با آب گرم خورند قند بود یا

ترنجبین و اگر در مطبوخ بود عناب و سپستان و آلو سیاه مصلح آن بود و بدل آن پوست
انار است اهلیلج اسود بپارسی بلیلهٔ سیاه خوانند و بشیرازی سلیلهٔ مویزک و بهترین
وی هندی است و طبیعت وی سرد است در اول و خشکست در دوم سردی وی کمتر از کابلی بود
و گویند گرم است لونرا صافی کند و جذام را سودمند بود و درد سپرز و مسهل سودا بود
و بواسیر را سود دهد و اگر بریان کنند شکم ببندد و اگر در چشم کشند قوت باصره بدهد و شربتی
از وی از پنج درم تا ده درم بود منقوع و غیر منقوع از سه درم تا پنج درم و خوردن آن مضر بود
بجگر و مصلح آن عسل است و بدل آن اهلیلج کابلی اهلیلج کابلی بهترین وی آنست که فربه
بود و اگر در آب اندازند فرو رود و طبیعت آن سرد و خشکست و گویند گرم است با عتدال عقل
و حفظ بیفزاید و در دفع استسقا و تبهای کهن زایل کند و اگر بریان کنند شکم ببندد و بریانی
تا کرده مسهل بلغم و سودا بود و قولنج را نافع بود و شربتی از وی منقوع از پنج درم تا ده درم بود و غیر
منقوع از دو درم تا پنج درم بدرستی که وی مسهل صفرا بود اما بخاصیت مسهل خلطهای غلیظ مثل
بلغم و سودا و خفقان را نافع بود اما مضر بود بسپرز مصلح آن عسل است و مربای آن مقوی معده بود و
منضم طعام بکند و حمل معده محکم دارد و بواسیر را نافع و سدهٔ بلغمی بگشاید و بیخ دندان و دندانرا
محکم دارد و اگر یکسال هر روز یک هلیله مربا بخورند سیاهی موی را نگاه دارد ایدع شیاف است
و قطار دم الاخوین نیز گویند و در دال گفته شود ایرقان جرجیر با پایست و گفته خواهد شد
ایل چهار نوعست یک نوع در جنگلها و کنار رودها و صحراها کرده و آن نوع زرد رنگ بود و لطیف
انواع ایل است و یک نوع در کوههای عمان و بحرین باشد و آنرا یحمور خوانند و یک نوع دیگر را بقر الوحش

لزج بود و صفرا و شربتی از وی از نیم درم تا یکدرم باشد و مضر بود به برودة و مصلحش
صمغ عربی است و نافع بود جهة درد چشم و جنبیدن چشم و مرض که در چشم آید و آب
آمدن از چشم باز دارد و منضج ورمها بود و محلل و اگر سحق کنند با مقداری نطرون
و بر ورمها که در گردن بود مانند خنازیر چون طلا کنند تحلیل یابد و اگر فتیله بعسل بیالایند
و با انزروت سوده بگردانند در گوش که ریم دارد و ریش بود چون بنهند چند روز نافع
بود و مجرب و بدل آن نیم وزن آن صبر است و مصلح آن صمغ عربی **انثله سودا**
جدوار است و گفته شود **انالیقی** انجره است و گفته شود **انحوج** عود است و گفته شود
انفحه بپارسی پنیر مایه گویند و طبیعت مجموع پنیر مایها گرم و خشک است و ملطف و محلل
بود و در مجموع تریاقیست و مفصل گفته خواهد شد **انفحة الارنب** بپارسی پنیر مایه
خرگوش گویند چون با سرکه بیاشامند صرع را نافع بود و نیم مثقال با … بخورند کی جانوران بو…
و مار جوبه گویند چون یک قیراط از وی با شراب کهن بیاشامند نافع بود جهة گزندگی
مار و عقرب و مجموع گزندگان و اگر زن آبستن پنیر مایه خرگوش نر با خصیهٔ وی با شراب
ممزوج بیاشامد فرزند نر آورد و اگر پنیر مایه ماده … فرزند ماده آورد و اگر مقداری با …
سرطان طلا کنند نافع است
با شراب پخته بیاشامند تب ربع را نافع بود و مجرب است و اگر کودکان بیاشامند از صرع
ایمن باشند همه پنیر مایها این خاصیت دارد خاصه خرگوش و اگر با آب بسرشند و بر بینی
نهند خون رفتن باز دارد و اگر بچه شیرخواره قی کند و شیر در شکم وی بسته بود چون قدری
بوی دهند نافع بود و اگر زن بعد از طهر بیاشامد سه روز منع آبستنی کند و امساک سیلان رطوبت

رحم کند و شکم ببندد و پیچ روده و ترف دم را نافع بود و اگر با خطمی و زیت بر عضوی مانند
که خار یا نی در آنجا باشد بیرون آورد **انفحة الفرس** سودمند بود جهة اسهال مزمن
و ریش روده و درد آن **انفحة الجدی و الظبا و الحمر الوحشیة و الخشف**
و العجل و فرس البحر و الارنب و الایل سودمند بود جهت دفع زهرها و شوکران و نظر و شرب
از وی نیم مثقال بود چون با سرکه بیاشامند سودمند بود جهة بستن شیر در معده و انفحه خشف که
آن بچه آهو است … ایل است چون زن بعد از طهر … بخورد … بگیرد آبستنی باز دارد البته
انفحة العجل صاحب موجز آورده است که اگر پنیر مایه شتر مقدار نخودی با آب نیم گرم
پیش از مجامعت بیاشامند قوت باه زیاده شود از مجموع ادویهای باهی … و پنیر مایه
خرد شتی و آهو و گوسفند کوهی چون با سرکه بیاشامند نافع بود جهة شیر که در معده ببندد و انفحه
قوقی مانند جند بیدستر بود در قوت و اگر بیاشامند جهة صرع و اختناق رحم نافع بود و مجموع
انفحها آنچه … تر بود … **انفحة الذئب** ابن زهر در خواص
آورده است که پنیر مایه گرگ … چون بیاشامند **انقردیا** بروجی بلادر است
و معنی وی آنست که مانند دل است و آنرا ثمر البلادر گویند و در حرف با گفته شود **انار دشتک**
نار دشتک گفته شود **انجره** صفت آن در بزر الانجره گفته شود **اودمالی** و اردمالی نیز
گویند و بیونانی معنی آن روغن العسل و عسل داود علیه السلام نیز گویند و آن روغنی است
که از ساق درختی حاصل میشود و مثل عسل است بسطبری و شیرین بود و بهترین آنست که کهن
و غلیظ بود و صافی و طبیعت آن گرم و تر است سودمند بود جهت جرب تر چون طلا کنند



ایرسا از بهر آن کرده اند یعنی قوس و قزح و گل وی زرد و سپید و لاجوردی بود و بهترین وی
آن سیاه صلب بسیار گره بود و خوشبوی و طبیعت وی گرم و خشک است در دوم
و فالج و تشنج و صداع مزمن را نافع بود و مفتح لطیف بود و اگر بر کلف و نمش
طلا کنند زایل کند و سینه و شش را از اخلاط غلیظ پاک کند و بول و حیض براند
و بر گزندگی مار بر موضع زخم ضماد کنند نافع بود و جهت سرفه بلغمی بغایت مفید بود
و اگر با سرکه بیاشامند جهت گزندگی جانوران و طحال نافع بود و [illegible] و ماخس گوید
سود مند بود جهت شدت زهرهای کشنده و ادویه سمیه و اگر [illegible] درم از وی
با ماء العسل بیاشامند بلغم غلیظ و مره صفرا براند و خواب آورد و جالینوس گوید
عرق النسا و فالج را بغایت نافع بود خاصه روغنی که در وی بخته باشند و اگر با عسل
فرزجه کنند و زن بخود برگیرد بچه بیندازد و چون سلوق کنند و بو خار زیر و بر
ورمهای صلب ضماد کنند نرم گرداند و اگر سحق کرده بر ریشی که ناسور شده باشد
بپاشند گوشت بر وی آید و اگر با روغن گل و سرکه [illegible] ضماد کنند درد سر را سود
دهد و چون در بینی چکانند [illegible] ببرد و اگر بطبیخ وی مضمضه کنند درد
دندان و ملازه را نافع بود و اگر در ان نشینند صلابت رحم و درد آن که از وی
بود نافع بود و روغن وی چون با سرکه در گوش چکانند درد گوش ساکن گرداند
و منع نزلات کند و روغن وی مفتح افواه بواسیر بود و رازی گوید بدل
وی در اسهال آب دو دانگ وزن آن مازریون باشد و [illegible] لقاحست

و اسحق ابن حنین گوید ایرسا با مغز بوده بشش و مصلح آن عسل است و ایرسا را
بپارسی بیخ سوسن صحرایی گویند و در دشت [illegible] بسیار بود و مؤلف کتاب
گوید تخم وی از [illegible] مجربست و اگر بیخ وی قدری بر دندان نهند که درد کند بریزاند
البته و باید که بدندانهای دیگر نرسد که نقصان برساند والله اعلم بالصواب

باب [illegible] الباء

بادنج [illegible] گویند و آن نارجیل است و گفته شود باقلا جرجر خوانند و طبیعت
وی نزدیکست باعتدال و بعضی گویند سرد است در اول و خشک است در دوم و در وی
رطوبتی فضلی هست قابضه [illegible] بهترین وی آنست که فربه و بزرگ و خشک بود و تر
وی بد بود کلف را زایل کند و بقراط گوید غذای نیکو دهد و صحت را نگاه دارد
و چون [illegible] کنند و بر زخمی که خون آید بندد خون باز دارد و از خواص وی
آنست که [illegible] مرغ [illegible] بیند و چون بکوبند و بر [illegible] کودکان
ضماد کنند موی [illegible] و همچنین اگر [illegible] کنند بر موضعی که موی سترده باشد
همین عمل کند [illegible] خاصه با پوست [illegible] باقلا سینه و سرفه و نفث دم
را نافع بود اما بغایت نفاخ بود و دشوار هضم شود و خوابهای آشفته نماید لیکن ضماد
کردن بر ورمها [illegible] و ورم الثدیین و پستان که شیر در وی بسته بود بغایت نافع بود و
قطع ادرار بول کند و چون با آرد حلبه و عسل [illegible] محلل دمامیل بود و ورمهای
بن گوش و ورمهای شب چشم و اگر با شب یمانی و زیت عتیق بر خنازیر ضماد

و فول خوانند

کند تحلیل دهد وچون با سرکه وآب بپزند و با پوست بخورند اسهال که از قرحه امعا بود و اسهال
مزمن قطع کند و اولی آن بود که چون یک دو جوش بزند آن آب بریزند و آبی دیگر باز
بجای او کنند تفخ آن کمتر بود و باقلای کهن رایح کمتر بود که تازه و گوشت بدن زیاده کند
و آرد وی چون رقیق بپزند در روغن بادام و قند اضافه کنند و بلیسانند سرفه و خشونت
سینه و حلق را سود مند بود و آنچه با پوست بپزند نفخ وی زیاده بود و خارش بدن
پیدا کند و مصلح وی آنست که مقشر کنند و بپزند و در روغن زیت طبخ کنند و با نمک و
سعتر و زیره و دارصینی و فلفل و انجدان و غوذنج بخورند و بعد از آن زنجبیل پرورده
یا بعضی از جوارشات نافع بود **باقلا قبطی** جاسیه است و گفته شود **بارزد** قنه است
بپارسی برزد و بشیرازی برزد خوانند و آن سه نوع است بدی و نکری نوجبلی و گویند نوع
یکی سفید سبک و آن خشک بود و یکی نرم بود زرد رنگ مانند علک صلغی تیز بوی
و این نوع بهتر بود و طبیعت آن گرم است در سیم و خشک در دوم و گویند تر است جهة
عرق النسا و نقرس بغایت مفید بود مقدار دو درم و چون زن بخورد بر کبیره دو درشب
خود نیز بخورد کند حیض براند و بچه بیندازد و چون با شراب و مرصافی بیاشامند
بچه مرده بیندازد و دفع زهرها بکند خواه مار و خواه عقرب و اگر در مرهم کنند و بر خنازیر
ضماد کنند نافع بود و گویند اگر دو درم با آب بیاشامند بواسیر ببرد چون سه نوبت بیاشامند
دیگر هرگز عود نکند و رازی گوید محرور مزاج نشاید که استعمال کند و شیخ الرئیس گوید
سود مند بود جهة صداع سرد و درد گوش که از سردی بود و ورم آن تحلیل دهد و جهة جرب

چشم

بسبز بر

چشم نافع بود و رازی گوید محلل ریاح و منبت لحم بود و شیخ الرئیس گوید مفسد لحم بود و اگر
حل کنند بعسل و لعق کنند سده گرده بگشاید و سنگ بریزاند و زاییدن آسان کند اما مضر بود
بمثانه و مصلح وی اشق است و جالینوس گوید بدل آن دو وزن آن سکبینج است و اسحق ابن
... آن بوزن آن سکبینج است و نیم وزن آن جاوشیر **باقلا مصری**
... است و گفته شود **بادرنجبویه** بادرنبویه گویند و بادرنک و ترنجان و تعلبه اترجیه
نیز گویند بپارسی بالنکو گویند و بهترین آن تازه بود و طبیعت آن گرم و خشک در دوم
سود مند بود جهة علتهای بلغمی و سوداوی و بوی دهان خوش کند و نافع بود جهة جرب و سده
دماغ و قوت دل و جگر بدهد و مفرحی تمام بود و در تقویت دل و تفریح آن نظیر ندارد
و خفقان زایل کند و ذهن صافی گرداند و مقدار شربتی از آب وی بیست درم بود و اسحق
گوید مضر بود بورک و مصلح آن صمغ عربی است و اگر ورق آن با شراب ضماد کنند بر گزندگی
عقرب و رتیلا و سگ دیوانه نافع بود و اگر بیاشامند همین عمل کند و اگر بطبیخ آن مضمضه
کنند جهت دندان نیکو بود و اگر با نمک ضماد کنند بر خنازیر تحلیل دهد و همچنین بر درد مفاصل
ضماد کنند ساکن گرداند و از خواص وی آنست که چون قدری از ورق و تخم و بیخ وی مجموع خشک
کرده در خرقه کنند و با ابریشم محکم ببندند و در جیب نگاه دارند مادام که با خود داشته
باشند هر کس که ویرا ببیند دوست دارد و محبوب خلق بود و دایم شادمان بود و مولف
گوید بغایت مجرب و بکرات امتحان کرده و خوردن وی مقوی دماغ بود و جگر و دل و معده
و جهة خفقان که از بلغم سوخته بود بغایت نافع بود و آنرا مفرح قلب المحزون خوانند و بدل وی در



آن دارند چشم را پاک گردانند و درد زایل کند اگر ادمان کند و اگر چشم بآب بابونه تنها
بشوید درد ساکن کند اما اسحق بن حنین گوید که مضرت بحلق و مصلح وی عسل است و بدل آن در
تقویهٔ دماغ و زایل کردن صداع سرد برنجاسف آید بادروج حوک خوانند و آن نوعی از ریحان
کوهی است و در دامن کوهها باشد طبیعت وی گرم است در دوم و خشک در اول و گویند رطوبتی
فضلی هست در وی و بهترین وی آنست که خوشبوی بود و از ادویهٔ قلبی است و اگر عصارهٔ وی در
چشم کشند چشم را جلا دهد و رطوبتی که از چشم روان بود خشک گرداند و اگر بسیار بخورند تاریکی
چشم آورد و تخم نرم دارد اما باه را برانگیزد و مولد ریاح بود و بول براند اما دشوار هضم
بود و اگر بر گزندگی عقرب و زنبور ضماد کنند نافع بود و اگر با روغن گل و سرکه و پوست جو بر دم
گرم ضماد کنند نافع بود و خوردن وی گویند کرم در شکم پیدا کند و چون بخایند و در آفتاب نهند کرم
از آن تولد کند و شریف گوید چون آفتاب بحمل نزول خواهد کرد وی را بخایند پیش از آن در آن سال
از درد دندان ایمن باشد البته و اگر بخایند و در گوش نهند درد گوش ساکن کند و صاحب کامل
آورده است که در خوردن وی هیچ نفعی نیست ضماد کردن منضج و محلل بود و از خوردن وی
خلطی سوداوی بد تولد کند و چشم را تاریک کند و مصلح وی قطرهٔ الحمقات و بدل آن دو وزن
آن سیسنبر **بان** درخت حب البان است و گفته شود صفت آن **بادرود** حجر اسیوس است
و در اسیوس گفته شد **بابری** بیونانی فلفل سیاه است و گفته شود انواع آن و صفت آن
باطس نوعی از علیق است و در عین گفته شود **بارسطاریون** فرسطاریون گویند و آن
نوعی از رعی الحمام است و گفته شود و معنی بارسطاریون بیونانی حمامی است **بزر البنج** زراوند طویل

دگر

وگفته شود و **تبع** شرابی مست کننده است و صاحب منهاج گوید نبیذ العسل است و صاحب جامع
گوید نبیذ خرمایی است که از خرمای تر سازند و در حرف نون گفته شود **نجم** ثمرة الطرفات
وگفته شود **نخجات** عصی الراعی است و گفته شود و نیز شیان دارو و نرشیان دارو و بطباط
و جنجره و شبطباط و سوجره و سوفسیدالس نیز گویند بفیرازی کشته خوانند و بفیرازی و
بکرمانی سرخ مرد گویند **نخود مریم** شجرهٔ مریم است و آن حشیشی است و بیخ آن عطیقات
و صفت آن در آذریون گفته شد و نخور مریم را فیلاسوس گویند و طبیعت آن گرم است در سیوم
و خشک در دوم مقطع و محلل و مفتح بود طبیعت براند چون به پشم بادهٔ نخود بر گیرند یا بر
شیب تاف طلا کنند و چون بیاشامند کرم دراز و کدو دانه بیندازد و حیض براند و بچهٔ مرده
بیندازد و غیر قا را نافع بود و کلف بیرد و بر سپرز سخت شده طلا کنند نافع بود و اگر با عسل
در چشم کشند جهت نزول آب و ضعف چشم نافع بود و اگر با شراب بیاشامند زهر مار را نافع بود و
ادویهٔ کشنده خاصه ارنب بحری و چون با شراب بیاشامند مستی زیاده کند **بدلیون** مقل
وگفته شود **بداسقان** بدسکان و بدکشان و بدشعان نیز گویند و قاتل ابیه و کف الکلب
هم گویند و آن حشیشی است گرم و خشک اما ملطف و محلل بود و نافع بود جهت اصحاب بلغم و رطوبه
درازی گوید بدل وی نیم وزن آن در وج و زیره کرمانی بوزن آن بود **بر** حنطه است و گفته
شود و قوم نیز گویند و قمح هم خوانند **برنج کابلی** او برنج گویند و برنق است هم خوانند
پارسی برنگ گویند طبیعت وی گرم است در اول و خشک در دوم و آن دو نوع است بزرگ
و کوچک و بهترین آن کوچک است که لون آن بسرخی زند و دو درم از وی مسهل بلغم لزج بود

واز قالبات دود مسیح ادویه بوی نمی رسد و مفاصل را نافع بود و حبیش آورده است که
شربتی از وی ده درم با شیر تازه بود جهة حب القرع لیکن مضر بود برودها و مصلح آن کثیرا است
و بدل آن ترمس است و بوزن آن قنبیل و ابن ماسویه گوید بدل آن بوزن آن ترمس و دو دانگ
آن قنبیل **برهلیا** بزر الرازیانج است و گفته شود **برشیا ابدارو** عصی الراعی است و گفته شود
برغشت تملول و غلول و فومل گویند و آن قنابری است و شجرة الیهود خوانند و در حرف
قاف گفته شود صفت آن **برس** قطن است و طوط و عطب و کرفس سف نیز گویند و شحم
الارض و گفته شود در حرف قاف صفت آن و بران قور گویند و کهن آن قضم **برنجشک** افرنجمشک
است و گفته شد و حبق القرنفلی نیز خوانند **برد و سلام** لسان الحمل است و گفته شود در لام
برعونی بزر قطونا است و گفته شود صفت آن از نغع وضر **بردانیا** فاشرا است و
گفته شود صفت آن **برنجاسف** بعربی شویلا خوانند و بشیرازی برنج اسک گویند و
چند اسم دیگر دارد و گفته شد و بعضی دیگر گفته شود و بهترین وی زرد بود و طبیعت آن گرم است
در دوم و خشک است در آخر درجهٔ اول جهة صداع سرد ضماد کردن یا نطول کردن بغایت نافع بود
و ملطف و مفتح بود و صاحب دواء و سدر را نافع بود و سنگ گرده بریزاند و اگر در طبیخ
آن نشینند حیض براند و ریش رحم را پاک کند و بچه بیفکند و مشیمه بیرون آورد و درد رحم را
نافع بود و اگر سه درم از وی بیاشامند همین عمل کند و اگر بسوزانند و خاکستر آن بر ریش فرج پاشند
خشک گرداند و اگر با عسل بیاشامند کرمها بکشد و حب القرع و سدهٔ بینی و زکام را نافع بود
اگر بطبیخ وی بشویند و خوردن وی مضر بود بگرده و مصلح آن انیسون است و رازی گوید بدل آن

و گویند ده یک آن افسنتین و نیم وزن آن فطراسالیون **بزر الکرفس الجبلی** فطراسالیون است
و گفته شود **بزر الحجازی** بپارسی تخم خرفه گویند و بکرمانی پنیرک خطمی و طبیعت آن معتدل است در حرارت
و رطوبت و در عمل اقوی بود و بهتر از تخم خطمی ... زایل کند و بیخ و ریش روده بغایت نافع بود
و گزندگی رتیلا و سموم را نافع بود و بدل وی تخم خطمی است **بزر الخطمی** بهترین وی آن بود که
سیاه و رسیده بود و طبیعت وی سرد و خشک و بعضی گویند معتدل است در حرارت و رطوبت
اگر با سرکه بر بهق طلا کنند و در آفتاب نشینند نافع بود و جهة سرفهٔ گرم و خون شکم ببندد و در
مداوات که جهة ذات الجنب سازند نافع بود و شکم ببندد و سنگ گرده بریزاند و بدل وی تخم
خبازی بود **بزر الوطب** بزر القداح و بزر القصص و بزر القت و بزر القثاء و بزر العقب
گویند و آن بزر العلف است بپارسی تخم اسپست گویند بهترین وی زرد فربه بود و طبیعت
آن گرم و تر بود و در وی نفخ بود باه را زیاده کند و مجامعت را قوت دهد و شیر زیادت کند و بدل
وی در معاجین تخم شلغم بود **بزر الجرجیر** بپارسی تخم کیکیز خوانند و کیکج گویند و بشیرازی آنرا
کهنک گویند و بهترین وی بستانی فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک در سیوم و گویند در دوم
سودمند بود جهة عرق البول و برص طلا کنند نافع بود و باه برانگیزد و درد ساقین را نافع بود بمقدار
یک درم و اگر با سکنجبین و آب گرم بیاشامند قی بلغمی آورد اما مصدع بود و منی زیاده کند و بول براند
و تاریکی چشم آورد و اگر سحق کنند و بر کلف روی طلا کنند زایل کند و اگر بکوبند و بعوض نمک بر
زرده تخم مرغ نیم برشت کنند و بیاشامند مجامعت را قوت دهد اما مشکل خوار بود و مضر بود بمثانه و
مصلح وی کثیرا بود و بدل وی رازی گوید نبات وی است و گویند بدل وی تودری است و

و مجهول گوید بدل وی تخم گندنا است و دیسقوریدوس گوید در طبیخ بدل وی خردل است الف

بزر المظ حب القلقل است و گفته شود بزر الخمخم حب است بپارسی شغترک گویند و باصفهانی

باکشی و به تبریزی سواروان و تبسم کی مراشو بود در باب خا گفته شود بزر السرمق بزر القطف

بود و صفت آن در قاف گفته شود و طبیعت آن معتدل است در حرارت و برودت و خشک بود در اول و

گویند گرم است و در وی جلا و تلیین بود و مضر بود بسفل و مصلح وی قند و گلاب بود بزر الخرفع

بقلة الحمقاء و رجله و فرفخ و بقلة المبارکه و بقلة الزهرا و بقلة لینه و دندان خاوک و فرفخیز و فرفخ

و حقوق نیز گویند بپارسی تخم تورک گویند و باصفهانی تخم برین و بکرمانی تخم بکرک و به تبریزی

تخمکان و بهترین آنست که فربه بود و طبیعت آن سرد است در سیوم سود دهند بود جهت درد جگر گرم از

گرمی بود و تبهای حاد مقدار پنج درم از وی بکوبند و شیره بگیرند و با نبات بیاشامند و اگر بجلاب

خورند جهت سرفه که از حرارت بود نافع بود و جهت لدغ فم معده اما مقطع شهوت بود وقتی که افراط

کنند و مضر بود بسپرز و معده بلغمی و مصلح وی قندات و بدل آن بزر قطونا است بزر الرمان البری

حب القلقل است و گفته شود بزر الجزر البستانی تخم گزر گویند نافع بود جهت ریشهای

خورنده چون بکوبند و بران ضماد کنند و اگر بخورند باه برانگیزد و بول و حیض براند و ریشها عفن

پاک کند و استسقا را نافع بود و گزند کی جانوران و بولس گوید در ساقین را یکدرم تخم گزر با

یکدرم قند بیاشامند نافع بود و بدل آن بوزن آن انیسون بود بزر الجزر البری

دوقوات و گفته شود بزر السداب بپارسی تخم سداب گویند بهترین آن سیاه فربه بود

و طبیعت آن گرم و خشک در سیوم نافع بود جهت فواق بلغمی اگر یکدرم تا دو درم بیاشامند و اگر

باشراب بیاشامند جهت دفع زهرها نافع بود و گزندگی جانوران خاصه که انجیر خشک و مغز گردکان

استعمال کنند و جهت عرق النسا نافع بود اما مقطع منی بود و مصلح آن کثیرا بود یا عسل و بدل

آن سداب بزر الخس بپارسی تخم کاهو گویند بهترین وی بستانی سیاه فربه بود و طبیعت آن

سرد و خشک و مخدر و منوم بود شهوة جماع را ساکن گرداند و جهت کسی که وی را احتلام بسیار افتد

چون بیاشامد نافع و قطع شهوت جماع بکند و تقلیل منی و خشک گرداند و مقدار یکدرم تا دو درم مستعمل

بود و ضماد کردن جهت صداع سود مند بود و منع سیلان که از چشم آید بکند چون بر پیشانی ضماد کنند

و وی سبات آورد و مصلح وی عسل است و بدل وی دم الاخوین بزر البنج بپارسی تخم بنگ گویند

و بلغتی دیگر خداع الرجال و آن سه نوع است سیاه و سرخ و سفید بهترین آن سفید بود و بعد از سفید

سرخ اما سیاه کشنده بود طبیعت آن سرد و خشک در آخر درجه سیوم و از ان سفید سرد است

در اول درجه سیوم و خشک در دوم عصاره وی درد گوش را نافع بود و جهت نفث دم بافراط

سود دهد و درد ها ساکن گرداند و بر نقرس طلا کردن نافع بود و خوردن وی مضر بود و مست و مخدر

و تباه کننده عقل و خناق و جنون آورد و ورم زبان و ضیق النفس و تاریکی چشم و گرانی گوش

پدید آکند و مداوای وی قی کنند باب گرم و روغن و عسل بعد از ان شیر تازه و مرق

اسفیدباج بمرغ و گوشت بره فربه و بدل آن افیون است بوزن آن و صاحب منهاج تقویم

گوید مصدع بود و مخدر احشا و مصلح آن عسل است و انیسون و اگر بر برص طلا کنند بغایت نافع بود

و مقوی اعضا بود چون در حمام طلا کنند بر بدن و درد جگر مزمن را نافع بود بزر الفجل

بپارسی تخم ترب تیزه خوانند بهترین وی آنست که فربه بود طبیعت وی گرم است در سیوم

وخشک در دوم جهت نمش وکلف وبهق سفید وسیاه باکندش و سرکه در حمام بغایت نافع بود
واثر ریشها چون بآب رازیانه طلا کنند و نفخی که در شکم بود تحلیل کند و محللی قوی بود و مقدار
دو درم مستعمل کنند اما مضر بود بجگر و مصلح وی سپستان است و اگر با سرکه بیاشامند قی
آورد و بول براند و ورم سپرز را تحلیل دهد و اگر با سکنجبین بپزند و بدان غرغره
کنند همچنان کرم خناق را نافع بود و در دفع زهرها و گزندگی جانوران قایم مقام تریاک
وصاحب تقویم گوید مصدع بود و مضعف جگر و مصلح وی کشنیز و شکر بود و جهت درد سپرز
کهن شده سه روز هر روز دو درم کوفته و بیخته با سکنجبین بیاشامند بغایت نافع بود و بدل وی
حب الرشاد بود **بزر المرو** بپارسی تخم مرو گویند و بشیرازی مرو [illegible] بهترین وی آنست که
تازه و فربه بود که لون آن بسرخی زند طبیعت وی گرم و [illegible] باعتدال [illegible] و وی در
قوت مانند بزر قطونا بود و اگر بریان کنند نافع بود جهت دوسنطاریا و پیچ و شکم ببندد و منفعت
ورمها و دملها بود و بریان ناکرده مسهل اندکی بلغم بود و مقدار دو درم مستعمل بود و مضر بود
بشش و مصلح آن جلنار است و بدل آن بزر قطونا بود و در انضاج بدل وی بزر الکتان است
بزر الکاکنج حب الکاکنج است و گفته شود **بزر الهوه** بلغت اهل خراسان تودری گویند و گفته
شود و بلفظ دیگر شنده لو و قصیصه نیز خوانند **بزر الاسفیوس** حرف بابلی است و گفته شود
بزر القنب شهدانج است و گفته شود **بزر الخندوقی** بپارسی تخم انقوقی گویند و دیو
اسپست خوانند و حباقلو و درق نیز گویند بهترین وی آنست که فربه بود و بری و طبیعت
وی گرم و خشک بود معده را پاک کند و مقدار نیم درم و نافع بود جهت گزندگی جانوران چون با سکنجبین

بیاشامند

بیاشامند و ازاد و یه بابی بود و مهیج باه بود و تخم و گیاه وی نیز لیکن جرب آورد و مصلح
وی کثیرا بود و بدل وی شیلم است **بزر لسان الحمل** بپارسی بارتنگ گویند و
بتبریزی تخم تروشه و طبیعت آن سرد و خشک بهترین آنست که فربه بود و سیاه
که بسرخی مایل بود نافع بود جهت سده جگر و گرده و عرق النسا و قابض بود و مقدار دو درم مستعمل
بود و چون بیاشامند نفث دم که از سینه بود قطع کند و فضول که از شکم روانه بود و [illegible]
گوید طبیعت آن گرم و خشک و مضر بود بشش و مصلح وی عسل بود و بدل آن گویند تخم حماض
بستانی بود **بزر الحماض** حب الرشاد گویند بپارسی تخم ترشه گویند و بشیرازی تخم ترشینک
بهترین آن بود که فربه بود و سیاهی که بسرخی مایل بود طبیعت آن سرد و خشک بغایت
قابض بود مره صفرا را بنشاند و [illegible] پاک کند و شکم ببندد و اسهال قطع کند خاصه که
بسبب خلطی گرم بود اما مضر بود بگرده و مصلح آن قند بود و در خواص آورده اند که تخم حماض
در خرقه بندند و زن بر بازوی چپ بندد تا دایم که با وی باشد آبستن نشود و رازی گوید تخم
حماض بری اگر پیش از گزندگی عقرب خورده باشد و عقرب بگزد هیچ مضرت نرساند و تخم
حماض بستانی بهترین آن بود که بسیاهی مایل بود و طبیعت آن سرد و خشک در دوم
سودمند بود جهت ماده صفرا و تب غب و دموی و مقدار دو درم مستعمل بود و مضر بود
بسپرز و مصلح آن تخم رازیانه و کرفس است **بزر الکتان** بپارسی تخم کتان گویند و کشدانک
گویند و بشیرازی بزرک گویند بهترین آن بود که تازه و فربه بود و طبیعت وی گرم است
در اول و معتدلست در تری و خشکی و گویند معتدلست در گرمی و خشکی و سردی و خشکی در اول

منضج ریشها و ورمها بود خواه ورم گرم خواه سرد خواه اندرونی خواه بیرونی کلف و برص را
نافع بود و دخان وی زکام را سودمند بود و اگر بریان کنند شکم ببندد و اگر خام بیاشامند
شکم براند و مقدار مستعمل از وی سه درم بود و ادرار بول بکند و اگر بپزند و زن در
آب آن نشیند ورم جاسیه که در رحم بود تحلیل یابد معده را بد بود و دشوار هضم
شود و غذا اندک دهد و مضر بود بانثیین و مصلح آن کلنگبین بود یا عسل و جالینوس
گوید سودمند بود جهة شقاق مقعد و ریش شش و مرجراحتی که از خارج بدن بود و بصلاح
آورد و مقوی اعضا بود و دیسقوریدس گوید و فولس که چون بسوزانند و سحق کنند
و بر ریش مقعد افشانند خشک گرداند و زایل کند و بدل وی عصارهٔ باقلا بود و
گویند حلبه و در خواص آورده اند که چون با موم و عسل بر برص ناخن ضماد کنند
البته زایل کند و چون بخورند منی زیاده کند و درد سینه را نافع بود **بزر التمام**
بپارسی تخم سیسنبر گویند بهترین وی بستانی بود که سیاه رنگ بود طبیعت وی گرم
و خشک حیض براند و زایدن آسان کند و مقدار سه درم مستعمل بود و جهة باد که در
شکم بود نافع بود و فواق امتلایی را بغایت اما مضر بود بشش و مصلح وی کثیرا بود و بدل
آن تخم نعناع و تخم بالنکو مساوی **بزر الدنب الاسود** جلهنک است و گفته شود
بزر الهلیون بپارسی تخم مارچوبه گویند و مارگیا خوانند بهترین وی بستانی بود و طبع آن
گرم و تر بود در دوم منی بیفزاید و شهوت جماع برانگیزاند و مفتح بود و شیر زیاده کند و مقدار
دو درم از وی مستعمل بود اما مضر بود بسپرز و مصلح آن عسل است و عسر البول را نافع بود و عرق النسا

وقولنج

و قولنج بلغمی و ریحی و گزندگی رتیلا را نافع بود و بدل آن حنجل است **بزر القصفر** قرطم است
و گفته شود **بزر الکشوث** رجمول خوانند بپارسی تخم کشوث گویند و بسریانی دینارو
شکوثا نیز خوانند و طبیعت آن معتدلست در گرمی و سردی و خشکست سدهٔ جگر بگشاید و سپرز
و معده را پاک کند و خلطهای عفن از عروق بیرون آورد و تبهای مرکب از بلغم و مرهٔ
صفرا را نافع بود و اگر با سرکه بیاشامند فواق را ساکن کند و چون بجوشانند شکم ببندد و قوة
معده بدهد و بول و حیض براند و سیلان رحم را نافع بود و عصارهٔ وی چون تر بود با قند
جهة یرقان مفید بود و اگر بطبیخ وی یا عصارهٔ وی پای و دست بشویند نقرس را سود دهد و مقدار
دو درم مستعمل بود و بطعم بغایت تلخ بود و در منفعت مانند تخم کاشنی بود و در اکثر حالات
و گویند مضر بود بشش و مصلح آن عسل است و گویند صمغ عربی و بدل آن گویند چهار دانگ
وزن آن افسنتین است **بزر الهندبا** بپارسی تخم کاسنی گویند بهترین آن سیاه رنگ
فربه بود که بستانی بود و طبیعت آن معتدلست در گرمی و سردی و خشکست نافع بود جهت
تبهای صفراوی و سدهٔ جگر و یرقان و مقدار دو درم تا سه درم مستعمل بود و گویند مضر بود بسپرز
و مصلح آن سکنجبین است و بدل آن تخم کشوث **بزر الانجره** قریص و ساسارکت
گویند و آنچ گزنه است بپارسی تخم انجره گویند طبیعت آن گرم و خشکست در دوم بهترین وی
آنست که فربه بود و در وی تلطیف هست و گویند تر است و ورمهای بن گوش صلب نرم
گرداند و باه را زیاده کند چون با مثلث یا با شیر گاو تازه بیاشامند و اگر بکوبند
و بر ریشهای خورنده و سرطانات افشانند نافع بود و چون بیاشامند ماده صفرا و بلغم

وقولنج واستسقا را نافع بود مقدار نیم مثقال باب گرم وعسل واگر بکوبند مقدار سه درم
با شراب یا غیر کاو تازه بیاشامند مجامعت را قوت دهد و شریف آورده است که چون
بکوبند و با عسل بر قضیب طلا کنند قضیب را سطبر کرداند و اگر با سکنجبین بیاشامند
جهت درد گرده و سپرز نافع بود و اگر کوفته با عسل بسرشند ولعوق کنند دشواری نفس را
نافع بود و صاحب تقویم گوید مفرح گرده بود ومصلح آن صمغ عربی و کثیرا است
وبدل آن حرف است وقردمانا و گویند بدل آن تخم کندنا است و گویند تخم جرجیر و از بسیار خوردن
وی سرفه پیدا شود و مداوای آن شراب بنفشه و جولاب بود بزر الرازیانج الرومی
انیسون است و گفته شد بزر الرازیانج در حرف را گفته خواهد شد صفت نفع و فرانن
بزر النجنکشت حب الفقد خوانند بپارسی تخم نجنکشت گویند و بعضی تخم دل
آشوب خوانند و فلفل کوهی نیز گویند و در کنار رودها روید بهترین آن بود که بوی
وی تیز بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم اگر دو درم از وی با ده درم سکنجبین
بیاشامند جهت ورم سپرز و استسقا نافع بود و اگر با سرکه بجوشانند و بر سپرز ضماد
کنند نافع بود و اگر بیاشامند مفتح سده جگر بود اما مصدع و مجفف منی بود و مصلح آن
شیر و ترنجبین بود بزر الکراث بپارسی تخم کندنا خوانند بهترین آن شامی تازه فربه بود
وطبیعت آن گرم و خشک است و گویند سرد است و حنین گوید گرم و خشک است در سیوم اگر بخور
کنند با قطران در شیب دندانی که کرم داشته باشد کرم بکشد و بیندازد و اگر در شیب
مقعد بخور کنند بواسیر زایل کند و دو درم از وی با دو درم تخم مورد نافع بود جهت نفث

دم که از سینه بود و تنزحر و جهت کسی که شهوتش منقطع شده باشد یکدرم نافع بود
و سنگ گرده بریزاند و اگر با حب الرشاد بریان کنند تنزحر که از سردی و بلغم بود و مضر
و مضر بود بشش ومصلح وی عسل است و گویند مجفف شش است و مصلح آن لعاب بهدانه است
وبدل آن تخم جرجیر و از خواص وی آنست که در سرکه اندازند بسرد ترشی وی و گویند اگر
کسی خواهد که مجامعت بسیار کند و هیچ اذیت بوی نرسد تخم کندنا با شراب بیاشامد
بزر اللفت بپارسی تخم شلغم گویند بهترین آن آنست که سرخ رنگ بود و طبیعت
آن گرم و تر است باه را زیاده کند و نفاخ بود و چون در معاجین بود دفع سموم و ادویه
قتاله بکند و شریف در خواص آورده است که چون تخم شلغم بر بندند نافع بود جهت
ورم اربیه و مجرب است و اگر بیاشامند نعوظ آورد و جهت دردها که از سردی بود و قولنج
سخت شده بغایت مفید بود اما مضر بود بسپرز ومصلح وی تخم خربزه است و مقدار مستعمل
از وی دو درم بود و مولف گوید از خواص وی آنست که چون کهن شود و نمک در
میان آن نهند و بکارند کرنب بروید و مجرب بود بزر البصل بپارسی تخم پیاز گویند
طبیعت آن گرم و خشک است و در وی رطوبتی فضلی هست باه را تحریک دهد در مزاجهای
سرد بزر السلق بپارسی تخم چغندر گویند و آن دو نوع است و گفته شود در حرف
سین و طبیعت وی سرد است و در وی اندکی خشکی بود معده را بد بود و شکم براند
مقطع بلغم بود و بدل وی تخم خطمی بود بزر القثا بپارسی تخم خیار زه گویند و به تبریزی
تخم شنکیار بهترین آن بود که فربه بود طبیعت آن سرد و تر بود و بهتر از تخم خیار بود

بغایة نافع بود

بول براند و مقدار پنج درم مستعمل بود تا ده درم و چون بکوبند و بر بدن طلا کنند لون اندام
نیکو گرداند و اسحق گوید مضر بود بسر و مصلح وی سکنجبین بود و بدل آن بزر القثا **بزر القثد**
بپارسی تخم خیار گویند و بشیرازی خیار بالنگ بهترین آن بود که از خیار زرد گیرند و فربه بود
و طبیعت آن سرد و تر بود نافع بود جهت احتراق صفرا و ورم گرم که در جگر و سپرز بود و
درد شش گرم و ریش آن و اسحق گوید مضر بود بانثیین و مصلح آن کثیرا بود و بدل
آن بزر القثا **بزر البطیخ** بپارسی تخم خربزه گویند بهترین آن بود که شیرین بود و طبع
آن گرم و تر است روده را پاک کند و مجامعت را زیادت کند و منی را بیفزاید و شیره وی
جهت سرفه گرم نافع بود و درد سینه که از ورم گرم تولد کرده باشد و خشونت دهن
و حنجره و حلق را نرم گرداند و تشنگی بنشاند و تبهای حاده و تبی که سبب آن صفرای
سوخته بود و ورم جگر گرم را نافع بود و سده آن بگشاید و بول براند و تجلی کرده و مثانه
پاک کند و سوزش آن قطع کند و بثبت در دمهای گرم که باشد تحلیل دهد و اسحق گوید
مضر بود بسپرز و مصلح آن عسل است و مقدار دو درم تا پنج درم مستعمل بود و صاحب تقویم
گوید بسیار وی مضر بود باحشا و مصلح وی عصاره زرشک است و دوی شیر زیاده کند
و منی بیفزاید و نعوظ آورد **بزر الورد** تخم گل بهترین آن بود که از گل فارسی گیرند
طبیعت آن سرد و خشک و قابض بود و بن دندان محکم کند و قلاع زایل کند چون کوفته
در دهن گیرند و درد چشم را نافع بود و معده و روده پاک کند و مقدار مستعمل
از وی دو درم بود و نافع بود جهت اسهال مراری و ورد بیخ را سود دهد و خوردن آن

بشش

شش را مضر بود و مصلح آن کثیرا بود **بزر الریحان** تخم شاسفرم خوانند
بهترین وی آنست که سیاه و فربه و کوچک بود و خوشبوی طبیعت آن گرم و خشک
و گویند معتدلست در گرمی و سردی نافع بود جهت رعاف و دوار و قیام صفراوی مقدار
نیم درم بریان کرده سحج را نافع بود و شکم ببندد چون مقداری با آب سرد یا گلاب
تر کرده فرو برند و اگر قدری بریان کرده بآب یا با آب به تر کرده فرو برند قطع اسهال
مزمن بکند و گویند مضر بود بگرده و مصلح آن خرنکوش است و بدل آن تخم مروات
بزر الشبث بپارسی تخم شبث گویند بهترین آن بود که فربه بود طبیعت آن گرم و
خشک است باعتدال شیر را براند و بواسیر را قطع کند چون بسوزانند و بر بواسیر ضماد
کنند مقدار دو درم مستعمل بود و لیکن مغثی بود و مقی و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل است
و بدل آن دو وزن آن شبث **بزر الکرنب** بپارسی تخم کرنب گویند و بشیرازی تخم کلم
بهترین آن تازه فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک جرب را نافع بود و اگر بخورند
منع مستی شراب بکند و دیر مست شود و منی زیاده کند و مقدار یکدرم مستعمل بود و مضر
بود بشش و مصلح آن عسل است و ابن ماسویه گوید که هر کس که دو درم تخم کرنب
با آب گاوزبان بیاشامد و شراب خورد دیر مست شوند و گل وی چون فرزجه سازند
از آن زن بخود برگیرد بچه بیندازد در شکم بکشد **بزر الاسفاناخ** بهترین آن بود
که بسرخی مایل بود و طبیعت آن سرد و تر بود نافع بود جهت درد دل و تب و
مقدار یکدرم مستعمل بود و مضر بود بسپرز و مصلح وی طین مختوم بود **بزر بقلة الحمقا**



بزر الخرفات است وگفته شد **لبلاب** عوره خرمات بشیرازی خرک گویند و طبیعت آن سرد و خشک است
در دوم و شیرین وی میل بحرارت دارد و در وی قبضی بود طبیخ وی شکم ببندد و آنچه
سبز بود حبس در وی بیشتر بود و دشوار هضم شود و مضر بود بذهن و دندان و مولد
ریاح بود و سده و مصلح آن سکنجبین عسلی بود **بسد** لبان است وگفته شود **بسبایج**
خک است وگفته شود **بسفایج** بشتیوان گویند و اضراس الکلب نیز گویند و تشمیر و تاب
الحجر و کثیر الارجل نیز گویند و بهترین آن فرنغلی طعم و سبز بود و چون بشکنند اندرون وی
پستقی بود طبیعت وی گرم است در اول و معتدلست در تری و خشکی و گویند گرم است
در دوم و خشک در سیم مسهل سودا و بلغم لزج بود و مقدار سه درم در مسهل سودا مستعمل بود
و با مرق خروس پنج درم مسهل بلغم بود و اسهال وی بغیر کرب و مغص بود و شربتی از دو درم تا پنج
درم بود و قولنج بگشاید و محلل نفخ و رطوبات بود و مفرح نه بذات بلکه بسبب آنکه ماده سودا
از جوهر دل و دماغ و جمیع بدن مستفرغ کند و از خواص وی آنست که شیر را ببندد و از آن
بسته حل کند و اسحق گوید مضرات بگرده و مصلح وی هلیله زرد است و بدل آن افتیمون
بوزن آن و دانگی آن ملح هندی **بسد** اصل المرجان است و آن سه نوع است سیاه و
سفید و سرخ بهترین آن سرخست باریک بپارسی آنرا خربنگ گویند و طبیعت آن سرد است
در اول و خشک در سیوم و باید که سوخته مستعمل کنند و صفت سوختن وی آنست که
در کوزه گواری نو کنند و بگل حکمت گیرند و در تنور خبازی نهند شب و بامداد بیرون
آورند و در وی قبضی و تجفیف بود اما تجفیف وی زیاده از قبض بود نزف دم قطع کند

وحظم

وحظم یاقوت دهد چون در چشم کشند و آب رفتن از وی باز دارد و باید که بعد از سوختن بشویند
و گوشت زیادت بخورد و اثر ریشها زایل کند و مقوی دل بود و ریش روده را پاک گرداند
و عسر البول و مقدار یک درم مستعمل بود و در سنون هندبا جلا دهد و رازی در کتاب خواص
آورده است از قول اسکندرانی که اسد اگر بر گردن مصروع بندند یا پایی که منقرس باشد
نافع بود و هر موضعی که خون از وی روانه بود که بر آن سوده بسد بر آن باشند خون
باز دارد و بدل وی در حبس خون دم الاخوین است و اسحق گوید مضر بود بگرده و مصلح وی
کثیرا است **بستان افروز** و بستان ابروز نیز گویند و بهترین آن بود که در
سایه خشک کنند طبیعت وی سرد و خشک معده و روده را پاک گرداند و حرارت معده و
جگر را ساکن گرداند چون طبیخ وی با سکنجبین بیاشامند و مقدار دو درم مستعمل بود و اسحق
گوید مضر بود بمثانه و مصلح وی کندراست **بسباسه** بزبان شیرازی بزباز خوانند
بهترین آن زردی بود که بسرخی مایل بود و خوشبوی بود طبیعت آن گرم و خشک است
در اول و گویند در دوم و در وی قبضی بود و گویند معتدلست و گویند سردست ولطیف
و اندکی حرارت در وی هست محلل نفخ و حرارات غلیظ بود چون در قرورطی کنند و بوی دهان را
خوش کند و شکم ببندد و معده را قوة دهد و [illegible] رحم را نیکو بود و بچه را ولغت
دم و سلس البول که از سردی بود و ریش روده و جهة سلس البول خوردن و ضماد کردن
بلکه بهتر بود و مرادویه که جهت سلس البول استعمال کنند ضماد کردن بهتر بود و بر ناف ضماد کردن
و برقفار و دیسقوریدوس گوید مقوی معده و سینه و شش بود و منی بیفزاید و باه را قوة

دهد

ونعوظ آورد خصوصا کسی که مزاج وی سرد بود و وی مصدع بود و مصلح وی صندل و
گلاب بود و تیادوق گوید بدل آن چهار دانگ وزن آن جوزبوا بود و گویند بوزن آن
بشمه تشمیزج است و گفته شود بشولیون بذر قطونا است و گفته شد بشلشکر جنطیانا است
و گفته شود ببشبش ورق حنظل است و در حرف حا گفته شود بصل بپارسی پیاز گویند و
بهترین وی سفید بود و طبیعت آن گرم و خشک است در چهارم و در وی رطوبتی فضلی هست و گویند
گرم و خشک است در سیوم و گویند تر است در دوم و گویند در سیوم و حنین گوید گرم است در
چهارم و تر است در سیوم ملطف و مقطع بود و جذب خون بکند به بیرون بدن و باه را زیاد
کند و شهوت برانگیزد و آب گردش را نیکو بود و چشم را جلا دهد و طبع را نرم دارد و اشتها
باز دید کند و اگر آب وی در گوش چکانند طنین را نافع بود و نزول آب و سفیدی چشم چون
عصاره وی در چشم کشند نافع بود و چون بکوبند و با عسل سرشند و بر قوبا و بهق طلا کنند
زایل کند و اگر بر ناخن ستبر طلا کنند تنک کند و بر داء الثعلب و بر گزندگی سگ دیوانه
واقع سود مند بود و حیض براند و اگر آب وی تنها در گوش چکانند گرانی گوش ببرد و
اگر پیاز سفید بریان کرده با پیه یار و غن یا زرده تخم مرغ کوفته بر مقعد ضماد کنند ورم آنرا
تحلیل دهد و درد ساکن کند و بوییدن و خوردن دفع باد سموم کند و چون با سرکه نهند معده را
قوت دهد و حرارت وی کم کند و چون در خوردن مسهلات ببویند منع غثیان بود بکند و بوی
دار و شود اما خوردن وی مصدع بود و بسیار خوردن وی صبت بود و مضر بود به
عقل و افواه بواسیر بگشاید و مصلح وی سرکه بود و ماست و یا با کاشنی خورند آنرا

بصل

گویند ۲

بصل الزیر بلبوس است و بصل ماکول نیز و آن پیاز الزیزات بشیرازی پیاز بلکه خوانند
و به تبریزی زنزی طبیعت وی گرم و خشک است در اول و در وی رطوبتی فضلی هست و
جالینوس گوید گرم و خشک است در دوم و بسیار خوردن وی فربهی آورد و باه برانگیزد
و قوت پشت بدهد و هضم طعام بکند و نعوظ آورد و بر بهق و کلف طلا کنند زایل کند
و اگر با زرده تخم مرغ بر ثالیل طلا کنند زایل کند و درد رحم که از سردی بود ساکن گرداند
و سودمند بود جهت سمها و گزندگی عقرب در تیلا خوردن و ضماد کردن چون با انجیر بود و
اگر با فلفل سحق کنند و بر معده ضماد کنند درد معده ساکن گرداند و اگر با سر ماهی بریان کنند
و بر ریش زیج افشانند نافع بود و حزاز و ریش سر را سودمند بود و بسیار خوردن آن
بخش حنک و زیان بود و مضر بود بعصب و مغص آورد و نفاخ بود و مصلح وی
کاشنی بود و بعد از آن شیر تازه و صاحب تقویم گوید مصدع بود و مصلح وی بید
و کافور و گلاب بود و بدل آن عنصل است بصل العنصل اسقیل است و گفته شد
بصل الذیب بصل الزیرات و گفته شد بصل الفار بصل العنصل است و گفته شد بصل النرجس
بپارسی پیاز نرگس خوانند و طبیعت وی گرم بود چون با سرکه بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود و
چون چهار درم از وی با ماء العسل بیاشامند بچه مرده و زنده بیندازد و چون دو مثقال را
بعسل بیاشامند قی آورد و کرم را از شکم بکشد و منضج ورمهای گرم بود و شراب آورد
که اگر قضیب بوی بمالند تنها و ادمان کنند قضیب را ستبر و قوی کند و اگر سه عدد پیاز
نرگس در شیر خر بیاشامند یک بار روز و سحق کنند و بر قضیب طلا کنند بعد از سه روز دیدان

ادمان کنند اگر عنّی بود بحال صحت باز آید وفعلی عجب ازوی بیند **بصاق القمر** رغوة
القمر وزبد القمر گویند وآن حجر القرات وگفته شود **بطیخ** بپارسی خربزه گویند وبهترین
وی اسمرقندی بود وشیرین وقول اکثر آنست که سرد است در اول درجه دوم وتر است
در آخر آن وبعضی گویند گرم است وبتحقیق که چون شیرین بود گرم وتر بود ادرار بول کند
وسنگ گرده ومثانه بریزاند وکلف وبهق ووسخ زایل کند ودر تخم وی جلا بیشتر بود که جرم وی
وپوست وی چون بر پیشانی چسبانند منع نزول آب بکند وخوردن گوشت وی سنگ
بریزاند خاصه از ان گرده وتخم وی چون ده درم بجوشانند وبیاشامند قی بی زحمت آورد
وخربزه مستحیل گردد بدان خلط که در معده زیاده بود ومرخی احشا بود ومعده و هیضه
آورد واگر در معده تباه شود سم گردد ومصلح آن سکنجبین ساده بود که بعد از وی بخورند
وباید که میان دو طعام خورند واگر در معده تباه شود البته قی کنند ودر معده رها نکنند
واگر پوست وی در حمام در خود بمالند اندام را پاک گرداند خاصه لون روی واگر
خشک کرده عوض اشنان بدان دست بشویند زهومت زایل کند واگر پوست
وی با گوشت گاو بپزند زود از معده بگذرد واگر پوست وی خشک کرده در دیگی
که گوشت غلیظ بود اندازند زود پخته ومهرا شود **بطیخ زرقی** بطیخ سندی است
وبطیخ سندی نیز گویند بپارسی خربزهٔ سندی خوانند وبشیرازی خیار کدو زیر آب
وبه تبریزی هندوانه خوانند وبهترین آن بود که آب دار وشیرین بود وطبع وی
سرد وتر است در دوم نافع بود جهة مرضهای گرم وتبهای محرقه ومزاجهای گرم و

دفع

ودفع تشنگی کند واگر با سکنجبین بیاشامند بول براند ومثانه بشوید وآب وی با قند
چون بیاشامند تب صفرا زیادت کند ومضر بود بجهت مردم پیر ومزاجهای سرد
وخونی بد از وی حاصل شود در جگر وبلغم انگیز بود واخلاط را خام گرداند ومصلح وی
قند بود یا عسل یا با وی خورند یا بعد از وی **بط** گوشت وی را بسیار رطوبة وحرارت
بود وتر تر از مرغهای آبی بود اما دیر از معده بگذرد وپیه وی مسکن وجعها و
لذعها که در عمق بدن بود وفاضلتر از تمام پیه مرغها بود پیه وی وگوشت وی لون را
صافی کند وآواز وباه زیادة کند وفربهی آورد وچون منهضم شود غذا بسیار دهد
ولیکن دیر هضم شود وثقیل بود وخون نیک از وی متولد شود وخلط نیک ومصلح
وی آنست که با سرکه وابازیر گرم بپزند واگر بریان کنند بروغن زیت چرب
کنند وبیاز در اندرون وی کنند ویک دو شاخ سیر خشک واگر با سفیدباج پزند
نخود وکندنا وداچینی در وی کنند واندرون وی بکشنیز وکرفس وسداب ویک
دو دانه سیر خشک بیاکنند **بطم** بپارسی بن خوانند ودر حبة الخضرا گفته شود در جا
بطراساليون فطراساليون است وگفته شود ومعنی آن کرفس جبلی بود بطرا یونانی
کوه است وساليون کرفس **بطارس** بیونانی نرخس است وگفته شود **بطرالاون** بلغة
یونان دهن الحجارات وآن نفط بود وگفته شود **بطاط** عصی الراعی است وگفته خواهد شد
بعر الضب بپارسی سرگین سوسمار گویند وپشک سوسمار هم خوانند بهترین وی سفید
بود وگرم وتیز بود برص وکلف را نافع بود وسفیدی که در چشم بود زایل کند وچشم را

بطراخیون گیکیج است گفته شود

بعر المعز خاکستر را تحلیل دهد و درد مفاصل را نافع بود

بشیرازی سرکین رنک خوانند

جلا دهد و قوت باصره بدهد و حکه را نافع بود **بعر المعز** بپارسی سرکین بز گویند و بشیرازی سرکین پشکل بز طبیعت آن گرم و خشک بود خنازیر را تحلیل دهد بقوة و ورم سپرز و ورمهای صلب و چون خشک بود و زن پشم بابه بخود برگیرد سیلان رحم را باز دارد و اگر سحق کرد با عسل بسرشند و طلا کنند درد مفاصل را نافع بود و با شراب بر گزندگی افعی ضماد کنند نافع بود و خاکستر آن با سرکه بسرشند و بر گزندگی سگ دیوانه طلا کنند سود دهد و سرکین بز کوهی داء الثعلب را نافع بود و محلل صلابات مفاصل و ورم آن بود و مستسقی را در آفتاب ضماد کنند سود دهد و با سرکه بر گزندگی زنبور و جانوران نهند سم آن را جذب کند **بعر الضأن** بپارسی سرکین گوسفند و پشن خوانند و بشیرازی پشکل گوسفند اگر با سرکه بر ثآلیل ضماد کنند سود دهد و بر سوختگی آتش طلا کنند نافع بود و با موم و روغن بر گوشت زیادت نهند بخورده کم گرداند **بعر الجمال** بشیرازی پشکل اشتر خوانند چون بر ثآلیل نهند و بخور کنند قطع کند و چون دفتن بینی باز دارد چون خشک کرده بسایند و در بینی دمند و گویند چون با دو بیه جهت صرع بیاشامند نافع بود و محلل خنازیر و دابها بود چون تر بود وی ضماد کنند و بر درد مفاصل و ورم آن **بقم** چوب درختیست که از طرف هند خیزد و رنگیا بود و صباغان استعمال کنند جهت رنگ و طبیعت آن گرم و خشک در دوم گوشت بر جراحت برویاند و قطع خون از هر عضو که باشد بکند و ریشها خشک گرداند **بقس** بیونانی پقسیس خوانند و اهل شام شمشاد گویند و بپارسی درخت شمشاد خوانند و ورق آن مانند ورق

تخم گوشت بر جراحت رویاند و ریشها خشک کند

مورد بود و تخم آن هم مانند تخم مورد بود و قابض بود چون بیاشامند شکم ببندد و ابن مولف گوید شمشاد از انواعست شابوری و هریوه و بغدادی و گیلانی و روغن شمشاد شابوری و هروی گرم و تر است و شمشاد بغدادی برگش بزرگتر بود از انواع شمشاد نزدیک بود برگ او به برگ انار چون از زمین برآید از آنست به بود و اول که برآیند برگش سیاه شود و شریف گوید نشاره وی چون با حنا بسرشند و بر سر ضماد کنند صداع را نافع بود و اگر با سفیده تخم مرغ بسرشند و بر دو کی ضماد کنند سود مند بود **بقلة الحمقا** بقلة المبارکه است و اسمهای دیگر وی در بزر الحرف گفته شد و بشیرازی تورک گویند بهترین وی تازه بود و طبیعت وی سرد و تر بود در سیوم و گویند در آخر دوم صفرا بشکند و قی باز دارد چون ده درم وی بیاشامند و منع نزف دم بکند و ثآلیل بوی حک کنند زایل کند و اگر بر ورمهای گرم که مجوف بود ضماد کنند نافع بود و آب وی چون بیاشامند کرم را بکشد و گزندگی جانوران سود دهد و اگر با روغن گل بسرشند و بر سر کنند جهت درد سر که از آفتاب بود نافع بود و سوزش مثانه و درد آن سود دهد خوردن و جهت درد چشم که از گرمی بود ضماد کنند نافع بود و عصاره وی جهت نفث دم و معده و جگر گرم سود دهد خوردن و ضماد کردن و جهت سحج روده و اسهال مراری حقنه کردن نافع بود و جهت تبهای حاده سودمند بود لیکن باه را مضر بود و بسیار خوردن وی چشم را تاریک کند و شبکوری آورد و مصلح وی کرفس و جرجیر و نعناع بود و گویند مضر بود بر روده و مصلح وی مصطکی بود **بقلة خراسانیه** بقله حامضه گویند بپارسی تره خراسانی گویند طبیعت آن سرد و خشک در وسط دوم و گویند در اول

شکم را ... به بندد و مره صفرا را سودمند بود و اشتهای طعام آورد چون نقصان شهوة از
حرارت بود و محرور مزاج را نافع بود و بلغمی مزاج را مضر بود بقلة الحمار کرو بقلة الذهب
و بقلة لینة تبلة الحمقات وگفته شد بقلة الغزال مشکطرا مشیع است وگفته شود بقلة
الملک شاه ترجست وگفته شود بقلة الترجیه بادرنجبویه است وگفته شد بقلة
بارده لبلاب وگفته شود بقلة الانصار کرنب است وگفته شود بقلة الضب
بادرنبویه بری است وگفته شد صنف بادرنبویه بقلة الخطاطیف صاحب جامع گوید
عروق الصفرات اما آنچه محقق است دواء الخطاطیف است وگفته شود بقلة العروس
فوتنج بری است وگفته شود بقلة المذهبیة قطف است وگفته شود بکو بلغة اهل
هند خیار چنبر است وگفته شود بلوط الارض بیونانی کمادریوس است گفته خواهد شد
بلوط الملک شاه بلوطست وگفته شود بلوط در وی قبض بیشتر بود که در شاه بلوط
و در قشر وی که او جهت خوانند قبض زیاده بود که در بلوط و بهتر وی تر فربه بود و بزرگ
رسیده طبیعت وی سرد و خشک بود در دوم وگویند در اول وگویند خشکی وی در
سیوم است وگویند گرم است در اول شیخ گرفت درم و نفث بکند خاصه جهت وی
و غذای بسیار دهد و جهت صلابت با په بزر کوهی نافع بود و جهت ریشها و قلاع نافع
بود و بچه را سودمند بود و جهت چکیدن کمیز و جهت ورمها نافع بود و شکم به بندد و اگر طبیخ
وی کسی را که اسهال مزمن و قرحه امعا بود بیاشامد سودمند بود و اگر از طبیخ
وی یا از وی فرزجه سازند و زن بخود بر گیرد سیلان مزمن که از رحم آید باز

دارد

دارد لیکن بلوط غذای ثقیل بد بود و دشوار هضم شود و صداع آورد و اسحق گوید ابت
غذا زیادة باید خورد مضر بود بمثانه و مصلح وی آنست که بریان کنند و بقند بخورند
و بدل بلوط بوزن آن خرنوب نبطی بود بلیلج بپارسی بلیله گویند بهترین وی آنست که
زرد و رسیده بود و طبیعت وی سرد است در اول وگویند در دوم و خشک در سیوم
و در وی قوة ملطف و قبض بود و معده را قوة دهد و استرخا و رطوبت آنرا نافع
بود و معده را دباغت کند و شکم به بندد و بلیله قطع بود روده را نافع بود و مقعد و
چشم را قوة دهد و اگر در چشم کشد آب رفتن باز دارد و طبیعت وی نزدیک است
با آمله بود و بلیله کابلی و مقدار شربتی از وی سه درم بود و مغز وی نزدیک بود
بفندق و ناقحق گویند مضرات بشعل و مصلح وی عسل بود و بدل وی اسحق ابن عمر گوید که
آمله است و گویند بدل وی قاعیه خشک است و دوه دانگ وزن آن آس و ششی یک آن
بلیله سیاه بلاذر انقردیا خوانند و تمر البلادر نیز گویند و بهترین آن سیاه
فربه بود و چون بشکنند بسیار عسل بود و طبیعت آن گرم و خشک در چهارم سودمند
بود جهت کسی که بلغم و رطوبت بر وی غلبه کرده باشد و نسیان و فالج و لقوه را نافع
نافع بود و قوت حافظه بدهد و ذهن را تیز گرداند و هر مرضی که در دماغ باز دید آید
که از سردی و تری بود نافع بود و مقدار مستعمل نیم درم بود و خطر بود و اگر در شیب بود
دو دکنند خشک گرداند و غسل وی برداء الثعلب بلغمی عالنه نافع بود و از جمله سمومات
بود و سوزنده خون بود و خلطها و جنون و برسام پیدا کند و تقطیع در حلق و اندرون و

ان

و استرخای عصب م

واندرون وسوزش دهن ولذع درمعده وروده وتبهاء حاده باز دید کند و و
مثال این عمل کند وسم بود وگاه باشد که کشنده بود واگر با مغز گردکان بخورند مضرت
نرساند واین ازخواص است واگر شکر نیز اضافه کنند بهتر بود وابن مؤلف گوید
دیدم کسی را که بلادر داده بودند چند نوبت پوست اندام او بیفتاد ودر آن حالت می
بود تا تلف شد ومداوای کسی که بلادر خورده باشد بدوغ گاو وجو آب و روغن بادام
ولعاب به دانه کنند و در آب برف نشانند وعسل وی مستعمل بود در معاجین وعسل از وی
چنان گیرند که انبری آذرگون کنند و بن بلادر بغیداز زند و بلادر در جا برگیرند تا آنکه
که عسل از وی بیرون آید بعد ازان با روغن گاو جوشانیده بیامیزند و روغن گردکان
و در معجون کنند و بدل بعورس حکیم گوید بدل وی پنج وزن وی مغز فندق و دانگی ونیم
وزن آن روغن بلسان وشش یک آن نفط سفید بود والله اعلم **بلسن** عدس است
وگفته شود **بلس** تین ابیض است وگفته شود انشاء الله تعالی **بلنجاسف** برنجاسف است
وگفته شد **بلوسطیون** جلنار است وگفته شود **بل** میوهٔ هندی است مانند قثا کبر وگویند
مانند انار است وگویند نار هندی است وگویند نار دشتی است وگویند قثای هندی برنج است
و پوست وی را اشل خوانند وشحم وی را ابل خوانند و دانهٔ وی را اثل خوانند و محمد بن زکریا
گوید بل میوه ایست هندستانی که از درختی حاصل می شود مثل درخت زردالو و بهترین
آن بود که شیرین باشد و درخت وی را خاما اقطی گویند وگفته شود وطبیعت وی گرم
وخشک در دوم وگویند در سیوم قابض بود احشا را قوت دهد وصلابه عصب و

رطوبة

و رطوبة آن نافع بود و مرضهای سرد مانند فالج ولقوه واسترخا سود مند بود وفی باز
دارد و در جوارشات شکم ببندد و باد بشکند **بلنگمشک** فلنجمشک است وافرنجمشک
نیز گویند وگفته شد **بلح** چون سبز بود دلیع خوانند و جدال نیز گویند وچون
سبز بود بشکافند و بیرون آورند وآنرا بپارسی غوره خرما خوانند وچون در
غلاف بود طلع گویند در صفت طلع گفته شود وطبیعت بلح سرد و خشک بود در دوم
شراب وی شکم ببندد خاصه با شرابی که عفص بود بیاشامند وسیلان رطوبات
رحم باز دارد ومضمون که از بوا سیر آید باز بندد اما سینه وشش را بد بود بسبب
خشونتی که در وی هست ودیر از معده بگذرد و غذای اندک دهد و سده جگر آورد
و بسیار خوردن خلطهای غلیظ در شکم باز دید کند اما ممسک بول بود ومصلح وی خمیر
منقی بود بعد از وی بخورند **بلبوس** بصل الزیر است وگفته شد **بلبان** شجرهٔ مصری
است وبرگ وی به برگ سداب ماند اما سفید تر بود و در موضعی که آنرا عین الشمس
خوانند بیشتر شود و روغن وی بهتر و فاضلتر از حب وی بود وحب وی بالقوه تر
از عود وی بود وصفت عود وی در عین گفته شود وصفت حب وی در حا گفته شود ودهن و
در دال گفته شود **بنفسج** بپارسی بنفشه خوانند بهترین وی لاجوردی بود طبیعت وی
سرد است در دوم وتر است در سیوم وگویند سرد و تر است در اول مسکن او رام حاد بود
چون با آرد جو بر وی ضماد کنند وصداع که از گرمی بود ساکن گرداند بر او نهند وضماد
نیز کنند و سرفهٔ گرم را نافع بود و سینه را نرم گرداند و مسهل صفرا بود وشربتی از و

دو درم تا چهار درم بود و ابن مؤلف گوید بنفشه چهار نوع است یکنوع را بنفشه کاریزی
گویند اول بنفشه وی در رسد اگر از کنار آب گرم برکنند و در باغ بکارند زرد شود و بدل
آب گرم باید و یکنوع دیگر را بنفشه طری گویند و اندر ماه اسفندار و فروردین
بشکفد و یکنوع دیگر را بنفشه اصفهانی گویند و آن نوع سفید بود و این در بهار تا آخر
فروردین بشکفد و یکنوع را مرغزاری گویند و هیچ نوع در شیراز بهتر از آن نیست
و اندر بهار نیکو بشکفد و چون به خورداد ماه رسد کم شود و اگر بنفشه آب یا شاف در خفقان
و صرع بچگان که آن ام الصبیان گویند نافع بود و جهت درد مقعد و شقاق و ورم آن
بغایت نافع بود چون ضماد کنند و مسهل بود بقوة جاذبه و بعضی گویند مسهل بود به
لزوجة و خونی صالح معتدل از وی حاصل شود و اگر بر ورم معده و جگر گرم ضماد
کنند نافع بود و چون با بابونج بپزند و آب آن بر سر ریزند جهت صداعی که از
حرارت بود نافع بود و خوردن وی مضر بود بدل و مصلح وی آنست که با انیسون
خورند و بوییدن وی زکام سرد را مضر بود باید که با خیری و مرزنگوش بو بیند
و زکام گرم و نزلات که در سینه بریزد نافع بود خوردن و بوییدن و حرقة مثانه را
سودمند بود و ورق وی چون بکوبند تر و آب وی بگیرند و با قند بکودکان که مقعد
شان بیرون آید دهند بغایت نافع بود و شریف گوید ورق وی طلا کنند بر جرب
صفراوی و دموی بغایت نافع بود و بدل وی ورق خبازی است یا نیلوفر یا گاو
زبان و گویند بدل وی پرسیاوشان است **بنجنگشت** ذوخمسة اوراق خوانند و

ذوخمسه

و دوخمسة اصابع نیز گویند و درخت وی در کنار رودها روید و ورق آن مانند ورق شهدانه
بود و مستعمل از وی گل وی بس ورق و تخم وی و چوب وی نشاید که استعمال کنند بهترین
آن تازه بود و طبیعت آن گرم است در اول و گویند در سیوم و خشکست در سیوم و در وی
قبضی هست با تفتیح و علل را ملطف بود و جهة صداع سرد ضماد کردن نافع بود و سده جگر
و صلابة سپرز با سکنجبین نافع بود و اگر در شیب پشت بگسترند منع احتلام و نعوظ کند
و زنان چون شهوة بر ایشان غلبه کند در شیب خود دود کنند ساکن گردد و از دود وی
گزندگان بگریزند و خوردن وی گزندگی مار را نافع بود و بر گزندگی سگ دیوانه و
بهایم ضماد کردن نافع بود و مقدار شربتی از وی یک مثقال بود لیکن مصدع و مسبت
بود و چون بریان کنند درد سر کمتر آورد و مضر بود بجامعت و اسحق گوید مصلح وی صمغ
عربی است **بناست** صمغ البطم است و گفته شود **بنج** منج گویند بعربی سیکران و
بپارسی منگ گویند و صفت آن در بزر البنج گفته شد **بنطافلون** پنجنگشت است
و گفته شد **بندق** بپارسی فندق خوانند بهتر وی بزرگ وی بود طبیعت وی گرم است
باعتدال با اندکی خشکی و گویند گرم است در سیوم و تر است در اول پوست وی قابض
بود اما مغز وی باه را زیادت کند و گزندگی جانوران خاصه عقرب چون با انجیر و
سداب بخورند و ضماد کنند و گویند عقرب از وی می گریزد و اگر پیش از طعام بخورند سموم را
نافع بود و اگر بعد از سم فندق با انجیر و سداب بخورند نافع بود اما فندق معده را بد
بود و اگر سحق کنند و با ماء العسل بیاشامند سرفه کهن را نافع بود و اگر با پوست بسوزانند

وبحق کنند و با پیه کهن یا پیه خوک یا پیه خرس بیامیزند و بر داء الثعلب طلا کنند موی برارد
و بعضی گویند فندق سوخته چون بازیت بسایند و بر میان سر طفل که ازرق چشم بود طلا کنند
ازرقی ببرد و سیاه گرداند و موی نیز سیاه گرداند بقراط گوید فندق سوخته دماغ را
قوة دهد و پوست وی شکم به بندد و مغز وی نفخ و مولد ریاح بود در معده و مصلح
بود و مصلح وی فانیذات و بدل آن مغز جوز و گویند جلغوزه **بندق هندی**
رته خوانند و آن ثمری است بمقدار فندق اما کوچکتر بود و لون آن به تیرگی زند
و بغایت املس بود و جوز الرته نیز خوانند طبیعت آن گرم و خشک در اول و اگر
با سرکه بر خنازیر طلا کنند نافع بود و لقوه را چون سه روز سعوط سازند و در خانه تاریک
نشانند رطوبت از بینی وی روان شود و صحت یابد و صرع و سدد را و مالیخولیا را نافع
بود و جهة نزول آب کحل کردن و سبل و شبکوری سعوط کردن با آب مرزنگوش بود
مفید بود و با اثمد کحل کردن احولی ببرد و دو درم از وی ربو و هیضه را نافع بود
و اگر حک کنند و فرزجه سازند حیض براند و بچه بیرون آورد و عصاره وی مسهل
سودا و بلغم مائی بود و صفرا سم بی اکراه و جرب و کلف و یرقان را نافع بود و با سکنجبین
قولنج را سود دهد و تب ربع و وی تریاق گزندگی عقرب و رتیلا بود و تمام زهرها و قوة
اعصاب بدهد و فالج و لقوه را بغایت نافع بود و معده سرد را موافق بود و
قوة هاضمه بدهد و اگر بر اعضای سست طلا کنند سخت گرداند و اگر بیخ وی دو درم با شراب
بیاشامند ذات الجنب و ربو و سرفه کهن و نفث دم که از سینه بود سود دهد

سک

سک مانند قشوریست که از بیخ امغیلان از یمن خیزد سفید بود و زرد هم بود اما بهترین
وی زرد بود سبک خوشبوی و سپید فربه بد بود طبیعت وی گرم و خشک در اول
قوة اعضا بدهد و جلد را پاک گرداند و نشف رطوبات که شیب جلد بود بکند و بوی بدن
خوش کند و قطع بوی نوره بکند و معده و جگر سرد را قوة دهد چون از بیرون ضماد
کنند یا بمالند و بوی وی دماغ سرد را قوة دهد **نبات الرعد** کماه است و گفته شود
نبات النار انجره است و گفته شد **بن** بپارسی انگامه گویند و مری انگامه بخاری گویند
و انگامه رقیق گویند و در میم گفته شود **بنغه** در قوة مانند عدس است و طبیعت آن معتدل
در یبوست و قابض بود مانند عدس بر فتق و فیله کودکان ضماد کردن نافع بود و شکم
به بندد و مولد سودا بود و مصلح آن روغن بسیار بود بشیرازی آنرا مشو گویند **ببر**
ببستان است و گفته شود **بنجشکزوان** لسان العصافیر است و گفته خواهد شد
بوزیدان بعربی مستعجل خوانند صاحب جامع گوید در مصر مستعجل بعوض بوزیدان
مستعمل کنند و این سهو است بوزیدان بتحقیق مستعجل است و هم صاحب جامع گوید
از نقل ابن رضوان که بوزیدان نوعی از مستعجل است و صاحب منهاج گوید خشبی
هندی است و صاحب جامع همین گوید و این هر دو سهو است بوزیدان بغیر از مصر هیچ
جای نمی باشد بهترین وی آنست که سفید و سطبر بود و خطوط بسیار بر وی بود و تازه
بود و طبیعت وی گرم و خشک در سیوم و در وی رطوبتی فضلی هست و جالینوس گوید
گرم است در سیوم و خشک در اول و گویند بقوة بهمن بود و وی ملطف بود مفاصل

و نقرس را نافع بود و باه را زیادت کند و زهرها را سود دهد و یکدرم از وی مسهل ما
اصفر بود و نافع بود جهت خلطهای سرد و بلغم و عصب را پاک گرداند و منی را
بیفزاید و زنان جهت فربهی استعمال کنند و بسیار فربه کننده است چون با شیر یا با
آرد برنج حلوا سازند فربه کند و لون را نیکو گرداند و منافع وی در درد مفاصل و
نقرس مانند سورنجان بود و اسحق گوید مضر بود بانجبین و مصلح آن حرف است و گویند مصلح
آن تخم کرفس است و قند و شربتی از وی مقدار دو درم بود و در معاجین بدل وی
دو وزن وی بهمن بود و اگر یافت نشود بوزن وی وج و نیم بوزن وی زرنباد و وی
حب القرع و کرمهای دیگر بیم بکشد و شیر زیاده کند و معده پاک کند و اشتها بیاورد و
استسقا را نافع بود و سده جگر و سپرز بگشاید **بورق** انواع آن بسیار است اما
بهترین وی ارمنی بود و آنرا نطرون خوانند و افریقی از ایشان بقوة تر بود و ارمنی
تنک و سفید بود یا وردی و طبیعت آن گرم است در آخر درجه دوم و خشک در اول
سیوم و عیسی گوید گرم و خشک در دوم جلا بقوة دهد و اخلاط غلیظ قطع کند و
مغص را ساکن کند اگر با زیره بکوبند و با مینجج بیاشامند طبع را نرم گرداند و بادها
بشکند و بر حکه و برص طلا کردن سودمند بود و دملها را نضج دهد و چون با آب خلط کنند
و در گوش چکانند درد گوش ببرد و بادی که در گوش بود و رطوبتی که از گوش آید مجموع را
نافع بود و اگر با سرکه بیامیزند و در گوش چکانند چرک گوش بیرون آورد و چون سحق
کنند با سرکه و بدان غرغره کنند علق از حلق بیرون آورد و با ادویه قاتلات دود

کنند

[حاشیه: بورق گویند زنان شیراز آنرا ... خوانند و ... گویند]

کنند که بهارا بکشد و همچنین اگر بر شکم و ناف بمالند و نزدیک آتش نشینند همین عمل کند
و اگر با شراب در گوش چکانند کری را سود دهد و مولف گوید که در خواص آورده اند که اگر
بورق با صدف سوده در بینی زن دمند و آن زن عطسه کند دوشیزه بود و اگر عطسه نکند
نه دوشیزه بود و رازی گوید اگر دو درم از وی با سه درم روغن زنبق بسایند و بر قضیب
بمالند انعاظ تمام آورد و مجهول حکیم گوید که چون بغایت سحق کنند و با عسل سرشند و بر قضیب
طلا کنند و بر کرد خصیه نعوظی تمام آورد و فولس گوید بواسیر و ناصور که در مقعد بود چون سحق
کرده با روغن گل سرشند و بروی نهند زایل کند و جهت استسقا با انجیر ضماد کردن نافع بود
و اگر با عسل در چشم کشند سفیدی زیاده ببرد که کهن شده باشد و ارسطوطالیس گوید که
نافع بود جهة رحم زنانی که رطوبت بسیار در وی بود نشف رطوبت بکند و قوت دهد و زهرها را
و داء الثعلب را و داء الحیه را سودمند بود و برص را هم نافع بود چون سه روز هر روز دو درم
از وی معجون ساخته بخورند و چون با روغن بنفشه سحق کنند و در گوش چکانند جهة کرم گوش
بغایت مفید بود و در حقنه مسهل مقدار مستعمل از وی یکدرم بود یا دو درم و بسیار خوردن
وی لون را سیاه گرداند و مفسد معده بود و مصلح آن صمغ عربی است و گویند کلنگبین یا فانید
و بدل آن نمک تلخ یا نمک اندرانی و گویند بدل وی بوزن وی شبث و بوزن وی نمک اندرانی
و بدلعورس گوید بدل وی یک وزن و نیم نمک بود **بوردیطس** مرقشیثا است و گفته شود
بوقیصا دردار است و گفته شود **بوشاد** ثلجم است و گفته شود **بوطانیه** کرفة السودا
و آن فاشرا ستین است و گفته شود **بولوبودیون** بیونانی معنی این کثیر الارجل است

[حاشیه: و کرد اکرد آن هم]



وآن بسفایج است وگفته شد بوغلصن معنی این بزبان یونانی لسان الثورات وآن گاو
زبان است وگفته شود بودرنگ بادروج است وگفته شد بوجا حشیشی است که بابش
دوید تریاق بیش است وازان جمله زهرها ویخ آن جدوار است که آنرا بمغولی ما فرفین گویند
وگفته شود درهم بولوطرنجون معنی این بیونانی کبر الشوات وآن پرسیاوشان است
وگفته شد بول الناس بگیر آدمی چون با خاکستر رز برجایی که خون آید ضماد کنند خون باز
دارد وسودمند بود جهت حکه وسعفه وجرب وبرص خاصه بابورق وآب حماض طلا
کنند وجهت مطحولان بغایت نافع بود وسودمند بود جهت گزندگی افعی خاصه صحری آشامیدن
وبران ریختن وبانطرون جهت گزندگی سگ دیوانه وهر گزندگی که باشد نافع بود وجهت جمیع
زهرها وچون بسایند در بوت انار ودر گوش چکانند کرم که در گوش بود بیرون آورد و
مولف گوید چون بگیر کنند وکفی که بر روی آن بایستد بر ثالیل مالند قلع کند بول الصبیان
بگیر کودکان چون در ظرفی مسین با عسل بجوشانند نافع بود جهت سپیدی چشم ودانه وریش
ورمد وتاریکی ببرد ودردی بول که در بن ظرف نشسته باشد چون چندروز بران بگذرد
بر حمره بیندایند ساکن گرداند وچون با روغن حنا سحق کنند وزن بخود برگیرد درد رحم را
ساکن گرداند واختناق آن ونافع بود جهت گزندگی افعی وعقرب بحری وصحری وگزندگی
سگ دیوانه با بورق وجهت حکه وبرص وجرب وجذام نافع بود وجهت ماده گوش که
روانه بود چون با بوت انار بیامیزند ودر گوش چکانند نافع بود وجهت گزندگی همه حیوانات
نافع بود بول الدواب بگیر چهارپایان سودمند بود جهت درد مفاصل چون نطول کنند

یا دران

یا دران نشینند بول الابل بگیر شتر بهترین بول جمل اعرابی بود که آنرا الجیب خوانند
طبیعت آن گرم وخشک است ودروی قبضی بود نافع بود جهت حزاز چون بدان بشویند وشریف
گویند نافع بود جهت ورم جگر وباه را زیادت کند چون بیاشامند وچشم را نافع بود واستسقا
وصلابت سپرز را سودمند بود خاصه چون با لبن لقاح بیاشامند ومفتح سده مصفاة بود
بقوت واگر در گوش چکانند ریش گوش را نافع بود بول الکلاب بگیر سگ چون بگیرند
وبالکنند تا منعقد شود وموی را بدان بشویند سیاه گرداند وبهترین خضابات بود وبر
ثآلیل استعمال کردن قلع کند بول المعز بگیر بز نافع بود جهت درد اعصاب همچنانکه تشنج
وامتداد سعوط کردن وجهت استسقا آشامیدن مفید بود بول البقر بهترین بگیر گاو نر
بود بهق را زایل کند وحزاز را واگر با مر بگدازند ودر گوش چکانند درد گوش که از سردی بود ببرد
وچون دران نشینند درد معده سرد که از بواسیر بود سود دهد بول الجاموس بگیر گاومیش
چون مروصبر بدان بیامیزند ودر گوش چکانند درد گوش که از سردی بود ببرد وسود دهد
بول الخنزیر البری بگیر خوک صحرایی سودمند بود جهت سپیدی چشم وسنگ مثانه
بریزاند وتجربت بغایة بول الحمار بگیر خر گویند چون بیاشامند درد گرده زایل کند
بوشن [illegible] شیافیست که از ارمن می آرند وآن نباتیست که ممحنان می گویند
وشیاف می سازند طلا کردن بر ورمهای گرم ونقرس گرم بغایت نافع بود وملین ومبرد بود
وبر بثرها طلا کردن سودمند بود وطبیعت وی سرد وخشک است در آخر درجه اول رازی گوید
چون با آب عنب الثعلب بر نقرس طلا کنند نفعی عظیم بدهد وبدل آن حضض بود یا شیاف

ماميثا

بهار اقحوانست وگفته شد **بهرامج** رنف گویند وضومران وعطفل هم خوانند وآن گل
بید لجی است بپارسی بید مشک خوانند وبه تبریزی کله موش وبکرمانی کربکو طبیعت آن
معتدلست نطول کردن محلل نفخ بود از هر عضوی که باشد وبوییدن آن محلل بادهای غلیظ
بود از سر وشکم براند ومحرور مزاج را نافع بود ودرد سر که از بخار مره صفرا بود زایل کند
واگر با کنجد بپرورند مانند بادام بنفشه وروغن از وی بگیرند روغنی خوشبوی بود ودر
صنعت ادهان گفته شود منفعت آن واگر بعوض کنجد بادام کنند لطیفتر بود **بهج** بوزیدانست
وگفته شد **بهرام وبهرمان** عصفر است وگفته شود **بهق الحجر** حزاز الصخرات
وگفته شود **بهمن** دو نوع است سرخ وسفید بهترین آن سفید بود وطبیعت آن گرم وخشک
در دوم ومسیح گوید گرم است در دوم وتر است خفقان را نافع بود عظیم ودل را قوت دهد
ومنی زیاده کند وباه برانگیزد وفربهی آورد وسنگ مثانه بریزاند ودر تقویه دل نظیر
ندارد ومقدار شربتی از وی یک درم بود واسحق گوید مضر بود بسبل ومصلح وی انیسون بود
وبدل وی بوزن وی تودری ونیم وزن وی لسان العصافیر **بهمنیه** تنبعه است وگفته شد صفت آن
بیض بهترین وی تازه بود از مرغ خانگی وزرده وی فاضلتر بود وباید که نیم برشت
کنند وصنعت نیم برشت آنست که اگر با پوست در دیگ آب جوشان اندازند وسیصد بار عدد
شمارند واگر بی پوست اندازند صد بار عدد شمارند وبعد از آن بر دارند وزرده آن گرم
وتر بود وسفیده سرد وتر وبا هم معتدل بود در گرمی وسردی وتر بود وغلیظ نیم برشت زود
منهضم شود وغذا بهتر دهد جهة حلق وسرفه وسل نافع بود وباه را زیاده کند وزرده وی بریان

کرده قابض بود وچون با عسل بر کلف طلا کنند زایل کند وسوختگی آتش را نافع بود ومنع ورمها
بکند ودر حقنه جهة قرحه امعا سودمند بود وسوختگی که از آب گرم بود به پشم بدان بمالند
نافع بود وجهة جراحت خصیه ومقعد نافع بود واگر در سرکه بپزند شکم ببندد ودیر هضم
شود وخاصه منعقد آن واگر ادمان خوردن وی کنند کلف آورد ومطبوخ وی بد بود وسنگ
گرده تولد کند وتخمه آورد وقولنج واولی آن بود که فلفل وزیره ودارچینی با آن خلط کنند و
بعد از آن زنجبیل مربا خورند وسفیده آن اگر در گوش چکانند که ورم گرم بود سرد گرداند ودرد
ساکن کند واگر بر سوختگی آتش بمالند سود دهد واگر صوف بدان تر کنند وبر چشم بندند درد
چشم که از گرمی بود ساکن گرداند وجهة درد چشم بغایت نافع بود در چشم چکانیدن واگر تخم مرغ همچنان
خام بیاشامند کوفتگیها را نافع بود ونیم گرم آشامیدن قرحه مثانه وگرده وخشونت سینه ونفث
دم ونزله را سودمند بود **بیض الاوز والنعام والبط** خایه مرغابی وشترمرغ وبط
بهترین آن تازه بود نیم برشت آن معتدل بود در گرمی لیکن غلیظ بود ومضر بود بقولنج ورياح
ودوار ومصلح آن صعتر ونمک بود **بیض العصافیر** بیضه گنجشک باه را زیاده کند
بیشتر از همه بیضها این عمل کند **بیض الحجل** نیکوترین بیضه کبک تازه بود ولطیفتر از بیضه
مرغ خانگی بود نافع بود جهة ناقهان وبیضه تذرو ومرغ خانگی وکبک مقوی دل ومجتمع اوصاف
ثلاثه باشند ومضر بود باصحاب کبد ومصلح آن مثلث بود **بیض الحباری واللعاق**
خضابی بغایة نیکو بود مو را **بیش** بدترین زهرهاست ودر غایة گرمی وخشکی بود وتیزی
نافع بود برص طلا کردن وجذام با ادویه دیگر ووی سم قاتل ومهلک بود مقدار دانگی کشنده بود

وتریاق وی بیش موش است وفاد زهر بانک وجدوار ووی از سم افعی زود تر نفود کند
وقرون سنبل نوعی ازانست وکفته شود **پش موش پیشا** بو حاست وکفته شد اما پیش
موش حیوانیست مانند موش که معروفست بعبارة الپشی ودر بن درخت بیش جایکه دارد
نافع بود جهة برص وجذام وتریاق بیش بود وافعی وهر زهر کو باشد والله تعالی اعلم بالصواب

باب التاء

تانبول تامول نیز خوانند وآنرا تنبول کویند وآن ورقیست مانند ورق نارنج ودر دیار
بار بسیار بود وبسیار خورند ودر طعم نزدیک بقرنفل بود جهت درد دهن سودمند بود و
بوی دهان خوش کند واشتهای طعام بدید کند وباه را قوت دهد ودندانرا سرخ کند ونشاط
آورد وبدن را قوت دهد وخون بن دندان باز دارد ودو لثه ولو دندان وبن دندانرا
قوت دهد خاییدن وی وصاحب منهاج کوید طبیعت وی سرد است در اول وخشک در
دوم قوة جکر ضعیف بدید وچون بخورند وبعد ازان آب بیاشامند نفس را خوش کند ووحشت
زایل کند واهل هند بعوض خمر بعد از طعام تانبول خورند مفرح بود وغم زایل کند وباید که
باید که با کلس صدف وشنج دانکی وقدری فوفل خورند واکر بی کلس خورند هیچ طعم وی نیابند
وتفریح نبخشد وتنبول خمر اهل هندست ورازی کوید بدل وی قرنفل خشک بود **تاسمنت**
حماض است بزبان اهل بربر ودر اترج کفته شد **تالسقینیر** حرف است وکفته خواهد شد
تاکوب بزبان بربری فرفیون است وکفته خواهد شد **تاغندست** بزبان بربر
عاقرقرحا است وکفته شود **تبن مکه** اذخر است وکفته شد **تبر** ذهب است وکفته شود **تج**

در اول و خشک است در دوم
قابض و مجفف بود و تریاق ... بود

یب است وکفته شود **تدرج** بپارسی تذرو کویند کوشت وی بهترین کوشت مرغها بود ودر
منفعت مانند دراج بود وکوشت وی کرم بود دماغ وفهم را زیادة کند ودر خواص ابن زهر
آورده است که زهرهٔ وی چون بدان سعوط کنند وسواس زایل کند وچون کوشت وی
بریان کنند وسه روز کرم بخورند آن زحمت زایل کند **ترمس** باقلای مصری خوانند وشامی
نیز کویند بهترین وی سیاه فربه بزرک بود وطبیعت وی کرم است در اول وکویند در دوم وخشک
است در دوم کلف وبهق وبهق زایل کند وریشها وداءها که بر روی پیدا شود وخنازیر و
صلابات را بعسل وسرکه طلا کنند نافع بود وآرد وی چون با عسل بیامیزند وبلیسند یا با سرکه بیاشامند
کرم را بکشد در شکم وچون آرد وی با سرکه ضماد کنند بر عرق النسا سودمند بود وآرد وی با آرد جو
با آب بر ورمهای کرم طلا کنند نافع بود وچون با سرکه بپزند وبر آتش فارسی ضماد کنند سودمند
بود وریشهای تر که بر سر بود وریشهای بلید وجرب را در ابتدای بهق نافع بود وآثارها که در بدن پیدا
شود ودملها نافع بود وچون با مر وعسل بیامیزند وزن بخود بر کیرد بیاشامد حیض براند وبچه
بیندازد وآرد وی بشره را صافی کرداند ومراثری که بود از زخم وغیر آن ببرد وسدهٔ جکر
بکشاید وجکر خاصه که با عسل وسرکه وسداب بپزند وچون بکوبند وبا سرکه بیاشامند غثیان
ساکن کند ومقدار سه درم مستعمل بود وطبیخ آن کرم را بکشد وبر ناف کودکان طلا کردن همین
عمل کند واکر با بیخ مانند لون بجوشانند وکوسفند که جرب داشته باشد بدان بشویند البته
زایل کند واکر با آب بجوشانند وبیاشامند بول براند وشکم به بندد وابن ماسویه کوید که
منقع از وی شکم به بندد ونه براند وبد بود ودشوار هضم شود وخلطی خام از وی حاصل شود

در عروق چون تمام هضم نشده باشد وچون تلخی از وی بیرون کنند غلیظتر بود و دیرتر نفوذ
کند وآنچه تلخی داشته بود زودتر از معده بگذرد و باید که با سرکه یا انگبین یا نمک وصعتر
یا انجدان خورند و جالینوس گوید بدل آن درجلاد و وزن آن باقلا بود وگویند بدل آن فودنج
است وگویند بدل آن شیح ارمنی وچون با سرکه بپزند و بر مفاصل سرد ضماد کنند نافع بود
و ورمهای بلغمی تحلیل دهد و در خواص ابن زهر آورده است که هر دابه که قردان بسیار داشته
باشد چون بطبیخ ترمس بشویند زایل کند وجرب چهارپایان وشریف گوید چون لسبا اشتد
وبلغور کنند وپوست وی جدا کنند ودر دیگی سنگین شیر تازه بران بریزند چندانکه آنرا بپوشاند
وبجوشانند تا شیر نشف کند بعد از ان ماسته وی از روغن گاو بر سر وی کنند و بجوشانند تا منعقد
شود و از ان ضماد کنند مسهل مره صفرا و مره سودا بود وخلط خام لزج نیز پس اگر خواهد
که مسهل صفرا بود در حرقه کنند گرم کرده و برابر پیه ضماد کنند اسهال صفرا کند واگر سودا خواهد
بر دل ضماد کنند واین ضماد از اسرار طب مکتوم است واین معالجه جهت طفلان وپیران
که تحمل داروی مسهل نداشته باشند کنند و مجربست **تربد** بهترین آن چینی بود که
مبیض ومدور ومصمغ مجوف ودر سودن سفیدتر گردد و زود کوفته شود و بر سرهای وی
صمغ بود وکهنه و باریک نبود وسطبری میان خنصر و بنصر بود وچون بکوبند و بیبیزند
هیچ ریشه بر سر پرویزن نماند وتنگ سوراخ بود و باید که بوقت خرج کردن اول بخراشند
و بروغن بادام چرب کنند آنگاه بکوبند طبیعت وی گرم وخشک است در سیوم نافع بود جهت
مرضهای عصبانی ومسهل بلغم بود تمام واندکی از خلط سوخته از بردو ورگ ومار چوبه گوید

مسهل اخلاط غلیظ لزج بود واصح آنست که تنها مسهل بلغم رقیق بود واگر تقویت کنند مسهل
بلغم غلیظ بود واستعمال کردن وی یبوست وجفاف در بدن پیدا کند ومضر بود با معا و بعد
از انکه خراشیده باشند و بروغن بادام چرب کرده کثیرا اضافه کنند واگر تقویه وی
بزنجبیل کنند مسهل بلغم غلیظ و خام بود اما تنها مسهل غلیظ نبود وتربد زرد وسیاه زهر بود
مانند خربق سیاه وغاریقون سیاه و مداوای کسی که آن خورده باشد مانند مداوای کسی است
که خربق سیاه خورده باشد قصد و همان تدبیر کنند وتربد سفید مجوف چنانکه وصف کرده شد
نافع بود جهت درد مفاصل که بلغمی بود ورحم را پاک گرداند ونافع بود جهت درد پشت و دماغ را
پاک کند از بلغم لزج و مفلوج و مصروع را نافع بود و سرفه که از رطوبات فم معده بود سود دهد
وعلامات این نوع آن بود که چندان سرفه بیاید که قی کند و باقی خلطی لزج بیاید بعد از ان
ساکن شود واگر با هلیله کابلی خلط کنند دوایی نافع بود مصروع را و بدل آن ترمس است
وصاحب جامع در مفرد آورده است که بدل آن پوست بیخ درخت توت است بوزن آن و
شربتی از تربد از نیم درم تا یک درم بود **ترنجبین** بهترین وی تازه سفید بود طبیعت
وی معتدلست در حرارت و برودت اما میل بحرارت دارد ولطیفتر از قند بود و در وی
رطوبتی بود وملین بود ونافع بود جهت تبهای گرم و سرفه وسینه را نرم گرداند وتشنگی بنشاند
ومسهل صفرا بود برفق بحسب طبیعت وشربتی از وی از ده درم تا بیست مثقال شاید
واسحق گوید مضرت است بسپرز و مصلح وی آب تمر هندی بود وگویند بدل آن ماء الکاج با قند
بود وگویند جواب قند وگویند بدل آن شیرخشت است **تراب الهالک** کنگر زد است وکشنده شود

ترنجان بادرنبویه است وگفته شد **ترنامان** غافت است وگفته شود **ترفاس** کماة
وگفته شود **تراب الهالک** شک است وگفته شود **تریاق روستاییان** ثوم است
وگفته شود **تریاق ترکی** مومیایی است وگفته شود **تریاق انجیه** در گوشه چشم گاو کوهی
و بز کوهی می باشد و از آن گاو کوهی نیکوتر بود و در صفت ایل گفته شد و بشیرازی آنرا
ارس بران خوانند **تریاق فارسی** حجر التیس است وگفته شود **تشمیزج** بپارسی آنرا
چشمیزج خوانند و چاکسو خوانند و اهل حجاز سنجه خوانند و بشیرازی چشمک و بلفظی دیگر آنرا
اطرابلس گویند وحبة السودا نیز خوانند اما حبة السودا اسم شونیز است وطبیعت تشمیزج
گرم وخشک است وقابض بقوة در چشم را نافع بود نغایت ابوسهیل آورده است که چون
نغایت سحق کنند تنها و به حریر بو بیبیزند و بر ریش قضیب طلا کنند زود نیک شود و بهتر
وی آن بود که فربه بود ونغایت سیاه وبراق بود **تشبیوان** وتشتیر نیز خوانند
وآن سفایج است وگفته شد **تفاح** بپارسی سیب خوانند ومعتدلترین وی شامی بود
بعد از آن اصفهانی وآنچه تفه باشد بد باشد وتفه ونارسیده او سرد وتر بود وآنچه
ترش بود وقابض سرد وغلیظ بود وآنچه شیرین بود میل بگرمی دارد وآنچه ترش بود
نه قابض بود سرد وخشک بود وشیرین که رسیده بود معتدل بود در حرارت و برودة
وبصری گوید شیرین گرم وتر بود در اول وترش سرد وخشک بود وآنچه مز بود معتدل
بود در سردی وتری منع فضول بکند خاصه ورق آن وتفاح مقوی دل بود ومفرح
نغایت وروح را لطیف کند خاصه شامی وقوة معده ضعیف بدهد واگر در میان خمیر

بریان کنند سودمند بود جهت قلت شهوت وطعام ونافع بود جهت گرم و دوسنطاریا
وسویق وی مقوی معده بود ومنع قی بکند وسموم را نافع بود وتفاح شیرین چون
بخته کنند وبر چشم نهند که درد کند ساکن گرداند وتفاح مز تشنگی بنشاند که از صفرا
بود وطبیعت ببندد ورازی گوید تفاح مقوی فم معده بود ومحرور را نافع بود
اما بطی الهضم بود ومنفخ واولی آن بود که چون از وی ثقلی در معده یابند آب سرد
طعام ترش بر سر آن نخورند بلکه شراب خورند ومرق اسفیدباج ومطنجنات خورند
واطبا گویند بخاصیت نسیان آورد واز سیب ترش خلطی سرد لطیف حاصل شود
وسیب مز خلطی معتدل وآنچه عفص بود خلطی غلیظ از وی حاصل شود وشریف گوید
چون ورق وی بکوبند وده درم از آن بیاشامند دفع زهرهای گرم وگزندگی جانوران
بکند وشراب وی جهة گزندگی عقرب ومرز مر گرم که باشد نافع بود وتقویت معده تمام بدهد
وسیب نارسیده مولد عفونات وتبها بود وآنچه مجموع میوهای خام چنین باشد وادمان
خوردن وی در اعصاب احداث کند خاصه آنچه ربیعی بود وآنچه ترش بود دفع مضرت
آن بگوارش نعناع وگلقند کنند و در خواص ابن زهر آورده است که بوییدن وی سودمند
بود جهت موسوسان ومذبولان وقوت دماغ بدهد اما خوردن وی ریاح در عروق
احداث کند واوجاع در عضلها و باشد که بسل منجر شود بجهة آنکه چون منهضم شود خونی از
وی حاصل شود بعضی منحل شود بریاحی لطیف در عروق وبعضی در عضلها وچون تمددی
در عروق پیدا شود اکثر آن بود که بگشاید وچون شکافته شود در شش ریزد وسل پیدا کند

لی مجال و نادر افتد که نباشد **تفاح الارض** بابونج است وگفته شد **تفاح بری**
زعرور است وگفته شود **تفاح الجن** ثمر یبروح است وگفته شود **تفاح ارمینی** مشمش است
وگفته شود **تفاح فارسی** خوخ است وگفته شود **تفاح ماهی** اترج است وگفته شد
تفسیا ثافسیا است وگفته شود **تفدة** کزبره و کسبره خوانند وگفته شود **تقرة** زیره روی است
است بپارسی کرویا خوانند وگفته شود **تملول** قنابری است وگفته شود **تمتم** سماق است
وگفته شود **تمر** بپارسی خرما گویند وطبیعت آن گرم و تر است در اول وگرمی وی زیاده
از تری بود منی بیفزاید و صداع آورد و دندان او بن دندان از ابتدا بکند و خونی غلیظ از وی
حاصل شود سینه و شش و روده را نیکو بود و بسیار خوردن صداع و درد و قلاع
و خناق و درد دندان آورد و مصلح وی بادام و خشخاش بود و بعد از آن سکنجبین باید خوردن
وچون در شیر تازه خوبیاتند و بخورند نعوظی تمام آورد و اگر ادمان کنند در زمستان خاصه
خاصه چون دارچینی قدری در شیر اندازند بدن را فربه کند و باه را زیادت کند و لون را
نیکو کرده اند بغایت و مزاجها سرد را بغایت در ذات بود و در کم نافع بود **تمر هندی**
حمر خوانند و صبار اهم گویند لطیف تر از اجاص بود و رطوبه بکر و بهترین وی زرد تازه بود
بغایت ترش طبیعت آن سرد است در سیوم و گویند در دوم و شیخ الرئیس گوید سرد
و خشک است در سیم و ما برجوه گوید که سرد است و در وی رطوبت بود مسهل بود و جهت قی
و تشنگی و تب و غشی و کرب نافع بود خاصه چون خواهند که طبیعت نرم دارد و شربتی
از طبیخ وی نیم رطل کفاف بود و گویند مسهل اخلاط محترق بود و حکه را نافع بود آشامیدن

وجهت قلاع مضمضه کردن و خفقان را سود مند بود چون از گرمی بود و دانه وی جهت
جبر مستعمل کنند اما تمر هندی مضر بود بسرفه و سینه و مصلح وی شراب بنفشه و خشخاش بود
و بدل وی الو سیاه **تمساح** بپارسی نهنگ خوانند سرگین وی جهت سپیدی چشم که کهن
شده باشد یا نو باشد بغایت مفید بود و پیه وی جهت گزندگی وی ضماد کردن در زمان درد ساکن
کند و چون بگدازند و در گوش چکانند درد گوش را نافع بود و اگر بدان ادمان کنند گوش
و در خواص ابن زهر آورده است که اگر بر صاحب تب ربع مالند نافع بود و غریب گوید که
پیه وی چون بگدازند با روغن گل در دندان و گرده را نافع بود و باه را زیاده کند
و اگر خون وی با بلیله و آمله خلط کنند و بر سپیدی چشم طلا کنند لون آن باز لون اندام گردد
و چون بر پیشانی طلا کنند و صدغین درد شقیقه را نافع بود و گوشت وی چون با سفیدباج
بپزند و کسی که لاغر بود بخورد فربه شود اما غلیظ بود و زهره وی چون در چشم کشند
سپیدی زایل کند و جگر وی چون بخور کنند در شب مجنون جنون از وی زایل شود و اگر
دندان وی که از جانب راست بود بگیرند و بر بازوی راست ببندند مجامعت را قوت دهد
و محرکی تمام بود یا پاینده و در خواص ابن زهر آورده است پیه وی با موم چون بسرشند
و فتیله سازند و برافروزند در نهری یا در بیشه صفادع قطعا آواز نکنند مادام که آن افروخته
باشد و چون طوف کنند با پوست وی در بیرون قریه ای پیاویزند بر سطح دهلیز آن
قریه در آن قریه مطلقا تگرگ نبارد و اگر پیه وی در پیشانی گوسفندی جنگی مالند که بیزار از
آن نوع گوسفند را غوج گویند مرغوج که در برابر وی آورند بگریزد و اگر چشم وی برکنند وقتی که

زنده بود و بر مجذوم بندند آن علت از وی زایل کند و نگذارد که زیاده شود **تنبول**

تا نبولست وگفته شد **تنکار** دو نوعست معدنی و مصنوع طبیعت آن گرم و خشکست و لطیف

و نافع بود جهة درد دندان و کرم آن بکشد و از خوردن باز دارد بخاصیت و جلای آن بد

و آنچه مصنوع بود صنعت آن چند نوعست یکنوع گفته شود نمک یک جزو و قلی یک جزو

و بوره سه جزو و اگر نطرون کنند بهتر باشد و شیر گاو یا گاومیش آن مقدار که وی را

بپوشاند بر سر آن کنند و بجوشانند تا سخت شود بعد از ان با فتاب بیاویزند تا خشک شود

و آنچه معدنی بود از چشمه بیرون آید و آن دو نوعست یک نوع بیخ ماند و یک نوع

چو برف آنچه بریده باشد آنرا برنک خوانند و آنچه نه بریده بود آنرا ایخک خوانند و باید

بروغن چرب کنند و در جایی که باد راه نیابد نگاه دارند تا نبرد آنرا ایخک خوانند و آن

نیکو بود **تنوب** صنوبر کوچک و گفته خواهد شد و از وی قطران گیرند و زفت و

تخم آنرا قضم قریش خوانند و ینبوت نیز گویند و گفته شود **توث حلو** فرصاد خوانند

بپارسی توث سفید گویند و آن قایم مقام انجیر بود در انضاج و غذای بد دهد و معده را بد

بود و خونی فاسد از وی متولد شود و بهترین وی بزرگ شیرین بود طبیعت وی گرم است

در اول و چون بخورند زود از معده بگذرد اما دیر از روده بیرون رود و بول براند

و معده را بد بود و بهتر آن بود که پیش از طعام بخورند و بعد از ان سکنجبین بیاشامند و ورق

آن و ورق انجیر سیاه و ورق انگور با آب باران بجوشانند و موی را بدان بشویند سیاه

گرداند و چون بکوبند و با زیت بیامیزند و بر سوختگی آتش ضماد کنند نافع بود و اگر بطبیخ ورق

وگویند ترست در اول
و خشک است در دوم

وی مضمضه کنند درد دندانرا ساکن گرداند و طبیخ پوست وی همین عمل کند **توث حامض**

معروفست بشامی و بهترین وی سیاه بزرگ بود و نارسیدهٔ وی چون خشک کنند قایم

مقام سماق بود و طبیعت وی سرد و خشک بود در دوم و گویند تر است و گویند خشکی وی

در اولست و در وی قبضی بود و ورم دهان و حلق را نافع بود و ورق وی خناق را نافع

بود و عصارهٔ وی خشک کرده ریشهای بد را نافع بود و حک کردهٔ وی شکم ببندد و پوست

درخت وی تریاق شوکران بود و خوردن وی مغص آورد و مصلح وی اطریفل کوچک

بود و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح وی انار بود **توث وحشی** توث العلیق است

و در علیق گفته شود **تودری** تودریج گویند و بزرالبوه و قصیصه بشیرازی تدری خوانند

و باصفهانی قدامه و بکرمانی مادر دخت و بتبریزی وریه طبیعت آن گرم است در دوم

و خشکست و عیسی گوید تر است در اول و تودری چهار نوعست زرد و سفید و سرخ و ککلون و

بهترین آن زرد بود و سودمند بود جهة سرطانات که ریش نشده باشد با عسل و آب طلا کنند

و اگر با آب بیامیزند و بر سرطان یا طحال ضماد کنند و ورمهای صلب و ورم بن گوش و صلابه نقرس

نافع بود و ریشها که در چشم بود پاک گرداند چون با عسل در چشم کشند و چون در شراب بپزند

و بیاشامند باه را زیادت کند و اگر در لعوق کنند نافع بود جهة خلطهای غلیظ لزج که در سینه

و شش بود **توتیا** انواعست بهترین آن هندی بود بعد از ان زرد بعد از ان کرمانی

طبیعت آن سرد است در اول و خشکست در دوم و چنین گوید سرد و خشکست در دوم و آنچه

شسته بود فاضلترین مجففات بود و ریشها را نافع بود حتی سرطانات و درد چشم را

نافع بود و منع فضول بد که در عروق چشم از نزد د در طبقات بکند خاصه مغسول وی و
صحت چشم را نکاه دارد و در مرهم جهة ریش قضیب و خصیه بغایت نافع بود و کویند که
بدل آن بوزن آن تا ده و نیم وزن آن توبال بود و کویند بدل آن سرطان بحری بود صنعت
غسل آن بکیرد توتیای کوفته و بیخته و آب بیامیزد و در صره بندد که تنک باشد و در ظرفی
سبز کند و آب باران بر سر آن کند و در آب می جنباند پس آنچه رقیق لطیف بود با آب بیرون
آید و آنچه غلیظ و رمل و وسخ بود در خرقه بماند بعد از ان آن آب را در ظرفی دیگر کند و دیگر آب
بر سر توتیا کند همچنان اول و دیگر همان عمل کند بعد از ان آبها بر گیرد و توتیای مغسول بگیرد
و اگر رمل در بن آن باشد بیندازد و توتیا خشک کند و استعمال کند **تودریون** نبح کوهی است
و در شوکران کفته شود **توبال النحاس** لطیفتر از مس سوخته بود و آن چون مس تافته
کوبند از ان می درفتد و بهترین آن قبرسی بود سیاه که میل بسرخی داشته باشد و رقیق بود
مانند پوستی و اولی آن بود که بیش از سحق چند نوبت بشویند چون خواهند که در داروی چشم بکار
برند و طبیعت آن کرم و خشک است در سیوم قابض بود و کوشت زیاده بخورد و خشونة اجفان را
سودمند بود و تاریکی چشم را زایل کند و جلا بدهد و اولی آن بود که حدة وی بشاسته بشکنند
و خاصیة وی در اسهال بلغم و آب زرد است و آن چنان مستعمل کنند که نیم مثقال سحق کنند و با یک
مال علک البطم حب سازند و فرو برند مسهل بلغم بود بقوة و کویند یک مثقال با ماء العسل بدهند
همین عمل کند اما بعد از ان قدری سرکه بیاشامند تا در اندرون نماند **توبال الحدید** و آن
اقوی ترین توبالها بود و چون آهن سرخ شده کوبند از ان درفتد و آن مجفف و مقبض بود

نافع بود

نافع بود جهة ریشهای بد **توبالملون** نوعی از یتوعات است و آنرا غلقا خوانند ورق وی مثل
ورق کبر بود کرد شکل و شاخها داشته باشد و چون بشکنند شیر بسیار از وی روانه کردد و لغاً
محرق بود **تین رطب** انجیر تر بود و بهترین آن وزیری بود بوت بازکرده بعد از ان آنچه
میل بسفیدی دارد بعد از ان سرخ بعد از ان سیاه و طبیعت آن کرم بود و کویند کرم است در اول
یا در ابتدای درجه اوم و تر است در دوم و خام وی بسردی مایل بود و مروی و در دی جلای
بود و بر ثالیل ضماد کردن و بهق را نافع بود و انجیر رسیده غذا بهتر از جمیع میوها دهد و زود
بگذرد و فربهی آورد و صرع را نافع بود و خشونة حلق و سینه را نیکو بود و تشنگی که از بلغم شور
بود ساکن گرداند و کرده و مثانه را سود دهد و از رمل و هر چه باشد پاک گرداند و اسهال را خوردن
و حقنه کردن مقدار پانزده درم لبن وی سود مند بود جهة گزندگی سگ دیوانه و ریشها که رطوبة
از وی روانه بود نافع بود و همچنین ورق آن با کرسنه و قراب برگزندگی ابن عرس طلا کردن سودمند
بود و از خوردن انجیر ایمن باشند از سموم و قضبان وی چون با کوشت کاو صلب بپزند مهرا
شود و انجیر طبیعتی دارد و ورق آن طبیعتی و چوب آن طبیعتی و لبن آن طبیعتی و ورق
آن منفتح قوی بود و لبن وی حادی لطیف و لبن وی خون کداخته و شیر ببندد و از ان بسته
بگشاید مانند انفحه و اگر بر صوف نهند و در دندان کرم نهند از خوردن پاک کند و در چشم کشیدن با عسل
جهة ابتدای نزول آب نافع بود و انجیر داروی نفخ بود و مولد مره بود و معده را بد بود و مصلح و
سکنجبین ساده بود که بعد از ان بیاشامند یا شراب اترج یا ریباس و غذایی که خورند باید
که مری در وی بود و ابن مولف کوید که در زمان نوح علیه السلام همه درختها تباه شد مگر انجیر



واز همه میوها چیزی بیفتد مگر انجیر و ورق آن و ورق آن گویند زهری قاتل است و در
خواص آورده اند که اگر شاخ درخت انجیر ساعتی در نمک آب نهند بعد از ان بکارند انجیر بغایت
شیرین بار آورد **تین یابس** انجیر خشک بهترین وی دملی بود طبیعت آن گرم است
در آخر درجهٔ اول و معتدل بود در تری و خشکی لطیف بود و منضج و محلل بر ورمهای صلب
ضماد کردن نافع بود و دمامیل را نضج دهد و صرع را سودمند بود و خشونهٔ حلق و سینه و قصبهٔ
شش را موافق بود و شراب وی سرفهٔ کهن را نافع بود و سدهٔ جگر و سپرز بگشاید و کرده و مثانه
سودمند بود و خورندهٔ وی از سم ایمن باشد و چون با آب وی جوشانیده غرغره کنند خناق را
تحلیل دهد و نضج آن بدهد و از خوردن وی خونی بد متولد شود و ادمان خوردن وی شپش
در بدن پیدا کند و سرد مزاج را نافع بود و در دبث و تقطیر بول را نیکو بود و سخن کرده
بود و انعاظ آورد و شکم براند و سینه و شش را از اخلاط پاک کند و مضر بود جهة جگر و سپرز
که متورم بود و اولی آن بود که با مغز گردکان و مغز بادام خورند و چون با فودنج و سعتر و حاشا
بخورند کرده و مثانه و سینه را پاک کند و چون یک رطل از وی بسرکه یا شراب خیسانند نه
شبانه روز بعد از ان بر سپرز ضماد کنند نافع بود و اگر هر بامداد چهار انجیر در سرکه خیسانیده
چنانکه ذکر رفت بخورند سپرز را بگدازاند و ضماد کردن نیز بغایت نافع بود و جالینوس
گوید بدل وی در انضاج حب صنوبرات والله اعلم بالصواب

باب الثاء

ثافسیا تفسیا نیز گویند و نیتون هم خوانند و آن صمغ سداب کوهی است و گویند صمغ

سداب بری است و سداب بری حرمل است و گفته شود و سداب کوهی برگ آن بحرمل ماند
لیکن دراز تر و پهن تر بود و شاخ وی دراز بود و بوی بغایة متن دارد و تخم آن بشکل تخم
سداب بود و طبیعت وی بغایت گرم بود و مسخن قوی بود و مجفف و در وی رطوبتی فضلی بود
و گویند گرمی وی در سیوم بود و مسهل و منضج و منقی بود و جذب بغایت کند از عمق بدن و موی
برویاند و بوست بیخ وی چون تر با داء الثعلب مالند بغایت نافع بود و استرخا و نقرس و
مفاصل را بغایت سودمند بود و حقنه کردن جهة عرق النسا نافع بود و بزنگ دم طلا کردن
سود دهد و مقدار شربتی از وی در استسقا نیم درم بود با ماء العسل و مسهل و مقیی بود و اگر
زیادة ازین بود بول و طمث براند و ورم زبان و قراقر و سوزش حلق و معده و سرخی
روی و باشد که غشی و ضیق النفس پیدا کند علاج وی قی کنند بس شیر و مسکه و جو آب بدهند
و غرغره بشیر تازه و روغن گل و ازادویه تخم سداب بغایت نافع بود و این از خاصیة آن
و جالینوس گوید بدل وی در داء الثعلب حرف است و وی مضر بود بمثانه و آلت بول و مصلح
وی حب الآس و بلوط بود **ثامر** دجر خوانند و آن لوبیا است و گفته شود **ثالسقبس** حرف
بابلی است و گفته شود **ثاف انجر** بسناج است و گفته شد **ثدی** بپارسی پستان گویند
و ضرع پستان چهار پایان بود و ثدی از ان آدمی گوشت وی مانند شیر بود و طعم وی
شیرین بود بهترین آن بود که از حیوان معتدل گیرند طبیعت آن گرم و تر بود و گویند مزاج
وی بسردی مایل بود و غذای صالح بود و شیر زیاده کند اما مولد بلغم بود و مصلح وی سعتر و نمک بود
ثعلب بپارسی روباه گویند چون با آب بپزند و زمانی نیک در ان آب بنشینند اما بعد از

و در مفاصل طلا کردن بغایت نافع بود و خاصه [illegible] بجهان زنند [illegible]

تنقیه این عمل کند و پیه وی درد مفاصل را سود مند بود و درد گوش ببرد و شش وی خشک چون
کرده و سایده بیاشامند ربو و سرفه را نافع بود و پیه وی چون در دهن گیرند درد دندان ببرد
و درد چشم را نافع بود و شریف گوید پیه وی چون با پوست تخم مرغ سوخته بیامیزند داء الثعلب را
نافع بود و زهره وی با آب کرفس و اشق یکبار زند مساوی و سعوط کنند در بینی کسی را که ابتدای
جذام بود در هر ده روز یکبار سعوط کنند بغایت کمال نافع بود و چون آدمی دندان وی در دست
گیرد ایمن باشد از بانگ کردن سگ و پیه وی چون با زیت اتفاق کرده کهن بکدازند
و بر نقرس و مفاصل بمالند نافع بود و پوست وی بغایت گرم بود و از همه پوستها سخن تر بود
و مرطوب مزاج را شاید نوشیدن و محرور را نشاید و کسی را که برما بود وی غالب بود شاید
و مرخند که موی بر وی زیادت بود نخوت در وی بیشتر بود و آن لباس زنان و بلغمی مزاج و
پیران باشد و در خواص ابن زهر آورده است که پیه وی چون طلا کنند بر تازیانه یا چوبی
و در اندرون هر خانه که نهند مجموع کیکان بران جمع شوند **ثنادین** درد آب است و گفته شود
و بلغت اهل شام شمام خوانند بپارسی دستنبو و باصفهانی دستنبویه **ثلثان** طولید دانست
و فنا نیز گویند و آن عنب الثعلب است و گفته شود **ثلج** بپارسی برف گویند و صفت جمد و
جلید در جیم گفته شود **ثلج صینی** سنگی است سفید که در سرمهاکار برند جهة جلای چشم و تب دق
نجات نافع بود و طبیعت وی سرد و خشک است ابن بیطار گوید زهرة اسیوس است و در الف
صفة آن گفته شد **ثمرة العرعر** جوز الاهل گویند و در اهل گفته شد **ثمرة الطرفا**
غذبات و حزمازج نیز گویند و گفته شود **ثمرة الشوك المصری** حلبنا راست و گفته شود

جو در گوش چکانند
و اگر بدان ادهان
کنند کری زایل کنند
و درد ان هم.

مولف گوید که اگر با دام
... بند و در پشت افشانند
... بگوید و هوش شود

ثمرة شجرة الدوم مقل مکی است و گفته شود **ثمرة العليق** توث علیق است بپارسی
در گویند و بشیرازی توث سه کل و در علیق گفته شود **ثمرة الكبر** شفلج خوانند و ثمرة اللصف
و ثمرة الاصف نیز گویند و بشیرازی کوک گویند و شفلج قثاء الکبر گویند و در سیوم طبیعت
آن گرم است و گویند در چهارم و ثمره کبر چون با نمک و سرکه بپزند لطیف بود و سده جگر
بگشاید و سپرز و معده را پاک کند و طبع را نرم دارد و در کبر منفعت همه گفته شود **ثوم** بپارسی سیر
گویند و بستانی و بری و کراثی بود ثوم بری اسقوردیون است و گفته شد و ثوم کراثی مرکب
بود بقوة از ثوم و کراث و طبیعت ثوم گرم و خشک است در چهارم و گویند در سیوم و در حرارت
و یبوست انفصل القوی بود محلل نفخ بود و آب گردش را نافع بود و خاکستر وی با عسل بر بهق
طلا کنند نافع بود و بر داء الثعلب با عسل و روغن حب البان بیامیزند و بدان بمالند موی را برویاند
و جرب و قوبا را سود دهد و خوردن وی خام یا بریان کرده یا پخته حلق را صافی کند و سرفه
کهن که از سردی بود سود دارد خوردن وی کرم را بکشد مجموع و علق از حلق بیرون آورد چون
بکوبند و با سرکه بدان غرغره کنند و چون در طبیخ ورق وی و ساق وی نشینند حیض براند و مشیمه
بیرون آورد و نافع بود جهة گزندگی جانوران و سگ دیوانه و رتیلا و ابن عرس و عقرب
و افعی با شراب خوردن و ضماد کردن و طبع را نرم دارد و بول براند و درد روده را نافع بود
و قتی که نه تب بود و فولس گوید معتدل باه بود و منی بیفزاید و قولنج و حرق النار را نافع بود اما
مصدع بود و مضعف چشم و چون پخته بود حرارت و حرافه وی کمتر بود و مصلح وی ترشی و روغن
بود و گوشت فربه و صاحب تقویم گوید مصلح وی سفه و سلیله بود و بدل ثوم بری ثوم بستانی

بود

ثوم الحیة ثوم بری گویند و آن اسقوردیون است و گفته شد بعضی نفع وی و دیگر منفعت
وی آنست که مرضهای سرد و فالج و لقوه و جذام و برص و بهق را سودمند بود چون با عسل
گرفته بیاشامند و دیسقوریدوس گوید برص و بهق و جرب را زایل کند چون بدین صفت
استعمال کنند بگیرند ثوم بری و خورد بکوبند و به آب رگنا یا نه تر بسرشند و تخم رازیانه کوفته
و بیخته و عسل کف گرفته و در حمام مثل نوره طلا کنند در هر سه روز یک نوبت و رها کنند تا با عرق
فرود آید و منفس گوید جذام را زایل کند چون بیاشامند در هر پنج روز چهار مثقال با عسل
و باقی منفعت وی در شین در سقوردیون گفته شود انشاءالله ثومس حاشا است و گفته شود
ثیل نخیل و نجیر و نجمه خوانند بپارسی بید گیا گویند و آن نوعی از حرشف است و طبیعت وی
سرد و خشک است در اول و گویند معتدل است نافع بود جهة جراحتهای تازه و منع نزله بکند و بیخ
وی و تخم وی منع قی بکند و ادرار بول کند تمام و اسهال باز دارد و از تخم وی لعوق سازند
سنگ گرده بریزاند و طبیخ آن ریش مثانه را نافع بود نافع باد انشاءالله تعالی جل جلاله

باب الجیم

جادی کرکم و قرقو و ریهقان و خلوق گویند و شعور الصقالبه و آن زعفران است
و گفته شود جاورس سه نوع است یکنوع دخن گویند و بپارسی ارزن و بشیرازی
الم و یکنوع را جاورس هندی خوانند و آن ذرت است و بپارسی ذره خوانند و یکنوع را
جاورس گویند و بپارسی گاورس و بشیرازی گال خوانند طبیعت آن سرد است در اول
و خشک است در سیوم لطیف بود و در همه حالها بهتر از ارزن بود و گویند سرد و خشک است در سیوم

قابض

قابض بود و مجفف بغیر لدغ شکم ببندد و بول براند و خونی بد از وی متولد شود و دیر هضم
شود و غذا اندک تر از مجموع حبوب دهد که از ایشان نان بزنند و بجه بنیاد زد و مصلح وی آنست
که با شیر تازه بپزند یا با آب سبوس و روغن بادام یا روغن گاو یا روغن کنجد و حلوای
چرب از پس آن خورند و بدل وی در شکم بستن برنج بود جاوزهرج گاوزهره گویند
و آن حجر البقرات و گفته شود جاوشیر بپارسی جواشیر خوانند و گاوشیر نیز گویند و
بشیرازی جاخوش گویند و آن صمغ درختیست که ساق کوتاه دارد و برگ آن ببرگ انجیر ماند
کوچکتر و گرد تر و گویند ورق آن بورق زیتون ماند و قول اول اصح است که برگ آن گرد است
و برگ زیتون دراز است و ساق مثل خیار زه کشیده بود و گل وی زرد رنگ بود و تخم وی
خوشبوی و تیز بود و صمغ از وی چنان گیرند که ساق وی شق کنند تا صمغ بیرون آید
و بهترین آن بود که بلون زعفران بود و تازه و تیز بوی بود و زود در آب حل شود و اول
که از ساق بیرون آید سفید رنگ بود و چون خشک شود زرد گردد و چون با آب بگدازند به
رنگ شیر بود و اگر سیاه رنگ بود مغشوش بود و غش آن با شق و موم کنند و طبیعت جاوشیر
گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و جالینوس گوید گرم است در سیوم و خشک در دوم
عرق النساء و درد زانو و مفاصل سرد طلا کردن سود دهد و چون بر دندان خورده نهند درد ساکن
کند و صداع و صرع را نافع بود و در چشم کشیدن جلا بدهد و چشم را روشن کند و استسقا و چکیدن
بکیز و صلابت رحم را نافع بود و چون با عسل بگدازند و زن بخود برگیرد حیض براند و بچه بکشد
و بیندازد و جرب مثانه و بر ذات الجنب ضماد کردن نافع بود و با میویزج بر نقرس ضماد کردن

سود مند بود و قولنج را نافع بود و جهة گزندگی جانوران و سرفۀ کهن که از خلط غلیظ لزج بلغمی بود
سود دهد و بیخ درخت وی جون بخراشند و زن بخود برگیرد بچه بیندازد و ثمر وی
جو با افتیتن بیاشامند حیض براند و اگر با نبیذ بیاشامند گزندگی جانوران را نافع
بود و اگر با شراب بیاشامند درد رحم که بسبب آن احتناق بود سود مند بود و مقدار شربتی
از وی مابین نیم مثقال تا یک مثقال بود بعد از آن که در مطبوخ خوجیانیده باشند و ابن جزاز
گوید اگر بچۀ سه ماهه یا چهار ماهه در شکم بمیرد فتیلۀ از جاوشیر سازند و زن بخود برگیرد
زود بیرون آید و جهة صرع و ام الصبیان نافع بود و وی مضر بود باعصاب صحیح و دیگر
انثیین و مصلح وی مرماحوز بود و بدل وی سکبینج و رازی گوید بدل وی لبن التین بود
بوزن آن و ابن جزاز گوید بدل آن بوزن آن قنه و گویند یک وزن و نیم آن قنه است و
گویند بدل آن دو وزن آن صمغ زیتون بود و شیخ الرئیس گوید ظن من آنست که اشق نزدیک
بود بوی جار النهر گویند سلق الماء است و آن نباتیست که در آب روید و به نیلوفر
ماند و اندکی از آب پیدا باشد و طبیعت وی سرد و قابض بود حکه و جرب و ریشهای پلید
و ریشهای کهن را نافع بود و بدل آن بطباط بود جاسوس خشخاش زبدی است و گفته شود
جارکون بسباسه است و گفته شد جامسه باقلای قبطی خوانند و در مصر بسیار بود
و در آبهای ایستاده روید و ساق وی بسطبری انگشت بود و بدرازی یک گز و گل وی مانند
گل سرخ بود و باقلای آن خورد تر از باقلای دیگر بود جون خشک شود سیاه بود و جون
تر باشد بخته خورند و بیخ آن از بیخ نی سطبرتر بود و قابض بود معده را نیکو بود و آرد وی جون

بیاشامند اسهال کهن باز بندد و ریش روده را نافع بود و بوست وی قوی تر بود درین فعل
جاکسو تشمیز جست و گفته شد جبن رطب بپارسی پنیر تر گویند و بهترین آن شیرین
لذیذ بود که میل بحلاوت داشته باشد و از شیری معتدل که از حیوانی صحیح البدن گرفته
باشند و طبیعت آن سرد و تر بود در سیوم و گویند در دوم غذایی فربه کننده بود طبع را نرم
دارد و منع ورم جراحت بکند و دفع مضرت کسی که مردار سنگ خورده باشد لیکن سنگ
گرده و مثانه پیدا کند و سده و مصلح آن عسل بود یا قند و صاحب تقویم گوید مصلح آن زیتون است
جبن عتیق پنیر خشک بهترین آن روغن دار شیرین بود طبیعت آن گرم و خشک است در
سیوم مصلح ریشهای بد بود و جون با زیت سحق کنند سود مند بود جهة تحجر مفاصل ضماد کردن
بیرون آید مانند گچ بی زحمت و جون بریان کنند شکم ببندد و پنیر مولد خون غلیظ مراری بود
و بدن را لاغر کند و معده را بد بود و دشوار هضم شود و تشنگی آورد و سنگ گرده پیدا کند
و باید که میان دو طعام خورند و اگر با مغز گردکان خورند نیکوتر بود جبسین جص است
و گفته شود جبلاهنج جبلاهنگ و جبلهنگ نیز گویند بپارسی جبراهنگ گویند و آن
تخم زردشارات و بیخ وی تربد زرد است و گویند تخم دند سیاه است و فعل وی مانند فعل
خربق بود و بهترین وی هندی بود خلوقی رنگ و بزرگ شفترنگ و نغایت خورد بود و در از
قد مقی بود دقیق و اخلاط غلیظ لزج را و خطر بود دمگر مفلوج را نافع بود و شربتی از وی از
نیم درم بود تا یکدرم و اگر ازین زیادت بود کشنده بود و از خوردن وی غثیان عظیم پیدا
پیدا شود تا حدی که خناق آورد و عرق سرد و معالجۀ آن بقی و آب گرم و حقنۀ قوی که در وی بک

تخم حنظل بود و بعد از آن شیر تازه بیاشامد و اگر تشنج پیدا کند موم روغن نرم کند و در آب
زن نیم گرم نشانند و بدل وی حزبق بود **جدوار** بپارسی زدوار گویند و بمغولی بافرقین
و بهندی نربس و آن بیخی است مشابه بسعد [illegible] ثقیل تر و صلبتر از وی بود و
بهترین وی آنست که اگر بسایند رنگش بنفشی [illegible] و آن هندی بود اما آنچه خطاییست
بندرگی و بهتر می باشد و اگر رنگش بنفشی و آنچه سندی بود [illegible] و در زمین سند
کوهیست که آن کوه را قراجل میخوانند کوهی عظیم است و در طرف کوه اهل هند می باشد
و آن طرف میگویند از حساب خطا است این بیخ [illegible] روید و آنرا [illegible] آن میگویند
که زهریست که آنرا بهندی بس گویند و این بیخ پازهر وی است هر دو در یک موضع می روید
چون این بیخ پهلوی وی می روید قوت زهر آن بس باطل می شود و اهل آن موضع آن بس
میخورند زیان نمیدارد و اگر این بس جایی دیگر می روید که مجاور این بیخ نبود [illegible]
از وی کشنده است و بیش را بعربی بیش میخوانند بدترین مجموع زهرهاست تا بحدی که
تریاق فاروق با سمیت آن مقاومت نمی تواند کرد و در شهر سلطانی شخصی مقدار نیم مثقال
بیش بخورد فی الحال [illegible] آماسیدن گرفت و چشمهاش از جای برخاستن و بیخود
شد مقدار نیم مثقال جدوار صلایه کردن و با یک کاسه شیر بوی دادند بعد از یک ساعت
قی کردن آغاز کرد بانواع رنگها چنانچه حاضران از بوی آن مصروع می گشتند باز بیخود
افتاد دیگر بار نیم مثقال جدوار صلایه کردند بشراب انگوری و لوبی دادند باز قی کردن
آغاز کرد بعد از آن خواب بر وی غلبه کرد چون در خواب رفت عرق بسیار کرد چون که

بیدار

بیدار شد غذا طلب کرد و از آن زهر قاتل خلاص یافت باذن الله تعالی و خواص این دارو
بسیارست اولا پازهر آن بیش است که ذکر کرده شد و دیگر در اعمال سجستان که
از زمین گرمسیر است ماریست قاتل می باشد شخصی را مار بگزید مقدار نیم مثقال با شراب
بسایید ن و بخورد وی دادند از زهر آن مار خلاص یافت بفرمان باری تعالی و عقرب و
دیله گزیده را بمقدار دو دانگ [illegible] با شراب نافع بود و در مفردات ابن بیطار و در
منهاج ابن جزله میگویند و آن تریاق السموم است مثل البیش والافاعی و از منافع دیگر وی آنست
که مجموع دردها را بنشاند اگر بر اعضای ظاهر باشد بسرکه یا بگلاب یا آب طلا کنند درد
بنشاند و اگر در باطن بود مقدار دانگی یا دو دانگ بسایند بقدری شراب یا با آب گرم یا بجلاب
بحسب مزاج بیمار درد بنشاند چون درد قولنج و گرده و معده و سنگ گرده و مثانه را و عسر البول
با شیره تخم خیار بهی بید هندی سود دارد و نیز مجموع اورام بلغمی و صفراوی و دموی و سوداوی
در ابتدا و انتها طلا کنند در ابتدا ماده باز گرداند و در انتها تحلیل کند و اگر محتاج نضج باشد
نضج بدهد خصوصا اورام مغابن چون زیر بغل و بن ران که بسرکه بسایند و طلا کنند ورم آنرا
تحلیل کند و اگر کسی را خیارک بیرون آید همین دارو طلا کنند تحلیل یابد بی آنکه خیارک
بپزد و بگشاید هیچ زحمتی دیگر در ایام مرض و باهر کسی که طاعون برارد این دارو
با سرکه بسایند و بر آن موضع طلا کنند خلاص یابد دیگر دل را قوة دهد و در ابتدای
زحمت جذام بر طلا کنند بغایت مفید بود و بر ریشهای پلید و ریشهای کهن قدری بکوبند و بران
پاشند گوشت مرده بخورد و جراحت بصلاح آورد دیگر کسی را که دل ضعیف بوده یا خفقان



داشته باشد هر روز نیم درم بجلاب یا بشراب بدهند دل را بغایت قوت دهد و در تفریح نظیر ندارد
و در ایام وبا چنانچه تریاق فاروق ذکر کرده اند که تناول کنند منع عفونت بکند و تقویت
دل بدهد و دفع ضرر و بایکند این داروی مفرد همان خاصیت دارد بلکه زیاده و جهة
آنکه تریاقیة داروی هست و چنان که گرم هست دیگر مولانا اصیل الدین که از شاگردان مولانا نجم
الدین محمود بن الفقیه الیاس شیرازی علیه الرحمة بوده مردی فاضل کامل بوده در اکثر علوم
و منتقی و کلیات شیخ الرئیس را در فرح نوشته فرموده که هر خاصیتی که در تریاق فاروق
هست درین داروی مفرد هست و همو گوید که مرا درد معده بلغمی صعب بود هر معالجه که کردم
مفید نیفتاد چند عدد جدوار بر روزگار مطالیه میکردم و بجلاب گرم میخوردم از آن زحمت زایل شد
و شخصی را سده جگر بود و با ستسقا خوات انجامید چند روز این دارو با سکنجبین بخورد
سده گشاده شد و رنگ وی که زرد بود برنگ خود آمد دیگر شخصی قرحه مثانه داشت و چهار
روز بول وی گرفته بود ازین دارو بسایند و بر مثانه وی طلا کردند و مقداری در سوراخ
قضیب وی چکانیدند همان ساعت بول وی بگشاد و ریم بیرون آمدن گرفت و شفا
یافت بفرمان الله تعالی دیگر جهة زحمت بواسیر ازین دارو بدان موضع طلا کنند درد ساکن
گرداند و ورم آن تحلیل دهد دیگر آنکه دشواری زادن را نظیر ندارد بسایند قدری و بجلاب
گرم بخورد وی دهند نافع بود و بارها آزموده است دیگر چند او تب ربع داشت روزی دو
دانگ بجلاب گرم بدهند هفت روز پیاپی نافع بود اما تنقیه بدن باید کرد دیگر درد دندان را
مفید بود مقدار عدسی ازین دارو بر بن دندان گیرد یا بر دندان طلا کند در حال درد ساکن کند

وارد

91

و درد چشم که بلغمی باشد در میان چشم چکانند درد بنشاند و اگر صفراوی باشد بر پلک چشم
طلا کنند درد بنشیند و آماس بلکها کم شود و فرق میان بلغمی و صفراوی آنست که بلغمی را درد
ساکن تر باشد و صفراوی را درد و سوزش و چکیدن آب زیاده باشد و در تقویت باه اثری
عظیم دارد مقدار نیم درم یا نیم مثقال با شراب انگوری بخورند نعوظ تمام آورد و حکماء هند
می گویند که مردم را عزرا فربه کند و میگویند که اگر بر بهق سفید و برص طلا کنند سود مند بود و می
گویند که درین دارو صد و بیست منفعت است و کسی را که خناق گرفته باشد بر حلق طلا کردن
بغایت نافع بود حالا آنچه بتجربه معلوم شده بود نوشته شد و صاحب منهاج گوید طبیعت وی
گرم و خشک و لطیف و صاحب تقویم گوید از قول مسیح که طبیعت وی گرم و خشک در سیوم
و هم صاحب تقویم گوید که قرحه امعا آورد و مصلح وی شیر حلیب بود که آهن تافته در آن
انداخته باشند و صاحب منهاج گوید بدل وی در تریاق سه وزن آن زرنباد بود

جذب جمارات و گفته شود جرجیر بری بود و بستانی بود بری را اهل یقان
گویند و بستانی را کف عایشه بپارسی کیکیز خوانند و بشیرازی کهزک و بهترین آن بستانی بود
که تیزی وی کمتر بود و طبیعت وی گرم است در سیوم و گویند در دوم و خشک در اول
و تر وی تر بود در اول و یوحنا گوید گرم و خشک در دوم آب وی اثر ریشها ببرد و
جرجیر مدر لبن بود و مسخن و منفخ و مهیج باه اما مصدع بود و سدر و تاریکی چشم آورد
و مصلح وی کافور و کاشنی و بقلة الحمقاء و سرکه بود و وی منی را زیاده کند و نعوظ تمام
آورد و چون با شراب بیاشامند تریاق گزندگی بود و طبع براند و در خواص آورده اند که

وحالیا آنچه از استادان بسماع و تجربه معلوم شده نقل کرده شد [illegible]



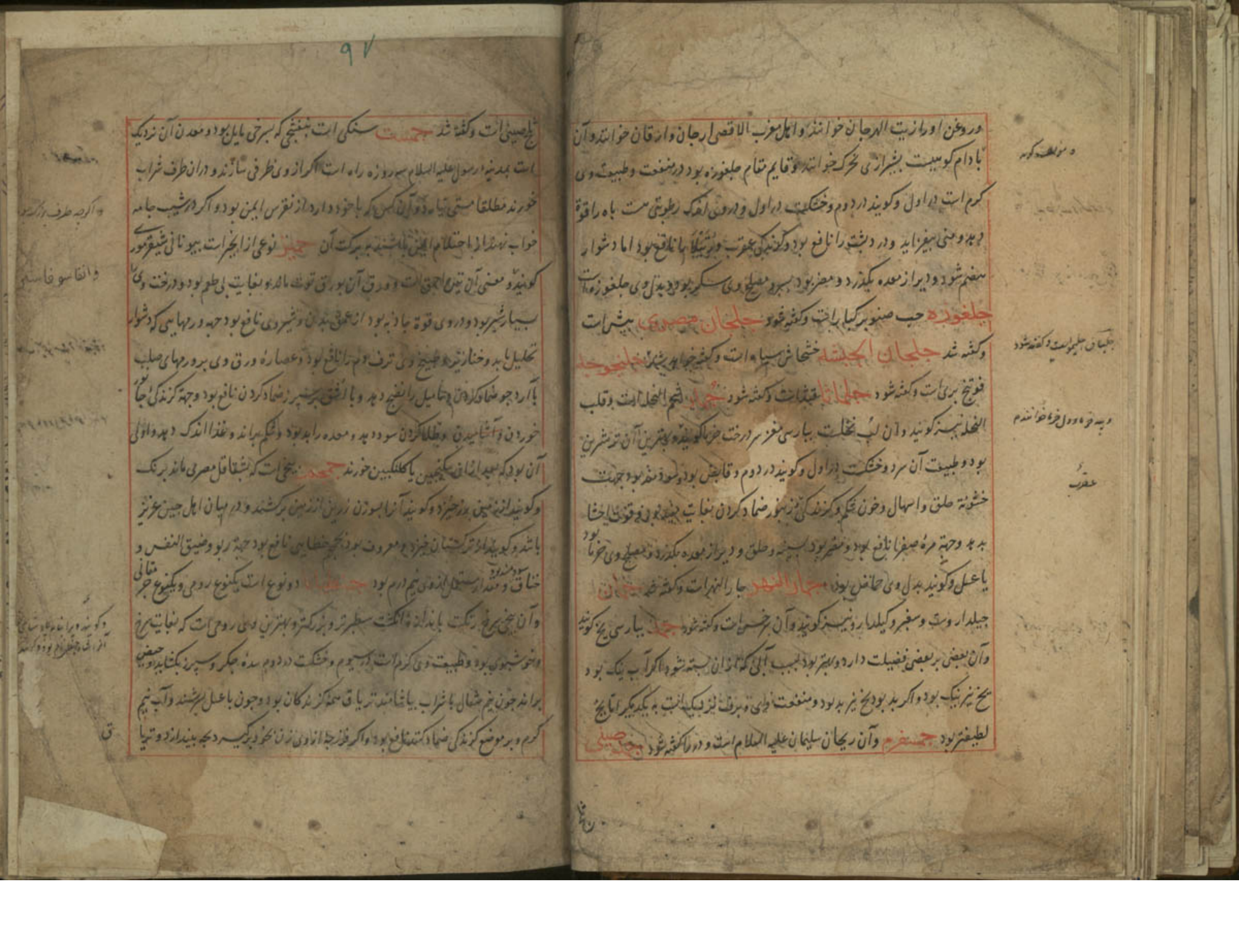
جون جرجیر بکوبند و آب آن در بیخ درخت انار ترش ریزند انار شیرین گردد و جرجیر بری خردل بری خوانند و ادرار بول بغایت کند و تیزتر از بستانی بود و تخم وی را بعوض خردل بکار برند
جرجیر الماء قرة العین است و بیرتیز خوانند و گفته شود جرمدانق وجردمانی کرمدانه و کردمانه نیز خوانند و در کاف گفته شود بپارسی ملخ گویند بهترین وی فربه بود و طبیعت وی گرم و خشک در دوم بخور کردن عسر البول را نافع بود خاصه زنان و گویند دوازده عدد از وی را سر ببندازند و اطراف پای وی و با قدری مورد خشک مستقی بیاشامد شفا یابد و تقطیر البول را نافع بود و بدان بخور کردن بواسیر را سود دهد و بریان کرده جهت گزندگی عقرب خوردن آن نافع بود و اندرون وی و خایه وی جون برکلف طلا کنند زایل کند و گویند ملخ دراز پای جون بر بای صاحب تب ربع بندند نافع بود و خوردن ملخ جرب آورد و حکه و مصلح وی تقلیه الجماع بود یا بزرقطنا جراد البحر اربیان است و گفته شد جردان فار است بپارسی موش خوانند جون بشکافند و بر گزندگی عقرب نهند درد ساکن کند و گویند بریان کرده و گویند بر ثآلیل و خنازیر شکافته طلا کنند نافع بود و جون شکافته بر موضعی که خاری یا جوبی رفته باشد طلا کنند بیرون آورد سر وی جون خشک کرده بسوزانند و بکوبند بغایت خورد و با عسل بیامیزند و بر داء الثعلب مالند نافع بود جراسیا قراسیا است و گفته شود جزر بپارسی گزر گویند بهترین وی زرد و شیرین بود و گویند سرخ نمرتر بود و زرد غلیظتر بود و غذای وی کمتر از غذای شلغم بود و طبیعت گرم است در آخر دوم و تر است در اول باه را تحریک دهد

و مسهل و ملطف بود بول براند اما دیر هضم شود و منفخ و مولد خونی بد بود و باید که بغایت بخته بود و مصلح وی خردل و سرکه و انکامه بود و مصری گوید جزر مقوی معده بود که در وی لزوجه و بلغم غلیظ بود و سده جگر بگشاید و هضم طعام کند و جون با گوشت بود نیکو بود خاصه قطع بلغم کند و سده بگشاید و مقوی پشت بود و شهوه جماع برانگیزد و جون بعسل مربا کنند زود هضم شود و رطوبه وی کمتر بود و حرارت زیاده و باه زیادت کند و منی بیفزاید و جون بسرکه نهند و نمک معده و جگر و سپرز را نافع بود جزر البری داشتاقل است و گفته شد
جرمانج ثمرة الطرفا است بپارسی گزمازک خوانند و طبیعت وی گرم است در اول درجه و خشک در آخر آن و گویند سرد است در اول قطع رعاف کند و جون بپزند با آب و سرکه و بر سر ضماد کنند نافع بود و ریش شش را سود مند بود و مقدار دو درم مستعمل بود و جون بیاشامند نفث دم را نافع بود و اسهال کهن و زنانی که رطوبات از رحم ایشان روانه بود و یرقان را نافع بود و بر گزندگی رتیلا گزندگان ضماد کردن نافع بود و اسحق گوید مضر بود بسپرز و مصلح آن دوقو بود و گویند بدل وی نیم وزن وی پوست انار و نیم وزن آن انزروت سرخ بود جسرودارو خسرودارو است و گفته شود جسمی خشک است و گفته شود جساد زعفران است و گفته شود جشمک تشمیزج است و گفته شد جص جبسین است بپارسی گچ خوانند و طبیعت آن سرد و خشک است جون بسرکه بسرشند و بر سر کسی که رعاف داشته باشد طلا کنند خون باز دارد و جون بر شکستگی استخوان طلا کنند نافع بود جعده فولیون خوانند و کیسکونه و کیسو نیز خوانند و آن دو نوع است کبیر و صغیر

دهن سوراریم بخورند فانند

کبیر و برا بپارسی عنبربید گویند و صغیر و برا بشیرازی گل آبه گویند و بهترین آن صغیر بود شامی بری تازه سفید و طبیعت وی گرم بود در سیوم و طبیعت عنبربید گرم بود در دوم و بهر دو خشک بوند در دوم مفتح و ملطف بوند چون تر بوند جراحتهای تازه را نافع بود و خشک آن ریشهای بد را نافع بود و با سرکه بر جسبر ضماد کردن سودمند بود و بول و حیض براند و یرقان سیاه را نافع بود و کرم دراز و حب القرع بیرون آورد و گزندگی عقرب و جانوران را نافع بود و چون در خانه بخور کنند یا ببیند از زند گزندگان بگریزند و نیاز انا نافع یکدرم از آن و عصاره وی با عسل در چشم کشند تاریکی ببرد و روشن کند و اگر در شاف مرارات کنند و آب رازیانه و آب پیاز تر بسایند و در چشم کشند در ابتدای نزول آب نافع بود و وی مضر بود بمعده و مصدع بود و اسحق گوید مصلح وی حامات و صاحب تقویم گوید نبفشه و بدل وی در اخراج دود و دا در ارحیض و بول بوت جوب انار تر و چهار دانک و چهار دانک وزن آن پوت سلیخه و گویند بدل آن فوتنج جبلی است جفری گویند کفری است و گفته شود جفت البلوط بوت بیرون بلوطات و طبیعت آن سرد و خشک در دوم و قابض بود تا و خون رفتن باز دارد خاصه از زنان و ریش روده و شکم ببندد و بیشتر مطبوخ مستعمل کنند و برفتق ضماد کردن نافع بود و بدل آن بوزن آن مورد و نیم وزن آن بوت انار و نیم وزن آن گل سرخ همچنان با دنبال و گویند بدل آن جلنار است جل ورد است و گفته شود جلنار بپارسی گلنار گویند و بشیرازی گل صد صد برگ و آن گل انار نر است که بغیر از آن گل هیچ ثمر نمیدهد و بهترین آن فارسی بود و گویند

مصری طبیعت وی سرد و خشک است در دوم خون شکم ببندد و ریش روده و ریش کهن و فتق را نافع بود و دندانرا محکم گرداند و زنانی که خون بسیار از وی روانه بود ببندد و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند جوشش دهن را نافع بود و عصاره وی در طبیعت مانند عصاره لحیة التیس بود و مقدار مستعمل از وی یکدرم و نیم تا دو درم بود اما مولد سده بود و مضر بود بر و مصلح وی کثیرا است و بدل وی اقماع رمان بود یا جفت بلوط و تیا دوق گوید که بدل وی بوت انارات بوزن آن و گویند بدل آن طراثیث بوزن آن جلنسرین دور د صینی است و گفته شود جلجلان صاحب مفرده گوید سمسم است و صاحب منهاج یک قول دارد که سمسم است و این مرد خلافت و آن بتحقیق کزبره یابس است بپارسی کشنیز گویند و گفته شود جلبان خلر خوانند و خرفی گویند و گفته شود جلید ثلج است بپارسی برف گویند طبع او سرد است بطبع و خشک بعرض و مزاج اصلی وی تر است و خشکی وی عارض است و آب وی درد دندانرا که از گرمی بود نافع است و معظم را قوة دهد اما اعصاب و معده را زیان دارد و پیرانرا بد بود و سرفه آورد خصوص کسی را که خلط سرد در معده وی بود و خوردن برف تشنگی آورد و آب وی حلق که در حلق بود نافع بود و آبی که از وی حاصل شود بد بود بسبب اکه جوهر لطیف وی است در بستن به تحلیل رفته است و صفت جمد گفته شود جلوز صاحب منهاج گوید بندق است و صاحب جامع نیز گوید بندق است و هر دو سهو کرده اند در لغت جلوز جلغوزه است و صاحب تقویم گوید جلغوزه هندی است و مولف گوید آنچه محقق است جلوز لوز البربرات



ورد و غن اورا زیت الارجان خوانند و اهل مغرب الاقصی ارجان و ارقان خوانند و آن
بادام کوهیست بشیرازی تحرک خوانند و قایم مقام جلغوزه بود در منفعت و طبیعت وی
گرم است در اول و گویند در دوم و خشکست در اول و در وی اندک رطوبتی هست باه را قوة
دهد و منی بیفزاید و در دبث را نافع بود و گویند که عقرب و رتیلا را نافع بود اما دشوار
منهضم شود و دیر از معده بگذرد و مضر بود بسپرز و مصلح وی سکر بود و بدل وی جلغوزه است
جلغوزه حب صنوبر کبار است و گفته شود جلجان مصری بیشرا است
و گفته شد جلجان الحبشه خشخاش سیاه است و گفته خواهد شد خلنجوجه
فوتنج بری است و گفته شود جلماتا قیقبانست گفته شود جمار شحم النخل است و قلب
النخله نیز گویند و آن لب نخلست بپارسی مغز سر درخت خرما گویند و بهترین آن تر شیرین
بود و طبیعت آن سرد و خشکست در اول و گویند در دوم و قابض بود و سودمند بود جهت
خشونة حلق و اسهال و خون شکم و گزندگی زنبور ضماد کردن بغایت مفید بود و قوت احشا
بدهد و جهت مره صفرا نافع بود و مضر بود بسینه و حلق و دیر از معده بگذرد و مصلح وی خرما بود
یا عسل و گویند بدل وی حماض بود جمار النهر جار النهرات و گفته شد جمجان
جیلدار و ست و سغر و کیلدار و نیز گویند و آن برخس است و گفته شود جمد بپارسی یخ گویند
و آن بعضی بر بعضی فضیلت دارد و بهتر بود بسبب آبی که از آن بسته شود اگر آب نیک بود
یخ نیز نیک بود و اگر بد بود یخ نیز بد بود و منفعت وی و برف نزدیک است به یکدیگر اما یخ
لطیفتر بود جمسفرم و آن ریحان سلیمان علیه السلام است و در ... گفته شود جحد صینی

جحد صینی است و گفته شد جمست سنگی است بنفشجی که بسرخی مایل بود و معدن آن نزدیک
است بمدینه رسول علیه السلام سه روزه راه است اگر از وی ظرفی سازند و در آن ظرف شراب
خورند مطلقا مستی نیاورد و آن کس که با خود دارد از نقرس ایمن بود و اگر در شیب جامه
خواب نهند از احتلام ایمن باشند ببرکت آن جمیز نوعی از انجیر است بیونانی شیقومورس
گویند و معنی آن تین احمق است و ورق آن بورق توت ماند و بغایت بی طعم بود و درخت وی
بسیار شیر بود و در وی قوة جاذبه بود از عمق بدن و شیر وی نافع بود جهت ورمهایی که دشوار
تحلیل یابد و خنازیر و طبیخ وی ترف دم را نافع بود و عصاره ورق وی بر ورمهای صلب
با آرد جو ضماد کردن و ثالیل را نضج دهد و با انجیر بر سپرز ضماد کردن نافع بود و جهت گزندگی جانور
خوردن و آشامیدن و طلا کردن سود دهد و معده را بد بود و شکم براند و غذا اندک دهد و اولی
آن بود که بعد از آن سکنجبین یا گلنگبین خورند جمجم بیخی است که بشقاقل مصری ماند برنگ
و گویند از زمین بر خیزد و گویند آنرا بسوزن زرین از زمین بر کشند و در میان اهل چین عزیز
باشد و گویند از ترکستان خیزد و معروف بود بجم خطایی نافع بود جهت ربو و ضیق النفس و
خناق و مقدار مستعمل از وی نیم درم بود جنطیانا دو نوع است یکنوع رومی و یکنوع جرمقانی
و آن بیخی سرخ رنگست باندازه انگشت سطبرتر و بزرگتر و بهترین وی رومی است که بغایت سرخ
و خوشبوی بود و طبیعت وی گرم است در سوم و خشکست در دوم سده جگر و سپرز بگشاید و حیض
براند چون نیم مثقال با شراب بیاشامند تریاق همه گزندگان بود و چون با عسل بر سرشند و آب نیم
گرم و بر موضع گزندگی ضماد کنند نافع بود و اگر فرزجه از وی زن بخود برگیرد بچه بیندازد و ثیل



گزندگی مار و سگ دیوانه بود و زهرهای کشنده و درد جگر و معده و ذات الجنب را نافع بود
و در داروهای چشم بعوض افیون مستعمل بود و بهق را زایل کند و اسحق گوید مضرات بسینه
و مصلح وی اسطولوقندریون بود و بدل وی در اکثر گوید یک وزن آن دلیم انارون و نیم وزن آن
پوست بیخ کبر و گویند بدل آن زراوند مدحرج است و ابن [illegible] آورده است که هر زنی
را که خون حیض زیاده رود و باز نه ایستد جنطیانا [illegible] بکوبد و با [illegible] شد و بر بست
ببندد خون باز ایستد و این مجرب و آزموده. **جندبیدستر** قسطوریون گویند و
خرمیان بپارسی قندس قیری گویند و خایه سگ آبی هم گویند و آن خصیه حیوانی بحری که هم
در آب زندگانی تواند کرد و هم بی آب و آن حیوان را قندر خوانند و بهترین آن بود که هر
دو خصیه بهم چسبیده بود و پوست آن بغایت رقیق بود و آنچه [illegible] چسبیده نبود
مغشوش بود و غش آن بجاوشیر و صمغ کنند و اندکی جندبیدستر [illegible] و در
مثانه گوسفند کنند و خشک کنند و طبیعت جندبیدستر گرم و خشک است در سیوم و گویند در دوم
و وی لطیفتر از همه مسخنات بود نافع بود جهة عصب سرد و فالج و رعشه و [illegible]
و صداع که از سردی بود و بخور کردن وی محلل بود و حیض براند و بچه مرده بیندازد و مشیمه بیرون
آورد و صاحب منهاج گوید شربتی از وی زیاده از یک درم نشاید و صاحب [illegible] گوید دو
مثقال جندبیدستر و قدری فودنج بری بیاشامد حیض براند و بچه و مشیمه بیرون آورد
و چون بکوبند و به بینی زنند بغایت [illegible] کند و در چشم کشند جلای چشم بدهد و چون
با سرکه بیاشامند مقدار نیم درم مغص و فواق را نافع بود و چون به پشم بالای زن بخور

جندبیدستر

برگیرد بادهای سرد که در رحم بود سود دهد و بر گزندگی عقرب طلا کردن نافع بود و با سرکه آشامیدن
دفع سموم و ادویه کشنده کند و سده که در اعضای باطن باشد بگشاید و کری که بسبب آن از
سردی بود سود دهد و چون مقدار عدسی بروغن ناردین بگدازند و بر سر طلا کنند مصروع را
نافع بود و چون در روغن حل [illegible] جهة خدر و استرخای اعضا و فالج و نقرس سرد بغایت سودمند
بود و اگر بیاشامند تریاق سمهای سرد بود خواه حیوانی و خواه نباتی خاصه افیون و خربق
و قولنج سرد خواه بلغمی و خواه ریحی خوردن و طلا کردن و حقنه کردن نافع بود و خفقان
که از سردی بود سود دهد و اگر در قضیب چکانند عسر البول که از خلطی بلغمی بود سود دهد و
اسحق کندی در کتاب سمها آورده است که جندبیدستر که لون آن بسیاهی زند یک درم کشنده
بود بعد از [illegible] و زوال [illegible] همچنین گوید و صاحب منهاج گوید اغبری کشنده بود در
روز و مداوای آن قی کنند بشبث و فوتنج و بستان و عسل بعد از آن حماض اترج بر [illegible]
که یا [illegible] یا رب های فواکه ترش یا سرکه یا شیر خر و بدل آن بوزن آن وج و نیم
وزن آن فلفل و گویند بدل آن مشک است **جعده** عصی الراعی است و گفته خواهد شد
جندر جندر قنطوریون است و گفته شود **جنجل** در دمشق بسیار بود و طبیعت آن
گرم و تر است در اول طبیعت را نرم دارد و کرم معده را موافق بود و خونی اندک نیک
از وی حاصل شود و بدل آن حلیون است **جنبذ الرمان** گل انار بستانی است بشیرازی
گلنار خوانند و منفعت وی نزدیک است به جلنار **جناح البدوی** حرشف است
و گفته شود **جناح** مطلق رامن است و گفته شود **جناح النسر** باقلا است و گفته شد

جنبیدن را سلوجی خوانند
و گفته شود در سین

جنبید صعترات و گفته شود **جوز** خف خوانند بپارسی گردکان گویند و طبیعت
آن گرم است در سیوم و خشک در اول درجهٔ دوم و گویند گرم و تر است در دوم و مسیح
گوید گرم است در دوم و خشک در اول بهترین وی آن بود که پوست وی تنک بود و
ورق وی و پوست وی قابض است و پوست اندرونی که بر مغز جسپیده است رقیق
در وی قبضی بود و شکم به بندد و پوست سوختهٔ وی مجفف بود بغیر لذع و مغز جوز چون
بخایند و بر ورم سوداوی که ریش شده باشد ضماد کنند نافع بود و صمغ وی بر ریشهای
گرم نافع بود چون بران باشند و مغز وی مغص را ساکن گرداند و شکم به بندد و چون
با مری بخورند شکم براند و اگر بسیار خورند کرم دراز و حب القرع بیرون آورد
و اگر با انجیر و سداب بخورند پیش از ادویهٔ قتاله باد زهر آن بود و اگر بعد از ان
خورند همین سبیل و چون با عسل و نمک و پیاز بیامیزند و بر گزیدگی سگ دیوانه
و گزندگی آدمی نهند نافع بود و چون با پوست بشراب و زیت بسوزانند و بر سر کودکان
مالند موی سیاه بر رویاند و برداء الثعلب نیز بغایت نافع بود و پوست اندرون
وی چون بسوزانند و سحق کنند و با شراب بسرشند و زن بخود برگیرد منع خون
حیض بکند پوست درخت وی و ورق وی چون دو مثقال بیاشامند تقطیر البول را نافع بود
و تریف گوید پوست گردکان سبز بکوبند و چند بار خبث الحدید در ان اندازند و یک هفته
رها کنند و هر روز چند نوبت بجنبانند بعد از ان خضاب کنند موی سپید سیاه کند و صفتی
عجب بود و چون حراز و قوبا بدان بمالند منفعتی تمام دهد و این مؤلف گوید که گویند

جون د

جون جوز در اقلیمی دیگر برند که نروید در انجا زهری شود چنانکه دانگی از ان کشنده بود و چون باب
بجوشانند و آب آن مضمضه کنند لثه را محکم گرداند و استرخای آن زایل کند و خوردن گردکان
گرم مزاج را مضر بود و مصدع بود و زبان گران کند و دهن و حلق را زیان دارد
و مصلح وی سکنجبین بود یا خشخاش و بادام و گردکان کهن نباید خوردن که بد بود و غثیان
و غشی و کرب آورد و نزدیک بود بکسی که عنصل خورده باشد و مداواة منجان کنند که
کسی که عنصل خورده باشد برب فواکه ترش کنند مانند رب غوره و ریباس و سیب و بدل آن
بودن آن حبة الخضرا بود و گویند جوز شبی **جوز هندی** نارجیل است و گفته شود
جوز جندم کوز گندم خوانند و خود احکام شیرازی گل گندم گویند رازی گوید
گرم و تر است منی بیفزاید و فربهی آورد و باه برانگیزد و قطع ترف دم بکند و قوبا زایل کند و
منع آرزوی گل خوردن کند و فولس گوید در وی قوت مبرد مطفی و اندکی مجفف بود **جوز بوا**
جوز الطیب خوانند و بهترین وی سرخ فربه بود طبیعت آن گرم و خشک در سیوم نمش را
نافع بود و خوبوی دهان خوش کند و قوت معده و جگر بدهد خاصه فم معده و سبل را سود
و قوة باصره بدهد و شکم به بندد و عسر البول را نافع بود و منع قی بکند و درد سپرز کهن شده را
نافع بود و استسقای لحمی و مقدار مستعمل از وی تا دو درم بود و بدل وی یک وزن و نیم
سنبل الطیب بود و گویند بدل وی بوزن وی بسباسه بود و اسحق گوید مضر بود بشش
و مصلح وی عسل بود و صاحب تقویم گوید طبیعت به بندد و ممسک بود و مصلح آن جلاب
گرم بود **جوز الابهل** ثمرة العرعرات و گفته شد **جوز القی** مانند خربق سپید بود

در قوة و طبیعت وی گرم و خشک معتدل ملطف بود و در رطوبة مقدار دو درم و در فالج و لقوه و مثل
آن نافع بود و بدل آن بوره و خردل بود **جوز ماثل** و جوز ماثم نیز گویند و جوز ماناو
جوز مهابل و جوز مقاتل و جوز ربه نیز خوانند به هندی تتوره گویند و داتوره نیز و به شیرازی
کوزکنا خوانند و آن دو نوعست یک نوع بشکل جوز القی بود و یک نوع خارناک بود مانند جوز
سوبان خشن و لون پوست وی سیاه بود و زرد رنگ و سفید رنگ نیز بود و دانهٔ
وی از تخم بادنجان بزرگتر بود و از تخم لفاح کوچکتر و زرد رنگ بود و اندرون جوز وی
پر تخم بود و پوست وی رقیق بود و طعم وی مانند طعم بادنجان لفاح بود و طبیعت وی
سرد است در چهارم و تر بود نافع بود جهة حرارت مفرط ملتهب چون قیراطی از وی بخورند
دماغ را بد بود و سکر آورد و دانگی از وی صاحب منهاج گوید مضر بود بدل و گویند [illegible]
کشنده بود در روز و مغثی و مقیئ و مغموم و مسبت و مخدر بود و چون افتاده وی [illegible] کنند بلبنی
که نطرون در وی جوشانیده باشند با روغن بعد از آن شیر تازه بدهند یا سرکه صعتر و الجلا
و فوتنج کوهی است در وی جوشیده باشد و گویند یک مثقال از وی البته کشنده بود و اگر نیم دانگ
در شراب بکسی دهند مستی زیاده آورد **جوز الکوثل** جوز القی است و گفته شد
جوز المرج حب کاکنج است که کوهی باشد و گفته شد **جوز السرو** بهترین وی
تازه بود به شیرازی کوز کلاج خوانند طبیعت وی سرد و خشک بود و قابض و الحق گویند
گرم است در اول و خشک در دوم بر فتق ضماد کردن نافع بود و با ابریشم و ابراهش قطع
خون بکند و قوت اعضا بدهد و خون بکوبند با انجیر و فتیله سازند و در بینی نهند گوشت

زیادت بخورد و با شراب سودمند بود جهة عسر النفس و سرفهٔ کهن و بلغم و نسیان و
مقدار مستعمل از وی نیم درم تا نیم مثقال بود و اگر بجوشانند و در آن آب نشینند زنی که
رحم وی سرد شده باشد [illegible] نافع بود و صاحب تقویم گوید مضر بود بدل و اعصاب
و مصلح وی عسل [illegible] بود و جالینوس گوید بوی دهان خوش کند و معده بگشاید
و قوة معده [illegible] نافع بود چون با عسل و گلاب بر سر طلا کنند و دیسقوریدس
گوید مقوی جگر و معده و سپرز و امعا بود و درد شقیقه را نافع بود و ذهن تیز کند و فولس گوید
طبیعت را بجنباند از خون و صفرا و قوت بدن زیاده کند و نشف رطوبات از عروق بکند
و الحق گویند صداع آورد و مصلح وی عسل بود و بدل وی صاحب منهاج گوید نیم وزن آن ابهل
و نیم وزن آن کوز دبیج و گویند بدل آن نیم وزن آن گزمازک و نیم وزن آن پوست انار بود
جبلبازو و بقعا خوانند و آن ترخس است و گفته شود انشاء الله تعالی وحده

باب الجاء

جاشنا مامون گوید [illegible] و صعتر الحمار هم خوانند و [illegible] گوید بود نه کوهی
است و گویند ورق خردل و گویند سپندان دشتی است و آنچه تحقیق شد نوعی از [illegible] بود
است و گلهای کوچک بسیار دارد مانند [illegible] مایل بود و قصبه باریک دارد
مانند قصبهای [illegible] کبیر و بیشتر در کوه بود و در دامن کوه
نیز باشد طبیعت آن گرم و خشک در سیم و گویند در دوم محلل [illegible] بود و حیض براند و
بول و بچه بیندازد و سده بگشاید و بر عرق النسا با شراب و سویق ضماد کردن نافع بود و سینه

وششش را پاک گرداند و منع نفث دم بکند و اگر با نمک و سرکه بیاشامند مسهل کیموس بلغمی بود و
اگر با سرکه بر ورم بلغمی ضماد کنند تحلیل دهد و نمش و اگر در طعام کنند و بخورند ضعف چشم را
نافع بود و قوة باصره نگاه دارد و معده و جگر را پاک کند و چون سحق و با آب و عسل بر شند
و مقدار دو مثقال بیاشامند قولنج را نافع بود و قوة کرده بدهد و مجامعت را نیکو بود و در
دهن و حلق را سودمند بود و مقدار دو درم مستعمل بود و جالینوس گوید فالج و لقوه و
نسیان را نافع بود و اندرو ماخس گوید چون بکیرند و سحق کنند و بعسل برشند و بر طحال
طلا کنند نافع بود و اسحق گوید مضر بود بششش و مصلح وی نعناع است و بدل آن یک وزن
و نیم سعتر کوهی و گویند یک وزن و نیم حب الفیقولا و شراب وی اشتها بیاورد و هضم بکند
و مسهل کرم و بلغم بود حافر المهر سورنجان است و گفته شود حاج نباتی است که
ترنجبین از وی حاصل می شود و نبات کشوث بر وی پیچیده شود الحشیش الذی خاچار و خوانند
عصاره وی چون در چشم کشند سفیدی ببرد و تاریکی زایل کند و کل وی جهة بواسیر بغایت
سودمند بود حالوما شجاع است و ابو طلسا گویند و گفته شود حافظ النحل و حافظ
الاطفال مرد و اسم فرفیون است و گفته شود افرلسون نیز گویند حالق الشعر
فاشرا است و گفته شود حافر حمار الوحش سم خر گور است چون بسوزانند و
بیاشامند صرع را نافع بود و چون با زیت بیامیزند و بر خنازیر ضماد و طلا کنند تحلیل کند و داء الثعلب را
نافع بود حافر البرذون سم استر چون بسوزانند صرع را سودمند و چون با زیت
بیامیزند و بر داء الثعلب و خنازیر طلا کنند نافع بود حافر الحمار سم خر چون از سم

رات وی نگین سازند و مصروع با خود دارد صرع از وی زایل گردد و دیسقوریدوس
گوید که سمهای خر چون بسوزانند و بیاشامند چند روز متواتر مصروع را نافع بود و چون
با زیت بیامیزند و بر خنازیر طلا کنند بگدازاند و بر داء الثعلب کردن نافع بود
و بر شقاق که از سرما بود ضماد کردن نافع بود و مجربست حب النیل قرطم هندی است
طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و گویند در اول و گویند در سیوم و گویند سرد است
ابن مولف گوید نبات وی مانند لبلاب بر درخت پیچیده شود و گل وی آسمان گون رنگ
و بعضی آن را نیلی خوانند اگر بر گرد خطی بر گرد... بنویسند در حال سرخ گردد نافع بود
جهت ... و مسهل خلطهای غلیظ بود و سودا و بلغم و کرمها و حب القرع
و شربتی از دو دانگ و نیم تا نیم درم بود با ادویهای دیگر و عرق النسا و نقرس را سود دهد
بود و آنچه از درد انحطاط در مفاصل جمع شده باشد جمع بکند و امعا را بشوید و قوة
معده ... جگر بگشاید و ورم سپرز و مسهل مرار اسود بود و وی کرب و غثیان
آورد و ... آن بود که بر روغن بادام چرب کنند و بلیله ... خلط کنند و بدل وی در اسهال
و دفع سودا نیم وزن آن تخم حنظل بود و اگر وزن آن حجر ارمنی بود حب المساکین
لبلاب است و گفته شود حب الضراط بازریون است و گفته شود حباقا درق گویند
و آن حند قوقی است و گفته شود حب ... فودنج است و گفته شود حب عزیز حب الزلم
است و گفته شود حب اللهو حب الکاکنج است و گفته شود در کاف حب حنکلا
حب السمنه است و گفته شود حب اللوز لسان العصافیر است و گفته شود حب السمنه

دانه ایست سیاه از نخودی کوچکتر و خراسانیان آن را نقل خواجه خوانند و پوست وی
بغایت سیاه بود و مغز وی بغایت سفید و طبع وی گرم و تر بود در اول و گویند در دوم
و فربهی آورد و منی زیادت کند و باه را برانگیزد و مقدار ده درم اگر بکوبند و در آب بجا لنند
و صافی کنند و قدری آرد و قند و روغن بادام شیرین یا کنجد بسرشند و بیاشامند بدن که
لاغر باشد از سردی و خشکی فربه کند اما دیر از معده بگذرد و مضر بود بششش و مصلح وی
قند بود و بدل آن نیم وزن آن مغز پسته و نیم وزن آن کنجد و گویند بدل آن حب محلب است
حب الزلم گویند بزر الحشفا است و در شیراز حب الحرث مشهور است بحب الزلم
بپارسی تخم کنگر گویند و آنچه محقق است آن تخمی است بلون میل و مثلث شکل بود و مجحان
با پوست توان خایید و منبت وی در شهرزور بود و فلفل السودان خوانند و ابن ماسویه
گوید گرم است در سیوم و تر است در اول و صاحب منهاج گوید گرم و خشک است و در وی
رطوبتی عرضی فضلی بود و عیسی گوید گرم است در دوم و تر است در اول منی را زیادت کند
بغایت و تحریک شهوة جماع بکند و بدن را فربه کند و قوة ذکر بدهد و شریف گوید اگر چون
بخایند و بر کلف بدن طلا کنند زایل کند و وی مولد صداع بود و مصلح وی بنفشه بود و
بدل وی ششقاقل حب الخروع بپارسی تخم بیدانجیر خوانند و در باب ... خروع گفته شود حب البلسان تخم بلسان مصری بود و آن بغیر از مصر هیچ جای
دیگر نمی روید و صاحب منهاج سهو کرده است که آن هیوفاریقون است صفت هیوفاریقون
گفته خواهد شد در حرف ها اما طبیعت حب بلسان گرم و خشک بود در دوم نافع بود جهة

بلغم و سودا و ورم گرم که در ششش بود و نقرس و عرق النسا و صرع و سدر و عسر البول و گزندگی جانور را
نافع بود چون بیاشامند و اگر بجوشانند و زن در آن نشیند رحم را بگشاید و جالینوس گوید درد
سر کهن و نور ... و درد معده ... و فس گوید که بر درد معده را نافع بود و موی بر
داء الثعلب ... دیسقوریدوس گوید قوة معده بدهد
اشتهای طعام آورد و ... معده بود زایل کند و درد پهلو و ربو و ضیق النفس را
نافع بود و مقدار مستعمل از وی ... درم بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح آن کثیرا بود و بدل
آن عود بلسان بوزن ... آن و گویند یک وزن و نیم و گویند بدل آن نیم وزن آن پوست هلیله
حبق ... گویند و آن ... گفته شود حب حلوه انیسون است و گفته شد
حب الاثل گز مازک خوانند و گز مازق گویند و آن جر مازج است و گفته شد حب
الکاکنج بپارسی ... خوانند و آن بزر الکاکنج است و آن دو نوع بود یکنوع را بشیرازی عروس
در پرده خوانند و یکنوع دیگر را کجومن و بهترین آن بنفش که سرخ کوهی بود و گویند بستانی
طبیعت آن سرد است باعتدال و خشک است و عیسی گوید سرد و خشک است در آخر درجه اول تا
دوم و گویند در سیوم معص را نافع بود و بول براند و ریش گرده و مثانه را نافع بود و
... دیاسقوریدوس گوید صرع را نافع بود و آنچه که عارض شود در سر چون دانگی از وی با دانگی
... سحق کنند و با روغن بنفشه بیامیزند و دو بار بدان سعوط سازند تا سه بار زایل کند
و روفس گوید چون یک جزو از وی خشک کرده سحق کنند با یک جزو شحم ارمنی و بیاشامند

کرمها که در شکم بود بیرون آورد و وی مضر بود بکرده جون بسیار مستعمل کنند جبب
شدة ادرار و خدر در سر پیدا کند و مصلح وی کل پارسی بود و جالینوس کوید بدل وی عنب
عنب الثعلب بود **حبة السودا** شونیز است لوکه شوه **حب السفرجل**
بپارسی به دانه کویند بهترین آن بود که لعوبه تر غش کیرند طبیعت وی سرد و تر است در دوم
ملین بود بی قبض نافع بود جهة خشونة حلق و قصبه شش و لعاب وی ترطیب کند و
یبوست زایل کند و حرارت ساکن کند و مقدار دو درم از مغز وی جون بکوبند با نبات
حب سازند یا نبات وی بالعاب و روغن بنفشه بادام بخورند سرفه کرم را سود دارد
واسحق کوید مضر بود بکرده و مصلح وی نبات بود و بدل وی بزر قطونا **حب المرشاد**
بزر الحاض است و کفته شد **حب الفقد** بزر فنجنکشت است و کفته شد **حب القطن**
خیشفوج خوانند و بپارسی پنبه دانه خوانند بهترین وی بزرک مغز دار بود و طبیعت وی
کرم و تر است در دوم و کویند سرد است نافع بود جهة ربو و سینه را نیکو بود و سرفه را نافع
دهد و طبع نرم دارد و مقدار مستعمل از وی پنج درم باشد و کویند مضر بود بکرده و مصلح آن
خمیره بنفشه بود و بدل آن تخم کنگر بود **حب القرع** ثمرة العرعر است و کفته شد [illegible]
حب المنشم حبیست بمقدار فلفلی و لون وی میان زردی و سرخی بود و بغایة
املس و خوشبوی بود و زود شکن و مغز وی بغایت سفید بود و معطر و اهل یمن و حجاز
در عطریات بکار برند طبیعت آن کرم و خشک است در دوم استرخای معده را در ابتدا مفید

بود

بود و قوة تمام بدهد و هضم را یاری دهد و خشک رطوبات بکند و مقوی احشا سرد بود و با
عسل اعصاب را نافع بود و باه را برانکیزد **حب الفلفل** بزر الرمان بری است بپارسی
یا پارسی نار دانه دشتی خوانند و بقاشه نخ وی آنست و بمقدار نزدیک بلوبیا بود و در
طعم وی اندک تلخی بود و خوشبوی بود و بلون سفید بود طبیعت وی کرم و تر بود در دوم
و کویند خشک و قوة بدنهای فرخی بود و فربهی آورد و جون بکنجید و عسل طرح دهد اضافه کنند
باه را زیاده کند و فربه کرده نیکوتر بود اما صداع بود و مصلح وی روغن کل و سرکه بود
و اکر بسیار خورند سینه آورد و معده را بکزد اولی آن بود که با قند یا عسل خورند و بدل
آن بوزن آن تودری سفید و جهار دانک وزن آن مغز تخم خیار زه و نیم وزن آن اهلیلج بود
و کویند بدل آن بوزن آن منغاث و بوزن آن حب صنوبر بود **حب الغار** مانند فندق
کوجک بود پوست وی بغایت سیاه و تنک بود و مغز آن بد و نیمه بود بغایت سخت
و لون آن بزردی مایل بود و اندکی عطریت در وی بود و طبیعت وی کرم و خشک است در دوم
مثقال جون بطبیخ بیاشامند بقراط کوید یک مثقال نافع بود جهة دشواری زادن و جکیدن بول
و حیض بیاشامند و کرنیکی مجموع جانوران را نافع بود و فولس کوید که تریاق مجموع زهرها بود و از
خواص وی آنست که جون نقیع وی در خانه بیفشانند کژدم بکریزد و وی سودمند بود جهة
سپرز که از رطوبة بود و جون با ایسون بیاشامند درد سر که از بلغم و ریاح غلیظ بود نفع
دهد و اکر دو ملعقه سحق کنند و بیاشامند در ساعت مغص را ساکن کند و وی مضر بود بجکر
و حوالی آن و مصلح آن زرشک تازه بود و بدل وی حب محلب بود یا مغز بادام تلخ بود



حب الصنوبر الکبار
خواص جلغوزه

حب الصنوبر الکبار جلغوزه است و درخت آن کوچکتر از درخت حب صنوبر
صغار بود و از سیستان خیزد و درخت وی را سوس خوانند و طبیعت جلغوزه گرم بود در
اول و گویند در دوم و گویند معتدل است و در وی اندکی حرارت ملک و رطوبة و جالینوس گوید
گرم و تر بود سود مند بود جهت درد پشت و درد اعصاب و رعشه و عرق النسا و استرخا
و شش را پاک کند از خلطی که باشد و باه را زیاده کند و منی بیفزاید و شیر زنان و سنگ مثانه
بریزاند و سود مند بود جهت گزندگی عقرب با انجیر خشک یا خرما یا گلنگبین و شریف گوید که
چون بکوبند و با عسل بسرشند و هر روز به ناشتا سه درم بخورند از فالج خلاص یابند و اسحق
ابن عمران گوید که چون با عسل بخورند مجامعت را زیادت کند و گرده و مثانه را از سنگ
و رمل پاک گرداند و گویند طبیعت وی گرم است در دوم و تر است در اول و ابن ماسویه گوید
گرم است در دوم و خشک در اول و وی مصدع بود و مصلح وی خشخاش و مانند آن بود و بدل وی
حب محلب مقشر بوزن آن و نیم وزن آن بادام سفید کرده و ابن ماسویه گوید بدل آن مغز تخم خربزه
بود و گویند خوز مندی و گویند بادام کوهی **حب الصنوبر الصغار** پارسی تخم
کاج گویند و آن تخمیست مثلث شکل در میان غلاف چون کاج بود و در طعم مانند جلغوزه بود
و طبیعت آن گرم و خشک در دوم منضج و محلل بود نافع بود جهة استرخا و ضعف بدن و
فربهی آورد و رطوبات فاسد که در شش بود خشک گرداند و قوة معده بدهد چون با آن
ضماد کنند و جماع از وی منی بیفزاید خاصه که با کنجد و قند بود و مثانه و گرده را قوت
دهد اما مضر بود بسر و مصلح گردیدن معده در آب گرم خیسانند و با عسل بخورند و گویند بدل حب

حب الصنوبر الصغار
یا درخت کاج

١١١

و سنگ گرده و مثانه بریزاند و حیض براند و درد پشت را سود مند بود و قولنج بگشاید و درد های
اندرونی ساکن گرداند و رطوبتی که در سینه و شش بود پاک گرداند و گویند مضر بود بدماغ گرم و
احشا و مصلح وی رب التریج بود یا ریباس و بدل وی گویند مغز بادام تلخ سفید کرده بود مقشر
حب الزیباس پارسی تخم ریباس خوانند و بهترین وی تازه بود طبیعت وی سرد و خشک
و قابض بود نافع بود جهة حرقه صفراوی و جرب و حکه و بدل آن تخم حماض بستانی است
حب القرع پارسی تخم کدو خوانند بهترین آن بود که آب شیرین خورده باشد و طبع وی
سرد و تر بود در دوم سود مند بود جهت تبهای صفراوی و خفقان مستعمل از وی سه درم بود سرفه
گرم را و خشک را نافع بود چون با نبات بخورند و تشنگی بنشاند و عسر البول که از حرارت بود
زایل کند و اسحق گوید مضر است بمثانه و مصلح وی تخم کرفس بود و جالینوس گوید بدل آن در کثر
ادویه کثرا بود **حب الرشاد** حرف و بهترین وی بابلی بود و طبیعت آن گرم و خشک
و سفید وی حرارت کمتر دارد از سرخ تر جرد معض بلغمی را نافع بود چون با آب گرم و روغن
گل بیاشامند و عرق النسا را نافع بود چون بکوبند و بر او کرده ضماد کنند و قوت آن را سه درم بکوبند و
بیاشامند و بدل آن در ضماد عرق النسا شیلم بود و باقی ضعف وی گفته خواهد شد **حبة الخضرا**
ثمر درخت بطم است بشیرازی بن گویند و آن دو نوعست یک نوع را شاه بن گویند و یک نوع بن اما شاه
بن خورد تر بود و خجبان با پوست توان خورد و درخت شاه بن را صرو خوانند و از آن بن طعم بهترین
آن سبز بزرگ تازه بود و طبیعت آن گرم و خشک در سیوم و گویند در چهارم و گرمی وی قوی تر بود
از خشک و خوردن وی معده را بد بود و دیر هضم شود و غذا بد دهد و گرم مزاجان زیان دارد و مسخن سینه

وکرده بود و بول براند و شهوة جماع انگیزد و چون با شراب یا سرکه بیاشامند گزندگی رتیلا را نافع بود
و جگر را پاک کند و درد سپرز که از سردی بود و بلغمی مزاج را نافع بود و سعال و فالج و لقوه را سود دهد
خوردن و از روغن وی مرهم مالیدن و برد ابث البحث ضماد کردن نافع بود و چوب وی چون کم
بسوزانند و برداء الثعلب طلا کنند موی برویاند خاصه موی سر و ورق وی چون خشک کرده بکوبند و بیبیزند
و غلاف سازند موی را برویاند و دراز کند و صمغ وی در منفعت مانند مصطکی بود و گفته شود در صاد
بن مصدع بود و دهن بخوشاند و شهوة طعام ببرد و مصلح وی سکنجبین و ربوب فواکه ترش
بود و صاحب منهاج گوید مصلح وی کثیرا بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی تمیره بنفشه بود
و در کتاب ابدال آورده است که بدل وی مغز جوز است و گویند بوزن آن مغز بسته و نیم وزن آن
مغز بادام و گویند بوزن آن حب البطیخ **حب البطیخ** بزر البطیخ است و گفته شد در حرف با
حب الکمثری بپارسی دانه امرود گویند و بهترین آن بزرگ بود که بزردی مایل بود و
اسحق گوید گرم و خشک است نافع بود جهت درد شکم و مقدار چهار درم مستعمل بود و گویند مضر
بود بگرده و مصلح وی عناب است یا بزر قطونا **حب الزبیب** بپارسی دانه مویز گویند
طبیعت وی سرد بود در اول و خشک بود در دوم شکم ببندد و مقدار مأخوذ از وی تا پنج
درم بود و مضر بود بامعا و مصلح وی کثیرا بود **حب نجتانی** حب قاقلات و گفته شود
حباری علوفس خوانند بپارسی جرز گویند و آن نوعی از کلنگ است و گوشت وی سبکتر
از گوشت بط بود از بهر آنکه وی بری است و در وی غلظی بود و صاحب منهاج گوید گوشت وی
گرم و تر بود و میان مرغ خانگی و بط بود در غلظ و ریاح را ساکن گرداند و مضر بود بمفاصل و قولنج و

دشوار

دشوار هضم بود و مصلح آن بود که با زیت و سرکه و دارچینی بپزند و بعد از آن حلوای عسل و
زنجبیل مربا خورند پیه وی چون با اندکی نمک و سنبل بکوبند و حب سازند مانند نخود و
در سایه خشک کنند پنج حب از آن با آب نیم گرم بیاشامند درد ریاح را بغایت نافع بود و اگر پوست
اندرون سنگدان وی خشک کنند و سحق کنند و با اندکی نمک اندرانی بسایند و در چشم کشند در
ابتدای نزول آب هیچ دوا نیکوتر از این نبود و اگر دل وی در خرقه ببندند و بر کسی آویزند که خواب
بسیار میکند خواب از وی زایل شود و در سنگدان وی سنگی یابند چون بر کسی بندند که رعاف داشته
باشد عود نکند و این بخاصیت می کند و خون وی ربو و عسر البول النفس را نافع بود و گوشت وی
گویند بغایت گرم و خشک است و اولی آن بود که با آب و نمک بپزند و بعد از آن روغن بادام بروی بریزند
و اگر جهت سرد مزاجان بود در روغن زیت و کردکان و دو سه پاره دارچینی و خولنجان و مرق آن
مریض را نافع بود **حبق الفنا** مرزنجوش است و در آذان الفار گفته شد **حبق الراعی**
برنجاسف است و گفته شد **حبق البقر** بابونج است و گفته شد **حبق النیل** حبق الفنا نیز خوانند
و آن مرزنجوش است بپارسی مرزنگوش گویند **حبق قرنفلی** فرنجمشک است و برنجمشک نیز گویند و
بپارسی قرنفل بستانی گویند و گفته شود در فا **حبق ترنجانی** بادرنجبویه است و گفته شد در حرف با
حبق الما فوتنج نهری است و حبق التمساح نیز خوانند و گفته شود **حبق نبطی** حمام است و گفته شود
و آن نوعی از فوتنج بستانی است **حبق صعتری** و حبق کرمانی شاهسفرم است و گفته شود
حبق خراسانی تعلیه خراسانی است و گفته شد **حبق الشیوخ** و ریحان الشیوخ
نیز خوانند و آن مرو است و در میم گفته شود **حبق ما** بسریانی نعناع است و گفته شود در حرف نون

در ... بیند ... باشد

بشویند و آن آب بکسی دهند که سخت تشنه باشد سود دهد و غم و اندوه ببرد **حجر المثانة**
سنگیست که در مثانه آدمی پیدا می شود گویند سنگ مثانه بریزاند و جالینوس منکر اینست
و گویند سنگ گرده بریزاند و چون سحق کنند و در چشم کشند سپیدی زایل کند **حجر النار**
حجر الاصم خوانند و حجر الزیاد گویند و آن انواع است سفید و سیاه و سرخ و ملمع بود و طبع وی
سرد بود بغایت و خشک ارسطوطالیس گوید که اگر زنی دشوار زاید در خرقه بسته بر ران
وی بندند سهل برآید و چون سحق کنند مانند غبار و بر خنازیر پاشند خشک کند و پاک گرداند
و همچنین بر مرضی دشوار و سردملی که باشد و بر هر عضوی که بود بحال صحت آورد و وی را بپارسی
سنگ آتش گویند **حجر الحمام** سنگیست که در دیگ حمام حاصل می شود چون در ابتدای سرطان
ضماد کنند نافع بود و بهترین معالجه سرطان که در رحم پیدا شود اینست **حجر البقر** در مصر خرزة
البقر خوانند و آن جاورس بود که در زهره گاو خوانند و در میان زهره گاو بود و گویند در شیر دان
گاو مند وستان می باشد و آن مانند نادر زهر است در عمل و بلون هم بپادزهر ماند اما آنچه در زهره
گاو و گوسفند می باشد آن مانند زرده تخم مرغ بود بخته و بشیرازی آن را انفیذ الحخوانند و چون
مقدار عدسی سعوط سازند با آب برگ سلق جهت نزول آب بغایت مفید بود و چون سحق کنند
و بشراب بسرشند و بر موضعی که سپیدی بود طلا کنند موی سیاه بیرون آورد اگر سپیدی آن
از علت داء الثعلب و برص بوده باشد اما موی سفید سیاه نکند و مولف گوید بغایت
گرم بود و بادهای سرد را سود مند بود طلا کردن و خوردن **حجر اللبن** غالا قطیطس
خوانند یعنی حجر لبنی و این اسم بدان سبب بدین نهاده اند که چون با آب بسایند مانند

شیر

شیر از وی بیرون آید و لون وی خاکستری بود و طعم وی شیرین بود چون با آب سحق کنند
و عصاره وی در حدقه قلعی کنند هر زمان که خواهند مستعمل کنند و طبیعت وی معتدل بود
و در قوة مانند شادنه بود و چون در چشم کشند منع سیلان فضول از چشم بکند و ریش
چشم را نافع بود و در ابتدای ورم گرم طلا کردن سود دهد بود و نفث دم و خشونة مژه را
نافع بود **حجر عسلی** سنگیست که چون بسایند رطوبت آن بغایت شیرین بود و بقوة شادنه
بود و منفعت وی مانند حجر لبنی بود در جمیع حالات **حجر مشقق** سنگیست که بلون زرد
و از بلاد مغرب خیزد و بهترین آن بود که زعفرانی رنگ بود و زود ریزیده شود و شکافته و
تو بر تو بود و بقوة آن مانند شادنه بود اندکی ضعیفتر و حجر لبنی و مشقق و عسلی در قوة مانند
یکدیگراند اما عسلی در وی حرارتی هست که در ایشان نیست و حجر مشقق چون بشیر زنان بسایند و در
چشم کشند ریش چشم زایل کند و خشونة مژه و سوزش چشم و بهترین مداوات این زخمهاست
که گفته شد **حجر قبطی** سنگی است مصری بغایت سست و زود در آب حل شود و کازران مصر
کتان بدان سفید کنند ... در موم روغن کنند جهت طلاها و ریشها که در بدن پیدا شود و در شیافها
جهت چشم ... جهت نفث دم ... و چون با آب بیاشامند نافع بود
و جون ... نافع بود جهت خون رفتن دایم و لون این سنگ سبز بود و تیره رنگ بود
حجر الیهود سنگ جهود خوانند و آن سنگی است مانند زیتون و آنچه بزرگ بود نزدیک
بغایه کبوتر بود و خطوط بسیار بود موازی یکدیگر و حجر الزیتون نیز خوانند و گویند
از ملک شام خیزد و بعضی دراز بود و گرد نیز بود بهترین وی زیتونی شکل بود نافع بود جهت سنگ

و آنکه ...

حجر البيش باوزهر است ویرا تریاق فاروق طبیعی خوانند و آن مانند بلوط بود دراز و کرد نیز می باشد و بر زبر یکدیگر طبقات دارد و در میان آن جیزیست کوییا مغزیست و آن جوب مخلصه یا دانه وی بود و لون حجر البیش اغبر بود سیاهی که بسرخی مایل بود و انکه نیک باشد جون با شیر بر سنک بسایند سرخ رنک شود و آنچه بد بود جون با شیر بر سنک بسایند سبز رنک شود و آن از شکم بز کوهی کیرند در شیردان وی بود و صاحب مفرده آورده است که از طرف خراسان حاصل می شود و این خلافست بغیر از شبانکاره در هیچ موضع دیکر حاصل نمی شود و کویند غذای آن کوسفند مار باشد و مخلصه و سبب آن این سنک در شکم وی به بندد و بدین سبب ویرا تریاق فاروق طبیعی خوانند و کویند در زهره وی باشد و این خلافست آنچه محقق است در شیردان وی بود و وی بغایت عزیز بود و باطراف برند و کویند جون بسایند سرخ رنک و سبز رنک می باشد و این رنکها بسودن معلوم می شود و لون آن جون سیاهی زرد سرخ آمیز نیکوتر بود و در شام مانند این سنک می سازند از لک دانایان مشکل فرق توانند کرد امتحان وی آنست که سوزن را باتش سرخ کنند و بر وی نهند اکر مصنوع بود جون سوزن در وی فرو برند دودی سیاه از وی برآید و اکر حجر البیش بود دودی زرد که نوک سوزن را زرد کند و جون ویرا باب بسایند و بر کزندکی مار طلا کنند در حال درد بنشاند و از مردن ایمن شود و سودمند بود همه کزندکی جانوران و سمهای نباتی و حیوانی و معدنی خوردن و طلا کردن بغایت نافع بود و جهت ضعف دل و بدن و قوة باه بغایت نافع بود و شربتی جهت کزندکی جانوران و دفع سمها دوازده جو بود و جهة ضعف دل و قوة اعضا دانکی و هر کس که هر روز بخورد ایمن باشد از سمها

و محرور مزاج را نیز سودمند بود از جهة آنکه وی بخاصیت عمل می کند نه بطبیعت و طبیعت وی بغایت کرم بود **حجر الحیه** دو نوع است یکنوع حجر بود معدنی و یک نوع حیوانی بود و آنرا از مار افعی کیرند و آنرا بپارسی مهره و یا دمهره و مهره مار سم خوانند آنچه از مار کیرند مانند دشبدی بود که در قفای افعی بود و در جهة افعی بود و جون از کوشت جدا کنند نرم بود اثر هوا بوی رسد بسته شود بهند حجر النمر و خطوط بر وی بود و آن باشد که بلون مار بود خاکستری و آن باشد که سیاه رنک بود و مولف کوید که امتحان وی چنان کنند که بر جامهٔ صوف سیاه بمالند یا کبود سفید کرداند و جون بمبالغه بمالند سیاه کبود و سفیدی باشد و آن نوع که حجر بود لون آن زبرجدی و سیاه رنک و خاک رنک بود و بشکل نکینی بزرک مربع بود و از یک جانب تا دو مثقال بود و مولف کوید امتحان وی آنست که جون در میان آب نهند در صحن چینی بحرکت آید و روانه کردد و هر دو نوع بکزندکی مار نافع بود خوردن و با خود داشتن و بر موضع زخم نهادن و مهره مار کزندکی افعی را نافع بود تعلیق کردن و بجای تنیدن کویند جون بسایند و بیاشامند نافع بود و کویند هر دو نوع بر سر زخم **حجر هندی** نوعی از شادنج است بپارسی شادنج هندی خوانند خون که از مقعد آید قطع کند و بواسیر را سود دارد و جون بیاشامند کزندکی عقرب را نافع بود **حجر البلور** سنک بلور جون بر کسی ببندند که در خواب ترسد دیکر نترسد **حجر جبیدی** خاهان است و صندل حدیدی خوانند و آن دو نوع بود نر و ماده و صفة آن در خماهان کفته شود **حجر الرحا** بپارسی سنک آسیاب خوانند خشک بود جون کرم کنند و سرکه بر وی ریزند بخار آن منع خون رفتن بکند و ورمها کرم **حجر الدیک** سنکیست که در شکم خروس یابند و بمقدار باقلا بود و کمتر بود و بلون آبکینه شفاف بود نزدیک به بلور اکر باب

کرده نیم مثقال با آب گرم وجهة ریش مثانه همین سبیل و اگر با آب ترتیزه لعق کنند همین عمل کند
و عسر البول را نافع بود ولیکن مضعف معده بود و موافق وی نبود و اشتها ببرد و اسحق گوید مضر
بود بسپرز و مصلح وی عسل است و هرمس حکیم گوید حجر یهودی چون با خون خفاش سحق کنند و در
چشم کشند موی مژه که ریخته باشد بر دیاند و موی ابرو همچنین بجمیل جوی برد وی نالند و جالینوس
گوید در طبیعت معتدل بود و معده سرد را بد بود و مصلح وی تخم کرفس بود و فولس گوید خون منعقد
قطع کند **حجر الیشب** حجر الیشف خوانند و اهل شرق ابوقلمون خوانند و یونانی اسطرنوس
و معنی آن کوکبی بود و نوعی از وی را طرمیون خوانند و آن چند رنگ بود و بهترین وی سبز بود
معده را نافع بود بغایت و جالینوس گوید اگر قلاده ازوی بسازند که موازی معده و فم معده آویزند
اندازند معده وی را نافع بود و دیسقوریدوس گوید که بر ران بستن جهة زود خوابیدن بزادن و برای
جهة تعوید نافع بود **حجر الرخام** طین قیمولیا است و گفته شود **حجر الدم** شادنج است
و گفته شود **حجر ارمنی** دو نوع است یک نوع لاجوردی بود و یک نوع سرخ بغایت و چون
دست بروی مالی پنداری چرب است و طبیعت آن گرم و خشک است در اول مسهل سودا بود و مسهل قوی تر
از حجر لاجورد و معده را بد بود و چون مغسول نبود قی و غثیان بیاورد و اگر نه مغسول بود مقیی
و مغثی بود و مفرح و مقوی دل بود مغسول وی بخاصیتی که در وی است که بدن را از خلط سودا پاک
گرداند و روح را از دود سودا وی و دفع بلغم بکند و احشا را پاک کند اما معده را بد بود و مصلح وی
انیسون بود یا سلیخه و مقدار مستعمل از وی نیم درم تا نیم مثقال بود و بدل وی جهة دفع اخلاط سودا گاو
یک وزن و نیم حجر لاجورد بود **حجر النمر** مهره است که از پلنگ نافه حاصل می شود و در

باب نون گفته شود **حجر الخطاطیف** حجر دیسقوریدوس گوید بچه نخستین پرستوک چون
بگیرند در افزونی ماه و شکم وی بشکافند دو پاره سنگ یابند یکی یک رنگ بود و یکی برنگهای الوان
و در پوست ایل یا پوست گوساله ببندند پیش از آنکه گرد خاک بوی رسد و بر بازوی مصروع ببندند
و گردن او بفرمان الله تعالی صرع از وی زایل گردد **حجر النور و حجر الروشنایی**
سرد و مرقشیثا است و گفته شود در ارشد نیز گویند و گفته شد **حجر المغناطیس** بپارسی سنگ
آهن ربا خوانند چون بسوزانند مانند شاده بود در عمل و غیر وی و بهترین وی سیاه بود که بسرخی
مایل بود و در حجر خلیلی در وی نبود و جذب آهن بقوة کند هر زیاده تر باید نیکوتر بود و جالینوس
گوید گرم و خشک بود بغایت اگر کسی را خبث الحدید در شکم مانده باشد چون با شراب بیاشامد جذب
آن بکند و بیرون آورد و مسهل کیموس غلیظ بود و مقدار مستعمل از وی از نیم مثقال تا یکدرم بود
و گویند چون در دست گیرند درد دستها و پایها ببرد و تشنج یابس که آنرا کزاز خوانند ساکن کند
و اگر به جراحتی که از تیغی زهردار بود بپاشند سود دهد بود و بحال صحت باز آورد و مغناطیس
چون بوی سیر بوی رسد سست شود در ربودن آهن و بباید جوی در خون گو سفند یا بز نهاند از
تیز گردد **حجر الماحر** سنگی است بلون سبد گوئیا بوی در انگی شسته بود و از جمله سموم قتالات
مانند بیش و گویند نوعی از الماس است **حجر المشویه** کلس است و گفته شود **حجر بحری**
زبد البحر و گفته شد **حجر النسر** حجر العقاب است و حجر العقرب نیز خوانند و آن اکتمکت است و گفته شد
حجر الطور حجر الدم است و گفته شد **حجر البهت** حجر النسر است و گفته شد **حجر الفم**
براق القمر و زبد البحر خوانند و افرو سالینن گویند یعنی زبد القمر و یونانی بیلیبیطس خوانند و افرو سالینن

حجر الازورد
لازورد راستک کوبند شود ع

از ان بر گیرند و در آب اندازند و از ان آب بخورد آن کس دید در دشمنی چیزی عجب مشاهده کند
و گویند اگر در برج کبوتر آن اندازند مجموع بگریزند و اگر در شراب اندازند و جماعتی که از ان بیاشامند
جنگ و عربده و بدمستی میان ایشان پیدا شود **حجر الروشنایی** حجر النور است و گفته شد
حجر البرام بپارسی سنگ برامی خوانند و بهترین سنگی که بروی سنگ آب دهند چون بر
زنند قطعا آواز نکند و در سنگ مانند گل فرو رود و اگر این سنگ را سحق کنند و سنون سازند
دندانها را بغایت سفید گرداند **حجر خزفی** سنگی است که در مصر بسیار باشد و مانند خزف
بود زود از هم بشکافد و صفحها بر یکدیگر بود دیگ های قیشور مستعمل کنند در بستن نتوی و چون دو
درم از وی حل کنند و با شراب بیاشامند قطع خون حیض کند و چون با عسل خلط کنند و بر ورم
بستان نهند و بر ریشهای پلید ورم ساکن کند و ریشها را بصلاح آورد و در غایت غایه
خشک بود **حجر الافروج** حجر افروی گویند و آن از بلاد روم خیزد و سبک بود و
بر روی آب بیستد و مجفف بود و قبض در وی باشد چون حک کنند و بیاشامند گزیدگی عقرب را
نافع بود **حجر الاساکنه** سنگی است که فشکران افزار بدان تیز کنند نافع بود جهة ورم پستانها
و ریش آن بغایت نافع بود **حجل** قبج است بپارسی کبک گویند و در قاف گفته شود **حدید**
بپارسی آهن گویند و آن سه نوع است شابورقان و نرم آهن و فولاد مصنوع بود و معدنی بود و
پولاد طبیعی معدنی شابورقان است و سابرقان نیز گویند و آن فولاد نر است و فولاد مصنوع از
نرم آهن گیرند و زنجار آنرا زعفران الحدید خوانند قابض بود و اکال و منفعت آن در دوا
گفته شود و خبث الحدید ضعیفتر از زنجار آن بود و صفت خبث الحدید در حرف خا گفته شود و صفت

حدید بپارسی پولاد
[illegible]

توبال آن در تا گفته شد و آهن سرخ کرده اگر در آب اندازند یا شراب و بیاشامند شکم ببندد
و ریش روده و ورم سپرز و هیضه و استرخای معده و سلس البول را و دمقعد را نافع بود
و باه را قوة دهد خاصه آبی که آهنگران آهن تافته در وی می اندازند و آنرا دوص خوانند و
ماء الحدید گویند و جهة گزندگی سگ دیوانه بغایت کمال نافع بود و وقتی که ندانند و براده آهن
چون در شرابی کنی زهر باشد اندازند مجموع زهرها نخود کشد و آن شراب چون بخورند زیان ندهد و
براده آهن چون بخورند درد شکم سخت و خشکی دهن و درد سر آورد و مداوای آن شیر تازه با بعضی
ادویه مسهل قوی کنند بعد از ان سکر و روغن بیاشامند و روغن بنفشه و روغن گل و سرکه بر سر مالند
و مقدار یکدرم مقل الیس بخورند و امراق دهند و روغن گلو و در خواص آورده اند که براده
آهن بر کسی بندند که در خواب دندان خاید دیگر نخاید **جدجد** حنظل نارسیده بود که هنوز سبز
باشد **حداة** مرغی است که بغیر از وی گور گور گویند گوشت وی نباید خورد که عفونت در بدن
پیدا کند و خون او را چون با اندکی مشک و گلاب خلط کنند و ناشتا بیاشامند ربو و ضیق النفس را
نافع بود و چون بدهای وی بسوزانند بی سر و خاکستر آن با آب بیاشامند نقرس را نافع بود و زهره وی
در سایه خشک کنند و چون خواهند که استعمال کنند باب حل کنند و کسی را که حیوانی موذی گزیده باشد مثل
عقرب و افعی و دیگر گزندگان اگر زخم از طرف راست بود در میل از ان در چشم چپ کشند و اگر از
طرف چپ بود در چشم راست کشند نافع بود بغایت **حدمل** ابن سمجون گوید دو نوع است سرخ و سفید
نوع سفید را حرمل عربی خوانند و یونانی مولی و بپارسی صندل و آنچه ورق آن مانند ورق بید
بود کوچکتر و گل وی مانند گل یاسمین سفید بود مطلق و خوشبوی باشد و سریانی بسابانسا خوانند

از مهرآن گویند که شب در افزونی ماه یابند در بلاد عرب و آن سنگی سفید شفاف سبک بود و چون
بسایند و بمصروع دهند نافع بود و اگر از درختی بیاویزند که بر تمی دهد بر آورد کردد و اگر بر مصروع
بندند شفا یابد و زنان بعوض تعویذ با خود نگاه دارند **حجر حبشی** دیسقوریدوس گوید
که این سنگ سبز باشد و صاحب منهاج گوید که بزردی زند و جالینوس گوید که مانند یشب
بود و چون بسایند مانند شیر از وی بیرون آید و بازالبغایت بکرد و سبکو هی و ورم چشم
و درد آن زایل کند و ناخنه و تاریکی ببرد و جلایی تمام بدهد و مولف گوید بپارسی آنرا سنگ
یارم خوانند **حجر الاسفنج** سنگی است که در میان اسفنج می یابند و بعضا لاسفنج گویند
و دیسقوریدوس و رازی گویند که چون باشراب بیاشامند سنگ مثانه بریزاند و جالینوس گوید
سنگ گرده بریزاند و قوه آن ندارد که سنگ مثانه بریزاند **حجر اناغاطس** سنگی است
که چون بسایند مانند خون بود بلون و با شیر زنان چون در چشم چکانند ورم آن و خون بیارد آب
رفتن از چشم را نافع بود **حجر اعرابی** سنگی است مانند عاج و چون سحق کنند و بر موضعی
باشند که خون روانه بود باز بندد و اگر ضماد کنند شاید و چون بسوزانند و سنون سازند دندانها
جلا دهد بپارسی شکر سنگه خوانند و بعیر از آن سنگ زخم **حجر العاج** حجر اعرابی است و گفته
حجر الکرک سنگی است بغایت سفید و در ساحل بحر هند یابند و ساحل بحر سند و مهره که
از وی حکاکان و خراطان سازند از عاج سفیدتر بود و خوبتر و طبیعت وی سرد و خشک بود در
آخر درجه دوم و اهل هند و سند از وی نگین سازند و زنان گردن بند و حکمای یونان متفق اند
که خاصیت این سنگ آنست که دفع سحر و چشم زخم میکند و بر دشمنان ظفر یابند و اگر نگینی از آن

باخود

باخود دارند در وقت از قبل انگس نگویند و سر گرگ گویرا ببندد دوست دارد و پادشاهان هند و سند
از وی ظرفها سازند و در وی اکل و شرب کنند و مدعی ایشان آنست که در هر صحبتی که آن بود جنگ
و فتنه نبود و فرح و شادی زیاده بود و اهل هند و سند مهرها از آن موی کشند و گویند موی دراز
می کند و مهره وی مثل مروارید بزرگ براق بود و چون سحق کنند و در چشم کشند سفیدی که در چشم
بود خواه قدیم و خواه جدید ببرد و اگر سنون سازند دندانها بغایت سفید کرداند و جلایی
تمام بدهد **حجر اسیوس** اسیوس است و گفته شد **حجر القیشور** حجر الشعر گویند و
قیسور نیز خوانند و در قاف گفته شود **حجر الحوت** مانند سنگی بود و در سر ماهی یابند در
مقام دماغ وی و سفید و سخت بود چون بیاشامند سنگ گرده بریزاند **حجر شفاف** قیشور است
و گفته شود **حجر لحا غیطوس** حجر غاغاطیس خوانند و از وادی شام آرند و آن وادی را
در قدیم غاغا خواندندی و این زمان وادی جهنم گویند و چون بر آتش نهند بوی سرو سوخته کند و
لون وی سیاه بود و بوی قیر کند و سبک بود و صفحها بر روی یکدیگر بود و قوه وی در غایة
یبوست بود بخور وی صاحب مفرده گوید مصروع را صرع آورد و صاحب منهاج گوید بخور وی
مصروع را نافع بود و اختناق رحم را سود دهد و گزندگان از وی بگریزند و با ادویه دیگر جهة نقرس
ضماد کردن سود دهد و در جراحتهای عظیم گوشت برویاند و نافع بود **حجر السطریط** حجر
الشطریط گویند و آن سنگ مرمر است و گفته شود **حجر الکلب** شریف گوید در خواص و
این مجربات نوعی از سنگ هست که سنگ بوی اندازند بدهن بگیرد و نگه دارد و آن در دشمنی عمل عجب
می کند چون خواهد با هم آن کس جفت سنگ بر گیرد و یک یک با آن سگ می اندازد بعد از آن دو سنگ

از گورستان کنند

ونوع سرخ حرمل عامی خوانند بپارسی اسفند گویند و بشیرازی سوند و هزار اسفند نیز گویند و
مولف گوید که آن نوعی از سداب کوهی است و طبیعت حرمل گرم و خشک است در سیوم و گویند در
چهارم نافع بود جهة درد مفاصل طلا کردن و چون سحق کنند و با عسل و زهره مرغ و زهره کبک
و زعفران و آب رازیانه تر در چشم کشند قوة باصره بدهد و اگر حرمل بخورند با ادویه قاتلات
دود حب القرع را بیرون آورد و قولنج را نافع بود و عرق النسا و وجع ورک چون نطول کنند
بآب آن سودمند بود و سینه و شش از بلغم لزج پاک کند و باد که در روده بود تحلیل دهد و نافع
بود جهت سردی دماغ و بدن لیکن سدر و صداع آورد و مغثی بود و مسکر و مصلح وی صاحب
منهاج گوید بعد از آن رب فواکه ترش خورند و صاحب تقویم گوید مصلح وی قرفه و دار
چینی بود و جالینوس گوید نافع بود جهة فالج و لقوه و تشنج نیز دهد و علقه بمثانه و گرده و مسهل
مرار اسود و بلغم لزج بود و حیض و بول براند و تنقیه وی سودا را نیک بود و تحلیل کند و خون
سوداوی صافی کند و طبیعت نرم دارد و حبیش گوید مستی وی مثل مستی خمر بود و مجهول گوید
لون را صافی کند و محرک جماع بود و فربهی آورد و بول و حیض براند بقوة و ابن وافد گوید سودمند بود
جهة عاشقان بسکری که دارد و گویند اگر ده درم از وی شب بیاشامی هر شب یک مالی تنم سلامت دارد ناسوده
عرق النسا را نافع بود و بجربت و دیسقوریدوس گوید درد پایها و رانها و عرق النسا و نقرس و فالج را
عظیم نافع بود و بدل آن بوزن آن قردمانا یا تخم سداب بود و اما حرمل عربی سفید که آنرا بیونانی
مولی خوانند و بیخ وی مانند بلبوس بود چون سحق کنند و با روغن ایرسا فرزجه سازند و زن بخود
بر گیرد افواه رحم بگشاید **حرشف** عکوب خوانند بپارسی کنگر خوانند و آن انواع است

وطبیعت

ـشان آورد و مصلح وی رب
اکه تر ش بودم

حرشف
... شف

وطبیعت آن معتدل بود در حرارت و تر بود تا دوم و مسیح گوید گرم و تر بود در اول و گویند
سرد است و گویند گرم و خشک است در دوم چون بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند و اگر دوم
روغنی سازند که آب کنگر بخود داده باشند و بر بهرشی که بر روی پیدا می شود مالند
را زایل کند و سمه و بر جهای ثعلب چون بدان طلا کنند زود و تحلیل کند و بول براند و ریش روده
سود دهد و بلغم بیرون آورد و اگر سر بآب کنگر بشویند شپش بکشد و خارش سر زایل کند
و چون بخورند و رمهارا تحلیل دهد و چون بسوختگی آتش ضماد کنند نیکو بود و طبیعت نرم دارد
و چون با شراب بیاشامند شکم ببندد و رازی گوید باه را زیاده کند و گرده و مثانه را تسخین کند
و کند بغل زایل کند و مصلح وی آنست که در پختن مهرا کنند و توابل وابازیر لطیف بر روی انداختند و
صاحب منهاج گوید مغثی بود خاصه کوهی و گویند مولد سودا بود و مضر بود بدماغ و مصلح وی
روغن بود و صاحب تقویم گوید مغثی بود و مصدع و مصلح وی مصطکی بود یا سلیخه **حر اشا**
خردل بری است و گفته شود **خرض** اشنان است و گفته شد **حریر** ابریشم است و گفته شد
حرف البقل المین اطریلال است و گفته شد **حرف** حب الرشاد گویند و بسریانی تعلیاثا
و بهرانی تفاء و بیلادی تخم سپندان گویند و تره تیزک و شب خیز که خوانند و بیونانی فردامون
و حرف الحیض و اخفذ اسفید خوانند و خردل سفید گویند و حرف بابلی و بزر بالاسقیس خوانند
و حرف دو نوع است یکنوع ورق آن باسفاناخ مانند و یک نوع برگ خورد دارد و تخم یک نوع
سفید و تنگ بود و تخم یک نوع سرخ رنگ از آن اسفید اسفند اسفید و خردل سفید گویند و حرارة
وی کمتر از حرارت سرخ بود و بهترین وی فربه بود و طبیعت حرف گرم و خشک بود در سیوم

و باد را و بول بیرون آورد
بجا مینی که در دست

وکویند در اول درجه چهارم منفخ دمحلل بود و موی که ریزد نکاه دارد و خوردن و طلا کردن یا با
آن ترشستن و ورم بلغمی و دملها را نافع بود و جهه عرق النسا خوردن و ضماد کردن و جهه ربو و
غلیظی اسپرز خوردن و با عسل طلا کردن و ریش که آنرا شهدیه کویند و استرخای جمیع اعضا
نافع بود خوردن وی و چون بر کزندکی جانوران ضماد کنند نافع بود و بچه بکشد و بیند از د بقوة
البته آشامیدن و بخود بر کرفتن و چون دود کنند کزندکان بکریزند و جرب و ریش شده و قوبا
با آب و نمک مالیدن نافع بود و چون پنج درم سحق کنند و با آب کرم بیاشامند طبیعت
براند و قولنج بکشاید و حب القرع بیرون آورد و بادکه در روده بود بشکند و بریان
کرده شکم به بندد و تر خر را نافع بود خاصه که سحق ناکرده بود و سردی کرده و بریان ناکرده
شکم براند و بلغم لزج از معده قطع کند و چون سحق کرده سفوف سازند برص را نافع بود و
چون با سرکه بر بهق سفید بمالند سود دهد و چون با عسل بیامیزند و لعوق کنند سرفه که از خلط
غلیظ بود سود دهد و درد پهلو که سده آن از خلطی غلیظ بود و چون سحق کنند و با عسل
بر نمش طلا کنند سود دهد و بشره را به حال خود آورد و چون بر کزندکی عقرب ضماد کنند
نافع بود و ورق آن چون خشک کنند بقوة تخم بود و چون تر بود از تخم کمتر بود لیبت رطوبتی
ماهیی که در وی هست و وی معده را بد بود و سینه را مضر بود و بچه بیندازد و مصلح وی
صاحب منهاج کوید سکرات و صاحب تقویم کوید مصلح وی نبات شکر بود و جلاب و
بدل وی خردل و تخم تره تیزه بود یا تخم جرجیر و خردل **حرف دولو** مانند سوسمار است
وطبع آن نزدیک است بطبع ورل و بیونانی آنرا سالامندرا خوانند و از جمله سموم قتاله بود

خوردن آن و مهراریس در خواص آورده است که دل حردون چون در خرقه سیاه ببندند و
بر صاحب تب ربع بندند البته شفا یابد و جالینوس کوید خون وی چون در چشم کشند ر و شنی
بیفزاید و دیسقوریدوس کوید سرکین حردون و عضا ایه چون زنان بر روی مالند بشره را آنکه با بت
نیکو و صافی کرداند و مانند صیقلی بود و بهترین بشک وی سفید بود و سبک و مانند نشاسته
بود ببیدی و بشیرازی آنرا سرکین با ترک خوانند **حرباء** خامالاون خوانند بیونانی
و بپارسی آفتاب پرست کویند و کرباسو نیز خوانند خون وی چون طلا کنند بر موی که
در چشم باشد بعد از آنکه بر کنده باشند دیکر نروید و کوشت وی سم قاتل بود مانند وزغه
و بیضه وی سم قاتل بود که در حال بکشد که هیچ مهلت ندهد و دوا پذیر نبود و معالجه کسی که
کوشت وی خورده باشد مانند معالجه کسی کنند که ذراریح خورده باشد و در صفت ذراریح کفته شود
اما معالجه کسی که بیضه وی خورده باشد باید که در حال سرکین باز در شراب بدهند و قی پاک
بکند و بد نرا بروغن کاو بمالند و سر وی نمک تکمید کنند و انجیر خشک و مسکه و حنطیا نانی روی
بدهند تا بخورد **حرب** طلع است وکفته شود **حرقفان** ریبج الفارات و زرنبغار
کویند و آن شک است وکفته شود **حرف الما** سیپنبرون است و قرد امینی نیز خوانند
از بهر آنکه بطعم قرد امومن بود و آن حرف است و آن نباتیست که در آب روید قرة العين
چون تر بود کرم و خشک بود در دوم و چون خشک شود کرم و خشک بود در سیوم و ورق وی
پخته و خام خورند بول براند و اکر بر بثور لبنیه تب ضماد کنند و بر وزن بثور سینه زایل کند البته
حرجوان حر جل خوانند و آن ملخی است که بال ندارد و سطبر بود و چون بکیرند و نا پخته

نمکسود کنند و خشک کرده بشراب بیاشامند کزندکی عقرب را نافع بود و باید که کهن نبود
حزا و حزاة نیز خوانند و آن ز و فرا است و دینار و یه و جلیفه نیز کویند و آن دو
نوع است بری و بستانی بری مؤلف کوید نوعی از سداب بری است بشیرازی آنرا کو خر
کویند و طبیعت آن کرم و خشک است مسخن معده بود و طعام هضم کند و بادهای غلیظ بشکند
و بلغمی مزاج را نافع بود و کزندکی جانوران را سود دهد خاصه عقرب و بول براند و تخم وی
مشهور بود بزو فرا بود بشیرازی آنرا میرک کازرونی خوانند و در زاکفته شود اما حزا در چشم
آورد و قاطع منی بود و تشنکی آورد و مضر بود بسر و مصلح وی بادر نجبویه بود و بدل وی سداب
حزاة ورق آن مانند ورق کرفس و جزر و کون از این جنس جیری باشد و طعم آن
نزدیک بود بطعم رازیانه و تخم وی سبز رنک بود و خوشبوی و خوش طعم نزدیک به تخم کرز بود
بشکل و بر جانه بجسید و بشیرازی آنرا مرد و سنک خوانند بادها بشکند و معده را نیکو بود و کرمی
وی از حزا بری کمتر بود و غذا هضم کند و خمار زایل کند و سده جکر و سپرز بکشاید و سخن
کرده بود و سمن و مثانه و مجاری بول پاک کرداند و جهه بواسیر هیچ ادویه و دو الی بهتر از ان
نبود خوردن و ضماد کردن و اکر دائم اکل آن کنند از بواسیر ایمن باشند **حزنبل**
بنجیت که از طرف شام و بیت المقدس می آورند و سفیدی تیره رنک بود چنانکه بسیاهی
مایل بود و نافع بود دانکی از وی جهه کزندکی عقرب و کزندکی مار از یکدرم تا یک مال یا تنها بیاشامند
یا با ماء العسل یا شراب بغایت نافع بود و مرما فین نیز کویند و در میم کفته شود **حزاز الصخر**
زهر الحجر است بپارسی کل سنک کویند و آن چیزی است بر مثال طحلب که بر روی سنک پیدا می شود

و حزاز از بهر آن می کویند که زحمت حزاز که آن قوبا است زایل می کند و طبیعت آن سرد و خشک است
بر سورهای کرم طلا کردن نافع بود و اکر موضعی که خون آید بر آن ضماد کنند باز دارد و بر قوبا
ضماد کردن بغایت نافع بود و ورم زبان و زیر فانرا سودمند بود **حسک** نکو بهج و شکر پنج
کویند بشیرازی خاسوسوک خوانند و بپارسی خار خسک و باصفهانی هر وا و در مغرب حمص الامیر
خوانند و بری بود و بستانی بود و بهترین وی بستانی بود سبز تازه و طبیعت وی سرد است
باعتدال و خشک در اول و کویند کرم است در اول و کویند معتدل است در کرمی و سردی و عیسی کوید
کرم و خشک است در دوم منضج و ملین بود بر ورمهای کرم ضماد کردن نافع بود و در ریش بن دندان و
عفونت آن زایل کند چون با عسل خلط کنند و عصاره وی درد های چشم سودمند بود و درد
مثانه و عسر البول و قولنج را نافع بود و سنک کرده و مثانه بریزاند و باه را زیادت کند و منی بیفزاید
و دو درم از خشک بری جهه کزندکی افعی چون بیاشامند و ضماد کنند بغایت نافع بود و چون با آب
بیاشامند جهت دفع ادویه قتاله نافع بود و طبیخ وی جایی که براغیث بود بیفشانند بکشد و کویند
مضر بود بجکر و مصلح وی روغن بادام بود یا روغن کنجد تازه بود **حشیشة الزجاج** بپارسی
کیای آبکینه خوانند رازی کوید قابض بود دفع رطوبت و مسکن ادرام بلغمی بود و عصاره آن بواسیر را
زایل کند و سرفه کهن را نافع بود و عصاره آن با اسفیداج بر حمره و نمله طلا کردن نافع بود و
بر سوختکی آتش همین سبیل و غرغره بعصاره آن کردن ورم لوزتین را نافع بود و در
روغن کردن جهه نقرس نافع بود و بسیار روی محروری مزاج را صداع آورد و مصلح و
نبات و خشخاش بود **حشیشة البرص** اطریلالیث وکفته شد **حشیشة الطحال**

وحشیشه دودی نیز گویند و آن اسقولوقندریون است و گفته شد **حشیش الغافت**
حشیش الکلب ... فراسیون است و صوف الارض ... گویند
غافت است و گفته شود **حشیش بزرقطونا** بپارسی ورق ... گویند و در قوة نزدیک
بکشنیز تر بود و بهترین وی تازه ... بود و طبیعت وی سرد و تر بود در ... بود و رهای
گرم طلا کردن سود دهد و عصابه ... جهت ... نافع بود **حشیشة خراسانیه**
خشقق
دخترزنون است و گفته شود **حشیقیل** شقاقل است و اشقاقل نیز گویند و گفته شد در الف
حصاء اللاسفنج حجر الاسفنج است و گفته شد **حضرم** بپارسی خوره گویند و بلفظ دیگر
لجب ولجم خوانند و طبیعت وی سرد است در اول و خشک در دوم و گویند سرد است در دوم و
خشک در سیم و حنین گوید سرد است در اول و خشک در سیوم جهت دفع صفرا ... نافع
وحرارت بنشاند و معده و جگر را نافع بود اما مولد ریاح و معص بود و شکم ببندد و مصلح آن
کلنگبین بود و صاحب تقویم گوید مضر بود بآلات منی و مصلح آن ... است و عمل و بدل
آن ... یا حماض اترج بود **حمص** ورس است و گفته شود **حضض** بشیرازی ...
گویند و آن انواع است مکی و هندی و مشهدی بهترین آن جهت ورمها مکی بود و جهت ...
هندی و نوعی هست که در شیراز و رق روباه ترکیب می سازند و روستاییان شیراز او را ...
مشکک خوانند و آن مستعمل ایشان است لیکن طبیعت هلیل مکی معتدل است در گرمی و سردی و خشک
بود در دوم و گویند سرد است در اول و در هندی قبض و تحلیل بیشتر بود از مکی و صاحب مفرده
گوید که هندی اقوی بود در همه حالات و حضض هندی عصارهٔ فیلزهرج است و مکی عصاره ...
مکی و گویند مصنوع است و نافع بود جهت جمیع ترفهای دم جه از رود ... وجه خون که از دماغ آید

ابن مؤلف گوید ... هندی ... گویند

بیغ ... عده و مجموع ورمها و کلف و ریشهای دهن و دبر و گوش را نافع بود و در چشم کشیدن
روشنی بیفزاید و تاریکی زایل کند و شقاق مقعد و بچه را بغایت مفید بود مالیدن و خوردن
و حقنه کردن و اسهال کهن و ریش روده را سود مند بود و چون بدان غرغره کنند خناق را زایل
کند و چون زن بخود بر گیرد قطع سیلان رطوبات اندام کند و ... دم و سرفه را چون
باب بیاغارند سود مند بود و حضض هندی جهت گزندگی سگ دیوانه طلا کردن و آشامیدن
بغایت سود دهد و یرقان سیاه و درد سپرز ضماد کردن و خوردن نافع بود و بدل آن
بوزن آن ... یا فوفل و صندل ... و صاحب تقویم گوید سبز ... اغلیظ کند
و مصلح آن ... بود و مقدار شربتی نیم درم بود **حفاء** بردی است و گفته شد **حلبه**
فریقه خوانند و بپارسی شملیز گویند و طبیعت آن گرم است در آخر درجهٔ اول و خشک در اول و
گویند گرم است در دوم و خشک در اول و از رطوبتی فضلی خالی بود و گویند گرم و خشک در
دوم ... و محلل و ملین بود و ورمهای صلب بلغمی اندرونی ... تحلیل دهد و سینه و
شکم و حلق ... دارد و سرفه و ربو و عسر النفس ... بود و ... کند و باد را
بشکند و بلغم از سینه بیرون آورد و ... سودمند بود و ... یا نطرون بر سپرز
ضماد کنند نافع بود و اگر بیشتر از طعام ... شکم براند و چون با عسل بیاشامند شکم
براند و خلطهای ... بود و چون پخته بود غذای ... و آواز صافی کند
و جوف ... حرارت زایل کند و لعاب وی بار و غن گل شقاق سر را نافع بود و موی
خشکی
آتش ... وی دملها را نرم کرده ... در طلا کردن ... جهت کلف بغایت سود دهد و چون

طبیخ آن بیاشامند حیض براند وحشیش وی چون بخور زنند درد پشت وجگر وسردی شانه وچکیدن بول ودرد رحم که از سردی بود سود مند بود وصاحب تقویم گوید محلل قوی است ...ود ومصلح آن روغن قسط تلخ بود حلزون نوعی از صدف است ودر صفت ودع وشیخ وصدف گفته شود

حلتیث صمغ محروثات ومحروث را انجدان خوانند ورا فی گویند وحلتیث را بپارسی انگزه خوانند وبهندی هینک وبشیرازی انگشت کنده وآن دو نوعست منتن وطیب ومنتن سخن تر بود وبهتر وطبیعت آن گرم است در اول درجه چهارم وخشکست در دوم وبهترین آن سرخ رنگ صافی بود وچون بگدازانند لون آن بسپیدی زند وآنچه مغشوش بود سبز رنگ بود وآنچه بوی تیز دارد منتن خوانند وآنچه بوی آن کمتر تیزی دارد طیب خوانند وچون با عسل بیامیزند ودر چشم کشند روشنایی بیفزاید ودر ابتدای نزول آب ... ایمن باشند از نزول آب وتب ربع را بغایت مفید بود وبادها بشکند وخون بسته که در اندرون بود تحلیل کند وبرداء الثعلب بالسرکه طلا کردن نافع بود وثالیل مسماری وغددها چون با موم وروغن کنند وبمالند نافع بود وچون با آب بگدازند وبیاشامند حلق را صافی کند وبا انجیر خشک ... سود دهد ومقوی باه بود وچون با سرکه غرغره کنند علق از حلق بیرون آورد وبر گزیدگی سگ دیوانه نهادن یا با سیر یا با جنطیانا ناشتا خوردن بغایت سود دهد وچون با زیت بگدازند وبر گزیدگی عقرب ورتیلا مالند سود مند بود واگر با شراب وفلفل وسداب بیاشامند گزاز را نافع بود وچون با سکنجبین بیاشامند شیر که در اندرون بسته بود بگدازد وصرع را بغایت مفید بود ودفع زهرهای حیوانات بکند وزخم تیر وتیغ زهردار ومقدار نیم مثقال مستعمل بود

وبول وحیض براند وبچه بیندازد واگر اندکی در سوراخ قضیب نهند نعوظ تمام آورد واگر با روغن زنبق در شیشه کنند وچند روز بگذارند بعد از آن در قضیب مالند زن ومرد لذتی عجب یابند واگر در سوراخ دندان نهند درد ساکن کند وبریزاند واگر نیم درم از آن بآب لسان الحمل حل کنند وبا ادویه که ممسک طبیعت بود بیاشامند فعل وی قوی تر بود وقطع اسهال که از رطوبت بود وخلطهای لزج بکند واگر نیم درم از وی ونیم درم سکبینج بیاشامند وبدان ادمان کنند فالج وخدر را بغایت سود مند بود ودرد مفاصل سرد وبواسیر ومغص را نافع بود وحب القرع را بکشد ومضر بود بجگر ومعده واسحق گوید مصلح آن با شق است وصاحب تقویم گوید مصلح آن جوز بوا بود یا قرفه وبدل آن محروث بعد از آنکه بآب بجوشانند چند جوش وصافی کنند بوزن آن بود حلبه زوفرا است وحزایز گویند وگفته شد بعد ازین حلبلاب لبلاب است وگویند لاعیه ومردو گفته شود حلیمو سخ حماض بری است ودر حماض گفته شود حلاق الشعر نوره است وگفته شود حلحل وحلاحل بلبوس است وگفته شد حلبیب سورنجان هندی است وطبیعت آن گرم وخشکست در دوم وگویند در سیوم نافع بود جهة نقرس ودرد مفاصل ودرد زانوها ورانها ومقوی بدن بود ومسهل بلغم بود وخلطهای غلیظ وحب القرع وکرمها بکشد اما سپرز را غلیظ کند ومصلح آن کاسنی وکثیرا بود حماما اماموں واماریز گویند بشیرازی ماهلو گویند وطبیعت آن گرم وخشکست در دوم وگویند در سیوم وآن دو نوع است یک نوع مشهور است که بشیرازی ماهلو گویند ونوعی دیگر مانند برسیاوشان است چوب وی زردی بود که بسرخی مایل بود وبرگ آن سبز بود

وخرد و کلان وی زرد بود و کوچک و نبات وی بمقدار یک وجب بود و بهترین آن ذهبی رنگ
بود ارمنی خوشبوی منضج ورمهای گرم بود چون بر پیشانی ضماد کنند درد سر زایل کنند
وچون با بازروج بر گزیدگی عقرب ضماد کنند سود دهد و ورم چشم که از گرمی بود و ورم
احشا چون با زیت ضماد کنند بغایت سود دهد و درد رحم چون فرزجه از وی بخود برگیرند
و در طبیخ آن نشینند سود دهد و نقرس را نافع بود و کسی که گرده وی یا جگر وی معلول
بود چون طبیخ آن بیاشامد نافع بود و سده جگر بگشاید و بول براند و مقدار مستعمل
از وی دو درم بود ولیکن مصدع بود و منوم و مسکر و از جمله مسکرات بود و صاحب تقویم
گوید مصلح آن صندل و گلاب بود و اسحق گوید مضر بود بمعده و مصلح آن تخم کرفس بود و ثیادوق
گوید بدل آن بوزن آن اسارون یا بوزن آن وج یا بوزن آن چوب قرنفل و گویند عدل
آن بوزن آن وج و بوزن آن چوب قرنفل و گویند بدل آن بوزن آن وج و بوزن آن آبی
زیره سبز **حمد** تمر هندی است و گفته شد **حماض الاترج** در صفة اترج گفته شد **حماض**
بری بود و بستانی بود و بری را سلق بری خوانند و آن بیشتر جبلی بود اما در رصیعی
بود و آنرا بیونانی طوطاق اغریوس گویند و بشیرازی بیخ آنرا حلیمو خوانند و در نقرس و درد
مفاصل طلا کردن بغایت نافع بود و سرد صفراوی را سود مند بود و بستانی را بشیرازی
ترشیلک خوانند مانند کاشنی بود و ورق آن و در وی حموضتی بود و رطوبت فضلی نیح
و بهترین بستانی بود ترش و طبیعت آن سرد و خشک است در دوم و تخم آن سرد بود در اول
و در وی قبضی تمام بود و در باب با در صفة بزور گفته شد و اگر تخم وی بیش از گزیدگی

حماض ترشک گویند و ترکان قوزو قلاق

کسوالیا تون خوانند
و حماض الحس خوانند
و گفته شود در ...

و حماض بری خوانند ...

عقرب بیاشامند و عقرب بگزد هیچ زحمتی بوی نرسد و ورق آن چون بپزند شکم براند و
چون ببرند و با زیت بریان کنند و گشنیز خشک و اندکی زیره و آب انار دانه بر وی ریزند
شکم ببندد و غیر بریان کرده هیچ آب وی که از مره صفرا در روده بود نافع بود و تشنگی بنشاند
و قطع قی بکند و غثیان صفراوی ساکن گرداند و خمار دفع کند و آرزوی گل خوردن ببرد
و بگزیدگی عقرب نافع بود و چون با شراب بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان ببرد
و چون با شراب بپزند و بر خنازیر ضماد کنند و زهها که در بن گوش بود سود دهد و
اگر با سرکه بپزند و بر بهق ضماد کنند بغایت نافع بود و چون بر جرب مالند صحت یابد
و اگر بیخ وی بر گردن بندند خنازیر دفع کند و چون سحق کنند و زن بخود برگیرد قطع سیلان
رطوبت از رحم بکند و اگر با شراب بپزند و بیاشامند یرقان زایل کند و سنگ مثانه را
بریزاند و حیض براند و اگر ثفال بیخ وی بکوبند و با رب سیب بسرشند و بلیسند بیچ را
و اسهال دموی را بغایت مفید بود **حماض الما** در آب روید و ورق آن بدرازی
انگشت بود نزدیک بورق کاشنی و ساق وی کوچک بود و بر سر وی تخمی بود سیاه
رنگ کم سرخی زند و طعم وی مانند حماض بود شکم براند چون بخته بخورند و تخم وی
چون سحق کنند و با شراب بیاشامند غم ببرد و نفس را خوش دارد و توحش
ببرد و خفقان گرم را بغایت سود دهد و غثیان دفع کند و مقعد مسترخی بصلاح آورد
و چون بپزند و بر اعضا مالند خارش زایل کند و تخم آن و ورق آن چون بخایند
درد دندان ساکن کند و بن دندان محکم دارد و اگر ادمان اکل آن کنند یرقان زایل کند

مولف گوید

حماض الارنب اکشوث است وگفته شد حماض البقر حماض بری است وگفته شد
حماض نهری حماض بستانی است وگفته شد حمر الارض اعداء الارض است
وان خراطین است وگفته شود حمص الامیر خسک است وگفته شد حمص پارسی
نخود گویند سفید وسرخ وسیاه کرسنی بود وبری بود وبستانی بود بری گرم تر بود و
اندکی تلخی زند وبستانی غذا نیکو دهد وسیاه بقوة تر بود در افعال وبهترین آن سفید
وبزرگ بود وطبیعت آن گرم وتر بود در اول وگویند خشک است در اول طبیعت نرم دارد
وبول براند ومنی بیفزاید وباه برانگیزد وحیض براند ونفخ بود ولون را صافی گرداند
ودرد پشت را سود دهد وتمش ببرد وورمهای گرم را سود دهد وروغن آن ثوبا را
زایل کند وآرد آن ریشهای بلید وسرطان وخارش بدنرا نافع بود وتقلیع وی درد
دندان وورم بن دندانرا سود دهد بود وآواز را صافی کند وغذای خوش بدهد
زیاده از همه چیزی چون از آرد وی وشیر حلوایی سازند وطبیخ نخود سیاه
سنگ گرده بریزاند وادرار بول از همه نخودها زیاده کند وفالج ودر عصبهای سرد
ودرد مفاصل که از رطوبت بود نافع بود وباه را برانگیزد وزیاده کند بغایت تا
مرتبه که چهار پایان مثل گاو وشتر واسپ را چون نخود سیاه بجای علف بدهند
قوة باه ایشان زیاده شود وسده گرده بگشاید وچون در سرکه خوسانند یکشب
وبامداد بناشتا بخورند وصبر کنند تا نیم روز کرم بکشد واگر در آب خوسانند و
همچنان خام بخورند وآب آن بیاشامند بناشتا انعاظ تمام آورد وقضیب را

قوة

قوة دهد ودر نخود سه خاصیت موجود است که مجامعت کردن محتاج بدین خصلت است
اول انکه طبعش ملایم طبع منی بود دوم آنکه کثیر الغذا بود سیوم آنکه مولد ریاح ونفخ بود
وهر غذایی ودارویی که جهة تقویت باه خورند باید که این سه خصلت داشته باشد
وآن نخود [illegible] ونبود [illegible] تخم مرغ نیمبرشت اما نخود کسی که قرحه مثانه وگرده داشته
باشد بغایت مضر بود ونخود سیاه مجرب دیده اند وجذام را نافع بود وگزندگی جانوران را
وادویهای کشنده واولی آن بود که میان دو طعام خورند ومضرت وی کم شود بخشخاش
وجرم نخود ثقیل بود بمعده ومصلح وی معجون بکل بود حمیرا ابو طلسا گویند وآن شجار است
ورجل الحمامة نیز گویند وگفته شد در الف حمحم بلغت اهل شام لسان الثور است
از قول صاحب مفردات اما صاحب منهاج گوید حمحم تخم است که آن نباة خبه است وصفه
برد وگفته شود حمص حرص خوانند وآن اشنان است وگفته شد حماط نوعی از
جمیز است وگفته شد در حرف میم حماحم صاحب منهاج گوید وصاحب تقویم گوید بستان
افروز است وصاحب جامع از قول اسحق ابن عمران گوید که حبق بستانی است ودر
شام حبق نبطی گویند ونبات وی بغایت سبز بود وگلهای وی سفید وتخم وی مانند تخم
حبق بود وطبیعت وی گرم وخشک بود در دوم اصحاب بلغمی را نافع بود وسده دماغ
بگشاید که از بلغم بود وزکام تر را نافع بود مسیح گوید گرم تر وخشکتر از شاهسپرم است
وغیر او گوید مقوی دل بود وتخم وی بریان کرده با روغن گل وآب سرد جهت اسهال
کهن نافع بود وصاحب منهاج وصاحب تقویم گوید سرد وخشک بود در اول حرارت

معده و جگر و ساکن کند چون طبیخ وی بیاشامند یا با جلاب یا سکنجبین و معده و جگر را
از اخلاط بد پاک گرداند و بسیار وی مثانه را بد بود و مصلح وی کتیرا و حماما بود **حمام**
بپارسی کبوتر خوانند طبیعت وی جالینوس گوید گرم است و رطوبت بسیار گوشت وی
کرده را نیکو بود و خون و منی بیفزاید و شریف گوید چون زنده همچنان پرهای وی
مجموع بکشند و پاک کنند و بر موضع گزندگی عقرب نهند بغایت نافع بود و سرگین وی همچنان
با پر بسوزانند و سحق کنند و در چشم کشند تاریکی و شبکوری ببرد و در خواص ابن زهر
آورده است که در هر خانه که کبوتر بود از خدر و فالج و سکته و جمود و سبات ایمن باشند
و این خاصیت در وی هست و دیسقوریدوس گوید خون وی و رشان و شفانین و حمام چون
گرم بود در چشم کشند جراحتی که در وی بود زایل کند و خون حمام خاصه قطع رعاف که از
حجب دماغ بود بکند و بیضه وی بغایت گرم بود و کبوتر از کبوتر بچه سبکتر بود و اولی
آن بود که با آب غوره و گشنیز یا سرکه بپزند و چون بخورند مغز خیار از وی آن بخورند یا تخم
خیارین **حمار اهلی** صاحب منهاج گوید گرم و خشک بود در سیوم و صاحب تقویم از قول
ابن اسحق گوید گرم و تر بود خاکستر گوشت و جگر وی چون با زیت و شقاق که از سرما بود بمالند
نافع بود و خاکستر جگر وی با زیت بر خنازیر نهند نافع بود و جدام را سودمند بود و گوشت و
و جگر چون بپزند و در طبیخ آن بنشینند گزازی که از خشکی بود بغایت سود دهد و جگر
وی بریان کرده بناشتا بخورند صرع را نافع بود و بول وی درد گرده را سودمند بود و در
خواص آورده اند که پوست پیشانی وی چون بر کودکی بندند که بترسد دیگر نترسد و گویند

بچرک

بچرک گوش وی چون بخورد کودکی دهند که گوید دیگر نگرید و در خواص آورده اند که کسی را
که عقرب گزیده باشد بآواز بلند در گوش خر گوید که عقرب مرا بگزید و واژگونه بر خر نشیند
درد از وی زایل شود و خر دادر دیگر دو اگر پوست پیشانی وی را پاره مصروع با خود نگاه دارد
تا یکسال تمام و چون سال نو شود پاره پوست نو دیگر با خود نگاه دارد تا سال دیگر صرع از
وی زایل شود البته و در خواص ابن زهر آورده که چون خر سرد سگ را بسیار ناخوش آید

بانگ کند بار

حمار الوحشی بپارسی خر گور گویند عبد الملک ابن زهر گوید نظر در چشم وی کردن
صحت چشم نگاه دارد و منع نزول آب بکند و این از خواص است و جالینوس گوید
گوشت وی چون فربه و جوان بود نزدیک بگوشت ایل بود و بغایت غلیظ بود پیه وی چون
بر کلف طلا کنند سود دهد و چون با روغن قسط بجوشانند جهت درد پشت و گرده که از بلغم
بود و باد غلیظ را نافع بود و زهره وی جهت داء الثعلب و دوالی مالیدن سودمند بود
و گوشت وی چون بپزند با آب و نمک و دارچینی و زنجبیل و مرق آن بیاشامند
و گوشت چرب آن بخورند درد مفاصل و بادهای غلیظ سودمند بود و گوشت وی بسیار
خوردن تمدد در معده پیدا کند و بطء خروج ثقل اولی آن بود که از عقب آن جوارشات
مسهله چون شهریاران و تری بخورند و امثال آن **حنظل** علقم خوانند و تخم وی عبید گویند

هبید ح

و بعربی کبت و بشیرازی کوست خوانند و بکرمانی خرزهره و بلغتی دیگر خربزه خوانند
و نر و ماده بود سفید و سست و زود شکن باشد و چنبد اگر سفیدتر بود بهتر بود و پوست
وی باید که زردی بود که بسفیدی مایل بود آنچه بکبودی زند بد بود و اگر بر درخت حنظل

یک حنظل بیش نبود آن کشنده بود و آن ببزرگی دو حنظل بود و بهترین وی بادهٔ
سفید رسیدهٔ هندی بود وصف کرده شد و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشکست
در دوم و بوحنا گوید گرم و خشکست در دوم و کندی گوید سرد و تر بود و وی محلل و مقطع
بود درد مفاصل و اعصاب و عرق النسا و نقرس سرد را بغایت نافع بود و دماغ را
از اخلاط پاک کند و شحم وی مسهل بلغم غلیظ بود از مفاصل و اعصاب و مسهل مرار سود
و اصفر بود و قولنج ریحی بگشاید و ورق وی صرع و مالیخولیا و وسواس و داء الثعلب
و داء الحیه و جذام را سودمند بود خاصه چون با ادویه خلط کنند مانند الیسون و افتیمون
و نمک هندی و صبر اسقوطری و ایارج فیقرا و حنظل اگر در طبیخ حقنه کنند بمجبان
درست از دو درم تا چهار درم شاید که قولنج را بگشاید و مره سودا را تمام بیرون آورد
و شحم از شربتی نیم درم بود با عسل و با ادویه دانکی نیم بود و باید که بغایت سحق کنند و
اصلاح وی بکتیرا کنند و بیخ وی سودمند بود جهة گزندگی افعی و عقرب خوردن و طلا
کردن و اعرابی گوید که عقرب چهار نوبت عضو وی را گزید و در دوم از وی بیاشامید
در حال صحت یافت و در حقنه جهة کسی که قولنج داشته باشد سود دهد و بخور کردن بوا سیر
نافع بود و چون بخور دبر کیسه دهند بچه بکشد و اسحق ابن عمران گوید چون بگیرند حنظلی و آن
برگزیده ند و تخم آن بیدازند و از روغن زنبق برکنند و سوراخ آن بخمیر بگیرند یا بگل و در
آتش نهند تا چند جوش بزند بعد از آن برگیرند و بر موی مالند سیاه کرداند و نگذارد
که زود سفید کرده و مسیح دمشقی گوید که اصل وی چون بجوشانند جهت استسقا لغات

نافع

نافع بود و گزندگی افعی و حنظل را باید که در سرمای سرد و در گرمای گرم استعمال نکنند که اسهال
دموی آورد و مضر بود بمعده و مصلح آن کثیرا بود و مصطکی و بدل آن گویند حب الخروع
بود و گویند بوزن آن حرملی و چهار دانک وزن آن قند **حنا** بهترین آن بود که بغایت سبز بود
و در حال خورد کرده باشند طبیعت آن گرم است با عتدال و گویند معتدلست در گرمی و سردی
و عیسی گوید سردست در اول و خشکست در دوم طبیخ وی سودمند بود جهة دردهای گرم
و سوختگی آتش و جهة شکستگی استخوان و ریش دهن و ورم جهت خناق کند
و نیم مثقال چون بیاشامند قولنج بگشاید و از خواص وی آنست که چون کسی را ابتدای آبله کند
حنا با آب بسرشند و بر کف پای وی نهند ایمن گردد از آنکه در چشم برآید و مجربست و اگر
تخم وی نیکو مال با عسل بسرشند و لعق کنند دماغ را بغایت سودمند بود و در خواص این
زمر آورده است که چون حنا بسرکه بسرشند و بر ناخن نهند و بدان ادمان کنند نیکو گرداند
و اگر پای را بوی خضاب کنند شب با مداد بول انکس سرخ رنگ بود و مضر بود بحلق چون
بیاشامند و مصلح آن کثیرا بود **حنذ قوقا** بشیرازی انده قوقو خوانند و بپارسی دبو
اسپیت و بری بود و بستانی بود و حنذ قوقای بری را ورق و حباقا خوانند و
بیونانی لوطوس اغربوس گویند و معنی آن حنذ قوقای بری بود و از ان بستانی را
طرنقلن خوانند و بهترین وی بستانی بود و طبیعت آن گرم و خشکست در آخر دوم و گویند
در آخر درجه اول و گویند در سیوم کلف را نافع بود و روغن وی درد مفاصل را سودمند بود
و عصارهٔ بستانی با عسل سفیدی که در چشم بود زایل کند و بری و بستانی صرع را سود دهد

گویند قدری حنا توری
آب ریخته بزنند در
بیماری و با بجوره قطع
مرض مشهور ... سطو
بحک نقل قرحیک را کرم
بتعدادی مروزی سر لرتیه تخم
قطع و با آثار

... در دانیش به

واستسقا و بول و حیض ببراند و روغن وی جهت بادها که در اعضا بود و اگر طفل دیر بحرکت
آید چون بروی مالند زود بحرکت آید و اگر در طبیخ آن نشینند همین عمل کند و تخم وی مهیج
باه بود و اگر آب وی بر گزندگی عقرب ریزند ساکن کند درد آن و چون بر عضوی سالم ریزند
لذع و وجع پیدا کند و چون بعصارهٔ وی سعوط کنند صداع ببرد و خنده قوقا و خناق آورد
و درد حلق و مداوای آن بکشنیز و کاهو و کاشنی کنند **حنا الغول** شنجارات و ابو خلسا
خوانند و گفته شد **حنا قریش** خزام الصحرات و گفته شد **حنا مجنون** و سمهات و گفته شود
حنطا رومند خندروس خوانند و خالاون نیز گویند و گفته شود **حنطه** گندم بهترین
آن بود که فربه بود و میان سرخی و سپیدی بود و سیاه‌تر بود و طبیعت آن گرم بود و معتدل بود
در تری و خشکی و چون بکوبند و بر گزندگی سگ دیوانه نهند نافع بود و چون بخایند و بر دمامیل نهند
بگشاید و روغن وی قوبا زایل کند و وی بهترین غذاها بود انسان را **حوز** ... و گفته
حوز هندی مرنج است و گفته شود **حوز رومی** اگر دفس خوانند و ... گویند و آن
درختی است که بوست وی زرد بود و گل وی گرم بود در درجهٔ سیوم و خشک بود در اول و ورق وی
ضعیف‌تر از گل وی بود و صمغ وی کهربا بود و تخم وی لطیف‌تر از صمغ وی بود و آنرا ... خوانند
و ورق وی چون با سرکه بر نقرس ضماد کنند بغایت سودمند بود و ثمر وی چون با سرکه بیاشامند
صرع را نافع بود و تقطیر البول را سودمند بود و ثمر وی قطع آبستنی بکند و شیخ الرئیس گوید
که وی لطیف است و سخت گرم نیست و یک مال از وی عرق النسا را سود دهد و اسحق گوید یک
مال از ورق وی بعد از طهر با سرکه سودمند بود جهت آبستنی **حومر** و حمر نیز گویند و آن

متوسط بود در صلابت
و لین

در صفت ان در صفت ... گفته شود و اگر تخم آن خام خورند
کرم در شکم پیدا کند اگر اسب ... بان ... بود

تمر هندی

تمر هندی است و گفته شد **حواری** آرد گندم سپید بحریر بیخته بود **خوجم** ورد احمرات
و گفته شود **خوران و خوفران** این هردو اسم طرخون است و گفته شود **خومانه** بعربی
گویند و بسریانی طرنیلن و گفته شود **حور اسفیدار** بستان افروز است و گفته شد **حیه**
مارات و انواع آن بسیار است آنچه در تریاق مستعمل است قرص افعی بود که از گوشت افعی
سازند و صفت و منفعت آن در مرکبات گفته شود انشاء الله **حیاة الحوت** قطران است و گفته
شود **حی العالم** ابرون خوانند و معنی ابرون الحی ابد یعنی همیشه زنده و هرگز ورق آن
نیفتد و همیشه سبز باشد و خیش بهاریه خوانند و بعضی گویند بستان افروز است
و بعضی گویند تخم آن است و این مرد خلاف آنچه محقق است نوعی از ریاحین است که آن در تبریز
بسیار باشد و ... بود و حی العالم دو نوع بود کوچک و بزرگ و دیسقوریدوس
گوید ... نوع است یک نوع کوچک خودرو بود در جایهای سایه و بن دیوارها و کوهها روید
و قضبان وی کوچک بود و یک شاخ بیش نبود و ورق بسیار بر آن بود و بقدر یک وجب
بود و گل وی زرد بود و در قوه مانند نوع بزرگ بود و از آن بستانی بود و کوهی بود و قد
وی ... یک گز بود و ستبری انگشت بود و بهترین وی بستانی بود و طبیعت آن سرد است
در سیوم و خشک است در اول و هر دو نوع کوچک و بزرگ بود جهت ورمهای گرم و جگر و سینه گرم
طلا کردن و چون تنها یا با سویق بر حمره و نمله ضماد کنند و ریشهای پلید و ورم گرم که در چشم پیدا
شود و سوختگی آتش و نقرس بغایت نافع بود و آب وی مقدار بیست درم بیاشامند بود جهت
... که در جگر و زهره باشد و مسهل صفرا بود و هر دو جهت گزندگی رتیلا بغایت نافع بود و چون

آب وی با روغن کل و سرکه بر سر نطول کنند درد سر را نافع بود وجهة اسهال وریش روده نافع
بود و چون با شراب بیاشامند کرم دراز بیرون آورد و چون زن بخود برگیرد قطع سیلان رطوبة
هرمن از رحم بکند و اگر در چشم کشند درد چشم را سود مند بود و فولس گوید بیج درم آب وی
با سکنجبین چون بیاشامند حدت دم را ساکن کند وصفرا و قوت بدن بدید و دیسقوریدوس
گوید نوع سیوم بقلة حماتویه گویند و بعضی طیلاقون گویند واهل روم ابلیوا خوانند
واین نوع میان سنگستانها روید وطبیعت وی گرم بود و مقرح جلد بود و چون
با پیه کهن بر خنازیر ضماد کنند تحلیل دهد و حی العالم مضر بود بسپرز و مصلح وی
طین ارمنی بود **حیصل** حدق است و گفته شد والسلام علی الاکرام

باب الخاء

خانق النمر صاحب منهاج گوید خانق النمر والذیب ویسمی قاتل النمر والذیب
ویسمی حشیشة ودر صفت قاتل الذیب گوید قوته کقوة خانق النمر و هو ثمرة پس بدین تقدیر
ازین دوا ثمر ماهیة آن یکی سهو باشد آنچه محقق است گفته شود خانق النمر نباتیست که چون
پلنگ و یوز و گرگ و سگ و خوک و غیر آن بخورند خناق شان بگیرد و بدان سبب خانق
النمر و قاتل النمر خوانند که مخصوص است به پلنگ که ویرا زود تر می کشد و آن نوعی از مازریون
است بتحقیق اگر بعضی گویند اسقیل است و بعضی گویند خربق سیاه است واین هر دو
قول خلاف و آنرا اقونیطن خوانند وطبیعت آن گرم و خشکست در چهارم گویند
خانق الذیب قاتل الذیب هم خوانند و در قوة مانند خانق النمر بود اما مخصوص است

بگرگ

بگرگ که ویرا زود تر می کشد همچنانکه خانق النمر مخصوص است به پلنگ و آن بتحقیق خربق سیاه است
وطبیعت آن گرم و خشکست در آخر درجه سیوم و چون بکوبند و بر گوشت خام افشانند و
گرگ بخورد بمیرد **خانق الکلب** قاتل الکلب خوانند و در عمل همان فعل میکند بلکه
زیاده اما سگ را زود تر میکشد و وی تخم حیوانی بود که دنبال داشته بود و آن از
هندوستان خیزد و آنرا اوارلق گویند و گفته شد **خاتم الملک** ساداوران است و گفته شود
خامالاون صاحب جامع گوید حرباست و صاحب منهاج گوید نوعی از مازریون سیاه است
و صاحب جامع گوید خامالاون اسم مازریون است و آنکه گفته اند که اسد الارض مازریون است
سهو کرده اند اسد الارض حرباست و گفته شد و خامالاون اسم مازریون است و بسبب اشتراک
اسم سهو کرده اند و هم صاحب جامع گوید از قول بعضی از متاخران که اسد الارض خامالاون
مالس است که آن مازریون سیاه است پس بدین تقدیر قول صاحب منهاج معتبر تر بود
و خامالیون و کمالیون نیز خوانند **خامالاون لوقس** یعنی لوقس بیونانی سفید بود
و بعربی انجبیص گویند و در الف گفته شد ابیض او دا بیود ابی **خامالاون مالس**
یعنی اسود است و آن خالیون و کمالیون نیز گویند و آن خانق النمر است و گفته شد
خامالا حومان یعنی زیتون الارض و آن مازریون است و گفته شود انواع آن **خالیدو
نیون** و خالدونیون نیز گویند و آن دو نوع است گویند بزرگ آن عروق الصفر خوانند
و کوچک آن مامیران و معنی خالیدونیون دواء الخطاطیف بود و بدان سبب بوی نهاده
اند که پرستو که چون بچه وی در آشیانه نابینا شود مادر برود و شاخی مامیران بیاورد و در

آشیان نهد بچه نابینا بینا گردد بفرمان حق تعالی واین از خواص است **خالاون** حنطه رومی
است وگفته و بپارسی کاکل خوانند و درخندروس طبیعت ومنفعت وی گفته شود **خامامیلن**
بابونج است وگفته شد **خامانیطس** بمعنی آن بیونانی صنوبر الارض بود وآن کافیطوس است
وگفته شود **خامادریوس** خامادریوس تیسیز گویند ومعنی آن بیونانی بلوط الارض
بود وآن کادریوس است وگفته شود **خامالافطی** معنی آن بیونانی خمان الارض بود وان
خمان کوچک است واقطی خمان بزرگ وگفته شود **خاولنجان** خسرودارو گویند و
آن خولنجانست وگفته شود **خامبقیله** شیطرج است وگفته شود درشین **خجل**
بزرالخم است بشیرازی شغفر که خوانند ولعقها تامیکنند وبه تبریزی خوانند و به ترکی
مراشوه ونیکوترین آن سرخ خلوقی رنگ بود خورد شیرین وطبیعت آن گرم وتر
بود شری راسود مند بود وحصبه واصحاب سودا وجون با تخم ونبات بیاشامند بدن را
فربه کند ولونرا نیکو گرداند **خبازی** بپارسی خروخوانند وبشیرازی نان کلاغ وان نوعی
از ملوکیه است وگویند ملوخیا بستانی است وملوکیه بری بود ونوعی از ملوخیا بقلة الیهود خوانند
وملوکیه گویند وآن خطمی است وبری لطیفتر وخشکتر از بستانی بود وطبیعت وی سرد وتر بود در اول
وگویند معتدل بود درگرمی وسردی وگویند تلیین دروی هست ومعتدل بود وبولس گوید گرم وخشک
واین قول درست ورق وی چون برگزندگی زنبور زنند ونحل ضماد کنند نیکو بود ووقتی که خام بود
وورق بری نافع بود با زیتون بر سوختگی آتش وجرب ضماد کردن وطبیخ وی چون زنان حامل
نشینند مقعده ورحم نرم گرداند ومقعد وورق وی چون با بخودی بجوشانند نافع بود جهة زهرها و

ادویه کشنده وبرگزندگی رتیلا ضماد کردن نافع بود وبول براند وتخم وی چون خلط کنند با تخم
خندقوقای بری وبا شراب بیاشامند درد مثانه ساکن گرداند وچون ورق وی بپزند وبر
دمامیل نهند ودنبلهاکه احتیاج بشکافتن بود بگشاید وماده بیرون آورد وآنچه بستانی بود
معده رابد بود وچون تر بود مثانه را نافع بود وتخم وی جهة خشونتی که در سینه وشش ومثانه بود
سودمند بود واگر بپزند با روغن وضماد کنند بر ورمهاکه در مثانه وگرده حادث شود سود دهد
واگر ضماد کنند بر ورمهای گرم ساکن گرداند ووی نافع بود جهة سرفه که از خشکی بود وخشونت
سینه وبول براند وشکم فرو رق وی چون بخایند همچنان خام وبا اندکی نمک ضماد کنند
بر ناصور که در چشم بود پاک گرداند وگوشت بجای باز آید وچون ضماد کنند با گمیز بر سر ریشی که بسبب
آن ادرار بود سود مند بود وچون برگزندگی عقرب ضماد کنند خاصه چون با زیت بود
وبخلاف وی نافع بود جهة قرحة امعاء وگرده ومثانه آشامیدن وضماد کردن وقضبان وی نافع
بود جهة گرده ومثانه وشکم نرم دارد ونوعی از خبازی بری بود که مسهل مره خام بود تا حدی
که بیم که خون بیاید **خبز** بهترین آن بود که از گندم پاک آفت نارسیده فربه گیرند که صلب بود
ونان سمید وجواری دشوار از شکم بیرون آید ونفخ دروی زیاده بود ومولد ریاح بود
و سیده جگرو سنگ گرده تولد کند وشکم ببندد ونان خشکار بسبب خلط غلیظ کند وخونی که از وی
حاصل شود میل بسیاهی داشته باشد ونان جواری بدنرا فربه کند ونان که نخاله بسیار داشته
باشد زود از شکم بیرون آید وغذا اندک دهد وآنچه نخاله اندک داشته بود ضد آن بود و
نان فطیر نفخ دروی زیاده بود از آنچه خمیر داشته بود ونان خشک کهن شکم ببندد ونان

نرم خشکار چون باب ترکنند ونمک وبر قوباء کهن ضماد کنند زایل کند وشکم نرم دارد واصحاب
قولنج راسود دهد وغذا اندک دهد وبدتر از انواع نانها بود که از گندم بپزند وجرب وحکه وبواسیر
تولد کند ومصلح وی ادامات وحلاوات والبان بود وبهترین نان سمید بود وغذا بسیار دهد ودیر
منهضم شود بسبب اندکی نخاله ودرگرمی معتدل بود وبدنرا فربه کند وشکم ببندد وسده پیدا کند
واولی آن بود که نمک وخمیر تمام داشته بود وبا سکنجبین وطباهجات شور خورند وبعد از
جواری وگندم وی میان سمید وخشکار بود ومتوسط بود در کثرت غذا وقلت آن وسرعت هضم
وبطی آن ونزدیک بسمید بود ودر بیشتر احوال شکم ببندد واصحاب جگر را سودمند بود ومعده
قوی گرم دیر منهضم شود ومولد ریاح ونفخ بود وسده وسنگ گرده احداث کند ومصلح وی
زنجبیل واطریفل بود وبعد از ان ماء العسل خوردن وبحمام رفتن وخواب بسیار کردن وآب
بود نان فرنی تر بود ودیر منهضم شود ومزاجهای خشک راسود دهد ومصلح وی چیزهای شیرین
بود نان قطایف شکم ببندد ومولد خلط غلیظ بود ومصلح وی شیرینی بود نان برنج بهتر
آن بود که از برنج سفید خوب بزند وطبیعت آن سرد وخشک بود غذای رودهد وشکم ببندد
ودیر منهضم شود ومصلح وی روغن بادام بود نان جو بهتر آن بود که از جو تازه فربه پزند
وطبیعت آن سرد وخشک بود شکم ببندد وغذا اندک دهد وبد بود ومصلح وی چیزها چرب بود
خبز الغراب اقحوان است وگفته شد **خبز القرود** لوف است وگفته شود در حرف لام
خبز المشایخ انجورمریم است وگفته شد **خبث الحدید** بپارسی ریم آهن گویند وبشیرازی
زنگ آهن گویند وقویتر از همه خبثها بود وآنرا فنخودوش خوانند وبهترین وی فولادی املس

سقوره ... [illegible] است

بارهای کوچک تنگ که بروی خشونتی نبود وطبیعت آن گرم وخشک بود در سیوم وتجفیف رطوبت بود
وتحلیل ورمهای گرم وسود مند بود جهة خشونت جفن ومقوی معده بود وچون با شراب کهن بیاشامند خون
بواسیر قطع کند وجماع انگیزد وچون بخود برگیرند بشم بار آبخون رفتن باز دارد وقطع سلس
البول بکند ومقل را محکم کند وطلا کردن وچون بیاشامند جهة شیر که در پستان بسته بود سود دهد
ومقدار مستعمل بود خبث الحدید بقوة مانند زنجار الحدید بود وچون با سکنجبین بیاشامند
منع مضرت داء الفیل که کشنده بود بکند مانند مارزهره واز خوردن خبث الحدید همان عارض شود که
از خوردن براده الحدید وعلاج وی همان کنند که کسی که براده خورده باشد واولی آن بود که
مدبر کنند وصنعت آن بگیرند خبث الحدید وسحق کنند وفرو کنند در سرکه انگوری خوبیا تند چهار دو شبانه روز
بعد از ان خشک کنند وسحق کنند وباروغن بادام بریان کنند بعد از ان مستعمل کنند ونفع وی
آنست که باد یا زیاد کنند وورم سپرز را تحلیل دهد ونقره وجگر وسپرز تر واعضایی که
محتاج تجفیف بود وقبض وتقطیر بول وقرحه امعاء ومثانه وجراحات نافع بود وبدل خبث الحدید
مغنیا اطریفل کوچک بود وبدل غیر مدبر خزف بود **خبث الفضه** ثفل نقره بهترین آن
بود که سبز رنگ تنگ بود وقابض بود لطافت دارد وجرب وتجفیف بود وجرب وسعفه
ودر ریش ها نافع بود وچون در مرهم کنند منع خون اندامضور وبواسیر کند **خبث
النحاس** در قوة نزدیک است بخبث الحدید وقوت سوخته اما ضعیفتر از مس سوخته
بود **خبث الرصاص** قوة وی مثل رصاص محرق بود وطبیعت آن سرد وخشک بود
نافع بود جهة ریش چشم وبدل آن اسفیداج الرصاص بود **خنثی** افیغیقنیون است وگفته شد

ختم الملک خواتیم الملک گویند و آن طین مختوم است و گفته شود خثاء البقر زبل البقر است
بپارسی سرگین گاو گویند چون بر ورمهای غلیظ نهند تحلیل کند و چون بسوزانند و بر سوراخ بینی نهند
با سرکه خون رفتن باز دارد و مجموع زهرها را نافع بود چون بخویند و گرم بر بدن نهند و رها کنند تا
خشک شود و بعد از آن برگیرند و تازه نهند چند نوبت و چون بر پای منقرس نهند با خاکستر و
زیت سود دهد و بر گزندگی زنبور و نحل بغایت نافع بود و مستسقی را بدان طلا کردن سود دهد
و بهترین وی آن بود که در فصل بهار باشد و چون خشک کرده بسوزانند و مستسقی بیاشامد بغایت نافع
بود و اگر زن بدان بخور کند زادن بر وی آسان گردد و بچه مرده بیندازد و بچه زنده بکشد و
در خواص ابن زهر آورده است که چون بر ثالیل بندند قلع کند خدرنق عنکبوت است و گفته شود
خداع الرجال بزر البنج است و گفته شد خردل ابیض اسفند اسفید است و گفته شد
خرء الحمام جوز جندم است و گفته شد خرسف خلر است و گفته شود خروع بپارسی
بیدانجیر خوانند بهترین آن بحری بود طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم و گویند تر است و اسحق
گوید گرم و خشک است در سیوم مسهل بلغم بود و قولنج بگشاید و فالج و لقوه را نافع بود و صاحب
منهاج گوید شربتی از وی ده دانه مقشر بود و صاحب تقویم گوید شربتی تا بیست جب بود و اعصاب را
نافع بود و صلابتی که بود چون ضماد کنند یا بیاشامند نرم گرداند و سی جب از وی بیشتر کرده چون
سحق کنند و بیاشامند مسهل بلغم و مره و رطوبت مایی بود و قی آرد و غثیان آورد و ورق وی
چون بکوبند و با سویق خلط کنند و ضماد کنند بر ورمهای بلغمی و ورمها گرم که در چشم بود سود دهد
خواه پخته و خواه خام و نقرس و درد مفاصل چون ضماد کنند بغایت نافع بود اما خوردن وی

مضر بود بسینه و مصلح وی کثیرا بود خراطین زغار کرم گویند و آن امعاء الارض است
و حمر الارض نیز خوانند و آن کرمی سرخ بود که در زمین نمناک باشد در شیب گل و طبع
آن گرم و خشک بود و خشکی وی در درجه سیوم بود و چون بکوبند و بر جراحت اعصاب
ضماد کنند و صرع نوز را بکشد بغایت سود مند بود و گویند در ساعت سود دهد و با پیه مرغابی
جهت درد گوش نافع بود و مسنگ گرده بریزاند و چون با شراب بیاشامند بول براند و یرقان را
نافع بود اما مضر بود با عصاب دماغی و مصلح وی روغن بادام بود و در بزرگ کردن
قضیب اثری تمام دارد خاصه چون بشویند و خشک کنند و سحق کنند و با روغن کنجد طلا کنند
خدیع عصفر است و گفته شود و صاحب مفرده گوید که نوعی از حرشف است که بزبان
بربری نیعب خوانند خرنوب نبطی خروب گویند و خرنوب الشوک و قضم قریش
نیز گویند بپارسی گوور خوانند و اهل شام خرنوب معزلی خوانند و بعضی ینبوت گویند و
گفته شود خرنوب شامی بپارسی کورزه گویند و بشیرازی کبر کازرونی و آنچه
خشک بود بهتر از تر بود و طبیعت وی قابض بود و سرد و خشک و خشکی وی در دوم بود و
گویند گرم است در اول شکم ببندد با وجود شیرینی و معده را نکزد و ادرار بول کند خاصه
چون با عقید العنب پرورده باشند و جالینوس گوید چون تر بود شکم نرم کند و معده را بد
بود و منهضم نشود و چون خشک بود شکم ببندد و بول براند لیکن دیر منهضم شود و چون نارسیده
بود ثالیل را بدان جا بمالند محکم البته زایل کند و مقدار مستعمل از وی پنج درم بود و رازی
گوید غذای بدن بد دهد و طبیعت ببندد و ریش معده را نافع بود و اریباسیوس گوید سود مند بود

جهة اسهال با فراط و قوت بدن بدهد و امعا را پاک کند از اخلاط بلغمی فاسد اما مخفف اعصاب
بود و مصلح آن لعاب بهدانه و نبات بود و صاحب منهاج گوید فانید ضرر وی کم کند و گویند که
مصلح وی ماء العسل بود و جلاب و بدل خرنوب مازو یک سوراخ کرده بود بوزن آن و گویند
طراثیث و گویند قرظ بوزن آن خرنوب هندی خیار شنبر است و گفته شود
خرنوب مصری شجره سنط است و گویند خرنوب نبطی بود و گویند قرظ است و گفته شود
خردل بهترین آن بستانی بود تازه و فربه سرخ رنگ و چون بکوبند زرد بود و طبیعت
آن گرم و خشک در چهارم و از خواص وی آنست که چون در عصیر انگور اندازند بحالت خود
بماند و نجوشد و چون بکوبند و بر دماغ دارند عطسه آورد و چون بر نقرس ضماد کنند نافع بود
و برداء الثعلب همین سبیل خاصه بری و بر عرق النسا و درد سپرز و هر دردی مزمن
که باشد چون خواهند که جذب آن از عمق بدن بکند بظاهر بدن ضماد کردن سود دهد و از
بخور وی گزندگان بگریزند و خوردن وی قطع بلغم بکند و چون با عسل یا با موم کداخته
با زیت بیامیزند و بر روی مالند روی را پاک گرداند و ورمهای مزمن و خنازیر را تحلیل دهد
و مولف گوید که اگر کسی قوبا داشته باشد که هیچ چیز زایل نشود بگیرد خردل کوفته وقتی که از
حمام بیرون آمده باشد و کرباس پاره بر انگشت بپیچد و بر قوبا مالد چندانکه خون آلود گردد
بعد از آن خردل کوفته بران بمالد زرد آب از وی روانه شود صحت یابد و این مجربست
و رازی گوید که اگر کسی درد دندان دایمی داشته باشد که نه ورم بود چون سحق کنند
و بر دندان نهند عجایب بینند و چون بر برص طلا کنند سود دهد و ضماد کردن بر سر جهت سرسام نافع

بود و سده مصفاة بگشاید و در داروهای چشم جهت شبکوری سود دهد خاصه چون بکوبند
و در آب بپزند و با عسل در چشم کشند و چون با بوره با شراب بیاشامند کرم بکشد
و اگر آب وی در گوش چکانند دندان جکانند در دباکن کند و سپرز بگدازاند و با ختناق
رحم سود مند بود و باه را زیاده کند و تبهای کهن زایل کند و مقدار مستعمل از وی دو مثقال
بود و خردل بری خلطی بد از وی حاصل شود و بترکی آنرا قچی خوانند و همه معطش باشند
و درد سر آورند و مضر بوند بدماغ و مصلح وی آن بود که با بادام و سرکه بپرورند
و باید که در خوردن نمک هندی با وی اضافه کنند و بیاشامند و صاحب تقویم گوید که
مصلح وی صندل و کافور و گلاب بود و بدل آن دو وزن آن حب الرشاد بود و گویند
دو وزن آن تخم تلغم خردل بری لبسان است و گفته شود خردل فارسی
نوعی از حرف است که آنرا اسفند اسفید خوانند و خردل سفید گویند و گفته شد در الف
خروع خروج خوانند و آن خبازی است و گفته شد خرفتی بزبان اهل دمشق خردل
فارسی است و گفته شد خربق ابیض بیخی است که پوست وی مستعمل است و بیخ
کبر ماند و گیاهش بلسان الحمل ماند و درازی ساق وی چهار انگشت بود و مجوف بود و
بطعم از خربق سیاه تلخ تر بود و از بیخ وی ریشها بسیار رسته بود مانند اسارون و نوعی نبت
که آنرا ریشه ندارد و املس بود و بغایت صلب بود و بهترین آن بود که سفید بود و زود
متفتت شود و لعاب داشته باشد و در حال زمانی انگزد بعد از لحظه بگزد سخت و طبیعت
آن گرم و خشک در وسط درجه سیوم و دفوکس گوید گرم و خشک در دوم فالج و صرع و درد

و این مولف گوید خردل سفید جهت آن ... ترا از قول سرفه بود ... نشسته

مفاصل را سود دهد بود و منقی بلغم و سودا و معده را پاک کند از اخلاط مختلف مثل بلغم و سودا
جون زن بخود برگیرد حیض براند و بچه بکشد و لبن وی برص و بهق و جرب و قوبا طلا
کردن نافع بود و وی در شیافات جهة دفع تاریکی جشم مستعمل کنند در روشنایی جشم
بیفزاید و اولی آن بود که یک رطل از وی پاره کنند و ده رطل آب باران خو بپانند
سه روز بعد از آن بپزند تا دو دانگ بماند و صافی کنند و خرق بیندازند و دو
رطل عسل مصفی بر سر آن آب کنند و بجوشانند و کف آن بگیرند و جون بقوام اشربه
رسد فرو گیرند و شربتی از وی ملعقه بود با آب گرم و این سالم بود و ایمن کسی که
بیاشامد و اگر سحق کرده بود و بوی وی بد ماغ رسد معطس باشد و سرفه پیدا کند
و اگر سحق کرده بیاشامند خطر بود و تشنج و کزاز پدید آکند و قی آورد بقوة و خناق
باز دید کند و افراط کردن در آن آدمی را بکشد و مقدار مستعمل از وی نیم مثقال بود
و کسی که وی خورده باشد بر از وی جون مرغ بخورد بمیرد و صاحب تقویم گوید مصلح
وی دوغ تازه و جلاب بود و صاحب منهاج گوید مصلح وی مصطکی بود و مداوای کسی که خربق
خورده باشد مرغ کنند و بوهای خوش و کسی که آن بیاشامد نشاید که معده وی خالی بود و از
خواص وی آنست که جون با سویق و عسل سرشند و موش بخورد بمیرد و وی سم کلاب و خنازیر
بود و بدل وی جوز القی بود یا مامیزرج **خربق اسود** جرافه وی زیاده
از جرافه ابیض بود و ورق وی بورق حنار ماند اما شکافته تر بود و سیاه تر و
ساق وی کوجک بود و گل وی سفید بود اندکی بسرخی مایل بود و تخم وی مانند

خکدانه بود و بیخ وی سیاه بود و در نهاد اختنه باشد و پر گره بود و بوست بیخ وی مستعمل بود
و وی در زمینهای خشک روید جون و یرا بشکنی از اندرون وی جون غباری بیرون آید
و بهترین آن بود که میان فربهی ذلاغری بود و بسیار گره بود و اندرون گره مجوف بود
و لون بیرون وی سیاه بود مانند سعد و اندرون ته و بن وی اندک ریشها باریک داشته
باشد و آنرا خال ذکی خوانند و رجل الراعی گویند و مالینوردیون و مالینوس نیز خوانند
و طبیعت وی گرم و خشکست در سیوم گوشت مرده بخورد و با سرکه بر بهق طلا کردن نافع بود
و وسواس و مالیخولیا را نافع بود و جون با موم و کندر و آب زفت بار وغن قطران بیامیزند
و بر جرب مالند نافع بود و جون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان ساکن کند و
بخود کردن همین عمل کند و اگر نزدیک درخت انگور بروید اگر از آن انگور شراب سازند
مسهل بود و جون در داروهای جشم کنند قوة باصره بدهد و دفع سودا بکند از تمام بدن
و مسهل صفرا و بلغم نیز بود و صفرای غلیظ را مستفرغ کند زیادت از سقمونیا در علتهای
مزمن که محتاج بداروی مسهل بود مانند مانیا و صداع و شقیقه بغایت نافع بود و مره صفرا
و سودا براند بآسانی و شربتی از وی نیم درم بود تا نیم مثقال با فودنج و صعتر و ادویهای ملطف
گرم که معده را سود دهد بود و بعضی در سکنجبین خو بپانند یا شراب شیرین شیرس بعد از آن
بجوابه سرشند با مرغ و مرق آن بیاشامند مسهل بلغم و صفرا و سودا بود اما مضر بود دیگر
و اسهال بسیار و باشد که خناق آورد و مقدار دو درم تشنج احداث کند و مصلح وی در استعمال
کردن دو قیود کثیرا و نطراسالیون و صعتر بود و بدل وی نیم وزن آن کندش و نیم وزن آن

ماميزرج و گويند بدل آن نيم وزن آن مازريون است و چهار دانگ آن غاريقون و گويند بدل آن
پکج است **خردل ابيض** خردل فارسی است و گفته شد **خرزهرج** دفلی است و گفته شود
خرء الديك والدجاج سرگين خروس و مرغ بود بجموع هم کشتها مسخن و مجفف بوند
و مصلح قولنج بوند جون با شراب و سرکه بیاشامند و جون بیاشامند با سکنجبین قی بلغم آورد و
سرگین خروس جون سحق کرده بر گزندگی سگ دیوانه نهند سود دهد **خرء الفار** سرگین
موش گرم بود برد الثعلب طلا کردن سود دهد خاصه جون با سرکه بود و اگر با کندر و شراب بیاشامند
سنگ گرده بریزاند و اگر از وی شیاف سازند و کودکان بخود برگیرند شکم براند و جون
بپزند و در آب آن نشینند عسر البول را نافع بود و اگر در جشم کشند سفیدی ببرد و مرده بزو باشند
و رطوبت قرنیه پاک کند **خرء الضفادع** طحلب است و گفته شود **خرنوب** بطیخ است
و گفته شد **خرامقان** نباتیست بشکل سنبل الطیب اما لون وی بسبزی مایل بود و بیخ آن
مانند سنبل بود و بوی آن هم بسنبل ماند و در طبیعت و خاصیت نزدیک بسنبل بود و طعم
وی اندک حلاوتی بود **خرفه** بقلة الحمقات و گفته شد **خربباش** مرماخوز است و گفته
شود **خرکوش** لسان الحمل است و گفته شود **خرطال** قرطمان گویند و بهرطمان و گفته شود
خرفع ثمر عشر است و گفته شد **خوفطان** بیتومه است و گفته شود **خرمیانی**
حبد سدسترات و گفته شد **خزف** لطیفترین خزفها خزف سرطان بحری بود و طبیعت
خزف سرد و خشک بود و جلا دهنده بود خاصه خزف تنور و خزف سرطان خشک جون
سحق کنند و با همجندان تخم تره تیزه کوفته بهق و کلف و نمش زایل کند و مرهمی که از آن بسازند

خرء الذئب ... گفته شود

جراحتها زود نیک سازد و جرب و قرحها را بغایت سود دهد و خزف تنور را با نقرسها طلا
کردن نافع بود و با سرکه طلا کردن بر قوبا و جرب و حکه و سعفه و حصف سود مند بود و خزف
غضار جینی دندان را جلا دهد و خذف مضر بود با عصاب دماغی و مصلح آن روغن بنفشه بود
و مقدار مستعمل از وی دو درم بود **خزامی** خیری بریات بشیرازی اروانه گویند
طبیعت وی گرم و لطیف بود و مسخن دماغ سرد و جون بیاشامند سوء المزاج را نافع بود و جگر
و سپرز و جون بدان بخور کنند مر بوی گنده که با شد زایل کند و مسخن رحم بود و مجفف رطوبات
که از آن روانه بود و رحم را پاک گرداند و نیکو و جون زن فرزجه بخود برگیرد آبستن گردد
بفرمان خدای تعالی و این مجربست و جون سحق کنند و با آرد سرشند و بر خراجات ضماد کنند
تحلیل دهد **خسف** جوزاست و گفته شد **خس** بپارسی کاهو گویند بری بود و بستانی
بود بهترین وی بستانی بود تازه بهمن و طبیعت آن سرد و تر بود در سیم و گویند در دوم و
حرارت معده را نیکو بود و خواب آورد و بول براند و خونی که از وی متولد شود نیکوتر
از خونی بود که از بقولی دیگر حاصل شود و میل سردی داشته باشد و جهت آب کردن نافع بود
و آنچه ناشسته بود در وی نفع بیشتر بود و آنچه شسته بود نفاخیت در وی زیاده بود و اگر
در میان شراب بدان تنقل کنند مستی کمتر کند و وی زود منهضم شود و تشنگی بنشاند و با سرکه
اشتهای طعام باز دید کند و یرقان را نافع بود و جهت ورمهای گرم و بر حمره طلا کردن و
بر و ثی ضماد کردن سود دهد و بیخوابی را زایل کند خواه خام خوردن و خواه پخته و قطع
سیلان منی بکند و درد جشم که از گرمی بود ضماد کردن سود دهد و تخم وی جون بیاشامند

سود مند بود جهة کسی که احتلام بسیار افتد و قطع شهوت جماع بکند و کاسوی بری لبن وی در
قوة مثل لبن خشخاش سیاه بود و قطع سیلان منی بکند مانند بستانی و نیم درم از لبن بری مسهل
کیموس بلغمی بود و جهة گزندگی عقرب و رتیلا نافع بود چون بیاشامند و کاسو بسیار خوردن چشم را
ضعیف کند و تاریکی آورد و حواس را تیره کند و مصلح آن هلیلهٔ مربا بود و اولی آن بود که تخم
قوقا یا تنقیه کنند و آب ورا از بیاء در چشم می چکانند و کاسو مضر بود به باه و مصلح وی کرفس و نعناع بود
خس الحمار شنجارات و آن فیلوس و ابو خلسا نیز گویند و در الف گفته شد **خسرو دارو**
خولنجان است و گفته شود **خشخاش اسفید** بستانی بود بهترین وی تازهٔ فربه بود
طبیعت وی سرد و تر بود در دوم و گویند در سیوم و عیسی گوید سرد و خشک است در دوم سود مند
بود جهة سرفهٔ گرم و نزلهٔ سینه و رطوبات معده و نفث دم و مادهای تیز که فرو آید از
سر و با عسل منی زیاده کند و مقدار دو درم تا پنج درم مستعمل بود و حب وی شکم را ببندد و
آب وی شکم براند و وی منوم بود و غذا اندک دهد و مصلح وی عسل بود یا قند و صاحب تقویم
گوید بسیار از وی مرخی شش بود و مصلح آن مصطکی و سلیخه بود و اسحق گوید پوست وی مضر بود
بشش و مصلح آن مصطکی بود و پوست وی از دانهٔ وی منوم تر بود چون بپزند و آب وی
بر سر ریزند و چون ضماد کنند بر پیشانی بیخوابی را نافع بود و بیخ وی چون با آب بجوشانند
تا به نیمه باز آید نافع بود جهة جگر معلول و کسی که در شکم وی خلطی غلیظ بود **خشخاش اسود**
صاحب تقویم گوید که بری بود و بستانی بود و صاحب منهاج گوید بری مضر بود بهترین وی فربه بود
تازه و طبیعت آن سرد و خشک است در سیوم و گویند در چهارم و گویند تر است در چهارم خاصیة

کل وی آنست که ریشهای چشم را زایل کند و خشخاش سیاه چون بکوبند خورد و با شراب بیاشامند
جهة اسهال و سیلان رطوبات مزمن که از رحم آید نافع بود و چون با آب خلط کنند و بر پیشانی
و صدغین ضماد کنند بیخوابی را زایل کند و چون ضروری بود درد ارد و بابی چشم استعمال کنند سود مند
بود و جهة حرارت جگر بطلایت نافع بود و مقدار مستعمل از وی نیم درم بود و دیسقوریدوس گوید
چون بسوزانند و بخاکستر آن با روغن گل و سرکه بر جرب طلا کنند و بحمام روند و بنشینند تا بعرق
فرود آید بغایت نافع بود و چون سحق کنند و با سرکه بر سر کنند و بر صدغین طلا کنند درد سر که از گرمی
بود و از حرارت با غلبات بخارات سود مند بود و وی منوم و مخدر بود و مضر بود بسر و شش و مصلح وی
تخم رازیانه بود و صاحب تقویم گوید که مصلح وی روغن زنبق و نرگس بود **خشخاش زبدی**
میقن افرودس خوانند و معنی آن خشخاش زبدی بود و بدان سبب بدین اسم خوانند که چون زبد
سفید بود و بعضی اورا قلیا خوانند و نبات وی و ورق وی و تخم وی مجموع سفید بود و تخم وی مسهل
بلغم بود و داروی وی طبیعت نزدیک بجلهنگ بود **خشخاش مقرن** خشخاش بحری خوانند
و غلاف آن مانند شاخ گاو بود بدین سبب ویرا مقرن خوانند و نبات وی در کنار دریاها روید
بد قوبا طلا کردن با تیر نافع بود و چون بیخ وی بجوشانند با آب تا به نیمه باز آید و طبیخ آن بیاشامند
سود مند بود جهة علت جگر که از خلطی غلیظ بود **خشخاش بحری** خشخاش مقرن است که
گفته شد **خشک انگبین** عسلی خشک است که از کوهستان فارس خیزد از طبرزد کازرون در
جص و طبیعت وی گرم و خشک بود گرمی و خشکی وی زیاده از عسل بود و فعل وی اقوی بود
از عسل در همه حالتی و بدل وی بوزن آن عسل و نیم وزن آن گز انگبین و گویند یک وزن و نیم عسل

خشل مقل است و گفته شود **خشکار** آردی را گویند که نخاله از وی نگرفته باشند **خشب
الشونیز** سیاه دون است و گفته شود **خصیه** بهترین وی خایهٔ خروس بود که
فربه بود و نیکی و بدی خصیه بحسب حیوان بود و طبیعت وی گرم و تر بود و بعضی گویند
سرد و خشک بود و غذایی نیکو دهد خاصه خایهٔ خروس فربه و منی زیاده کند و وی دشوار
هضم بود خاصه که از حیوانی پیر بود و مصلح آن انجذان و فودنج کوهی و نمک و سعتر بود
خصی الثعلب بهترین وی شیرین فربه بود که از وی بوی منی آید و طبیعت وی
گرم و تر بود در اول تشنج و تمدد و فالج را نافع بود و شهوت جماع برانگیزد و مقوی
باه بود و انعاظی تمام آورد و قایم مقام سقنقور بود خاصه با شراب و مقدار شربتی از
وی یک مثقال تا دو مثقال بود و صاحب مفرده شربتی دو مثقال آورده است و صاحب
منهاج و صاحب تقویم گویند تمری است و صاحب مفرده که ابن بیطار است در جامع
آورده است که آن بیخی است و در انجا قول صاحب جامع معتبر است و بدل آن بوزن
آن بوزیدان است و بوزن آن تخم ترتیزه و گویند بوزن آن تخم جرجیر و بوزن آن
بوزیدان و نیم وزن آن تخم انجره و گویند بوزن آن تخم اسپست و دو وزن آن تخم
جرجیر و صاحب تقویم گوید قسم معده را موافق بود و مصلح آن عصارهٔ لسان الحمل است
خصی الکلب بیخی است مانند خصی الثعلب و آن دو نوع بود کوچک و بزرگ و تنگ
و مانند بلبوس بود بشکل اما بدرازی مایل بود و آن زوجی بر فوق زوجی بود و
یکی فربه بود و یکی لاغر است و گویند نوع بزرگ چون مرد بخورد فرزند نرینه آورد

واگر نوع کوچک زن بخورد فرزند مادینه آورد و طبیعت وی گرم و تر بود و در نوع بزرگ
رطوبتی فضلی بود محلل ورمهای بلغمی بود و ریشهای پلید خورنده را نافع بود و قلاع را سود مند بود
و نمله و ناصور و گویند که چون تر بخورند باه را زیاده کند و چون خشک بخورند قطع شهوة بکند
و جالینوس گوید اگر نوع بزرگ بخورند باه را زیاده کند و اگر نوع کوچک بخورند منع آن کند
بر خلاف یکدیگر و وی مخشن شش و سینه بود و مصلح آن صمغ عربی و خشخاش سیاه بود البته
خصی هرمس جلبوبت و گفته شد و بیونانی لسوترسطس خوانند **خصی العجاجیل**
خایهٔ گوساله چون خشک کنند و بکوبند و بیاشامند انعاظ تمام آورد و مقوی باه بود **خصی
الابل** خایهٔ شتر کوهی چون خشک و با شراب بیاشامند نافع بود جهة گزندگی افعی **خصیة
البحر** جند بیدستر است و گفته شد **خضف** خربزهٔ نارسیده بود بشیرازی میوکیک
خوانند **خضیلان** درخت مقل است و گویند مقل مکی است و گفته شود **خطمی** بهترین
وی سبز کوهی بود که گل وی سفید بود و آنچه بستانی بود ورد الزمانی خوانند و بری را تخم المرج
و بیونانی الیا و گل ویرا کثیر المنفعة خوانند و طبیعت وی سرد و تر بود و گویند گرم بود
باعتدال بود در وی تلیین بود و انضاج و ارخا و تحلیل و بر بهق طلا کردن با سرکه سود مند
بود وقتی که در آفتاب نشینند و ورمهای ظاهر نرم گرداند آنچه در بن گوش بود و خنازیر
و دنبلات و ورم پستان که از گرمی بود و ورم مقعد که هم از گرمی بود و درد مفاصل
با پیه مرغابی طلا کردن نافع بود و عرق النسا را سود مند بود و جهة رعشه خاصه چون
با شراب بخته باشند و چون با پیه بط یا مرغابی بکوبند و صمغ البطم وزن بخود برکیرد جهة

و ورم رحم و انضمام آن بغایت سودمند بود و طبیخ وی تنها همین عمل کند و تخم وی چون با
سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند درد دندانرا ساکن کند و تخم آن خواه خشک و خواه تر
چون بکوبند و با سرکه بر بهق مالند زایل کند و چون خطمی بجوشانند و طبیخ وی بر کرند کی نحل
مالند سودمند بود و چون با زیت و سرکه بر اعضا طلا کنند دفع مضرت گزندگان بکند و دیسقوریدوس
گوید مجبر اعضاء منکسر بود و مقوی آن و سرد ورم از وی قولنج را نافع بود و چون بیاشامند
و خون حیض فرود آورد و بول براند و بجهة اخلاط سودایی بغایت مفید بود و صداع و شقیقه را
ضماد کردن نافع بود و با آرد جو و عسل جز ذات الجنب ضماد کردن سودمند بود و اگر ورق
وی با اندکی زیت ضماد کنند بر گزندگی جانوران نافع بود و بر سوختگی آتش همچنین و خطمی جهة
سرفه گرم سودمند بود خاصه چون با آب گرم لعاب وی بگیرند و با قند بیاشامند و ورق وی در
ضمادات ذات الجنب را و ریه را سودمند بود و پوست بیخ وی چون با آب بپزند مفاصل و اعضا
صلب نرم گرداند و ورق وی چون خشک کنند و بکوبند و بدان سر و ریش بشویند پاک و نیکو
گرداند و تخم وی یک جزو و آرد انجوان وی خرما دو جزو با سرکه بسرشند و بر ورم قضیب ضماد
کنند تحلیل دهد و صاحب منهاج گوید یک مثقال از وی قولنج را نافع بود چون بیاشامند و بولنف گوید
بیخ خطمی گوهی جهة نقرس گرم ضماد کردن با گلاب بغایت مفید بود و جهة سرفه صفراوی بغایت
نافع بود با نبات سفوف ساختن یا بجلاب گرم خوردن و اسحق گوید مضرات آن بشش و فصلح آن
عسل است و صاحب تقویم گوید مضرات بمعده و احشا و مصلح وی عصاره زرشک است و بدل
آن گوید خبازی است و گویند بدل خطمی سفید نیلوفر است **خطر** وسمه است و گفته شود **خطاف**

بیاری

بپارسی پرستوک خوانند و طبیعت دماغ وی و خاکستر وی روفس گوید سرد و خشک بود احتنا
زبان دهد و مصلح آن عود هندی و قرنفل بود و دیسقوریدوس گوید چون بگیرند بچه اول
وی وقتی که ماه در افزونی بود و شکم وی بشکافند دو سنگ پاره در شکم وی بود یکی یک رنگ بود
و یکی مختلف رنگ مانند رنگی چون در پوست گوساله بندند یا پوست گوسفند کوهی یا گاو کوهی
پیش از آنکه خاک بر آن رسد و بر بازوی مصروع بندند یا بر گردن وی صرع از وی زایل
شود و خوردن وی روشنایی چشم بیفزاید و اگر بسوزانند و خاکستر وی در چشم کشند باصره
را قوت دهد و اگر با عسل بیامیزند و در چشم کشند بهتر بود و اگر با عسل بسرشند و سرکه و
کسی که جرب داشته بود یا دانها بر اعضا در حمام طلا کند و بنشیند تا بعرق فرود آید بعد
از آن آب تیز بزند بغایت نافع بود و اگر نمکسود کنند و خشک کرده دو درهم از وی بیاشامند
خناق را نافع بود و دماغ وی چون با عسل در چشم کشند در ابتدای نزول آب بغایت سودمند
بود و چشم وی چون سحق کنند بر روغن زنبق و بر ناف زن بمالند زن دیگ نفاس سودمند بود
و ابن زهر در خواص آورده است که چون بگیرند سر دو پرستوک یکی نر دیگی ماده و با آتش بسوزانند
و در شراب اندازند هر کس که آن شراب بخورد مست نشود و خون وی چون بخورند ترکان خبا
بند الله یعنی بخورد ایشان دهند شهوه وی زایل شود و شیخ الرئیس گوید سرگین وی چون
در چشم کشند سفیدی ببرد و مجرب است و ارسطاطالیس گوید در منافع اعضای حیوانات
زهره پرستوک چون بدان سعوط کنند موی سر و ریش که سفید شده باشد سیاه کرداند و
دندانرا نیز سیاه کند پس چون خواهند سعوط کردن دهن پر از شیر تازه کنند تا دندانرا

سیاه نکند و سرگین وی چون بزهره گاو بیامیزند و بر موی سیاه طلا کنند بی هنگام سفید شود
خطمان جنطان است و گفته شد **خفاش** وطواط خوانند بپارسی شب پره گویند و بیشتر از
موش کور و شریف گوید چون بکشند و بر زهار کودکان پیش از بلوغ طلا کنند منع رستن
موی بکند و چون در روغن کنجد بجوشانند آن روغن عرق النسا را نافع بود خاصه که چند نوبت
مکرر کنند و گویند چون بپزند و مرق آن بیاشامند شکم براند و درد ورک را سود دهد و خاکستر وی
روشنایی چشم زیادة کند و ابن زهر در خواص آورده است که چون سر وی در ظرفی مسین یا آهنی
با روغن زنبق بپزند چنانکه مهرا شود و صافی کنند و روغن بردارد و بر نقرس مالد و فالج قدیم و رعشه
و ورم در اجساد و ربو بغایت نافع بود و زحمت زایل کند و اگر زنی دشوار زاید زهره وی در
فرج وی بمالند در حال برآید و این مجرب است و اگر دماغ وی در شیب پای بمالند با عسل یا بکر ز
و اگر با آب بجوشانند تا مهرا شود و بر سوراخ قضیب چکانند بول براند و اگر طبیخ وی در آب
زن کنند و در آن نشینند صاحب فالج را نافع بود و دماغ وی چون بسوزند و سحق کنند و در چشم
سفیدی که در چشم بود زایل کند و سرگین وی چون با برقو با طلا کنند سود دهد و دماغ وی با
پیاز در چشم کشیدن سودمند بود جهة نزول آب و اگر سر وی در سینه جامه خواب پنهان
کنند و کسی که بر آن خسبد و نداند بخواب نرود و خواب بر وی شوریده شود و اگر
دل وی چنین کنند همین عمل کند و اگر سر وی در برج کبوتر پنهان کنند هر چند کبوتر که بود
از آنجا نرود و الفت گیرند و اگر در سوراخ موش نهند همه موشان بگریزند از آنجا **خفج**
خردل بری است و در لام در صفة لبان گفته شود **خلال مأمونی** اذخر است و گفته شد

خلاف

خلاف بپارسی بید گویند و خلاف بلخی بهرامج است و گفته شد و خلاف نوعی از صفصاف است
و صمغ وی از ورق بیرون آید و بهترین بید آن بود که در کنار چشمها رسته باشد و
طبع وی سرد و خشک بود ثمر وی و ورق وی مهرد و قابض باشند بی آنکه بگزند و در وی
تجفیفی بود و خاکستر وی در غایت خشکی بود در بستن خون چون بر وی ضماد کنند تر کرده
و صمغ و ورق وی بغایت جلا دهنده بود و خاکستر وی با سرکه بر ثآلیل و غله ضماد کردن نافع
بود و ورم پستان و ریشها و غلبه حرارت که در ورم گرم بود و شری و آبله چون با آب آن در
حمام بشویند بغایت نافع بود و آب وی صداع را زایل کند و آب ورق وی بغایت نیکو بود جهة
ماده که از گوش آید و ثمر وی بر ضربی که بر حدقه زده باشند نهادن بغایت نیکو بود
و قطع خون رفتن بکند و صمغ وی جهة ضعف بصر سودمند بود و آب وی جهة سده جگر
نافع بود و یرقان و مقدار مستعمل از آب وی بیست درم بود و اسحق گوید مضرات بشراب است
و مصلح وی گلاب بود **خلبای** قنه است بیونانی و گفته شود **خل** بپارسی سرکه گویند
و وی مرکب بود از دو جوهر مختلف گرم و سرد اما سردی وی غالب بود از گرمی و بهتر
وی خمری بود و طبیعت وی سرد و خشک بود در سیوم و گویند سرد است در اول و خشک
در سیوم معده گرم را نیکو بود و اشتها باز دید کند و قطع خون رفتن از هر عضو که باشد
بکند چون بیاشامند یا آن عضو که از وی خون روانه بود بدان بشویند و یا بریزند و یا
در آنجا نشینند قطع خون بکند و چون بر سر نهند درد سر را نافع بود و خوردن وی هضم را
قوت دهد و صفرایی مزاج را نافع بود و بدان مضمضه کردن دندانرا محکم کند خاصه

جون باشیب یانی بود و بن دندان محکم کند خاصه جون با کلاب نیم کرم مضمضه کنند و جون
صوف ناشسته بدان تر کنند یا اسفنج و بر جراحات نهند منع ورمها بکند و ریشها که در بدن
پیدا شود از جمره و نمله و جرب تر و سوختگی آتش و قوبا و بواسیر و داحس جون با بعضی
ادویه موافق این زخمها استعمال کنند بغایت نافع بود و ریشهای پلید و خورنده جون
دایم بسرکه بشویند زایل کند و جون پشم ناشسته بدان تر کنند و بیاروغن کل بر سر نهند در
سرکه از حرارت آفتاب بود زایل کند و بخار وی استسقا را تحلیل دهد و کرانی کوش
و کرمی که در کوش بود بیرون آورد و اگر در کوش چکانند وقتی که بدن سرد شده باشد
کرم آن بکشد و بر گزندگی جانوران بر موضع زخم کرم کرده وقتی که بدن سرد کشته باشد
بسبب سم آن و اگر بدن کرم کشته باشد سرکه سرد بدان موضع نهند بغایت سود دهد و جهة
دفع مضرة ادویه کشنده کرم کرده بیاشامند خاصه مضرة افیون و شوکران و خانق
النمر و شیر که بسته بود و خون در شکم و جون با نمک بیاشامند نافع بود جهة دفع مضرة زهر
و جون بدان غرغره کنند قطع سیلان فضول از حلق بکند و خناق و لهاة را سود دهد و
علق که در حلق چسپیده باشد بیرون آورد و ملطف اخلاط غلیظ بود و شکم خشک کند
و تشنگی بنشاند و سپرز را نافع بود و معده را دباغت کند و ماده تیز دفع کند جون بر
وی بریزند و جهة درد دندان که از کرمی و سردی بود سود دهد آنچه از کرمی بسبب بردی و
آنچه از سردی بود بسبب تلطیف که در وی است و این خاصیتی که در وی است در غیر وی است
و سرکه که از انکور نجس کیرند با نمک سود مند بود جهة گزندگی سگ دیوانه اما سرکه مضر بود

بسوداوی

بسوداوی مزاج و بسیار خوردن وی بصر را ضعیف کند و عصب را زیان دارد و اگر
ادمان خوردن وی کنند باستسقا انجامد و جون با آب و قند ممزوج کنند مضرت وی کمتر
بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی روغن بادام بود و بید خل العنصل بپارسی سرکه
عنصل خوانند سودمند بود جهة عرق النسا و تنگی نفس و ربو و جون بدان مضمضه کنند
بن دندان محکم گرداند و گندی دهن زایل کند ناشته جون سر بامداد بناشتا ده درم از وی
بیاشامند و جون در کوش چکانند گرانی کوش را نافع بود خاصه که ریش در وی بود و جون به
ناشتا بیاشامند جشم را روشن گرداند و دندانها را محکم کند و آواز صافی کند و در معده را
نیکو بود خاصه جون طعام در معده وی منهضم نشود و مصروع را سود مند بود و کسی که مره
سودا بر وی غلبه کرده باشد و سنگ مثانه بریزاند و اختناق رحم و صلابت سپرز زود در
و رکین و نقرس را نافع بود و لون را صافی کند خاصه در زمان نقاهت و درد [illegible] و عصب زایل کند
و از قی و ریح ایمن گرداند تا بیست درم هر روز قدری می افزایند صنعت آن بگیرد اسقیل سفید
پاک و بکارد و چوبین پاره کنند و در ریسمان کتان کشند و چهل روز در سایه بیاویزند و بعد از آن
یکمن از وی در هشت من سرکه بجوشانند در دیگی سنگین تا عنصل مهرا شود و فرو گیرد و صافی کنند
و بعضی یکمن عنصل در پانزده من سرکه یا شانزده من کنند و در آفتاب نهند و بعضی یک هفته در
آفتاب نهند اما آنچه دو بار در آفتاب بود قوت وی غالب بود و خاصیت وی زیاده بود
خلال [illegible] سیلابت بلغمیه [illegible] عربی [illegible] هندی خوانند و وی جون سبز بود در
اندرون وی طلعه و وی صالح تر از بلح بود و آنچه رسیده بود مسهل بود و آنچه نارسیده بود

الکوری اندازند و در تعلیقات از اول سرطان تا [illegible] بود در سرکه بوشانند

ممسک بود خلد بپارسی موش کور خوانند و بشیرازی انکشت برکه و آن جانوریست کور در
شیب زمین باشد و گویند که بیرات و بیخ نباتات و انجار خورد و در شیب پیاز و گندنا [illegible]
باشد و بطلب بوی پیاز و گندنا از سوراخ بیرون آید و اگر خواهند که وی را بگیرند پیاز یا
گندنا بر در سوراخ وی نهند بیرون آید و وی را بگیرند و از جمله سموم قتاله است و این زهر
در خواص آورده است که خونی که در کوش وی بود جون بر خنازیر طلا کنند بغایت نافع
بود و اگر سر وی بسوزانند و با قلقطار سحق کنند و کسی را که بینی گنده بود در بینی وی دمند
گنده بینی ببرد و کسی که تب ربع دارد جون بر وی بندند شفا یابد و جهار انیس گوید جون
دماغ وی بروغن گل بگدازند و ببرص و بهق و قوبا طلا کنند شفا یابند و هر چیزی که
از بدن بیرون آید جون ثالیل زایل کند خلر جلبان خوانند و ظرقی گویند و آن
چیزیست نزدیک بکرسنه و در یزد و نواحی کرمان و کوهبنان و ولایت ابرستان بسیار
خورند و نبات بزنند و همجنان تنها مانند عدس و باقلا بزنند و خورند و در بهار جون تر بود
همجنان ناپخته خورند اما دوار آورد و بزبان آن قوم کرو خوانند و بشیرازی مشو و
این [illegible] مؤلف گوید که هر کس که ادمان خوردن آن کند لنگ شود و طبیعت آن
سرد و خشک است و غذا اندک دهد و خونی بد از وی حاصل شود و مولد سودا بود و احشا را
مضر بود و بغایة نفاخ بود و جون طبیخ وی بعسل بیاشامند خلطهای بد از امعا براند و حیض
براند و محلل و ملین فضول سینه بود و اگر گاو بخورد مانند کرسنه بود در منفعت فربهی
و نوعی از وی هست که از وی بزرگتر بود و آن پخته نشاید خورد و وی را بسیله خوانند

وآن

و آن نوع بری بود و جون زنان بخورند شیر شان بیفزاید خمر ماء العنب است و مدام
و راح و مل و صهبا و طلا و عقار و قهوه و قرقف و رحیق و نبید خوانند بپارسی شراب
گویند و می خوانند و بشیرازی سیکی گویند بهترین آن بود که قوام آن معتدل بود و لون آن
زرد بود و خوشبوی بود بی آنکه ادویه در وی کنند و متوسط بود میان نوی و کهنی و
انزاریجانی گویند و طبیعت وی کرم و خشک بود در دوم اما آنچه سیاه بود غلیظ بود
و دیر منهضم شود و لیکن گوشت زیادت کند و آنچه سفید بود رقیق غذا کمتر دهد و محرور
مزاج را موافق بود و ادرار بول کند و شکم نرم دارد اما شراب سرخ متوسط بود میان سیاه
و سفید و قوت وی میانه بود در هر دو حالت اما آنچه شیرین بود غلیظ بود و نفخ در معده پیدا کند
و شکم براند اما مثانه و گرده را موافق بود اما آنچه در وی قبضی بود در وی ادرار بول زیاده بود
و مصدع و مسکر بود و آنچه عفص بود شکم به بندد و در وی موافقت اتصال غذا زیادة بود و
قطع سیلان مواد بکند و آنچه لین بود مضرت وی با عصاب کمتر بود و ادرار بول کمتر کند و
آنچه کهن بود مضر بود با عصاب و حواس اما لذیذ طعم بود و لیکن جون بغایت کهن بود
و رقیق و سفید بول براند اما مصدع بود و اگر بسیار خورد مضر بود بمعده و آنچه تازه بود
باد انگیز بود و دیر منهضم شود و بول براند و بهترین آن بود که گفته شد در اول سودمند بود
جهة شهوة طعام و درد بلغمی و غشی و شفای زهرها بود و منهضم را نیکو گرداند و جون بمکند تشنگی
ساکن گرداند و بول براند و طبع نرم دارد و این مؤلف گوید جون شراب بقدر اعتدال بخورند
طبیعت بدن بر وی مستولی شود لاجرم حرارت غریزی در دل زیادة شود پس آن حرارت

در همه تن پراکنده شود و معلوم است که همه قوتهای جسمانی که در تن کار کننده اند بواسطه حرارت
غریزی کار توانند کرد پس چون حرارت غریزی زاید گردد قوة جاذبه کاملتر شود
و جذب غذا بهتر کند و قوة هاضمه هضم غذا بیشتر کند و چون حرارت غریزی قوی گردد مادهای
غلیظ را پخته کند و قوت دافعه بر دفع آن قادرتر شود و چون قوت دافعه آن مادهای
غلیظ را دفع کند و رگها از مادهای غلیظ تهی شود و بلغم از معده زایل کند و بادها که در
احشا بود شکسته شود و مادهای فاضله که در گذرگاههای عصب باشد زایل شود لاجرم حواس
صافی تر شود و خون صافی تر گردد و رنگ روی خوب شود پس از این سبب قوة جاذبه و
هاضمه غذا بعمق بدن برسد و فربهی در تن پدید آید و رگها فراخ شود و ارواح طبیعی و حیوانی
و نفسانی در همه اجزای تن منتشر شود و اگر افراط کنند در وی مضر عقل بود و معده و سپرز
ضعیف و جگر ضعیف و سطبر ... بود و شهوة غذا ببرد و نسیان آورد و رعشه و فالج
و خدر و ضعف بصر و اعصاب و صرع و سکته و مرگ مفاجات آورد و اگر بغایت بسیار خورند
بعد از رنجوری و کارهای سخت خناق آورد و التهاب و اوجاع و مداوای وی بغایت
باریک بود و این مولف گوید که اگر در شراب افراط کنند رگها پر شود و حرارت غریزی را
نفس زدن ممکن نشود یا فرو میرد و مرگ مفاجات پدید آید یا کمتر شود همچنانکه چون
چراغ را بیش از حاجت روغن کنند یا فرو میرد یا ضعیف شود و چون حرارت غریزی
ضعیف شود آن شود تا هضم نیابد و بلغم گردد و مضرت آن در همه بدن سرایت کند و شود
اما آنچه از آن فضلها در دماغ جمع شود آن دماغ یا گرم بود یا سرد اگر دماغ گرم بود آن

فضلها سوخته شود و از وی دیوانگی و وسواس پدید آید و رمد چشم و درد گوش و سرسام
گرم ظاهر گردد و اگر دماغ سرد بود بسبب آن مایهای بلغم بانگ سرد شود و زیادت
گردد و از وی صرع و سکته و لقوه و فالج و سرسام سرد و فراموشی و رعشه و کابوس و ترسیدن
در خواب و بیداری و سستی پدید آید و زکام و رطوبت و ... ضعف حواس ظاهر شود اما آنچه از آن
فضلها در دیگر اندامها باند از وی تبهای سخت و آماسهای بزرگ و ضعف دل و معده و جگر پدید
آید و آنچه از آن مادها جانب پای افتد از وی نقرس و ضعف اعصاب پدید آید اما آنچه از آن
فضلها در جگر جمع شود اگر جگر گرم بود بسبب گرمی شراب گرمتر شود و خون را بسوزاند و ماده
صفرا و سودا زیاده گردد و تبهای صفراوی و سوداوی پدید آید و اگر جگر در اصل سرد بوده
باشد چون شراب خورده شود بسیار حرارت غریزی ضعیفتر شود و جگر سرد شود و شراب را هضم
نتواند کردن بدین سبب فضلها گرد آید و در تن پراکنده شود و سده پدید آید و باستسقا کشد
و از این تفصیل که یاد کردیم معلوم شود که همچنانکه در شراب اندکی خوردن منفعت است در شراب
بسیار خوردن صد چندان مضرت است و اگر خواهند که مستی کمتر کند رب غوره یا تخم کرنب
تنقل کنند و غذا اکثر خورند و فالوده قندی خورند و نیلوفر بویند و اگر محرور مزاج بود
تنقل بامرود کنند و سیب ترش و کاهو و خیار و طلع و غذا بیشتر از شراب خوردن آش غوره
و سماق و انار دانه خورند و دفع مضرت وی بشراب اترج یا ریباس کنند خمیر تری و خشکی
وی بقدر رنگ بود در قلت و کثرت و تازه وی گرم بود در دوم و کهنه وی گرم و خشک
بود در سیوم و در وی قوة متضاده بود مرکب از سرد و گرم سردی وی جهة حموضت

بود و گرمی وی جهت عفونت و گرمی طبیعی از جهة نمک و آرد و در وی قوة جلا بود و
جذب مادهٔ بلغمی بکند از عمق بدن بظاهر آن و محلل بود و منضج همه ورمها بود خاصه
دمامیل چون با نمک بیامیزند و اگر ضماد کنند بر وجعی یا ورمی که در شیب پای بود نافع بود
و چون معتدل بود و در آب خو بیابند و بعد از آن که دو ساعت بگذرد صافی کنند و یک
دانگ طباشیر و تسوجی زعفران و دانگی قند در مقدار سی درم از آن آب حل کرده بیاشامند
تسکین خمار بکند و تشنگی بنشاند و چون خمیر در آب حل کنند و دانگ و نیم وزن آن روغن
بنفشه با آن بیامیزند و بدان غرغره کنند سودمند بود جهة ورم اندرون حلق و چون در
آب حل کنند حاسی سازند و قطره قطره بر که بدان چکانند و بیاشامند قطع اسهال کند
خمل سورنجان است و گفته شد خمان دو نوع است بزرگ و کوچک خمان کوچک را بیونانی
خامااقطی گویند و گفته شد و در باب با در صفت ثمر آن که آن را اهل ... گفته شد و خمان
بزرگ شیوفوخواانتد و گفته شود و قوة سرد و مجفف بود و مدمل و محلل تحلیل معتدل
و قوة خامااقطی سرد بود و مسهل است بسبب رطوبتی مایی که در وی هست لیکن معده را
بد بود و ورق آن چون بپزند مانند تره‌ها دشتی مسهل بلغم بود و مرهم ساق وی
چون تازه بود و بجوشانند همین عمل کند و اصل وی چون با شراب بجوشانند و با طعام
بخورد دستسقی دهند سود دهد و اگر کسی را افعی زده باشد بیاشامد بغایت نافع بود و اگر
آب بپزند و زن دران نشیند صلابة رحم نرم گرداند و بحال صلاح باز آورد و
ثمر وی چون با شراب بیاشامند همین عمل کند و چون بر موی بمالند سیاه گرداند و ورق

وی چون تر بود با پیه بز بیامیزند و بر ورم گرم ضماد کنند و بر سوختگی آتش و گزندگی سگ
دیوانه بغایت نافع بود و چون با پیه بز بر نقرس ضماد کنند نافع بود خمخم حجم است و گفته شد
خمیله اوداق ... گفته شد و در فوه خمیله اوراق نیز گفته شود خماهان صندل
حدیدی گویند و آن حجری است سیاه رنگ بود و آن دو نوع است نر و ماده از آن نر بغایه
صلب بود و تیره رنگ و چون بآب بسایند حک آن زرد بود مانند زرنیخ و آنچه ماده
بود صلبی آن بسیار نبود و جوهر آن پاک بود و اگر بآب بسایند حک آن چون زعفران
بود در غایت سرخی و طبیعت سرد و سرد بود و آن نوعی از آهن است بپارسی خماآهن
گویند و محکوک وی چون طلا کنند بر ورم و جمره و پیسر مرغ سودمند بود و حرارت آن
بنشاند و ضربان ساکن کند و هر دو نوع این خاصیت دهد در زخمهای دموی و صفراوی
خاصه نوع ماده که تیز ... تسکین در وی زیاده بود از حک نوع نر خندریل نوعی
از کاشنی بری بود اما بغایت تلخ بود و ورق وی بکاشنی صحرایی ماند و ثمر وی و گل
وی و ساق وی همین سبیل لیکن قدر کوچکتر بود و بر وی صمغ پیدا شود مانند مصطکی
بمقدار باقلایی و قوة وی مانند کاشنی بستانی بود اما بسبب تلخی وی که زیاده است
تجفیف در وی ... و صمغ وی چون سحق کنند و با مر بیامیزند و در خرقه بجند بمقدار زیتونی
و زن بخود برگیرد حیض براند و اگر نبات وی همچنان با مر بکوبند و با عسل لب شکر
و قرص سازند چون بآب بگدازند و با نطرون بیامیزند و بر بهق مالند سودمند بود و
صمغ وی موی زیاده که در چشم بود زایل کند و بیخ وی همین عمل کند چون تر بود و

نیشی دروی بزنند و رطوبتی که بران جسپیده شود در بن موی زیاده که در چشم بود جسپانند
موی زیاده زایل کند و چون باشراب بیاشامند شکم به بندد و صمغ وی چون بآب کاشنی
حل کنند و در چشم کشند باد سبلی که در چشم بود زایل کند و اگر دو درم از وی باخمر بیاشامند
یا بر موضع گزندگی افعی طلا کنند نافع بود و اگر آب ورق وی بر بواسیر طلا کنند قلع کند و لبن
وی در موی چشم همان عمل صمغ میکند **خندروس** خالاون گویند و آنرا حنطه رومی
خوانند بپارسی کاکل گویند و طبیعت آن گرم و تر بود و لزج و غذا آوی سرد تر از غذاء
گندم بود و کمتر اما غذایی نیکو بود و از برنج غذا نیکوتر بود و طبیعت به بندد و معده را نیکو بود
و چون با سرکه بپزند و بر جرب تر ضماد کنند قلع کند و اگر بطبیخ وی حقنه کنند نافع بود
بجهة قرحة امعا **خنثی** برواق خوانند و بزبان بربری تیغلیلس و ورق مانند ورق
گندنای شامی بود و ساق وی املس بود و انرا انبار ریقن خوانند و بر سر وی گلی سپید
بود و بیخ وی دراز بود و گرد بشکل بطریقه بیخ نیلوفر و حریف بود و گفته شد از اصل خنثی
و طبیعت آن گرم و خشک و گویند سرد و تر بود و دیسقوریدوس گوید چون بیاشامند
بول و حیض براند و چون دو درم از وی باشراب بیاشامند نافع بود جهة درد پهلوها
و سرفه و بیخ وی چون بسوزانند و خاکستر وی ضماد کنند بر داء الثعلب موی برویاند
بعد از انکه بصوف پاره موضع آن مالیده باشند و اگر مجوف کنند و روغن زیت
در انجا کنند و بر آتش نهند تا بجوشد و بر شقاق که از سرما بود بمالند نافع بود و بر سوختگی
آتش همین سبیل و اگر آن روغن در گوش چکانند درد گوش زایل کند و گرانی وی

ببرد و اگر ورق وی و گل وی بیخ آن بر موضع گزندگی جانوران ضماد کنند سودمند بود خاصه
چون باشراب بیامیزند و اگر بیخ وی با دردی شراب بجوشانند و بر دملها و ریشهای پلید و
ریشهای بد و ورمها که در پستان پیدا شود و ورم خصیه ضماد کنند نافع بود و چون با سویق
بیامیزند سودمند بود جهة ورمهای گرم در ابتدای آن ضماد کردن و اگر آب وی بگیرند و در
گوش مخالف چکانند درد دندان زایل کند و اگر بهق سپید در آفتاب بخرقه پاره بمالند سنگ
و آن بیخ طلا کنند بغایت سودمند بود و اگر تخم وی و گل وی باشراب بیاشامند بغایت نافع
بود جهة گزندگی عقرب و شکم براند و بیخ وی چون بر قوبا طلا کنند زایل کند و اگر بزیت بجوشانند
و در گوش مخالف چکانند درد دندان ساکن کند و اگر سحق کنند با عسل و بر شکم مستسقی ضماد
کنند نافع بود و ساق وی چون تر بود بپزند و با سرکه و زیت بخورند یرقان را بغایت کمال نافع
بود و استسقا را نیز هم نافع بود و بسیار وی مراد آورد و مصلح وی آب تمر هندی بود
یا غوره **خنفسا** بشیرازی خزوک تس گز خوانند اگر با زیت بجوشانند و در گوش چکانند
درحال درد ساکن کند و ممتحن است اگر سحق بز کنند و در ان خواص این زهر آورده است که چون
خنفسا در شیب گل کنند مرده شود و چون در شیب سرگین کنند زنده شود و اگر سرهای
خنفسا در برج کبوتر نهند میان کبوتران اجتماع پیدا شود و متفرق نشوند و شریف گوید اگر
موخر وی پاره کنند و میل بدان فرو برند و آن رطوبة در چشم کشند قوة باصره بدهد و
تاریکی زایل کند و اگر با زیت بجوشانند و در گوش چکانند و بدان ادمان کنند گری که نو بود ببرد
و چون با زیت بپزند چندانکه قوة باروغن دهد و از ان روغن در بواسیر مالند بغایت سودمند بود

خنفسا بغون شرابیست که از عسل و ... کنی با ثلث ... ساده ... گرم و ... د

واگر بدان ادمان کنند دانه بواسیر قطع کند و اگر خنفسی را نیم کوفته کنند و بر موضع گزندگی عقرب
بندند درد زایل کند **خولنجان** بهترین آن بود که سرخ رنگ و سطبر و کم گره بود و آن بیخی است
که باز از وی آشیانه سازد بر لب دریا در وقت بچه کردن و آنرا در خانه باز یابند و وی از
زمین یونان خیزد و زمین یونان آب بر آمده است کس آنرا نیابد الا در خانه باز آنرا بگیرند
و بشویند و پاره پاره ببرند و آنرا خرودار و خوانند و ترکی آنرا قره غات گویند و طبع
وی گرم و خشک در دوم و گویند در سیوم معده را نیکو بود و درد قولنج زایل کند و درد گرده
نافع بود و باه را زیاده کند و بوی دهان خوش کند و طعام را هضم کند و عرق النسا را سود دهد
و بول به بندد چون از سردی گرده و مثانه بود و صرع و صداع که از سردی بود و سرطان و خنازیر
و دردهای بلغمی و سوداوی را نافع بود و بادها بشکند و بلغمی مزاج را نافع بود و رطوبتی که در معده
بود نشف کند و تحریک منی کند و هیجان آن و اگر قدری در دهان گیرند نعوظ آورد و صاحب
جامع گوید که اگر یکدرم از وی سحق کنند و بر سر چهار یکی شیر گاو افشانند و ناشتا بیاشامند
در قوة باه بغایت سودمند بود و مجرب است و از خواص وی آنست که در هر دیگ یا کاسه که
بود مگس گرد آن نگردد و جهة معده و جگر سرد بغایت نافع بود و قوة اعضای باطنه بدهد
و گویند مضرات بدل و مصلح وی کشیرا بود و چیزهای چرب و صاحب تقویم گوید مضرات
انجاب سینه و مصلح وی صندل و طباشیر بود و بدل وی قرفه و قرنفل بود و اسحق ابن عمران
گوید بدل وی دارچینی بود و گویند بدل آن قرنفل بود **خولان** حضض است و گفته شد
خوخ بپارسی شفتالو گویند و بهترین آن بود که استخوان بسهل از وی جدا شود و وی زود

منهضم شود و آن نوع را آلو خوانند و از معده زود تر بگذرد و آنچه صلب بود و استخوان
بر گوشت چسپیده بود غلیظ بود و دیر منهضم شود و طبیعت وی سرد و تر بود در آخر
درجه دوم و گویند در آخر درجه اولی ملین بود و در وی قبضی بود و آنچه نخته بود
ملین بود و معده گرم را نیکو بود و آنچه عفص بود قابض بود و اگر خشک کنند قبض در وی
زیاده بود و آنچه خشک بود بجوشانند و طبیخ آن بجوشانند قطع سیلان فضول از معده
بکند و شکم اما خشک وی دیر منهضم شود و آنچه تر بود دور رسیده اشتهای طعام باز دید کند و
مزاج گرم و خشک را باه زیاده کند و تبهای محرقه را نافع بود و حرارت بنشاند و تشنگی
زایل کند و فساد وی چون فساد زرد آلو بود و لذیذتر از وی بود اما غذای وی زود
متعفن شود و بلغم تولد کند و اولی آن بود که بعد از خوردن وی زنجبیل مربا خورند با
عسل با شراب ریحانی و اگر ورق آن یا بهار آن بکوبند و آب آن بیاشامند حب القرع
و کرمها را بکشد و اگر ورق آن بکوبند و بر ناف شکم ضماد کنند حب القرع و کرمها را بکشد و
بیرون آورد و این از مجربات است **خوخ اقرع** ساذج هندی است و گفته شود
خوخ قلیق اسمه فاقلّه است و گویند هیل بوا است که آن قاقله کوچک است و گفته
شود **خون سیاوشان** دم الاخوین است و گفته شد در الف در ایدع و در دال گفته
شود صفت آن **خوذهرج** دفلی است و گفته شود **خوص** ورق مقل است و نخل
و نارگیل و امثال آن خوانند **خواتیم الملک** و ختم الملک طین مختوم است و گفته
شود **خیار** قثاء است و بشیرازی خیار بالنگ گویند و بپارسی بادرنگ خوانند و صاحب

منهاج گوید لطیف‌تر از خیار زه بود و سرد و تر بود در وی اندکی قبض بود و اسحق ابن عمران گوید سرد
و تر و غلیظ‌تر و ثقیل‌تر از خیار زه بود و طبیعت وی سرد و تر بود در دوم نافع بود جهت تبهای
محرقه و بول براند و تشنگی بنشاند و مبرد احشای محروری بود و آب وی چون بگیرند بی مثقال
تا چهل و پنج مثقال با ده درم شکر سلیمانی بیاشامند مسهل مرار اصفر بود و از خوردن وی خلطی
بد متولد شود و بهترین وی کوچک بود که تخم وی رقیق بود و افضل وی لب وی بود و موافق
جگر و معده گرم بود و عافقی گوید لب وی لطیف‌تر بود از خیار زه اما جرم خیار دیر منهضم شود
و بغایت سودمند بود و خوردن وی تشنگی آورد و درد معده و حافره و مصلح وی عسل بود یا
میویز یا جوارشی که نانخواه و کندر در وی بود اما آنچه ببرکه بجورند بغایت سرد بود حرارت را
بنشاند اما در معده دیر بماند و اولی آن بود که بعد از طعامهای غلیظ خورند با تند آش ماست
و آش غوره و امثال آن باید که بعد از اسفیدباج خورند و پوست وی خشک کرده بمقدار چهار درم
چون زن بیاشامد و بخوار زادن آسان شود بر وی **خیشفوج** حب القطن است و
گفته شد **خیار شنبر** پارسی خیار چنبر بود و آن هندی و کابلی و مصری بود و بهترین
آن هندی بود که سطبر و سیاه و رسیده بود و فلوس وی براق و پوست وی رقیق بود
و اولی آن بود که در زمان که خواهند که مستعمل کنند از قلم بیرون آورند و استعمال کنند
و طبیعت آن معتدل بود در حرارت و تر و گویند گرم است و گویند سرد است محلل و
ملین بود جهت ورمهای گرم نافع بود که احشا یا خاصه در حلق بود چون بدان غرغره کنند
و با آب کشنیز تر و لعاب و لعاب بزرقطونا خناق را نافع بود و غرغره کردن و طلا کردن

بر نقرس و ورمهای صلب و مفاصل را سود دهد و در د جگر را نافع بود و پاک گرداند و چون
با ترهندی بیاشامند مسهل مره صفرا بود و چون با تربد بیاشامند مسهل بلغم و رطوبت
بود و چون با آب کاسنی یا آب عنب الثعلب بیاشامند یرقان را و درد جگر را که
از گرمی بود بغایت نافع بود خاصه چون آب کشوث اضافه کنند و اسهال وی بی زحمت
و اذیت بود تا بحدی که اگر زن آبستن بخورد هیچ زیان ندهد بلکه مصلح وی بود و زادن
بر وی سهل شود و مره محترقه و بلغم براند و شکم نرم گرداند و سینه و شربتی از وی پنج
درم یا پانزده درم فلوس بود و قولنج بگشاید و اسهال وی بقوه جاذبه بود و گویند بلزوجه
و جرمی که امعای وی ضعیف بود اولی آن بود که پیش از استعمال بروغن بادام
خوی بیاشامند یا بر سر شربت ریزند و اسحق گوید مضرت بسعال و مصلح وی آب عناب بود
و صاحب تقویم گوید مضر بود بمعده و غثیان آورد و مصلح آن مصطکی و انیسون است
و بدل آن صاحب منهاج گوید نیم وزن آن ترنجبین است و سه وزن آن میویز بی دانه و
قدری بتربد **خیری** انواع است یکنوع سیاه است و آنرا پارسی خیری خطایی خوانند
و یکنوع خیری بنفش است و آنرا خیری میردینی خوانند و هفت رنگ خوانند و یک نوع سفید
و یکنوع سرخ و آن بری بود و آن خزامی است و گفته شد و یکنوع زرد است و بهترین آن
زرد بود و آنرا خیری شیرازی خوانند و در بغداد و موصل آنرا عصیفر خوانند و
طبیعت آن گرم بود و گویند گرم و خشک بود در اول و گویند در دوم و بوییدن گل وی
محلل بادهای غلیظ بود از دماغ و خردی دماغ و رطوبت آنرا نافع بود و گل وی چون

خشک بود قوه وی زیاده بود از تر و طبیخ وی حیض براند و ورم رحم را سود دهد و چون
در آن نشینند بچه مرده و مشیمه بیرون آورد و اگر بیاشامند معقد بچه بود بسبب حرارتی
که در وی هست و قوه تخم وی و گل وی یکسان بود و اگر دو مثقال از تخم وی بیاشامند حیض
براند و باد معده و امعا را نافع بود و فواق را سود دهد بود و اگر با عسل بخور بر گیرند بچه
زنده تباه کند و بچه مرده بیرون آورد اما تخم وی در قوه مانند ایشان بود و لیکن غلیظ
تر بود و بطبیعت زمین نزدیک بود و چون وی را خشک کرد با سرکه بسرشند
ضماد کنند نافع بود و بگدازاند و بر نقرس و ورمی که در مفاصل پیدا شود بغایت صلب بود
و چون ضماد کنند بغایت سودمند بود و طبیخ وی با سرکه درد دندان را نافع بود و گل وی
چون در موم روغن کنند شقاق مقعد و انگشتان را نافع بود و چون با عسل بیامیزند قلاع را
زایل کند و خیری سیاه که آنرا خیری خطایی خوانند طبیعت آن معتدل بود نافع بود جهت
بادی که در سر بود و نوع سرخ منفعت آن در صفت خزامی گفته شد اما انواع دیگر را خیدان
نفعی نیست که مشهور بود که آنرا یاد کنیم مگر کسی چیزی بتجربه معلوم کرده باشد و صاحب تقویم
گوید بوییدن آن مصدع بود و مصلح آن روغن گل و سرکه بود **خیروج** پارسی خرو
گویند و آن خبازی است و گفته شد و قدیم الملک نیز خوانند **خیربوا** هیل بوا خوانند
و نال بوا گویند و بهترین آن تازه فربه تیز بوی بود و رازی گوید در قوه مانند قرنفل
بود و لطیف‌تر از قاقله بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم معده و جگر سرد را
نافع بود و نکهت معده نیکو بود و قی بنشاند و غذا را هضم کند و ابن ماسویه گوید معده را

از اخلاط بلغمی پاک کند و اشتهای طعام پیدا کند و نافع بود جهت وجعهای سرد خاصه در دماغ
و قوه سر بدهد و اریباسوس گوید جهت بهق که در همه بدن بود نافع بود و چون یک جزو از وی
و یک جزو کندش و یک جزو تخم تره تیزه کوفته و بیخته با عسل بسرشند و طلا کنند و گویند مضر
بود با حشا محروری و مصلح وی شیره تخم خرفه بود با سکنجبین و وی را بهندی الاچی خوانند
خیزران بلدی آس بری است و گفته شد صفت آس بتکرار در الف و صفت آس
بری که آنرا مورد اسفرم خوانند در میم گفته شود ان شاء الله العزیز الرؤف الرحیم

باب الدال

دانج وَبَد حب الراس است و گفته شد **دانج ابروج** دانج افرونک نیز گویند
و شیرازی انجکل خوانند و از کوه کیلویه که از ولایت پارس است خیزد و در هیچ موضعی
دیگر نباشد و طبیعت وی گرم است و معتدل بود در تری و خشکی منی بیفزاید و شهوت جماع
برانگیزد **دادی** حبی است مانند جو باریکتر و درازتر و بطعم تلخ بود و طبیعت وی گرم
و خشک بود در دوم و گویند سرد است و یوحنا گوید گرم است در اول و خشک است در دوم
و بهترین وی سرخ رنگ بود که بوی خوش بوی تازه بود و وی قابض بود و نبیذ خرمائی را
از ترشی نگاه دارد و ملین صلابات بود و شکم ببندد و در دمقعد ها نافع بود بغایت و
استرخای آن چون در طبیخ آن نشینند و اگر دو درم از وی بکوبند و در ذریت جرب
کنند و سفوف سازند بواسیر را بغایت نافع بود و دفع زهرها بکند و اگر در طبیخ آن نشینند
مقعد و رحم که بیرون آمده باشد باز بجای خود کند و صحت یابد و اگر با عسل بسرشند و لعوق کنند

انجکل ۱۲

دار صعوص دار منصور گویند و آن دار چینی است و گفته

کرمهای کوچک و بزرگ را بکشد و بسیار خوردن وی کشنده بود و مداوای وی بقی
و اسهال و شیر تازه و چیزهای چرب کنند و صاحب تقویم گوید سده آورد و بواسیر و دوار
و مصلح آن خمیره بنفشه بود یا سلیخه بقند و بدل وی در تحلیل صلابات چهار دانگ وزن
آن بادام و نیم وزن آن اهیل بود و در آبستنی نشاید که اهیل مستعمل کنند **داذی رومی**
جو فاریقون است و گفته شود **دار شیشعان** قندول خوانند و بزبان بربری ازور
و بلغتی دیگر اشتلابوس و آن درختی سطبر خارناکست و در پوست وی حراقتی و در کمال
حدتی و در چوب وی عفوصتی بود و بعضی گویند بیخ سنبل هندی است و گویند چوب
سنبل رومی است و این خلافست و آنچه محقق است پوست وی مانند چرم بود بشکل اما به
سطبری بسیاری از وی سطبرتر بود و بلون سرخی بغایة بود مانند خون و بهترین آن بود که
گران وزن بود و آنچه بسرخی مایل بود چون پوستش بازکنی بلون خون بود و بوخوش بوی و
سطبر بود و در طعم وی اندک تلخی بود و نوعی از دار شیشعان بود که املس بود و تابان و
بغایت تلخ بود و اسپید رنگ بود و بوی خوش نداشته باشد و طبیعت وی گرم است در اول و
خشک است در دوم و گویند سرد است محلل ریاح بود و مصلح عفونه و قطع خون بکند و
شکم به بندد چون طبیخ وی بیاشامند و چون با شراب بپزند و بدان مضمضه کنند قلاع را زایل کند
و ریش بدکه در دهن باشد و دانه از انگاه دارد و استرخای عصب را بغایت نافع بود
و اگر در ادویه فرزجه سازند بچه بیندازد و عسر البول را نافع بود و رطوبات غلیظ را نرم کند
و مقدار مستعمل از وی یکدرم بود تا دو درم و سودمند بود جهة نفخ معده و سحق کنند و برده غن

جزی بر سرشند و در گوش نهند کرم گوش بکشد و چون سحق کنند و با سرکه بسرشند و بر دندان نهند درد آن
ساکن گرداند و جالینوس گوید عفونات و نزولات و وسواس سوداوی را نافع بود و معده را
پاک گرداند و اسحق گوید مضرات بجگر و اصلاح وی بدو قو کنند و صاحب تقویم گوید مخفف لعقا
بود و مصلح وی صمغ عربی و کثیرا بود و بدل وی بدیقوریدوس گوید در سود مندی استرخای
عصب بوزن آن اسارون و چهار دانگ زراوند و نیم وزن آن درونج بود و شابور گوید
بدل آن کز مازک است **دار فلفل** جالینوس گوید که بهار فلفل سپید است و گویند درخت وی غیر
فلفل است تحقیق بهترین وی آنست که سطبر بود و بطعم مانند فلفل بود و طبیعت وی گرم و در اول
محلل بود و مرضهای سرد زایل کند و چون در میان جگر بز بریان کنند تاریکی چشم و شب کوری
زایل کند و چون در میان جگر بز بریان کنند تاریکی چشم و شبکوری زایل کند و هضم طعام کند
و قوة معده بدهد و باه را زیاده کند و قایم مقام زنجبیل بود جهة گزندگی جانوران خوردن
و با روغن طلا کردن نافع بود و جالینوس گوید معده را پاک کند و از رطوبة لزج و سده و سبز
بگشاید و دیسقوریدوس گوید عرق النسا و فالج را نافع بود و فولس گوید قوت بشت بدهد و
شهوة زیادة کند و اندر و ماخس گوید نافع بود جهة زهرهای کشنده و گزندگی افعی
و صرع را نیز مفید بود و مقدار مستعمل از وی نیم درم بود و مضر بود بسرد مصدع و صاحب
منهاج گوید مصلح وی صمغ عربی بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی صندل و کلاب بود و بدل
آن بوزن آن فلفل بود و گویند بوزن آن زنجبیل و بوزن آن زرنباد **دار صینی**
بهترین وی شیرینی بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و روغن

وی گرم بود و دار صینی در غایة لطافه بود و مصلح عفونه بود و زکام را نافع بود و خوردن
وی و کحل کردن وی تاریکی چشم را نافع بود و زایل کند و مفرح قلب بود و در وی تریاقیه
هست و چون با مصطکی بپزند و آب آن بیاشامند فواق زایل کند و بادها بشکند و رعشه را
نافع بود و سینه را پاک کند و سده جگر زایل کند و قوة معده بدهد و استسقا را نافع بود و درد
رحم را باز زد و تخم مرغ سودمند بود و زهرهای گزندگان را نافع بود و گزندگی عقرب را با انجیر
ضماد کردن بغایة سودمند بود و چون سحق کنند و با سرکه بر قوبا طلا کنند نافع بود و چون بر
کلف بمالند با عسل نافع بود و سرفه کهن را سودمند بود و درد گرده و عسر البول را نافع بود و اوای
آن بود که بکوبند و با شراب بسرشند و قرص سازند و خشک سازند در سایه قوة وی پانزده
سال بماند و بقراط گوید قوت انسان نگاه دارد چندانکه در حیات بود و ذهن را تیز کند
و جالینوس گوید معده و دماغ را از فضول بد پاک کند و نسیان ببرد و دیسقوریدوس گوید
چشم را روشن کند و حیض براند و سرگردش را نافع بود و مشام را قوة دهد و نیمه اتبها را نافع
بود و فولس گوید لقوه و استرخای عضله را سودمند بود و روفس گوید قالنز را نافع بود و
صرع و وجعهای سرد و مقدار مستعمل از وی یک درم بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی انیسون
بود و گویند مضر بود بسر و مصلح وی خمیره بنفشه بود و بدل وی پوست سلیخه بوزن آن و نیم وزن
آن کبابه یا اهیل یا زرنب بود و گویند بدل آن دو وزن آن کبابه بود و ساذوق گوید بدل
وی بوزن آن خولنجان بود و گویند بدل آن دو وزن آن اهیل بود و روغن دار صینی رعشه را
بغایة نافع بود **دار مک** نوعی از مروات و گفته شود در میم **دادیرنبان** بقم است

و گفته شد **دار رومی** سولانی است و گفته شود **دبق** افسوس خوانند و آن دانه است
بشکل زرنگ و دانه مورد و عطاران شیراز آنرا مویز عسلی خوانند و چون بشکنند عسل لزج
بغایة چسبنده در اندرون وی بود و بهترین وی تازه املس بود که لون اندرون وی کراثی
بود و لون بیرون وی سیاهی که بسرخی زند و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم و
گویند در دوم در وی رطوبتی فضلی بود غیر نضیج و اسحق گوید گرم و تر بود و محلل و ملین بود و
چون با زرنیخ بر ناخن تباه شده نهند قلع کند و بر ورمهای سرد و بر شری بلغمی ضماد کنند نفع
دهد و ملین و محلل بود و چون با راتینج و موم خلط کنند اجزای مساوی و بر ورم بن گوش نهند
و مجموع ورمهای را نافع بود و اگر با کندر بیامیزند و بر ریشهای کهن نهند زایل کند و اگر با نوره
بر سپرز نهند بگدازاند و بلغم و عرق النسا و نقرس را نافع بود چون نیم درم از وی مستعمل کنند
و جذب رطوبة غلیظ از عمق بدن بکند و فولس گوید خلطها در اعضا بگدازاند و قوة اعضا
بدهد و رطوبة غلیظ از عمق بدن بکند و فرفوریوس گوید محلل اخلاط فاسده بود که در وی
جمع شده باشد اما مضر بود بقلب و از خوردن وی قراقر در شکم پیدا شود و مغص آورد
و دوار و اول آن بود که با آب و عسل قی کنند و حقنه کنند و سکنجبین بیاشامند و گویند
مصلح وی بالنگو و گاوزبان بود و بدل وی نیم وزن وی عاقرقرحا بود و تحلیل ورمهای صلب
چهار دانگ وزن آن جوبخور و نیم وزن آن اهیل **دبس** بپارسی دوشاب خرمایی گویند
و بهترین آن بصری بود که آنرا سیلان خوانند و آن آتش ندیده باشد و آن جه از رطوبة
پارسی گیرند دوشاب گویند و طبیعت آن گرم و تر بود کلف زایل کند چون با قسط و نمک

بران بمالند وطبع نرم دارد و غذا دهد لیکن خلط غلیظ وخون عکر از وی متولد شود ومصلح وی
بادام وخشخاش بود وبعد از ان سکنجبین ساده با مغز کاسو خورند **دُبّا** قرع است وگفته شود
دباب سپیسرات وگفته شود **دبودار** دبودار ودیودار گویند وگفته شود **دجاج**
بپارسی ماکیان گویند ومرغ خانکی گویند وطبیعت وی معتدلست در گرمی وتری دماغ را زیاده کند و
عقل بیفزاید و دماغ وی چون با شراب بیاشامند منع خونی که از حجب دماغ روانه بود بکند و
آواز صافی کند وگزندگی جانوران پلید را نافع بود وچون بشکافند وهمچنان گرم بدان موضع
گزندگی جانور نهند وزمان زمان بدل کنند نعایت سودمند بود ومنع سریان سم بکند ومرغ علاء
ناقهان بود ونشاید که ادمان خوردن وی کنند خداوند ریاضت وکد اولی آن بود که بعد از
تناول وی سیخنج بخورد و دماغ وی منی زیاده کند ودماغ را بیفزاید وشریف گوید چون جوان
مرغ فربه با مسکه بپزند چندانکه بخته شود وکسی را که سرفه خشک بود چون بخورد زایل کند
واگر مرغ با خشکدانه فربه کنند دوازده روز وبعد از ان بکشند وپیه وی بیرون
آورند ومجذوم در اعضای خود مالد سودمند بود واگر کسی که مالیخولیای سوداوی داشته
باشد طلا کنند نعایت نافع بود خاصه چون سه نوبت طلا کنند نعایة نافع بود خاصه وچون
مرغ پیه وار بیاشامد کسی که لون وی زرد بود که سبب آن معلوم نبود هفت روز سر
روز یکمرغ با نان حواری بخورد لون او بحال صحت رود نعایت کمال نافع بود **دُخ**
روفس گوید فاضلترین مرغ بری بود وبعد از وی تحزیه والسمانی پس حجل ودراج
وطیهوج وسفنین وفرخ الحمام وورشان وفواختت وطبیعت آن گرم وخشک **دجور**

لوبیا است وگفته شود **دُخن** بپارسی ارزن است وبشیرازی الم خوانند وآن نوعی از
جاورس است وطبیعت آن سرد است در دوم وگویند در سیوم وگویند گرم است شکم
ببندد وبول براند وغذا اندک دهد واگر با شیر تازه بپزند خشکی وی کمتر بود وغذا
بسیار دهد لیکن سده وسنگ گرده پیدا کند ومصلح وی قند بود وسویق وی قطع قی واسهال
که از صفرا بود بکند واسحق گوید مضر است **دخان** بپارسی دود گویند ومجموع
دخانها مجفف بود ودر وی اندکی بقیتی ناری بود وقوی ترین دخانهای دخان
قطران بود وپس زفت پس میعه بعد از ان مر بعد از ان کندر ودخان کندر در
اودیه جهت ورم چشم استعمال کند که در وی قرحه بود ان قرحه را پاک گرداند
وگوشت برویاند ودر کحلها بر مستعمل کنند جهت منع موی زیاده که در چشم می رویاند و
دخان بطم سودمند بود جهت رطوبت که در چشم بود بی آنکه رمد بود ودخان قوار
برکرم بود قطع سیل کند وروشنایی چشم بیفزاید **دراج** گوشت وی معتدل
تر از گوشت تیهو وفاخته وفاضل تر ولطیف تر وخشک تر از گوشت تدرج بود
وخداوند کثرت منی بیفزاید وشکم ببندد ودماغ وفهم را زیادت کند ومصلح ناقهان بود
ودراج را شیرازی کبک گر خوانند **درافس** ودراقن نیز گویند بلغت اهل شام خوخ
است وگفته شود **درُدی الخمر** دردی شراب کهن بود وتندتر وی وطبیعت وی
گرم وخشک بود ومحلل اورام بود وکلف ونمش را زایل کند وداغهای که مانند عدس
پیدا شود بروی چون بمالند وبا اشنان خلط کنند دم سوزن روی بدان بشویند دیرا

ششم معیدی مصطلح بود
که بهل آن بکفت

پاک گرداند وجلا دهد **دُردی الخل** دردی سرکه چون خشک کنند وبسوزانند مانند زبد البحر
شود در دیگی گواری نو کنند وبر سر آتش نهند وغایة سوختگی وی آن بود که سفید گردد وبشویند
مانند توتیای سوخته و وی محرق ومعفن بود مسخن ومجفف وگوشت زیاده که در ریشها بود
بخورد وآنچه شسته بود آثار دمامیل وریشهای آن ببرد وتاریکی چشم زایل کند وآنچه شسته
باشد با مورد تازه بر شکم ومعده ضماد کنند محکم گرداند ومنع سیلان رطوبات از یشان بکند وبر
ورم پستان ضماد کردن نافع بود واگر بر بیرون رحم ضماد کنند حیض را باز دارد وسکن
ورمهای گرم بود **درونج** صاحب منهاج گوید درونج است فارسی ورومی وبهترین
آن رومی است وآنرا درونج عقربی خوانند از بهر آنکه شکل عقرب بود وصاحب منهاج گوید
که در کوهستان شام واندلس بسیار باشد طبیعت وی گرم وخشک در سیوم وعیسی
گوید گرم وخشک است در دوم بادها را بشکند وگزندگی جانوران زهردار را بغایت مفید بود
ودرد رحم که از سردی بود سود دهد وخفقان که از سردی بود زایل کند وبادهای غلیظ که
در معده وامعا بود لطیف گرداند وتحلیل دهد وبر گزندگی عقرب ورتیلا با انجیر ضماد کردن
وسم خوردن نافع بود نعایت وتقویت دل بدهد ومفرح بود وتریاق همه زهرها بود
ومقوی دل واولی آن بود که با شراب سیب ممزوج کنند نعایت نافع بود وخاصیت وی
باقی بماند وکیفیت وی بشکند وابن زهر در خواص آورده است که چون قطعه از وی در اندرون
خانه بیاویزند طاعون در انجا نبود واگر سوراخ کنند وریسمانی در وی بندند واز میان
مردوران زن حامله بیاویزند فرزند زاییدن بر وی سهل گردد وزود بزاید واگر بیاویزند

بر وی وسر وی بریسمانی بسته باشند وبن وی سوراخی کرده باشند بدر از وی ایمن باشند
از خوابهای بد واز ترسیدن در خواب واین از خواص است وسفیان اندلسی میگوید
که مسخن دل وجگر ومعده بود وهضم طعام بکند وسودمند بود جهة مالیخولیا وامعایی تحلیل نفخ
وتلطیف غلظ اخلاط ومستعمل از وی مقدار یکدرم بود واسحق گوید دو درم وهمو گوید
مضر بود بسر ومصلح وی رازیانه وقند بود ورازی گوید بدل وی در دفع مضرت بادها که
در رحم پیدا شود بوزن زرنباد ودو دانگ وزن آن قرنفل وشابور گوید بدل وی عاقرقرحا
بود وگویند بدل وی دو وزن وی سورنجان بود **درونقینوک** از جمله مخدرات بود و
نبات وی بدرخت زیتون ماند لیکن از یک گز کوتاه تر بود وورق وی برنگ ورق زیتون
بود اما دراز تر بود وتنگ تر نعایة خشن بود وگل وی سفید بود وتخم وی بمقدار گرسنه
کوچک بود نعایة صلب ولون وی مختلف بود وبیخ وی بدرازی یک گز بود وبستبری
انگشت ودر کوهسار روید ودر طبیعت مانند بزر البنج ولفاح وخشخاش سیاه بود ومسکر بود
اگر زیادت خورند کشنده بود وغثیان سخت وفواق ومغص آورد واسهال خون وغشی و
سبات وکشنده بود از چهار روز تا هفت روز مداوای آنکس که آن خورده باشد قی
کنند تا معده را پاک کند وهمان معالجه که در بزر البنج گفته شد **دردار** شجرة البق خوانند
بپارسی درخت پشه خوانند وبشیرازی اسفیدار وبسمرقندی کل کرم ودر صعید بان
گنجشک ودر اندلس بشجر الغم ودر بخارا الامنکر وغرب نوعی از وی است وصفة غرب
گفته شود اما ورق دردار در وی قبضی بود وجلایی وبوت وی فایضتر وسردتر از

ورق وی بود و طبیخ اصل وی جون بر استخوان شکسته نطول کنند سود دهد و بوست سطبر وی
یک مثقال با آب سرد بیاشامند یا باشراب مسهل بلغم بود و ورق وی جون سحق کنند و بار کرّه بر
جرب ریش شده مالند سود دهد و بوست وی جون بر جراحات بیجند بصلاح آورد و اگر بکوبند و
با سرکه بر شند و بر برص طلا کنند زایل کند و بیخ وی جون بر آتش نهند و بسوزند رطوبتی که از وی
بیدا شود بگیرند و در گوش چکانند کری که در نخورتی دراز حادث شده باشد زایل کند و عصارهٔ
ورق وی جون در گوش چکانند نیم گرم ورم گوش را نافع بود و اگر با عسل بیامیزند و در چشم
کشند تاریکی چشم را زایل کند و رطوبهٔ ثمر وی جون برروی مالند جلایی تمام بدهد و بیخ گویند
ورق وی سرد و خشک بود در درجه اول **دد** ثمر العلیق است و گفته شود **دردو دطا**
رس دود مطارس نیز گویند و معنی آن بلوطی بود یا خس بلوط و آن جیزیست که بر درخت
بلوط کهن بیجیده می شود مانند خس و آن کوجکتر بود و در وی حلاوتی بود با اندک تیزی
و تلخی اما اصل وی با وجود شیرینی و تیزی و تلخی عفص بود و قابض بود و معفن و در
غایهٔ حرارت بود **درداب** دستنبویه است و گفته شود **دراسیج** گویند بعضی گفته اند
و گویند نوعی از لبلابست و این صحیح نیست و صفتهٔ مرد و گفته شود **دستنبویه** بلغت
اهل شام شمام خوانند بپارسی دستنبویه گویند و آن نوعی از بطیخ کوجک است بوییدن وی
و ادمان بوی وی دماغ را گرم دارد و سده وی بگشاید و بادی که در وی بود بشکند و گوشت وی
بطی الهضم بود و بوییدن وی سود مند بود و اگر خشک کنند و ریزا دان بشویند پاک گرداند
و جلا دهد **دفلی** حبیست و آن دو نوع بود بری و نهری و هر دو نوع را اسم الحمار خوانند

وسنه باید بجهان روی نهاده کنند ... منه بود ... ابسته و قیل دلقوه راسود

بپارسی خرزهره خوانند و بشیرازی خرمره و اشترپشی و وی سبز بزرگ بود و بغایت تلخ بود و گل
وی مانند گل سرخ بود برنگ و ثمر وی صلب بود و طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم
و گویند خشکی وی در دوم بود و گویند در اول بغایهٔ محلل بود و خاصیت وی آنست که اگر طبیخ وی
در خانه بیفشانند قتل براغیث و ارضه بکند و وی محلل ورمهای صلب بود و حکه و جرب و درد
پشت و زانو شفا کردن خاصه جون ورق وی بپزند و مانند مرهم بر ورمهای صلب نهند
بگدازاند و تحلیل کند و آب ورق وی جون بر جرب و حکه طلا کنند سود مند بود جهة گزندگی
جانوران زهردار و مقدار مستعمل از وی نیم درم بود و مفاصل را نافع بود و قتّال وی
و ورق وی سم حیوانات بود از آدمی و سگ و اسب و خر و استر و غیره. مجموع حیوانات
و آنچه ضعیف بود از حیوانات مثل بز و میش و اگر دفلی را در آب خیسانند و از آن آب
ایشان را دهند کشنده بود و قتال وی بغایهٔ معطش بود و ورق وی جون با آب بپزند
و بپالایند و بهر یک رطل نیم رطل زیت کهن بر سر آن کنند و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن
بماند آن روغن را با موم ضم کرده بر جرب و حکه ضماد کنند بغایهٔ کمال نافع بود و اگر ورق
وی خشک کنند و بکوبند و بر ریشها افشانند خشک گرداند و مداوای کسی که دفلی خورده باشد
با شهای جربه و خبیصها و لعاب بزرقطونا و روغن گل و کثیرا و تمر هندی مفید بود و دوای
دوی شش را ریش کند و حوالی آن و هم چنین انجیر بعسل و قند و حلاوتها و جلاب و رب عنب
یعنی دوشاب انگوری اضافه چیزهایی جرب کنند **دقطامانون** مشک طرا شیع است
و گفته شود **دقاق** در صفهٔ کندر گفته شود **دلب** بپارسی گویند چنار است بوست وی

وجوز وی بغایت خشک بود و در درجهٔ اول سرد بود و چوب وی سرد و تر بود و ورق وی
جون تر بود با شراب بپزند و در چشم ضماد کنند آب ریختن چشم باز دارد و ورمهای گرم و
ورمهای بلغمی که در زانو بود سود دهد و اگر نیک بکوبند و بر ریشهای تر افشانند خشک
گرداند و سوختگی آتش را سود دهد و بوست وی با سرکه بپزند و بدان غرغره کنند نافع
بود و طبیخ ورق وی درد چشم را نافع بود و خاکستر وی جرکهای ریشهای پلید را زایل کند
و ثمر وی جون تر بود با شراب بیاشامند گزندگی جانوران را سود دهد و جون با پیه بر سوختگی
آتش نهند نافع بود و غباری که بر ورق و ثمر وی نشسته باشد بغایهٔ مضر بود بحواس و شش
و آواز باید که شیر تازه از پی آن بخورد و صاحب تقویم گوید مصلح آن عود بود یا قرفه
و بوست وی جون بسوزانند جلایی تمام دهد تا بحدی که برص را شفا دهد **دلبوث**
نوعی از سوسن بری است و آن معروفست بسیف الغراب و بشکل ورق ایرسا بود اما
ورق ایرسا پاکیزه تر بود و باریکتر و کوجکتر و ساق وی مقدار یک گز بود و گل وی سرخ
رنگ و اصل وی مانند دو پیاز کوجک بود زبر یک دیگر زیرینه لاغرتر بود و بالاینه
فربه تر بود و در وی قوهٔ جاذبه بود و ملطف و محلل بود و در بغداد آن بیخ را نافوج خوانند
و دهقان بغداد جهة فربهی مستعمل کنند و جهة جلایی جون روی خود بدان بشویند بغایت لون را
نیکو گرداند و در بغداد بسیار بود و ارزان بها و جون با شراب بیاشامند شهوت جماع
برانگیزد و رازی گوید جون بیخ وی با شراب خولیانند و صاحب بواسیر هر روز مقدار
یک رطل از آن بشراب بیاشامند بواسیر را خشک گرداند و این مجربست و اگر خشک کنند

سرخ وی هر روز مقدار یکدرم با ماء العسل بیاشامند همین عمل کند **دلیک** ثمر گلی است جون
گل بریزد ثمر وی حاصل شود مانند تخم سر گل سرخ رنگ جون پخته شود در طعم وی شیرینی پیدا شود
و در شام بعرف الدیک خوانند **دلینس** نوعی از صدف کوجک بود که سمجان شکسته خورند و
صاد گفته شود **دلق** صاحب منهاج گوید فراوی مانند سمور بود در همه حالتی و بالس گوید گرمی وی
کمتر از سمور بود و بخونه وی معتدل بود از هر آنکه طبیعت حیوانی وی گرم و تر است **دلفین**
ماهی بزرگ است سیاه رنگ و سر وی مانند سر خوک بود و دندان دارد آنرا خنزیر البحر خوانند
و در جرون خوک ماهی خوانند و گوشت وی فربه بود و جون پیه وی بگدازند در حنظل که تخم وی
بیرون کرده باشند و در آن بجوشند و در گوش چکانند کری کهن شده را از آن تو زایل کند
و گوشت وی سرد و غلیظ بود دیر هضم شود و تمیمی گوید گوشت وی مانند گوشت سگ آبی بود
در غلظت و در هضم و تولید سودایی و کیموس بد و دندان وی جون بر کودک آویزند
نترسد و جون پیه وی بخور کنند در مفاصل را سود دهد **دماغ** بهترین مغزها مغز مرغان
بود خاصه کوهی و بهترین مغز مواشی مغز بره و گوساله بود و شیخ الرئیس گوید مصلح کسی بود
که بهم خورده باشد یا گزنده و یا گزیده باشد و بقراط گوید که مجموع مغزها سرد و تر بود و جون
سرد و لزج و خلطی غلیظ از وی متولد شود و جون هضم شود بدن را فربه کند و دماغ را از یاد
کند و مرطب اعضا گرده بود و باه را زیاده کند اما مولد بلغم بود و اشتها ببرد و مغثی بود
سفیم غثیان و بر معده مالیده شود و قی آورد و شکم نرم دارد و آنچه بریان کرده بود دیرتر
از معده بگذرد از انچه پسیده بود مصلح آن نعنع و سعتر و فلفل و خردل و دارچینی و کرکم بود

دماغ الدیک والدجاجه مغز خروس و مرغ بخورند بکزندکی مار و درد را نافع بود و جون
برشتند بکرد آسیاب و مقدار باقلایی بخورند خون رفتن بینی باز دارد خاصه دماغ
مرغ و خاصه که آن خون از حجب دماغ روانه بود **دماغ البعیر** مغز شتر جون خشک
کنند و با سرکه بیاشامند صرع را سودمند بود **دماغ البط** مغز بط ورم مقعد را سود دهد
دماغ ابن عرس مغز راسو جون خشک کنند و با سرکه بیاشامند صرع را بغایت
مفید بود **دماغ الخیل** مغز اسب محرق و معفن بود **دماغ الخفاش** مغز شب
بره جون با عسل در جشم کشند در ابتدا انزول آب نافع بود و خاکستر آن روشنایی جشم بیفزاید
و مغز وی جون تازه بر کف بای مالند باه را برانگیزاند **دم الاخوین** شیان خوانند
وایدع و دم اللفین و دم الثعبان بپارسی خون سیاوشان کویند و بعربی قاطر الدم خوانند
و مولف کوید آن سه نوع است جکیده و ترابی و خشبی بهترین آن جکیده بود صافی قطعها
جوب در وی نبود و طبیعت وی سرد و خشک و قابض بود و خشکی وی در دوم بود و شیخ کوید
سردی وی در سیوم بود و یوحنا کوید کرم است در اول و خشک است تا دوم نفع وی آنست که قوة
معده و جکر بدهد و شقاق مقعد را و ریح امعا را بغایة مفید بود و قطع خون رفتن کند از موضع
که باشد و نیم درم از وی بر روی زرده تخم مرغ نیم برشت بیاشامند شکم ببندد و ریح را نافع بود
و در داروهای جشم قوة بدهد و جراحتهای تازه را سودمند بود و روفس کوید ریشهای دملها
و دابها را نافع بود جون بران افشانند و جالینوس کوید کوشت بر جراحتهاکه در اعصاب بود و
ظاهر بدن برویاند و وی ششش را بد بود و مصلح وی صمغ عربی بود یا کثیرا و بدل وی در همه

فعل کاسو بود یا عصاره کاسو و کویند خصی الکار و مولف کوید وی صمغ بقم است و از جزیره
سقوطره خیزد آنجه جکیده بود و آن دو نوع است که از هندستان خیزد از مواضع دیکر **دم**
خون کرم و تر بود و کفته شود هر یک بجای خود **دم الارنب** بپارسی خون خرکوش کویند
نافع بود جهة بهق و کلف جون کرم بران طلا کنند و منفیج ورمهای کرم بود بزودی و جون
با آتش بریان کنند جهة قرحه امعا نافع بود و قطع اسهال مزمن بکند و جون با شراب بیاشامند
سموم را نافع بود **دم الایل** خون کوسفند کوهی و کاو کوهی جون بریان کنند سودمند بود جهة
سمهاکه در پیکان کرده باشند و ذوسنطاریا را نافع بود و اسهال کهن و کسی که زهر خورده
باشد **دم ابن عرس** خون راسو جون طلا کنند بر خنازیر و مفاصل تحلیل دهد **دم السلحفات**
خون سنک پشت آنجه بری بود جون با شراب بیاشامند صرع را سود دهد **دم الانسان**
خون آدمی جون وقتی که حجامت کنند بکیرند و با آرد شملیز برشته و با سداب تر و عسل طلا کنند
بر سر ریش که بر اعضا باشد خاصه بر ساق و ریشها که آب از وی روانه بود بصلاح آورد **دم الجراد**
دم القراد بپارسی خون کنه کویند جون در میان شراب کنند مستی کند و زود بجود شود و این
از خواص است **دم البقر** خون کاو ماده جون بر جراحت ریزند خون ببندد و مجربست
دم الحلم دم قرادست که کفته شد منع موی زیادة که در جشم باشد بکند و وقتی که بکنند
بر موضع آن طلا کنند و وی اقوی بود از دم صفدع در منع رستن موی **دم الحمام و**
الورشان و الشفنین و الدجاج خون کبوتر و ورشان که بپارسی کناد کویند و خون
شفنین که بپارسی بوتیمار کویند و خون مرغ خانکی و بهترین آن بود که از حیوان سلیم کیرند

آن کرم بود جهة منع ورمها که تولد کند بسبب سقطه با روغن کل نافع بود و جهة جراحتهای
جشم که در جشم بود در جشم جکانیدن سودمند بود بغایت کمال خاصه آن خونی که از بال او بکیرند
و خون فاخته و کبوتر قطع خون رفتن که از حجب دماغ بود بکند **دم الثور** خون کاو نر
جون تر بود از جمله سمومات بود و از خوردن وی عسر النفس و وجع حلق و سرخی
زبان و غثیان سخت و کرب و اضطراب پیدا کند و دندان خاییدن و کزاز آورد و مداوای
وی بحقنه و اسهال کنند و قی در انجا خطرناک بود که خناق آورد و بعد از ان حقنه و اسهال
که با داروها که نافع بود جهة فرد کی خون مانند بیخ انجدان و بوره و حلتیت و خاکستر جوب
انجیر در سرکه و فلفل و انفحهاکه در سرکه نهند و خاکستر سر و تخم کرنب و عصاره عوسج و
علامات خلاص وی آن بود که آرد بر وی مانند زعفران جیزی بیرون آید و اولی
آن بود که بر معده و شکم وی آرد جو با ماء العسل ضماد کنند و اکر خون وی هم جنان کرم
بر ورمهای صلب با سویق ضماد کنند تحلیل دهد **دم الضفدع** خون وزغ که بشیرازی
بک کویند بهترین آن خون صفدع زرد و سبز بود منع موی رستن بکند و موی زیادة
که در جشم باشد بکشند و بر موضع آن طلا کنند نرویاند و بغایت کمال نافع بود خاصه خون
صفدع سبز و کوجک و جون بسوزانند و خاکستر وی در بینی دمند خون رفتن باز دارد
و علی بن العباس المجوسی کوید جون طلا کنند بر دندان برویاند و غیر او کوید که صفدع
و خون وی جون بر دندان نهند دندان بیفتد و مجربست **دم الحرباء** خون آفتاب
برست که آن نوعی از عضایه است منع موی زیادة که در جشم باشد بکند جون بکشند

و بر موضع آن طلا کنند **دم الخفاش** جون بر پستان طلا کنند پستان را بر حال خود نکاه
دارد که هیچ کونه بزرک نشود و این مجربست **دم الحایض** کویند مسکن وجع نقرس بود
جون بر وی جکانند و جون بر جمره بمالند نافع بود و جون زن خود بر کیرد منع آبستنی کند
دم الکلب خون سک دیوانه سودمند بود جهة کزندکی وی سم بهام ارمنیه و کویند بجه را
بیرون آورد و منع موی زیادة که در جشم بود بکند و جالینوس کوید دروغست **دم الدب**
خون خرس جون کرم بر ورمها نهند زود بخته کند و ابن زهر در خواص آورده است که خون وی
جون در جشم کشند بعد از ان که موی زیادة کنده باشند دیکر نروید و شریف کوید خون وی
جون دیوانه بیاشامد نافع بود **دم الوبر و الجرذون** خون ایشان را در جشم کشند
قوة باصره بدهد و ایشان نوعی از عضایه اند صفة جرذون کفته شد و ورل کفته شود در واو
دم البوم خون بوم سودمند بود جهة ربو و سم حنین مرق وی و کوشت وی **دم التیس**
خون بز نر بود که بشیرازی د که خوانند بهترین آن بود که از بز کوهی کیرند جهار ساله وقتی کیرند که
انکور رنک خواهد کرفت دیکی سنکین بیاورند و حلق وی ببرند و خون اول رها کنند که برود
و آخر نیز بکار نیاید از ان میانه بکیرند و در دیک کنند تا سرد شود و بعد از ان قرصها سازند و رها کنند
تا خشک شود و از غبار نکاه دارند و در جایی نهند که نم بود و جون خواهند که استعمال کنند جهة
سنک مثانه و کرده درمی از وی در کاسه شراب شیرین حل کنند و بیاشامند یا در آب کرفس کوهی
در وقتی که وجع ساکن بود سنک کرده بریزاند و این از مجربات است و جون تر بود بر ورمهای
کرم طلا کنند نضج دهد **دم المعز** خون بز ماده جون با عسل بیاشامند ذوسنطاریا را نافع بود

وجون بریان کنند سود مند بود جهة سم سهام ارمینه جون باشراب بیاشامند دم الحمل خون بره
کویند سود مند بود بخاصیت صرع را دم الفاره خون موش جون برثالیل و مسامیر طلا کنند
قلع کند دم الخنزیر خوخوک کرم و تر بود مانند خون آدمی و کوشت وی مانند کوشت آدمی
بود بطبع و طعم و قطعا فرق نتوانند کرد کسی که آدمی خوار باشد دم الدیوك والدجاج
خون خروس و مرغ سود مند بود جهة حولی که از عشاء دماغ روان بود دم الحمار خون خر
منع رعاف که از جب دماغ بود بکند دم الخرفان خون خرفان جون بیاشامند صرع را
نافع بود دم الثعبان ودم التنین نیز کویند و آن دم الاخوین است و کفته شد
دنقرا نقر خوانند و طبیعت وی کرم و خشک بود و در قوة مانند نمک بود بل که اقوی
بود از وی و جون سحق کنند و باسرکه بر هکها اعضا طلا کنند زایل کند و جون سحق کنند و بر موی
غلیظ نهند رقیق کرداند و نرم بپارسی شوره کویند دند بشیرازی بانو کویند و آن خروع صینی
وحب خطایی خوانند وحب سلاطین نیز کویند و این سه نوعست جینی و هندی و شجری جینی
بمقدار فستق باشد و شجری بمقدار بیدانجیر و میل بسرخی زند و نقطها سیاه بران باشد
و هندی از جینی کوجکتر باشد و از شجری بزرکتر و مغز آن میل بزردی زند و بعضی کویند حب الملوک است
واین خطاست و خلاف حب الملوک ما سوداء است و کفته شود و طبیعت دند کرم و خشک است
در جهارم و بهترین وی جینی بود پس شجری پس هندی و شربتی از وی یک حبه و کویند از دو
دانک تا نیم درم مسهل رطوبات بود و سودا و بلغم و آنجه در مفاصل بود نشاید که در شهرهای کرم
مستعمل کنند الا در شهرهای سرد سیر و طبیعتهای سرد و مصلح وی آن بود که پوست وی باز کنند

بکارد

بکارد و باید که لب نزدیک وی نبرند اکر لب نزدیک برند و بپوست وی رسد سرخی لب زایل کند
وسفیدی مانند برص پیدا شود و نشاید که دند را در ترکیبی که افیون در داشته باشد مستعمل کنند
واکر با شیر خر و مسکه خورند هم شاید وی سود مند بود جهة مره سودا و بلغم و مسهل خلط خام بود و درد
مفاصل را تحلیل دهد و سیاهی موی را نکاه دارد و نکذارد که زود سفید کردد و عیسی بن علی کوید که وی قی
اسهال آورد و باید که بعد از ان شیر تازه خورند و غذا آب کوشت با آب سیب و غوره و قدری سیب
بران افشانند و اکر ماهی خورند شاید دنقه زوانست و شیلم نیز کویند و کفته شود دواء الحیة
حنطیانا است و کفته شد دوسر زن خوانند و آن حشیشی است که در میان کندم روید بزبان
شیرازی تخم آنرا کرکاس خوانند و طبیعت آن کرم است در اول و خشک است در دوم و کویند سرد است
وی ملین و رهابلو که در ابتدا النجاة صلب بود و جون بر داء الثعلب ضماد کنند سود دهد و جون
با آرد برغرب ضماد کنند سود مند بود و غرب ناصوری بود که نزدیک چشم پیدا می شود در کنج چشم
ودر دو درم مسهل کرم بود و وی مضر بود بانثیین و مصلح وی کتیرا بود و بهترین وی سیاه رنگ بود
دوقو تخم جزر بری است و بیخ آن شقاقل است و کیاه وی را خرس کیاه خوانند و کندکیا نیز خوانند
و بغایت خرس ویرا دوست دارد و کویند دوقو تخم کرفس بری است و خلاف و بیونانی روفس
خوانند و دوقس نوعی از ان است بدران کویند و صفة آن در قاف در قوقالیس کفته شود صفته
وبهترین دوقو تازه زرد رنگ بود و طبیعت آن کرم است در سیوم و خشک است در دوم و عیسی
کوید کرم است در سیوم و خشک است در دوم و حیض را ساکن کند و بول و حیض براند و
بیخ اطفال را نافع بود و مقدار شربتی یکدرم بود و منفخ معده بود و فضلهای بلغمی غلیظ از سینه

باک کند و سرفه که از سبب آن بود زایل کند و کزندکی عقرب را نافع بود جون بپزند و آب آن
بیاشامند یا بر موضع کزندکی ریزند و روفس کوید قوة معده بدهد و هضم طعام بکند و منی زیادة
کند و جالینوس کوید شهوة باه را برانکیزاند و نعوظ قوی آورد و اربیاسوس کوید استرخای
مفاصل را نافع بود و سنک مثانه بریزاند و فولس کوید کرمهای حب القرع را بکشد و جون با شیخ
ارمنی یا با ترمس بیاشامند دو وزن آن و دیسقوریدوس کوید مهیج شهوة جماع بود و مدر طمث
وصاحب تقویم کوید وی مضعف مثانه بود و مصلح آن تخم مورد بود یا بلوط و صاحب منهاج کوید
وی مضر بود بمثانه و شهوة جماع ببرد و مصلح آن مصطکی بود دول کویند طالیسفر است و کفته شود
دویادوج کویند کاکنج است و کفته شود دود القرمز دود الصباغین خوانند
و آن کرم سرخ است که در درخت بلوط یابند و وی صدفی شکل بود کوجک مانند حلزون و جالینوس
کوید جون از درخت بکیرند و تر بود سرد و خشک بود در دوم و صفة وی و منفعت وی در باب
قاف در قرمز کفته شود دود الحریر بپارسی کرم ابریشم کویند جون بکیرند و خشک
کنند و سحق کنند و سه درم از وی با حسویی که از آرد کندم بود اضافه کنند و بیاشامند جند روز
بیاپی لون روی را بغایة نیکو کرداند و بدن را فربه کند و اکر یکی از وی خشک کنند و در خرقه
ارغوانی بندند و بر محموم آویزند بغایة سود مند بود دوغ مخیض بقراط است و کفته شود در میم
دوقص بعلت و کفته شد دود حوسی نوعی از سوسن است بری که بیلانانی کیسفیون
کویند و آن دلبوث است و کفته شد دود شجر الصنوبر کرم درخت صنوبر در قوة مانند
ذراریح بود در فعل همان عمل میکند و آن سبز رنگ بود و جون بکوبند و بر موضعی ضماد کنند

کوشت

کوشت را تباه کند و اکر بر ورمی و دملی که محتاج بشکافتن بود نهند بشکافد دوص آیینت که آهن
تافته دران اندازند و از مقویات باه بود و منفعت وی در صفة حدید کفته شد دوا النمر
نخ نروکت و در باب نون صفة نروک کفته شود دوا الخطاطیف خالد و بیون است
و کفته شد دهنج سنکی سبز است بپارسی دهانه کویند و آن دو نوع است کرمانی و فرنکی و بهترین
آن فرنکی شیرین بود و شیرینی و ترشی وی جنان امتحان کنند که ویرا بسایند و بر روی آینه
کنند و رها کنند تا خشک شود و اکر آینه رنک برار دتلخ بود و اکر نه شیرین بود و طبیعت آن سرد
و خشک است و در طبیعت نزدیک بتوتیا بود سود مند بود جهة سفیدی چشم با مروارید ناسفته
و توتیاء هندی از هر یک مساوی کوفته و بیخته بحریر مانند سرمه در چشم کشند و وی از جمله سمومات
بود و اکر خشک کنند و کسی که زهر خورده باشد بیاشامد دفع زهر بکند و اکر کسی که زهر نخورده
بود و بخورد سم مهلک بود و اکر بر موضع کزندکی عقرب ضماد کنند درد ساکن کند و اکر سحق کنند
و قدری با سرکه بکدازند و بر قوبا که از مره سودا بود بمالند زایل کند و سعفه که در جمیع اعضا
بود سود دهد دهمست درخت غار است و کفته شود صفة آن دهن الحل شیرج است
بپارسی روغن کنجد خوانند و شیرحت خوانند و روغن شیره کویند بشیرازی روغن خوش کویند
و در شین کفته شود در شیرج دهن الخلوق روغن زعفران است و صفة ادهان
در مقالة دوم در مرکبات کفته خواهد شد دهن عسل او مالی است و کفته شد دهن
البلسان روغن بلسان از درخت بلسان کیرند بعد از طلوع شعری بغربی از آهن ساخته اند
زیرا که بر کی شق کنند جنانکه بدان جایکاه که روغن است برسد و ترشح بنیاد کند و روانه کردد

وگویند به پنبه حاصل می کنند و گویند شیشها ساخته اند کرم رنگ پنج مثقال ازان بگیرد در شیب مر
بزرگی که شق کرده باشند بیاویزند و بهترین وی آن بود که تازه بود و بوی وی قوی بود و
امتحان وی چنان بود که چون بر صوف چکانند و بشویند هیچ اثر بر صوف نماند و اگر اثر
بماند مغشوش باشد و اگر بر شیر چکانند شیر ببندد و اگر در آب چکانند و حل کنند مانند شیر سفید
شود و اگر برابریشم چکانند و ابریشم را بسوزند و خاکستر آن برکشند و در آب اندازند دهن
آب نشیند و آن را شیر بلسان خوانند و صمغ بلسان گویند و حقیقة آن روغن نیست بل که صمغی است
و آن موضع که بلسان از آنجا خیزد در قدیم باغ فرعون بوده است و آنرا عین الشمس خوانند
و بلسان مسجد عیسی علیه السلام است و تخم آنرا نیز روغن هست و آنرا حب بلسان خوانند و گفته شد
و صنعة عود گفته شود و حب آن بقوة تر از عود آن بود و امتحان آن بکند ناوجوال دوز کنند
و مولف گوید این دو امتحان معتبر نیست که به روغن مغشوش کنند و روغن مصطکی و روغن حنا و شمع
گداخته کنند و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و لطافة وی از حب و عود
زیاده بود و در چشم کشیدن نزول آب را نافع بود و روشنایی چشم بیفزاید و سردی رحم را سود دارد
و چون زن بخود برگیرد با موم و روغن گل مشیمه بیرون آورد و بچه بیندازد و چون بیاشامند
بول براند و عسر البول را نافع بود و دفع سموم بکند مثل خانق النمر و افیون و کسی که دلم خورده
باشد و گزندگی جانوران و چون دو دانگ از وی با آبی که نانخواه در وی جوشانیده باشند
بیاشامند نفایة سود مند بود و سنگ گرده بریزاند و مرضهای بلغمی را نافع بود و مولف گوید
جهة رعشه مزمن نفایة نافع بود و مجرب و بدل آن لوزنی است و بهمن داد و یا نیم وزن

آن

آن روغن نارگیل و دانکیم آن زیت کهن و گویند بدل آن روغن رازقی است و نیم وزن آن
آب کافور و ابن ماسویه گوید بدل آن روغن زیت بود و بعضی گویند حب بلسان چون بکوبند
و در روغن رازقی بجوشانند بدل آن بود و گویند بدل آن روغن کادی بود **دیوداد**
دیبداد گویند و معنی دیوداد شجر الجن است و آن نوعی از ابهل است یا مقل و آنرا صنوبر
هندی گویند و عیدان وی مانند عیدان زرنباد بود و غیر دیودار از لبن وی بود و گرم و
تیز و محرق و معطش بود و گرمی وی کمتر از خشکی بود چنانچه یبوست وی در سیم بود استرخاء
عصب و فالج و لقوه را نافع بود چنانچه هیچ بهتر از وی نبود و مرضهای سرد که در دماغ بود
و سکته و صرع را نافع بود و سنگ گرده و مثانه بریزاند و طبیعت ببندد و در طبیخ وی
نشستن استرخاء مقعد را نافع بود **دیواسپست** جندقوقی است و گفته شد **دیناروبه**
خزاد است و گفته شد **دیفروجس** دیفروجاس گویند و دیبرجاس هم خوانند و آن
سه نوع است یک نوع معدنی بود که در جزیره قبرس از جایی بیرون می آورند و آن نوعی از
طین است لیکن بعلتی سنگ بود چون با آفتاب خشک کنند و نوعی دیگر نقلی است که از مس میگیرند
چون نحاس بگدازند و آب بر وی ریزند و چون از بوته بیرون آورند در شیب آن یابند
و نوع سیوم مرقشیثا است که می سوزانند مانند کلس و لون وی مانند نقره بود و جالینوس گوید
طعم وی و قوة وی مرکب بود و قبض وی زیاده از حرارت بود و بغایة مجفف بود سود مند
بود جهة ریش که در دهن بود چون تنها مستعمل کنند و اگر با عسل لعوق کرده بود جهة خناق سود مند بود
و گوشتهای زیاده بخورد و چون با سرکه سحق کنند و بر حکه طلا کنند زایل کند و چون سحق کنند

وبر موی غلیظ افشانند رقیق و نرم گرداند **دیک** بپارسی خروس گویند خصیه وی زود هضم شود
و گوشت وی گرم و خشک بود و بقراط گوید مرق وی رعشه و درد مفاصل را سود مند بود خاصه که
چون با شبث تنها بپزند تا دو آبگی آب بماند و آن مرق بیاشامند و مرق خروس پیر ربو را سود مند
بود و با خشکدانه مسهل بلغم بود و چون با چیزهایی قابض بپزند پیچ را نافع بود و چون با شیر بپزند
قرحه مثانه را نافع بود و پوست که در اندرون سنگ دان وی بود پوستی تنک که می اندازند
اگر خشک کنند و سحق کنند و با شراب بیاشامند درد معده را نافع بود و مولف گوید قدری سحق
کنند و سفوف سازند همین عمل کند و مجرب است **دیبساقوس** آنرا خس الکلب خوانند و جراحه
نیز گویند و مشط الراعی نیز گویند و آن نوعی از خارات بشیرازی ویراطوسک خوانند و ساق
وی دراز بود خارناک و ورق وی مانند ورق خس است و خارناک بود و معنی دیبساقوس عطشان
بود چون خشک گردد لون او سفید گردد و چون بشکافند در میان وی کرمهای کوچک بود و طبع
وی و بیخ وی خشک بود در دوم بیخ وی چون با شراب بجوشانند و بکوبند تا بقوام مرهم شود و
بر مقعد ضماد کنند شقاق زایل کند و اگر بر ناصور نهند سود دهد و کل وی خواه خشک و خواه
تر اما تر نیکوتر بود چون بکوبند و در خرقه پاک کنند و سر خرقه ببندند و در حیات بی غرز بندند و بمالند
چنانکه هیچ در خرقه نماند و آن شیر در میان شیر دیگر نهند و بمالند مجموع یکبار
اگر در آب بمالند همچنانکه گفته شد و سه بامداد ناشتا بیاشامند سپرز را دفع کند و چون بجوشانند
و بخورند مسخن بود و بول براند و اگر جوشانیده ضماد کنند بر عضوی که قطع خواهند کرد منع حس کند
دیک بردیک بشیرازی مرگ موش علی خوانند و مولف گوید که آن زرنیخ مصعد است و کسی که

آن خورده

آن خورده باشد مداوای آن در صفة زرنیخ گفته شود اگر راسود مند بود و در ریشی که عفن شده باشد
و گوشت زیاده بخورد و بواسیر را قطع کند و بوی او ببرد و وی از جمله سموماتی بود والله اعلم

باب الذال

ذاقی الاسکندرانی معنی آن بیونانی غار الاسکندرانی بود و دیسقوریدوس گوید ورق
آن از ورق مورد بزرگتر بود و نرمتر و سفیدتر و بغایت سفید بود و ثمر وی در میان ورق بود
بمقدار نخودی و در کوهستانها روید و بیخ وی مانند بیخ مورد بری بود لیکن بزرگتر و خوش بوی
بود و چون بیخ وی بگیرند بمقدار شش درم و با طلا بیاشامند سود مند بود جهة دشواری زادن و
چکیدن بگیز و بجهة کسی که بجای بگیز خون از وی آید و جالینوس گوید طبیعت وی بغایة گرم بود و در طعم وی
گرمی تلخی بود و بتجربت بانگ بول و حیض براند اما خاماذاقی را معنی غار الارض بود و
دیسقوریدوس گوید ورق وی مانند ورق غار بود و لون وی سبز بود و قضبان وی مانند
یک گز بود و ثمر وی گرد بود و سرخ رنگ به ورق وی چون بکوبند و ضماد کنند صداع را ساکن
گرداند و عصاره وی چون با شراب بیاشامند بول و حیض براند و چون زن بعز جه کند و بخود
برگیرد همین فعل کند و جالینوس گوید قوة وی مانند قوة ذاقی الاسکندرانی بود و عبدالله صالح گوید
فرق میان ذاقی الاسکندرانی و خاماذاقی آنست که ورق ذاقی الاسکندرانی اول پهن بود و باقضبان
بود و خاماذاقی ورق وی کوچکتر بود و از قضبان جدا بود و باقی همه مانند یکدیگر اند است
ذاقنوبلاس بیونانی یعنی مانند غار خاصه ورق وی و آنچه محقق است نوعی از مازریون
که ورق آن پهن بود و مازریون گویند و ببربری ادادا گویند و گفته شد و استعمال کردن وی بد بود

ذبل جلد سلحفات هندی بود و گویند بحری بود چون بسوزانند و خاکستر وی بسپیده تخم مرغ برشند و
طلا کنند بر شعاق کعبین و انگشتان سودمند بود و جهة شعاقی که زنان از نزدیک حیض آمدن
پیدا شود بغایة نافع بود ذباب ابن زهر گوید مگس الوان بود هر حیوانی را مگس معین
بود شتر و گاو و شیر و سگ و امثال آن و اصل آن کرمی بود و مگس آدمی از سرگین حاصل
می شود و اصل ایشان کرمی کوچک بود که از بدنهای ایشان بیرون آید از هر حیوانی که باشد و آن
کرم باز مگس شود و زنبور و همو گوید چون بگیرند مگسی بزرگ و سر وی ببینداز اند و بدن وی غیره
که در عثره باشد حل کنند حکی بخت زایل کند و اگر مگسی بگیرند و بازرده تخم مرغ سحق کنند نیک و ضماد
کنند بر چشمی که گوشت سرخ در اندرون وی جسپیده بود و بیونانی کرماسیس خوانند در ساعت ساکن
کند و اگر حک کنند بر داء الثعلب حکی بخت داء الثعلب را زایل کند و دیسقوریدوس گوید
بر گزندگی عقرب و زنبور چون بمالند بخت نافع بود و این بخاصیت است چون وی را بسوزانند و با
عسل بر داء الثعلب و داء الحیه طلا کنند موی بر دویاند و خاکستر وی سرد و خشک بود ذراریح
حیوانیست از مگس بزرگتر بمقدار زنبور سرخ اما باریکتر بود و بغایة سرخ رنگ بود و نقطها سیاه
بران و آن سم قاتل است و مولف گوید در حوالی همدان و کره و کرمرود آن نواحی بسیار باشند
هریک بمقدار زنبور بزرگ و بر نبات شبرم نشسته باشند و غذای ایشان شبرم بود و بی حد
باشند در ان صحراها و چون خواهند که استعمال کنند در کوزه نو کنند و سر آن بکستانی باره بگیرند
و اسکونه بر سر دیگی که سرکه در ان جوشد نهند تا بخار سرکه بدیشان رسد و خناق ایشان بگیرد بعد از ان
مستعمل کنند و بهترین وی ذهبی رنگ بود و طبع وی بغایة گرم و خشک بود چون بر ثاآلیل طلا کنند

قلع کند و اگر در موم روغن کنند بر سن ناخن را زایل کند و ناخن تباه شده بیندازد و بروید و
بر برص و بهق بارها که طلا کردن نافع بود و با خردل سحق کرده طلا کنند موی بر رویاند و ورم طحالی
بگداز اند چون با زیت بپزند تا غلیظ شود و بران طلا کنند و بر جرب و قوبا طلا کردن نافع بود و
اندکی از وی چون با دویه بود که دفع مضرت وی بکند مدر بول بود و گویند اگر در زیت بجوشانند
موی بر داء الثعلب بر رویاند و اگر گزندگی عقرب بوی حک کنند نافع بود و اگر در روغن کنند
و یک هفته در آفتاب نهند و بعد از ان قطره در گوش چکانند درد گوش زایل کند و کری ببرد و
روغن وی محلل ورمهای بلغمی صلب بود و هر کس که یک ذراریح بخورد گویند کشنده بود و علامة
وی آن بود که ورم قضیب و زهار و نواحی آن پیدا کند و قرحه مثانه و بول ببندد و بعد از ان خون
و گوشت پاره بعوض بول بیرون آید و سوزش سخت و اسهال بجی و غثیان و اختلاط عقل و سوزش حلق
و افتادن در وقت برخاستن و غشی و تاریکی چشمها و طعم دهن مانند طعم قطران یافتن و سر طسوج
از وی قرحه مثانه پیدا کند بخاصیت با وجود آنکه سنگ مثانه بریزاند و اگر خواهند که در مداوای
مستعمل کنند یک طسوج با ادویه که مصلح وی بود مانند کثیرا و مداوای کسی که آن خورده باشد قی و حقنه
و تغیر کنانیدن و آشامیدن روغن بادام شیرین و جلاب و مرقهای جرب و بیض نیمبرشت کنند
و صاحب تقویم گوید مصلح وی حب کاکنج و طین مختوم بود و بدل وی گویند طینوث است و گویند کرم
درخت صنوبر ذرة جاورس هندی است بشیرازی زرت خوانند و آن دو نوع است سپید و
سیاه بهترین آن سپید فربه بود و طبیعت آن سرد و خشک و مجفف قطع اسهال بکند و اگر استعمال
کنند مانند ضماد سرد کرا اند و خناق پیدا کند ذرق چند قوقا است و گفته شد ذرق الخطاطیف

پارسی سرگین پرستوک خوانند چون در چشم کشند سپیدی که در چشم بود زایل کند ذفلن فطراسالیون
و گفته شود ذفری نوعی از سداب بری است و بوی بد دارد و گل وی زرد خوش رنگ
بود چون بکوبند ورق آن و بیاشامند جهة درد اندرون و تب ربع و درد جگر سودمند بود
ذنب الخیل نباتیست که در خندقها و کوهسار و بید و قضبان وی مجوف بود و برخی
مایل بود و صلب و برگره بود و بر نزدیک گره ورق بود مانند ورق اذخر باریکتر
و اطراف وی بسیار بود و بیخ وی صلب بود و طبیعت وی سرد بود در اول و خشک
بود در دوم قابض بود خصوصا عصاره وی و مجفف بود بغیر لدغ و قطع خون رفتن کند
و جراحتهای عظیم چون بر وی ضماد کنند باصلاح آورد و عصاره وی رعاف را نافع بود
و بیخ وی و حشیش وی سرفه و عسر النفس را نافع بود و ورم معده و جگر و استسقا را بغایة
سودمند بود و وی نوعی از لحیة التیس است و بسیاری مستعمل کردن مرخی اعصاب
بود و مصلح وی خمیره بنفشه بود ذنب الفار کسان الحمل است و گفته شود و بدان سبب
بدین اسم خوانند که خوشه وی بدنب موش ماند ذو خمسة اوراق و دو خمسه اصابع
فنجنکشت است و صاحب جامع سهو کرده است که میگوید فنطافلون غیر فنجنکشت است و در ین
باب قول صاحب منهاج معتبر است و ذو خمسه اقسام و دو خمسه اجنحه نیز گویند و در باب با در
صفت پنج انگشت گفته شد ذو ثلاث حبات زعرور است و گفته شود ذو ثلاث
شوکات شکاعی است و گفته شود ذو ثلاث ورقات این اسم بر چند چیز واقع است
بر چند قوقا و بر خصی الثعلب و بر فصفصه و بر جمانه و هر یک در باب خود گفته شده است

ذو ثلاثة الوان ذو ثلاث اوراق نیز خوانند و آن طرنیلن است و گفته شود و
ذهب بپارسی زر گویند طبیعت وی معتدل و لطیف بود و فولس گوید گرم و لطیف بود و
نافع بود جهة درد دل و خفقان تقویة آن در ادویه داء الثعلب و داء الحیه طلا کردن نافع بود و
نخاله وی در دهن گرفتن کند دهن زایل کند و در چشم کشیدن قوة باصره بدید و روشنایی
بیفزاید و اگر میل زرین سرا بمداد در چشم کشند بغایت نافع بود و نخاله وی یعنی آنچه بسوهان زده
باشند در ادویه جهة دفع سودا مفید بود و محلول وی لطیفتر بود و اقوی تر از نخاله و صاحب
منهاج گوید مستعمل از وی قیراطی بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی مشکت و عسل و صاحب
تقویم گوید مضر بود بمثانه و آلات بول و مصلح وی حب الآس بود و شاهبلوط و شربتی از وی دانگی
بود و دیسقوریدوس گوید سودمند بود جهة حزن دل و اندوه و غم و بادی که در دل بود و عشق و فزع
که از غلبه سودا بود و خاصیت وی آنست که نافع است عظیم درد دل را و فولس گوید بدن را فربه کند
و سرگردش را نافع بود و جذام را بغایة سودمند بود چون نخاله وی در ضمادات مستعمل کنند و
عرق النسا و نقرس و فالج را نافع بود چون با دویه بیاشامند مثل بسفایج و کمادریوس و سودمند
بود همه دردهای سوداوی را و مقوی اعضای اصلی بود و در خواص آورده اند که اگر بدو گوش
بسوزن زرین سوراخ کنند فراهم نشود و اگر پاره زر خالص بر کودکی آویزند نترسد و صرع گرد
وی نگردد و مجربست و کسی که داخس داشته باشد و داخس را بغیر از وی خوی درد خواهد
انگشتری زر در انگشت کنند درد ساکن کند و مجربست و هم در خواص آورده اند که اگر نیم دانگ
زر سرخ در ده رطل زیبق اندازند غوص کند و اگر هم جسم دیگر باشد یک رطل در اندازند

غوص نکند **ذیب** بپارسی گرگ گویند سروی در برج کبوتر بیاویزند هیچ حیوان موذی گرد آن
برج نگردد و دماغ وی چون بگدازند با آب شداب و روغن زیت و در جسد مالند نافع بود جهة علتی
ظاهر و باطن که در دهن باشد از سردی و اگر چشم وی بر کودک بندند نترسد و اگر گرگی دفن کنند
نزدیکی دیهی هیچ گرگ نزدیک آن ده نرود و اگر سرگین وی در پوست بزی کنند که پاره از وی
گرگ خورده باشد و بر خاصره صاحب قولنج نهند بگشاید و این مجرب و سرگین وی چون بر
ران صاحب قولنج نهند و بر پیشانی ببندند که شکم کشش بود که بعضی از وی گرگ خورده باشد
نعایة نافع بود و اگر بعوض شحم غوج در پوست ابل بندند و از ران وی بیاویزند همین عمل
کند و اگر انبوبی کوچک از نقره بسازند و انبوب را بیفرازی مره خوانند و باید که دو گوشه
داشته باشد و مقدار باقلایی در وی کنند و صاحب وجع از خود بیاویزد نافع و مجرب
بود نعایة و بکرات امتحان کرده و گویند چون سرگین خشک وی سحق کنند و در انبوبی کنند
و بر حلق صاحب خناق باشند که سبب آن رطوبة بود نافع بود و ابن زهر در خواص آورده
که گرگ خاک نخورد و گیاه نخورد الا وقتی که رنجور شود هم چنان سگ و همه حیوانات قضیب
ایشان از عضله و عصب بود بغیر از روباه و گرگ که از استخوان بود و اگر ذنب وی در
جایی که علف خوار گاو بود بیاویزند مادام که آن آویخته باشد اگر چه گاو گرسنه بود مطلق
گرد آن نگردد و اگر در موضعی سرگین بخور کنند موشان آنجا که جمع شوند و اگر زن را بر بول
گرگ نشانند هرگز آبستن نشود و اگر خصیه راست وی بگوشند بزیت و بپاره صوف بدان
بیالایند و زن بخود برگیرد شهوة وی منقطع شود و اگر زهره وی بوزن دانگی با عسل بیا

بنزاب بیاشامند تبهای کهن زایل کند و چشم وی کسی که با خود دارد منع صرع بکند و هیچ
سباع و گزنده گرد وی نگردد و از راهزنان و دزدان ایمن باشد و این از خواص
است و شیخ الرئیس گوید زهره وی دفع تشنج و کزاز بکند و رشتهای عصب که از سردی بود
و چون سعوط کنند بدان نزلهای بحت را نافع بود و در خواص ابن زهر آورده است که چون
گرگ اسبی را بگزد و از وی جدا شود آن اسب بر مجموع اسبان در رفتن سبقت
گیرد و پیه وی داء الثعلب و داء الحیه را سود دهد چون بدان بمالند و جاحظ گوید
که اگر آدمی خون آلود بود گرگ بوی خون بشنود و قصد وی کند اگر چه سلاح تمام داشته
باشد و در شجاعت و پهلوانی نظیر خود نداشته باشد تا بحدی در پی وی کند که وی را بخورد
و همو گوید اگر سر گرگ در موضعی که گوسفند بود دفن کنند مجموع بمیرند و اگر نکاح نامه بپوست
بز که بعضی از وی گرگ خورده باشد بنویسد قطعا در میان زن و شوهر موافقت نباشد البته
و پوست وی و چشمهای وی چون جمع کنند و آدمی با خود دارد بر خصم غالب آید و محبوب خلایق آید

باب [illegible] الراء

راوند بپارسی ریونه گویند و مولف گوید [illegible] و صاحب منهاج گوید دو نوع است
الصینی و خراسانی و خراسانی معروف بود براوند الدواب و آن برای چهارپایان استعمال
کنند و صینی بجهة آدمی و بهترین آن صینی بود که چون سحق کنند برنگ زعفران بود و چون بشکنند
اندرون وی شبیه بگوشت جگر بود و آنرا ریوند لحمی خوانند و باید که سمهای بزرگ بود مانند
سم اسب و باید که قطعا سوراخ در وی نبود و طبع آن گرم است و گویند معتدل است و مسیح گوید گرم است

در سیوم و خشک است در اول و گویند گرم و خشک است در دوم چون سحق کنند و با سرکه بر کلف روی مالند
زایل کند و چون بیاشامند با دهار انا نافع بود در ضعف معده و درد گرده و مثانه و رحم و درد جگر
و مغص و ورم سپرز و عرق النسا و نفث دم که از سینه بود و ربو و فتق و فواق و خفقان
و قرحه امعا و اسهال و تبهای دایره و سموم و گزندگی جانوران و شربتی از وی نیم درم بود تا
دو درم و گویند از دانگی تا یکدرم و اگر با سرکه بر قوبا طلا کنند زایل کند و چون با آب ضماد
کنند بر ورمهای گرم مزمن بگدازاند و جالینوس گوید سودمند بود در درد جگر و سپرز و معده
جگر و امعا بگشاید و اریباسیوس گوید نافع بود با سهال که از ضعف معده بود و شیخ الرئیس
گوید چون روغن وی بالذحة قرح که در عضله حادث شود در آن وا مقدار آن نافع بود با علل
و مجهول گوید چون طلا کنند میان مرد و شانه خوف از دل ببرد و سفیان اندلسی گوید که مقوی
اعضای باطن بود و سده بگشاید و رطوبتهای فاسد خشک گرداند و طبیعت پاک کند از
بلغم لزج و خلط خام و استسقا را سود دهد و سنگ گرده و مثانه بریزاند و نعایة نافع بود
جهة درد مثانه و بول براند و انواع سده ماساریقا و جگر با از رطوبة بسیار بود سود دهد
چون با صبر بود سود دهد و اقوی بود فعل وی و هم چنین با هلیله کابلی جهة تنقیه دماغ تمام
بود و ذهن را نیکو گرداند و صداع بلغمی زایل کند و نافع بود جهة قولنج بلغمی و ریحی اطلاق
طبیعت و تحلیل ریاح کند و تب ربع و تب صفراوی را نافع بود و فولس گوید بدن را از
پاک کند از همه حرارتها و ورمهای گرم را سودمند بود و درد جگر و سپرز و بوحنا گوید ورم
معده و درد شش و جگر را نافع بود و بواسیر و ناصور که در مقعد بود چون سحق کرده بدان

باشند خاصه با انزروت و گویند مضر بود بطحال و مصلح وی صمغ عربی بود و بدل آن نیم وزن
آن زراوند مدحرج و بوزن آن ورق گل سرخ و سنبل و رازی گوید بدل آن در ضعف جگر
یک وزن و نیم آن ورق گل سرخ و پنج یک وزن آن سنبل **راتج** تارکیل است و گفته شود
رازیانج بری بود و بستانی بود بستانی را مارثون خوانند و بری را اقومارثو خوانند
بهترین آن بستانی بود تازه و بری گرم و خشک بود در سیوم و بستانی در دوم و بستانی
ورق وی گرم بود در اول و تخم وی و بیخ وی گرم بود در سیوم و بقراط گوید گرم بود در دوم
و خشک بود در اول سده بگشاید و روشنایی چشم بیفزاید خاصه صمغ وی و سودمند بود جهة
نزول آب چشم و نزدیک فرو آمدن آب و اگر طبیخ وی با شراب بیاشامند گزندگی جانوران را
نافع بود و طبیخ وی حیض براند و بول و محلل ریاح بود و چون با آب سرد بیاشامند غثیان
والتهاب معده ساکن گرداند و بیخ وی چون بکوبند و با عسل بیامیزند و بر گزندگی سگ دیوانه
ضماد کنند سود دهد بنعایة و آب رازیانه چون خشک کنند و در کحلها کنند جهة روشنایی چشم بنعایة
نافع بود و آب رازیانه چون بجوشانند و سه جوش و کف وی بگیرند و با عسل و بکشیج در
چشم کشند منع نزول آب بکند و روشنایی زیاده کند و بیخ وی در معالجه از تخم وی اقوی
بود و مسیح گوید سده جگر و سپرز بگشاید و بدر سنگ کرده و مثانه بریزاند و تقطیر البول را
نافع بود و تبهای مزمن و شریف گوید از قول فلاحة نبطی از قول آدم علیه السلام که تخم
رازیانه مقدار یک درم با یکدرم قند هر روز سفوف سازند از ابتدای آنکه آفتاب بحمل آید
تا آنکه ببرج سرطان رسد و مداومت بران نماید در سالی این سه ماه که گفته شد قطعا مریض نشود البته

واگر جرب طبیبی برسد و حواس وی بصحت باشد تا آن زمان که بمیرد و شیخ الرییس گوید
بطی الهضم بود و غذا بد دهد و سودمند بود جهة تبهای مزمن و اسحق ابن عمران گوید رازیانج
دابغ معده بود و تخم وی خشک کرده سدهٔ مثانه و گرده بگشاید و بادها بشکند و درد پهلو و سینه
که تولد از سینه کند نافع بود و مسخن معده بود و رطوبة آن بزداید و دیمقراطیس گوید
گزندگان تخم رازیانه اترجا کنند تا چشم ایشان قوة گیرد و افعی و مار بعد از زمستان چون
از سوراخ بیرون آیند و چشم ایشان ضعیف شده باشد چشم خود بدان بمالند جهة روشنایی
و تقویة آن فسبحان الذی الهنا بهذا و ارشدها الیه و رازیانه محروری مزاج را صداع
آورد و مصلح آن صندل و کافور بود و بدل رازیانه تخم کرفس بود اما بری وی اقوی بود
و سنگ گرده بریزاند و یرقان را شفا دهد و بول و حیض براند و شکم ببندد و طبیخ وی
با شراب گزندگی جانوران را نافع بود و بر گزندگی سگ دیوانه طلا کردن سودمند بود
رازیانج شامی انیسون است و گفته شد و رازیانج رومی نیز گویند **راسن**
و یرا زنجبیل شامی خوانند و بلغة اهل اندلس جناح خوانند و کلوخ نیز خوانند
و آن دو نوع است یک نوع بستانی بود و آن فیلجوش است و گفته شود و یکنوع دیگر جبلی بود
و آن نیز بشکل فیلجوش است و بیخ آنرا بترکی اندر خوانند و طبیعت آن گرم و خشک است در
دوم و گویند در سیوم و در وی رطوبة فضلی بود و بهترین آن بود که سبز و تازه بود سودمند
بود جهة ورمهای سرد و درد مفاصل که از رطوبة بود چون با روغن بپزند و بدان طلا
کنند و اگر لعوقات کنند که نافع بود جهة دفع اخلاط غلیظ لزج که در سینه و شش بود اگر

تمام

تمام بدهد و چون طبیخ وی بیاشامند بول و حیض براند و اگر بیخ وی مربا کنند با شراب معده را
نیکو بود و مرباخیان کنند که اول خشک کنند اندکی و بپزند و بعد از ان در آب سرد خوابانند پس
از ان در شراب نهند و شیخ الرییس گوید نافع بود جهة ممهٔ اللها و درد ماکه از سردی بود و مفرح
دل بود و باه را برانگیزاند و سودمند بود اختلاج مفاصل که از رطوبة بود و ابن ماسویه گوید
سودمند بود جهة تقطیر البول که از سردی بود و مقوی مثانه بود و دیسقوریدوس گوید که گزندگی
جانوران را نافع بود خاصه مصری آن مقدار دو درم و لعوق وی سرفه و علة النفس را سود دهد
وقتی که با عسل بود و چون با شراب بپزند و ضماد کنند عرق النسا را سود دهد و مار جوبه گوید
که اگر زن در شیب خود دود کند ترک حیض کند و اگر بکوبند و با عسل بسرشند و یک مثقال
بیاشامند مسخن اعضای متالم بود که سبب آن از سردی بود و منصوری گوید سدهٔ جگر و سپرز
بگشاید و بسیار خوردن وی خون را تباه کرداند و منی را کم کرداند و شیخ الرییس گوید که
مصدع بود لیکن درد شقیقهٔ بلغمی را ساکن کند خاصه نطول کردن و مصلح وی سرکه بود و گویند
مصلح وی مصطکی و حماما بود و گویند خمیرهٔ بنفشه و بدل وی ایرسا بود **رامك** مرکبیست
از مازو و پوست انار و زاج سیاه و صمغ و دوشاب یا عسل و طبیعت وی سرد و خشک بود و گویند
گرم بود و وی قابض و لطیف بود و صفت وی در مرکبات گفته شود **راطینی** بیونانی
همهٔ علکها را بدین نام خوانند **راتینج** راتیاج و راتیانج و خینه و رشینه نیز گویند و آن صمغ
صنوبر است و آن سه نوع بود یکنوع سایل بود که منعقد نشود و یک نوع صلب بود بعد از ان
با آتش پخته باشند و آنرا قلفونیا گویند بشیرازی زنکباری خوانند بهترین آن بود که سفید بود

واندکی بزردی زند و بوی آن مانند بوی صنوبر باشد و طبیعت آن گرم و خشک و عیسی گوید گرم است
در سیوم و خشک است در اول و مجفف و محلل بود گوشت برویاند در ریشها لیکن مهیج الم بود و ریشها را
باصلاح آورد با گلنار و عروق و امثال آن و وی مسخن اعصاب بود و مصلح وی موم روغن
تاب حی العالم بود و بدل آن علق البطم است و قنه و گویند بدل آن زفت کهن **رازقی**
صاحب جامع گوید رازقی سوسن سفیدست و چند قول دیگر هم آورده است که رازقی قطن است
و دیگری گوید رازقی کتان است و هم او گوید روغن رازقی از بهار انگور رازقی گیرند و دیگری
گوید روغن بزر کتان است و گوید روغن و گوید سوسن سفید است و روغن رازقی است و مولف
گوید رازقی گل زنبق است و صاحب منهاج گوید نرگس سوسن سفید است و صاحب جامع گوید
زنبق یاسمین سفید است و هر دو خلاف اما اگر گویند که زنبق نوعی از سوسن اسفید است دور نباشد
راس الفار سر موش چون خشک کنند و بسوزند و بکوبند نیک و با عسل بیامیزند و بر داء الثعلب
طلا کنند نافع بود **راس الارنب** سر خرگوش چون بسوزند و خورد بکوبند و با پیه خرس بر داء
الثعلب طلا کنند نافع بود **رانا** بیونانی لسان است و گفته شود **ربیثا** مولف گوید ماهی کوچک است
که از طرف هرموز می آرند و در کرم سیر و یرا ماهی اشنه خوانند و از وی ماهیابه سازند و
نیم خشک نیز میخورند و طبیعت وی گرم تر است از ربیان بود و مهیج باه بود و معده را
نیکو بود لیکن تشنگی آورد و مصلح وی مغز کامه بود **ربرق** عنب الثعلب است و گفته شود
رب السوس عصارهٔ سوس است و در عین گفته شود در عصارات **ربل** نوعی از افسنتین است
لیکن کوهی بود و گفته شد **رتم** بندق هندی است و گفته شد **رتیلا** مولف گوید حیوانیست

مانند

مانند عنکبوت و در یزد و آن نواحی بسیار بود و آنرا خایه گیرک و بپارسی دلمه و بترکی بای
و از جملهٔ گزندگان زهردار بود و لون وی زرد بود و نباتی هست که بیونانی فالیجین گویند
و نافع بود بگزندگی رتیلا و این نبات را هم رتیلا خوانند و در فا گفته شود **رجل الجراد**
شیخ الرییس گوید بقلهٔ هست که قایم مقام بقلهٔ یمانی بود و سودمند بود جهة سل و طبیخ
وی نافع بود و جهة تب ربع و تبها مطبقه و مسیح گوید زرنب است و مولف گوید بتحقیق زرنب
است و آنرا سرو ترکستانی گویند و گفته شود **رجل الغراب** در شام رجل الزاغ گویند
و از جملهٔ حشایش بود بشکل پای کلاغ و چون بپزند نافع بود جهة اسهال مزمن و درد
شکم خاصه اصل وی و بولس گوید اصل وی چون بخورند قولنج را سود دهد بی آنکه مضرتی بوی
رسد و در دشت گران و زانو مارا الغایة نافع بود و اما اصل وی گرم بود در آخر درجهٔ اول
و خشک بود در اول درجهٔ دوم و شربتی از وی جهة نقرس چون تنها بود از دو درم تا سه درم
باشد کوفته و بیخته و اگر حبی که جهة مفاصل مستعمل کنند از یک درم تا یکمثقال شاید و در مفاصل
همان سورنجان می کند بی مضر **رجل الحمامه** شجار است و گفته شد در الف در صفة ابو خلسا
رجله بقلة الحمقات و گفته شد **رجل العقاب** و رجل العقعق و رجل الزرزور و رجل
الغراب است که گفته شد و در مصر اطریلال را برجل الغراب خوانند و گفته شد صفة هر دو بعد از ین
رجل الفروج رجل العلوش نیز خوانند و آن قاقلی است و گفته شود **رخبین** نوعی از
مصل است بشیرازی قره قرطه خوانند و ابن ماسویه گوید طبیعت آن گرم و خشک است در دوم معده گرم را
نیکو بود و خلطی بد از وی حاصل شود و اگر شافی از وی بخود بر گیرند شکم براند **رخمه**

مرغی است که ویرا مردارخوار خوانند و اویرا کونیده و بشیرازی خردار کویند و زهرهٔ وی جون در کوش
مخالف جکانند بار و غش نبفتد یا در شقیقهٔ جانب مخالف بمالند درد کوش و شقیقه زایل کند و کودکان را
سعوط کنند یا در کوش ایشان جکانند جهة بادی که کودکان را بود و اکر زهرهٔ وی با کلاب در چشم
کشند سفیدی ببرد و اکر سرکین وی در شیب زنان بخور کنند بچه بیندازد و اکر با زیت خلط
کنند و در کوش جکانند کرانی کوش ببرد و زهرهٔ وی بر کزندکی مار و عقرب و زنبور مالند
نافع بود دو شریف کوید کوشت وی جون با خردل خلط کنند و خشک کنند و بخور کنند منع نوبت
در شیب کسی که بر زنان بسته بود کشاده کردد باذن الله تعالی و در خواص ابن زهر آورده است
که بر وی جون بخور کنند و در خانه کزندکان زهردار بکریزند و سرکین وی با سرکه حل کنند و در برص
مالند لون آن متغیر شود و سودمند بود و جکر وی جون بریان کنند و سحق کنند و با سرکه حل کنند و
کسی که جنون داشته باشد بیاشامد هر روز سه نوبت سه روز جنین کند بیابد صحت یابد باذن
الله و نوبت زرد که در اندرون سنکدان وی بود جون خشک کنند و با شراب بیاشامند سودمند
بود جهة مرسی که باشد و اکر سروی بر زنی که دشخوار زاید بیاویزند آسان بزاید رخام
نوعی از احجارات و الوان بود زرد و سیاه و حمری رنک و سفید و زروری بود بهترین
وی سفید بود دو شریف کوید طبیعت آن سرد و خشک است جون سه روز هر روز یک مثقال
سحق کرده بعسل بسرشند و بخورند منع دما بکند که بر اعضا از هیجان خون پیدا کردد و جون بشونند
و سحق کنند و بر جراحتی که خون از وی روانه بود باشند قطع خون بکند و بصلاح آورد و منع
تورم بکند و جون خلط کنند جزوی از وی با جزوی شاخ بز سوخته و بر آهن طلا کنند و در آتش

برند تا سرخ شود و بعد از آن بیرون آورند و در آب نمک اندازند آن آهن نیز بود و اکر از
رخامی که تو رایخ بران نقش کرده باشند بر سر قرها بستانند و سحق کنند که کسی که عاشق بود
با اسم معشوق بیاشامد معشوق را فراموش کند البته و صاحب منهاج کوید کرم بود در دوم و خشک بود
در اول سودمند بود جهة سعفه و داء الثعلب رشاد خرفت و کفته شد بپارسی سپندان کویند
و تره تیزک و طبیعت آن کرم و خشک بود و لطیف کرمها را بکشد و بادهای که باشد تحلیل دهد و قطع
بلغم کند و مضر بود بمعده و مثانه و تقطیر البول احداث کند و اولی آن بود که محرور مزاج با کاسنی
و کاسو خورد رصاص قلعی بپارسی ارزیز خوانند و بشیرازی قلع و بهترین وی آن بود که صافی بود
و طبیعت وی سرد و تر بود و کویند خشک بود و محرق آن و اسفیداج آن لطافت در وی زیاده بود
و تلیین و تحلیل و صفة حرق آن در باب الف در صفة آبار که آن اسرب سوخته است کفته شد
و اسرب رصاص اسود بود و سردی وی زیاده از قلعی بود و قلعی را قسطیر و قصیقیر هم خوانند
و اکر صحیفهٔ تنک بسازند از اسرب و بر غانه ببندند یا کمرکاه منع احتلام بکند و اکر آن صحیفه
بر بشور که بر عصب پیدا شود بنهند زایل کند و هر ماده که پیدا کردد مثل خیار که جون بر وی ببندند
بکدازد و ورمهای منعقد که با ریش بود و بواسیر و ورمها منعقد که با ریش بود و بواسیر
و ورمهای قضیب و زنار و پستان و ریشهای سرطانات با عصاره که در غایت سردی بود
و روغن زیت یا روغن کل یا روغن به یا روغن مورد جون بوی اضافه کنند و آن صحیفه
بران روغن حل کنند و بمالند نافع بود و براده آن جون بیاشامند همان علت حادث شود
که از خوردن مردار سنک از بستن بول و غایط و ثقل معده و امعاء و نیز در ایشان و ضیق نفس

تا بحدی که بخناق کشد و ایلاوس پیدا کند و لون وی رصاصی بود و مداوای وی قی کنند بطبیخ تخم
کرفس و شبث و انجیر و بوره و ماء العسل و غذا اسفیدباج و نشاسته خلاص وی آن بود که
ادرار بول و اطلاق طبع حاصل شود دو شیخ الرئیس کوید جون حل کنند رصاص بشراب یا زیت نافع بود
جهة ورمهای کرم و ابن زهر در خواص آورده است که پارهٔ رصاص در دیک اندازند هر جند که آتش
در زیر آن بر افروزند کوشتی که در آن بود قطعا بخته نشود و هر کس که انکشتری رصاص در روغن
بمالد تا زنک بر آرد و بعد از آن آن روغن بر آهن طلا کند هرکز زنک نکیرد و صاحب
خلاصه کوید اکر طوقی از رصاص بر درختی کنند که ثمردار بود ثمر وی هیچ نیفتد و ثمر وی
زیاده کردد رطب کرم بود در دوم و تر بود در اول و کویند حرارت وی کمتر از رطوبت وی
بود و هر جند حلاوت وی زیاده بود حرارت زیاده بود و ایلاقی کوید کرم و تر است در دوم
و غذای وی زیاده از بسر بود و بهترین آن خصی بود و هیرون و بعد از آن برد و رطب
نفخ در شکم پیدا کند مانند انجیر تر و مثال انجیر تر و خشک هم جون خرما و رطب بود و رطب
معدهٔ سرد را نیکو بود و منی بیفزاید و طبع نرم دارد و سرد مزاج را و رطب و خرما مضر دندان
و کوشت بن دندان بود و مضر بود بحنجره و آواز و خونی که از وی حاصل شود بد باشد
و زود متعفن شود و مصدع شود و مولد سده و مصلح وی بادام و خشخاش بود که با وی
بخورند و بعد از آن مغز کاسنی با خیار بسر کرم یا سکنجبین خورند رطبه نفصفصه است و جون
خشک شود قت کویند و علف کویند بپارسی اسبست خوانند و در قافیه کفته شود رعی الابل
سنانی کویند و آن حشیشی است که دانه وی جون دانهٔ مورد بود و در وی حلاوتی اندک

بود و طبیعت آن کرم است در اول و خشک است در دوم و لطیف جون شتر بوی جرا کند هیچ
مضرت بوی نرسد لیکن سم جانوران زهردار بود و طبیخ وی موی سیاه کند و تخم وی جون
با شراب بیاشامند جهة کزندکی جانوران سودمند بود و سیلان رطوبات رحم را نافع بود و وی
مضر بود با حشا و اعصاب و مصلح وی قند بود یا سنبل رعی الحمام فرسطاریون
و فارسطاریون نیز کویند و آن حبی است تیره رنک بمقدار ماش اندکی بزرکتر بطعم عدس
بود اندکی شیرین تر و جون از وی باز کنند برنک عدس بود مقشر و صلب بود و طبیعت
وی کرم و خشک بود و کبوتر ویرا دوست دارد و کاو مشک نیز خوانند و کاو نیز بغایت دوست
دارد و هیچ مانند وی کاو را فربه نکند و دیو مشک نیز خوانند و مولف کوید نوعی از کرسنه است
و در کاف کفته شود رعاد حیوانی دریائی است و دیسقوریدوس کوید ماهی دریائی است
مخدر بود جون بنهند بر سر کسی که صداع مزمن داشته باشد صداع ساکن کند و جون بر خود
بر کیرند مقعدی که بیرون می آید شفا یابد و اکر بزیت بجوشانند و آن زیت در مفاصل
مالند درد مفاصل ساکن کرداند رعی الحمار کویند رعی الابل است و کفته شد رغث
جلنار است و کفته شد رغیدا دانه است که در میان کندم می باشد و آنرا از کندم پاک کنند و مضر
بود خوردن و بشیرازی آنرا مر خوانند و بپارسی حرات و کفته شد رقول خبازی است و کفته شد
رقعه مرداروی که جبر کسر کند آنرا رقعه خوانند مثل انجبار و دینتومه و خاما اقتلی و رقعه
خاص اسم حجری است سرخ رنک صلب و طبیعت وی سرد و خشک است جون بکوبند و یک
مثقال و نیم از آن در دو بیضه نیم برشت بهر روز بیاشامند بخورد هر روز آن مقدار موافق بود

وخشونتی که در بدن پیدا شود بسبب افتادن یا زخم یا برداشتن چیزی سنگین **تفاح یمانی** بجوز القی ماند اما سر وی شکافته بود و مثلث شکل بود و بهترین آن بود که رسیده بود و طبیعت آن گرم و خشک است مقیی بلغم بود و خلطهای لزج بیرون آورد و رطوبات معده دفع کند **رمان حلو** انار شیرین بهترین آن بزرگ شیرین بود و ملیسی بهتر بود و طبیعت آن سرد بود در اول درجه اول و تر بود در آخر و گویند گرم بود باعتدال و اندکی جلا بود با قبض و ملین بود و دانهٔ وی با عسل درد گوش را نافع بود و بول براند و عصیر وی چون در شیشه کنند و در آفتاب نهند تا غلیظ شود و در چشم کشند روشنایی بیفزاید چندانکه کهن گردد بهتر بود و دانهٔ وی بد بود و نفخ و ریاح پیدا کند در معده و گویند مصلح وی انار ترش بود و رازی گوید اندک نفخی دارد و گاه باشد که نعوظ آورد و محتاج باصلاح نیست از بهر آنکه نفخ وی زود بگذرد و کل وی چون بسوزند جراحت را سودمند بود و نفع بسیار **رمان حامض** انار ترش است بهترین آن بزرگ آبدار بود و انواع انار ترش سرد و خشک بود در دوم و گویند معتدل بود در تری و خشکی صفرا بشکند و منع سیلان فضول بکند از احشا و دانهٔ وی با عسل قلاع را نافع بود و عصارهٔ وی ناخنه را سود دهد و دانهٔ وی چون در آب باران خوشیانند منع نفث دم بکند و وی خفقان را سود دهد و تنها را و سویق وی مصلح آن زرد وی زنان آبستن بود و در وی ادرار بول زیاده بود از شیرین و سویق وی جهة اسهال صفراوی سودمند بود و قوة معده بدهد و جگر گرم را و آب وی با لبت جو درد دل را ساکن کند و انار سبز تازهٔ ترش و شیرین پوست از وی جدا کنند

و در هاون سنگین نهند و بکوبند همچنان با پیه خود و بیفشارند نیم رطل تا بیست درم شکر طبیعت براند بقبض و مرهٔ صفرا براند و معده را قوة دهد و شراب وی و رب وی خمار را سودمند بود و تشنگی بنشاند و غثیان و قی باز دارد و خاصه مشعشع وی و بسیار خوردن شهوت را مضر بود و انار دانهٔ خشک ترش شکم ببندد و صاحب تقویم گوید انار ترش مضر بود بسینه و آواز و صاحب منهاج گوید دانهٔ وی بد بود و مخشن حلق و سینه و مضر بود بمجامعت و مصلح آن حلوای عسلی یا قندی بود و مرحبه پیران باشند اولی آن بود که زنجبیل پرورده یا ترنج پرورده خورند **رمان السعال** خشخاش است و گفته شد بعد از این **رمان الانهار** نوعی از موفاریقون است و گفته شود در باب ها و در دمشق انفرو و یاسمن گویند **رمان البر** درختی است که بدرخت انار ماند کوچکتر و حب قلقل دانهٔ وی است و منعات نخ وی است و صفت حب قلقل گفته شد و منعات گفته شود **رماد** بزبان پارسی خاکستر است گویند مجموع مجفف باشند **رماد المازریون** جلا دهنده بود و معفن و روشنایی چشم بیفزاید **رماد خشب البلوط** خاکستر چوب بلوط قابض بود خون ببندد و چون بحریره بپیسند و هر بامداد ناشتا دو درم با شراب سیب بیاشامند سود دهد جهة بلهٔ معده و درین زحمت بغایة نافع بود **رماد حطب الکرم** خاکستر چوب رز بهترین آن بود که از درخت پیر بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند گرم بود در ریش روده را نافع بود مقدار نیم درم و گویند مضر بود بشش و مصلح آن کتیرا بود و چون با سرکه ضماد کنند بر گزندگی جانوران و سگ دیوانه سودمند بود و اگر سحق کنند و در خرقه اکنند و

و بر بواسیر ضماد کنند و چون سرد شود دیگر بدل آن گرم نهند پیاپی و بدان ادمان کنند بغایة سودمند بود و چون با نطرون و سرکه ضماد کنند نافع بود جهة گوشت زیاده که در پوست خصیه پیدا شود و چون با زیت و سرکه یا پیه کهن ضماد کنند جهة شدخ عضله و استرخا مفاصل و تعقد اعصاب نافع بود **رماد قصب** خاکستر نی بهترین آن نبطی بود و طبیعة آن سرد و خشک بود و گویند گرم و خشک بود در سیوم سده که در مراره بود بگشاید مقدار دانگی و گویند مضر بود بشش و مصلح آن کتیرا بود یا قند **رماد عش الخطاطیف** خاکستر آشیانهٔ پرستوک بهترین آن بود که آشیانه در موضعی ساخته باشند که بسیار هوا باشد و صفة سوختن آن چنان بود که در کوزه کنند و بگل حکمت گیرند و در تنور که آتش تیز بود بنهند یکساعت و بعد از ان بیرون آورند و سحق کنند طبیعت آن سرد و خشک بود نافع بود جهة دشواری زادن مقدار یکمثقال و گویند مضر بود بشش و مصلح آن سکنجبین بود **رماد السرطانات** صاحب منهاج گوید صفة سوختن وی چنان بود که در کوزه کنند و در گل حکمت گیرند و در تنوری که آتش تیز بود بنهند و بعد از ان بیرون آورند و سحق کنند و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم نفع آن در باب سین در صفة سرطانات گفته شود و صاحب جامع گوید صفة سوختن وی چنان بود که دیگی مسین سرخ بر سر آتش نهند و سرطان زنده در ان نهند و بسوزند تا چون خاکستر گردد و بردارند و استعمال کنند که نیک آید **رماد تبن الباقلا** خاکستر چوب باقلا وقتی که تر بود چون بسوزند و خاکستر آن ضماد کنند یا بمالند در حمام آثار جرب سیاه که در بدن باشد ببرد **رنف** بهرامج است و گفته شد

رند صاحب منهاج گوید آس است و صاحب جامع گوید که درخت غار است و صفة آس گفته شد و صفت غار نیز گفته شود **روس** بهترین سرها آن بود که از حیوانی معتدل در رطوبة گیرند و طبیعت آن گرم و تر بود و غذا بسیار دهد و منی بیفزاید و مصلح اصحاب کد بود و میش چون ببرند و بآب آن حقنه کنند امعا سفلی تر کند و گرده و اعصاب و بدن را نیکو گرداند و باه را زیاده کند چون در وی اندک حرارتی و رطوبتی بود و خوردن وی مضر بود بمعده از بهر آنکه دیر هضم شود و اولی آن بود که با دارچینی خورند و بعد از ان مصطکی بخایند سر گوسفند تر تر از سر بز بود و سر بز تر تر از سر آهو بود بدین قیاس و فی الجمله غذایی که اندک نخوتی داشته باشد و غذا بسیار دهد و قوت بدن ضعیف بدهد چون معم بره و مستولی شود و باه را زیاده کند و ضعیف را گران کند و کسی که معدهٔ وی ضعیف بود نشاید خورد که قولنج آورد و قولنجی بغایة سخت و گوشت زبان سبک تر بود و گوشت خدین غذا بسیار تر دهد و چشم خوبتر بود و زود بگدازد و دماغ سرد و تر بود و زبان با نمک خورند و چشم نیز با نمک زیاده خورند و گوشت خدین و بن گوش با سرکه و صعتر و انجدان و خردل خورند و مصلح دماغ و صفة دماغ گفته شود اما سرهای ماهی کوچک نمکسود خشک کرده چون بسوزند جهة شقاق که در مقعد بود و ملازه و ورم کرده و ورم صلب و مانند آن نافع بود **روابس** رواس جرجیر الماءات و گفته شد **روسختج** راسخت گویند و آن نحاس محرق است بپارسی مس سوخته گویند لیکن بتازی روی سوخته گویند و بهترین آن مصری بود و طبع آن گرم بود در سیوم و قابض و مجفف و ملطف بود و مسهل آب زرد بود و در خضابات

موی استعمال کنند و ریشها پاک گرداند و بصلاح آورد و چشم را جلا دهد و گوشت زیاده بخورد و ریشهای بد که در بدن بود منع کند **روبیان** از بیان است و گفته شد و اهل مصر فرنیدس خوانند و اهل اندلس و قمرون و ابن زهر در خواص آورده است که چون بکوبند با نخود سیاه و بر ناف ضماد کنند حب القرع را بیرون آورد و گویند چون سحق کرده خشک کنند با فلفل و در چشم کشند شبکوری را نافع بود و ماسرجویه گوید گرم و تر بود و باعث منی زیادت کند و شکم نرم دارد و بصری گوید بیش از آنکه نمکسود کنند تا کهن گردد و رازی گوید دشوار هضم بود و معده را بد بود و داء آن بود که اصلاح آن بسرکه و مری و کراویا کنند و بعد از آن جوارش عود یا جوارش سفرجل مسهل خورند و اگر محرور مزاج بود از عقب آن رب انار منعنع خورد و اگر جهة باه خورند شاید که سرکه خورند بعد از آنکه نیک پخته کنند با روغن گردکان و زرده تخم مرغ و پیاز و گندنا قلیه سازند و تناول کنند منی کرده و رحم بود و باه را زیاده کند **روث الحمار الاهلی** سرگین خر خواه سوخته و خواه ناسوخته قطع سیلان خون بکند خاصه چون با سرکه بیامیزند و اگر سرگین تازه بیفشارند و آب آن در بینی کنند رعاف زایل کند و هم چنین چون با سرکه بر وی انداخته و بپوشند همین عمل کند و چون تر بود بیفشارند و آب آن بیاشامند سنگ کرده بریزاند و سرگین اسب نیز همین عمل کند و سرگین خر که در علف جرید ه بود چون خشک کنند و باشراب بیاشامند گزندگی عقرب عظیم نافع بود و مولف گوید که اگر خشک کرده وی بکوبند و ببیزند و با کوکرد سحق کنند و در روغن کنجید حل نمایند جهة جرب تر چرب بمالند و

بامداد مصلح عدس کوفته بحمام برند و پیش از آب رختن بمالند و بعد از آن آب بریزند نافع بود **روث البرذون** سرگین استر چون دود کنند در شب زن بچه مرده و مشیمه بیندازد **رویا** عنب الثعلب است و گفته شد **رهشی** شیرازی ارده خوانند طبیعت وی گرم و تر بود و غلیظ و مصلح وی عسل بود یا دوشاب و در صفت سمسم گفته شود **رهج الفار** خرفقان گویند و آن سم الفار است و تراب الهالک نیز گویند و آن سنگ است و در شین گفته شود **رهقان** یعنی عرب زعفران خوانند و گفته شود **ریتنانج** را تیخوا است و گفته شد **ریباس** بپارسی ریواج است و قوت وی مانند حماض است اترج است و غوره و بهترین آن فارسی بود شاخهای دراز سطبر ابدار و طبیعت وی سرد و خشک است در دوم حرارت بنشاند و مستی باز دارد و خمار و طاعون و وبا را نافع بود و غثیان ساکن کند و قوت اشتها بدهد و معده و جگر گرم را نافع بود و صاحب منهاج گوید مضر بود به سینه و قولنج و مصلح وی اترج مربا بود و صاحب تقویم گوید مخفف اعصاب بود و منقطع باه و مصلح وی شراب عود یا انیسون بود و بدل وی حماض اترج است یا غوره **ربیر** بپارسی شش گویند صاحب منهاج گوید گرم و تر بود و سهل الانهضام و طبیعت به بندد و غذای وی اندک بود و میل ببلغم داشته باشد و مضر بود با صحاب کد و بقراط گوید مجموع ششها سرد و تر بود و روفس گوید خشک بود و دشوار هضم و اصلاح وی چنان کنند که بسرکه و کراویا بخو بیاشامند بعد از آن بریان کنند و بهترین ششها شش بره و گوسفند کوهی بود و شش بره چون بریان کنند با نمک و رطوبتی که از وی روانه بود بگیرند و با تاآلیل خشک که

بر اعضا رسته باشد طلا کنند و بدان ادمان کنند البته زایل کند و هم این رطوبه بر قوباء خشک بمالند نرم گرداند و شش مضر بود بمعده و آلات بول و مصلح وی حب الآس بود و سکنجبین **ریه الثعلب** شش روباه چون با سرکه عنصلی بخورند ربو و ضیق النفس را سود دهد **ریه الخنزیر و ریه الدب و ریه الجمل** شش خوک و یوز و شتر چون بسوزند و خاکستر آن بر بجی که حادث شود در پای بسبب موزه نافع بود و اگر نسوخته همچنان گرم بر آن نهند نافع بود و شش خرس همین عمل کند و منع تورم آن نیز بکند و خاکستر شش خوک چون بر جرب تر افشانند سود مند بود **ریه الحمار الوحشی** شش خر گور چون خشک کنند و بکوبند و بیاشامند سود مند بود ضیق النفس و سرفه را **ریه البحر** قلومن بلاسوس و آن چیزیست که در ساحل دریا یابند مانند آبگینه چون تر بود و چون سحق کنند و بر نقرس ضماد کنند نافع بود و شقاق که در سینه دست و پای می باشد بسبب سرما بدان ضماد کنند بغایة نافع بود **ریحان** و ریحان الملک و ضیمران هم گویند بپارسی شاسفرم خوانند بواسیر را نافع بود و در شین یاد کرده شود **ریحان سلیمان** سیاه دار و را گویند که بر درخت می پیچد و جسفرم و حماحم سلیمانی نیز گویند و نبات وی در کوهستان فارس و اصفهان بود و فقاح وی کوچک بود و مانند لبلاب بر درخت پیچد و وی مجفف و لطیف بود با سرکه بر جمره طلا کنند سود دهد و بر ورمهای بلغمی طلا کردن و بر نقرس و بواسیر همین سبیل و جهة لقوه بغایة مفید بود و بر گزندگی عقرب طلا کردن بغایة نافع بود و چون زن باره غن گل بخود برگیرد جهة درد رحم بغایة نافع بود و ابن ماسویه گوید طبیعت وی گرم بود و بوا سیر

ظاهر و باطن را سودمند بود بغایة و بسیار از وی صداع آورد و مصلح آن روغن بنلوفر و کافور بود و بدل آن مرزنکوش است و گویند بدل آن نیم وزن آن شیح و نیم وزن آن عنب الثعلب **ریحان داود** و ریحان دارو نیز خوانند و آن آذان الفار است و گفته شد **ریحان الکافور** و کافور یهودی و شجر الکافور نیز خوانند و بپارسی سوسن خوانند و آن نوعی از درخت است و نبات وی در خراسان بود و گل وی مانند گل حرا با بود و ورق وی بوی کافور کند چون ببویند یا در دست بمالند خواه خشک و خواه تر و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و بوییدن بسیار وی و ادمان بدان نمودن رطوبات از غشای دماغ بکند و چون ادمان بدان نمایند اخلاط غلیظ که در سر باشند تحلیل کند و بوییدن وی سرد مزاج **ریحانی** شراب صرفت خوش بوی **رمیمعت** سعدات و گفته شود **ریتیانج** صاحب منهاج گوید سنگی است مانند سرطان و طبیعت آن سرد و تر است در دوم نفث رطوبات چشم بکند و جلا دهد و روشنایی بیفزاید و مولف گوید آن نوعی از سرطان بحری است و در صفت سرطان گفته شود **ریش** شریف گوید پر مرغها چون بسوزند و خاکستر آن بر جراحت افشانند خشک گرداند و پرهای بزرگ یاری دهنده بود در رقی و در علاج بینی شکسته و منافع پر مرغ در موضع خود گفته شود با نفع آن ان شاء الله العزیز

باب الزاء

زاج انواع است سپید و سرخ و سبز و زرد و زاج سپید قلقدیس خوانند و شوغار گویند و بیونانی حلقنیس و زاج سرخ سوری خوانند و زاج سبز قلقنت خوانند و قلقطار

وزاج زرد است بپارسی زاغ شتر دندان خوانند وبهترین آن مصری بود و براق
مانند زر نرم بدرخشد وچون در دست بمالند زود ریزیده شود و پاک بود و کهنه نباشد و نوعی
دیگر از زاج سوری است که بپارسی زاج کفشگران گویند و شیرازی زاج سیاه خوانند
و بیونانی مالی طرنا و ملیطرنا نیز گویند و [illegible] گویند قلقطار چون کهن گردد زاج شود
و وی معتدلترین زاجات بود و محرق وی الطف محرقات بود و زاج احمر و اخضر
و اصفر در قوة مثل یکدیگرند لیکن اختلاف در غلظ و لطافت است لطیفترین سفید است
و اقوی ترین سبز و غلیظترین سرخ و قلقطار میانه بود میان غلظت و لطافت و از
زاجی دیگر هست که بیونانی میسی گویند و بهترین آن قبرسی بود که لون آن مانند زر بود و
طبیعت قلقطار گرم و خشک بود که لون آن مانند زر بود در سیوم و همهٔ زاجات در
طبیعت مانند یکدیگرند و وی قابض بود و محرق و خشک ریشه احداث کند و جرب
و سعفه و ناصور و رعاف و ریش گوش و مادهٔ آن سودمند بود خاصه چون فتیله
سازند و بعسل بیالایند و تعلقطار بگدازند و در گوش نهند و آکله که در گوشت دندان
و بینی و دهن بود و ریش آن خاصه سوری سودمند بود و از خوردن زاجات برفور
سخت بید اکند تا بحدی که بسل کشد و مداوای وی بشیر تازه و مسکه و قند و مانند آن کنند و
باقی منفعت هر یک در باب خود گفته شود **زاووق** زیبق است وگفته شود **زبیب**
بپارسی مویز خوانند و هر ثمری که خشک شود زبیب خوانند الا خرما که وی را تمر الرطب خوانند
و زبیب نخوانند و بهترین آن خراسانی بود بزرگ شیرین گوشت وی گرم و تر بود در اول و

دانه وی سرد و خشک بود در اول جالینوس گوید سرد بود در اول و خشک بود در دوم و با
دانه خوردن درد امعا را نافع بود و معده و جگر دوست دارند و گوشت وی گرده و مثانه را
نافع بود و یاری دهنده بود در ادویهٔ مسهل چون ده درم از وی اضافه کنند و چون بی دانه
بود شکم براند و آن نوع که لاغر بود و قابض حرارت وی کمتر بود و معده را قوت دهد و طبع
ببندد و محرق دم بود و مصلح دم بود و مصلح وی خیار شنبر بود و گویند شیر تخم تورک
و اسحق گوید سدهٔ دم بگشاید و قول اول اصح است و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی عناب
بود و مویز بدن را فربه کند و هیچ مضرت و اذیه نرساند مگر بمحروری مزاج و مصلح وی
سکنجبین بود یا از فواکه ترش چیزی بر سر آن خورند و دیسقوریدوس گوید گوشت وی چون بخورند
موافق قصبهٔ شش بود و سودمند بود جهة سرفه و اگر گوشت وی با فلفل خلط کنند یا
با آرد جاورس و بیض بریان کنند بعسل و بخورند بلغم از دهن بیرون کند و چون بیامیزند
با آرد باقلا و کمون و ضماد کنند بر ورم گرم که عارض شود در انثیین بغایة سود دهد و چون
خلط کنند سحق کرده با شراب و ضماد کنند بر هرچه پیدا شود در پوست مثل جدری و ریشهای
نمله و عفونات که در مفاصل بود و سرطانات و چون ضماد کنند با جاوشیر بر نقرس نافع بود
و چون بر ناخنی که جنبد چسبانند زود قلع کند و مویز غذا از یادة از انگور دهد و جلای
مویز انجیر خشک کمتر از جلای انجیر خشک بود بمعده و بدل آن کشمش است **زبیب الجبل**
مویز جبلی گفته شود و صاحب جامع گوید حب الراس است و این سهو است حب الراس
گفته شد و صفة مویزج گفته شود و بشیرازی مویزک خوانند **زبد البحر** بپارسی کف

دریا خوانند و آن پنج نوع است یکنوع بشکل اسفنجه فربه بود و سطبر و بوی وی مانند بوی ماهی بود
و در ساحل دریا یابند بسیار و نوع دوم بشکل ناخنه اجشم بود یا اسفنجه و بسیار تجویف
بود و بوی وی مانند طحلب بحری بود و سیوم بشکل کرم بود و وی را میلیبون خوانند و بشیرازی
کرم ایوب خوانند و نوع چهارم بصوف چرکن ماند بسیار تجویف سبک و مؤلف گوید
آن اسفنج است وگفته شود و نوع پنجم بشکل مانند قطر بود و وی را هیچ بوی نبود و باطن
وی خشن بود مانند قیشور و ظاهر املس و بهترین آن وردی بود که بزردی مایل بود و طبع
آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند تر بود داء الثعلب را نافع بود و چون بسوزانند و بشراب
سرخ رنگ که قوام آن رقیق بود بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند و خنازیر و جرب
و قوبا و بهق و هر علتی که در جلد پیدا شود جهة آن سودمند بود چون با موم و روغن گل استعمال
کنند و بشره را صافی کند و کلف سیاه و اثری که در روی و همه اعضا پیدا شود زایل کند
و نوع سیوم که گفته شد عسر البول و سنگ گرده و رمل که در مثانه بود و درد گرده و استسقا
و درد سپرز زایل کند و سودمند بود و حیض براند و باقی انواع آن منفعتهای دیگر که گفته شد
در ایشان باشد و جلای دندان بدهد و موی بر داء الثعلب برویاند چون با نمک یا شراب
طلا کنند و انواع زبد البحر موی بستردند و بر دیانند و یکنوع هست که سفید بود و طبیعت
وی گرم بود و تیز و خشک در دوم جلای چشم بدهد و با ادویه اگر مناسب بود سفیدی زیاده
که در چشم بود زایل کند البته و قلع کند و مقدار مستعمل از زبد البحر از دانگی تا دو دانگ و مضر بود
بسر و مصلح آن کثیرا بود و بدل وی بوزن وی حجر القیشور بود و اگر خواهند که وی را بسوزند

در دیکی گلی نا پخته نهند و سری بر نهند و شکاف آن بگیرند و در تنور میان آتش نهند و چون
پخته گردد بیرون آورند و بردارند و در وقت حاجت استعمال کنند و اگر خواهند که غسل
آن کنند مانند اقلیمیا مغسول کنند **زبد البحیره** بیونانی ادرافیون و ادرقی و ادراس
نیز گویند و بربانی عافورا و آن کرد بر گردنی جمع می شود و در دریا مانند پنبه بود و در
میان نی و گیاه یابند و لون وی مانند حجر اسیوس بود و بشکل زبد البحرات و بسیار
سوراخ و طبیعت وی گرم بود در چهارم و نشاید که تنها استعمال کنند باید که با ادویه
خلط کنند که کسر حدة وی بکند و قوة وی و اگر محتاج باشند از جهة بیرون شاید که استعمال کنند
لیکن از جهة اندرون احتراز واجب دانند بسبب شدة قوه که در وی است و دیسقوریدوس گوید
جهة جرب و ریش شد و کلف و قوبا و بثرها و مانند آن بغایة سود دهد و فی الجمله دوایی حاد
بود و نقل مزاج بد که عارض شود در اعضا با مزاجی نیک کند و عرق النسا را سود دهد و
رازی گوید چشم را جلا دهد و ورم پستان ساکن کند چون کوفته با آب طلا کنند **زبد القمر**
حجر القمرات و گفته شد **زبده** بپارسی مسکه گویند و بشیرازی نمک و بهترین آن تازه بود که از
شیر میش گیرند و طبیعت آن گرم و تر است در اول و تری آن زیاده بود منضج و محلل بود
و اگر بدن طلا کنند بدن را فربه کند و غذای وی بد بود و جراحات اعصاب را سود دهد
بود و جهة زود رستن دندان سود دهد و همه ورمها که در دهن بود سود دهد و چون با عسل
خلط کنند و لعق کنند سود دهد جهة خونی که از شش حاصل شود و ذات الجنب را و ورم
شش را بغایة نافع بود و بیدان حقنه کردن و ورمهای صلب حاد که در رحم و امعاء این

باشد سود دهد وریش روده و اگر با دویه بود که نافع جراحتها بود که در اعصاب وجب دماغ
و فم معده و مثانه باز دیده آید سود مند بود و ریشها پاک کرد اند و گوشت آن برویاند و دفع زهرها
بکند و چون بر گزندگی افعی مالند نافع بود و سرفه سرد و خشک را بغایت سود دهد خاصه چون با شکر
و مغز بادام بود و ذات الجنب و خشونت را بغایة نافع بود و منع خون و ماده بکند چون بانزده درم
از وی با عسل بخورند و بسیار خوردن وی مسهل بود و مغثی و مرخی معده و مصلح وی
چیزهایی بود که قابض بود و گویند مصلح وی فانید قندی بود و نافع بود جهة خشونة حلق
و قوبا و سعفه خشک و خشن چون بدان بمالند سود مند بود و حرقة مثانه را مغز نافع بود
و با بیضه نیم برشت و آنچه تازه بود و در بعضی ادویه بدل زیت بود و در بعضی بدل شحم و دخان
وی یعنی دوده وی چون بگیرند از چراغ مانند دوده بزر بدان طریقه در ادویه چشم مستعمل کنند
مجفف بود و در وی قبضی اندک بود و قطع سیلان ماده چشم بکند و ریش آن پاک کرد اندر زود
و بحال صحت آرد **زباد** نوعی از طیبت و آن عرقیت که از میان مرد و پای جانوری گیرند
بشکل گربه اما بس وی کوچک بود و آن را گربه زباد خوانند و طبیعت وی گرم بود در سیوم و
معتدل بود در رطوبة و یبوست و بوییدن آن و مالیدن صداع سرد و درد شقیقه و زکام را نافع
بود و اگر یک قیراط در ده درم شرابی که ممزوج بود بکدازند و بیاشامند خفقان زایل کند و
ضعف دل را و درین عمل بغایة کمال بود و اگر زنی دشوار زاید یک درم از وی با یک درم
زعفران در مرق مرغ فربه کند و بیاشامد زاییدن بروی آسان شود **زبل** بپارسی سرگین
گویند و مختلف بود بسبب اختلاف حیوان و اختلاف اشخاص یک نوع تنها خاصه انسان و مجموع

زبلها محلل و مسخن و مجفف بود و همه مفصل گفته شود **زبل الاطفال** آنچه اول از طفلان
بیرون آید بستانند و خشک کنند و سحق کنند با سم چندان ورق مامیثا و سم چندان نبات
و در چشم بود زایل کند در چند روز و بهترین زبل طفلان آن بود که از طفلی گیرند که محفوظ باشد
از تخلیط و بعسل بسرشند و بدان تحنک کنند خناق و ذبحه را نافع بود و یاد در حلق دمند
همین عمل کند و هم چنین کسی که تورم حلق پیدا کرده باشد و نزدیک بمرگ باشد و احتیاج بفصد
بود از خناق سخت چون زبل کودک خشک کرده بعسل معجون کنند و بر حلق وی طلا کنند بغایة
کمال نافع بود و مجرب و باید که غذای کودک سه روز ترمس با نان تنوری دهند که نمک
خوش کرده باشند و شرابی که اندک مزاجی داشته باشد بوی دهند سه روز بپیاپی و غذاهای
معتدل و روز چهارم زبل وی بستانند و خشک کنند و نگاه دارند تا وقت حاجت و هم چنین
اگر غذای وی گوشت مرغ و دراج بخته بآب بود سود مند بود و باید که از غذاهای که رطوبة داشته
باشد نگاه دارد و اگر نگاه ندارد در فعل و قوة نقش مانند زبل کلاب بود و زبل اطفال بزرگ
تریاق کسی باشد که بیکانی زهردار بوی زده باشند و زبل الانسان چون خشک کنند و با عسل
بیاشامند سود مند بود جهة تبهای دایره و گزندگی جانوران و ادویهای کشنده تلف کنند و
یرقان را نافع بود و قطع اسهال بکند و چون سحق کنند و بر موضع عقبه باشند زایل کند
زبل اللقلق سرگین لقلق چون بیاشامند مصروع را سود مند بود **زبل الجراد**
سرگین ملخ بهق و کلف را زایل کند **زبل الحردون** سرگین عصایه لون را نیکو گرداند
طلا کردن **زبل الخطاف** سرگین پرستوک سپید چشم را زایل کند **زبل الکلاب**

بهترین آن بود که از سگی گیرند که استخوان خورده باشد و آن با عسل نافع بود جهة ریشهای
کهن و تحنک بدان کردن خناق را زایل کند و جهة دفع اسهال آشامیدن بشیر سود مند بود و جهة
قولنج بدان حقنه کردن بآب گرم نافع بود و دیسقوریدوس گوید سرگین سگ چون بگیرند در تابستان
بعد از غروب ستاره کلب و خشک کنند در سایه و با شراب بیاشامند یا بآب شکم ببندد
و سرگین سگی که استخوان خورده باشد آنچه سپید بود و خشک و گنده نبود آن را خشک کنند و
نگاه دارند و چون خواهند که استعمال کنند جهة ورم حلق و خناق بغایة سحق کنند و با ادویه
که محلل بود خلط کنند و رها بکدازانند **زبل الذیب** بهترین سرگین گرگ آن بود که از غار
گیرند و سپید بود و در وی استخوان و موی بود قولنج را نافع بود خاصه چون آن گرگ استخوان
خورده باشد در غایة کمال نافع بود و مجرب و مفید و اگر نزدیک خاصره بیاویزند همین
خاصیت دهد و اگر در پوست ایل یا پوست گرگ گیرند و بیاویزند بر میانی که از شم کیفی
بود که بعضی از وی گرگ خورده باشد نیکوتر بود این مرض را **زبل الزرازیر** سرگین
گونجشک و بهترین آن بود که از برزیگران گیرند که برنج خورده باشد قوبا و بهق و برص
و کلف را سود دهد **زبل العصافیر** سرگین گنجشک پاک کنند و زایل کند و کلف از روی
بود و چون بلعاب دهن بسرشند و بر ثالیل طلا کنند زایل کند و ثالیل را بپارسی گول
خوانند **زبل الرخمه** سرگین مردارخوار چون دود کنند در شیب زن بچه بیفتد و چون
بازیت بیامیزند و در گوش چکانند گرانی گوش زایل کند **زبل الحمام** سرگین کبوتر
گرم تر از همه سرگینها بود و سود مند بود مرمرضی سرد که باشد و با آرد جو نخون بیامیزند

محلل بود و چون با سرکه بیامیزند خنازیر را سود مند بود خاصه چون بزر کتان کوفته با وی اضافه
کنند و چون با عسل و بزر کتان خلط کنند و رهای صلب منفجر گرداند و خشک ریشه که حادث
شود از آتش پارسی و چون بازیت بیامیزند سوختگی آتش را سود دهد اما سرگین کبوتر که در
خانها و برجها دارند بغایة گرم بود و سرگین کبوتر صحرایی و کوهی حدت وی سخت تر بود و سرگین
کبوتر در بسیار موضعها مستعمل کنند خاصه چون با تخم حرف کوفته و بیخته یا خردل بیامیزند و
مستعمل کنند در مرضهای سرد که احتیاج بسخونة بود و قوبا و درد مفاصل و سعفه و درد
شکم و درد گرده را نافع بود و چون با آرد جو بیامیزند و بآب بزنند و اندکی قطران اضافه
کنند و با هم سحق کنند تا مانند مرهم گردد و بر برص نهند بر کتان پاره و سه روز رها کنند
بعد از آن بردارند و دیگر بار تازه بنهند سود مند بود و چندان این عمل بکنند که زایل گردد
انشاء الله و اگر بآب بپزند و کسی را که عسر البول بود در آن نشینند بغایة نافع بود و جهة درد
شقیقه طلا کردن نافع بود و چون با سرکه بر مستسقی طلا کنند سود مند بود و هم چنین اگر با سکنجبین
بیاشامند و سرگین کبوتر سرخ چون دو درم از وی با سه درم دارچینی بیاشامند سنگ گرده
بریزاند و چون بسوزانند در خرقه کتان تا مثل خاکستر شود و با زیت بیامیزند و بر سوختگی
آتش طلا کنند نافع بود و گویند سرگین کبوتری که بزر کتان خورده باشد سنگ گرده بریزاند
و این مجربست و سرگین کبوتر در حقنه قولنج نافع بود **زبل الفیل** چون زن بپشم پاره
بخود برگیرند هرگز آبستن نشود و اگر بخور کنند صاحب تب کهن را نافع بود **زبل الفرس**
سرگین اسب همان عمل کند که سرگین خر میکند **زبل الدجاج** سرگین مرغ اگر دود کنند

سود مند بود جهة درد دندان و موافق کسی بود که فطر کشنده وادویهای کشنده خورده باشد
واکر با شکر بیاشامد قولنج را بکشاید و مجرب است **زبرجد** نوعی از زمردات و طبیعة آن
سردات در دوم و خشکست در اول باصره را قوة دهد و دیگر منافع وی در صفة زمرد کفته شود
زبد القوارير سحقونیات و کفته شود **زجمود** دینار کویند کشوث است و کفته شود
زجاج بپارسی آبگینه را کویند و طبیعة آن کرم است در اول و خشکست در دوم موی برویاند
و چون با روغن زنبق طلا کنند و در وی قبضی و لطافتی بود و سپیدی چشم زایل کند و رستنهای
بیفزاید و چون بسوزانند در عمل اقوی بود و آنچه سوخته بود سحق کرده مسنک کرده و شاز
بریزاند چون با شراب بیاشامند و اگر غیر محرق مستعمل کنند باید که بغایت سحق کنند و استعمال
کنند و صفة سوختن وی آنست که در کوره آهنکران بهند و بدمند تا نرم کیک کداختن پس
بیرون آورند و در آب قلی اندازند بعد از ان سحق کنند و مستعمل کنند و کویند سوختن وی
چنان بود که سحق کنند و بر روی صحیفة از آهن کنند که سر آن کشوده بود و آتش تحت در شیب
وی کنند مقدار ساعت و دایم تحریک آن کنند بعد از ان سحق کنند بغایت و مستعمل کنند
زدوار جدوارات و کفته شد **زرنباد** بزبان هندی کچور خوانند و بزبان اهل
مکه عرق الکافور و وی بیخی است که از وی بوی کافور آید چون تازه بود و بلغتی دیکر سطراک
خوانند و در طعم وی تلخی بود و آنچه در تری بکار دباره کنند و بجوشانند تلخی وی کمتر بود
و آنچه باره نکرده باشند تلخ تر بود و آن نیکوتر بود و طبیعت وی کرم و خشک بود در دوم
تا سیوم و کویند در اول محلل ریاح غلیظ بود خاصه در ارحام و بدن را فربه کند و

قطع بوی سیر و شراب و پیاز بکند چون در دهن کیرند و شکم نیز ببندد و مفرح و مقوی
دل بود بخاصیت قوة قبضی و تلطیفی و از ادویه تریاقات کبار بود و مقوی روحی بود
که در جکر باشد و مسهل سودا بود شربتی از وی یکدرم باشد و بول براند و سودمند بود جهة
مرضهای سوداوی و خفقان دل و فساد فکر و غم و وحشت و در بیشتر منافع مانند درونج بود
و معده تر را خشک کرداند و چون در دهن کیرند و بدان ادمان کنند درد دندان را نافع بود
و نکاه دارد و بوی دهن زایل کند هر نوع که باشد و ابن زهر در خواص آورده است که چون
تر بود و بکوبند و در شیب پای بالند هر علتی که در سر بود زایل کند از صداع و شقیقه و
مثل آن و چون در خانه بخور کنند مور بکریزد و باز نکردد و اگر جوز درست بزرگ از وی
سوراخ کنند و بیاویزند بر حقوه کسی که شهوتش منقطع شده باشد از علتی نه آنکه طبیعی بود
بحال صحت بیاید و شهوت باز آورد و انتشار حاصل کند و دیسقوریدوس کوید نافع بود
جهة تزحر کودکان و عرق النسا و نقرس و فالج و جرب کودکان را در دوم با عسل بسرشند
و طلا کنند جنبد بود که زایل کند و جالینوس کوید درد ورکین و حقوین و عرق النسا و فالج
و صرع که از رطوبات بود چون با عسل بیاشامند نافع بود و صاحب منهاج کوید بسیار خوردن
وی مضر بود بدل و مصلح آن فوتنج بود و صاحب تقویم کوید مصلح وی سنبل الطیب و نبات
بود و بدل آن رازی کوید در کزندکی جانوران و بادهای غلیظ یک وزن و نیم آن درونج
و چهار دانک وزن آن طرخشقوق بری و نیم وزن آن و اهدا انزج و کویند بدل آن شیطرج
و دراسن است **زرین درخت** کویند درخت اترج است و مولف کوید درختی است

کهدر ولایت کازرونیان بسیار باشد خاصه در نیشابور و ورق وی مانند ورق زیتون
بود و کل وی مانند قرص آینه زرین بود و در وقت انکور بشکفد و ورق وی چون سبز
بود بکوبند و عصاره آن بیاشامند با سکنجبین عرق النسا و عسر البول و طمث را نافع بود
و خون بسته از مثانه بیرون آورد و کزندکی جانوران را سودمند بود و وی مضر بود
بمثانه و مصلح وی حب الآس و بلوط بود و بدل وی بوزن آن قنطوریون باریک
و بوزن آن تخم خیار زه و بوزن آن حب الاترج و کویند بدل آن نیم وزن آن زعفران
زراوند مدحرج زراوند مدور بود و معروف بود بشامی و وی ماده
بود بپارسی زراوند کرد خوانند و بهندی کچور کویند و زرنباد را نیز هم کچور خوانند
و بهترین آن بود که بلون زعفران و بغایت فربه باشد و طبیعت آن کرم است در آخر
دوم و خشکست در سیم و وی اقوی بود و الطف از طویل نافع بود جهة ربو و صرع
و وسواس و فواق و نقرس چون دو درم از وی بیاشامند و نافع بود جهة کزندکی
جانوران و ادویه کشنده و جذب سلی و شوک و سهام بکند چون ضماد کنند و
از اعضا بیرون آورد و بهق را سود دهد و دندان را جلا دهد و دفع اخلاط بلغمی
و مراری بکند و قوة سمع بدهد و ریشهای بد پاک کرداند و کوشت برویاند و چرک
کوش پاک کرداند و ورم سپرز و رنج عضله و درد پهلو چون بیاشامند نافع بود
و دماغ و معده را از اخلاط بد پاک کند و درد سر و شقیقه که از سردی بود سود دهد
و یرقان صفراوی و بلغمی را چون با عسل بیاشامند و درد ورکین و عرق النسا

و فالج و نقرس و دردهای مزمن کهن شده را نافع بود و صاحب منهاج کوید مضر بود بسپرز
و مصلح وی عسل بود و صاحب تقویم کوید مجفف اعضا بود و مصلح وی روغن بنفشه و کدو بود
و مقدار مستعمل از وی یکمثقال تا دو درم بود و بدل وی بوزن آن زرنباد و دو دانک آن
بسباسه و نیم وزن آن قسط و اسحق بن عمران کوید بدل زراوند مدحرج یک وزن و نیم
طویل بود و نیم وزن آن ریوند چینی **زراوند طویل** شجره رستم خوانند و ارسطولوخیا
نیز کویند و اهل اندلس سعتار و مسقران نیز کویند و بیونانی ذکر خوانند و وی نر بود و بهتر
آن بود که همرنک زراوند مدحرج بود و سطبر بود از انکشت نر سطبر تر و طبیعت آن کرم است
در سیوم و خشکست در دوم کوشت برویاند جهة صرع و کزاز آشامیدن بغایت سود دهد و لون را
صافی کرداند و سینه را پاک کرداند و احشا را نافع بود و ریشهای تر عفن شده را باصلاح
آورد و دندان و بن دندان را پاک کرداند از رطوبتی که در وی بود و اگر کوفته بسرشند
بسرکه و طلا کنند بر سپرز بغایت سود دهد و اگر با سکنجبین بیاشامند و ضماد کنند جهة
کزندکی عقرب و همه جانوران و ادویه قتاله بغایت سود دهد و چون با فلفل و مر بیاشامند
نفس را پاک کرداند از فضول بسته که در رحم بود و حیض براند و بچه بیرون آورد خواه
مرده و خواه زنده و اگر فرزجه از وی بسازند و زن بخود برکیرد همین عمل کند
و کرم دراز و حب القرع را بکشد و اگر بروغن بر بدن طلا کنند شبنم بکشد و حرارت
تبها نافع بود و معده را سود دهد چون با ایرسا و عسل بیاشامند و ریشهای عمیق را هموار
کند و باصلاح آورد و اسحق کوید مضرات بجکر و مصلح وی عسل بود و بدل آن شیطرج است

وکویند بوزن آن زرنباد و نیم وزن آن فلفل و دو دانک آن بسبایج وکویند نیم وزن
آن بسفایج و نیم وزن آن زرنباد و رازی کوید که بدل آن در نفخ از ریاح و تحلیل آنچ
در شکم و سپرز بود بوزن آن زرنباد و نیم وزن آن انزروت **زرشک و زرنک**
امبرباریس است وکفته شد **زرنیخ** الوان آن انواع است زرد و سرخ و سبز و تیره و
دیرج و سفید بهترین آن زرد بود ارمنی که صفحها بر روی یکدیکر بود و بکون زرد بود
مانند طلق زرد بود براق و بوی کبریت از وی آید و بپارسی زرنیخ بدخشی خوانند و طبع آن
کرم و خشک است در سیم سوزنده بود و در وی قبض و معفن بود و لذاع و کوشت زیاده
بخورد و در ریشها و موی بسترد و اکر با پیه بر جراحت نهند سود دهد و جرب و سعفه تر و اکر
با زفت بر موضعی که خون مرده بود بسبب ضربی طلا کنند نافع بود با زیت کهنه شبش بکشد و
با روغن کل جهت بواسیر اکر در موم روغن کنند خاصه زرنیخ سرخ را نافع بود و جهت ریش بینی
و دهن و آکله که در وی بود و خوزی کوید زرنیخ سه نوع است زرد و سرخ و سفید نوع
سفید کشنده بود و زرد بر موضعی که خون مرده بود بسبب ضربی چون طلا کنند آثار آن ببرد
و نوع سرخ در فلغمونی نیکوتر بود و ابحق ابن عمران کوید زرنیخ زرد چون سحق کنند و در میان
پنیر کنند هر مکس که در آن افتد بمیرد و نوع سرخ چون سحق کنند و با عصاره ... تو بر شند
و بر شیب نعل طلا کنند بعد از آنکه موی بر کنده باشند هرکز دیکر نروید و دیسقوریدوس
کوید قوت زرنیخ سرخ مانند زرنیخ زرد بود و چون با راتینج بیامیزند داء الثعلب زایل
کند و زرنیخ بر اعضا طلا کردن کلف آورد و مصلح وی آن بود که بعد از وی برنج و خشق

طلا کنند و زرنیخ مصعد کشنده بود و از خوردن وی همان عارض شود که از خوردن
شک که آن ... است و اکسیریان آنرا ... سفید خوانند و مداوای آنکس که زرنیخ مصعد
خورده باشد بقی باب کرم و روغن کنند بعد از آن آب کرم و جلاب و روغن کنجد یا روغن
بادام و طبیخ برنج و مرقهای چرب مانند آب کوشت از مرغ بروغن بادام و شیر تازه و
لعابات دهند و رازی کوید بدل زرنیخ سرخ نیم وزن آن زرنیخ زرد بود و صاحب تقویم
کوید زرنیخ معفن اخلاط بود و مصلح وی ملیله زرد بود و مقدار ماخوذ از وی نیم درم بود
و تشویه کردن زرنیخ چنان بود که دیکی نو کواری بستانند و بر سر آتش نهند و در آن زرنیخ
کنند و دایم تحریک می دهد تا آن زمان که لون آن تغیر کند و بریان شود بعد از آن فرو
کیرد و سرد کرداند و سحق کنند و بوقت حاجت استعمال کنند **زرنب** رجل الجراد خوانند و این
اسم را بدان نهاده اند که مشابه آنست و بهندی تیسج خوانند و بپارسی سرو ترکستانی
و طبیعت آن کرم و خشک در آخر دوم بغایت مفرح بود و مقوی دل مانند زرنباد و بسبب
عطریتی که در وی است و تلطیفی و قبضی تقویت و تفریح زیاده تر دهد و چون با روغن کل
یا با آب و روغن بنفشه سعوط کنند درد سر که از سردی بود سود دهد و از تری نیز و قوة
مانند سلیخه بود و کبابه معده و کرده و جکر بدیه ضعیفه بدهد و اوجاع اعصاب را نافع
بود و مجموع عصبهای بدن و محلل بادها بود که در مجموع بدن پیدا شود و شکم ببندد و مصلح
وی جلاب نیم کرم بود و بدل وی دارچینی بود و کویند سلیخه و کبابه و کویند بدل آن هیل
و کویند بقوه جوز بوا است لیکن لطیف تر از وست **زرنک** و زردک آب خشق است

وصفه آن در باب عین در عفص کفته شود **زریرا** و تعلبه لینه هم خوانند تعلبه مبارکه است بزبان
سریانی وکفته شد **زرقوری** رجل الغراب است وکفته شد **زرنبلج** و آن اسرنج است و
در سین در صفه سرنج کفته شود **زرافه** حیوانیست که وی را اشتر کاو پلنک خوانند و در خواص
حیوانات صفه وی کفته اند کوشت وی غلیظ بود و سودا انکیز **زریر** کل نباتیست که در کو
بود چون ریحان می باشد و بشیرازی آنرا اسپرک خوانند و جهت رنک زرد صباغان استعمال کنند
زعفران جادی خوانند و جساد و ریهقان و کرکم و شعور الصقالبه و خلوق و بهترین
آن تازه بود که بغایت سرخ رنک و تیز بوی بود از ولایت فارس از کوه کیلویه خیزد آن
آن نوع بهترین زعفران است بعد از آن خراسانی که معروف بود به پیلکهندی و بعد از آن
رود آوری و زعفران فرنکی که آن مشهور بمصری بود بیشتر قلب بود و طبیعت زعفران
کرم است در دوم و خشک در اول و فولس کوید کرم است در سیم و خشک در اول و در
وی قبضی بود و محلل و منضج بود و مصلح عفونه و بلغم بود و مقوی احشا و لوزا نیکو
کرداند و چشم را جلا دهد و تاریکی زایل کند و آب رفتن وی باز دارد و چون با شیر
زنان در چشم کشند و چون با ادویه خلط کنند که خضاب بود و بیاشامند جهة درد اندرون
بغایت نافع بود و خاصیت چون از وی مستعمل کنند در رحم و مقعد را نیکو بود و وی مقوی
دل بود و مفرح و منوم و باه را برانکیزد و بول براند و سده جکر بکشاید و چون با زرده
تخم مرغ زنی که دشوار زاید بیاشامد مقدار دو درم در ساعت بار نهد و این مجربست و
صاحب منهاج کوید یک درم تمام بود و چون با شراب بیاشامند بغایت مستی زیاده کند

و تفریح بخشد تا بمرتبه که کاه باشد که بدیوانکی کشد از غایت فرح و او دافع مضره بود جهت عفونت
که دارد و مقوی معده و جکر بود و مقوی آلات نفسی بود و قوت باه بدهد و درد و رکبتین
و رکبتین را نافع بود و مقوی دماغ بود و مثانه و کرده را پاک کرداند و سپرز را بغایت سود دهد
و چون بپزند و آب آن بر سر ریزند بیخوابی را نافع بود که بسبب آن بلغمی شور بود و ورمهای
کرم که در بن کوش باشد و جمره چون بدان طلا کنند نافع و اکر با ادویه خلط کنند نفوذ آن ادویها
در جمیع بدن بکند و درد سر که از سردی بود و درد شقیقه را سودمند بود و اصل وی چون با شراب
بیاشامند بول براند و شربتی از وی از نیم درم بود تا یک درم و ابحق کوید که مضرات شش
و مصلح وی انیسون بود و مضرت وی مصدع و مغثی بود و مصلح وی عصاره زرشک بود و
صاحب منهاج کوید مظلم حواس بود و مصدع و منوم و چون سه مثقال از وی با آب بیاشامند
کشنده بود و بتفریح و مبیح کوید مضم طعام بکند و رازی کوید که اشتهای طعام ببرد و مغثی بود
و در خواص ابن زهر آورده است که در خانه از عفران بود سام ابرص در آنجا نرود و
رازی کوید بدل آن بوزن آن قسط و بوزن آن دار فلفل بود و دو دانک و نیم آن سنبل و
شش یک آن قنور سلیخه و کویند بدل آن دو وزن آن خلط فلفل روغن آن بود
زعرور جبلی تفاح بری خوانند و اکچ نیز کویند و ارونیا و ذو ثلاثه حبات هم خوانند
و درخت او را نک کویند و جالینوس کوید ملهلیون خوانند و بهترین آن سرخ بود و آن بستانی
است وکفته شود بعد از این اما نوع زرد طبع آن سرد و خشک و تر و قابض بود از سنجد
معده را نیکو بود و شکم ببندد و بول ببندد و مسکن صفرا و خون بود و قی باز دارد و قوه

معده و جگر گرم بد بود و صاحب تقویم گوید غذای بدن بد بود و مقوی و مسمن بود و
قوت پشت بد بود و داء الفیل را نافع بود ولیکن مصدع و مرخی معده بود و مصلح وی گلشکر
بود و صاحب منهاج گوید که در مداواة سه درم مستعمل بود و مصدع بود و قولنج آورد و
گرده را بد بود و مصلح وی انیسون بود و اولی آن بود که بنهایة رسیده بود **زعرور**
بستانی مثلث عجم خوانند و بشیرازی کیل سرخ خوانند و بهترین آن رسیده بود و طبع
آن سرد و خشک بود و گویند تر مولد بلغم بود و معده را و گرده را بد بود و مصلح وی راز یانه
بود البته **زعفران الحدید** صداء الحدید است و زنجار الحدید هم گویند و بشیرازی
زنگ آهن گویند و آن از آهن گیرند صنعة آن بستانند سونش آهن و آنرا بر روی
صحیفه کنند و نم کنند آب و نهند تا خشک شود و بکوبند تا آن زمان که همه زعفران شود و
انواع ساختن آن بسیارست این یک نوع که آسان تر بود گفته شد و طبیعة وی قابض بود
و سرد و چون کهن گردد گرم و خشک بود در دوم و چون زن بخود برگیرد قطع خون رفتن
بکند و چون زن بیاشامد منع آبستنی بکند و چون با سرکه بیامیزند و بر جمره و بثرها بیندایند
سودمند بود و جهة داخس که بر ناخن برآید نافع بود و خشونة اجفان و بواسیر که بر سر باشد
در مقعد سودمند بود و بن دندان محکم دارد و چون بر نقرس بیندایند نافع بود موی را بد
داء الثعلب برویاند **زغبر** مروسفیدست و در میم گفته شود صفة انواع مرو **زفت رومی**
سه نوع است بری و بحری و جبلی و بهترین آن براق صافی بود پاک املس و طبیعة آن گرم
و خشک بود عرق النسا را سودمند بود و نقرس و مفاصل و فالج و بادهای سرد و دردانها

وز انو ها را نافع بود و جذام را طلا کردن بغایة نافع بود خاصه چون ادمان بدان کنند و مقدار
یکدرم تا دو درم مستعمل بود و اسحق گوید مضرات بشش و مصلح آن کثیرا بود و بدل آن جاو
و علک البطم و گویند بدل آن قطران است **زفت یابس** ترست که خشک می شود بر
طبیعت خود و آنرا ابو شلس خوانند و بیشتر از ینبوث و ارز گیرند و ینبوث خرنوب است
و ارز صنوبرست که بر نمی دهد و طبیعت آن گرم است در اول و گویند در دوم و خشک است
در دوم و جالینوس گوید گرم است در سیوم و وی خشکتر از زفت رطب بود قوبا را نافع بود و
ریشهای فاسد از رطوبات پاک کرداند و ریشهای سر و گوشت در ریشها بر ویاند و مفتح و محلل و
ملین جراحات بود و بر موضع ضرب طلا کردن سود دهد و منضج ورمهای صلب بود البته
زفت رطب زفت ترست و آن روانه بود و در مرهمها کنند و آن از قبیل قیرست و از
ینبوث و غیر آن از انواع صنوبر گیرند و زفت نزدیک بقطران بود و روغن وی را قنا
خوانند و آن چنان گیرند که زفت در نحتن بر بالای وی صوف پاک بیاویزند و بخار که بدان
متصاعد شود و چون بسیار گردد آن صوف بفشارند در ظرفی یا در قرع انبیق نهند تا
بچکد و آنرا روغن زفت خوانند و چون بآرد جو بر داء الثعلب ضماد کنند موی بر ویاند و
اگر بر خنازیر نهند نافع بود و منضج اخلاط غلیظ بود و برص ناخن ببرد و ملین ورمها
صلب بود و قوبا را زایل کند و چون با شکر بخورند سینه را پاک کرداند و اگر بر ریش جهار پایان
و جرب ایشان بیندایند سود دهد و اگر چند نوبت بر هر عضوی که خواهند طلا کنند فربه گرداند
و شقاق پای طلا کردن سودمند بود و منع نفث دم بکند و مسهل بود و شریف گوید چون بر

حقنه کنند گزندگی مار و عقرب را نافع بود و چون میان شرب باشد کسی که علق خورده
باشد و بدان روغن یا قطران جرب کنند علق بیرون آید از حلق و صاحب منهاج
گوید چون بگیرند از روغن وی تا ده درم و با عسل بیاشامند تریاق زهرها بود و بر گزندگی
افعی طلا کردن سود دهد و دود وی مژهٔ چشم را برویاند و ریش آن زایل کند و در
قوة بمثل دخان کندر بود **زفیرف** بزبان اندلسی عنابست و گفته شود **زلابیه** بشیرازی
زلیبی خوانند و حلقی نیز گویند و آن سبکتر از لوزینج بود و قطایف و زودتر هضم
شود و سرفه تر را سودمند بود و رطوبة سینه و شش و مولد بخونة بود و مصلح وی آن بود
که بعد از وی سکنجبین خورند و یا انار میخوش و سدهٔ جگر تولد کند کسی را که مجاری جگر تنگ بود
زمرد ارسطوطالیس گوید زبرجد و زمرد هر دو یک جنس اند و در معدن زر از معدن
زمین خیزند و طبیعت وی سرد و خشک و خاصیت وی آنست که چون بیاشامند از وی
بقدر بست جو از گزندگی جانوران زهردار و سمهای کشنده خلاص یابند و باید که پیش
از انکه زهر در وی عمل کند بیاشامند از مرگ خلاص یابد و موی نریزد و بوست رها نکند و صحت
یابد و اگر از وی گردن بندی سازند یا نگینی و با خود نگاه دارند دفع صرع بکند و باید که
پیش از آن زحمت نگاه دارد و چون بر کودکان خرد بیاویزند خاصه در زمانی که بزاید
از صرع ایمن باشد و ابن ماسویه گوید نافع بود جهة خون رفتن و اسهال چون بیاشامند یا
بیاویزند و مجهول گوید زبرجد حل کرده چون بیاشامند جذام را نافع بود و در خواص آورده اند
که افعی نظر بر زمرد اندازد آب از چشم وی روانه شود و بعد از آن کور شود و درین قول

خلافت و چون سحق کنند و با ادویه که جهة سعفه استعمال کنند بغایة نافع بود و ادمان
نظر بدان کردن کندی چشم زایل کند **زمج** مرغیست و بدان صید کنند بپارسی چرخ گویند
و شریف گوید گوشت وی خوردن و مداومت بدان نمودن ضعف دل و خفقان را نافع بود و
زهرهٔ وی چون در کحلها کنند تاریکی چشم و شبکوری زایل کند و سرگین وی چون بر کلف
و نمش طلا کنند زایل کند **زنجبیل** بهترین آن صینی بود که لون آن بزردی مایل بود و اندکی
و طبیعت آن گرم است در آخر سیوم و ترست در اول سودمند بود جهة سدهٔ که در جگر پیدا شود
از سردی و تری و مجامعت را قوة دهد و محلل ریاح غلیظ بود که در معده و امعا باشد و جگر
و معدهٔ سرد را نیکو بود و جالینوس گوید فالج و لقوه و اغمار نافع بود و مجموع دردها که از سردی
بود چون بعسل سرشند و یا ادویهای قوی بیاشامند و فولس گوید عرق النسا و نقرس و فالج
و خدر و جمود ذولسده دماغ و اخلاط بلغمی بدر انافع بود و دیوجانس گوید که مهار اکیند و
بیج اسفار انافع بود و درد سر و شقیقه که از سردی بود سحق کنند و با روغن خیری طلا کنند نافع بود
و چون دو درم با قند آب گرم بیاشامند مسهل اخلاط لزج بود و در چشم کشیدن و خوردن
تاریکی چشم را زایل کند و خوردن وی حفظ بیفزاید و رطوبة از نواحی سر و حلق بزداید
و گزندگی جانوران زهردار را نافع بود و تری معده را نشف کند و منی بیفزاید و بلغم و مرهٔ سودا
بیرون آورد و مقدار دو درم مستعمل بود و اسحق گوید مضرات بحلق و مصلح وی عسل بود
و بوزن وی بدل وی دار فلفل یا فلفل سفید و گویند بدل وی بوزن یک وزن و نیم راسن
بود و گویند بدل آن عاقر قرحا بود **زنجبیل الکلاب** فلفل الماء است و ورق وی

مانند ورق بید بود اما بغایة زرد بود و قضبان وی سرخ بود و بطعم زنجبیل بود و زنجبیل
الکلاب از بهر آن می گویند که سگ را می کشد و طبیعت آن گرم است در سیم و خشک است در اول و چون
تر بود بکوبند با تخم وی و بر کلف روی و نمش کهن طلا کنند زایل کند و اگر بر ورمهای صلب
ضماد کنند بگدازاند **زنجبیل العجم** اشتر غاز است و گفته شد **زنجبیل شامی و**
زنجبیل بلدی راسن است و گفته شد **زنبق** گلی است سفید که در اندرون گل وی دو سه
شاخک خشک زرد باشد و قد آن شاخ که گل دارد یک گز باشد و زیادة نیز باشد و کوتاه
تر نیز بود و بهر شاخی چهار یا پنج یا شش تا ده زیادة تر نیز گل بود و بوی عظیم نیکو
دارد و برگ او مانند برگ مورد بود درازتر و اصل وی مانند برگ کاسنی بود لیکن سبزتر
و صاحب جامع گوید زنبق دهن الیاسمین است و خطا کرده است و صاحب منهاج گوید که
هو السوسن الابیض و مؤلف گوید آنچه محقق است گفته شد و اگر گویند که زنبق نوعی از
سوسن است شاید و مولف گوید راز قی زنبق است باقی همه خلافت و خطا و طبیعت آن
گرم است در اول و معتدلست در تری و خشکی **زنجار** بپارسی زنگار خوانند و بیونانی آنرا
قسیطوس و معنی آن مجرود بود و آن دو نوع است معدنی و عملی و بهترین آن معدنی بود که
در معدن مس حاصل شود و طبیعت آن گرم و خشک است تا چهارم تیز بود و خورنده گوشت
صلب بود و جرب و بهق و برص را سود مند بود و در مرهمها مستعمل کنند جهة ریشهای پلید
که در بدن پیدا شود و قوة زنجار مانند قوة مس سوخته بود لیکن زنجار از وی بقوة تر بود
و چون در بینی دمند گند بینی را زایل کند و ریش آن و باید که دهن را پر آب کنند تا گرد آن به

حلق نرسد و اگر باد و یه که نافع بود جهة چشم بیامیزند ناخنه و سبل و سپیدی چشم و جرب
و ملاق زایل کند و تیزی چشم زیاده کند و رطوبة آن خشک گرداند بغایة و بواسیر و ناصور
که در مقعد بود چون بار از یانه و روغن گل بیامیزند سود مند بود جهة ریشهای اعضاء
خشک مزاج مانند ریش دهن و اسرخاالته و ریش بینی و قرحها و سودمند بود جهة غلظ
اجفان چون با عسل در چشم کشند و غبار وی مضر بود بحلق و مداوای وی بشیر تازه و مسکه
کنند و وی از جمله سموم بود چون بیاشامند از بهر آنکه چون بجگر رسد تشنج کند و مضر بود بمعده
از بهر آنکه معده عصبی است و عضلی و از خوردن وی مغص سخت و لدغ قوی در حلق
و تقطیع در احشا و ریش پیدا کند و قی آورد و معالجه وی آن بود که جلاب و آب گرم
و روغن بادام و لعابات و مرقهای چرب بیاشامند و بدل آن بوزن آن اقلیمیا و
نیم وزن آن زنجفر **زنجفر** بپارسی زنجرف خوانند و بشیرازی صنعو و آن مخلوق
بود بیونانی مینون خوانند و آن حجر الزیبق بود و آنچه مصنوع بود بیونانی قینابار
خوانند و آن قنبار بود و از گوگرد و زیبق سازند و آنچه مخلوق بود از گوگرد خیزد
بمعدن زیبق رسد و مستحیل شود بزنجفر و قوة زنجفر مانند قوة اسفیداج بود و گویند
بقوة شادنج و طبیعت وی معتدل بود در حرارت و در وی قوة محلل بود و گویند
گرم و خشک است در دوم گوشت در نهایت برویاند و مبرد ورم حار بود و جالینوس گوید که
سرد است در دوم و خشک است و ورم جگر و معده را نافع بود آنهایی را که بر سر و لب
پیدا شود چون اسفیداج رصاص بر روغن گل سرشند و بدان طلا کنند بغایة کمال مفید بود

وچون در مرهم کنند سوختگی آتش را سود دهد و جراحتها را باصلاح آورد و اگر ذرور کنند بر آکله
نافع بود و بر ریشهای عفن و در دارو های چشم استعمال کنند بقوة تر از شادنج بود از بهر
آنکه قابض تر بود از شادنه و قطع خون رفتن بکند و وی از سموم قتاله بود چون بیاشامند
همان عارض شود که از زیبق مصعد و مداوای وی بچیزهای چرب و تخمها و آنچه در مداوای
زیبق گفته شد و گویند بدل آن مرداسنج است و گویند بقوة شادنج است یا اسفیداج
زن دوسر است و گفته شد **زوفرا** تخم خراست و گفته شد در خراصفة آن و لیکن طبیعة
آن گرم و خشک بود در سیوم و محلل نفخ بود و گزندگی عقرب را نافع بود خوردن و
طلا کردن و مجفف منی بود و جرب و حکه را نافع بود و مقوی بدن بود و درد سینه و شش را
نافع بود چون با عسل کف گرفته بیاشامند و چون سحق کرده بار و غن گل بر سر طلا کنند در حمام
حزاز را نافع بود و شبش بکشد **زوان شیلم** شیلم است و گفته شود **زواووق** زاووقست
و گفته شود **زوفا یابس** گیاهی است که به برگ حنا ملکی ماند و جبلی بود و بستانی بود و بهترین
آن بود که از کوه بیت المقدس خیزد و آن مشهور بود بزوفا مصری و طبیعت آن گرم و خشک است
در سیوم و لطیف بخار طبیخ وی چون با انجیر بود جهة درد گوش نافع بود و بادی که در گوش
بود تحلیل کند و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان ساکن گرداند و چون با
انجیر و عسل و سداب بپزند و بیاشامند نافع بود جهة ورم شش گرم و ربو و سرفه کهن
و نزله که از سر ریزد بحلق و سینه و دشواری نفس و کرم بکشد و حب القرع و اگر با عسل لعق
کنند همین عمل کند و مسهل بلغم بود و داء الثعلب و داء الحیه و ریش روده و عرق النسا را سود

دهد و حقلوج را نافع بود و درد معده و سینه و درد پهلو و رانها و پیچ امعا و سده جگر و قولنج را
نافع بود و چون طبیخ وی با سکنجبین بیاشامند مسهل کیموس غلیظ بود و اگر با قردمانا یا ایرسا
خلط کنند مسهلی قوی بود و چون با انجیر و نطرون بر سپرز ضماد کنند بگدازاند و با شراب جهة
ورمهای گرم ضماد کردن نافع بود و چون آب بجوشانند و ضماد کنند بر خون مرده که در زیر چشم
بود بگدازد و چون با طبیخ انجیر بیاشامند خناق را نافع بود بغایة و لون را نیکو گرداند و چون
با شراب بیاشامند چند روز متواتر استسقا و گزندگی جانور را نافع بود و چون بپزند و بر چشم
نهند سود مند بود جهة نزول آب و مقدار مستعمل از وی چهار درم بود و اسحق گوید مضر بود
بجگر و مصلح صمغ عربی بود و گویند عناب و بدل آن بوزن آن پرسیاوشان و نیم وزن آن
مرزنجوش **زوفا رطب** وسخیت که برد نبهای میش ارمن جمع می شود لیبب گیاهی که شیر
دارد و آن از یتوعات بود چون بخورند جهة حدة و قوة آن شیر و یخ برد نبه ایشان جمع
شود و باشد که روان بود آنرا بپزند و بقوام آورند و گویند که هر گاه که ایل افعی را بخورد
طبیعت ایل دافع سمیت است حرکت کند تا دفع ضرر سم کند عرق بسیار بر پیشانی وی جمع شود و کثیف
گردد آنرا زوفای تر خوانند و این نوع بغایة قوة بود و طبیعت زوفا تر گرم است در سوم و
گویند در دوم و تر است در اول محلل اورام صلب بود و درد شقه چون بران ضماد کنند و با بوره
و انجیر بر سپرز ضماد کردن سود مند بود و استسقا را نافع بود جهة سردی جگر خوردن و طلا کردن
سود مند بود و محلل صلابتی که در حوالی مثانه بود و درد رحم را نافع بود جهة سردی آن و سردی گرده
و چون با اکلیل الملک و مسکه بیامیزند و زن بخود برگیرد حیض براند و بچه آسان بیرون

آورد چون با پیه مرغابی بیامیزند ریش کوش وریش قضیب ومقعد ورحم وپیرامون
آن سود مند بود وتشنج را نافع بود وصاحب تقویم کوید مولد صداع بود ومصلح وی
روغن کل وسرکه بود ومولف کوید آنچه مصنوع بود بکیرد پشتهایی که در میان ران کو سفند
بود وچرک آن در دیکی کند وبجوشانند با قدری آب جربهایی که بر سر آب آید رها کنند تا سرد
شود وآنرا بردارد واستعمال کند وکویند بدل آن مغز ساق کاو بود **زهم** زرنباد است
وکفته شد **زهرة الملح** نباتیت که در نیل مصر بر روی آب بود ودر آبهای ایستاده ونهرها
نیز بود ودر زمینهای شور نیز روید وبهترین آن زعفران رنک بود که بغایة منتن باشد
ودر طعم وی شوری وکندکی بود ومحلل وملطف بود ومصلح ریشهای بلید بود وریشهای خورنده
ورطوبتی که از کوش آید وچون با آب وشراب بیاشامند شکم براند لیکن معده را بد بود و
چون سکنجبین بیاشامند صرع را نیکو بود فی الجمله در حدة وتلذیع مانند نمک بود البته
زهرة النحاس آن چیزیست که چون مس بکدازند ودر کوی از زمین ریزند وآب بران
ریزند تا ببندد واجزای مس جمع شود کنی کردد مانند نمک وآنرا زهرة النحاس
خوانند وبهترین آن سفید بود ووی لادع وقابض بود کوشت زیاده بخورد وکری کهن
شده را زایل کند چون سحق کنند ودر کوش دمند مسهل آب زرد بود وبواسیر را خشک کند
وورمها را تحلیل دهد وریشهای بلید عفن با صلاح آورد وچون با شراب بیامیزند بثر زایل کند
وچون با عسل بیامیزند وبدان تحنک کنند ورم ملازه بکدازد **زیتون** آنچه رسیده بود
در حرارت معتدل بود وکویند کرم بود وآنچه نارسیده بود بغایة سرد وقابض بود وزیتون سبز

بهترین آن بود که تر بود وطبیعت آن سرد وخشک بود وزیتون سیاه غذا را زیاده تر
از انواع زیتون دهد وطبیعت وی کرم وخشک بود وزودتر از سبز نیم منهضم شود
وچون با استخوان بخور کنند جهة ربو ومرضهای شش نافع بود ولیکن خوردن وی بیخوابی
آورد وصداع وخلطی سوداوی از وی متولد شود واولی آن بود که در میانه غذا خورند
ومقوی معده بود واشتهای طعام بیاورد ومجامعت را زیاده کند وقوة ذکر بدهد
وزیتون کوهی کرم وخشک بود وآنرا عتم خوانند وزیتون الماء آنچ نارسیده بود
معتدل بود در حرارت قوة اشتها بدهد ومعده خاصه که با سرکه بود وچون سحق کنند
وضماد کنند ریشهای چرکین پاک کرداند وسوختگی آتش وزیتون سبز طبیعت ببندد و
معده را دباغت کند وقوة شهوة غذا بدهد خاصه نمک سود اما دیر منهضم شود وشکم
ببندد وغیر نمک سود اسحاق کوید چون سه درم از آب وی بیاشامند نافع بود جهة
مرهٔ صفرا وکویند مضرات بشش وکویند اصلاح وی بعسل است وعصارهٔ زیتون
چون زن بخود برکیرد سیلان رحم وخون آن باز دارد ومغز استخوان وی چون
با پیه وآرد بیامیزند وبر برص ناخن نهند زایل کند ودر آب نمکی که زیتون در آن
نهاده باشند چون بدان مضمضه کنند بن دندان ودندانی که متحرک بود محکم کرداند و
آنچ تازه بود وبلون یاقوت بود معده را نیکو بود وآنچه سیاه بود ورسیده معده را
بد بود وزود تباه شود وآنچه در نمک آب نهند لطیفتر از آن بود که در آب تنها نهند
زیت بپارسی روغن زیتون خوانند آنچ بهترین بود از زیتون رسیده کیرند طبع

این مجموع بزبان اکسیر بان است وبشیرازی جیواه کویند وبهترین آن بود که زنده بود ومستعمل
نکرده باشند وبغایة جهنده بود واکر در کرباس بارها کنند وبفشارند بیرون آید ولون
کرباس سیاه شده باشد استعمال کرده باشند وطبیعت زیبق کرم ومحرق بود و
کویند سرد وتر است در دوم ووی مصدع وقابض بود ومقتول وی جهة قتل شپش
خصوصیتی دارد وقردان حیوانات همچنین بکشد وقردان بشیرازی کنه خوانند وبا روغن کل
جهة جرب وحکه نافع بود وخاک وی چون با طعامی بسرشند موش را بکشد وبا سرکه بر جرب
وحکه طلا کردن نافع بود ودخان وی رنجهای بد پیدا کند مانند فالج ورعشه وکری وعقل
زایل کند وچشم را تاریک کند ولون زرد کند وجستن اندامها پیدا کند وبوی دهن وخشکی
دماغ ودر موضعی که دود وی برود مار وعقرب وکزندکان بکریزند واکر نکریزند بمیرند
وزیبق مصعد کشنده بود واکر زیبق در کوش کسی ریزند اختلاط عقل پیدا کند وباشد که
بصرع وسکته کشد ومداوای وی آن بود که میلی از رصاص در کوش وی کنند تا زیبق بر وی
جسند وبیرون آورند وآنچه نه مصعد بود ونه مقتول چون بیاشامند در حال از شیب بیرون
آید ومضرتی زیاده نرساند چون زنده بود وعلاج کسی که مردارسنک خورده باشد مانند
علاج کسی است که زیبق خورده باشد کنند ومولف کوید صنعت تصعید سیارات این
یک نوع کفته است بستانند زیبق وبیامیزد با نیم وزن آن اسرب یا قلع وبسایند با نیم چندان
زاج سوخته ونیم چندان خشت پخته وبوزن مجموع نمک بریان کرده وهمه را بر صلایه بسایند
وآب حماض اترج بدان می ریزد آهسته آهسته تا بغایة که سوده کردد پس آنرا بریان

کند ودر شیشهٔ الکل اندود کند وبا آتش نرم بریان کند ودیکر بسایند بکرد نیم حماض اترج
ودیکر بریان کند با آتش نرم مدت روز نوبت چنین کند بعد از آن بسایند ودر شیشهٔ الکل حکمة
اندوده کند وتصعید کند سه نوبت تا سفید کردد مانند دانهٔ مروارید وآن سم قاتل مهلک بود

باب السین

سادج صاحب منهاج کوید هندی بود ورومی بود هندی را مامیستان خوانند ومالا
بثرن ومالاثرون نیز کویند وآن ورقیست مانند ورق کردکان وبر روی آب پیدا شود
وبی بیخی بود مانند عدس الماء وبهترین آن بود که تازه بود ویکروی وی بزردی مایل
بود ویکروی دیکر بسبزی وآنچه بوی آن قوی بود ولون آن سیاه بود برنک قرنفل
بود وطبیعت سادج کرم است در دوم وکویند تر است ورازی کوید کرم است در سیوم
وخشک است در دوم واز خواص وی آنست که چون بر جامه بر اکنند از شپش ایمن باشند
واکر در شیب زبان نهند بوی دهان خوش کند ومعده وجکر سرد را سود دهد وورد
جکر مزمن ودرد پیر زور وده را نافع بود ومقوی بدن بود وسمن ودرد معده و
بادی که در روده متولد شود ودشواری زادن را نافع بود ومشیمه المحتبس را بیرون
آورد چون زن بخور کند وبا سرکه بر شکم طلا کند حیض وشیر براند ومرده سود دارا سودمند بود
ودرد دل وخفقان را سودمند بود وبول براند وبوی بغل را زایل کند ودر قوة نزدیک
بسنبل الطیب بود الا از وی نرم تر بود ومقدار یکمثقال مستعمل بود واسحق کوید مضر است
بشش ومصلح آن مصطکی بود ومضر بود بمثانه ومصلح وی شراب به بود وبدل وی بوزن وی

وی گرم و تر بود گرمی معتدل و آنچه از زیتون سرخ گیرند متوسط بود میان رسیده و نارسیده
و آنچه از زیتون سبز گیرند آنرا زیت انفاق خوانند و طبیعت آن سرد و خشک بود در اول
و گویند در وی رطوبتی بود معده را نیکو بود و آنچ از زیتون بری گیرند مانند روغن گل بود
در اکثر حالتها و سود مند بود جهة حمره و شری و جرب و قوبا و صداع و دندان متحرک را محکم
گرداند و سبوسهٔ سر زایل کند و اگر هر روز در موی بمالند نگذارد که زود سپید شود و آنچ زیت کهن
بود بقوة روغن خروع بود و آنچه تازه بود گرم بود باعتدال و میل برطوبة داشته باشد
پس اگر بشویند معتدل بود میان تری و خشکی و شستن وی چنان بود که در آب شیرین کنند و به
بزنند چند نوبة و صافی کنند بعد از آن استعمال کنند و جالینوس گوید زیت گرم است در درجهٔ دوم و
کهن وی چون در چشم کشند تاریکی چشم را زایل کند و بر نقرس طلا کردن نافع بود و آنچه شسته
بود موافق درد اعصاب بود و با جو آب خوردن ده درم مسهل بود و بآب گرم آشامیدن
و قی کردن کسر زهرها بکند و بهترین آن شیرین تازه بود معده را نیکو بود و دندان و بن
دندانرا محکم دارد چون در دهان زمانی نگاه دارند و منع عرق بکند و چون در دیگی مسین
کنند و بجوشانند تا بقوام عسل آید نفع وی مانند حضض بود و مجموع زیتها منع سرما بکند از
بهر آنکه زود در بدن نفوذ کند و تلیین طبیعت کند جهة قولنج که سبب آن از ورم امعا بود یا
از سده که عارض شود از رجیع یابس بدان حقنه کردن سود دهد و زیت کهن کسی که در چشم
وی باد سبل بود یا در اجفان وی رطوبتی غلیظ یابس بارد بود چون در چشم کشند
زایل کند و قوة باصره بدهد و روشنایی بیفزاید و زیت بیک سال کهن شود و هر چند بگذرد

فاضل تر بود و اگر بر گزندگی عقرب گرم کرده بمالند در حال درد ساکن گردد و جهال زیت کهن گویند
روغن خروع است و گویند قحل را دویه قتاله زبد البحر **زیتار** ثفل زیت است و بیونانی اموزعی
خوانند و بعربی عکر الزیت و بپارسی درد زیت و چون بپزند و طبیعت آن گرم و خشک است
در دوم و منفعت وی در باب عین در عکر الزیت گفته شود **زیت رکابی** زیت انفاق
و اهل عراق زیت رکابی خوانند بدان سبب که بشتر می آورند از شام و اهل مصر زیت فلسطین
خوانند و گفته شد در زیت نفع آن **زیتون الحبشی و زیتون الکلبة** زیتون بری است
و گفته شد در زیت انواع زیتون **زیتون الارض** مازریون است و گفته شود **زیرفون**
نوعی از درخت غبیرا است در دمشق که بر نمی دهد و گویند که غبیرا آنست و صفت غبیرا گفته شود
زیت السودان گویند زیت الهرجان و اهل مغرب زیت ارجان و ارقان خوانند و
درخت آن دو نوع است یکنوع بزرگ بود خارناک و ثمر آن مانند بادام کوچک بود و روغن از آن
بگیرند و بشیرازی درخت وی را ارجن خوانند و یکنوع دیگر بادام کوهی است و بشیرازی نخرک گویند
و بعربی لوز البربر خوانند و گویند زیت سودان غیر زیت هرجانست و آن زیتی است که از بلاد
سودان آورند و بغایت گرم و سود مند بود جهة دردها و علتهای سرد اما منفعت لوز البربر
در صفت بلوز در صفت حلوز گفته شد **زبن** صرصر است و آن حیوانی است کوچک مانند ملخ و
بشیرازی وی را جرواسک خوانند و شب آواز کند و در صاد گفته شود **زیبق** سیماب
گویند و وی را نام بسیارات بلغة اکسیریان العیان العنیط الزم زم الحی الماء السحاب النور
الزواووق الروحانی عین الحیوان اللبن المحل الدهن الابق الفرار الروح النافذ الطیار

سنبل الطیب است و گویند سلیخه یا طالیسفر **ساداوران** قنطار خوانند و معنی سیاوران
بپارسی سواد القضاة خوانند و رختم الملک نیز گویند بشیرازی سیاهک گویند و صاحب منهاج
گوید آن صمغی است و صاحب جامع گوید چیزیست مانند صمغ که اندرون بیخ درخت کردکان
که مجوف شده باشد یابند و مولف گوید آن چیزیست که در میان درخت بطم کهن می باشد
و آنرا آب بن خوانند و صاحب جامع گوید از درخت جوز تا درخت بطم سهو کرده است
و بهترین آن بود که بسرخی مایل بود و طبیعت آن سرد است در دوم و خشک در سیوم و
گویند گرم است خون را به بندد خوردن و از بیرون ضماد کردن یا بخود برگرفتن و چون
سحق کنند و نیم درم از وی باب لسان الحمل بیاشامند هم خون به بندد و هم قطع اسهال
بکند و اگر زن بسر که بسرشد و فرزجه سازد و بخود برگیرد قطع خون رفتن بکند و قوة
عروق رحم و اوردها آن بدهد و هم چنین اگر باب لسان الحمل بیاشامند و چون حقنه
کنند بدان رحم را همین عمل کند و اگر خشک کنند در آب ورق مورد سبز مقدار سه درم
و یا پنج درم روغن مورد اضافه کنند و زن موی خود را بدان غلاف سازد و بن موی با
مورد که آن در وی حل کرده باشد تر کند چندانکه بخورد قوة موی بدهد و از تساقط
منع کند بخاصیتی که در وی هست و اگر بیاشامند مقدار نیم مثقال معده و امعا را پاک کردانم
و اگر بر ورم ذکر و خصیه بسر که خمری طلا کنند نافع بود و دیسقوریدوس گوید بخاصیت
موی را قوة دهد و خوردن وی گویند مضر بود بسر و مصلح وی گویند زعفران بود و بدل آن
بوزن آن فلفل مرج و دو دانگ آن پنج تلی **ساج** شریف گوید که درختی است در هندوستان

و هیچ درخت از وی بزرگتر نبود و چوب وی صلب بود و سیاه و طبیعت آن سرد
و خشک بود چون بسوزانند و در آب با میثا اندازند و بعد از آن سحق کنند و بزنند
و در چشم کشند قوة حدقه بدهد و ورم اجفان را نافع بود و چون چوب وی حل کنند باب
سرد در سنگ و بمالند در سر صداع گرم را زایل کند و هم چنین بر ورمهای صفراوی
و دموی مالیدن بکداز اند چاصه چون بابالی که طبیعت وی سرد بود و از ثمر وی روغن
سازند که معروف بود بدهن الساج و غش نافه مشک بدان کنند و در ان عوض کنند
و پیدا نباشد الا وزن آن زیاده کنند و نشاره وی چون بیاشامند کرم از شکم بیرون
آورد بقوتی که در وی است **سانفتر** بر سیاوشان است و گفته شد **ساسارکشت**
بزر الانجره است و گفته شد **سام ابرص** صوارا خوانند و صاحب جامع گوید وزغ
است و سهو کرده است وزغه سم مهلک است و سام ابرص موذی نیست و بشیرازی ماترنک
خوانند و باصفهانی مالوالی و طبیعت آن گرم و خشک بود و بهترین آن بود که در تابستانها
بود گزندگی عقرب چون بشکافند و بران نهند درد ساکن کند و گویند چون خشک کنند و با
زیت بیامیزند و طلا کنند موی کل بروید و بول وی و خون وی فتق کودکان را بغایة
سودمند بود چون بپزند و در ان نشینند و هم چنین بول وی و خون وی با قدری مسک
در سوراخ قضیب کودکان چکانند بغایة فتق را سودمند بود و جگر وی چون بر سوراخ
دندان نهند درد ساکن گرداند و چون بکوبند و بر موضع پیکان نهند بیرون آورد البته
ساساليوس سساليوس است و سیساليون نیز گویند و گفته شود **ساطل**

و گفته شود و بهترین آن بود که ورق آن سبز و پهن بود و طبیعت گرم و خشک است دخان
وی بغایة قابض بود و صاحب منهاج گوید صمغ وی حرارت را زایل کند و موی را سرخ کرداند
و ملین و محلل ورم بود و اسحق گوید دو درم از وی مقوی امعا بود و مضر بود بسر و مصلح آن
کثیرا بود **سداب** فیجن خوانند و مغاین نیز گویند و آن بستانی و بری و جبلی بود بهترین
آن بستانی بود سبز تیز بوی که نزدیک درخت انجیر رسته باشد و طبیعت آنچه تر بود گرم
و خشک بود در دوم و خشک آن گرم و خشک بود در سیوم و بستانی مقطع و محلل اخلاط غلیظ
لزج بود و بهق را زایل کند و ثالیل و چون بخایند بوی سیر و پیاز قطع کند و محلل خنازیر بود
چون بران ضماد کنند و فالج و عرق النسا و درد مفاصل خوردن و ضماد کردن نافع بود و جهة
صداع مزمن با سویق ضماد کنند سودمند بود و با سرکه ضماد کردن بر بینی جهة رعاف به بندد
و خوردن ورق وی تنها یا با انجیر خشک و کردکان قطع سموم قتاله بکند و موافق ضرر جانوران
بود و چون با شبث خشک بپزند و بیاشامند مغص را ساکن کند و چون استعمال کنند
چنانکه ذکر رفت در دفع سموم و درد پهلو و درد سینه و دشواری نفس و سرفه و ورم
گرم که عارض شود در دو شش و عرق النسا و درد مفاصل را نافع بود و چون با زیت بپزند
و بدان حقنه کنند نفخ امعا که آنرا قولون گویند و نفخ رحم و نفخ امعای مستقیم را نافع بود و
چون سحق کنند و یا عسل بسرشند و بر فرج زنان تا مقعد بمالند سودمند بود درد رحم که از خناق
بود و چون با زیت بجوشانند و بیاشامند کرم را بکشد و چون با نمک بود و غیر نمک روشنایی
چشم زیاده کند و در چشم کشیدن همین ستعمل و چون استعمال کنند بسر که و روغن کل صداع را

سود دهد و چون سحق کنند و در بینی دمند خون باز دارد و چون با نطرون بهق سپید را بدان
بشویند صحت یابد و با انجیر بر استسقا لحمی ضماد کردن سودمند بود و چون ضماد کنند با ورق
غار نافع بود جهة ورم گرم که در انثیین عارض شود و با شبث و عسل بر قوبا نهند سودمند
بود و عصاره وی چون بر بوت انار گرم کنند و در گوش چکانند درد گوش را نافع بود و چون
آب رازیانه و عسل بیامیزند و در چشم کشند ضعف چشم را نیکو بود و اگر با سرکه و اسفیداج و
روغن کل بر حمره و نمله و بثورها تر که دهر بود بمالند نیکو بود و شریف گوید فالج و رعشه
و تشنج را نافع بود چون هر روز یکدرم از وی بیاشامند و اگر از آب طبیخ وی مقدار سکرجه
با بیت درم عسل بیاشامند فواق را زایل کند و مجرب و اگر بیاشامند یا ضماد کنند جهت
گزندگی عقرب و مار و رتیلا و سگ دیوانه بغایة سودمند بود و وی دافع زهرها بود و
دو قس گوید منع آبستنی کند و طبری گوید تخم وی چون بکوبند و یکدرم بیاشامند بعسل یا
سکنجبین بغایة نافع بود جهة فواق که از بلغم بود و سردی در سر معده پیدا شود و بغایة صرع
و کابوس را سودمند بود و چون بیاشامند قولنج ریحی را سود دهد و چون بپزند بزیت
و بر مثانه تکمید کنند عسر البول را نافع بود و اسحق ابن عمران گوید چون سحق کنند بغایة بوست هدا
جبلی را بر داء الثعلب نهند و اصل وی با موم بیامیزند و بران موضع نهند موی بروید و
هیچ علاج ازین نیکوتر نبود و اگر آب ورق بوستانی با نمور و نبیذ بکیانه طلا کنند سود دهد
جهة صرع بچگان که آنرا ام الصبیان خوانند و سداب منی را خشک کند و متقطع شهوة باه بود و مضر بود
بچشم و بسیار خوردن وی و مصدع و مولد شقیقه بود و مصلح آن افیون بود و چغندر مستعمل

شاطل گویند و شاتل نیز گویند و گفته شود سابینج و سابینج بزرگ نیز گویند و آن لفاح است
و گفته شود سالامندرا نوعی از عضایات است و چهار پای دارد و در کان نوشادر
بسیار بود و دنب وی کوتاه بود و آن بزرگتر از سام ابرص بود و گردن وی باریکتر
و لون وی ابلق بود از سیاه و زرد و گویند چون در آتش اندازند نسوزد و اکثر زرد ب
آن سیاه بود و گویند چون سنگ بر وی زنند کارگر نشود و از جمله سموم قتاله بود
مانند ذراریح و علامات کسی که آن خورده باشد در معده اش سخت بود و ورم شکم و احتباس
بول و کزاز و ورم زبان و زایل شدن عقل و لون اندام سیاه گردد مانند بادنجان و
منفعت وی در باب حادرحر دون گفته شد ساق البقر چون بسوزانند و بکوبند
و بیاشامند نافع بود جهة شکم خون رفتن سبستان مخاطه و مخیطا گویند و معنی
سبستان اطباء الکلبه و بعضی دبق خوانند و بهترین آن بحری بود که تازه و فربه
صمغی بود و طبیعت آن معتدل بود و گویند سرد بود و گویند گرم بود و تر بود نافع بود جهة
سرفه که از گرمی بود و خشکی و سینه و حلق را نرم گرداند و شکم را براند و تشنگی بنشاند و
مسهل سودا بود و منقی بدن بود و مقوی آن و اعضا را از اخلاط بد پاک گرداند و در ادویه
مسهله نیکو بود فعل وی تبهای گرم که سبب وی خون با صفرا بود و آنچه از بلغم شور بود
سود دهد و مقدار مستعمل از وی سی عدد بود لیکن غذا اندک دهد و مولد بلغم بود و گویند
مضر بود بجگر و مصلح وی آب عناب بود سبج صاحب جامع گوید سنگی است سیاه براق
که از هندوستان آورند و صاحب منهاج گوید که آن سنگی است مثل کهربا در جرخ لیکن سیاه

و براق بود و مولف گوید که دو نوع است یک نوع از دربند قبچاق آورند و آن آبیست
که بمرور ایام منجمد میگردد و سبج می شود تا تأثیر شدة هوا و یک نوع از جیلان آورند و آن
کانی بود و بهترین آن دربندی بود و بپارسی شبه گویند و شب رنگ گویند و بشیرازی شوق
گویند و طبیعت آن سرد و خشک بود و شریف در خواص آورده است که هر که آن با خود
دارد از چشم بد ایمن باشد و اگر از جهة درد سر از سر بیاویزند درد سر زایل کند و مجربست
و ارسطاطالیس گوید کسانی که مسن باشند و در چشم ضعفی باشد مانند خیالی یا مانند مگس
یا هم چون ابر چیزی برابر چشم ایشان آید و خیرگی کند آینه از وی بسازند و برابر نظر
خود دارند و منظور نظر خود گردانند آن زحمت زایل کند و از نزول آب ایمن باشد
و هر که مهره از وی با خود دارد از علت آتش ایمن باشد و میل آن در چشم کشیدن
روشنایی بیفزاید و قوة باصره بدهد سبع الارض شعر الجن و کزبرة البیر نیز گویند
و آن برسیاوشان است و گفته شد سبع الشعرا گویند افیتمون است و گفته شده است
سجلاط یاسمین است و گفته شود سحینوس خلال مامون گویند و آن اذخر است
و گفته شد سخیر گرم و خشک بود و مقوی معده تر بود و سده جگر بگشاید و تلخی که
در وی هست و هضم طعام بکند و بخاصیت قطع بلغم غلیظ لزج از معده کند و سده بگشاید
و بادها بشکند و مصروع را نافع بود و مضر بود بمحرور مزاج و تب آورد سدی بلغة
اهل مدینه خلالست و گفته شد سدوس بیلج است و گفته شد سدر بپارسی کنار
گویند و آن دو نوع است یکنوع خار دارد و آنرا ضال گویند و آنچ خار ندارد غبیری گویند

از بوستانی سه درم بود بزرکانرا و کودکانرا از قیراطی تا دو قیراط و کویند بدل بستانی
نعناع و فوتنج بود و بری چون بکوبند و بر عضوی ضماد کنند ورمی کرم حادث شود و از خوردن
وی حرقتی و التهابی سخت پیدا شود و مداوای وی قی کنند و آنچه در مداوای دفلی کفته شد
سرمق سرمج نیز کویند و آن قطف است و کفته شود سرنقون اسرنقونست و آن زنجفر
سوخته است و کفته شد صفت زنجفر سن خس جیلدارو و کیلدارو وحمان و سغبره
و کیلکان کویند بیونانی بطارسی کویند و بلفظی دیکر فلجون و آن نر و ماده بود و قوة مرد ماند
یکدیکر بود بهترین آن بود که سیاه و بزرک بود و چون شکنند اندرون وی فستقی بود و طبیعت
وی کرم و خشک بود در دوم کرم کند و دانه وی کرمها دیکر بکشد و بیرون آورد و جالینوس
کوید چهار مثقال از وی با ماء العسل بیاشامند حب القرع را بکشد و بچه مرده بیرون آورد
و زنده بکشد و چون بر جراحتهای تر نهند خشک کرداند بغایة و دیسقوریدوس کوید چهار درم
از وی چون با شراب بیاشامند حب القرع را بیرون آورد و اولی آن بود که بیش از آن
سیر خشک بخورد و اکر سه درم با شراب بیاشامند کرم دراز بیرون آورد و روفس کوید ریش
کرده و مثانه را نافع بود و عرق النسا و نقرس و درد مفاصل را سودمند بود و چون با عسل بیاشامند
و صاحب منهاج کوید شربتی از وی دو درم بود و این مقدار باد و بهایی که قاتلات
دود بود خلط کنند همین عمل کند و الا نکند و کویند مضر بود بکرده و مصلح وی شیخ ارمنی بود
و کویند بدل وی تخم بغرم بود و کویند مصلح وی شاهبلوطات و شکر سفید و بدل آن شیخ بود
سراد طلالت و کفته شد سوساد بخکشت و کفته شد سرطان نهری بهترین

خرچنک نهری آن بود که بزرک بود و در آبهای شیرین بود طبیعت وی سرد و تر بود مسلولرا
سودمند بود خصوصا با شیر خر و چون منهضم شود غذا بسیار دهد و خاکستر وی شقاق پایها
که سبب آن از سرما بود سود دهد و کلف و بهق زایل کند و بر کزندکی سک دیوانه بار کرا ستفار
کردن در غایة کمال سودمند بود و اکر با خطیانا و کندر بود شاید کند ریک جزو خطمانا
پنج جزو و خاکستر وی ده جزو و اکر با عسل استعمال کنند همین عمل کند و بر کزندکی عقرب
و رتیلا خوردن و ضماد کردن سود دهد و محلل اورام حار بود چون بر وی نهند و خاکستر
وی شقاق مقعد را سودمند بود و سرطانات چون خام بکوبند و سحق کنند و با شیر خر بیاشامند
کزندکی جانوران و رتیلا و عقرب را سود دهد و چون بپزند و بخورند و مرق آن بیاشامند
قرحه اشش را سودمند بود چون بکوبند با باذروج و نزد دیک عقرب بنهند بمیرد و شریف
کوید اکر بیاشامند با شراب سفید عسر البول را نافع بود و سنک بریزاند و بیرون آورد و چون
بپزند با رازیانج و کرفس و صافی کنند و آب آن بیاشامند مقدار سی درم بول و حیض براند
و مغز حبان خام سحق کنند و با آب بشویند و غرغره کنند بدان مقدار سکرجه خناق و وجع لوزتین
سود دهد و ساکن کرداند و اکر چشم وی بیاویزند بر کسی که تب غب داشته باشد شفا یابد و بصری
کوید کوشت سرطان نهری و مرق آن باه را زیاده کند و مسلول را سود دهد و کوید چون
با حشیش شعیر بپزند سودمند بود جهة ابتدا سل که از خشکی سینه بود و شش و شیخ الرئیس
کوید دشوار منهضم شود و غذا بسیار دهد و مصلح وی آن بود که با ماش بپزند نیک بود و کویند
مضر بود بمثانه و مصلح آن طین قبرسی بود و بدل سرطانات خشک خوردن آن صدف بود و این

زهر کوید اکر بپزند سرطانات بشت و مسلوع بمرق آن غرغره کنند صحت یابد و اکر پای سرطانات
بیاویزند از درخت میوه دار میوه آن مجموع بیفتد بی علتی و اکر بسوزانند و طلا کنند بر پستان
کسی که سرطان داشته باشد شفا یابد و مولف کوید صفت غسل وی چنان است که پایهای وی
بیندازند و شکم وی بشکافند و بخاکستر چوب رز و نمک بشویند و بعد از آن بپزند با ماش یا
جو مسلول را سود دهد و صفت سوختن وی چنانست که دیک مسین سرخ بر سر آتش نهند و
آتش بر افرازند تا سوخته کردد مانند خاکستر و باید که در تابستان بود بعد از طلوع شعری
عبور چون آفتاب در اسد بود و قمر مرده شب کذشته بود سرطان بحری نوعی از
خرچنک دریایی بحری بود همه اعضای وی و محرق وی الطف محرقات بود صفت سوختن
وی آنست که در کوزه نو کنند در کل حکمت کرفته و یکشبانه روز در تنور نهند و بردارند و آن
سرد و خشک بود در سیوم و سوخته وی چون سحق کنند و بدان سنون سازند دندانرا جلا
دهد و کلف و نمش زایل کند و ریشهای چشم زایل کند و نشف رطوبات از طبقات وی کند
و تقویت طبقات و عضلات و اعصاب چشم بکند و روشنایی چشم بیفزاید و در کحلها مستعمل کنند
جهة جرب چشم و ناخنه آن و نوعی از سرطان هست در دریای چین که چون از بحر بیرون
می آورند و هوا بوی می رسد صلب می کردد مانند سنک سرطان هندی
سرد و تر بود و کویند خشک مسلول را نافع بود و باه را زیاده کند و سرطان بشیرازی
کلنک خوانند سرجینوس شیطرح است و کفته شود سراج القطرب
و سراج القطرب را نیز خوانند و صاحب منهاج کوید آن جرم است و آن نباتیست

نزدیک بز و فا و مستعمل از وی تخم وی بود و بهترین آن تخم آن بود و طبیعت آن
کرم بود در اول و خشک در دوم قابض بود و قطع خون رفتن بکند و ریش روده را
سود دهد چون بدان احتقان کنند و صاحب جامع کوید سراج القطرب یبروج الوفاء
و شجرة الصنم نیز کویند و هم کویند شجره سلیمان ابن داود علیهما السلام و کویند شجره
ذو القرنین الملک الاسکندر است و اقوال دیکر بسیار آورده است و خود نیز کفته است
که آن اوافینوس است که آنرا صدقی کویند و قول رازی آورده است که آن نباتیست
که بیونانی لحینیس کویند و دیکر کفته است که بیونانی لوسیما خیوس کویند و قول غافقی آورده
که آن نباتیست که در میان کتان روید و فقاح وی مانند کل سرخ بود و اصل وی مانند
جوزی بود و قول شریف آورده است که آن نباتیست که در شب مانند شعله آتش بود چون
تر بود و چون که خشک شود فعل وی باطل کردد و قول دیکر آورده است که اکر بیخ سر و در خانه
نهاده بود و آن شخص از خواب بیدار شود مانند نوری پیدا شود چون برخواست بیخ سرو را
دید و تا تر بود چنان بود چون خشک شد فعلش باطل شد و فی الجمله اقوال مختلف
بسیار آورده و تحقیق نکرده که چیست و صاحب منهاج مطلقا کفته است و آن جرم است و
صفت یبروج در یا کفته شود انشاء الله سرو در طبع وی جدلی و حرافتی بود و مرارتی
و عفوصتی و حرارتی بود و طبیعت وی معتدل بود در کرمی و خشک بود در دوم و کویند
سرد است و ورق وی قابض بود و محلل خون را قطع کند و چون بکوبند و با سرکه بیامیزند
موی را سیاه کند و چون ضماد کنند تنها یا با سویق جو بر حمره و نمله و زخمهای کرم که

درچشم بود نافع بود وچون باموم وزیت شیرین بیامیزند وبر مقعده نهند مقوی وی بود
وطبیخ وی بانرکه درد دندانرا سود دهد وخاکستر وی چون بر سوختگی آتش افشانند ومجموع
ریشهای تررا سودمند بود وورق وی وچوب وی وجوز وی چون دود کنند
پشه بگریزد وورق او برفیق طلا کردن سود دهد ومنفعت جوز وی در جیم گفته شد
وازان علق وی در عین گفته شود وبدل وی بیم وزن وی پوست انار بود وبوزن آن
انزروت سرخ **سرو جبلی** عرعرات ودر عین گفته شود **سرنج** اسرنج گویند
وآن اسپیداج سوخته بود وقوة وی نزدیک بیاض نه بلکه بقوة تر از وی بود وطبیعت آن
سرد است وخشک وقابض بود وچون باپیه باآب لسان الحمل حقنه کنند قرحه امعا را سود دهد
واگر بازیت بپزند تا چون مرهم شود گوشت در جراحت بر وباند وپاک گرداند از گوشت
مرده وخون را باز دارد ودر مرهم جهة سوختگی آتش استعمال کردن نافع بود ومفید
سسالیوس سسالی گویند وساسالیوس هم خوانند وطرز ملون نیز گویند وآن
انجدان رومی است وکاشم رومی هم خوانند وماننده انجدان بود لیکن از او تر بود واندکی
ونجابة سپید بود وبهترین آن رومی بود که ورق آن کوچک بود وبیخ آن خوش بوی بود
وصمغ آن حلتیت طیب بود وتخم آنرا کاشم خوانند وسیسالیوس هم گویند وطبع آن
گرم وخشک بود در دوم محلل وملطف بود ودردهای اندرونی را ساکن کند وبلغم [illegible]
بگدازاند وگویند چون چارپایان بیاشامند نتاج ایشان زیاده شود وچون با[illegible]
بیاشامند منع ضرر سرما بکند در سفرها ودرد پشت را سود دهد ومصروع را نجابة مفید بود و

مقدار

ومقدار مستعمل یک درم بود ربو وضیق النفس وسعال مزمن را نافع بود خاصه تخم وی و
بیخ وی وچون با عسل بسرشند ولعق کنند ووی معده را نیکو بود ومغص ریحی را نافع
بود وسده بگشاید وزاییدن آسان کند همه حیوانات را نافع بود وعسر البول واختناق
رحم وورد گرده ومثانه را نافع بود وگویند بدل وی خردل سفید [illegible] گویند انجدان
طیب مثل آن وبسیاری از وی مستعمل کردن مضعف جگر بود ومصلح [illegible] عصاره
زرشک بود **سسطیعون** زوفرات وگفته شود **سسعند** عود بلبان
وگفته شود **سطرونیون** گویند کندس است ومولف گوید که نوعی از کندش است وآنرا
اذربو گویند وگفته شد در الف واگر از آب بیخ وی دو نقطه در بینی چکانند درد دندانرا
سودمند بود وچون با جاوشیر وبیخ کبر بیاشامند سنگ بریزاند وبا بول بیرون
آورد وورم سپرز بگدازاند وچون زن بخود برگیرد بول براند وبچه بکشد محکم وچون
با سویق وسرکه ضماد کنند بر جرب ریش شده نافع بود ووی محرک عطسه بود وچون سحق
کنند وبا عسل بیامیزند وسعوط کنند فضول بلغمی را از سر بکشد تا بدهن وطبیعت وی گرم
وخشک بود نزدیک بدرجه چهارم ونجابة معطس بود ودر سفید کردن کتان وصوف
نجابة نیکو بود وبپارسی آنرا کلیم شوی وقصب شوی خوانند ودر صفت عرطنیثا نیز گفته
گفته وتیر ازدی آنرا چوبک اشنان خوانند وبدل آن در الف گفته شد **سطرا**
طیوطس نباتی آبیست که وی را بیخ نیست ودر روی آب پیدا بود وورق وی مانند
ورق بادرنبویه بود کوچکتر واز نعناع بزرگتر طبیعت وی سرد وتر بود وچون بیاشامند

خونی که از گرده اید به بندد و چون با سرکه ضماد کنند منع ورم از جراحتها بکند و جره
و ورمهای بلغمی را نافع بود **سطراک** سطواک نیز گویند و آن زر بنادات و گفته شد
سطاح هر نباتی که بر روی زمین گسترده بود آنرا سطاح گویند همچون حرشاو مثل
آن **سطرکا** اصطرکت و اسطرک نیز گویند و گفته شد **سطاریون** قرسطاریون
گویند بپارسی برابران خوانند و آن گیاهی است طبیعت آن گرم و تر بود و ورم دو
[illegible] زاند چون بکوبند و بران نهند و برگزندگی عقرب ضماد کردن سود دهد و مجرب
سطاخینس نباتیست که در کوهستانها و سنگستانها و زمینهای خشن روید و
مانند فراسیون بود در از تر از وی و ورق وی کوچکتر از ورق فراسیون بود
و بسیار بود و خوشبوی و قضبان وی بسیار بود و اصل وی یکی بود و قضبان وی
سپید بود و قضبان و ورق فراسیون زرد بود و طبیعت وی گرم بود در سیوم و
بول براند و بچه فاسد کند و مشیمه بیرون آورد و مره سودا پاک گرداند و مالیخولیا و
جمیع مرضهای سوداوی را سود دهد و مقوی قلب و نفس بود و بی خوابی زایل کند و
گزندگی سگ دیوانه را سود دهد و چون در زیت بجوشانند درد دندان را نافع بود و در
اندلس تباره خوانند **سطیوس** جلنارات و گفته شد **سعد** انواعست بهترین
آن کوفی بود فربه خوشبوی بستانی سپید و بعد از ان هندی اگر سپید بود و باید که چون
و باید که چون سیاهی از وی بخراشند سپید و فربه بود و در شیراز یکنوع هست که آنرا
سعد ریگی خوانند و در میان ریگ و گل زرد در کنار رودها [illegible] آن [illegible] اگر چه کوچک

بود اما نبات اندرون وی سپید بود و خوشبوی و آن نوع به از هندی بود که اندرون
وی سپید نبود و سعد را بترکی تبلاق خوانند و قرقرون هم سعدات و طبیعت وی گرم است
در اول و خشک در دوم مسخن و مجفف بود بی آنکه بگزد و در وی قبضی بود لون رانیکو
گرداند و بوی دهان خوش کند و چون سحق کرده استعمال کنند اکله را زایل کند و ریشهایکه
مشکل بود عجایب سود دهد و ریش دهن زایل کند و ریش معده و سنگ بریزاند و بول
و حیض براند و گند بینی و دهن و قلاع و استرخاء لثه را بغایت نافع بود و حفظ بنیه اند
و مسخن معده و جگر بود و تقطیر البول و ضعف گرده و مثانه و سردی رحم و تبهای کهن
و بواسیر را عظیم نافع بود و دندان را سود دهد و اعصاب را قوة دهد و قطع قی بکند
خوردن و ضماد کردن و چون با زفت بیامیزند دانهاکه بر سر کودکان بود سود دهد و
مقدار مستعمل از وی یکدرم بود و در وی قوة مسهله بود که رهای دراز و حب القرع را
بیرون آورد چون بشراب بپزند و مقدار ده درم از آن با شراب بیاشامند و وی
مضر بود به سرفه و حلق و مصلح وی آن بود که با قند یا صندل بیامیزند و اسحق گوید مضر
بود بشش و مصلح وی انیسون بود و سعد سوزنده خون بود و بسیار خوردن وی جذام
آورد و نوعی از سعد هندیست که بزنجبیل ماند و چون بخایند برنگ زعفران بود و چون بر
بوت لطوخ کنند در زمان موی بسترد **سعتر** حرسات و گفته شد **سغبین** و صغبین
نیز گویند و آن سکبینج است و گفته شود **سفرجل** بپارسی آبی گویند و به هم خوانند و بیونانی
قودونیا میلا خوانند و بهترین وی بزرگ رسیده بود و طبیعت وی سرد بود در آخر درجه

اول وکویند وکویند در آخر دویم وکویند در سیوم وشیرین وی سرد و تر بود وکویند معتدل
بود در کرمی وسردی وترش قابض تر بود کر شرین وشیرین بول براند و ترش مقوی مقوی
وقابض بود وکل وی هم چنین وسفرجل منع سیلان فضول احشا بکند وعصارهٔ وی
نافع بود جهة انتصاب نفس وربو ومنع نفث دم بکند وقی خمار را نافع بود وتشنکی بنشاند
ومقوی معده بود وآب وی فاضلتر از جرم وی بود در تقویة معده وبول براند وآنچه
بعسل پخته باشند ادرار دروی زیادة تر بود وذوسنطاریا را نافع بود وخون رفتن
باز دارد ونافع بود جهة حرقة بول چون عصارهٔ وی در سوراخ قضیب چکانند واکر بر سر
طعام خورند شکم براند بقوه عصر واکر بسیار خورده باشد هضم طعام نشده بیرون آورد
واکر پیش از طعام بود شکم ببندد وبطبیخ وی حقنه کردن شقاق مقعد ورحم را سود دهد و
بوییدن وی مقوی دل ودماغ بود وقطع غثیان وقی بکند وخون واکر بسیار بخورند
درد قولنج واعصاب ومغص تولد کند وآنچ نارسیده بود دشوار هضم شود ومصلح وی
رطب العسل بود سفید اسفند خردل سفیدست وکفته شد سفاذیکوس
نوعی از پیازبری است وطبیعت آن کرم وخشکست ومسهل بود وخام خورند وپخته خورند
سفندولیون لمون بریست وکفته شود سفتن بپارسی سیلان کویند وآن عسل رطب
بود بعربی دبس کویند وکفته شد سقولوقندریون اسقولوقندریون خوانند وکفته
شد در الف صفة آن اما منفعت وی اینجا کفته شود بیونانی اسقلیقس کویند وشلیمون خوانند
والیمون نیز کویند وقطار بغاسم خوانند ومولف کوید بشیرازی زنکی دار وخوانند ونباتی

صحرائی بود مشابه بکبر برة البیر وطبیعت آن کرم است در اول وخشک است در دوم وکویند معتدلست
در کرمی وخشکی ووی لطیف ومحلل بود وعظیم جهة سپرز نافع بود چون ابهر که بپزند یا به
سکنجبین وجهل روز بیاپی بیاشامند وفواق ویرقان را سود دهد چون سحق کنند وبا شراب
بیاشامند وتقطیر البول را نیز سود دهد وسنک کرده ومثانه بریزاند ومقدار مستعمل ازوی
دو درم بود ودیسقوریدوس کوید نسیان ولقوه ووسواس سودای صرع را نافع بود و
فولس کوید صلابة سپرز وغلظ آنرا سودمند بود وبا روغن بنفشه سعوط کردن فالج ولقوه
وسکته را نافع بود وچون از خود بیاویزند منع آبستنی بکند واکر با سپرز استر بود نیکوتر
بود ووی مضر بود بدل ومعده ومصلح وی مصطکی بود ومضر بود بمثانه ومصلح وی عسل بود
وبدل آن دو وزن آن کمادریوس است وکویند بوزن آن بوست بیخ کبر ونیم وزن آن تخم کرفس
سقمونیا محموده کویند وآن عصارهٔ کیاهی است از یتوعات که برک آن بلبلاب ماند ودرازی
نبات وی سه کز یا چهار کز بود وشاخهای بسیار از یک بیخ بود وکل وی سفید بود وبهترین
آن بود که صافی بود وسبک ومتخلخل بود وبلون ابریشم بود وچون دردست بمالند خورد
شود وسفید بود ودرآب ودر آب زود حل شود وچون حل شود مانند شیر بود آن انطاکی
بود وآنچه سیاه بود یا زرد که سخت بود وبر سر انکشت خورد نشود آن نوع بد بود وتا در میان
سیب وبه مشوی نکنند نشاید که استعمال کنند ومولف کوید مشوی کردن وی چنان است که
در کیسهٔ کتان ببندند وبه یا سیب خالی کنند ودر میان آن نهند وسر آن باز جای نهند وبجو
محکم کنند ودر میان خمیر کیرند ودر تنوری که آتش آن آهسته بود نهند ورها کنند تا پخته شود بعد

بیرون آورند و در سایه خشک کنند و بعد از آن استعمال کنند و طبیعت آن گرم و خشک بود در
سیوم و گویند در دوم و حرارت وی زیادة از رطوبت بود و یبوست بود بهر برص و بهق و کلف
طلا کردن نافع بود و محلل جراحات بود چون با عسل بران طلا کنند نافع بود و سقمونیا مسهل صفرا
بود و شربتی از وی از طسوجی تا دو دانگ بود بر حسب مزاج و هوا و با ادویه از طسوجی تا
دو دانگی بود و بر گزندگی عقرب طلا کردن و خوردن سود دهد و وی مضر بود باحشا و معده و جگر
و دل و کرب و غثیان و تشنگی آورد و اشتهای طعام ببرد و مصلح وی آن بود که با کثیرا
و انیسون و دوقو و نشاسته و روغن بادام شیرین ممزوج کنند بوزن آن و چون بیاشامند
از وی مقدار بسیار و آن یک درم بود اول امساک بکند بعد از آن کرب و غثیان آورد و
عرق سرد و اسهال بافراط آورد و باشد که بکشد و اگر زن بخود برگیرد بچه بکشد و دو درم از
وی کشنده بود و شریف گوید یک جزو از وی با دو جزو تربد با شیر تازه بیاشامند بنات نعشا
کرم بزرگ و خورد بیرون آورد و بتجربت اصل نباة وی چون با سرکه بپزند و نیک
بکوبند و با آرد جو ضماد کنند بر عرق النسا نافع بود و رطوبت بیخ وی چون بر پشم پاره زن
بخود برگیرد بچه بکشد و چون با عسل و زیت بیامیزند و بر جراحات بپندایند بگدازاند و چون
با سرکه بپزند و بر جرب ریش شده بمالند سود دهد و بیخ وی بر برص طلا کردن عظیم نافع بود و
مداوای کسی که سقمونیا بسیار خورده باشد بدوغ و سویق و تفاح و رب سفرجل و رب سماق و
رب ریباس کنند و صاحب منهاج گوید بدل وی خروع بود و گویند سه وزن آن و مولف گوید
[illegible]

تا سی سال باقی بود **سقنقور** و رل ماهی است و سقنقس نیز گویند و گویند از نسل تمساح است
و آن حیوان است که نهنگ بر لب رود نیل خایه می‌نهد و بچه بر می‌آورد هر بچه در آب می‌افتد
نهنگ بود و آنچه در ریگ می‌ماند سقنقور بود و وی هم در آب و هم در خشک تواند زیست و وی
از نر و ماده نیز متولد شود و صاحب جامع گوید گرفتن وی بیشتر در جلهٔ زمستان بود
در شدت سرما از آب بیرون آید و روی به بیابان نهد و صیاد بدو رسد صید کند و این قول
خاصهٔ صاحب جامع است و همو نقل ازین جمیع می‌کند و سقنقور در رمل کنار نیل یابند بیشتر
در صعید در رمل و در آب نیل می‌روید و بدان سبب و رل ماهی خوانند که مانند ورل است
و ماهی از بهر آن خوانند که در آب می‌رود و فرق میان سقنقور و ورل آنست که سقنقور در
نیل و نزدیکی آن بود و ورل در بیابانها بود و سر ورل پهن بود و سر سقنقور باریک و کشیده
و رنگ ورل زردی بود که بسرخی و تیرگی زند و پوست وی خشن بود و رنگ سقنقور ابلق
بود از زرد و سفید و سیاه و سبز و پوست وی املس بود و محمد بن احمد التمیمی در کتاب
مرشد گوید که نر سقنقور دو قضیب داشته باشد و مادهٔ آن دو فرج و مولف گوید یک سقنقور
نر دیدم و قضیب وی بر شکل دو شاخ بود اما بن آن یکی بود و نر آن دو خصیه دارد مانند
خصیه خروس بمقدار آن بود و هم در موضع آن بود که از آن خروس و مادهٔ وی بالای بیت
بیضه در رمل دفن کند و حرارت آفتاب تمام شود و بچه بیرون آید و غذای وی در آب
ماهی بود و در بیابان عصایات و غیر آن و صاحب جامع گوید که از اهل صعید شنیدم و در بعضی
کتب خواص یافتم که چون سقنقور بصیاد رسید و عضوی از آن صیاد گزید طلب آب کند

اگر آب یافت در آب رفت و اگر نه شاشید و در بول خود غلطید صیاد مرد در حال و سقنقور
سالم ماند و اگر صیاد بیش از وی در آب رفت یا در بول خود غلطید سقنقور بر قفا افتاد و مرد در
حال و صیاد سالم ماند و این از خواص عجیب است و اختیار وی و اجود وی نر بود که در وقت بهار
صید کرده باشند در موسم هیجان ایشان و بهترین اعضای وی ناف و کرد بر کرد آن بود و کرده و
وبن ذنب و پیه آن و کوشت که بر شانه بود هم نیک بود و نمک وی بهترین آن بود که از حوالی
ناف برکیرند که قوة ناف و کرده و پیه با وی بود و نمک وی باید که سیاهی بود که بسرخی
مایل بود و بر هم سفیده بود و انچه سفید و ریزان بود نمک مکرر بود و سقنقور چون تازه بود کرم
و تر بود در دوم و چون نمکسود کنند و خشک کردد حرارت وی زیادة شود و رطوبة وی کمتر و صاحب
منهاج کوید کرم بود در دوم و خشک بود در اول و موافق کسانی بود که مزاج ایشان سرد و تر بود
و کسانی که مزاج ایشان کرم و خشک بود موافق نبود بلکه مضر بود و اکر تنها مستعمل کنند فعل وی اقوی
بود از انچه در مرکبات استعمال کنند و شربتی از کوشت وی یک مثقال تا سه مثقال بود بحسب مزاج
کسی که استعمال کند و سن وی و شهر وی و وقت استعمال تا در کدام فصل بود و اولی آن بود که اکر
تنها استعمال خواهد کرد سحق کنند و بر شراب کهن صافی یا بر ماء العسل نا پخته یا نقیع زبیب
شیرین یا بر سر زرده تخم مرغ چون نیم برشت کنند و بیاشامد و هم چنین نمک وی در اطعمه باهی از
یکدرم تا دو درم بود بحسب مزاج کسی که استعمال می کند اکر بر سر زرده نیم برشت کنند تنها یا با تخم
جرجیر سوده بوزن آن این شغل را بغایة مفید بود و سقنقور سودمند بود جهة مرضهای عصبانی سرد
و کسی که در مجامعت ضعفی و تقصیری داشته بود و منی بیفزاید و قوة شهوه بدهد بخاصیه که کرده

و کویند چون یکدرم با شراب بیاشامند از حوالی کرده وی شهوة با نحیفی بر انکیزد که ساکن نشود
مکر چون مرق عدس با عسل یا تخم کاهو آب بیاشامند ساکن کردد و بدل وی جالینوس کوید
خصی الثعلب است و مولف کوید در ادویه باهی چند انچه امتحان کرده شد هیچ ادویه بخصی الثعلب
نمی رسد خاصه چون با شراب بیاشامند و کویند سقنقور در هندوستان می باشد و در بحر قلزم نیز
و کویند در بلاد حبشه نیز هم می باشد اما این نوعها مشهور نیست و کویند بدل وی خصی الثعلب است
با خردل و مولف کوید اولی آن بود که بدل وی در معاجین و تراکیب بوزن آن خصی الثعلب فربه
بوزن آن قضیب کاو جوان خشک سوده و نیم وزن آن تخم کزر کنند سکر بپارسی شکر کویند
و در منهاج مراد سکر ابلوج است و بهترین وی آن است که سفید و شفاف بود و از طرف هند و هندوستان
آورند و چین و آنرا قند خام خوانند طبیعت وی کرم است در آخر اول یا در اول دوم و تر است
در میان اول و چون کهن کردد میل بخشکی داشته بود و وی ملین بود نافع بود بمعده بجلا یعنی که
در وی است و در جلا نزدیک بعسل بود و سکر سلیمانی تلیین در وی بیشتر بود و عسل قصب
تلیین در وی بیشتر بود که در عسل نحل و تلیین وی کمتر از تلیین عسل قصب بود و سکر مصلح ریاح
بود که حادث شود در امعا و بطن و محلل طبیعت بود و مقوی معده و جکر بود و مفتح سدهٔ جکر
و مقدار شربتی از وی ده درم باشد و اکر با روغن بادام شیرین بیاشامند منع قولنج بکند
و کهن وی سودمند بود جهة بلغمی که در معده بود الا تشنکی آورد و خونی دردی آمیز از وی
متولد شود و صفرا برانکیزد و مصلح وی رمان مز بود و شریف کوید چون با روغن کاو یا کوسفند
بیاشامند احتباس بول را سود دهد و مجرب است درین زحمت و چون ده درم از وی کداخته

دربیت درم روغن گاو تازه نیم گرم بیاشامند درد ناف واندرون سود دهد و زنانی که زاینده
باشند پاک گرداند از مواد و مجربست و آب گرم آشامیدن و ادمان آن کردن زایل کند و آواز
بگشاید و نزله را سود دهد و سینه و شش را نیکو بود و نرم گرداند و خشونت مثانه را زایل گرداند و
موافق بود محرور و مبرود را باعتدالی که دارد و محتاج مصلح نبود و سده بگشاید و کرده را نافع بود
و اگر بخور کنند قطع زکام کند و سودمند بود جهت جرب جفون چشم چون بپارهٔ شکر حل کنند تا
چون آلوده شود و اگر احتیاج بود دیگر باره مکرر کنند و اگر در داروی چشم کنند سفیدی رقیق
ببرد و چون بپزند و کف از وی بگیرند تشنگی بنشاند و اولی آن بود که کسی در طبیعت لینتی
داشته باشد و پیچ امعا از بسیار خوردن وی حذر کند و گویند بدل وی آب آلوی سیاه است
و گویند مصلح آن به است و طباشیر و بدل آن مویز خراسانی سکر العشر صاحب منهاج
گوید صمغی است که از درخت عشر بیرون می آید در موضع گل وی که خشک گردد و جمع می شود آنرا
سکر العشر خوانند و تمیمی گوید گویند طلی است که بر درخت عشر می افتد در خراسان و جمع می شود همچو
چون ترنجبین یا می افتد بر خاری مانند پارهٔ نمک و در وی حلاوتی بود و اندک عفوصتی و
سفید بود و آنچه حجازی بود میل بسیاهی داشته باشد و مولف گوید بر خار مانند مگسی بزرگ
آشیانه می سازد و آن کرم در میان آشیانه بماند و آن کرم را بشیرازی جز و گل خوانند و
آشیانه را بپارسی تیغال خوانند و طبیعت وی معتدلست و میل بحرارت داشته باشد و نزدیک
بمزاج سکر بود و وی لطیف تر از وی بود و در وی رطوبتی بود و طبع نرم دارد و چون در چشم
کشند سفیدی که در چشم بود زایل کند و روشنی زیاده کند و شریف گوید سه روز متواتر از وی

بیاشامند هر روز ده درم با آب نیم گرم ربو و دشواری نفس را سودمند بود و مجربست و با لبن
لقاح چون بیاشامند استسقا را نافع بود و معطش نبود مانند انواع سکر از بهر آنکه حلاوت وی
اندکست و وی معده و جگر و کرده و مثانه را نیکو بود سکبینج صمغ نباتیست که بشکل مانند قثا بود
و صاحب منهاج گوید نیکوترین وی آن بود که بیرون وی سفیدی زند و اندرون وی بسرخی
و تیز بود بوی وی و زود در آب حل شود و اصفهانی بهتر بود و صاحب جامع گوید نیکوترین
وی آن بود که صافی بود و بیرون وی سرخ بود و اندرون وی سفید و رایحه وی متوسط بود
میان رایحه حلتیث و قنه و حریف بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیم محلل و ملطف بود
فالج را نافع بود و مسهل ماده بود که در ورکین باشد و قولنج را نافع بود چون بیاشامند یا در حقنه
کنند و اوجاع بواسیر را سود دهد چون تنها بیاشامند و سنگ گرده بگدازاند و سردی که در معده بود
و رحم و امعا را نافع بود و حیض و بول براند و بچه بکشد و مسهل آب زرد بود و نشف تری معده
بکند و گزندگی عقرب و مار طلا کردن سود دهد و چون سعوط کنند صرع را سود دهد و آنچه اصفهانی
بود باه را زیاده کند و جگر را نیکو بود و شیخ الرئیس گوید سکبینج محلل صداع بارد و ریحی بود
و استسقا و مغص را سود دهد خوردن و طلا کردن با سرکه چون بگدازند بر خنازیر و صلابة
مفاصل و سلعه بگدازاند و ضماد کردن جذب سلی و شوک بکند و کرم کدو دانه و کرمهای دیگر
بکشد چون بیاشامند و گویند نقرس که سبب آن از سردی بود سود دهد و درد مفاصل بدرا
سود دهد و سینه را پاک گرداند بقوة و مسهل بلغم لزج و رطوبات غلیظ بود و عرق النسا
که سبب آن از بلغم بود و درد پشت و بادهای غلیظ که در اندرون بود سود دهد و تاریکی چشم

و غلظ اخفان را نافع بود و وی فاضلترین داروهایی بود که جهة دفع نزول آب استعمال کنند
و جون در سرکه بکداز ند و شعیره که در مژه بر آید بدان بندند زایل کند و شربتی از وی یکدرم تا یکمثقال بود
و نشاید که بغیر از سرد مزاج یا مرضهای سرد استعمال کنند و سرد مزاج را بغایة غایة مضرات
و اکر با شراب بیاشامند کزندکی جانوران و زهرهای کشنده را نافع بود و کویند مضر بود بمثانه
و مصلح وی اشق بود و صاحب تقویم کوید معده و امعا را بد بود و مصلح آن مصطکی و انیسون بود
و بدل وی قنه سفید بود و کویند نیم وزن آن جاوشیر و کویند بدل آن مقل و صبر و اشق و
جاوشیر است از هر یک ربع وزن آن و صاحب منهاج کوید که نوعی از قنه مستحیل میشود
بسکبینج **سک** اصل وی صینی بود و آن عصان آمله بود و نوعی دیکر مرکب بود از عفص
و تلخ مانند رامک ترکیب کنند و بهترین وی آن بود که بوی وی نیکو و خوش بود طبیعت وی
کرم و خشک بود در دوم قابض بود و مقوی احشا و منع قی بکند که از رطوبات بود و شکم ببندد
جون بر شکم ضماد کنند و قوة اعضای اندرونی بدهد و باه را زیاده کند و سده بکشاید و درد
مفاصل را نیکو بود و درد اعصاب و منع ترف بکند و درد دل را سود دهد و مقدار نیم درم مستعمل
بود و بوییدن وی سر کرم را صداع آورد و مصلح وی کافور بود **سک المسک**
مرکب بود از مازو و فاغره و فلنجه و بسباسه و صندل قماری و سنبل الطیب و عسل در
مرکبات کفته شود صنعة آن **سکنج** حجر لحاعطوس است و غاغاطیس هم کویند و کفته شد
سکی رغلا و سقی رغلا نیز کویند و معنی آن بسریانی کثیر الارجل بود و آن بسفایج است
و کفته شد **سکسنبویه** سنکسنبویه است و سیجبویه نیز کویند و آن بزر سیبان

خوانند و حب النقد هم کویند و کفته شد بکرر صفة آن **سلق** دو نوع است یکنوع بپارسی هم سلق
خوانند و مشهور است و آنرا اسود خوانند و یکنوع دیکر را بپارسی جغندر خوانند و بهترین آن بزری
بود و طبیعت آن کرم و خشک است در اول و کویند مرکب القول بود و کویند تر است در اول و در وی
قوة بورقیه بود و ملطف و محلل بود و مفتح و در سیاه قبضی بود و جلا و تحلیلی و کلف و داء الثعلب
و حزاز و ثاليل را نافع بود جون بآب وی طلا کنند و ورق وی بخته سوختکی آتش را نافع بود
و بر قوبا با عسل طلا کردن نافع بود و اکر سر بآب آن بمالند شپش بکشد و اکر آب وی در
موم روغن کنند و بر ورم نهند ساکن کند و ریش بینی زایل کند و بر داء الثعلب طلا کردن
موی برویاند و قولنج را سود دهد و قطع بلغم بکند و آب بیخ وی اکر در بینی مصروع جکانند و اد نمایند
کنند اکر سبب آن از جمع شدن اخلاط لزج بود در دماغ بغایة نافع بود و زایل کند و آورده اند
که جون آب ورق وی بر خمر ریزند بعد از جهار ساعت سرکه کردد و اکر بر سرکه ریزند بعد از
جهار ساعت خمر کردد و اکر آب وی با ادویه مسهل بیاشامند بلغم بیرون آورد و اصحاب
نقرس و مفاصل را سود دهد و جون در ده درم آب وی نیم درم غاریقون در وی حل کنند
خلطهای غلیظ لزج بیرون آورد و وی محرق دم بود و مولد نفخ و کیموس وی بد بود و
مصلح وی سرکه بود و خردل و اصل وی معده را بد بود و مغثی و مصلح آن رب غوره یا
شراب اترج بود **سلق جبلی** سلق بری است و بیخ آنرا حلیمو خوانند و آن جلبناق است
بپارسی آزادوار و خوانند و هلموت نیز کویند و طبیعت آن کرم و تر بود و بر نقرس و مفاصل
ضماد کردن عظیم نافع بود و جهة سرفه بلغمی با نبات سفوف ساختن بغایة مجرب بود و بر اعضا که

کوفت خورده باشد ضماد کردن با گلاب بغایة مفید بود و صفت وی در باب حا در حماض برگ
گفته شد سلق الما حار النهر است و گفته شد سلق بری سلق جبلی است و آن نوعی از
حماض است و گفته شد در حا سلت بپارسی جو برهنه گویند و جو ترش گویند و بیونانی طراغیس
و آن مانند گندم بود بی پوست و در صفت شعیر گفته شود سلیخه قسیا خوانند پوست درختی است
که آن درخت را سلیخه گویند و سلخ سلیخه بدان سبب گویند و آن انواع است نیکوترین وی
آنست که سرخ رنگ بود و سطبر بود و در طعم وی اندکی تلخی بود و عفوصتی تمام چون بکشند مانند
ریوند لحمی بود و قصبه وی دراز بود و سوراخ وی تنگ و مانند قرفه پیچیده بود و آنچه سیاه
بود بد باشد و آنچه رقیق بود کسیلا بود که بتقلب سلیخه فروشند و صفت آن در کاف گفته شود
و گویند نوعی از سلیخه هست که ملحق بود بدارچینی و آن نیکو بود و طبیعت سلیخه گرم و خشک است در درجه
سیوم محلل ریاح غلیظ بود و مقوی اعضا و حیض بسته بگشاید و بول براند و اگر با داروهای
چشم خلط کنند تیزی چشم زیاده کند و درد سینه و پهلوها که تولد کند از اخلاط لزج یا از ریاح
غلیظ سودمند بود و مسهل نفث دم بود و شراب وی جهة معده و جگر سود دهد و چون دود
کنند بدان رحم را پاک گرداند از رطوبات فاسد عفن و بوی آن نیکو گرداند و چون با عسل
بیامیزند و بر رطوبتهای لبنی که در روی باشد بپیندایند زایل کند و گزندگی افعی را نافع بود و چون
بیاشامند و مجموع ورمهای گرم که عارض شود در اندرون و درد گرده را بغایة سود دهد و بسته
بگشاید و بچه مرده و زنده بیندازد و مشیمه بیرون آورد و مقدار مستعمل از وی تا یکدرم بود
و گویند مضر است با معاء و مصلح وی کثیرا بود و یحیی ابن ماسویه گوید بدل آن نیم وزن آن

دارصینی بود سلیط زیت است و گفته شد سلجم شلجم است و گفته شود سلخ الحیه
پوست مار بود و نیکوترین آن پوست مار نر بود که لون آن سفید بود و اربیاسیوس گوید
سرد و خشک بود و بغایة مجفف بود اگر بشراب بپزند و در گوش چکانند درد گوش را عظیم نافع
بود و اگر بدان مضمضه کنند درد دندان را نافع بود و در داروهای چشم خلط کردن سود دهد
خاصه چون خشک سحق کنند و سحق کنند بعسل یا بشراب و در چشم کشند تیزی چشم زیاده کند و اگر
در سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان را عظیم سود دهد و اگر با ورق کبر بپزند و
بدان مضمضه کنند همین عمل کند و اگر بسوزانند و بر داء الثعلب لطوخ کنند موی برویاند و اگر
مقدار یکدرم از وی با آب خرما بسرشند و بمالند و بخورند ثالیل را زایل کند و اگر مقدار یکدرم
پاره پاره کنند و با دو درم آرد جو بسرشند و در شب آتش دفن کنند تا پخته گردد و بخورد صاحب بواسیر
دهند خواه ظاهری و خواه باطنی بغایت سود دهد و اگر در زیت بپزند و از آن موم روغنی سازند
نافع بود جهة اماس منعقد و چون در آتش بخور کنند مار بگریزد از آن موضع و چون بر ورک زن حامله
بندند آسان بزاید یا بچه در شکم وی مرده باشد هر کدام که باشد و مجربست و چون در زیت بجوشانند
و در گوش چکانند درد گوش که از سردی بود و ریش آن و ماده آن که از وی روانه بود
سود دهد و اگر در زیت اندازند و چند روز در آفتاب گرم بیاویزند سودمند بود جهة غلظ
اجفان و رمص و ریحها که در جفون پیدا شود کحل کردن سلوی سمانی است و گفته شود
سلور جری خوانند و آن ماهی است در نیل مصر و صفت آن هم درین باب در صفت سمک
گفته شود سلحفاة بپارسی سنگ پشت گویند و بشیرازی لاک پشت خون سنگ پشت دریایی



جون بیاشامند بشراب وپنیر مایهٔ خرکوش وکمون سود مند بود جهة کزندکی جانوران وکسی که صفدع
آجامی خورده باشد ومریتوع که خورده باشد وزهرها سنک پشت جون در بینی مصروع جکانند نافع
بود وجون لطوخ کنند خناق بود وجهة ریشهای بد که عارض شود در دهان کودکان که آنرا قلاع
خوانند زایل کند وبیضهٔ وی سرفهٔ اطفال را نافع بود وسنک پشت دریایی را اکر بسوزانند تا سفید کردد
وبا روغن کاو سحق کنند وبر جیزی طلا کنند وبر سرطان ریش شده نهند جرک آن پاک کند وکوشت
بر رویاند ودیکر عود نکند ومجموع ریشها وسختکی آتش زایل کند وشریف کوید سنک پشت سه نوع است
بحری ونهری وبری وجون سنک پشت بحری در دست وپای بمالند درد مفاصل ونقرس را سود دهد
خاصه جون بپای بمالند وجون پیه وی در تشنج وکزاز بمالند سود دهد وکوشت وی جون بخورند
همین عمل کند وخون وی صاحب تشنج جون بیاشامد همین عمل کند وجون با جند بید ستر حقنه کنند
تشنج را بغایة کمال مفید بود وجون سنک پشت دریایی بسوزانند وخاکستر آن با سفیدهٔ تخم مرغ
طلا کنند بر شقاق خاصه شقاق پایها شفا بخشد وزایل کند وکویند جون سوختهٔ وی بر دیکی که جوشان
بود نهند از جوش ساکن شود وکویند جون بیاویزند بر سر مصروع صرع وی ساکن شود وصاحب
فلاحه کوید اکر در موضعی تکرک بسیار آید وزیان دهد بکیرند سنک پشتی وواژکونه بر زمین بیندازند
ودستها وپایهای بر هوا کنند وهم جنان رها کنند دیکر تکرک در ان موضع نبارد و ابن زهر کوید زهرهٔ
وی جون خشک کنند وبفعل که دود ندیده باشد سحق کنند ودر جشم کشند سود مند بود جهة نزول آب
ومار جوبه کوید سود مند بود جهة سپیدی جشم ونزول آب وکویند جون بپزند باب وکوکانی را
که فتق بود در ان آب نشانند سود دهد **سلداینون** درختی است که بالای وی از زمین مقدار

سه کز برآمده بود وکلی سرخ دارد وبعد ازان با دانه کند بمقدار کشنیزی وآن نبات با حب وی
جهة کزندکی مار ومجموع کزندکان زهردار سود دهد وجون بیاشامد سینه وحلق را از خشونة پاک
کند وآواز را نیکو **سلاخه** بول بز کوهی است که هنکام تهییج بر سنک کرده باشد وسنک
سیاه شده باشد مانند قیر بود تنک ودر ادویه استعمال کنند که جذام را سود دهد **سلمه**
شوکهٔ قبطیه است وکفته شود **سماق** تتم خوانند وطمطم کویند وعرب بسماق الدباغین
خوانند ونیکوترین وی تازهٔ سرخ بود وطبیعت آن سرد بود در دوم وکویند در اول وخشک
بود در سیوم وبغایة قابض بود ومنع ترف بکند تا حدی که بعضی کویند که اکر بر خود بیاویزند
همین عمل کند وقوة ورق وی قابض بود مانند اقاقیا وطبیخ ورق وی موی را سیاه کرداند و
بدان حقنه کردن قرحهٔ امعا را سود دهد وخوردن ودر ان نشستن واکر در کوش جکانند
جرکی که از کوش روانه بود ببندد وورق خشک وی جون باب بپزند تا بقوام عسل آید
مانند حضض بود در عمل وفعل وثمرهٔ وی اکر هم جنین کنند همین سبیل بود وموافق بود در
عمل وفعل جون در طعام اندازند جهة کسی که اسهال مزمن وقرحهٔ امعا داشته باشد وجون
باب ضماد کنند منع جمره وورم از تجفف سر بکند وجون با عسل بیامیزند خشونة اجفان را نافع
بود وقطع سیلان رطوبات سفید از رحم بکند وبواسیر را زایل کند جون با فحم جوب بلوط سحق
کرده بر بواسیر نهند ونقیع ثمرهٔ وی جون بپزند وآب وی بر وثی ریزند تورم نکند ورازی
کوید جون سماق بشراب قابض بیاشامند قطع اسهال وترف دم از رحم بکند وکثرة بول را
نافع بود وبعضی کویند اکر به بندد در صوفی رنک سرخ وبر کسی که خون از وی روانه بود از هر موضع

که بکنند ببندد قطع خون بکند و ابن ماسویه گوید اشتهای طعام باز دید کند بحموضتی که دارد طبیعت
ببندد و اسهال صفراوی که مزمن شده باشد سود دهد جون بخورند یا بدان صبغ کنند و اگر
باگوشت دراج یا مرغ بپزند شکم سخت دارد و اگر بر معده و شکم سخت دارد و اگر بر معده
و شکم ضماد کنند همین سبیل و جون بریان کنند شکم زیاده تر ببندد و جون در گلاب خیسانند و از آن
گلاب نرگس گشنند سودمند بود در ابتدای درد چشم که از گرمی بود با ماده و صدقه را قوه دهد و
سوزش شکم ببندد و معده را سود دهد و هیجان صفرا و اسهال آن و اسحق گوید اگر در چشم کشند
از نقیع وی سداق و سوزش چشم و خارش آن زایل کند و اگر کسی که دایم قی کند و هیچ در معده
وی قرار نگیرد نه از طعام و نه از شراب سماق و کمون جون بکوبند حرارش و باب سرد بیاشامند
قی باز دارد و سماق دباغ معده بود و مقوی آن و تشنگی بنشاند و غلیان صفرا وی ساکن کند
و بیح را سود دهد و ذوسنطاریا را بدان حقنه کردن و سیلان رحم و بواسیر الیاقیه نافع
بود و شریف گوید اگر بپزند ده درم در سنقاد درم آب تا قوه‌ی با آب دهد بعد از آن خرقه
پاک با آب فرو برند و بر چشمی که جرب بود و اکله و سلاق بکمید کنند تنها نافع بود و مجرب و جون
بگیرند تنها با آب سرد قطع سیلان خون از هر موضع که باشد بکند و اگر در چشم بجد و رجکانند جون
سرخ شده باشد ایمن باشند از آنکه آبله در چشم وی برآید و جون گرد سماق با گلاب مضمضه کنند قلاع
زایل کند و ورق وی هم چنین جون ضماد کنند بر شکم کودکان طبیعت ایشان ببندد و جون ورق
وی بپزند و عصاره‌ی وی بگیرند جنانچه غلیظ بود قوه اعضا بدهد و در منع ماده از جشمها
بغایت کمال سودمند بود و جون حل کنند در آب لسان الحمل و طلا کنند بر ریشهای پلید مرجه بود خشک

جشم

گرداند و جون ضماد کنند بر ناف و بن قضیب سودمند بود سلس البول که سبب آن استرخا بود
و سماق مضر بود بجگر سرد و گویند مصلح آن مصطکی بود **سمسق** مرزنجوش است و در آذان الفار گفته
شد صفه آن **سمین** جزای گوشت نیکوتر آن بود که از حیوان متکامل گیرند و طبیعت آن گرم و تر بود
بلغم براند و زود هضم شود و باه را زیاده کند و غذایی بد بود و بلغمی مطلق طعام بود زود مستحیل شود
بد خانی مراری اولی آن بود که اندک خورند بقدر آنکه لذتی بدهد و مصلح وی لیمو نمک بود
و زنجبیل و راسن محلل **سمسم** پارسی کنجید گویند و بهترین وی آن بود که تازه بود و بزرگ
حب و جرم وی اقوی بود از روغن وی و طبیعت وی گرم است در میانه درجه اول و تر است
در آخر آن و گویند در دویم و ملین بود و محلل خون بسته بود و اثری کبودی که از ضربه حادث
شود و نافع بود جهت شقاق با بها و خشونتی که در بدن پیدا باشد و بر اعضا ضماد کردن محلل
غلظ آن بود و بر ورمها و سوختگی آتش ضماد کردن سود دهد و نقیع سمسم حیض براند و
بچه بیندازد و جون حقشر کرده بریان کنند و بابی آورد نیکو و حسا و لعوق وی مرضهای سینه
و شش و سرفه را نافع بود و خونی از وی متولد شود متوسط بود در نیکی و بدی و وی مسکن
حرقت و لدغی بود که در معده عارض شود از خلطی تیز یا از شرب شراب یا از شرب دارو
گرم و وی منی بیفزاید و باه را زیاده کند و گزندگی امار را سود دهد و اگر با بزرگمان
بخورند قوه باه بیفزاید بغایت و مقدار ماخوذ از وی پنج درم بود و معده را بد بود و بوی
دهان بد کند و مرخی معده بود و غثیان و تشنگی آورد و مولد خلط غلیظ باشد و بطی الهضم
بود و اولی آن بود که بریان کنند بریان کردنی سبک و با عسل بخورند و جالینوس گفته

بدل وی در تحلیل خاصه بزرگتان بود و اگر دیراسم چنین خام بخورند و قدری مری بر سر آن
بیاشامند زود بگذرد و اگر بطبیخ ورق وی موی را بشویند نرم گرداند و دراز کند **سمون**
بیون سموبیون نیز گویند و آن کرفس بری است و گفته شود صفت انواع کرفس در کاف
سمسم بری جلهنگ است و گفته شد **سماقیل** سماق است و گفته شد **سمنه** در حا گفته شد
صفت حب آن **سم الجماد** دفل است و گفته شد **سم الفار** اهل عراق تراب الهالک
خوانند و اهل اندلس رهج الفار گویند و آن شک است و گفته شود **سم السمک** ماهیزهرج است و گفته شود **سمن** بپارسی روغن گاو و گوسفند خوانند و فعل وی مانند زبد بود
و در انضاج و ارخا و تلیین اقوی بود از وی و طبیعت وی گرم و تر بود در اول و حرارت
وی بیشتر بود از زبد و خوزی گوید روغن گاو منع سم افعی بکند و دمانکند که بدل رسد و رازی
گوید شخصی در بادیه افعی وی را بگزید روغن گاو کهن بیاشامید هیچ ضرر بوی نرسید و روغن
چندانکه کهن تر گردد حرارت وی زیادة تر گردد و قوة جلای وی محکم تر بود و شیخ الرئیس
گوید منضج و محلل بود و بیشتر فعل وی در بدنها نیکو و میانه بود نه مزاجهای محکم و منضج ورمها
بود خاصه ورم بن گوش و خاصه از آن کودکان و زنان و سینه را نرم گرداند و منضج فضولی
بود که در وی باشد خاصه با شکر و بادام تلخ و شکم ببندد و سم براند و وی تریاق
زهرهایی بود که خورده باشند و شریف گوید چون با آب خاکستر حقنه کنند قرحه و قرحه امعا را
نافع بود و چون بر نبه نهند و ضماد کنند بر قرحه و خشک ریش زایل کند و اگر بر پینه نهند
و بر جراحتی نهند که خواهند که سر آن باز هم نیاید منع گوشت رستن بکند و سر آن فراخ گرداند

وجون

وجون حنا بر روغن کهن بسرشند و بر جرب کهن طلا کنند زایل کند و چون بیاشامند از وی
مقدار ده درم یا پنج درم شکر بول براند در حال و این مجرب است و چون بمغز حبة النحود بگیرند
ریشین رحم را سود دهد و چون خلط کنند ده درم از وی یا هشت درم آب انار دو سنطار
یا را نافع بود بغایة و چون بر چشم طلا کنند صلابة آن زایل کند و چون با زیت بیامیزند و
طلا کنند بر اجفانی که جرب داشته باشد سودمند بود و چون در چشم کنند با آب عنب الثعلب
نافع بود جهة ضربان چشم و ورم آن و درد گوشها را سودمند بود و چون بناشتا لعق کنند
سرفه خشک را تر گرداند و نافع بود و اولی آن بود که کسی که باطنی داشته باشد اجتناب نماید
از وی و چون روغن بر روی طلا کنند هفت شب و بران خسپد روی را پاک گرداند و حسن
وی زیاده کند و جلایی تمام بدهد و زبد نیز همین فعل کند در طلای روی **سمینون**
سمنات و گفته شد و هر ترکیبی که بدن را فربه کند آنرا سمنه گویند **سمن** و نیز خوانند و
ورد الابیض است بپارسی گل سفید گویند و در صفت ورد گفته شود **سمادوغ** فطرات
و گفته شود **سمک** بپارسی ماهی خوانند و بعضی بتیپای بعضی کرم بود سم جو گوج و مار
ماهی منی بیفزاید و پیر کرده نیز و نیکوترین ماهی صخوری بود که پوست وی رقیق
بود و فلوس وی کوچک بود و متوسط بود در خوردی و بزرگی و فربهی و لاغری و سهوکت
نداشته باشد و لذیذ بود و فاضلترین انواع آن شبوط بود و در فرات و در دجله بغداد
بسیار بود و فاضلترین جایگاه ایشان جایگاهی بود که سنگ ریزه بود یا ریگ و
آبهای شیرین و اگر بحری بود افضل آن بود که در لجه بود و افضل آنچه خورند جهت

تر طیب یا سپید باج بعسل از آن مشوی بر طبق و آنچه ماهی بریان کرده باشند بسکتر بود
بر معده از آنچه در روغن بریان کنند و آنچه در آرد ملوث کرده باشند و بد روغن بریان
کنند بد بود و تشنگی بسیار آورد و دیر از معده بگذرد و طبیعت ماهی سرد و تر بود در دوم
باه را زیاده کند خاصه مازنی و بدنی را که عرق کند فربه کند و مرق وی نافع بود جهة زهرهایی
که خورده باشند و گزندگی مار شاخ دار و سگ دیوانه سود دهد و جری که آنرا اسلور خوانند
و آن در نیل مصر بود و ویرا فصوص و ریش نبود و طویل و املس بود و سر وی بدرازی مایل بود
و دهن وی کشیده بود مانند خرطومی و دیسقوریدوس گوید سلورس است و وی فربه بود
و تر و در گوشت وی رخاوتی و لزوجتی بود و جهودان ویرا نخورند و بردی ویرا اسو راسی
خوانند و چون تازه بود غذا دهد و شکم براند و چون نمکسود کنند غذا اندک دهد و قصبه
شش پاک کند و آواز صافی کند و اگر گوشت نمکسود وی کوفته ضماد کنند از بیرون بر پلی
آنرا بیرون آورد از عمق گوشت و طبیخ نمکسود وی چون در آن نشینند در اول علة قرحة
امعا موافق بود بسبب جذب مواد که بظاهر بدن آورد و چون بدان حقنه کنند عرق
النسا زایل کند و اگر هم چنانکه گفته شد ضماد کنند بر فضول و زجاج از بدن بیرون آورد
بقوة جاذبه و خوردن وی مولد بلغم غلیظ لزج بود و چون تازه خورند غذایی فاسد
بود و اگر ادمان خوردن آن کنند برص آورد بسبب بسیاری رطوبتی و لزوجتی که در
وی بود مگر آنکه نمکسود کنند و بسرکه خورند که بقوه نمک قطع کند فضول وی و پاک گرداند و
انواع ماهی مولد بلغم بلغم مایی باشند و مرخی اعصاب و موافق نبود الا معده گرم

وشبکوری

وشبکوری آورد و مصلح آن مثلث بود یا عسل بسیار که عسل ویرا گرم کند و لطیف و زود بیرون
آورد و جالینوس گوید ماهی که سرد شده باشد و در موضع نمناک نهاده باشد از خوردن وی
همان عارض شود که از خوردن فطر و ماهی آنچه نمکسوده بود نیکوترین آن بود که کهن نباشد و
نزدیک بود که نمکسود کرده باشند و اولی آن بود که آب بجوشانند و بعد از آن در آن اندازند
و بپزند و طبیعت ماهی شور گرم و خشک بود سر وی نافع بود جهة ورم ملازه و شقاق مقعد
و سر ماهی شور که آنرا اسماریس گویند چون بسوزانند و بر گزندگی سگ دیوانه و گزندگی عقرب
نهند سود دهد و گوشت وی چون بخورند همین خاصیت دهد و ماهی شور بلغم بگدازاند و بهق
سیاه آورد و تشنگی بیشتر از ماهی تازه آورد و مصلح وی آن بود که بسرکه و صعتر و کردیا
معمول کرده باشد و بعد از آن حلوا و روغن خورند و سرد مزاج نشاید که ماهی تازه خورد
و معده بلغمی را مضر بود نهایة و ادمان خوردن آن مرضهای بد در اعصاب و دماغ پیدا کند
و اولی آن بود که اگر ادمان خوردن وی خواهد کرد بر روغن گردکان و روغن زیت بریان کند
و فلفل کوفته بر آن افشانند و بخورد و بعد از آن زنجبیل مربا و شراب صرف محکم و آب بخورد
و چندانکه بتواند و اگر اتفاق آب افتد تمدد در معده پیدا کند و قی آورد و نیکوتر آن بود
که آب نخورد الا مگر روزی که عزم قی کردن داشته باشد و اگر بخورد و اتفاق قی نیفتد
بعد از آن دارویی مسهل بیاشامد تا از معده و بدن بیرون آید و الا بلغم لزج زجاجی از وی
متولد شود بسیار و آن سبب قولنج سخت و فالج و سکته گردد و مصلح وی عسل بود که از عقب
وی بخورد بلغم را بزداید و تغیر در مزاج آن پیدا کند و سرکه نیز موافق بود در اصلاح آن

وسمک مملوح ممقود نیکوترین آن بود که تر و فربه بود و وی را نمکسود کنند و در سرکه نهند و گوشت
خشک اضافه کنند و طبیعت آن سرد و خشک بود اشتهای غذا بیاورد و تشنگی کمتر از نمکسود
کند و وی نافع بود بعرق النسا و سوداوی مزاج و مصلح وی اترج مربا بود و سمک سکنج نیکو
تر آن بود که بهار با بود و آن آش سرکه است و اولی آن بود که سرکه بجوشانند با گلاب و
کرفس و زعفران بعد از آن ماهی را شرحه کنند و در آن اندازند و بپزند تا چندانکه چهار
شود و لذة وی باقی بود و باید که بعد از آنکه صید کرده باشند زمانی رها کنند تا خبر آنکه
متغیر شود و تباه گردد و طبیعت آن سرد بود او معتدل بود در رطوبة جگر گرم را نافع بود و
یرقان و تبهای صفراوی و باصره را مضر بود و مصلح وی فالوذج بود سمیکه صید
در شام بسمیکة الترا خوانند شریف گوید وی در چشمه بود نزدیک بمدینة صیدا از زمین شام
و وی مانند ورلی کوچک بود و وی را در زمان بهار صید کنند و در هیچ فصل دیگر نتوانند کرد
الا در بهار که وقت هیجان ایشان بود و بسیاری حرکت ایشان و نیکوترین نر بود و مادام
که زنده باشد فرق توان کرد چون مرد و خشک شد علامات وی پنهان شد و چون صید
کردند نمکسود کنند و خشک کنند و چون استعمال کنند نیم درم از وی سحق کنند و بر سر شراب
سفید کنند و بیاشامند و اگر در طعام کنند شاید و نخچپند شهوة جماعت برانگیزد و نعوظ
بر وی آورد و بعضی گویند فرق میان نر و ماده آن بود که نر آن نرا کوچک و بدن
دراز بود و ابن جمیع گوید در کتاب ارشاد نیکوتر آن بود که بعد از منتصف شهر شباط
صید کنند و نر آن مهیج باه بود و ماده آن زنان را مهیج باه بود و باید که بر سر بیضه نیم تر ثبت

کنند

کنند و بخورند سمانی در خراسان کرک خوانند و شریف گوید مرغی است که از دریا خیزد و
ویرا قتیل الرعد خوانند بدان سبب که چون آواز رعد بشنود بمیرد زهره وی چون
لعق کنند صرع را سود دهد و خون وی چون در گوش چکانند درد گوش زایل کند و چون
بخورند وادمان اکل آن کنند دل سخت را نرم گرداند و گویند این خاصیت در دل وقت
ویس و ابن زهر گوید سرکین وی مطلق سرکین گنجشک ماند بشکل نه بمزاج و در مزاج میان
کبک و مرغ بود و وی بحو المرغ کوچک نزدیک بود و لطیفتر از وی میل بگرمی داشته
باشد و کیموس نیکو دهد و خوش طعم بود نافع بود جهة تن درستان و ناقهان و گوشت
وی سنگ بریزاند و بول براند و صاحب منهاج گوید نیکوتر آن بود که حالیف وی تر بود
و طبیعت وی گرم و خشک بود مفاصل سرد را سود دهد و شیخ الرئیس گوید خوردن گوشت
وی باشد که تمدد و تشنج پیدا کند چون خربق خورده باشد بلکه در جو مروی این قوة بیت
و ظن آن بود که خربق خورده باشد بمشاکلتی که میان ایشانست و مصلح وی آن بود که بسرکه
و گشنیز خورند بپسندند و بشیرازی ویرا اروس خوانند سمور جانوریست که در ترکستان
بسیار بود و گرم و خشک باشد و تحونة وی زیاده از همه حیوان سبعی بود و بوت
وی زود تغیر پذیرد از بهر آنکه دباغت وی نه چنان که همه پوستها بود و صاحب منهاج
گوید وی و دلق نزدیک یکدیگر باشند سخن و مجفف بود و پوشیدن وی پیران و
سرد مزاجان را سود دهد و غیر وی گوید پوشیدن سمور سینه و گرده را نیکو بود سنا
نیکوترین وی حجازی بود که برگ وی بطریقه برگ مورد بود طبیعت وی گرم و خشک بود

در اول مسهل مرهٔ صفرا و مرهٔ سودا و بلغم بود و عوض در مفاصل که در حادث شود اخلاط
مرهٔ صفرا و بلغم سود مند بود و شربتی از وی در مطبوخ از چهار درم تا ستّ درم بود و
اگر کوفته مستعمل کنند تا سه درم شاید و دیسقوریدوس گوید سودمند بود دسجان سودا را
و مسهل بود مسهلی محکم و قوه بدن بدهد و اسحق حنین گوید از قول روفس که وی سودمند بود
جهة وسواس سوداوی و شقاق که در دستها پیدا شود و تشنج عضله را نافع بود و داء الثعلب
و داء الحیه و شبش که در بدن پیدا شود و صداع کهن را نافع بود و جرب و حکه و بثرها و صرع را
سود مند بود و شریف گوید که چون با زیت الانفاق بپزند و از آن بیاشامند در دشت
و رکین را سود دهد و خلط خام بیرون آورد و گویند مصلح وی بنفشه است و اسحق
گوید مضرات بمثانه و مصلح وی سلیله زرد بود و در مطبوخ صالح‌تر بود که مدفوق
و ورق وی چون با خضاب بیامیزند موی را سیاه کند و ورق وی مستعمل کنند

سنبل

صاحب جامع گوید سه نوع است هندی و رومی و جبلی و سنبل الطیب هندی بود و سنبل
العصافیر نیز گویند و رومی را ناردین اقلیطی خوانند و در نون گفته شود و نیکوترین آن
سوری بود تازه سبک خوشبوی هم چو سعد و اشقر بود و خوشه وی کوچک بود
و مخفف زبان بود و بوی خوش وی در دهان درنگ کند چون بخایند و آن از کوهی
خیزد که از آن طرف سوریا است و از طرف دیگر هند و آنچه هندی بود آنرا غنیغطس گویند
و این اسم مشتق از اسم نهری بحری است که بجانب کوه غنیغطس می روید و نزدیک آن روید
و وی در قوة ضعیفتر از سوری بود بسبب رطوبتی که در موضع رستن وی است و خوشه

وی دراز

وی درازتر و بزرگتر بود و جالینوس گوید سنبل الطیب گرم بود در اول و خشک بود
در دوم و گویند در سیوم و وی مفتّح و محلل بود و اولی آن بود که چون مستعمل خواهد کرد
در بیخ وی مانند گل چیزی بود آن خاک وی بگیرند و آن خاک جهة دست شستن نیکو بود و خوشبوی
و بعد از ین سنبل مستعمل کنند و در وی منع عرق بکند و وی جگر را نافع بود و فم معده
و چون بیاشامند و از بیرون ضماد کنند و وی محلل اورام بود و مقوی دماغ و اگر در کحلها
کنند موی مژه برویاند و نافع بود جهة خفقان و چون با آب سرد بیاشامند غشیان را ساکن کند
و بول براند و شکم ببندد و چون فرزجه از وی بسازند و زن بخود برگیرد قطع نزف
بکند و رطوبتی که روانه بود از زیرها خشک گرداند و چون بپزند با آب و زن تکمید کند
و در آن آب نشیند ورم گرم که حادث شده باشد در رحم زایل کند و سینه و شش را
پاک گرداند [illegible] نافع بود و سدهٔ جگر و معده بگشاید و قوة مرد و بدهد و منخن ایشان
بود و همه اعضا و لون را نیکو گرداند و ضیق النفس زایل کند و استسقای لحمی را نافع
سود دهد و ممسک طبیعت بود و قی بلغمی باز دارد و محلل ریاح بود که متولد شود در معده
و مقوی فعل قوة ماسکه بود در بیرون بدن مجموع و سده که در سر بود بگشاید و بوی
دهان خوش کند و درد سپرز را سود دهد و مقدار ما خود از وی یکدرم بود و گویند
مضر بود بگرده و مصلح وی کثیرا بود و جالینوس گوید بدل آن اذخر خوشبوی بود
بوزن آن و گویند بدل وی ساذج بود

سنبل هندی

صاحب منهاج گوید گویند
بدرستی که آن وارشیشعان است و خلاف است سنبل هندی سنبل الطیب است

وکفته شد و دار شیشعان هم کفته شد سنبوت کمون است وکفته شود سنبل الکلب
صاحب جامع کوید ثمر درداباتست که معروف بالسنة العصافیر و سهو کرده است در دار
پارسی آنرا اهر خوانند و سنبل الکلب بهاروبست سندروس صمغی زرد است مانند
کهربا لیکن سست تر از وی بود و در وی اندک تلخی بود و طبیعت وی صاحب منهاج کوید
کرم و خشک بود در دوم و در وی قبضی بود و صاحب جامع کوید از قول ابن ماسویه که کرم و خشک
بود در اول خونرا ببندد و بواسیر را سود دهد چون بیاشامند و قطع فضول بلغم از معده و امعا
بکند و کرمها و حب القرع را بکشد و سودمند بود جهة استرخای عصب که حادث شود از
افراط برودت و رطوبة و امتلا و اکر روغن وی در ناصور بمالند خشک کرداند و دخانی وی
همین عمل کند خاصه در جراحتها که در اسفل بود و نزله را نافع بود و اکر خورد کرده بر جراحت
افشانند خشک کرداند و چون بیامیزند با روغن کل چندانکه غلیظ شود و شقاق مزمن
که در کوش و دست و پای پیدا شده باشد بمالند بغایة نافع بود و خفقان و وسواس و ربو
که از تری بود و سپرز و اسهال عظیم نافع بود و چون با ماء العسل بیاشامند حیض و بول
براند و چون در چشم چکانند جلایی تمام بدهد عظیم و چون بیاشامند خون از هر موضع که باشد
ببندد و دخان وی نزله و زکام را بغایة نافع بود و معتدل تر از وی نبود در این و کهربا
بود در قوة و در ربودن کاه و در وی قوتی بود که بدن را بغایة لاغر کند چون هر روز از وی
قدری با سکنجبین بیاشامند سندروس سرخ است و کفته شد سنبادج ارسطوطالیس
کوید طبع حجر وی سرد بود در دوم و خشک بود در سیوم و معدن وی در جزایر دریای چین

بود

بود و در وی جلایی تمام بود دندانرا از چرک پاک کرداند و جلایی عجیب بدو چون با آتش
بسوزند و سحق کنند و بر ریشها و بثرهایی عفن که دراز کشیده باشند و کهن شده باشد پراکنند
زایل کند و سودمند بود جهة استرخاء لثه و نقاشان در جلا نکینها و خاتمها استعمال
کنند سنجاب کرمی وی کمتر از سمور بود و کویند بقیاس وی سرد و تر بود و پوشیدن وی
محرور مزاجرا اولی تر از آنکه بود و کسی که شرب دایم کند سندیان درخت بلوط است
نزدیک اهل شام بی خلاف سندیان الارض فراسیون است و کفته شود سندیان
عود هندی است و طبیعت وی کرم و خشک است در سیوم نقرس را سود دهد چون بیاشامند
و بران ضماد کنند سنبل پارسی کربه کویند آنچه هندی بود کرم و خشک بود و بغایة مسخن
بود و قایم مقام ثعلب بود و شریف کوید چون وی را هم چنان بسوزند در دیکی بکل کرفته
تا همچو خاکستر کردد و با سرکه بیامیزند و طلا کنند بر مرغ بر شقاق که در میان انکشتان
دست و پایها بود زود زایل کند و عافقی کوید کوشت کربه کرم و تر بود سودمند بود جهة
درد بواسیر و مسخن کرده بود و درد پشت را نافع بود سنکبیوه سکنبویه است و کفته
شده سولنجان در مصر عنکه خوانند و در عراق لعبه بربری و یونانی فلجیقن
خوانند و بعضی بلبوصا و بعضی اقیمارون کویند و بهترین وی مصری بود که اندرون و بیرون
سفید بود و در شکستن صلب بود و آنچه سرخ و سیاه بود بد باشد و حبیش ابن الحسن کوید
طبیعت وی کرم است در اول درجه اول سیم و خشکست در اول درجه دوم و بعضی کویند
خشک در سیوم و کویند سرد است در دوم و در وی قوتی بود که مسهل بلغم باشد و تسکین

در دمفاصل ونقرس وخدر در بدن میکند و نافع بود جهة جراحتهای کهن و بر نقرس ضماد
کردن درد ساکن کند در زمان واکر بسیار ضماد کنند از وی ورم را صلب کرداند و وی
تریاق جمیع مفاصل بود و تمیمی کوید وی را خاصیتی عجب است در بواسیر باطن جون سحق کنند
ونیم درم از وی بر روغن کوسفند کهن بسرشند و به پنبه پاره بخود برکیرند در مقعد دو شب
نافع بود و محتاج شب سیوم نبود و درد مفاصل را الطوخ کردن با بعضی آبها درد ساکن کند
و منصوری کوید منی بیفزاید و مجهول کوید سورنجان سفید باه را زیاده کند و صاحب
منهاج کوید خاصه با زنجبیل وفوتنج و کمون و مقدار ماخوذ از وی نیم مثقال بود با قند
و شیخ الرئیس کوید جون جهة مفاصل خورند اولی آن بود که با کمون و فلفل بیامیزند
و ابن ابی صلب کوید مسهل بلغم خام بود و سود مند بود جهة درد مفاصل و نقرس و مادهٔ
که در ایشان بود براند و پاک کرداند و شربتی تمام از وی یک مثقال بود با قند و اندکی
زعفران و جون با دویه بیامیزند نیم مثقال تا یکدرم شاید و اسحق کوید مضر بود بار به
و معدهٔ ضعیف را بد بود و مصلح وی کثیرا بود با قند و زعفران و آنچه سیاه و سرخ بود
بغایة مضر بود و اکر با دویهٔ مسهل بیامیزند ادویهٔ مسهل را در معده به بندد و آفتی
عظیم پیدا کند و آن هر دو نوع نشاید که استعمال کنند که در ایشان سمیت هست و بدل
سورنجان سفید بوزن آن تربد بود و دو دانک وزن آن افیتمون و ده یک آن خربق
سفید و کویند که در درد مفاصل بدل آن بوزن آن ورق حنا بود و نیم وزن آن مقل
الیهود و کویند بدل آن بوزن آن بوزیدان است و تودری سوفطیون خصی الثعلب

است

است و کفته شد سودی نوعی از زاج است و کفته شد سوسن منک خوانند بپارسی
مهک کویند و جالینوس کوید که منفعت در بیخ وی است و عصارهٔ وی کفته شود در عین و اصل
آن کفته شد در الف و طبیعت سوسن کرم و خشک است و کویند معتدل است و کویند سرد است و
صاحب منهاج کوید درد جکر را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی یکمثقال بود و کویند مضر
بود بسپرز و مصلح وی ورق کل سرخ بود و جهة بوی بغل و عرق آن و از ان پای نیکو بود
جون استعمال کنند سم جنبان تازه سوسن جهار نوع است یکی سفید و آنرا آزاد خوانند
و یکی ازرق و آنرا کبود خوانند و یکی صحرایی بود و آن الوان رنک بود از ازرق و زرد
و آنرا آسمانکون خوانند و بیخ وی را ایرسا کویند و یکی زرد بود و آنرا خطایی خوانند و قد
شاخ وی بغایة بلند بود و سوسن بری بود و بوستانی بود نیکوترین آن آسمانکونی بود و
طبیعت آن کرم است در اول و معتدل است در خشکی و روی تحلیلی و تلطیفی بود و کویند معتدل است
و کویند سوسن سفید بستانی کرم و خشک است در سیوم و کویند در اول و کویند معتدل است و سوسن
بری کرمی و خشکی وی زیادة بود و جلا بیی دهد و کلف و نمش را سود دهد جون روی را
بدان بشویند و پاک کرداند و جرب ریش شده و خشک ریشات را سود دهد و بستانی فاضلتر
ادویه بود که جهة سوختگی آب کرم استعمال کنند و در دسپرز و کزندگی جانوران نافع
بود خاصه عقرب و بوییدن وی تحلیل فضلهای دماغ بود و بیخ وی مسهل آب زرد بود
جون با آب و عسل بیاشامند شربتی از یکمثقال تا سه مثقال بود و بوییدن وی مضر بود بدماغ
سری که از کرمی بود و مصلح وی کافور بود و شیخ الرئیس کوید سوسن آزاد طبع وی نزدیک

محکم آن لیکن در گرمی و خشکی کمتر از آن بود و از ادویهای قلبی بود و تفریح دروی بود
سواد القضاة عفص است و گفته شود سواد الهند صاحب جامع گوید گشت برگشت
است و گفته شود سودات مرغی است که بپارسی داریر گویند و بشیرازی دارنمک و طبع وی
گرم و خشک است باه را زیاده کند و مضر بود بدماغ و در گوشت وی حدتی بود از بهر آنکه
حشرات می خورند و بوی بد دارد و وی بد بود خاصه چون لاغر بود سوج نوعی از کف
دریاست و در موضعها که سنگ بود نزدیک دریا متولد شود و در قوة مانند نمک بود
و مانند زهرة الملح و لطیف‌تر از نمک بود بسیار و ملطف و محلل بود سویق الشعیر
بپارسی پت جو گویند و نیکوتر آن بود که معتدل بریان کرده باشند و نخاله وی اندک
بود و وی سردتر از پت گندم بود و بسیار شکم ببندد و چون با آب انار بسرشند
یا سفوف کنند هم چنان تری معده را خشک کرداند و قی باز دارد و درد سر را سود دهد
و غثیان ساکن کند و قوة معده بدهد و وی مولد نفخ بود و مصلح وی قند بود سویق
الحنطه نیکوتر آن بود که معتدل بریان کرده باشند و طبیعت وی گرم و خشک بود
در اول و گویند نرم است و چون نقیع کنند طبیعت وی سرد گردد و چون بیاشامند حرارة
بنشاند و ترطیب حاصل کند و وی دیر از معده بگذرد و کثیر النفخ بود و اولی آن
بود که به آب گرم بشویند و قند اضافه کنند سویق النبق بپارسی پت کنار گویند
معده را سود دهد و شکم ببندد سویق التفاح قی و غثیان ساکن کند که از صفرا
بود و معده را قوة دهد و شکم ببندد و تشنگی بنشاند سویق القرع طبع را نرم

دارد

دارد و سرفه را نافع بود و درد سینه که از گرمی بود سویق الرمان سرد و خشک بود و تسکین
صفرا بود و معده را نافع بود و طبیعت سخت دارد و اشتهای طعام باز دید کند سویق
الخرنوب والقبیرا طبیعت ببندد سیسنبر بپارسی سسنبل گویند و نام نیز
خوانند و نماما و نام الملک و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم و وی حشیشی است میان
نعناع و بادرنبویه و بوی تیز دارد و تخم وی نیز مسخن بود و مدر و لطیف و محلل بود و
فواق و مغص را نافع بود و تخم وی چون بیاشامند با شراب تقطیر البول و سنگ گرده و مثانه را
سود دهد و مغص و فواق را ساکن کند و ورق وی چون بر سر و پیشانی ضماد کنند درد
سر را سودمند بود و چون بر گزندگی زنبور ضماد کنند سود دهد و چون با شراب بیاشامند قی
و غثیان را ساکن کند و با منفعتهای وی در باب نون گفته شود و بدل وی در تحلیل و تلطیف بادرنج
بود البته سیاب بلغة وادی قسدی خلال است و گفته شد و گویند بلح است سیسارون
صاحب منهاج آورده است و رازی نیز در حاوی چنین گفته است که سیسارون نخب
شونیز است و در وی مرارتی و قبضی بود طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و در وی تحلیلی
و طبیخ وی معده را سود دهد و بول براند و صاحب جامع گوید که از سخن دیسقوریدوس
و جالینوس روشن می شود که سیسارون قلقاس است و همو گوید روشن نیست که جیبت
و جای بحث است سیر دشتی ثوم بری بود و آنرا اسقوردیون گویند و گفته شد
سقوردیون و شقردیون نیز گویند و گفته خواهد شد و طبیعت آن گرم و خشک بود در
چهارم ملطف و محلل و مفتح بود جراحتهای عظیم خبیث با صلاح آورد و فتح عضله را نیکو بود

وباقی منفعت وی در شین گفته شود **سیسبان** صاحب منهاج گوید حب النفقات وگفته شد

سیا حسبالت وگفته شود **سیبیا** ماهی ایست معروف در ناحیهٔ بیت المقدس و خزفی که در اندرون

وی بود آنرا لسان البحر خوانند و در بعضی ساحل مغرب به قناطه خوانند وچون بپزند و حوصلهٔ

وی بخورند دشوار هضم شود و شکم براند وچون بسوزانند وسحق کنند بهق و کلف و نمش

و جرب زایل کند و دندانرا جلا دهد و لعابی سیاه که از وی بیرون آید موی برداء الثعلب

بر ویاند و مانند مداد سیاه بود واگر کتابت کنند بدان توانند کرد **سیف الغراب**

نوعی از سوسن است وآنرا دلبوث خوانند وگفته شد **سیسنبر** و**ون** حرف المااست وگفته شد

سیکران بعربی بنج است وگفته شد **سیکران الحوت** ماهیزهرج است وگفته شود

سیس جرجیر المااست وگفته کرفس الما وقرة العین ونهق نیز گویند و وی در آبهای ایستاده

بود و عطریتی در وی بود و مسخن و محلل بود و حیض وبول براند و سنگ گرده را نافع بود و

براند خواه چون پخته بود و خواه خام و ذوسنطاریا را نافع بود و مولف گوید در آبهای

روان نیز می باشد و باقی منفعت در باب قاف در قرة العین گفته شود **سیلا** یاسمین است

(در حاشیه: گفته شود)

باب الشین

شاهلوج نوعی از اجاص است و وی را بپارسی آلوکرده گویند وآنرا اجاص ابیض واصفر

خوانند و شاهلوک گویند و اسحق ابن سلیمان گوید نیکوترین وی آن بود که زرد و بغایت رسیده

بود و اسهال وی کمتر از نوع سیاه بود بسبب غلظ و قوت رطوبة وآنچه نارسیده بود بد باشد

و اجاص خشک کرده اشتهای طعام ببرد و محروری را نافع بود نیز ازوا و اگر بخورند در

حال

حال جاید که مصطکی و کندر قدری استعمال کنند تا از معده بگذراند که آن بر معده اندوده شود

واسحق ابن عمران گوید چون ترش بود سرد و خشک بود گرم مزاج را موافق بود و قطع

بکند و حکه ببرد و اختیار وی آن بود که صادق الحموضة بود و آنچه پخته بود نقیع وی در

انواع سرفه نافع بود هم چنانکه سرکه در انواع آن مضرات و آب وی حیض براند و طبیخ

خشک وی چون با قدری قند بیاشامند نافع بود جهة تبهای صفراوی و شکم براند

شاه انجیر نوعی از انجیرات و نیکوترین انجیرات بپارسی انجیر وزیری گویند و در

باب تا در صفة تین گفته شد **شاهترج** دیسقوریدوس گوید آن فقیص است

و جالینوس وی را قالینوس خوانده وآنرا بیونانی قاینوس خوانند ومعنی آن دخانی بود

وهم چنین در کتاب خود آنرا اسقیما خوانده است و وی کمون بری بود و وی را کزبرة الحمام

خوانند و تغلبة الملک گویند و شیرازی شاه تره گویند و نیکوترین وی آن بود که سبز و تازه

بود و بطعم تلخ بود و ورق آن نیکوتر از قضبان آن بود و طبیعت آن معتدل بود در حرارت

خشک بود در دوم و گویند سرد و خشک است در سیوم و گویند سرد است در اول خون را صافی کند

وچون بیاشامند جرب و حکه را نافع بود و بن دندانرا سخت کند و مقوی معده بود

و دابغ آن و سده و جگر بگشاید و بول براند و مره محترقه و طبع نرم دارد و چون آب تر و

هم چنان خام بیاشامند خلطهای سوخته و جرب و حکه که بسبب آن از خون عفن و صفرا

سوخته و بلغم عفن بود همه را نافع بود همه را نافع بود و این خاصیت در آب تر وی بود و در

خشک ازوی در طبیخ از چهار درم تا ده درم و از جرم وی کوفته و بیخته تنها از سه درم تا هفت درم

(در حاشیه: وساکن گرداند)

(در حاشیه: بستیجا)

بود و تخم وی اقوی بود از وی در فعل و اگر بوزن آن هلیلهٔ زرد اضافه کنند شاید و اگر برگ
بپرورند و بخورند قی را ساکن کند و غثیان زایل کند که بسبب آن بلغم بود و معده و امعا را از فضول
محتبس پاک کند و شریف گوید اگر حشیش وی در آب خیسانند بعد از آن سر و ریش بدان
بشویند شبش بکشد و زایل کند و چون بعصارهٔ وی خضاب کنند و در حمام در اعضا بمالند جرب
و حکه زایل کند و چون بآب طبیخ وی مضمضه کنند بن دندانرا سخت کند و حرارت دهان و زبان
زایل کند و چون بآب تازهٔ وی تمر هندی بمالند و بیاشامند حکه و جرب زایل کند و قوة معده
بدهد و سدهٔ جگر بگشاید و رازی گوید بدل وی در جرب و حمیات کهن نیم وزن و نیم وزن آن
سنا مکی و چهار دانگ آن هلیله زرد بود و گویند مضرت بسپرز و مصلح وی هلیلهٔ زرد بود
شاهبلوط قسطل خوانند و آن شیرین تر از بلوط بود و فاضلتر و خشکی وی کمتر بود و نیکوتر
وی آن بود که رسیده بود و طبیعت آن معتدل بود در گرمی و سردی و خشک بود در اول و گویند
در دویم و گویند در وی اندکی حرارت بود و گویند گرم است در اول و گویند سردست در دوم غذا
بیشتر از حبوب دهد و در وی جلایی بود و سموم را نافع بود و تر حرا اسهال که از رطوبات معده
بود سود دهد و مثانه را پاک گرداند از اخلاط بد و وی منفخ بود و چون در آب بجوشانند نفخ آن
کمتر شود و طعم آن لذیذتر شود و ابو جریج گوید فربهی آورد و مجربست در شهرها اما بطی الهضم بود
و غذای وی نه محمود بود آدمی را و خوک را نافع بود و مصلح وی قند بود و گویند بدل وی بلوط
بود و گویند خرنوب شاه صینی گویند عصارهٔ گیاهی است چینی و گویند بتحقیق حنا آنچه
سحق میکنند و بسرکه می سرشند و لوح می سازند طبیعت وی سرد بود صداع سرد و ورمهای گرم را

سود دهد

سود دهد طلا کردن شاهسفرم حبق کرمانی است و نیکوترین آن سعتری بود و آنرا غاسفرم
کرمانی خوانند و ریحان خوانند طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند سردست و
محلل فضلات دماغ بود و چون آب سرد بر وی ریزند و ببویند محروری مزاج را نافع بود و در
ورق وی قبضی لطیف بود و سدهٔ دماغ بگشاید و دماغ سرد را از بخار ممتلی گرداند و قلاع را
نهایة سود دهد و مقوی امعا بود و سینه و شش را از بلغم لزج پاک گردانند و بر داء الفیل طلا کردن
نافع بود و چون بآب سرد بر کشند و ببویند خواب آورد و گویند مصلح وی نیلوفر بود و مار حوبه
گویند سودمند بود جهة حرارت و سوختگی و صداع و خواب آورد شادنج بپارسی شادنه گویند
و بعربی حجر الدم خوانند و آن انواع است عدسی و جاورسی و هندی نیکوترین آن عدسی بود
و دیگر جاورسی که آنرا خشخاشی خوانند بعد از آن هندی و عدسی باید که از عدس بهین تر
بود و نهایت سرخ بود چنانکه بسیاهی مایل بود مانند گل بحری و چون بشکنند اندرون آن
سرخ بود و زود شکن باشد و آنچه کوچکتر بود و گردتر چون در آب بمالند سرخی وی زایل
شود و سفید گردد و صلب بود مانند اسنگ آن نوع بد بود و آنرا شادنهٔ عملی خوانند
و شادنهٔ خشخاشی سنگ سرخ است و نقطها بران و شادنهٔ هندی حجری صلب است یکرنگ
و شادنه چون ناشسته باشد گرم است در اول و خشک در دوم و آنچه شسته بود گرم است
در اول درجهٔ دوم و شستن وی چنان کنند که بستانند شادنهٔ خوب و بکوبند و نهایة
سحق کنند و بآب در کاسهٔ چینی کنند و آب از سر وی بریزد در کاسهٔ دیگر و آنچه بآب
روانه شده باشد نگاه دارد و دیگر بار بآب سحق کنند و چندان مکرر کنند که آنچه شادنه بود

بآب روانه کند و ریگ بماند بعد از آن آبها بنهند تا شادنه در بن آب نشیند آب از وی بریزد و شادنه را خشک کرده اند و در وی قبض بخت بود و تجفیفی و چون بر گوشت زیاده افشانند بگدازاند ریشهای چشم را بغایة سود دهد خاصه چون با سفیدهٔ تخم مرغ بود و جهة خشونة اجفان و ورم گرم آن بغایة نافع بود و هم با سفیدهٔ تخم مرغ نیم بآبی که حلبه در وی بخته باشند و چون با شیر زنان خلط کنند در چشم را و اشک که روانه بود و سوزش آن سود دهد چون طلا کنند و چون با خمر بیاشامند عسر البول و سیلان طمث و خروج منی را نافع بود و منع گوشت زیادة بکند در ریشها و خون را قطع کند و ببندد و صحت چشم نگاه دارد و چون با آب لسان الحمل بیاشامند نفث دم را نافع بود و چون شافه سازند و با ... بکار برند ... چشم کشند رنجهای چشم و جرب آن را نافع بود و وی مضر بود بمعده و احشاء و مصلح وی عصارهٔ زرشک بود و بدل آن نیم وزن آن روی سوخته بود و چهار دانگ آن توتیا و شابور گویند بدل وی حجر مقناطیس است و گویند چون مقناطیس بسوزند شادنج بود در عمل شاهبانک و شاهبانج و غایانک نیز گویند و شابانک و هیابج نیز گویند و آن بنفنج الکلاب است و بعضی قسوت الکلاب گویند و صاحب جامع گوید بزبوفات و همو گوید شجرهٔ ابراهیم است کوچک و هم از قول غافقی گوید نوعی از قیصوم است و از قول صاحب حاوی گوید حب شبرم بری است مؤلف گوید این همه قولها خلاف آنچه محقق است بنفنج الکلاب است بشیرازی آن را تس سک خوانند و گرم و خشک است در دوم صرع را سود دهد و قطع آب رفتن از دهان بکند خاصه از دهان کودکان و محلل ریاح شکم ایشان بود و رحمها و قایم

مقام مرزنجوش بود شاطل و شایل نیز گویند و آن دوایی هندی است مانند گاه خشک و گویند عروقیست خشن بر کوه مانند بسفایج و نقد مانند باقلایی بود مؤلف گوید قول اول صحیح است که آن مانند گاه است و از هندوستان و ترکستان نیز آورند بشیرازی آن را اشنگ خوانند و تمیمی گوید طبیعت وی گرم و خشک بود در آخر درجهٔ سیوم مسهل کیموسات غلیظ بود و فالج و لقوه و داء الصرع و ارتعاش و تشبک مفاصل و علتهای دماغ که از رطوبات غلیظ بود نافع بود و گویند مسهل کیموسات محترق بود و شربتی از وی نیم درم بود با وزن آن نبات که با آب گرم بیاشامند شاب رومی فلفل سفید است و گفته شود شادانق شاه دانج است و شهدانج گویند و گفته شود شبرم نباتیست که در بستانها و بیدها و گیاهها روید و صحراها و مؤلف گوید بشیرازی وی را کاو نبطومک گویند بدان سبب که اگر گاو وی را بخورد بمیرد و گوسفند هر چند بخورد هیچ مضرت بوی نرساند و بهترین وی سبک بود که لون آن بسرخی مایل بود و بدترین انواع آن پارسی بود و صاحب منهاج گوید که گرم است در اول درجهٔ دوم و خشکست در آخر سیوم و حبیش الحسن گوید گرم است در درجهٔ سیوم و خشک است در آخر درجهٔ سیوم دوم و وی از جملهٔ یتوعات بود و لبن وی گرم و خشک بود در چهارم و صاحب منهاج گوید لبن وی گرم و خشک بود در چهارم و صاحب منهاج گوید لبن وی قلع دندان می کند بی درد و باید که شبرم ایلاح ناکرده مستعمل نکنند و اصلاح وی چنان بود که بستانند شیر تازه و شبرم ناکوفته هم چنان در آن خوابانند یک شبانه روز دو نوبت یا سه نوبت شیر را تازه کنند که مصلح وی

شبرم را بزبان خراسانی کاوانیک گویند و ...

بود بعد از آن در سایه خشک کنند و قدری ناکوفته بیامیزند با ادویهای مسهل که ملایم وی بود
مانند انیسون و رازیانه و کمون کرمانی و تربد و هلیله پس اگر درین ادویها در بعضی قبض
بود که بر خلاف حدت شبرم بود از بهر آنکه درین ادویه امزاجهای صالح است در نفع
طبایع و ابدان خلاف آنکه در شبرم است از بهر آنکه ملطف اند و حدت وی را زایل کند
و اگر در معالجهٔ قولنج که سبب آن ریاحی غلیظ بود و بلغم مستعمل کنند با مقل و سکبینج
و اشق و سرگین گرگ حب سازند و اگر در معالجهٔ اورام و سده و آب زرد و بلغم و سودا
مستعمل کنند چون از شیر بیرون آورند و خشک کنند در آب کاسنی و آب رازیانه و
آب عنب الثعلب صافی کرده خو بیابند سه شبانه روز بعد از آنکه خشک کنند و قرص سازند
با اندکی نمک هندی و صبر و تربد و هلیله بعد از ان دوا یی نیکو بود ولیکن وی نشاید
قطعا که بیاشامند البته هیچ نیکی در وی نبود و کشنده بود و مقدار شربتی از اصلاح
کردهٔ وی با ادویهایی که گفته شد از دانگی تا دو دانگ بود بحسب قوت و صاحب جامع گوید
شربتی از وی دانگی بود فی الجمله مضر بود بمعده و جگر و باه و منی و عروق سفل منفخ کرد انگ
ولیکن وی دو درم کشنده بود و معالجهٔ وی بسکه و روغن گاو کنند و مولف گوید اگر لیکن
وی بر قوبای تر و خشک طلا کنند البته زایل کند و بکرات امتحان کرده ولیکن مجموع تنوعات
این خاصیت دارد و بدل وی مازریون است **شبث** بشیرازی شود گویند و بهترین
آن سبز تازه بود که گل وی شگفته باشد بخونه وی میان درجهٔ دوم تا سیوم بود
و حفافه وی میان اول و دوم بود و ابن جحی گوید گرم و خشک بود در دوم و وی منفخ

اخلاط سرد بود و مسکن او جاع و چون تر بود حرارت وی کمتر بود و رطوبتی در وی بود انفعاج
وی سخت تر بود و چون خشک بود تحلیل وی زیاده بود و شبث منضج ورمها بود و اگر در زیت
بپزند آن روغن مسکن و محلل وجع بود و منضج ورمی که نضج نیابد و خواب آورد و چون
شبث بسوزانند گرم و خشک بود در سیوم و خاکستر آن ریشها که حادث شود در سفل و ذکر و ریشهای
کهن چون بران افشانند نیکو بود و اگر بر بواسیر که رسته باشد ضماد کنند سود دهد و مقدار
ماخوذ از شبث پنج درم بود بلغم لزج که در معده بود و درد سینه و شش را نافع بود
و فواق امتلایی و مغص را نافع بود و شیر براند و عصارهٔ درد گوش سودا وی را سود دهد
رطوبتی که در وی بود خشک گرداند و طبیخ وی با عسل بلغم و صفرا را پاک گرداند و چون
سحق کنند و با عسل بپزند تا منعقد شود و بر مقعد بمالند شکم آسان براند و طبیخ وی در
نشت و بادها را نافع بود لیکن منحرس بود و محروری را موافق نبود اگر نخته بود و نخورند بعد از ان
سکنجبین ساده بیاشامند اگر محروری بود و طبیخ حملهٔ وی درد گرده و مثانه چون از سده بود
یا ریاحی غلیظ نافع بود و سنگ مثانه بریزاند و ادمان خوردن وی مضعف چشم بود و مضر
بود بمعده و گرده و مثانه و مصلح وی لیمو بود و گویند مصلح وی عسل بود و صاحب تقویم گوید
مصلح وی دارچینی بود یا قرنفل و بدل وی تخم وی است **شب** انواع است و آزاز اج
بلور خوانند از کوه فرو چکد و به بندد مانند یخ و آنچه از کوههای یمن خیزد لون وی سفید
بود که بزردی مایل بود و قابض بود در وی حموضت بود نیکوتر این انواع شب بود که
یمانی مشهور بود و دیسقوریدوس گوید انواع شب بسیار است اما آنچه مستعمل است .

در معالجه الطبی سه نوعست مشقق و رطب و مدحرج مشقق یمانی بود و طبیعت وی خشک بود در
دویم و سرد بود در کویند سرد کرم و خشک بود در سیوم و کویند کرمی وی در دوم بود چون با
دردی سرکه بود نافع بود جهت ترف دم از هر موضعی که بود و چون با سرکه و عسل مضمضه کنند
دندان متحرک را محکم کرداند و چون با عسل بیامیزند قلاع را زایل کند و اگر با عصی الراعی بیا
میزند بهق را سود دارد و سیلان ماده که از کوش آید نافع بود و چون با ورق انکور با
ماء العسل بود جرب ریش شده را موافق بود و چون با آب بیامیزند جهت حکه و برص
ناخن و داحس و شقاق که از سرما بود سود دهد چون یک جزو از وی با یک جزو بیامیزند
سودمند بود جهت ریشهای بد که منتشر شده باشد در اعضا و چون با آب زفت بر سر مالند سبوس
زایل کند و چون با آب بمالند شبش بکشد و سوختگی آتش را سود دهد و بر ورمهای بلغمی لطوخ
کردن نفع دهد و در شیب نعل مالیدن کند نعل زایل کند و چون اندکی از وی بپشم پاره
بفم رحم نهند پیش از جماع نیکو بود و جهت قطع خون و منع آبستنی و بچه بیرون آورد
و جهت ورم لثه و لهات و نغانغ و قلاع و وجع اذنین و وجع قرحها و اثنین نجات نافع
بود رازی کوید در خواص وی که چون در آب تیره اندازند راوق و صافی کند در اندک
زمانی زود و کویند که چون شب در شیب جامه خواب کسی نهند که در خواب بانک و فریاد
کند دیگر نکند و خوردن وی مضر بود تا بحدی که کشنده بود و سرفه سخت پیدا کند و باشد
که بسل انجامد و مداوای وی بشیر تازه و شهد و مسکه کنند و بدل وی نمک تلخ بود و
نمک سیاه بوزن آن شب الاساکفه و شب العصفر شب القلی است

و در قانی گفته شود شیطباط عصی الراعی است و گفته شود شبوقه خمان بزرگ است و گفته شد
شبوط نوعی از ماهی است و در دجله بغداد و فرات بسیار بود و زهره وی در داروهای
چشم استعمال کنند و منفعت وی در باب سین در صفت سمک گفته شد شیاب درخت ماموانه
است و گفته شود شجرة حرة آزاد درخت است و گفته شد شجرة الله اهل هندی است بباری
دیو دار خوانند و گفته اند که صنوبر هندی است و در دال گفته شده شجرة البق در دار است
و گفته شد شجرة اکلة شجره اسد است و گفته شد شجرة الحیات درخت سرو است که
جایگاه مارانست شجرة بارده لبلاب است و گفته شود شجرة رستم زراوند طویل است
و گفته شود شجرة موسی علیق الکلب است و گفته شود شجرة التنین لوف
الکبیر است و گفته شود شجرة الخطاطیف عروق الصفر است و گفته شود
شجرة الطحال صریمة الجدی است و آن نباتیست که بر هر درختی که نزدیک او
بود پیچیده شود و آن نوعی از فاشرا است و گفته شود شجرة الضفادع کبیکج است و گفته
شود شجرة الدم شجار است و گفته شود شجرة ابراهیم غافقی گوید بنجنکشت
و بعضی گویند شاهبانج است و صاحب فلاحه گوید درخت برم است که آن مغیلان است
شجرة الکهف اصابع الصفر است و گفته شد شجر البهق قنابری است
و گفته شود شجرة ابی مالک در دمشق صابون القاق خوانند و آن نباتیست که
در موضع نمناک روید و در میان نهرها و در حمامه پاک کردن نخ آن مانند صابون است
و مولف گوید آن نوعی از کلیم شوی است و صفت کلیم شوی در الف در اصل العرطنیثا گفته شد

و بیخ آن مسهل مره سودا بود اسهال رقیق را سود مند بود جهت مجموع زحمتها حتی الجذام
شجرة الدب درخت زعرور است و باقی اقوال دیگر که گفته اند خلافست شجرة الدبق
درخت سپستان است شجرة التیس طراقیون است و گفته شود شجرة البراغیث
طباق است و گفته شود شجرة مریم صاحب جامع گوید که اقوال مخالف یکدیگر
بسیار آورده اند و تحقیق نکرده و صاحب منهاج محقق کرده که آن بخور مریم است
و آن سه نوع بود یکنوع بر نمی دهد و دو نوع بر می دهد و بیخ آن عرطنیثاست و گفته شد
صفة آن در بخور مریم شجرة الغار دهمست است و طبیعت آن گرم و خشک است
در سیوم و نفع آن در غار گفته شود شحرور صاحب منهاج گوید بهترین وی کوچک
بود و گوشت وی گرم و خشک است و دشوار هضم شود بصلبی که دارد و غذایی بد بود و
خونی گرم و خشک از وی متولد شود و روغن بسیار مضرت وی کم کند و صاحب جامع
از قول رازی گوید گوشت وی تر بود و کیموس وی محمود بود و زود هضم شود و فرا ملمس
دو جانی گوید بدرستی که فاضلترین غذای اصحاب مالیخولیا بود و بپارسی وی را ادر خوانند
و از مرغان خوش آواز بود شحم نیکوترین پیه آن بود که از حیوان فربه مستکمل
گیرند و طبیعت آن گرم و تر بود و مختلف بود بسبب حیوان که از وی حاصل شود و رطوبة
وی کمتر از سمین بود از بهر آنکه چون بگدازند و دیگر از وی بسته شود و گویند خشک است
سود مند بود جهة خشونة حلق لیکن مرخی و مغثی و مدخن بود و دفع مضرت او از لیمو
نمک و زنجبیل و راسن حاصل کند شحم البط گرم تر از پیه مرغ بود و بغایت لطیف

بود

بود چون بوم روغن سازند و بر روی بمالند روی را پاک کند و جلا دهد شحم الدجاج
گرمی وی کمتر از پیه بط بود و پیه خروس میانه بود و پیه مرغ خشونت زبان و درد رحم را
نافع بود شحم الاوز دار الثعلب را سود دهد و شقاق لب و روی را نافع بود و مجرب
شحم الارض صاحب منهاج گوید قطن است و گفته شود و صاحب جامع گوید که
خراطین است و مولف گوید خراطین را امعاء الارض و آن گفته شد شحم الفیل
گرم بود چون در خود بمالند گزندگان بگریزند شحم الایل بغایت [illegible] تشنج را
سود دهد و چون لطوخ کنند گزندگان بگریزند شحم الاسد گرم ترین شحمها بود و رطوبة وی
کمتر بود و خشکی وی زیاده بود و بقوة تر بود جهة تحلیل اورام غلیظ صلب شحم
الحمار نافع بود جهت اثرهای که در پوست بود و سوختگی آتش شحم الحمار الوحشی
باد و غمز قسط در درد پشت را سود دارد که از باد بود شحم المعز قابض ترین شحمها بود
و شحم تیس تحلیل در وی زیادت بود و نافع بود جهت لدغ عقارب و ریش آن و شحم عنز قوت
تر بود و از شحم خنزیر از بهر آنکه زود بسته شود و حقنه کردن بدان بیخ معای [illegible] را نافع بود
و کسی که ذراریح خورده باشد بغایت شحم الخنزیر نیکوترین آن بود که از
خنزیر جوان گیرند و رطوبت وی زیادت از جمیع شحمها بود و فعل وی نزدیک بزیت بود لیکن
تلیین و تفتیح در وی زیادت بود که در زیت و گرمی وی کمتر از گرمی شحم بز و میش بود نافع
بود جهت ورمها و قرحه امعا ساکن گرداند و نافع بود جهت گزندگی جانوران و مقدار ماخوذ
از وی تا [illegible] درم بود و اولی آن بود که عوض وی پیه بز کنند که قایم مقام وی بود در

رحمها و وی حرام بود و گویند بدل وی شحم الکلب اما بود **شحم البقر** گرم و خشک تر از پیه
میش و بز بود و متوسط بود میان پیه شیر و بز و بدل وی گویند پیه بط بود و شحم العجل گرمی
وی کمتر از شحم بقر بود و در چشم کشند بعد از آن که موی زیادت برکشیده باشند دیگر نروید و
چون گداخته کنند و در گوش کودک مالند که زاییده باشد از همه آفتها ایمن باشد و حرزی عظیم
بود وی را **شحم السمک البحری** تیزی چشم را زیادت کند و نزول آب را سود دهد
با عسل کشیدن **شحم الافعی** گرم و تیز بود و بیشتر اطبا متفق اند بر آن که منع نزول آب
میکند از چشم و علی بن عیسی گوید منع موی زیادت که در چشم بود بکند وقتی که بکنند و بدان
بمالند و اسحق گوید مقدار دانگی از وی تا دو دانگ زهرها و گزندگیها را سود دهد و مضر بود
بدل و منع مضرة وی بعسل انفار میکند **شحم قاونده‌ی** قاوند گویند و در قاف گفته شود
شحم الثعلب درد گوش را ساکن کند چون در روغن سوسن بگدازند و بر بنبو بان در
گوش نهند درد دندان را سود دهد و گویند چون بگدازند و بر نقرس مالند زایل کند و اگر
طلا کنند بر خاری یا چوبی و در گوشه خانه رها کنند براغیث بر وی جمع شوند و برغوث
بپارسی کیک خوانند **شحم التمساح** جالینوس گوید که پیه وی چون بر گزندگی وی نهند در
ساعت درد زایل کند **شحم الحنظل** چون از حنظل بیرون آورند بعد از سه ماه قوة وی
ضعیف شود و منفعت وی در صفت حنظل گفته شد **شحم المرج** خطمی بری است و گفته شد
شخار و شخیرع قلی است و گفته شود در قاف **شربتر** زایسون است و گفته شود
شری شجرة حنظل است و در صفت حنظل گفته شد **شربین** درخت قطران است و آن نر

جن

جنس تخم صنوبر بود و ثمر وی مانند ثمر سرو بود لیکن کوچکتر بود و وی ناک بود و آن دو
نوع است دراز و کوتاه و در پوست وی قبضی بود و رطوبت وی گرم و خشک بود نزدیک بدرجه
سیم و چون ورق وی بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان را ساکن کند و ثمر وی
را سودمند بود و جگر را و تقطیر البول را نافع بود و مشیمه را بیرون آورد و بول براند با علقل
استعمال کردن و وی شکم ببندد و ثمر وی چون با شراب بیاشامند کسی را که ارنب
بحری خورده باشد سود دهد و چون با تخم ابل بپزند و بدان بدن را مسح کنند هیچ گزنده
نزدیک وی نگردد و ثمر وی معده را بد بود و دماغ را بود و درد سر آورد و بچه بیندازد
و اصلاح وی بعصاره لسان الحمل و جلاب کنند **شقاقل** اشقاقل است و گفته شد
شعر الجن و شعر الجبال و شعر الارض و شعر الجبار و شعر الغول و لحیة الحمار
و ساق الاسود و سابقه و ضفایر الجن و شعر الخنازیر و کزبرة البیر ان جمله اسم برسیاوشان
است و کرمانیان وی را کرسو خوانند و زبان شیراز وی را کیس بری خوانند **شعادین**
فار صغیر است و گفته شود **شعیر رومی** خندروس است و گفته شد **شعیر**
نوعی از وی بی پوست بود و او را سلت خوانند بپارسی جو برهنه گویند و فعل وی نزدیک است
بفعل جو با پوست و نیکوترین جو آن بود که تازه و سفید و بزرگ دانه و فربه بود و طبیعت
وی سرد و خشک بود در اول و گویند در دویم و خشکی وی بیشتر از باقلای مقشر بود باندک
چیزی اما در همه خصلتها مانند وی بود چون از بیرون استعمال کنند و چون جو پخته خورند
نافع تر از باقلا بود و در وی تحلیل و جلا بود و غذای وی کمتر از غذای گندم بود و بر کلف

گرم کرده طلا کنند سود دهد و بر جرب ریش شده باشد که گرم کرده طلا کردن نافع بود و
باشد که وه بر نقرس گرم طلا کردن خوب بود و منع سیلان فضول از مفاصل بکند و آرد وی
با پوست خشخاش و اکلیل الملک ضماد کردن بر ذات الجنب نافع بود و با انجیر چون بپزند تنها ی
بلغمی را نافع بود و چون مرضوض کنند و باتش گرم کنند و بر وجعی که از حرارت بود بکمید کنند
ساکن گرداند و اگر بر ورمهای گرم همین عمل کنند بگدازاند و وی باد انگیز بود و معطش
آورد و از بهر آن وی را با جو شانند و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی انیسون است و آرد
جو چون با انجیر بپزند و بر ورم بلغمی و ورمهای گرم نهند بگدازاند و چون با راتینج و زفت
و سرگین کبوتر بیامیزند و بر ورمهای صلب نهند نضج دهد و چون با زفت تر و موم و بول
کودکان که محتلم نشده باشند و زیت بیامیزند و بر خنازیر نهند نضج دهد و چون با عصاره
سر دی بشند مانند کاهو و تورک و آب روباه بزنک و ضماد کنند بر چشم ورم کرده ورمی
که گرم بود ساکن گرداند و همچنین طلا کردن بر همه ورمهای گرم چون حمره و نملونی
و امثال آن ساکن گرداند و چون با سرکه بسرشند و بر پیشانی طلا کنند درد سر گرم ساکن گرداند
و همچنین تنها با ادویه که موافق بود استعمال کنند طلاع را زایل کند **شعر** جالینوس گوید
موی را اگر بسوزند در قوت مانند شم سوخته بود یعنی گرم و خشک بود در سیم و اگر
موی آدمی بگیرند بسرکه و بر گزندگی سگ دیوانه ضماد کنند درد در ساعت زایل کند و گویند
سحق کرده بسرکه تر کنند و ضماد کنند بران و اگر بشراب صرف و زیت تر کنند و بر جراحتهای
سر نهند منع تورم آن بکند و اگر بدان دخان کنند خناق رحم و سیلان آن سود دهد و موی

سوخته چون سحق کنند بسرکه و بر بثرهای نهند زایل کند و چون سحق کنند با عسل و بر طلاع
که عارض شود در دهان بمالند بغایت کال نافع بود و چون سحق کنند با کندر و بر جراحتهای
که در سر پیدا شود افشانند نافع بود خاصه با زیت و اگر سحق کنند بعسل و بر جراحتها نهند زایل
کند و چون سحق کنند موی سوخته با مردارسنگ و بر چشمی که جرب و حکه سخت داشته باشد
طلا کنند ساکن گرداند و چون با روغن گل بیامیزند و در گوش چکانند درد آن ساکن
کند و اگر طلا کنند بر سوختگی آتش سودمند بود و ابن زهر گوید اگر بیاوزند موی طفل پیش
از آن که صلب شود بر کسی که نقرس داشته باشد یا عقرب گزیده بود نافع بود و درد ساکن
گرداند و آب مقطر وی چون بر داء الثعلب مالند موی برویاند و صفت سوختن وی چنان
بود که دیگی نو پرکنند از موی و طبقی بر سر آن نهند که سوراخ در میان آن بود بعد از آن
بر سر آتش نهند تا بسوزد **شعر الجبان** شعر الجن است و گفته شود **شفلج** ثمر اللصف
است و از اثمار الکبر خوانند و گفته شد **شفتین بری** مرغی است که وی را یمام خوانند
و بپارسی بوتیمار خوانند صاحب منهاج گوید بهترین وی کوچک بود و طبیعت وی گرم
و خشک بود و خشکی وی بقوت بود مفلوج را سود دهد و بخوابی آورد و مصلح وی سرکه و
گشنیز بود و نشاید که اگر یکسال گذشته باشد خورند که بغایت مضر بود و اولی آن بود که
بعد از کشتن یک روز رها کنند بعد از آن بخورند و رازی گوید بپزند و ناقهان را نیکو بود
و ابن مسکویه گوید خاصیتی قوی دارد در قوت ماسکه و درین باب از کبک بالغ تر بود و ابن زهر
گوید گوشت یمام حفظ را زیادت کند و ذهن را تیز گرداند و قوت حواس بدهد

شقنقین بحری جانوری دریایی است بشکل خفاش و دو بال داشته باشد مانند
بالهای خفاش و بلون هم مانند وی و ذنب وی مانند دم موش بود و در بن او خاری بود مقدار
نیشی و بدان بگزد و درد سخت پیدا شود از گزندگی وی و صاحب جامع گوید در مدینه مالقه از
بلاد اندلس وی را ابرق خوانند و شریف گوید اگر زنی یا مردی بول کند در موضعی و در آن
موضع خار ماهی بحری فرو برند آنکس که بول کرده باشد سوزش تمام و درد سخت پیدا شود
تا دام که خار وی در آنجا فرو برده باشند و هرامس رومی گوید چون در شیب خانه خواب
کسی که خفته باشند ها دام که ان نهاده باشند و بخواب نرود تا آن برنگیرد و اگر دفن کنند در بن
درختی بارور نشود و خشک گردد و اگر دفن کنند در خانه قومی تفرقه گردند ان قوم و اگر بسوزانند
و سحق کنند و ان خاکستر بر در کسی افشانند از یکدیگر پراکنده شوند و دشمن یکدیگر شوند و
بعضی از احوت الشر خوانند **شقایق النعمان** شقر خوانند و یونانی ارامونی خوانند و
بری بود و بوستانی بود و گل وی بزرگ بود و بیاری لاله گویند و نوع دیگر هست از
شقایق که ازا اذریون خوانند و گفته شد و طبیعت هر دو نوع صاحب منهاج گوید گرم و
خشک بود در اول و گویند گرم است در دویم و تر و عیسی بصری گوید بود گرم و خشک بود در
دویم و وی محلل و منفتح و جلایی و جذبی در وی بود و اگر گل شقایق با پوست جوز ترپا بیرند
موی را بغایت سیاه گرداند و خضابی نیکو بود و اگر در شیشه کنند و در شب و بالای وی
یک مثقال روی سوخته بنهند و در سرگین تر چهل روز دفن کنند چون بیرون آورند در ساعت
موی را خضاب کنند بغایت سیاه گرداند و عصاره وی سپیدی چشم زایل کند خاصه از چشم

کودکان و چون گلهای مرکب با وی مرهم کنند قوت چشم بدهد و شریف گوید چون آب وی
در چشم کشند فرقه را سیاه گرداند و منع نزول آب در ابتدا بکند و تیری وی زیادت کند و
قوت وی بدهد و اگر رطل شقایق و نیم رطل پوست گردکان تر در شیشه کنند و دفن کنند
در سرگین گرم دو هفته و موی را بدان خضاب کنند سیاه گرداند و چون ظرفی ابگینه پر کنند و
در شیب ان چهار درم روی سوخته بنهند و در بالای ان هم چنین و سر آن بگیرند و در سرگین
دفن کنند سه هفته بعد از ان بیرون آورند آبی سیاه غلیظ باشد موی را بوی شانه کنند سیاه
گرداند بغایت و اگر دست زنان بوی رنگ کنند حنایی نیکو عجایب بود و ابن رضوان گوید
تخم وی چند روز متواتر هر روز یک درم با آب سرد بیاشامند از برص شفا یابند باذن
الله تعالی و گویند بکرات تجربه کرده و مجرب بوده و دیسقوریدوس گوید چون هم چنان
بکوبند و آب ان بگیرند و بدان سعوط کنند سر را تنقیه کند و چون بخایند قلع بلغم کند و آثار
قرحه که در وی بود پاک گرداند و ریشهای چرکن پاک گرداند و چون زن بخود برگیرد حیض
براند و چون ورق و قضبان وی با حشیش جوشانند و بخورند شیر را براند و شقایق نافع
بود جهت نمش و جرب ریش شده و تو با **شقاقل** اشتاقل است و ششقاقل هم گویند
و گفته شد بعضی در الف و اینجا نیز گفته شود تمامی منفعت آن منصوری گوید ماء وی قوی
گرم بود و سخن معده و جگر بود منی را زیاده کند بسیار چون ادمان ان کنند و ابن وافد
گوید گرم و تر بود در اول و رطوبت وی بیشتر از حرارت بود و مهیج جماع بود و باه را زیادت
کند و نوظ آورد خاصه مربا بعسل و جالینوس گوید گرم و تر بود در سیم شیر بیفزاید و قوت

باب

باه بدبود وحیض فرود آورد ومقوی اعضا بارد بود ودیسقوریدوس گوید دافع ابتدای استسقا
نافع بود ومقوی امعا بود ومنی بیفزاید ونعوظ تمام آورد وروفس اریباسیوس گوید مقوی
صلب بود وذکر ومنی بیفزاید ولذت زیادت کند وبچه فرود آورد واختناق رحم را نافع بود و
گزیدن سگ دیوانه وگزندگی سباع وگزندگی جانوران که زهر ایشان سرد بود سودمند
بود ومقدار ماخوذ از وی دو درم بود وشیخ الرئیس گوید ظن آنست که سخونت وی لطیف بود
وترطیب وی قوت در رمح(?) زیادت کند ورازی گوید بدل آن بوزن آن بوزیدان بود وگویند
بدل وی دارچینی وتخم گزر بود وبسیار خوردن وی مضر بود بشش ومصلح آن برسیاوشان
با نبات بود که جلاب سازند شقر شقایق است وگفته شد شقراق بلواپ(?) وسنقره گویند
بپارسی کاسکینه گویند وبشیرازی کاسه شکنک گویند گرم بود ودر وی زهومتی قوی بود اما
محلل ریاح غلیظ بود که در امعا باشد خوردن وی ودل(?) وسم باشد شقردیون اشقردیون
خوانند وآن اسقوردیون است وگفته شد منفعت بعضی در باب الف وعامی(?) آنچه گفته شود
وآن ثوم بری بود وحافظ الاجساد وحافظ الموتی خوانند وبغایت گرم بود بول براند وچون تر
بود بکوبند وچون خشک بود بیزند بشراب وبپاشانند گزندگی جانوران وادویه کشنده
را نافع بود وسینه را از کیموس غلیظ پاک کند ومقدار دو درم با ماء العسل بپاشانند قرحه
امعا وعسر البول ولدغ معده را نافع بود وچون با اوف(?) وعسل وراتینج بیاشامند چون خشک
بود ولعق کنند سرفه مزمن را نافع بود وچون با سرکه بیاشامند وبر موضع نقرس نهند درد
ساکن کند واگر با ضماد کنند هم چنین وچون زن بخود برگیرد حیض براند شکرهنج شکوهنج

نیز گویند وآن خشک است وگفته شد شکاعی صاحب منهاج گوید حشیشی است و قوت
مانند بادآورد بود وشکوترین وی سبز بود وگویند زرد وطبیعت وی گرم وخشک است
در سیم وگویند گرم است در اول وخشک است در دویم محلل لطیف بود وبغایت وگویند چون
در شیب جامه خواب کودکان نهند جهت آب رفتن دهان ایشان وبر جای طلا کردن وباشتها
انشامیدن(?) نافع بود ومعده وباد که در رحم بود سود دهد ومقدار مستعمل دو درم وجالینوس
گوید سودمند بود جهت مره سودا وبلغم مقوی بدن بود ومعده وامعا را پاک گرداند از
فضلهای بد وجذام را نافع بود وروفس گوید جذام وبرص وبهق را نافع بود وچون با
افسنتین رومی وعسل بپاشانند دسمن(?) بود وصاحب تقویم گوید مقدار مستعمل از وی
پنج درم بود وگویند مضر است بشش ومصلح وی صمغ عربی بود ونافع بود جهت ورم طحال
وورم مقعد وپنج وی قطع سیلان رطوبت مزمن از رحم وخون رفتن از سینه ومجموع
سیلان رطوبات از بدن بکند وشیخ الرئیس گوید سودمند جهت تبهای کهن خاصه
حیاتر(?) ا ومولف گوید بشیرازی از اغار مهک خوانند ووی نبات کوهی بود ودر زمین که
سنگستان باشد وجهت تب ربع وتب سرما بجلاب خوردن نافع بود شکوثا اکشوث
است وگفته شد شک تراب الهالک خوانند اهل عراق واهل مغرب رهج الفار گویند
وبعربی سم الفار خوانند وبشیرازی مرگ موش کانی خوانند وصاحب منهاج گوید گویند
دود زراست که از خراسان می آورند وگویند دود نقره است که در خراسان در معدن
نقره حاصل میشود ومولف گوید آنچه محقق است از طرف دریا آورند از کولیکوت ومیگویند

و وی کافی است و اکسیر بان بویرا زرنیخ سفید خوانند وی سم قاتل بود در معالجه کسی که
آن خورده باشد هم چنان کنند که معالجه کسی که زیبق مصعد خورده باشد و مشکل خلاص یابند از بهر
آنکه بغایت مهلک است و اگر در میان خمیر کنند یا در چیزی دیگر و در میان خانه نهند تا موش
بخورد هر موش که از آن بخورد بمیرد و هر موش که بوی آن موش مرده بشنود بمیرد و جمله آن
خانه از موش پاک گردد و این مجربست **شلجم** و سلجم نیز گویند و آن لغت است بپارسی
شلغم گویند بری بود و بوستانی بود و طبیعت وی گرم است در دویم و تر است در اول غذا
بسیار دهد و مولد منی باشد و سینه را نرم گرداند و باه را برانگیزد و بول براند و مسهل بود
و اشتهای طعام بیاورد و چون بسیار خورد بود و خردل و مقوی معده بود و آب وی حصر را سود
مند بود و آن زحمتی است که بشیرازی رطوبت گویند و در وی غلظ و نفخ بود و محرک شهوت
جماع بود و چون بخورند و احساس نفخ در خود یابند بعد از آن جوارشی تناول کنند مفید افتد
نشل اسحق بن عمران نشل در هندوستان سوجل هندی خوانند و آن ثمر مدور بود مانند زرد
آلو و قوت وی مانند زنجبیل بود و طبیعت وی گرم بود در سیم و تر بود در اول بلطف
کیموس غلیظ بود و صلابت اعصاب را نافع بود و شیخ الرئیس گوید طعم وی تلخ بود و
تیز و قابض و باد و ماراث کند و در وی تحلیل عجب بود و اعصاب را نافع بود و عرق
النسا و نقرس و نیاد دوق گوید نافع بود و بادی که عارض شود در رحم زنان و وجع را نگاه
دارد در رحم و چون با عسل ناشتا استعمال کنند معده را پاک گرداند و قوت اعصاب دهد و
نشف رطوبات بکند و مقدار مستعمل از وی تا یکدرم بود و گویند مضر بود بشش و مصلح وی

عسل بود و صاحب تقویم گوید صداع آورد و مصلح آن خشخاش سیاه و شکر بود و صاحب
منهاج سهو کرده است که از خوردن وی همان عارض شود که از زیبق مقتول و حق بر
طرف صاحب جامع است که از شک تا شل سهو کرده است **شمع** بپارسی موم خوانند و ابستوریدوس
گوید نیکوترین وی سرخ رنگ بود و خوش بوی که بوی عسل از وی آید و بی خلط بود و طبیعت
وی معتدل بود و گویند گرم بود و ملین و ماده مرتبها است دو گرم بود و در وی انضاج
اندک بود و ملین اعصاب بود و خشک ریشها و نخوشه سینه را نافع بود طلا کردن با روغن
بنفشه لتق کردن و منع شیر بستن در پستان زنان بکند چون ده حب مرکب بمقدار
جاورسی از وی بیاشامند و همین مقدار چون در حصاهای از جاورس یا برنج کنند و بخورند
قرحه امعا را نافع بود و جذب سموم بکند و بر جراحتها که از پیکان زهر دار بود طلا کردن
نافع بود بغایت و شریف گوید چون با روغن سوسن یا روغن زنبق بر روی طلا
کنند لون را صافی و نیکو گرداند و کلف ببرد و منضج دملها بود و استنشاق را جه وی
در زمان وبا نافع بود و خوردن وی شهوت طعام را ضعیف گرداند **شمشرا**
مرزنجوش است و صفت آن در اوان الفا گفته شد **شماد** را زیایج است نزدیک
اهل مصر و شنام و گفته شد **شمشار** نفس است و گفته شد **شمام** دستنبوت و گفته
شد **شمشیر** شوشیم گویند و آن قاقله صغار بود و گفته شد **شنجال** بپارسی شکار
گویند و آن ابو المسا است و گفته شد در الف و التعلیا نین گویند ورق وی چون باشتراب
بیاشامند شکم ببندد و ورق وی بورق کاهو ماند اما خشن بود و ورق کاوزبان تلخ ا

و در کوهسار دیر بود **شنبدلیه** تودری است و گذشت **شنبلید** صاحب جامع
گوید از قول تمیمی که اسفید قلاح سورنجانست و صاحب منهاج گوید ورق سورنجانست
و قول اول اصح است که آن قلاح سورنجان است و نیکوترین آن سفید تازه بود و
وطبیعت آن گرم و خشک بود و بوییدن وی صداع سرد را سود دهد و بادهای غلیظ که در
دماغ بود بشکند و سده دماغ و بینی بگشاید و چون اول باران باشد که هنوز آفتاب بحدی
نرفته باشد بشکند و مانند بهار نارنج شکفته بود بشکل و بقد و لونکی تیر داشته باشد و
شنج نوعی از حلزون است بپارسی کلی خوانند و بشیرازی قصبک گویند و آن کوچک بود
و بزرگ و صاحب گوید سطبر و بزرگ و پیچیده بود و لون ظاهر آن زرد لین بود و باطن
آن سفید و عطاران شیراز آنرا توتیای اکبر خوانند و آن ودع است و در دارو گفته شود
و بهترین شنج تازه سفید املس بود و چون بسوزند در داروهای چشم مستعمل کنند و صفت
سوختن وی چنان بود که شنج را در گل گیرند گلی که سرگین با وی سرشته باشند و در تنور
نهند که آتش تافته بود تا بسوزند و علامت سوختن وی آن بود که سفید گشته باشد و اگر
سفید نگشته باشد دیگر در گل گیرند و در آتش برند یا در کوزه کوزه گران کنند و در گل
گیرند و در آتش برند تا تمام سوخته گردد و سفید شود بعد از آن بآب سحق کنند و بشویند
و خشک کنند و دیگر بار سحق کنند و مستعمل کنند و طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند تر منفعت
وی آنست که سفیدی که در چشم بود زایل کند و نشف رطوبت از چشم بکند و آب رفتن
باز دارد و جلای تمام بدهد و اگر سوخته در چشم کشند نشف رطوبت بیشتر بکند و تخفیف

درد

در وی زیادت بود و اگر بعد از سوختن غسل کرده باشند نشف بی لذع و سنون کردن
دندان را جلا دهد و مسکن وجعهای گرم بود مقدار نیم درم آمام بود بشش و مصلح وی
عسل بود و بدل آن ودع باشد **شنقار** شنجارست و گذشت **شنان** زراسیون
است و گفته شود **شونیز** شنیز است و حبة السوداگویند بپارسی شونیز گویند نیکوترین
آن فربه بود طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم قطع بلغم بکند و جلا بدهد و محلل ریاح
و نفخ بود و ورمهای بلغمی کهن شده و ورمهای صلب چون بکوبند و با کین کودکان که بالغ
شده باشند برشند و ضماد کنند و چون بکوبند بآب ترکنند و بر ناف ضماد کنند
کرم دراز بیرون آورد و اگر بآب حنظل تر برشند یا جوشانیده بر ناف طلا کنند
حب القرع بیرون آورد محکم و اگر با آب در بینه برشند و طلا کنند کرمها مجموع بیرون
آورد و چون سحق کنند و بلتعی بریان کرده و در حرقه بندند و دایم ببویند زکام
سرد را نافع بود و اگر سحق کنند و با قدری روغن حبة الخضرا بپالایند و سه قطره در گوش
چکانند نافع بود جهت سردی و بادی و سده که در گوش بود و اگر بریان کنند و بکوبند
و در زیت خیسانند و از آن سه قطره در بینی چکانند یا چهار قطره زکامی را که عطسه بسیار
آید سود دهد بود و اگر بسوزانند و با روغن سوسن یا روغن خاکه در آن گداخته
باشند بپالایند و بر سر کل طلا کنند موی برویاند و روغن چون سعوط کنند فالج و لقوه را
نافع بود و چون بکوبند و بیزند و هر روز مقدار دو درم بآب نیم گرم بیاشامند
گزندگی سگ دیوانه را سود دهد و چون سحق کنند و با سکنجبین بیاشامند تب ربع را نافع بود

واگر بانمک بر برص و بهق طلا کنند سودمند بود و اگر با عسل و آب گرم بیاشامند سنگ
گرده و مثانه بریزاند و چون با عسل و روغن گاو بسرشند سودمند بود جهت درد رحم
و دردگرده و دردی که تنها را بود و در زمان امساک خون نفاس کند و درد آن ساکن کند و چون
سحق کنند با بول و بر ریشهای سر نهند و بدان ادمان کنند ریشش را پاک گرداند و موی را
برویاند و چون در حلها کنند و در ابتدا نزول آب بکشند یا بدان سعوط کنند منع آن بکند و
قلع ثالیل و خیلان و بهق و برص و جرب ریش شده بکند و بر پیشانی طلا کردن درد سر که
از سردی بود سود دهد و سده و مصفاة بگشاید و چون یکشب در سرکه خوابانند و بامداد سحق
کنند و بدان سعوط کنند درد سر کهن و لقوه را زایل کند و اگر ادمان خوردن وی کنند چند
روز بول و شیر و حیض براند و چون مقدار دو درم از وی با آب بیاشامند گزندگی رتیلا را
سود دهد و چون در خانه دود کنند گزندگان بگریزند و خاصیت تبهای بلغمی و سوداوی
را زایل کند و حب القرع را بکشد از بیرون طلا کردن و چون روغن وی سعوط کنند سودمند
بود فالج و کزاز و قطع تری و سردی بکند که اگر جمع شود و ازان انفلاج حاصل شود و چون
سحق کنند با خون انثی یا خون پرستو و طلا کنند بر سفیدی که بر اعضا ظاهر باشد آن بگرداند و
چون بریان باتش آهسته و بکوبند و بگلاب بسرشند و طلا کنند بر ریشی که در ساق پیدا شود
بعد ازان که ریش بسر گشته باشند زایل کند و بحال صحت آورد و چون ضماد کنند درد
مفاصل را سود دهد و چون بخورند حیض براند بحکم و بچه مرده و زنده بیرون آورد و مشیمه چند از
دشرلیف گوید چون هفت دانه از وی نشتر زنان بخوی باشند یکساعت و سعوط کنند در

کسی که یرقان داشته باشد و چشمهایش زرد شده باشد بغایت نافع بود و زردی بحال صحت
آید و زایل کند بشرط تنقیه سده و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی صمغ
زیتون بود و گویند بسیار خوردن وی کشنده بود و نوعی از وی ست که خناق و غشیان
آورد و داروی آن بود که قی کنند و شیر بیاشامند و داروی وی چون داروی کسی که فطر
خورده باشد **شواصرا** نوعی از برنجاسف است و از مسک الجن خوانند و طبیعت آن
گرم و خشک در جفتهای بیرکنند سودمند بود جهت عرق النسا و اوجاع مفاصل سرد از بهر آنکه مسهل
اخلاط غلیظ لزج بود **شوخط** خوشه ارزنست و گفته شد **شویلا** برنجاسف است و گفته
شد **شوع** درخت بان است و گفته شد **شوشمیر** خیربوا است و بعیل بوا و هل بوا نیز
گویند و آن قاقله صغار است و گفته شود **شوكة الدراجين** شطر الراعی است و بیونانی
دساقوس گویند و گفته شد **شوکران** خطوط گویند و بیونانی قریثون و میقونیون و بارثیون
و طیقیقویون نیز گویند و آن طما است و گویند بیخ رومی است و دیسقوریدوس گوید ساق
آن مانند ساق رازیانه بود و ورق آن مانند ورق خیار زه و گل وی سفید بود و تخم وی مانند
انیسون رومی بود اما سفیدتر بود و روفس گوید ورق آن مانند ورق بیروح زردی بغایت
بود و بیخ آن باریک بود و تخم آن مانند نانخواه بود بشکل نه بطعم و لعابی داشته باشد و موفس
گوید آن بیخ کوهی است بپارسی دورس گویند و بهترین آن یزدی بود که از ولایت یزد از
ثبت خیزد و از دورس تلخی خوانند و تخم آن شوکران است و طبیعت آن سرد و خشک است
در سیم تا چهارم و کشنده بود و اگر عصاره وی بگیرند پیش ازانکه تخم وی خشک شود و در آفتاب

نهند تا منعقد کردد بسیار منفعت داشته باشند در اطلیه و در شافها جهت درد چشم استعمال
کردن نافع بود و چون ضماد کنند بر جمره و نمله ساکن کرداند و اگر نبات وی با ورق وی
هم چنان بکوبند و بر انثیین ضماد کنند نافع بود جهت کثرت احتلام و چون ضماد کنند بر قضیب
ستی در وی پیدا کند و چون بر پستان دختران بکر ضماد کنند رها نکند که بزرگ کردد و اگر بر
پستان شیر ده ضماد کنند قطع شیر بکند و اگر بر موضع زهار یا موضعی که موی بود طلا کنند
منع موی رستن بکند و اگر خصیهٔ کودکان ضماد کنند رها نکند که بزرگ شود و اگر کسی بخورد
علامت وی ان بود که عقل از وی زایل شود و چشم وی تاریک شود تا حدی که هیچ نبیند
و فواق آورد و خناق آورد و مرنک ازشکی که در قصبهٔ شش و حنجره پیدا کرد و بسبب ریاح و
مضرت وی بپشت رسد تا بجای که بکشد و مداوای آن بقی کنند بعد از ان بشراب صرف کنند
و فلفل بسا شیر خر با افسنتین و فلفل و جند بیدستر و سداب یا شراب و قردمانا و میعه و فلفل
و تخم انجره با شراب و ورق غار و انجدان و حلتیت یا روغن و مداوا ابفرفیون نیز کنند و اگر از
تخم وی اندکی در شراب کنند بغایت منوم بود و بدل ان دو وزن آن بزر البنج بود **شوغان**
زاج سفید است و گفته شد **شوذانیق** سود انبات است و گفته شد و غذا اندک دهد و
کیموس وی که ر بود **شهدانج** بزر القنب است وان بری بود و بستانی بود و در
قاف گفت شود **شبطرج** غضاب خوانند بزبان بربری و بیونانی لیذیون خوانند و آن
انواع است بهترین آن صاحب منهاج گوید هندی بود یا بحری و مولف گوید چندان که امتحان
کرده شد بهتر از باری نیست که در لحظه آبله میزند در اطلیه و هندی ابله ... زند بس محقق

شد که حدت وی زیادت از هندی است و این نوع یکوتر است بود و در جه یکی انکه تازه بود و
دوم انکه متغیر بود نی طبیعت ان گرم و خشک است در آخر درجه دوم و جالینوس گوید گرم بود در
درجه چهارم و شیخ الرئیس گوید بر بهق سفید و برص و جرب و تیش باسر که طلا کردن بغایت
نافع بود و چون بپاشانند در د مفاصل را سود دهد و بر ز طلا کردن بکدازاند و ورق وی چون
بکوبند و با بیخ راسن بر عرق النسا ضماد کنند و دانک و نیم ساعتی رها کنند نافع بود و بر بن ز
نهادن سودمند بود و بر جرب ریش شده مالیدن بغایت مفید بود و چون از خود بپاویزند
در د دندان ساکن کند و مولف گوید که از خواص وی انست که اگر کسی را درد دندان گیرد شبطرج
را در کف دست مخالف نهند و بر شیب روی نهد درد دندان ساکن کند و این مجربست و جهت
قوبا بسرکه کهن طلا کردن بغایت نافع بود و مجربست و مقدار مستعمل شربتی از وی یک مثقال
بود و گویند مضرت بشش و مصلح ان مصطکی بود و بدل آن فوه و گویند بدل ان کر است
شیح یاری دریمنه گویند بهترین ان ارمنی بود دریمنه ترکی خوانند و شیح جبلی را افیاون خوانند
و طعم وی تلخ بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول محلل ریاح بود و مقطع و در وی قبضی
بود دون قبض افسنتین و چون بسوزانند و خاکستر ان با روغن بادام بر داء الثعلب طلا کنند نافع
بود و منع اکله بکند و عسر النفس را سود دهد و کرمها و حب القرع را بکشد و بول و حیض براند و
جهت گزندگی عقرب و رتیلا و زهرها سودمند بود و مقدار دو مثقال و چون بسوزانند و بر ریش
نهند که کوتاه بود یا موضعی ریش که رسته باشد طلا کنند موی بر دیاند وی مضر بود با عصاب
و مصلح بود و معده و را زیان دهد و مصلح وی ترمس بود و گویند مصلح وی شراب و چاس بود یا شراب

شبیة العجوز اشنه است وگفته شد شیان دم الاخوین است وگفته شد شیرزق وشیرزق نیز گویند صاحب جامع گوید سرگین خفاش است وگویند بول او وصاحب منهاج گوید بول خفاش است وگوشیر اوست ومولف گوید انچه محقق است شیر خفاش است که هیچ جانور شیر ندارد الا خفاش وشیر مرغ که مردمان بافواه گویند شیر زنق است وطبیعت ان گرم و خشک است بغایت گرم منفعت وی انست سنگ مثانه بریزاند وناخنه وسفیدی که در چشم بود چون در چشم کشند زایل کند شیرابه خشخاش است وگفته شد شینیز شونیز است وگفته شد شیح جبلی فلفل سیاه است وگفته شود شیخ البحر حیوانی دریایی است که سر وی مانند گوساله بود وگویند روز شنبه البته از دریا بیرون نیاید شیاف خوزی بوش وهندی است وگفته شد شیر املج املج چون در شیر خوابانند از اشیر املج خوانند وقبض وی کمتر از املج بود وبهترین ان بود که چند روز در شیر خوابانند طبیعت ان گرم وخشک بود در سیم وگویند گرم وتر بود وبلغم لزج را پاک کند وقوت شهوت بدید قطع قی بکند وآب رفتن از دهان باز دارد وحرارت خون را بنشاند ومقدار مستعمل از وی یک مثقال بود وگویند مضر بود بمثانه ومصلح وی شیر تازه وعسل بود شیراز بپارسی ریجال خوانند شیر نخشیر نخی است زرد رنگ که از هندوستان می آورند وطبیعت ان گرم وخشک بود مسهل مره سودا بود وبلغم واخلاط غلیظ سوخته بیرون اورد ودردهای فاسد وشربتی از وی وانگی تا نیم درم بود شیرخشک بپارسی شیرخشت خوانند وطبیعت وی گرم باعتدال وفعل وی اقوی بود از ترنجبین ومانند وی وبهترین وی

انزج وبدل ان در قالات دو وزن ترنگ کابلی بود ودر علتهای دیگر غیر ازینها بدل کنند شیلم زوان است وبهترین وی ان بود که تازه وفربه بود وطبیعت وی گرم بود در سیم وگویند در اول وگویند در دوم ووی محلل وملطف بود وجلایی دهد وباگوگرد بر بهق طلا کردن سود دهد ومحلل ورم خنازیر بود با زرنگتان وباسرگین کبوتر بر وی نهند سوراخ کند وباگندم برتو باوریشها در ور کردن نافع بود وبخور کردن بدان البستنی را یاری دهد خاصه چون با سویق ومر وزعفران وکندر بود وچون بکوبند ولبسشند وبر عضوی نهند که سلی یا خاری بود بیرون آورد ووی مسکر ومسدر بود وبیشتر ازین شکنک خوانند واگر در میان گندم بود ان نان بغایت سدر وسکر آورد وبدل آن چند قوت وی کبود واگر در میان شراب خوابانند وبیاشامند بغایت منوم بود ومستی وخواب گران و روغن وی جهت قوبا از روغن گندم نیکوتر بود وچون برصد غین مانند خوابی متخدل آورد ورازی گوید بدل ان فوات شیرج دهن الحل است بپارسی روغن کنجد گویند وشیره گویند وطبیعت ان گرم وتر بود وسود مند بود جهت شقاق وخشونت سودا وی خوردن و طلا کردن وچون مورد دردی بریزند موی را نگاه دارد وقوت بدهد وخوردن وی با آب میوز حکه دموی وبلغمی را زایل کند وضیق النفس را نافع بود ومعتدل طبیعت بود و سموم را نافع بود وخشونت حلق وسینه را سود دهد وسرفه خشک زایل کند چون در طبیخ کنند ودر وی غلطی بود ومعده را بد بود ومرخی وی بود واگر خواهند که غلظ وی اندک شود مصلح وی ان بود که بریان کنند وبعضی گویند که سوداوی را بهیچ نفع ندهد بدید

الشئ

وی آن بود که شقاق بود مانند صمغ باشد والله اعلم

باب الصاد

صابون گرم و خشک بود در چهارم و مفرح اعضا بود محکم و قولنج بگشاید و مسهل خلط خام بود
چون شافه ازوی بجوذ درگیرند و در معاء ابفع دهد و شریف گوید چون در میان خرقه صوف نهند و
جز ازو و قو بادان بمالند محکم حکه و جرب ریش شده را نافع بود و اگر با هم خبدان خایا بیز ند
و بر زانو طلا کنند در درد زانو ساکن کند و اگر بر نمش طلا کنند زود زایل کند و اگر سر را بدان
بشویند در حمام شپش زایل کند و سر را پاک گرداند ازسبوسه صبر سه نوع است اسقوطری
و عربی و سمجانی بهترین آن سقوطری بود و سقوطره جزیره است نزدیک ساحل یمن و آن
جزیره جبل فرسنگ است و صاحب جامع چنین آورده است که بگیرند صبر سقوطری یک رطل
و نحی کنند و منجی صفیق بیزند بعد از آن افتیمون ربع رطل و از اذو بیهاها ایاره مصطکی و حب
بلسان و دارچینی و سلیخه و عود بلسان و سنبل و اسارون از هر یک سه درم این داروها
در دو رطل آب شیرین بیزند تا به نیمه باز آید فرو گیرند و در دست بمالند و صافی کنند و صبر کوفته
و بیخته در هاون کنند و آن آب بر آن ریزند و بشویند و در ظرفی کنند تا آن آب از صبر
صافی شود دیگر بار در هاون کنند و دویم بار بشویند تا آن زمان که هیچ باقی نماند الا مانند
خاک گرد و بعد از آن آب ازوی برگیرند و صبر باقی ماند بس سه درم زعفران با وی بسایند
و بردارند و بوقت حاجت استعمال کنند و مقدار شربتی ازوی با بین یک درم تا دو درم
بود و صبر چون کهن شود سیاه گردد و شسته وی زودتر از ناشسته ضعیف شود و گویند

مسهل

مسهل سودا بود و آنچه نه مغسول بود و صاحب منهاج گوید شربتی ازوی مفرد با بین نیم درم
تا دو درم بود باب گرم مسهل بلغم و صفرا بود و اگر با ادویه بود شربتی از دو دانگ
تا نیم درم بود و مضر بود بمعاء و تعدیل آن بکثیرا کنند و مضر بود بجگر و مقعد و مصلح آن مصطکی و
ورق گل سرخ و مقل بود و شریف گوید چون ناب کنند تا نحی کنند و طلا کنند چند نوبت
بر بواسیر که از مقعد رسته باشد بیندازد و گوید نیکوترین معالجه این زحمت بود و نجز
و اگر در آب لسان الحمل حل کنند و بر ریش بینی و گوش طلا کنند زایل کند و چون بسرکه حل
کنند و بر حمره و شری طلا کنند زایل کند و بدل صبر بوزن آن حضض بود و در نفع معده
بوزن آن افتیمون صحناه بپارسی ماهیابه گویند و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم
و گویند گرم بود در اول و خشک بود در دویم و آنرا از ماهی سازند که آنرا ماهی آشنه
خوانند در کرم سیر شیراز و خلطی بد ازوی حاصل شود و نشف رطوبت معده بکند و قوع
ورک بلغمی را نافع بود و گند دهن که از فساد معده بود زایل کند و قطع بلغم بکند و جرب
و حکه آورد و تشنگی و صداع و مصلح وی مغز کاسو بود صدف بهترین آن سفید باشد
که در آب شیرین باشد و طبیعت آن خشک بود و صدف فیروقس و صدف فرفوز ناسوخته
نشاید که استعمال کنند از بهر آنکه بغایت صلب بود و چون بسوزانند قوت وی در غایت
تجفیف بود و اولی آن بود که بغایت سحق کنند و اینی بابی عام است هر چیزی که جوهر وی
حجری بود پس چون تنها استعمال کنند نافع بود جهت جراحتهای خبیث از بهر آنکه
مجفف بود بغیر لذع و چون با سرکه بسرشند و عسل یا شراب نافع بود جهت جراحتهای متعفن

خبیث وگوشت صدف بری چون سحق کنند وطلا کنند بدن را خشک گرداند بقوت
وصدف جذب سلی دنطام بکند ومسکن وجع نقرس ومفاصل بود وچون ضماد کنند وچون با
سرکه سحق کنند قطع رعاف بکند ووی مسکن وجع معده بود وچون بر بسیر ضماد کنند ورما
کنند تا خود رها کنند بغایت نافع بود وچون زن بخود برگیرد حیض براند صدف
البواسیر نوعی از صدفست که در ساحل دریای قلزم بسیار باشد ودر بحر حجاز نیز باشد
چون در شیب خود دود کنند بواسیر را سود دهد وبیندازد وچون بسوزانند وبعسل بسرشند قطع
ثالیل بکند وقرح را سود دهد وشکل وی مانند حلزون بزرگ بود الا وی طبقات داشته باشد
وبوی وی کریه بود ولون وی فرفیری بود که بسیاهی زند ودر قلزم برکیه معروف بود
صرصر نیز گویند وان حیوانیست کوچک مانند ملخ کوچک که بشب اواز کند وبیشتر ازی
جو واسک خوانند دیسقوریدوس گوید چون بریان کنند وبخورند درد مثانه را سود دهد
وجالینوس گوید بعد از ان که خشک کنند کسی که قولنج داشته باشد یک عدد با یکدانه
فلفل بخورد وشربتی ... عدد وازین حیوان بود پانج عدد یا هفت عدد یا مثل وی
فلفل در وقت منجان درد وصعوبت ان وصاحب منهاج گوید چون در زیت بپزند ودر گوش
بچکانند درد گوش ساکن کند صعتر بپارسی آویشه گویند وبیونانی اوریغانس وآن
دو نوعست دراز ورق وگرد ورق وبری را بدع گویند ودر قوت مانند حاشا بود ودراز
ورق اقوی بود از گرد ورق ونیکوترین ان کوچک ورق بری بود وطبیعت ان گرم
وخشک بود در سیم ملطف ومحلل بود ودرد ورکین را نافع بود ودرد دندان که از سردی

وباد بود وچون بخایند ساکن کند وطبیخ وی چون باشراب بیاشامند دفع مضرت شوکران
وافیون بکند وچون با سکنجبین بیاشامند دفع مضرت جبسین بکند وچون با خیار
زه بخورند نیکو بود جهت کوفتگی عضله وجهت معده وجگر بغایت سودمند بود واگر با
روغن ایرسا سعوط کنند فضلها از بینی بیرون آورد واگر با سرکه بیاشامند مطحول را نافع
بود وحیض وبول براند واگر طبیخ وی بیاشامند شکم براند وفضول مراری بیرون آورد واگر
با عسل لعق کنند ورم طاره وشش کرم را نافع بود وخوردن وی غثیان را بغایت نافع
بود وچون بپزند واب وی بیاشامند کرم بکشد وحب القرع را بیرون آورد واشتهای
طعام باز دید کند وبادها را تحلیل دهد وتاریکی چشم وشب کوری که از رطوبت حادث
شود زایل کند ومقدار نیم مثقال مستعمل بود وروغن وی سینه وشش را سودمند بود واگر با
سویق بورمهای بلغمی ضماد کنند بگدازاند وخوردن وی هضم طعام بکند ومعده وامعا از
بلغم غلیظ پاک کند وغذاهای غلیظ لطیف گرداند وسردی معده وجگر را سود دهد و
سده وبگشاید وچون تعب وی با عناب بپزند واب ان بیاشامند خون غلیظ رقیق
گرداند واین خاصیت در وی موجود است واگر با انجیر خشک بخورند عرق برانگیزد ولون
را نیکو گرداند فقاح وی مسهل مره سودا بود وبلغم وشربتی یک مثقال با نمک وسرکه بود و
صعتر قولنج ودرد رحم ومثانه را نافع بود وچون با عسل وشکر بپرورد ودم شب یک مثقال
بخورند وبر ان خسبند جهت دفع نزول اب بغایت مفید بود واز نزول ایمن باشند
وذهن را نیکو گرداند وچون بیاشامند گزندگی عقرب را نافع بود واگر ضماد کنند بر موضع

کزندگی هم چنین نافع بود و اگر ضماد کنند و چون صمغ زردیک بغولی که مضعف چشم بود
بنهند حرارت زایل کند و نوعی از صمغ بوستانی هست که از ای کار بدان ضعیف تر از بری
بود در قوت و فعل و در تبریز بسیار کارند و از ام ره خوانند و صمغ مضر بود باریه و
مصلح وی سرکه انگوری بود **صغبین** سغبینج نیز گویند و آن سکبینج است و گفته شد و
صغینه درخت ابهل است و آن عرعر بود و گفته شود **صفراغون** مرغیست که ان را
طرغلودس گویند و گفته شود **صقر** مرغیست که گنجشک را صید کند و بپارسی باشه خوانند و
به بری ناتینا گویند و ابوعماره نیز گویند گوشت وی گرم و خشک بود و چون بپزند خشک
کنند و سحق کنند و دو درم از وی بیاشامند باب سرد بناشتا روز سرفه سرد و ریو را نافع
بود و زهره وی نافع بود جهت ابتدای نزول اب چون در چشم کشند و قوت باصره بدید
و سرگین وی چون در کلف مالند زود زایل کند **صلون** خرنوب نبطی است و ثمره وی
در معرکه الکلی خوانند و اناغورس نیز گویند و صفت خرنوب گفته شد و ینبوت نیز گفت
شود **صموغ** جالینوس گوید مجموع صمغها گرم و خشک بود و لیکن بعضی از بعضی فاضلتر بود
و صمغ بشیرازی ازدو گویند و بپارسی زد گویند **صمغ عربی** بهترین صمغها بود و نیکوتر
ان بود که صافی بود و چوب اندک داشته باشد و سفید و شفاف بود و چون در اب
نهند زود بگدازد و طبیعت ان معتدل بود و گویند گرم بود و گویند سرد و خشک بود و
در وی قبضی بود و خشانی باعتدال سرفه گرم را نافع بود و اواز را صافی کند و قوت معده
بدهد و اسهال صفراوی را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی دو مثقال و خشونت سینه و حلق

نفعه خشن را نافع بود و حدت ادویه بشکند و اسحق گوید مضر است بشش و مصلح وی کثیرا
بود و بدل ان صمغ بادام و حب الآس و گویند مصلح ان شراب صندل و گلاب است
صمغ اللوز بهترین صمغ بادام ان بود که سفید باشد و از درخت جوان گیرند و طبیعت
وی مایل بسردی بود و گویند گرم و تر بود و صمغ بادام شیرین درد حلق و سرفه و تب
دق را نافع بود و فربهی آورد و صمغ بادام تلخ قابض و سخن بود و چون بیاشامند نفث
دم را نافع بود و اگر با سرکه بیامیزند و بر قوبا که بر ظاهر پوست پیدا گردد بمالند زایل کند و چون
با شراب ممزوج کنند و بیاشامند سرفه کهن را نافع بود و سنگ گرده بریزاند و گویند صمغ
بادام مضر بود بسپرز و مصلح ان قند و خشخاش بود و بدل ان صمغ عربی و کثیرا **صمغ اللجاص**
بهترین صمغ آلو ان بود که از درخت کهن گیرند و در وی گرمی و خشکی بود و گویند گرم و تر بود
درد شش را و سینه را نافع بود و چون با شراب بیاشامند سنگ گرده و مثانه بریزاند و چون
با سرکه بیامیزند و بر قوبا و کودکان بمالند زایل کند و جراحتها باصلاح آورد و چون در چشم
کشند روشنایی زیادت کند و چون در سرکه حل کنند و بر بثرها مالند چون ازو شری و حصف طلا
کنند سودمند بود و اسحق گوید مضر بود بسپرز و مصلح وی قند بود **صمغ السماق** چون
در دندان کیم ندود ساکن گرداند و جراحتها را نافع بود و اگر در شیافات کنند روشنایی
چشم زیادت کند **صمغ المجروف** حلتیت است و گفته شد **صمغ الداميثا** نیکوترین
ان بود که صافی بود و بسرخی مایل بود و در غایت حدت و حرافت بود و تلخی تمام داشته
باشد و مولف گوید الرابیشرازی ادوک خوانند و از حدود دشبانکاره خیزد و در هیچ جای

دیگر بود ملطف بود و جهت بادهای غلیظ که در معده و امعا بود سود مند بود و بلغمی که
در معده بود لطیف گرداند و بگدازاند و در قوت گویند مانند حلتیث بود و مولف گوید
جهت درد دندان استعمال کردن مقدار نیم درم نافع بود اگر سبب ان از نفخ بود صمغ
السذاب گرم است در سیم و خشکست در دویم بادها را بشکند و ورمهای صلب بگدازاند
و ریش چشم را نافع بود چون بران افشانند و خنازیر که در حلق و شیب بغل بود بگدازاند
و چون مقدار دانگی سعوط کنند و بدل ان دو وزن ان حلتیث است صمغ الخطمی
سرد و تر بود تشنگی ساکن گرداند و شکم ببندد و نافع بود جهت مره صفراوی
صمغ الجوز الرومی کهربا بات است و گفته شود صمغ الطرثوث اشق است و گفته
شد در الف صمغ الکمثری گویند نیکوترین صمغ امرود ان بود که از درخت
کهن گیرند و طبیعت وی گرم و تر بود در دشش و ریشهای ان سود مند بود و مقدار مستعمل
از وی دو مثقال بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح ان گل ارمنی بود صمغ البطم
علک است بپارسی بنات گویند و بشیراز ی کندر خوانند و طبیعت ان گرم [illegible] ملطف
بود و در خواص نزدیک بمصطکی بود صمغ السرو گرم و خشک بود و در قوت مانند صمغ
سداب و صمغ صنوبر بود و چون بدان سعوط کنند رطوبات دماغ را پاک گرداند و چون بر
ریشهای اعضا همین سبیل صمغ الزیتون اصطرک است و گفته شد و صمغ بری وی
از ادویه قتاله بود و چون در چشم کشند شب کوری و تاریکی چشم زایل کند و بول و حیض براند
و چون بر دندان خورده نهند درد ساکن گرداند و جرب ریش شده را سود دهد و بجب

پیهنداز دو بدل ان عصاره طراثیث است و گویند بدل ان شونیز است صمغ البلاط
صاحب جامع گوید یونانی کیشوفلا خوانند معنی ان بپارسی از سنگ ساخته و ان چیزیست
که از رخام و سنگ می سازند و صاحب منهاج گوید معدنی بود و مرکب بود و ایج مرکب بود از
صبر و دم و خون سیاوشان و علک و انزروت و صمغ عربی از هر یک جزوی اصل مرجان و
زاج از هر یک نیم جزو کوفته و پخته کنند و باب صمغ عربی سرشند و بر دیواری که بگچ سفید
کرده باشند بزنند و رها کنند تا خشک گردد هر چند که کهن شود نیکوتر گردد و وی
مجفف بود جراحتها را نافع بود و منع خون و ریم بکند و ریشهای تر بصلاح آورد
صندل ابیض نیکوترین ان مقاصری بود زرد رنگ و طبیعت آن سرد بود در سیم
درد سر و خفقان که عارض شود از تبهای حاده و مره صفرا و جگر گرم و دهن گرم و محروری
فراج را بغایت نافع بود و ضعف معده را سود دهد و چون باب صلایه کنند و گلاب
اندکی کافور برسرشند و بر پیشانی طلا کنند درد سر که از حرارت بود ساکن گرداند و چون
در حمام با نوره در خود مالند بوی ان زایل کند و چون با آب عنب الثعلب یا با آب
حی العالم یا آب بربهن یا با آب طحلب بسرشند و بر نقرس گرم طلا کنند سود دهد و بر
ورم گرم همین سبیل و مفرح و مقوی قلب بود و چون محلول کنند اندک حرارتی در وی
پیدا شود هم چنانکه آرد از طحن و اگر خلط کنند میان ادویه جهت تقویه معده و جگر
و سردی ان سود دهد و مضر بود بباه و مصلح وی جلاب نبات است و بدل ان اشنه
صندل احمر سرد و خشکست در دویم و گویند سردتر از سفید است و گویند سفید

سردترست از سرخ لیکن خشک تراست از سفید محلل اورام گرم بود و منع ماده بکند و برجره
طلا کردن نافع بود و شریف گوید چون سحق کنند و با روغن زنبق بیامیزند و بر اعضا مالند
تب در دار زوی زایل گردد و هم گوید صندل سرخ بغایت سردتر از صندل لها بود و بدل آن
فوفل است صنوبر بشیرازی کاج خوانند و صفت حب آن در باب حا گفته شد اما باستی
اجزای وی گفته شود در پوست بیخ صنوبر صغار قبضی وقوتی تمام بود بیخ را نافع بود چون
بروی نهند مانند ضماد عظیم نافع بود و چون بیاشامند شکم ببندد و اگر در ور کنند بر سوختگی
آب گرم بغایت نافع بود و وی معتدل بود در حرارت و گویند گرم است در دویم و خشک
است در سیم و گویند در اول و ورق آن ترتر از لها آن بود و جراحتها را نیکو گرداند
و غرغره بطبیخ قشر صنوبر کردن بلغم را جذب کند و بیرون آورد و دخان وی سودمند
بود جهت کسی که در مژه وی استرخایی بود و هر علتی که بود زایل کند و ورق وی چون
بکوبند و ضماد کنند بر ورمهای گرم درد ساکن گردد و جراحتهای تازه که خون روان
بود سود دهد و چون با سرکه بپزند و بر دندان ضماد کنند درد ساکن گرداند و چون با آب
باماء العسل بیاشامند مقدار یکمثقال موافق بود جهت کسی که در جگر وی علتی بود و هم چنین
پوست وی و ورق وی چون بیاشامند همین اکند و چون چوب وی بشکنند و پارها
کوچک کنند و با سرکه بپزند طبیخ در دهن نگه دارند و اگر بسوزانند و دخان وی بگیرند
در مداد بغایت خوب بود و اگر در داروهای چشم کنند مژه چشم نیکو گرداند و موی برزند
و آب روشنی باز دارد و شریف گوید ثمر صنوبر کبار که آن جلغوزه است چون بکوبند و

عمل

با عسل بسرشند و هر بامداد سه درم بخورند از فالج خلاص یابند و چوب وی چون بپزند
با آب و اعضای کسی که زحمت کشیده باشد بدان بشویند نافع بود و بدل آن زفت است
صناد دلب است و گفته شد صمغ عربی اسم یمنی است صمغ را که از طرف یمن می
آورند بلون سرخ بود و در جراحتها استعمال کنند و قطع اسهال بکند و از این صمغ بشکل حفض
هم چنان قرص می باشد و از ابول الابل خوانند و جراحتهای خبیث با صلاح آورد صوف
الارض فراسیون است و گفته شود صوف بپارسی پشم خوانند و طبیعت آن گرم و خشک
بود و نیکوترین آن نرم بود و پشم سوخته خشک بود در سیم و مجفف بود صفت سوختن آن مانند
ابریشم بود دیگر نه دیگی اسفین یا گواری اگر گواری بود گواری دیگ سفالین را گویند بزبان
شیرازی نیکوتر بود و پشم را بشویند و شانه کنند و در دیگ نهند و طبقی بر سر آن نهند که سوراخ
داشته باشد تا آن زمان که سوخته گردد ریشها را نافع بود و گوشت زیادت که در ریشها بود
بخورد و پشم ناسوخته که چرکن بود و چون با زیت و سرکه تر کنند یا شراب و ضماد کنند بر جراحتهای
چرکن در ابتدا آن موافق بود و بر جایی که ضربی زده باشد یا استخوانی شکسته بود هم چنین
و چون با سرکه و روغن گل تر کنند صداع و درد چشم و جمیع اعضا را نافع بر آن ضماد کردن
و شریف گوید خرقه صوف چون بر گردن روندگان بندند خستگی بر ایشان کار نکند و هیچ رنجت
نرسد و چون پشم زده پاک کنند میان انگشتان دست که شق کرده باشد شقاق آن زایل کند
و باید که یکشبانروز رها کنند پس بیرون آورند و دیگر بار مکرر کنند تا زود زایل کند و رازی گوید
چون بپوشند صوفی که گوشت آن گوسفند گرگ خورده باشد حکه در بدن بانکس پیدا کند و دیقواطیس

کوید ریسمان ابریشمین دیگر دن گاوی نشابندند زبون گردد و عام **ضوطله** نوعی از سلق است زرد در رنگ و صفت سلق گفته شد در باب سین والله اعلم

باب الضاد

ضال ثمر السدر خوانند بپارسی کنار گویند و در سین گفته شود صفت آن **ضبعه عرجا** جانوریست مانند گرگ و چون براه رود لنگ نماید و از بهر آن ضبعه عرجا نام وی کرده اند بپارسی کفتار گویند گوشت وی گرم و خشک بود در دوم مانند گوشت سگ و چون آدمی را دست وی حنظلی بود کفتار از وی بگریزد و چون یک دندان وی با خود نگاه دارند و بسک گذار کنند سگ بانگ نزند و چون موسوسان خون وی بخورند سودمند بود و چون زهرهٔ وی بگدازانند با هم خبدان روغن انجوان و در ظرفی مسین کنند و سه روز رها کنند بعد از آن طلا کنند و بر چشمی که دانه داشته باشد در مه ماهی دو بار سفیدی زایل کند و دانه ببرد و هر چند که این روغن کهن گردد نیکوتر بود و چون زهرهٔ وی با پیه شتر بر روی طلا کنند کلف ببرد و لونرا صافی گرداند و چون زهرهٔ وی تنها در چشم کشند تیری چشم زیادت گرداند و اگر طبیخ وی کو با شبث و نخود باب بجه باشند سودمند بود جهت درد مفاصل و ران نشستن بغایت نافع بود و نقرس را زایل کند و بادهای غلیظ ببرد و جمیع علتهای مفاصل را سود دهد و مغز ساق وی چون با زیت اتفاق بگدازانند و بر نقرس طلا کنند بغایت غایة نافع بود و پوست وی چون بر شکم زن حامله بندند بچه نگاه دارد و نیندازد و اگر از جلد وی لیکی سازند و بدان کیل تخم جهت زرع کردن بپیمایند آن زرع از همه آفتها

ایمن گردد و اگر آن پوست در قدحی گیرند و در آن آب کنند و بکسی دهند که سگ دیوانه گزیده باشد یا شامند هیچ زحمت بوی نرسد و صاحب جامع گوید صاحب مفرده است گوید که پوست پیرامون حافرهٔ وی چون بسوزانند و با زیت سحق کنند و بخش درد بر خود بمالند ابنه از وی زایل شود و صاحب جوامع اللذات گوید اگر موی که پیرامون دبر وی بود و خصیه ابنه نر بود بدین نوع که گفته شد استعمال کنند این عمل کند و اگر از صبغه ماده بود بگیرند و بکوبند و سحق کنند بزیت و طلا کنند بر دو مردی که آن زحمت نداشته باشد ابنه بر وی غالب شود و این از خواص است و گویند کفتار بخلاف همه حیوانات آورده است که وی سالی نر بود و سالی ماده باشد و سبب آنست که در شیب دنب وی خطی باشد که باندام زن ماند و ماده نرسیده باشد و شب شکافته گردد و وی موافق خرگوش بود و موافق همه حیوانات و از عجایب خواص وی آنست که سگ بر بالای ایستاده باشد در ماهتاب و سایهٔ سگ بر زمین افتاده باشد کفتار در شیب سایه سگ رود چنانچ سایه در سایه مشوق باشد سگ خود را از بالا بشیب اندازد و کفتار وی را بخورد و اگر زهرهٔ وی در چشمی کشند که موی زیادت داشته باشد وقتی که برکنده باشند کحل کنند دیگر نروید و کفتار در شب هیچ حیوان با وی برنیاید **ضب** عضایه است و عضا نیز گویند و آن ترد بگست بورل بپارسی سوسمار خوانند و سرگین وی بر کلف و نمش طلا کنند زایل کند و سفیدی که در چشم بود ببرد **ضجاج** بکسر ضاد اسم صمغ درختی است مانند درخت بان نباة وی در کوه تهوان از زمین عمان باشد و آن صمغ سفید است که چون جامه بدان بشویند

باک گرداند یا گُنز از صابون و مردم سر را بدان شویند و دانه بار آورد مانند تخم مورد
سیاه و زبان را بگزد **ضریع** نباتیست دریایی که در ساحل دریا یابند و طبیعت وی
گرم و خشک بود چون با آب بپزند و در آن نشینند درد مفاصل را عظیم نافع بود و چون
خشک بود و بدان بخور کنند زکام زایل کند و همچنین چون خشک بود و در حمام بدن را
بوی بشویند حکه و جرب تر را سود دهد **ضروع الکلبه** اسمی یمنی جزی است درختی را گو در
کوهستان مکه بود و آن زقوم است و درخت آن بجنگل درخت صبر بود و اما وی مجموع
سفید بود **ضرس العجوز** حسک است و در حاکته شد **ضغابیس** ثمار الصغار است
و گفته شود و نباتی دیگرست که ساق نبات وی مانند هیون بود و از آن نیز صغبوس خوانند
ضغبوس خفف است و گفته شد **صفایح الحجر** گویند بر سیاه و شان است و گفته
شد **ضفدع** بپارسی غوک خوانند و وزغ خوانند بشیرازی بک گویند و بیونانی بطراخوا
خوانند و گوشت وی انجه نهری بود چون با زیت و نمک بپزند نافع بود و جهت گزندگی
جانوران و باد زهر جذام و مجموع گزندگان بود و مرق وی چون بدان نوع بپزند و
با موم و روغن گل موم روغن سازند موافق بود و جهت مرضهای مزمن که از اثر
ریشها عارض شده باشند و مرضها بدان گذشته باشند و چون بسوزانند و خاکستر وی بر
موضعی که خون روانه یا رعاف بران افشانند خون بربندد و چون با زفت تر بیامیزند
و بر داء الثعلب مالند زایل کند و گویند چون یک سبز چون بر موضع موی زیادت که در
چشم بود بچکانند بعد از آن که موی برکنده باشند دیگر نروید و چون با آب و سرکه بپزند و

و بدان مضمضه کنند درد دندان را نافع بود و چون ورم ضوض کنند و بر گزندگی عقرب و
و مار نهند نافع بود و چون بر دندان نهند بی درد بیفتد و وی همین عمل کند و بری وی کشنده بود
و چون چهارپایی علف وی را بخورد و ندا نهار وی بپیچد و گوشت وی گزندگی جانوران را نافع بود
و در خواص آورده اند که زبان وی چون بر ناف خفته نهند و هر چه کرده باشد بگوید یعنی
آنکه وی را خبر بود و خون وی با نخایه مورد و قدری نوشادر چون بر موضعی که موی سترده
باشند نیکوتر بود و شیخ گوید شخصی را پیکانی در استخوان روی مانده بود مدتی دراز و
علاج بسیار کرده بودند و هیچ فایده نداشت ضفدعی را پوست از وی باز کردند
و بر سر جراحت و پیرامون آن نهادند در یک شبانروز پیکان بیرون آمد از سر
جراحت و وی در غایت قوت جاذب بود و از بهر آنست که قلع دندان میکند و
خوردن وی بدن متورم کند و لون تیره گردد و قذف منی احداث کند و بدترین
ضفدعها در آنچه گفته شد سبز است که در بیشه بود یا سرخ که در دریا بود و مداوی
کسی که آن خورده باشد بقی با آب گرم کنند و عسل و نمک تا معده وی پاک گردد
ضومر جوک خوانند و آن بادروج است و گفته شد **ضومران** صاحب جامع سهو کرده است
که ضیمران است و قول صاحب منهاج معتبرست که آن پدمشک است و از ابداع گویند
و گفته شد **ضیمران** ضیمران نیز گویند و آن شاهسفرم شیرازی خوانند و آن سبز بود
نه چون کرمانی و صاحب جامع گوید فودنج جویی است و سهو کرده است و طبیعت
وی خشک بود در دویم و گویند سرد بود و خر و فراج را نافع بود خاصه چون گلاب

بروی زنند و بر جایی که سوخته باشد ضماد کنند نافع بود و قلاع را نافع بود والله اعلم

باب الطاء

طالیسفر یونانی دارکیسه خوانند و ماقیر نیز گویند و صاحب منهاج گوید ورق زیتون هندی بود و ان قشر هندیست و صاحب جامع اقوال بسیار اورده است اول گفته که بسباسه است و دیگر قول ابن جلجل اورده که لسان العصافیر است و دیگر گفت که عرق بنجر هندی است و دیگر گفته که ورق درخت توت که کرم ابریشم برگ وی میخورند و این قولها خلافست و قول مجوسی آورده است که ورق زیتون هندی است و این موافق قول منهاج است و صاحب منهاج و صاحب جامع نیک تحقیق نکرده اند چنین و مولف گوید پوست بیخ زیتون است و بانی همه قولها خلاف است و خطا و ان پوست سطبر تر از دارچینی است و صلب تر و میل بسیاهی زند و طعم ان بغایت عفص بود و قابض و اندک عطریتی داشته باشد و جالینوس گوید در وی هیچ گرمی و سردی نبود و گویند خشک بود در سیم و ابن عمران گوید گرم و خشک بود در دوم و مجوسی گوید معتدل بود در گرمی و سردی و خشک بود در دوم ذرب را نافع بود و قرحه امعا و تنقیه دم و بواسیر را بغایت نافع بود و قالج ولقوه را مفید بود و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و چون لب که بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان را نافع بود و قلاع و نفث دم را زایل کند چون اب وی در دهن نگاه دارند و گویند مضر بود بشش و مصلح وی عسل بود و بدیغورس گوید بدل طالیسفر چهار دانک وزن ان مکون بود و نیم وزن آن ابهل و

رازی

رازی گوید و اسحق بن عمران هم چنین گوید بدل ان بوزن وی سنبل و نیم وزن آن سادج و گویند بدل ان مقل و ابهل بود و مساوی طالخک ثمره ازاد درخت است و گفته شد طاووس مرغی است مشهور و شریف گوید بعد از سه سال تمام برها بر اورده باشد و هم یکسال یکبار ریخه بر آورد و گوشت وی و پیه وی چون با سکنجبین بپزند و بخورند و مرق ان بیاشامند ذات الجنب را نافع بود و چون پیه وی بگدازند و با اب و شراب و عسل بیامیزند درد معده و قولنج را نافع بود و گوشت و پیه وی مجامعت را قوت دهد و زهره وی چون بسر که بیامیزند گزندگی جانوران را سود دهد و رازی گوید طعامی که سمی در وی بود و چون طاووس ببیند رقص کند و فریاد زند و استخوان وی چون بسوزند و سحق کنند و بر کلف طلا کنند شفا یابند و اگر برص مالند لون بگرداند طیقا نوعی از گندم است اما ریگتر بود و حشیش وی یک بالای مرد بود و در سه دیهها کارند و از اکال خوانند و مزاج وی مانند مزاج گندم بود و سرفه سخت را نافع بود و بول براند و گرده و مثانه پاک گرداند اما مضر بود بمعده طبیخ بطیخ است و گفته شد طرج مور کوچک است و در باب نون در صفت نمک گفته شود طحال نیکوترین سپرزان بود که از حیوان فربه گیرند از بهر انکه بدی ان کمتر از ان لاغر بود و شیخ الرئیس گوید بهترین سپرزها سپرز خوک بود و طبیعت ان گرم و خشک بود و گویند سرد بود و در وی قبضی بود طرستوج ترستوج نیز گویند و ان ماهی دریایی بود و بیونانی طرنیلا خوانند و اهل اندلس مل خوانند و دیسقوریدوس گوید ادمان بخوردن

وی گردن شبکوری و تاریکی چشم آورد و چون بشکافند و بر گزندگی سگ بجای و عقرب
و عنکبوت نهند شفا یابند **طراثیث** طرثوث نیز خوانند شیرازی بل شیرین خوانند و سرخ
بود و سفید بود و طبیعت وی سرد و خشک و قابض بود و رازی گوید سرد و خشک بود در سیم
قطع خون رفتن بکند از بینی و از مقعد و مجموع اعضا و رحم و شکم نه بندد و قوت مفاصل است
بدهد و معده را قوت دهد و جگر و چون با دوغ گاو یا شیر تازه بپزند و بیاشامند
استسقا معده را مفید بود و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و اسحق گوید مضر بود
بسفل و مصلح وی گلنار است و بدل وی جفت بلوط بوزن آن و گویند نیم وزن آن پوست
تخم مرغ سوخته شسته و چهار دانگ وزن آن قرط و سه یک آن عفص و دو یک آن
صمغ عربی **طرخون** بشیرازی ترخونی گویند و نیکوترین آن بستانی تازه بود و طبیعت
وی گرم و خشک بود در دوم و در وی قوت مخدره بود و ابن ماسویه گوید گرم و خشک
بود در وسط درجه سیم و گویند سرد است مجفف رطوبات بود و تری بکند و قلاع را نافع
بود و چون بخایند و زمانی بیک در دهان نگاه دارند و چون بخایند پیش از خوردن
داروهای مسهل طریه طعم احساس طعم آن نکند بسبب تخدیر و معده را قوت دهد
و در حلق آورد و دیرگوار هضم شود و قطع شهوت باه بکند و تشنگی آورد و مصلح وی
کرفس بود و از بهر آنکه منع ضرر آن بکند و رازیانه تر در شراب هندی کشند که آن را
شراب کادی خوانند و کدر خوانند منع آبله و حصبه بکند و نفیس ترین اشربه و منع
حدوث علل و با نیز میکند **طرفا** بپارسی درخت گز خوانند و آن انواع است یکنوع

ثمر وی گز مازج خوانند و آن اثل است و ثمر وی را حب الاثل خوانند و ثمرة الطرفا نیز گویند
و طبیعت وی سرد و خشک بود و در وی تیغی و تجفیفی بود و ثمر وی بغایت قابض بود و گویند
وی گرم است و طبیخ وی چون نطول کنند بر شپش بکشد و چون ورق و بیخ و قضبان وی با سرکه
یا شراب بپزند سپرز را نافع بود و درد دندان نیز نافع بود بدان مضمضه کردن و ورق وی
با آب بپزند و با شراب ممزوج کنند و بیاشامند سپرز را بگدازاند و موافق زنانی بود که رطوبات
از رحم ایشان روانه بود و زمانی دراز بران گذشته باشد چون در طبیخ آن نشینند نفع
نافع بود و خاکستر چوب وی چون زن بخود بر گیرد همین عمل کند و قطع رطوبت رحم بکند و
خاکستر وی چون بر ریشهای تر افشانند خشک گرداند و بخاصیت ریشهایی که از سوختگی آتش
بود نافع بود و دخان وی زکام و جدری را بغایت کال نافع بود و ابن وافد گوید زنی بروی
جذام ظاهر شد پس از طبیخ بیخ وی با میویزج چند نوبت بیاشامند از وی زایل نشود و گوید
تجربه کردیم زنی دیگر را او هم صحت یافت و مفید بود و خوری گوید چون دخان کنند
ورم گرم را سودمند بود و بیشتر در مهاو رازی گوید بخور وی سه نوبت بواسیر را
خشک گرداند و مجربست و شریف گوید چون بخور کنند در دهان کسی که علق در حلق وی
جنیده بیفتد و ثمره وی گزندگی رتیلا را سود دهد و دیسقوریدوس گوید بدل
ثمرة الطرفا در داروی چشم عفص کنند **طریخ** نوعی از ماهی کوچک است که از طرف
آذربایجان می آورند از طرف تبریز و بهترین آن بود که نه کهن باشد و طبیعة
آن گرم و خشک بود طبع براند و اندکی از وی ملطف سودا بود در تبهای

ربع وو ی مغز بود دبیرزه معده و مغلیخ وی روغن بسیار بود **طراغیون**
نباتیست که در جزیره اقریطش روید و صمغ وی مانند صمغ عربی بود و حرارت ورق وی
وصمغ وی در اول درجه سیم بود سنگ گرده بریزاند و حیض براند چون یک مثقال از وی
بیاشامند و این نبات بغیر از جزیره اقریطش روید و درخت وی مانند درخت
مصطکی بود **طریغان** نباتیست که در بهار روید و گل آن مانند گل حسک بود و زرد
و گرد بر گرد گل خار داشته باشد و شیرازی انگوژه خوانند و آن قرطم بری بود و گفته
شود در قاف و منفعت وی آنست که اگر طبیخ وی بر گزندگی افعی ریزند در ساکن
کند و اگر بر عضوی سلیم ریزند همان درد و زحمت پیدا کند که از گزندگی افعی **طفشل**
عدس مقشر است که با سرکه پخته باشند **طلق** کوکب الارض خوانند و عرق
العروس و بیونانی اسطراای کوکب و تفسیر آن کوکب الارض بود و طبیعت وی سرد
است در اول و خشک است در دوم قابض بود خون را ببندد دهان لسان الحمل و خون
که از سینه آید ببندد و خون رحم و مقعد ببندد **طمطم** حماقت و گفته شد
طمرا خروع است و گفته شد **طوط** قطن است و گفته شود **طوطاق**
اغریون حاض است و آن نوعی از سلق بری بود و در صنف حاض گفته شد **طهف**
ذره است و گویند طعامی است که از ذره سازند **طیلافیون** نوعی از حی العالم است
و گفته شد و جالینوس گوید طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم تا سیم
جراحتهای عفن را نافع بود و بر بهق و برص با سرکه طلا کردن مفید بود و دیسقوریدوس

گوید ورق وی چون ضماد کنند بر برص و شش ساعت رها کنند برص را بغایت نافع بود و
باید که بعد از آن آرد جو ضماد کنند چون بکوبند و با سرکه خمیر کنند و در آفتاب بر بهق مالند و
رها کنند تا خشک گردد بهق را زایل کند **طیهوج** بپارسی تیهو خوانند و بزبان اندلسی
ذریس و نیکوترین آن فربه تر بود که در زمان خریف گیرند و طبیعت وی معتدل بود در
گرمی شکم را ببندد و تنها را نافع بود و نشاید که اصحا ادمان اکل وی کنند خصوصا اصحاب
ریاضت و اولی آن بود که با [illegible] نخورند از بهر آنک غذای وی غلیظ بود **طیطان**
کراث بری است و گفته شود **طینوث** حیوانیست مانند ذراریح اما کوچکتر بود و گرد تر و
هم چنان سرخ بود و نقط سیاه بر آن و همان فعل است ذراریح میکند و مولف گوید
بشیرازی ویراعو سگ خوانند و بدل آن ذراریح است و گویند کرمی سبز هست در درخت
صنوبر و آن نیوت ذراریح است **طبا** نوشادر است و گفته شود **طین الحکمه**
بپارسی گل حکمت خوانند و صنعت آن بسیار است مولف گوید بهترین این نوع است
بگیرد گل زرد پاک چهار من و بکوبد و به بیزد و یکمن کاغذ و نیم من نمک در آب کند و بدست
بمالند تا حل شود بعد آن گل بر سر آن کنند و چهار یکی موی سر آدمی بمقراض چیده و
چهار یکی سرگین اسب بگردد و بپخته بر سر آن کنند و نیل بمالند چندانکه بمالند نیکوتر
بود آنگاه غنده غنده بنهند تا خشک گردد و هر زمان که خواهد بکوبد و باب صافی
خمیر کنند و استعمال کنند که بهترین انواع گل حکمت این است که گفته شد و نوع دیگر
و نوع دیگر صاحب منهاج آورده است یک جزو گل و یک جزو فحم کوفته و بیخته و

یک جزو نمک و یک جزو خطمی و موی چیده بسرشند و بیک تنک بمالد و مستعمل کنند
طین مختوم گلی سرخ رنگست بغایت املس و از تل بحیره آرند و گویند در ان زمین
قطعا هیچ نبات و حشیش نیست و هیچ سنگ در ان زمین نبود و قبری در انجاست و ان
گل را مغرة بانی خوانند و طین الکاهنی گویند از بهر انکه زن ساحر ان گل یافته است
و مهره ملمه و خواتم بر خوانند و دیسقوریدوس گوید گلی بود از جزیره لمنوس که
بخون بزکوهی می سرشند و ان صورت بران می نهند و خواتم الملک و ختم الملک بسیار
آورده اند در این گل و جالینوس گوید نیکوترین این گل ان بود که از وی بوی شبث
اید خون را ببندد و چون در دهان گیرند زبان را بچسبد و مولف گوید امتحان وی اول بر
لب کنند اگر بر لب بچسبد دیگر بار بر زبان نهد باید بچسبد و بغایت املس و براق
بود و گویند ان زمین که گل مختوم از وی می اورند از زمین یونان بود و این زمان
اب گرفته است و شیخ الرئیس گوید طبیعت وی معتدل بود در گرمی و سردی
مانند مزاج ادمی الا یبوست وی بیشتر از رطوبت بود و در وی رطوبتی که ممتزج بیبوست
بود و در وی خاصیت عجب بود در تقویه دل و تفریح ان و تریاق مطلق بود و متفاوت
با مجموع زهرها بکند و مولف گوید کودکی یکساله قریب دو مثقال و یک بر دیگ که از سموم
قتاله است خورده بود و در زمان قدری از طین مختوم با شیر مادر بجوشید وی دادند اغاز
قی کردن کرد چنانچه مجموع که خورده بود رد شد دیگر بار قدری هم بشیر مادر بوی دادند
دیگر قی کرد و یک دو مجلس طبیعه بیامد و از ان زهر گشنده خلاص یافت و مجموع زهرها

که چون

که چون روان باشد چون بران باشند چون ببندد و چون بدان حقنه کنند و
ستنطار با تنها گل را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی تا دو درم بود جهت گزندگی جانوران
گشنده بود مانند افعی و سگ دیوانه با شراب بیاشامند و بار بر که طلا کنند نافع بود بغایة
دفع سم ان بکند و کسی که ذراریح خورده باشد دارند بجای طین مختوم بیاشامند در
حال قی کند و در ساعت دفع سم ان بکند و حب غار نیز همین عمل در دفع سموم و مولف گوید
سحق کرده بیاشامند و تعبیه وی در زمان وبا دافع وبا بکند و اسحق گوید مضرت بشش
و مصلح وی گلاب بود و بدل ان در قبض خون طین رومی بود یا طین رومی که بخون
بزکوهی بسرشته باشد و گویند بدل ان مغرة است اما در تریاقی بدل وی نیست
طین ارمنی گلی است سرخ رنگ که بزردی زند و اسحق بن عمران گوید سرخی است
که بسیاهی زند خوش بوی و مذاق وی ترابی بود و بر زبان بچسبد و طبیعت وی
سرد و خشک بود در اول و صاحب منهاج گوید نیکوترین ان بود که در وی هیچ
رملی نبود و چون سحق کنند و چون بر زبان نهند بچسبد و طبیعت وی سرد بود در اول و
خشک بود در دوم خون را ببندد و طاعون را خوردن و طلا کردن نافع بود و جهت
قلاع را زایل کند و نزله که از سر بسینه ریزد و از ان ضیق النفس پیدا شود و هیچ
دوا بهتر از وی نبود و بغایت نافع بود و مقدار یک مثقال مستعمل کنند و سل را نافع بود
سبب انکه ریش شش را خشک کند و جهت تب وبای عظیم نافع بود و گویند در زمین
ارمن وقتی وبای عظیم بود چنانکه گویند چند کس را چون تحقیق کردند همیشه این گل

وردی

اندک خوردندی و این خواص از انجا معلوم کردند و از بد انست که اطبا شراب و کلاب
فرمایند و اگر تب بگلاب و آب سرد و شکستگی استخوان را سود دهد با اقاقیا طلا کردن و
پوست بوایر از مقعد بیرون آورد و گویند مضر بود به سپرز و مصلح وی کلاب بود و اسحق
بن عمران گوید بدل وی طین حجازی که در اندلس معروف باجبار بود و گویند بدل آن
موره است و گویند طین لاکی **طین رومی** مجفف بود و مقبض بود منع ورمی که در جفون
پیدا شود بکند چون با آب کاسنی طلا کنند و خون که از چشم اید باز دارد **طین شاموس**
طین شامس خوانند و کوکب شاموس نیز گویند بهترین ان بود سفید و سبک بود و
بغایت بجسد مانند دبق و چون در آب نهند زود حل شود و از بلاد یونان از جزیره
قبرس خیزد و وی خشک تر از طین مختوم بود و وی را غسل حاجت نیست و در بستن
خون قایم مقام طین مختوم بود و بر ورم ثدیین طلا کنند ساکن گرداند و در ابتدای
نقرس طلا کردن نافع بود و در نفث دم و در مداوای قرحه امعا پس انکه متعفن شده
باشد حقنه کنند بماء العسل بعد از انک بمک اب بس باب لسان الحمل حقنه کردن
سود دهد و اگر با سرکه ممزوج با آب بپاشامند نافع بود جهت ورمهای گرم خاصه بران
عضو رطوبت زیادت بود سست باشد مانند ثدیین و بیضتین و مجموع گوشتهای سست
که معروف بغدد بود و قطع نفث دم و طمث دایم بکند چو با گلنار بجری بخورند و چون
با آب و روغن گل بمالند بر خصیه و ثدیین که ورم گرم بود ورم آن ساکن گرداند
و قطع عرق بکند و چون با شراب بپاشامند گزندگی جانوران و ادویه کشنده را نجاتیه

مفید

مفید بود **طین قبرسی** گلی است سرخ گلگون و چون در دست بمالند سرخی در دست
بماند و چون بشکنند در اندرون وی رگهای زرد بود و چون بر زبان نهند بجسد
بغایت چنانکه بحیله باز توان کرد از زبان و طبیعت وی سرد و خشک بود و در وی بعضی
معتدل بود سودمند بود جهت حرارتها و ورمها طلا کردن و جهت شکستگی اعضا و
کوفتگی و زمان افتادن از جایی بلند طلا کردن بغایت سود دهد و مقدار ماخوذ از
وی نیم درم بود و از قول اسحق [illegible] وکبدی را سودمند بود و نفث دم و قرحه
امعا اشامیدن و حقنه کردن نافع بود و جهت دفع ادویه قتاله چون یکدرم از وی
بپاشامند با آب سرد و مطبوخ سودمند بود و بدل طین مختوم بود **طین قیموُلیا**
حجر الرخام خوانند و ان مانند صفایح رخام بود سفید و براق و خوش بوی و گویند
از وی بوی کافور اید چون تازه بود و ان نازک بود مانند جبس و ان نوع از رخام
است و دیسقوریدوس گوید ان دو نوع است یکی سفید و دیگری فرفیری
و وی دیم و جالینوس گوید قوت وی مرکب بود از دو قوت تبریدی و تحلیلی بود
و از بد انست که چون مغسول کنند جزو محلل از وی بیرون شود و طبیعت وی سرد
و خشک گردد و چون با قدری سرکه و آب طلا کنند بر سوختگی آتش نافع بود و انچه خالص
بود بسیار منفعت دارد چون با سرکه طلا کنند بر مجموع و ورمها گرم و ورم شیب
معده بغایت نافع بود و ریشهای دشخوار زخم چون بسوزانند و شسته کنند و استعمال
کنند زود بحال صحت اورد و مولف گوید در کوهستان یزد می باشد و زنان جهت جلای

روی استعمال میکنند و روی را پاک میکرداند و ابن سمجون گوید بدل ان طین مختوم است
و ابن حسان گوید اهل بصره طین قیمولیا طین الخ خوانند و اصناف وی بسیار ست ارمنی
و بجلماسی و اندلسی و ارمنی بیکوترین همه بود بعد از بجلماسی و وی فاضلتر از اندلسی
بود در معالجه و ان بنهایت مفید بود و جرم وی صلب بود و زود شکسته نگردد و
در اب حل نشود تا دیر زمان و چون حل شود در وی لزوجت بیشتر بود که در غیر وی
و اندلسی دو نوع بود یکی سفید و یکی سیاه بود و بد بود و تصرف در ان نشاید کرد
طین حرطین محمد بن عبدور گوید طین الحرطین علک خالص است از سنگ و رمل و
علی بن محمد گوید طین الحرطین خالص از رمل بود و مولف گوید که گلی ست در
دیه شیراز و شیرازی گل کرنی خوانند و در طبیعت نزدیک بوی بود و از انرو هم بدین
اسم خوانند و ان گلی بغایت سبز رنگست و چون بسوزند با دام دخان کنند از
بعد خوردن لون را سرخ گرداند و طعم ان خوش و کمتر بریان ناکرده خورند و علی
بن زین گوید طین الحرطین سرد و خشک بود با عتدال نیکو بود جهت همه اخلاط و اگر
با سرکه بر گزندگی زنبور طلا کنند درد ساکن کند طین فارسی بهترین وی سرخ بود و شیرازی
وی را گل سرشوی خوانند و طبیعت وی مستعمل کنند و گویند مفرح بود و بشاند و مصلح وی
اب سرطانات بود طین صنم گل الصنم خوانند و ان از موضعی که نزدیک قسطنطنیه است
میان دو کوه آرند و لون ان زردی تیره رنگ بود و در انجا رهبانان که بر این گل مهر
نهند ایشان و اگر کسی دیگر بسازد از طلسم بشناسد و ان عزیز و طبیعت ان سرد و خشک

بود بر ورمهای گرم طلا کردن سود مند بود و خون رفتن باز دارد و خوردن وی در
بستن خون از همه طینها قوت تر بود و فاضل تر طین چرچ صفت ان در
طین قیمولیا گفت شد طین بلد المصطکی طین جزیره مصطکی طین خیا خوانند
و حیوس هم خوانند و دیسقوریدوس گوید نیکوترین ان بود که سفید بود و بلون
خاکستر مایل بود و این گل رقیق بود و صفایی داشته باشد و بادهای مختلف شکل بود و
خون در حمام خود را بدان بشویند و وی مجموع بدن را جلا دهد و فاضل ترین ادویه
بود که جهت ریشها که سوختگی آتش بود مستعمل کنند طین اقریطس مضعف ترین طینها
بود که یاد کرده شد و مضعف حواس بود و ریشهای چشم را نافع و چون نمن آبستن از خود
پیاوزد بچه نگاه دارد و وی جلا دهد لعق لوع طین کرمی یونانی امالیطس خوانند و معنی این
اسم کرمی بود و بعضی ترمانیطس خوانند و این اسم مشتق است از فرمان بود و
معنی ان دوا بود و این گل از مدینه سلوقیا تا بلاد سوریا بود و نیکوترین وی ان بود
که سیاه بود و مانند فحم که از چوب صنوبر گیرند و انچه خاکستری رنگ بود بد بود
و جالینوس گوید بدان سبب طین کرمی خوانند که در زمان بهار در اول ابتدا
انکه درخت کرم ورق بیرون کند این گل بر درخت وی بمالند کرمی که ورق انگور
میخورد و چشمهای ان درخت تباه می شود بکشد و دیسقوریدوس گوید قوت
وی قابض و طین و مبرد بود و در کحلها مستعمل کنند موی مژه بر رویاند و جالینوس
گوید جوهر وی نزدیک بحر بود طین مصری ابلیز خوانند و جالینوس گوید مطحولان

وستسقیان بسیار دیدم که در اسکندریه طلا کردند نافع بود و بر ورمهای کهن
ودردهای مزمن و بواسیر طلا کردن بنهایت سود دهد طین نیشابوری طین ماکول
وطین خراسانی خوانند وان گلی است که در خام و بریان کرده خورند و بدان شغل کنند
ووی نوعی از طین لط بود ولون وی بنهایت سفید بود مانند اسفیداج و شیرازی گل سفید
خوانند وطبیعت وی سرد وخشک بود وگویند گرم بود بسبب اندک شوری که دارد
قوت فم معده بدهد و غثی را نافع بود و منع قی بکند و نفخ (?) معده را زایل کند ومقدار ماخوذ
از وی یک درم بود یا یک مثقال واگر زیادت کنند مفسد مزاج بود و سده ها در دو سنگ
در گرده پیدا کند وانیسون وتخم کرفس مضرت وی باز کم کند وصواب ان بود که ترک
کنند از بهر انکه فساد وی زیادت از صلاح است واب رفتن دهان در وقت
خواب وشهوت کلبی را عظیم نافع بود وغثیان وکرب وهیضه را سودمند بود
طین النقم طین اصفر است وگفته شد طین خراسانی طین نیشابوری است وگفته
شد طین احمر مغره است ودر میم گفته شود انشاء الله تعالی والله اعلم

باب الظاء

ظفر و ظفیره فودنج بری است وگفته شود ظفیرة العجوز تخم خشک است
وگفته شد در خاصیت آن ظلیم ذکر النعام است و در نون گفته شود ظلف
المعز سم بز سرد وخشک بود وریشهای دار الثعلب را نافع بود وچون خاکستر ان با مرهم
طلا کنند واگر سحق کنند با شراب و بر گزندگی مجموع جانوران وسباع نهند نافع بود

واگر سحق کنند با عسل و طلا کنند درد مفاصل و نقرس را نافع بود واگر بول کودکان
بپزند و بر شکم ضماد کنند قولنج که از بلغم لزج و ریاح بود نافع بود و مسهل اب زرد
بود ظلف التیس سم بز که چون بسوزانند و سحق کنند و با عسل بسرشند و با آب بپاشانند
نافع بود جهت تیز کردن در جای خواب واگر دود کنند مار بگریزد واگر از ظلف
معز بسوزانند و سحق کنند و بر ریشها که در اعضای یابسة المزاج بود بر ان افشانند
نافع بود ظلح اسم ... [illegible] نزد اهل عرب بقیروان وغیران ظیان
یاسمین بری است ودیم بری ایزیزا (?) خوانند و بلغتی دیگر ... خوانند ومعنی ان عشبة
الغار بود و نبات وی بیشتر در بیابانها و تلها بود و مانند لبلاب بعضی بر بعضی پیچیده
بود و گل وی یاسمین شکل بود کوچک و بر شاخهای وی خار بود مانند خار گل و بیشتر
نبات وی با علیق بود همیشه وازوی جدا شوان کرد و بیخ وی سیاه و دراز بود
و در فعل مانند خربق سیاه بود بل که حرارت وی زیادت بود و گرم و خشک بود
در چهارم چون بر عضوی نهند چشم را بسوزاند زود مانند شیطرج و چون سحق
کنند و با سرکه بر بهق سفید و سیاه طلا کنند زایل کند لیکن دیر رها نکنند و چون ضماد
کنند بر عرق النسا عضو را ریش کند و بغایت نافع بود و چون بیاشامند از وی
چهار دانگ درمی با هم چندان سکنجبین و هم چندان نقل ازرقی دوازده مجلس خلط
سودا وی براند و ربو و عسر النفس را نافع بود و گل وی صداع سرد و ریاح غلیظ را
از سر بکشد چون ببویند و روغن گل وی گرم و لطیف بود و محلل قوی سودمند بود

جهت لقوه و فالج و عرق النسا و رعشه و همه مرضهای سرد اشاره الله تعالی والله اعلم

باب العین

عاقرقرحا در دمشق عود القرح خوانند و یونانی فوریغون و بشیرازی اکر و نیکوترین ان بود که تر و محرق بود و زبان را بغایت بسوزاند و فربه بود و غلیظ چون بشکنند اندرون وی سفید بود و ان بیخ طرخون رومی است و گویند جبلی و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیم چون سحق کنند و با زیت بر بدن مسح کنند عرق براند و چون در دندان گیرند درد دندان که از سردی بود ساکن کند و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند سودمند بود جهت درد دندان و چون بلغم را بزداید و چون با عسل معجون کنند مجامعت را بیفزاید اسحاق عمران گوید سودمند بود چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند جهت ورم لثاه و استرخاء زبان که سبب ان بلغم بود و ابوصلت گوید چون بپاشامند از وی دو درم مسهل بلغم بود و شریف گوید روغن وی لقوه و استرخاء و فالج را بغایت نافع بود و چون با عسل معجون کنند و بر قضیب مالند پیش از مجامعت مجامعت را برانگیزد و غافقی گوید چون عاقرقرحا بکوبند و با عسل بسرشند و بیاشامند صرع را نافع بود و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح وی میویزج بود و بدل ان در غرغره فودنج بود و در مرضهای معده رامسن و گویند بدل ان دار فلفل است و عسل عاقرشمعا شنجار است و گفته شد عاقول گویند نوعی از خرنوب است و خلاف است عاقول درخت حاج است و گفته شد عبیب و عبعب نیز گویند و ان ثمر کاکنج است و گفته شد عبهر نرجس است و گفته شود

زیتون

عثم زیتون کوهی است و گفته شد عجب حب النیل است و گفته شد عجم الزبیب مصا خوانند بپارسی دانه مویز گویند و طبیعت وی سرد و خشک بود در اول و گویند در اول دوم شکم ببندد علس بلس خوانند و یونانی فاقوس و وی نفاخ بود و مرکب از قوة قابضه و جالیه و پوست وی بغایت قابض بود و بهترین وی سفید رنگ بود بهمن گو زود پخته شود و چون در اب کنند سیاه نشود و طبیعت وی معتدل بود در گرمی و سردی و خشک بود در دوم و منع ادرار بول و حیض بکند و بدترین وی ناکسود بود و گویند استعمال نافع بود و صاحب جدری و ورمهای گرم را نافع بود چون با سرکه یا با غوره بپزند یا روغن گاو و یا روغن بادام و بدل وی طبیخ ماش بود عدس مر بشیرازی سوجله گویند و ان نوعی از عدس بری بود گرم بود بول و حیض براند و مسهل دم بود و گویند در وی تریاقیه ست و بدل وی فونج نهری است و گویند بدل وی نیم وزن وی دانه حنظل بود و دو وزن ان عدس عذر نا گندش است و گفته شود عرعر سرو کوهی است کوچک بود و بزرگ بود و بشیرازی ازا و هل خوانند و گویند درخت وی گرم بود در سیم و خشک بود در اول مسخن و ملطف بود و دخان کردن وی گزندگان بگریزند و نافع بود جهت اختناق رحم و سده بگشاید و بول و حیض براند و دفع گزند جانوران بکند عرطنیثا مستعمل از وی بیخ وی است و از اهل شام مهد خوانند و اهل مشرق تلیتی خوانند و بعضی علج خوانند و بشیرازی حو بک اشنان خوانند و در الف دراز صفت ان گفته شد عرنیز الکبیر قنطوریون غلیظ است و گفته شود

عزیز الصغیر قسطو نیوست و گفته شود عسل البلج اف الکرم است و گفته شود و بیا
نجه رز خوانند عسل لبنی میعه سایله است و گفته شود عسل النحل بهترین
وی ان بود که صادق الحلاوه بود و خوش بوی و سفید بود و گویند فاضل ترین عسل
ان بود که بر خی بابل بود و ربیعی بود بعد ازان صیفی انجه شتایی بود جید باشد و نوعی از
عسل جوبی بود که جون بویند عطسه اورد و ان نشاید که خورند و گویند بوییدن ان غشی
آورد و عرق سرد و خفقان زایل کند و جهان بخورند البته عقل زایل و عرق سرد اورد و مداوا
وی قی کنند بعد ازانکه ماهی نمکسود و سداب جند نوبت خورده باشند تا معده پاک کند
بعد ازان تفاح مر و کمثری بخورد و حکم دیگر نوع عسل بود که حکم وی حکم شوکران بود و همان
علامتها حادث شود و معالجه ان جون معالجه شوکران کنند و انجه عسل نیکو بود طبیعت
ان گرم و خشک بود در دویم و دیسقوریدوس گوید بقوت جالبه رطوبات از
قعر بدن بکشد و منع عفونت بکند و جون ماشیث تر بزنند و بر قوبا مالند زایل کند
و اگر با قسط بر کلف مالند زایل کند و جون شپها بمالند شپش بکشد و دفع کند و اگر با نمک
اندرانی سوده بیامیزند و نیم گرم در گوش چکانند درد گوش و دوی آن زایل
کند و جون بدان تحنک کنند یا غرغره و رم حلق و ورم عضله که در جانب زبان و
حنک و لوزتین که شیرازی انرا گوشک خوانند و خناق بلغمی را نافع بود و بول براند
و جون گرم کرده با روغن گل بیاشامند سرفه را موافق بود و گزندگی را
و کسی که افیون خورده باشد و فطر جون لعق کند یا بیاشامند نافع بود و گزندگی سگ

دیوانه نیز و اگر با نمک بر سیاهی که از ضربی بر اعضا پیدا شود بمالند زایل کند و منصوری
گوید زود مستحیل شود بصفرا و بلغم را دفع کند و پیران و سرد مزاجان را نافع بود
و در تابستان مزاجهای گرم را بد بود و رازی گوید هیچ معالجه جهت لثه و دندان
در تنقیه و جلا و در گوشت رویانیدن لثه به از وی نبود و چشم مرده را نگاه دارد
و اگر با انگشت سنون سازند دندان را سفید گرداند و صحت ان نگاه دارد و شریف
گوید جون با روغن گل بر ریشهای شهدی و مجموع ریشهای بلغمی شور بمالند زایل کند
و مجربست و جون با ادویه خلط کنند که در وی جلا بود چشم را روشن گرداند و قوت
باصره بدهد و جون با آرد جواری بسرشند و بر سر ورمهای که بخته بود نهند بگشاید
و چرک ان بکشد و جون با زوا و ند طویل یا کرسنه بسرشند گوشت بر جراحتها عمیق
برویاند و اگر حب محلب و بادام تلخ و آرد جو با وی اضافت کنند و بر بدن طلا
کنند عرق براند و جون با آب بیاشامند سینه را از فضله که بود پاک گرداند و شهوت
مجامعت برانگیزد و بغایت مفلوجان را نافع بود و کف نگرفته با آب بیاشامند شکم
براند و جون با ادویه برص و بهق بوی بسرشند جلای ان زیادت کند و جون با آب
بیاشامند ریش روده را پاک گرداند و مطبوخ وی محموم را نافع بود و خون نیک
از وی متولد شود خاصه در زمستان و جوانان را مضر بود و کسی که بر وی مرار غلبه کرده
باشد و تشنگی جون بسیار خورند قی اورد و مصلح وی رمان مز بود و حماض اترج و
ربوب فواکه و بدل ان میبختج شیرین بود عسل الطبرزد و القصب گرم و

وتر بود در اول وعسل قصب شکم براند وعسل طبرزد بپارسی شیرهٔ نبات خوانند وآن
قصب انجه اول از نی شکر گیرند عسل البلادر منفعت ان در بلادر گفته شد وصنعت
یکنوع گفته شد وانچ نیز گفته شود اگر غیر ان خوع خواهند مانند روغن گندم وجو دگیر بندپشش
را در گل حکمت گیرند وبلادر را دران اندازند بعد ازان که سرهای وی بر کنده باشد و
اتش بر پشت شیشه اهسته برافروزد بعد ازان که سر نگون نهاده باشد وقدری موی
اسب یا لیف خرما بر سر شیشه نهاده تا عسل از وی بیرون چکد وبردارد وبوقت حاجت
استعمال کند ومولف گوید انجه بی اتش گیرند بهتر بود وبگیرد بلادر ولشکافد وهر دو دست
را بگردکان خاییده بمالد وان بلادر را در دست بمالد وبکار برد عسل وی از دست
حاصل میکند ان مقدار که خواهد وهر زمان که دست پاک کند دیگر گردکان خاینده در دست
بمالد وبلادر شکافته در دست بمالد تا عسل در دست بچسبد وبکارد حاصل کند ان
مقدار که خواهد واین نوع بهترین انواع است ومولف چند نوبت خود امتحان کرده و
هیچ مضرت نرسید عسل داود او مالی است وگفته شد عشرق بزر المرو است
وگفته شد عشر صاحب منهاج گوید درخت اعرابی یمانی بود وان یکی از یتوعات است
وثمر وی را حاج خوانند وقعاح وی مانند قعاح دغلی بود وگویند نوعی از وی هست که اگر در
سایه وی بنشیند کشنده بود وطبیعت وی گرم بود در سیم وخشک بود در چهارم ودرد
تبضی باعتدال بود ولبن وی بر قوبا وسعفه طلا کنند نافع بود وباعسل جهت قلاع که
در دهن کودکان حادث شود مفید بود وشکم براند ومضعف احشا بود ولبن وی

سدّه دم گشنده بود وشکر وی در سیم گفته شد عشقه نوعی از لبلاب است
وگفته شود عصاب شیلوح است وگفته شد عصیفره بزبان بغدادی وموصل
خیری زرد است وگفته شد انواع ان عصفر بپارسی خوانند وباصفهانی گل کاویشه
ورنگ زعفران نیز گویند وان دو نوع است بری وبستانی وطبیعت بستانی گرم
است در اول وخشک است در دوم وبری گرم وخشک بود در سیم ووی معتدل بود
باانضاج کلف را زایل کند وباخرگه بر قوبا مالیدن نیکو بود وورمهای گرم باعسل جهة
قلاع که در دهن کودکان بود زایل کند چون بدان بمالند خاصه بری وی وجالینوس
گوید بدل وی زهرة الملح است عصاه صاحب منهاج گوید جمسفرم است وگفته
شد وصاحب جامع گوید لبلاب است که یونانی وی را قسوس گویند وگفته شد
صفت ان عصی الراعی بطباط خوانند وبرسیان دارو هم گویند شیرازی که خوانند
وبلفظ دیگر سرخ مرد خوانند وان دو نوع بود نر وماده وبهترین ان بستانی بود سرخ
رنگ که بسیاهی مایل بود وطبیعت ان سرد است در دوم وگویند خشک است
در سیم وگویند تر است ووی قابض بود ومنع خون رفتن بکند وطبیعت ببندد و
براورام دموی وحمره ونمله ضماد کردن نافع بود وجراحتهای تر را باصلاح اورد و
عصارهٔ وی چون در گوش چکانند کرم گوش را بکشد وریش ان را خشک گرداند
ودرد زایل کند واگر زن فرزجه از وی بخود برگیرد قطع سیلان مزمن از رحم بکند
وچون اب وی بیاشامند جهت نفث دم که از سینه بود نافع بود وتقطیر البول را سود دهد

از بهر آنکه ادرار بول محکم کند و قولنج را سودمند بود و مقدار مستعمل از وی ده درم
بود و چون با شراب بیاشامند گزندگی جانوران زهردار را نافع بود و چون پیش
از آمدن تب ادرار و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح وی صندل بود و بدل وی
عنب الثعلب **عضب** یونانی نوارس گویند و گفته شود **عصفور** بپارسی
گنجشک خوانند نیکوترین آن فربه بود و آنچه در خانها فربه کنند بد بود و اولی آن بود
که از وی اجتناب کنند که خونی بد از وی متولد شود و طبیعت وی گرم و خشک بود در
درجه سیم گوشت وی صلبتر از گوشت دراج بود باه را زیادت کند صاحب دلائل وی و ابو
العلا ابن زهر گوید جهت استرخاء و فالج و لقوه و انواع استسقا و مجامعت را زیادت
کند لیکن محرور مزاج را موافق نبود و اگر بخورد می باید که سکنجبین ترش بر سر آن خورد
و سرد مزاج را موافق بود و وی مضر بود برطوبت اصلی و خلطی صفراوی از وی
متولد شود و اولی آن بود که بروغن بادام بریان کنند و چون با مری مطبخ کنند گویند
زودتر بگذرد که بریان کرده و باید که قطعا استخوان وی نخورند که بیج درمی و
امعا پاره کند **عصارة ماميثا** شیاف ماميثاست و بهترین آن بود که زرد
بود و سبک عمل رهبانان که در نواحی موصل می سازند طبیعت آن سرد و خشک
بود و ورمهای گرم را تحلیل دهد و حرارت آن بنشاند و در چشم کهن و نور را نافع بود
صنعت وی چنانست که آب وی بگیرند و بجوشانند تا غلیظ شود و شیاف سازند
و بدل آن حضیض است یا بوش در بندی **عصارة خشخاش اسود** افیون است

و گفته شد **عصارة المثلثة** عصارة السوس است و رب السوس خوانند و طبیعت
وی معتدل بود در حرارت و رطوبت و در وی قبضی بود و خشونت قصبه شش را نافع بود
و ریش مثانه و تشنگی قطع کند و قوت ادویه حاره حاده بشکند و بدل آن دو
وزن آن اصل السوس بود **عصارة القرظ** اقاقیاست و گفته شد **عصارة
الغافث** بگیرند غافث تر و بکوبند و آب آن بگیرند و در آفتاب نهند تا منجمد گردد و
بردارند و مستعمل کنند و در غایت تلخی بود مانند صبر و طبیعت آن سرد و خشک بود و
ملطف و مقطع جرب و حکه را نافع بود و چون با آب شاهترج و سکنجبین بیاشامند سود
مند بود تبهای کهن و درد جگر را و مقدار ماخوذ از وی تا یک مثقال شاید و گویند مضر بود
بانثیین و مصلح آن سه وزن آن غافث **عصارة لحية التيس** بهترین آن تازه
بود و صنعت آن مانند صنعت غافث است که گفته شد و طبیعت آن سرد و خشک بود و
در دشش و نفث دم و بیج را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و اگر ضماد کنند
بر اعضای مسترخی قوت آن بدهد و اسحق گوید مضر بود بگرده و مصلح آن ماء العسل بود و
بدل آن اقاقیا **عصارة قثاء الحمار** گرم بود در سیم مغثی بود و غثیان عظیم پیدا
کنند تا بجدی که بخناق کشد و غشی و اقتادن آورد و مداوای وی قی کنند و آنچه در
مداوای کسی که کندش خورده باشد و صنعت آن در باب قاف در صفت قثاء الحمار گفته
شود و بدل آن عصارهٔ بخ ممو فارس است **عصارة افسنتين** صنعت آن مانند
صنعت غافث است که گفته شد و طبیعت گرم و خشک و مسخن و مقیض بود تبهای کهن

را نافع بود و سده جگر بگشاید و مقدار ماخوذ از وی یکدرم شاید مره صفرا از معده پاک
کند و مصلح وی ربوند بود و گویند بدل ان سه وزن ان ورق آن است **عصارة**
انبرباریس سرد و قابض بود و حرارت جگر و معده و ورمهای ان را نافع بود
و قوت مردو بدید صنعت ان بگیرند زرشک تازه خوب رسیده و اب ان بگیرند و
صافی کنند و بجوشانند تا غلیظ شود و برروی کاغذ کنند تا رطوبتی که بود نشف کند یا در
افتاب نهند تا تمام شود واگر زرشک تر نبود خشک ویرا در اب بجوشانند و پالایند
و صافی کنند یا با فتاب نهند تا تمام شود یا چنان کنند که گفته شد و بدل ان دو وزن ان
زرشک پیدانه بود **عصارة الکرنب** گرم بود در درجه دوم **عصارة الرمان** اسحق
گوید گرم بود در دوم **عصارة آذان الفار** گرم بود در دویم **عصارة بخور مریم**
گرم بود در دوم **عصارة ورق الغرب** سرد بود در سیم **عصارة شقایق**
گرم بود در سیم بدل ان عصارة بخور مریم بود **عصارة البنج** بدل ان عصاره
عوسج است **عصارة شجر الجوز** بدل ان مرزنگوش است **عصارة الطرثوث**
سرد و خشک و قابض بود و بدل ان عصارة قرظ است که ان اقاقیا بود
عصفور الشوک و عصفور السیاح نیز خوانند و ان طرغلو و تطس است و گفته شد
عضرس خطمی بری بود و گفته شد **عضاید** و عضاین گویند و ان منب است و گفته شد
عضاه اسمی است در لغت که واقع شده است بر هر درختی از درختهای خارناک مانند
عوسج و قتاد و قرظ و سدر و امثال ان **عضل** فاضلترین گوشت مواشی و نیکوترین

عطف

عضلا است و بشیر اذی مشک خوانند و زود تر هضم شود و بواسطه اعتدال رطوبت
که عصب با وی امیخته است **عطفل** ضومران است و گفته شد **عطب** قطن است
و گفته شود **عطشان** نباتیست که یونانیان دهسانوس گویند و گفته شد
عظام سوخته وی مجفف و محلل بود و گویند استخوان ادمی صرع را شفا دهد جالینوس
گوید بسیار کسان با ستخوان سوخته از صرع و درد مفاصل شفا یافته اند استخوان
کهن چون بسوزند سودمند بود جهت ریشهایی که در اعضای که مزاج وی خشک بود و تند
ذکر وانیشین و امثال ان و شریف گوید چون بر ندا استخوان بوسیده بسر که وطبیح ان
بسر زیر ند قطع رعاف بکند و چون نحق کنند استخوان بوسیده زیر یده که در دیوارها
بود و بگلاب بسرشند و بر ریشها ضماد کنند نافع بود و چون نحق کنند و بمار الشعیر بسرشند
و طلا کنند بر اثر ابله و غیر ان زایل کند و کعب تیس چون بسوزانند و خاکستر ان با سکنجبین
بیاشامند ورم سپرز بکداز اند و چون با عسل بیاشامند باه را برانگیزد و چون استخوان
ران گاو بسوزانند و خاکستر ان با عصارة عصی الراعی بیاشامند قطع ترف دم بکند و شکم
رفتن را سود دهد و اگر استخوان مرده نحق کنند و بخورد و صاحب تب دهند چنانک
که ندانند نافع بود و مجرب و فاثی گوید خاکستر ان ~~با عصاره~~ استخوان سوخته چون با سرکه
نحق کنند و بر سوختگی اتش ضماد کنند سود دهد و در خواص اورده اند کعب ابن
عرس چون زنده بود بیرون اورند و بر زن اویزند ابستن نشود و در خواص ابن
زهر اورده است که دندان کودک انچه اول بیفتد پیش از انکه بر زمین رسد در صحیفه نقره

عطارد ستاره دومی است ...

کیرند و بر زن اویزند منع آبستن کند و استخوان آدمی مرده بر اسب اویزند درد
که داشته باشد از وی زایل شود و اگر بر صاحب تب ربع کشند نافع بود و اگر ماهی
جیده ده کانه بسوزانند خاکستران بخورد کسی دهند محبت و الفت در دل انکس پیدا
گردد و اگر دندان ادمی و استخوان بال راست هدهد در شیب سر خفته نهند مادام
که نهاده باشد بیدار نشود و اگر از دندانها که از جانب راست زهنک بود بگیرند
و بر بازوی راست مرد بندند قوت مجامعت زیادت کند و اگر دندان پیشین
روباه بر معوج بندند صرع از وی زایل شود و اگر دفن کنند کله سر ادمی مرده کهن شده
در برج کبوتر کبوتر زیاده گردد و بسیار شود و اگر استخوان پهلوی کفتار بر صاحب
شقیقه بیاویزند نافع بود از ان راست بر راست و چپ بر چپ و هم چنین ناب
بر ناب و ضرس بر ضرس و گویند در طرف بال خروس دو استخوان هست که سوزاخ
دارد اگر از ان راست بر صاحب تب دایم اویزند شفا یابد و هم دو استخوان چون بر
ادمی یا بهایم اویزند منع تعب و شکستگی بکند دیسقوریدوس گوید ناب کلب
یعنی نیش سگ بگیرند و در پاره پوست بندند و در بازو بندند از سگ دیوانه ایمن باشند
و در خواص ابن زهر اورده است که ناب سگ چون بر کسی بندند که در خواب سخن گوید
دیگر نگوید و اگر بر کودکی اویزند دندان وی بی زحمت بیرون اید و اگر بر صاحب
یرقان بندند نافع بود فی الجمله چون با خود دارند سگ بر ایشان بانگ ترند
عظلم درخت نیل است و نیل عصاره وی است و تران وسمه خوانند و گفته شود

وکتم نیز گویند عفص بپارسی مازو گویند و یونانی فعلس و بهترین وی ان بود که سبز
بود و سوراخ نداشته باشد و ان را انفاقایس خوانند و ان عوزه بود و انچه
رسیده بود سرخ رنگ و سبک و بزرگ بود این نوع ضعیف تر از سبز بود و
سوختن وی یا باتش بود یا با زیت بسوزانند تا سوخته گردد از بهر سیاهی موی
خضابی نیکو بود و طبیعت سرد بود در دوم و گویند در اول و خشک بود در سیم
و گویند در دوم و بغایت قابض بود و چون پرند و سحق کنند و مانند ضماد بنهند بر هر
ورمی که باشد درد برود و بیرون امدن مقعد را نافع بود و چون بسوزانند قطع خون رفتن
بکند و اولی ان بود که بر روی اتش تشویه کنند و در شراب اندازند یا سرکه خون را ببندد
و چون با سرکه بر قوبا طلا کنند زایل کند و اب وی خضابی بود موی را و چون وی را بسایند
و بر گوشت زیادت افشانند بخورد و منع رطوبت که روانه بود از لثه و لهات و قلاع
را نافع بود خاصه کودکان را و چون سحق کرده در غذا یا اب کنند اسهال کهن باز دارد و
قوت مره ضعیف بدهد و انچه در اندرون مازو بود در سوراخ دندان نهند درد ساکن
گرداند و طبیخ وی در ان نشستن جهت مقعد بیرون امدن و رحم و سیلان رطوبات
که از رحم روانه بود و کهن شده باشد عظیم سودمند بود و چون بغایت سحق کنند و
در بینی دمند خون رفتن باز دارد و چون با سرکه سحق کنند و طلا کنند بر سلاق که در دهان
پیدا شود زایل کند و اگر با سرکه بپزند و بر حمره طلا کنند در ابتدا سودمند بود و منع علم
بکند طلا کردن و واجب ان بود که چون خواهند که بپاشند جهت امساک سیلان تعوض

بیض نیمبرشت یا بصمغ عربی در اب حل کرده تا مضرت بحلق نرساند وبدل وی
ثمرة الطرفا بود بوزن ان وگویند عفص وجفت بلوط وقرظ وحب الاس وقشور رمان
وهلیلج زرد وثمرة الطرفا ودادی همه مانند یکدیگر در طبیعت **عقار آدم**
گویند مغاث است وگفته شود **عقیق** ارسطو طالیس گوید اجناس وی بسیارست
ومعدن وی بسیار در بلاد یمن وساحل بحر روم ونیکوترین ان بود که بغایت سرخ
وشفاف بود وانچه سوخته کنند سرد وخشک بود وقوت چشم بدهد وخفقان را نافع بود و
قوت دل بدهد ودندان متحرک را محکم گرداند واگر انگشتری عقیق در انگشت کنند و
برابر خصم روند خشم وی فرو نشیند وقطع خون رفتن بکند از هر عضو که باشد خاصه
زنانی که دایم خون از ایشان روانه بود واگر خورد کرده سنون سازند خون رفتن
بن دندان باز دارد وزنگ برد ودندان را سفید گرداند وجلایی تمام بدهد خاصه
با مروارید ولسد **عقربان** اسقولوقندریون است وگفته شد **عقرب** بپارسی کزدم
خوانند سوسوس و ساوس بهترین وی نر بود ونشانه نر ان بود که ضعیف ولاغر بود
ونیش وی سطبر بود وماده فربه وبزرگ بود ونیش وی باریک بود وطبیعت وی سرد
وخشک بود واگر در زیت بجوشانند وان زیت در گوش چکانند درد ساکن واگر خرد
کنند وبر گزندگی وی نهند درد زایل کند واگر بریان کرده بخورند همین عمل کند وشریف
گوید اگر خاکستر وی در چشم کشند ضعف چشم را نافع بود وچون سوخته وی سحق کنند وبا
نیم وزن ان سرگین موش بیامیزند ودر چشم کشند تیری چشم زیادت کند وجرب از زایل کند

واگر عقرب بزرگ سیاه خشک کرده سحق کنند با سرکه بر برص طلا کنند شفا یابد و
چون در زیت بسوزانند تا سوخته گردد ودر شبها که دشتو از نیک شود چون ان روغن
در ان بمالند وعقرب سوخته سحق کرده بدان افشانند بحال صحت وصلاح باز اید وعبد
الرحمن بن الهیثم گوید چون بگیرند یک عقرب ونباید که سه روز یا چهار روز از ماه باقی
باشد ودر شیشه کنند وروغن زیت بر سر ان محکم بگیرند ورها کنند تا زیت قوت وی
اخذ کند جهت درد پشت ودران استعمال کردن نافع بود وگویند این روغن چون
بر بواسیر خام مالند خشک گرداند وپهند ازد واگر عقربی مرده در خرقه بندند وبر زنی که دایما
بچه می اندازد او زبند دیگر بچه بیندازد ومحفوظ ماند بفرمان باری تعالی وابن ماسویه
گوید اولی ان بود که عقرب را بسوزانند با اندکی کبریت وشیخ الرییس گوید صفت سوختن
وی چنان است که شیشه حبط در گل حکمت گیرند وعقرب را دران کنند ودر تنوری گرم نهند
یک شب تا سحر وبامداد برانگیرد واب گینه را از حرف کوان باشف بود واخذ قوت
بکند وصاحب منهاج گوید صفت سوختن وی چنان بود که بگیرند دیگی سفین ودر خمیر گیرند
وسران بگل بگیرند ودر تنوری نهند که چوب رز دران سوخته باشند واتش
بیرون اورند وسر تنور بنهند نیکو ویک شب رها کنند وروز دیگر بیرون اورند ودر
ظرف ابگینه کنند وبوقت حاجت استعمال کنند ومنفعت خاکستر سوخته وی انست
که سبک کرده وشانه بریزاند ومقدار ماخوذ از وی دانگی بود واگر نیم درم از وی بپاشانند
گزندگی مار را نافع بود وصاحب جامع گوید چون در زیت بسوزانند وان زیت بر موضع

دا الثعلب طلا کنند ابته موی بر وباند وکویند مجربست واسحق کوید خوردن وی مغز
بود بشش و مصلح وی تخم کرفس وکل ارمنی بود عقرب بحری زم اوی کوید کزدم
دریایی ماهی کوچک است تیره رنک که بسرخی زند و در سروی خاری سفید بود که بدان میزند
وجسم وی خارناک بود و سروی بزرکتر از بدن وی بود واکر زندکی وی همان الم سخت
کر از عقرب حاصل میشود بل که سخت تر از ان ودیسقوریدوس کوید سقرکوس مالاسوس
حیوانی بحری است باسم عقرب میخوانند زهرهٔ وی موافق بود جهت نزول اب در چشم وشب
کوری وقرحه ابها که عارض می شود در چشم داز الوقوما خوانند عتار کی ها ن وعقر
کوهان عاقرقرحا است وکفته شد عُقار خمر است وکفته شد عقید العنب منججج کویند
ورب العنب نیز عقید العنب خوانند وبشیرازی دوشاب خوانند ومثلث نیز نوعی
ازانست عقعق صلصل کویند وعکه نیز خوانند وبپارسی کالنج کویند سرکین وی تب
ربع را نافع بود وکوشت وی کرم وخشک بود وکیموس وزهرهٔ وی برای تاریکی چشم
را نافع بود عقاب بپارسی اله خوانند کوشت وی کرم وخشک بود وچون بخورند بهتر کت
کوشت کاو بود وزهرهٔ وی چون در چشم کشند نافع بود جهت ابتدای نزول اب و
روشنایی بفزاید وچون پروی بخور کنند اختناق رحم را نافع بود وسرکین وی برکلف
وبثرهای که در روی پیدا کردد لطوخ زایل کند وکویند محلل خنازیر بود عکوب مرشف
است وکفته شد عنکه لغه بربریه خوانند وان سورنجان است وکفته شد و در
مصر عکنه خوانند و در اندلس سورنجان است ودر عراق لعبهٔ بربری عکیس این شمون

عقعق

عقاب

کوید وج الکور است ومولف کوید وج الکور بپارسی مومیایی نخلی خوانند وبشیرازی برمو
خوانند وبغایت کرم بود وکوشنید بسیار امتحان کردیم جهت شکستکی اعضا وازجای افتادن
ودفع همان عمل مومیای معدنی میکند وشربتی یکدرم باده درم عسل یا قند یا نبات بشربت
نیم کرم بپاشامند نافع بود وکویند عکبر چیزیست که در میان عسل بود وبشیرازی ازادارو
خوانند ومولف کوید کمس نحل از ان از بد خورش خود وبجکان می اورد از مجموع کلها وان
الوان باشد زرد وسفید وسرخ وبنفش وبغایت تلخ بود واکر در میان عسل بود عسل را
تباه کند وصنعت وج الکور کفته شود عکر الزیت بپارسی درد زیت خوانند وبهترین ان
کهن بود وطبیعت ان کرم وخشک بود در دویم نافع بود جهت باد وی سخت که نزدیک
بمرز بود و در چشم کشیدن محلل نزول اب بود ودیسقوریدوس کوید چون در
ظرف مس تبری بپزند تا غلیظ شود مثل عسل بود وبر دندان خورده مالند بیندازد واکر
باغاما لاون بیامیزند تا تسع مرس وبرمواشی لطوخ کنند جرب ایشان زایل وامااجه
تازه بود چون کرم کنند وبر نقرس ودرد مفاصل مالند نافع بود عکر دهن السوسن
درد روغن سوسن چون در چشم کشند محلل نزول اب بود علیق بپارسی درکویند
وبیونانی باطس وبشیرازی توث وپراتوث سه کل خوانند ونوعی ازان علیق الکلب
خوانند وکفته شود وعوسج هم نوعی از علیق بود ونیکوترین عصارهٔ وی ان بود که در افتاب
خشک کرده باشند وطبیعت ان سرد وخشک بود وورق ان داطراف ان چون بپزند
خضابی نیکو بود موی را وچون بیاشامند شکم را ببندد وقطع سیلان رطوبت کهن از

رحم بکند و موافق بود جهت گزندگی حیوانی که وی را ترسطس خوانند وان ماریست که
شاخ دارد و ورق وی چون تر بود بخایند اطلاع و ریشهایی که در دهان بود زایل کند
و چون خشک گردد خشکی وی زیادت شود گل وی همان قوت دهد که در شجر وی موجود
است بعینه و بیخ وی سنگ گرده بریزاند و چون بورق وی ضماد کنند غله و ریشهای
ترکه در سر بود زایل کند و ناخنه که در چشم بود و بواسیر که در مقعده رسته بود و بواسیر که خون
از وی روانه بود نافع بود و چون ورق وی بکوبند نیک و بر معده علیل نهند که ضعیف شده
باشد و ماده از وی روانه بود موافق بود و عصاره ثمر وی چون بغایت رسیده بود در
دهن را نافع بود و چون ثمر وی بخورند ناپخته شکم ببندد و گل وی چون با شراب بیاشامند
شکم ببندد و شریف گوید چون بکوبند ورق وی و اطراف وی تازه و ضماد کنند بیخ ان
را در سفر سوده بدو از وی شیاف سازند نافع بود جهت همه علتهایی که در چشم پیدا
شود بغایت کمال نافع بود و صفت ساختن وی انست که تازه وی بکوبند و بفشارند
و صافی کنند و نحی کنند و صلایه تا غلیظ گردد و صمغ عربی با آب حل کنند و صافی کنند
و ممزوج کنند با آن اندکی و شافه سازند و بوقت حاجت مستعمل کنند **علیق الکلب**
علیق القدس خوانند و ثمر وی را سه گل خوانند و در اندرون وی مانند پشم بود و
گل وی را ورد السیاح خوانند و نسرین السیاح خوانند و یونانی اقریطش باطش خوانند
و ثمر وی رسیده شود سرخ گردد و جالینوس گوید ثمر وی قابض بود بغایت و ورق
وی قبضی اندک داشته باشد و اولی ان بود که از ثمر وی حذر کنند بسبب انچه در اندرون

وی بود مانند پشم که مضر بود بقصبه شش و دیسقوریدوس گوید ثمر وی چون خشک
کنند و انچه در اندرون وی بود بیرون کنند بیخ مضرت بقصبه شش نرساند و با شراب
بخورند شکم ببندد و بول نیز هم ببندد و بول ان شوکت المصریه است **علف** رطبه
است و گفته شد **علس** عتق خوانند بپارسی جو ترخوانند **علق** شریف گوید چون
بر موضعی نهند که خون فاسد بود قایم مقام حجامت بود خاصه که دکان و زنان و بر ریشها
بد و سعفه و قوبا نهند خون فاسد بکشد و چون بسوزانند و خاکستر ان با سرکه بسرشند و
طلا کنند بر موی زیاده که در چشم بود بعد ازان که بر کنده باشند دیگر نروید و علق بشیرازی
دن خوانند و باصفهانی دیوچه و بلغتی دیکور لو و در خواص اورده اند که چون بخور کنند
در دکان ابگینه هر چند ابگینه که باشد شکسته گردد **علک** هر صمغی که از اشجار خایند
ازا علک گویند و علک الانباط صمغ البطم است و گفته شد و طبیعت وان گرم و خشک
بود در اخر درجه دوم و گویند ترست و بهترین ان سفید بود که بزردی زند و در طبیعت
نزدیک بمصطکی بود و علک رومی مصطکی است و گفته و صمغ البطم در گوشت رویانیدن
و در ریشها مانند راتینج بود و در مرهمها بدل وی کنند و اسحق گوید مضر بود بعصب و اصلاح
وی بعسل کنند **علک یابس** قلقونیا خوانند وان نوعی از راتینج است و گفته شد
علقم گویند قثاء الحمار است و گویند حنظل و هر چه تلخ بود ان را علقم خوانند
علث یونانی حندریلی خوانند و گفته شد **علجان** نباتیست که ان را تراح خوانند
و گفته شود **عرفس** کرفس است و گفته شود **علج** نوعی از خربزه است که گوشت

وی سرخ بود و بهر نبود هم چنان با تخم بخورند و ان خربزهٔ زمستانی و صفت بطیخ
گفته شد **عماد** نزدیست و گفته شد **عنب** بپارسی انگور گویند و سفید وی نیکوتر از
سیاه بود و نیکوترین ان رازقی و مشعالی بود و پوست انگور سرد و خشک است
و گوشت وی گرم و تر بود و دانهٔ وی سرد و خشک است در دوم و انگور غذای نیکو دهد
و قوت بدن بدهد و انچه رسیده بود ضرر وی کمتر بود و غذای انگور بیشتر از غذای عصیر
وی بود و زود فربهی اورد و خونی نیک از وی متولد شود و سینه و شش را نافع بود
و پوست وی دیر هضم شود و انگور همه مضر بود بمثانه و تشنگی آورد و مضر بود بجگر
و بسر زکه غلیظ بود و دفع تشنگی بی درمان مر کند و صاحب منهاج آورده است که
انگور انکه دور و زچیده باشند بهتر از ان باشد که در روز چیده باشند **عنب الثعلب**
قنا خوانند و در تق ثعلبان نیز گویند بپارسی روباه تربک گویند و سگ انگور خوانند و بلغتی
دیگر طولسدون و روبایز گویند و بهترین ان زرد تازه بود و طبیعت ان سرد بود در
اول و گویند در دوم و گویند گرم و تر بود و ورمهای گرم را در اخر ضماد کردن نافع بود
و با اسفیداج و روغن گل بر نمره و حمره ضماد کردن سود دهد و باب وی مضمضه
کردن درد زبان را نافع بود و شفای از پوست بیخ وی با شراب خواب آورد و چون
بکوبند و ضماد کنند درد سر را نافع بود و چون عصارهٔ وی در چشم کشند قوت چشم بدهد
و چون زن بخود برگیرد قطع خون بکند و استسقا و ورم معده را نافع بود و اسحق گوید
مضر بود بمثانه و مصلح وی شد بود و خوردن و ضماد کردن تشنگی بنشاند و چون اب

وی

وی با اسفیداج بیامیزند و بر سوختگی آتش و جدری که ریش شده باشد طلا کنند خشک
گرداند و چون هم چنان بکوبند و بر سرطان ریش شده باشد نهند ساکن گرداند و چون
بدان ادمان کنند باصلاح اورد و خوردن ثمر وی قطع احتلام بکند و انچه سیاه بود بد
باشد و مخدر و جنون اورد و نوعی ست که چهار درم از وی کشنده بود و مداوای وی بقی
کنند بعد از ان شیر تازه یا ابنسون یا با ماء العسل و سینهٔ مرغ و خوردن بادام تلخ مفید
بود و بدل وی گویند بطباطا است و گویند ساذاوران **عناب** نیکوترین ان جرجانی بود
تازه که فربه بود و وی معتدل بود میان گرمی و سردی و تری و خشکی و مسیح گوید گرم
و تر بود در میانهٔ درجهٔ اول و حرارت وی غالب بود بر رطوبت و گویند سرد است در
اول سودمند بود جهت حدت دم و خلطی نیک از وی حاصل شود و چون بخورند یا با آب
وی بپاشامند حدت و حرافت دم ساکن گرداند و سرفه و ربو و درد گرده و مثانه و
درد سینه و حلق را نافع بود و اگر پیش از طعام بخورد نیکوتر بود و غذای وی اندک
بود و هضم وی دشوار بود و مولد بلغم بود و معده را بد بود و مصلح وی کشمش بود یا با توت
منقی و شریف گوید ورق وی چون خشک کنند و با سرکه سحق و بر آکله افشانند بغایت
مفید بود و داوای آن بود که پیش از ان پر مرغ عسل بدان طلا کنند و چون پوست
ساق درخت وی بکوبند و با هم چندان اسفیداج بیامیزند و بر ریشهای پلید مالند
پاک گرداند و شفا دهد و چون ورق وی بپزند و ضمادی کنند و بیخ ده زهر روز نیم رطل
بغداد با قند بیاشامند حکم را زایل کند از بدن و چون استخوان وی مطحون کنند سویق سازند

وباب سرد بیاشامند طبیعت محکم دارد و شکم به بندد و اگر بجان با استخوان مطحون کنند
قرحه امعا را نافع بود و صمغ وی چون با خمر که حل کنند و برقوبا طلا کنند و دو
نوبت پیاپی مکرر کنند البته زایل شود ورق وی چون بخایند نیکوتر از طرخون
بود جهت کسی که داروی مسهل خواهد خوردن و غثیان نیاورد و عناب مضعف باه و
مقلل منی بود و بشیرازی شیلانه خوانند **عنب الذئب** درخت کوهی است و از اغاش
خوانند و ثمر وی بقدر کنار کوچک بود و سرخ رنگ و در اندرون وی دانه کوچک جهار
پهی بود و طعم وی قابض بود و ثمر وی شیرین بود که اندک تلخی داشته باشد دلزو جهت
و قبض نیز و از خشک وی سویق سازند نافع بود جهت اسهال کهن و گل وی مشابه
گل خناسرخ بود الا کوچکتر بود و لون ان میان زردی و سبزی بود و ثمر وی نفث
دم را نافع بود **عنب الحیة** ثمر فرخشان است و ان کرمة البیضا است و
یونانی ثمر کبر را بدین اسم خوانند و گفته شود **عنبر** ابن حسان گوید روث دابه
بحری است و گویند چیزیست که در قعر دریا میروید و حیوانات دریا میخورند
و بیشتر گویند در شکم ماهی یابند که میخورد و میمیرد و شیخ الرئیس گوید از چشمه در دریا
حاصل می شود و اقوال بسیار آورده اند و مولف گوید انچه محقق است موی است
و نیکوتر ان اشهب بود که از اسفید خوانند و دیگر ازرق که از فستقی خوانند و دیگر
زرد که از اخشخاش خوانند و عنبر باید که چرب بود و هرچند که سفید تر و سست تر و سبکتر
نیکوتر بود و طبیعت ان گرم است در دوم و خشکست در اول و پیران را نافع بود

و دماغ و حواس و دل را سود دهد و مقوی جوهر روحها بود و در اعضای رئیسه و
و درد معده سرد را سود دهد و بادهای غلیظ که عارض شود در معا و سده چون بیاشامند
یا از بیرون طلا کنند نافع بود و درد شقیقه و صداع که از خلطهای سرد بود چون بدان
بخور کنند سود مند بود و درد مفاصل که از رطوبات و ریاح بلغمی بود ضماد کردن بغایت
مفید بود و اگر در روغن گرم مثل روغن مرزنگوش یا روغن بابونه یا اقحوان حل
کنند و ان سعوط کنند علتی که بلغم غلیظ و ریاح بود در دماغ پیران تحلیل دهد و اگر از وی
شمامه سازند بر مثال سیبی و ببویند فالج و لقوه و دیگر از را نافع بود و چون در روغن
بان حل کنند نافع بود جهت انواع درد اعصاب و خدر و فی الجمله مقوی اعضا اعصابی
بود همه و گویند اگر اندکی از وی در قدحی شراب کنند و بیاشامند مستی زود آورد
و صاحب منهاج گوید قوت دل و دماغ و حواس بدهد و تقویتی عجب روح را بیفزاید
و مقدار شربت از وی دانگی بود و مضر بود باصحاب ماشرا و مصلح وی بوییدن کافور
بود و خیار و ابخی گوید مضر بود بمعا و مصلح وی صمغ عربی بود و بدل ان دو دانگ وزن
ان مسک دانگی مرو دانگی زعفران و گویند بوزن مشک و هم وزن زعفران بدل ان کنند
عنصل اشقیل است و گفته شد **عندم** بقم است و گفته شد **عنقر** مرزنجوش
است و صفت ان در اذان الفار گفته شد **عنزروت** انزروت است و گفته شد
عنجد عجم الزبیب است و گفته شد **عنکبوت** منفعت نسج وی در باب الف در ابرگا
گیا گفته شد **عنم** گویند جلنار است و گفته شد **عود الصلیب** فاوانیا است و گفته شود

عوسج نوعی از علیق است و نوعی از عوسج خار مغیلان بود و در بیابان بود و نیکو
ترین ان بیابانی سبز ورق بود و طبیعت وی تر بود در اول و گویند در دوم و
خشک بود در سیم و ورق وی بر نمله و حمره ضماد کردن نافع بود و شریف گوید عصاره
ورق وی چون بیاشامند جرب صفراوی و التهاب صفرا نافع بود و چون بکوبند و اب
ان بگیرند و حنا بدان سرشند و در حمام بخود مالند جرب و حکه را زایل کند و چون
با عصاره وی دود کنند گزندگان بگریزند و چون بکوبند و اب وی بگیرند و مدت
روز بیابی در چشم چکانند سفیدی زایل کند خواه کهن و خواه نو و ثمر عوسج چون بکوبند
و اب ان بگیرند و رها کنند تا خشک گردد بعد از ان مقدار دانگی با سفیده تخم مرغ یا با شیر
زنان حل کنند و در گوش چکانند بغایت نافع بود در دهای چشم خاصه سفیدی ان و
صاحب منهاج گوید چون بر پیشانی طلا کنند نافع بود و فضلاتی که در چشم آید
بواسطه قبضی که در وی هست و مقدار مستعمل از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود
بسپرز و مصلح وی کثیرا بود و گویند بدل ان در ورمهای گرم بوزن ان اشنه و
بوزن ان نوفل بود **عود الوج** وج است و گفته شود **عود البلسان** نیکو
ترین عیدان وی املس احمر بود و خوش بوی و طبیعت ان گرم و خشک بود در
دوم سده بگشاید و عرق النسا و صرع و ادرار را نافع بود و تاریکی چشم را زایل و ربو
و ضیق النفس را سود دهد و چون بخور کنند نشف رطوبت از رحم بکند و عقم را نافع بود
و باد زهر زهرها بود و گزندگی افعی و سردی معده و جگر را سودمند بود و رطوبات از

العوج الکبیر

دماغ پاک کند و مقدار ماخوذ از وی نیم مثقال بود و مضر بود بمعا و مصلح وی کثیرا بود و
بدل وی حب وی بود **عود الفاوانیا** شجار است و گفته شد **عود الذریره**
اصل الانجدان است و گفته شد **عود العطاس** کندش است و گفته شود **عود**
الجوج و بلنجوج نیز گویند و ان انواع است و شیخ الرئیس گوید نیکوترین ان عود مندلی
بود که از وسط بلاد هندی اورند بعد از ان عود هندی که ان جبلی بود و فاضلتر از
مندلی بود از بهر انکه شپش در جامه رها نکند و بعضی از مردمان فرق میان مندلی و
هندی نکنند و یک جنس دانند بعد از ان قماری بود و از سقاله هندی بود و از فاضلترین بود بعد از ان
قماری و ان نوعی از سقالی بود و بعد از ان قاقلی است و بری و قطعی و صینی و ان را
قسمری خوانند و ان تر و شیرین بود و مندلی مجموع وی نیکو بود و بعد از ان هندی و وی ازرق
زبه صلب بسیار اب سطح که قطعا سفیدی در وی نبود و فربه بود و بر اتش بماند
و بسیار اب بود و بالجمله فاضلترین عود ان بود که سیاه و سخت و گران وزن
بود و در وی اب نشیند و چون بکوبند هیچ ریشه در وی نبود و رز و کوفته شود و انچه
در روی اب افتد بد بود و عود بیخ درختی است که میکنند و در زمین دفن میکنند تا خشبیت
از وی متعفن زایل میشود و تغیر در وی پیدا میگردد و عود خالص می شود و طبیعت
وی گرم و خشک بود در دوم لطیف بود سده بگشاید و بادها را بشکند و خاییدن
وی بوی دهان خوش کند و مقوی احشا و اعصاب و دماغ حواس و دل بود و مفرح
ان و رطوبت عفن از معده زایل کند چون نیم درم از وی بیاشامند تا یک درم و نیم قوت

معده وجگر بدهد وشکم به بندد و ذوسنطاریا را نافع بود خاصه سودا وی ومضر بود
ولبوسیدن وی برضهای گرم که در دماغ عارض شود واسحق بن عمران گوید جون بخور کنند
بلغم از سر فرود اورد ووی منع ادرار بول که از سردی وضعف مثانه بود بکند واسحق
گوید خوردن وی مضر بود بسنبل ومصلح وی ورق گل سرخ بود وگویند بدل وی در شکم
بستن صندل زرد بود واگر در معاجین احتیاج بود بدل وی زعفران ودارچینی وزر اوبند
مدحرج از هر یک دو دانگ وزن ان قایم مقام ان بود وبدل عود هندی در تقرس
قسطو ریون باریک کند **عود الحیه** ها شریف گوید نبات وی در شهر سودان بود
ومشهور بود وماننده عود سوسن بود صلب و در طعم وی تلخی بود وجون نیم درم
از وی بپاشامند از مر زهر که باشد شفا یابند خواه گرم وخواه سرد وجون در دست نگاه
دارند هیچ مار گرد انکس نگردد وگویند که جون در دست گیرند وجشم انکس بر مار
افتد مار حرکت نکند ودر خود شود وجون بخایند وثفل ان در دهان افعی اندازند زود
بمیرد **عود الریح** اسمی است مشترک در شام فا وانیا رین اسم خوانند و
اصل مهر ماهیران وهم اهل مصر قشر اصل ابرنارس که از ایبر بری ارغیس گویند وعود
الوج نیز بدین اسم خوانند وصفت هر یک بجای خود بعضی گفته شد وبعضی گفته شود
عهن در لغت صوفست وگفته شود **عیون الدیکه** حسیب سرخ مدور که از
طرف هند اورند ومولف گوید تم درخت بقم است واز ایباری جشم خروس خوانند
وطبیعت ان گرم وتر بود باه را قوت دهد ومنی زیادت کند بسیار جون یکدرم

از وی بپاشامند **عینوران** زعرور است وگفته شد **عین الدیک** گویند خراست
وگویند بتحقیق تم انست **عین الهدهد** اسم نباتیست بافریقیه که معروفست
باذان الفار رومی ونزدیک ایشان مجرب بود جهت عرق النسا جون باذنبه
کبش بخورند **عیون البقر** اهل مغرب واندلس اجاص را عیون البقر خوانند و
ابوحنیفه گوید عیون البقر نوعی از انگور سیاه است بزرگ مدور که حادق الحلاده
نبود **عیثام** شجر دلب است وگفته شد در دال صفت ان **عیسوب** مرزنگوش
است وگفته شد صفت ان در اذان الفار **عیدان المطبا** جوب عصی الراعی
است وگفته شد **عین الدب** شریف گوید جشمهای خرس جون در خرقه نبدند وبر جشم
صاحب تب ربع بیاویزند تب زایل شود واین بخاصیت است والله اعلم

باب الغین

غافت بهترین ان فارسی بود که از کوهستان حوالی شیراز اورند وروی
نیز نیکو بود وان گلیست لاجوردرنگ دراز شکل وشاخهای وی باریک بود و
بدرازی یک وجب بود وکوتاه تر بود وگل وی وشاخ وی ورق وی همه
تلخ بود تلخ تر از صبر وطبیعت ان گرم بود در اول وخشک بود در دوم وگویند
معتدل بود در گرمی وسردی وگویند سرد بود ووی لطیف بود ودر ابتدا داء الثعلب
عظیم نافع بود وبابه کهن برریشها که دشوار بود باصلاح اورد ودر جگر دسده
ان وصلابت سبز زو ورحم امعا وتبهای مزمن وصفراء محترقه بیرون اورد ومقدار

شربت ازوی نیم مثقال بود و وی شراحیض براند وگویند مضر بود بسپرز و مصلح آن
انیسون بود وبدل ان نیم وزن افتیمون بایک وزن اسارون بود **غلنجه** بلغت
عمان فودنج است وگفته شود **غار** درخت بزرگست و ورق وی درازتر از
وورق بید بود و حب وی از بندقی کوچکتر بود بمقدار فستق وصفت ان گفته
شد و یونانی دافنی گویند وبعضی بود که ورق ان باریک بود وبعضی پهن تر
بود ومردو نوع درزمین سنگستان روید وبهترین ان بری بود وقوت در
ورق بود وطبیعت ان گرم وخشک بود درسیم و وی طلا کردن باشراب بربهق
نافع بود وباسویق بر ورمها و درد اعصاب وضیق النفس وانتصاب رالعق
کردن نیکو بود و سودمند وصاحب منهاج گوید چون بنهند تی را حرکت دهد و
درد رحم ومثانه رانافع بود حتی دران نشستن وسنگ برزاند وصاحب جامع گوید چون
پاشامند مرخی معده بود وقی را حرکت دهد و ورق وی چون ترنکوبند وبرگزندگی
زنبور ونحل ضماد کنند سودمند بود وپوست بیخ وی چون چهار دانگ نیم باشراب
ریحانی بیاشامند سنگ بریزاند وعلت جگر زایل کند وصاحب فلاحه گوید اگر یک
ورق ازوی بچینید ورها کنند که بر زمین افتد وبخاف اذن خود نگه دارد چندان که
شراب خورد مست نشود وگویند چوب درخت وی چون بپاویزند درموضعی که
طفل دران خسبد ودرخواب نترسد دیگر ترسد و ورق وی چون بپزند باسرکه
وبدان مضمضه کنند درد دندان رانافع بود وبدل سیسنبرست بوزن ان **غاغالی**

معده

حجر لیغیطوس است وگفته شد **غاریقون** دو نوع است نر وماده بهترین وی
ماده بود بغایت سفید واملس بود رزو زود متفتت شود ومولف گوید غاریقون
باید که سفید وسبک وسست بود وانچه ترپود بد باشد وطبیعت ان گرم بود
دراول وخشک بود در دویم وگویند تر بود در دوم و وی محلل ومقطع اخلاط بلغیط
ومفتح سده بود و ورمها را سود دهد وعرق النسا و ورم سپرز باسکنجبین موافق بود
و وی بخاصیت منقی فضول دماغ واعصاب بود وشربتی ازوی از دانگ ونیم
تا نیم درم بود وصرع وربو ورتو ولتث دم از سینه وقرحه اشش ویرقان و ورم
سپرز رانافع بود ومسهل اخلاط غلیظ مختلف بود مانند سودا وبلغم واختناق رحم را
سود دهد وتبهای کهن چون پیش از نوبت تب باشراب بیاشامند نافع بود وضماد کردن
برگزندگی گزندگان که زهر ایشان سرد بود وشیخ الرئیس گوید وی بخاصیت تریاق
همه زهرها بود وگزندگی ومقوی قلب بود ومفرح ومسهل اخلاط کدر بود واگر باوزن
وی زراوند استعمال کنند سنگ کرده بریزاند ودرد پشت که از خلط خام بود سود
دهد وچون با انیسون بخورند دردهای اندرونی که سبب ان سردی بود مجموع را
سودمند بود واگر باندکی چند بیدستر استعمال کنند قولنج ثقلی وبلغمی وجمیع ان الا ایلاوس
بگشاید وگویند چون باخود دارند عقرب انکس رانزند ودر استعمال کردن ان باید که
بغربال مویی نمالند تا فرو رود ونکو بند وانچه سیاه بود بد باشد کشنده بود ودخانی
اورد ومداوای کسی که ان خورده باشد قی باب گرم کنند وشیر تازه وبجموع مداوا کنم درگذشت

کفته شود و بدل وی در مسهل سودا بوزن آن تربد و دو دانک آن افتیمون و ده یک آن غاریقون سفید بود و جالینوس کوید بدل ان نیم وزن ان فرفیون بود و کویند بدل آن نیم وزن صبر و بوزن ان تربد **غالاوطا** با قلا رفیطی است و کفته شد **غالیه** شیخ الرئیس کوید او رام صلب را نرم کرداند و اکر در روغن خیری یا روغن حب البان بکدازند و در کوش در دمند چکانند در ذرایل کند و بوییدن ان صرع را نافع بود و صداع سرد ساکن کند و چون در شراب حل کنند و بخورد کسی دهند مست کردد بنهایت و بوییدن وی مفرح دل بود و وی جهت در رحم سرد بخود بر کرفتن عظیم سود دهد و ورمهای بلغمی صلب بکدازاند و حیض براند و اختناق رحم را نافع بود و پاک کرداند و البستی را یاری دهد **غاسول** اشنان است و کفته شد **غبیرا** بپارسی نجد کویند نیکوترین ان بود که کوشت مند و فربه بود و طبیعت وی سرد بود در اول درجهٔ اول و خشک بود در اخر دویم یا در اول سیم غذا اندک دهد و معده را دباغت کند و شکم ببندد و قی ساکن کرداند و مجموع سیلان را باز دارد و صفرا بشکند و چون بدان مشغول کنند مستی دیر اورد و سرفه کرم را نافع بود و بول ببندد و پیچ صفراوی را نافع بود و صداع و موافق اطفال بود چون با شیر بایشان دهند از بهر انکه تعدیل در طبیعت ایشان پیدا کند و وی مضر بود بمعده و سفنج و مصلح وی فانید بود و تمیمی کوید نور شجر غبیرا قوتی عظیم دارد و در شهوت زبان بر انکیزد **غبار الرحی** بپارسی کرد اسیا خوانند مجفف بود و چون بر پیشانی طلا کنند منع فضلات که بچشم رود بکند **غبادیه**

عجب الریب است و کفته شد **غراء الجلود** بپارسی سریشم خوانند و طبیعت ان کرم و خشک بود در اول و چون بسوزانند و بشویند تا یم تو تیا بود و اکر با چوند سر و برفق ضماد کنند نافع بود و بر سعفه طلا کردن سود مند بود و سوختکی اتش و سریشم بوست کاو و کاومیش چون با سرکه طلا کنند برقوبا و جرب ریش شده بغایت نافع بود **غری السمک** بپارسی سریشم ماهی خوانند و ان مانند پیهی است که در شکم ماهی دریایی می باشد و طبیعت ان خشک بود و در وی حرارتی بود و نیکوترین ان بود که سفید بود و در وی حرارت بود و اندک خشونتی بود بولس کوید موافق بود در ادویه برص و شقاق روی و در مرهمها کنند جهت سر داؤیه و جرب متقرح و در داون بشره استعمال کردن نافع بود و اکر در جایی کسته نفث دم را نافع بود و اکر در سرکه حل کنند بقوام لعاب دهان و ادویه مق بدان سرشند و ضماد کنند بغایت نافع بود و شریف کوید سریشم ماهی چون بر ناخن کشته طلا کنند نافع بود **غرب** درختی است که انرا اطاخوانند و بشیرازی وزک و بهراة پده خوانند و ان درخت بزرک بود و صمغ ان نیکوترین بوره بود و تا زخمی بر ساق وی نرسد که شکافته کردد ان صمغ از وی بیرون نیاید و وی هیچ ثمری که شاید خورد ندهد و طبیعت وی سرد و خشک بود و زهر دی و ورق وی و قشر وی و عصاره وی قابض بوند و مجفف بغیر لدغ و خاکستر قشر وی چون با سرکه بسرشند و بر ثالیل که بر دوست و پای بود ضماد کنند قلع کند و بوست بیخ وی در خضابات موی مستعمل کنند و طبیخ وی چون نقرس بدان بشویند و نطول کنند

نافع بود و جراحتها را هم چنین و صمغ وی و گل وی تاریکی چشم را سود دهد و پوست
وی نقرس را نافع بود و بدیغورس گوید عصارهٔ ورق وی و پوست تر وی
سحق کنند و با روغن گل در پوست انار ریزند درد گوش را نافع بود و ثمر وی نفث دم
را نافع بود و ورق وی و گل وی در ادویهٔ مرهمها مجفف استعمال کنند و خاکستر
پوست بیخ وی چون با سرکه بسرشند در قلع کردن ثالیل مدوره و ثالیل منکوسه
که در جلد بود ثابت تر از خاکستر پوست ساق وی بود و ابن ماسویه گوید ورق
غرب چون بپاشند منع عرق آورد و قذف دم را نافع بود و گوید عصیر ورق وی نیکو
ترین معالجه ماده بود که از گوش روانه بود و سده جگر سودمند بود **غرقد**
نوعی از عوسج است و گفته شد **غرز** اسم نوعی عصی الراعی کوچک است که معروف
بود بجاوه و گفته شد **غرسا** راسن است و گفته شد **غریب** نوعی از انگور سیاه
است **غزال** بپارسی آهو گویند و منفعت گوشت وی در باب لام گفته شود اما
پشک وی با سرکه بپزند و بر ورمهای سخت بلغمی نهند بگدازاند **غسل** خطمی است و گفته
شد **غسلج** عرطنیثا است و گفته شد **غسا** بج است و گفته شد در باب با
غلیجن فودنج بری است و گفته شد **غلقا** عافه خوانند و مولف گوید ان گیاهی
است که بکبر ماند و برگ و ساق وی گرد باشد و در صحرای شیراز بسیار باشد و از
جمله یتوعات معتبر بود و شیر بسیار دارد و دم شمشیر و کارد که بشیر ان اب دهند
زخم ان بهر کس که رسد بمیرد و اگر شیر وی بر ثوبا مالند زایل کند **غلیجن اغرا**

سکنطرا شیع است و گفته شود **غلوفیریا** اصل السوس است و معنی ان بیونانی
اصول الملوه بود **غملول** تمول است وان قنابری بود و گفته شود **غمام** اسفنج
البحر است و گفته شد **غنقلی** بضم غین شلجم است و گفته شد **غوشنه و غوشنیه**
نوعی از گاه و قیطر است و صاحب جامع گوید در زمین بیت المقدس بسیار بود و انجا
بکرشه خوانند و چون خشک بود بدان جامه شویند و در حموضات خورند و طبیعت
ان سرد و تر بود در درجهٔ اول و چنان سرد بنود که گاه وان خلط بد که از
گاه حاصل شود از وی حاصل نشود **غوک** ضفدع است و گفته شد **غیم** غمام است

باب الفاء

فاشرا اسمی است سریانی و مزارحشان و مزارقشان نیز گویند و بیونانی اسالین قوطی
و معنی ان کرمة البیضا بود و معنی مزارحشان هزار کز بود و بپربری ارحالون گویند
بپارسی کرم دشتی خوانند شیرازی نه خوش خوانند از بهر انکه نبات وی در زمستان
خشک نمی شود و فاشرستی نوع از اوست و نبات وی برم درختی که نزدیک
وی بود بچد و شود و خوشهٔ وی قریب ده دانه داشته باشد و در اول سبز بود
و باخر بغایت سرخ شود و گل وی لاجوردی بود و بشیرازی وی را سیاه دارو
خوانند و منفعت وی نزدیکست بفاشرا لیکن ضعیف تر از و بود و فاشرا بلغط
دیگر روانا و خانق الشونیز گویند و ثمر وی مانند فاشرستین بود و بیخ وی
گرم و خشک بود در سیم و حدة و حرافه داشته بود جلایی تمام دهد و ملطف بود

سبز زنجت شده رابکدازاند جون بپاشامند یابا انجیر از بیرون ضماد کنند وجوب
وهر علتی که در ظاهر بدن بود شفا دهد و ثمر وی که مانند خوشه بود و کویند ثغان مستعمل
کند جهت حلق شعر ونیخ وی جون با کرسنه وجلد بدن را بدان بشویند پاک کرداند
وصافی اثر کلف زایل کند وثاییل قلع کنند واثر سیاهی که از ریشی مانده بود ببرد
وجون با شراب بر داخس ضماد کنند نافع بود وهمه ورمهای کرم را تحلیل دهد و
دملها رابکشاید واکر با روغن بپزند تا جون موم کردد سودمند بود جهت بواسیر که بر
مقعد بود وحصف ومادهٔ ان واکر با شراب ضماد کنند ورم را سر در کرداند وورمهای
کرم رابکشاید وشکستی استخوان را نافع بود واکر هر روز مقدار یک درم بپاشامند
صرع وفالج وسدر انافع بود وجون دو درم بپاشامند کزندکی افعی را نافع بود ومجموع
کزندکان ونیخ وی جون زن بخود برکیرد بچه بینداز د ومشیمه بیرون اورد و
جون اول ان بود که نبات وی بروید جون بخورند بخته بول وشکم براند
وبلغم وجون با عسل لعق کنند سرفه وذات الجنب رانیکو بود وعصارهٔ
نبات وی جون بپاشامند قی نیکو آورد بآسانی وخلطهای غلیظ بیرون اورد
وبدل ان بوزن ان دو ونیخ ونیم وزن ان بسباسه بود فاشرستین بپارسی
شتشبندان کویند وبیونانی اسالس مالیا ومعنی ان کرم الاسود ودراندلس
معروف بود ببوطابه وسریانی بموز وبشیرازی سیاه دارو وورق وی بهتر
تراز از ورق لبلاب بود اما مانند لبلاب بپیچیده شود بر درخت وان نوعی از

فاتر است وصفت ان در فاشرا کفته شد ونیخ ان بیرون سیاه بود واندرون زردی
مایل بود ووی کرم بود باعتدال ودر فعل مانند فاشرا بود لیکن ضعیف تر از وی بود ولند کی
واول انکه نبات وی بروید بپزند وبخورند بول وحیض براند ومحلل ورم سپرز بود و
صرع را نافع بود ومعنی فاشرستین یونانی دافع شعت علت بود فلجشه جند
بیدستر است وکفته شد فانید بهترین ان بود که از قند سفید سازند ووی
غلیظ تر از شکر بود وطبیعت وی کرم بود در اول وکویند حرارت وی در سیم بود
وابجه تری بود کرم وخشک بود در دوم سودمند بود جهت سرفه وشکم نرم دارد
وخونی معتدل از وی متولد شود وسینه را نیکو بود ومولف کوید این فانید که صفت
ان کفته شد بشیرازی کعب الغزال خوانند وبباید که از د قطعا در ان نبود وفانید بابی که
این زمان مستعمل میکنند مجموع لی ارد نبود پس اولی ان بود که در مرتر کیبی که فانید بود قند
بجای وی کنند یا کعب الغزال که ان فانید اصل است وصنعت وی جنانست که
قند بقوام می اورند ومیکشند تا وقتی که تمام می شود بعد از ان باره میکنند باربابهای
کوجک فایش الیونانی باقلا است وکفته شد فایش القبطی باقلای قبطی بود
وان حاسه است وکفته شد فاغیه صاحب منهاج کوید کل است ودم نوری
که خوش بوی بود ان را فاغیه خوانند وان معتدل بود در کرمی وسردی وتمیمی
کوید کل حنا جون درمیان جامهٔ صوف نهند ودر بچند خوش بوی کند وزمانکند
وسوس از اتباه کند وبخود فافرا بردی است وکفته شد فاعیه

فانید کعب الغزال است که اهل هند بشار کویند ... وبخارنبات
که بزبان هندی ... کویند

نیج نیلو فر هندی است وانرا فل خوانند ومنفعت ان گفته شود بعد ازین **فاناقس**
اسقلینوس نوعی از دو قوکیر است **فاناقس حمرونیون** نوعی از بیخ زو
فرا کوجک است وگفته شد صفت ان **فاناقس ابراقلیون** یونانی درخت
جاوشیر بود وصفت جاوشیر گفته شد **فالخره** بپارسی فالخره گویند وبیشتر ازوی گیاه
شکافته وارسقاله هند چیزه وطبیعت ان گرم وخشک بود درسیم وگویند در دویم
ودروی قبضی وتحلیلی بود ومصلح معده وجگر سرد بود وسود الاستسقا که از سردی
وشکم به بندد **فاعوس** شیطرج هندی است وگفته شد **فارسطاریون** رعی حمام است
وگفته شد **فالرعس** بلارخ خوانند وان لقلق است ومرغی مشهور بود ودر خواص
ابن زهر اورده است که استخوان وی جون باخود دارند عشق زایل کند وصاحب
منهاج گوید بیضه وی خضابی نیکو بود موی را **فاخته** گوشت وی گرم وخشک بود
فالج را نافع بود ومهزل بود وبدماغ وسپداورد وسر که وگشنیز ضرر وی کم کند ومجهول
گوید سرگین وی جون برکودکی بندند که پشت مصروع شود نافع بود **فالنجیقر**
تاویل وی یونانی رتیلا خواتند از بهر انکه گزندگی که ویرا نافع بود وفالنحطس وفالالحیطس
وفالالیحون نیز خوانند ولوفانیس هم گویند ان نباتیست که گل وی مانند گل سوسن
بود وتخم وی سیاه بود مانند نیمی عدس کوجکتر وبیخ وی باریک وکوجک بود واول که از
زمین برکشند زرد بود وبعد ازان کبود سفید گردد ودر تلهای خاک روید وورق وتخم و
گل وی با شراب پاشامند گزندگی عقرب ورتیلا را نافع بود ومحلل معو بود وقوت

وی ملطف ومجفف بود وازبهر انیست که مغص را نافع بود **فاظ** صاحب منهاج
گوید وصاحب جامع گران دوای ترکی است که دفع مجموع زهرها وگزندگیها بکند جون
باب سرد پاشامند ودردهای تخت ساکن گرداند ومولف گوید ظن من انست
که جدوار است زرد که بسفیدی زند از طرف خطای آورند **فادج** مولف گوید سنگی
است زرد که بسفیدی زند وسبزی وهر رنگ دیگر بروی ظاهر بود واین سنگ از
اخر هندوستان آورند واز قعر جین نیز آورند ونیکوترین ان چینی بود وشربتی از وی
کسی را که زهر داده باشند دوازده جو باشد که باب سرد پاشامد واین سنگ در
اتش نسوزند وجون بازر وجو به بسایند برنگ بسایند مانند بسته نماید وبازهر همه
زهرها بود خاصه در طلا کردن وبعضی گویند وی فاظ است که گفته شد **فاوانیا**
فاونیا گویند وکیبایا وان عود الصلیب است وزرماده بود وانجه نر بود ورق
وی مانند ورق جوز بود وبیخ وی سطبر بود وسفید مانند انگشتی ودر طعم وی قبضی
بود وانجه ماده بود کثیر الشعب بود وبیخ وی مانند بلوط بود وصفت باشت
عدد بود ونیکوترین ان سطبر رومی بود وی فاصل از هندی بود وطبیعت ان گرم
وخشک بود در دویم وگویند معتدل بود در حرارت ودروی تخفیفی وقبضی با تحلیل
بود ومفتح وملطف بود ووی اثار سیاهی از بشره ببرد وجون برطفلان آویزند
مادام که با ایشان بود صرع زحمت ندهد وشفا یابند از صرع وجون با شراب
پاشامند درد شکم ویرقان ودرد گرده ومثانه را نافع بود وجون با شراب بپزند و

و بپا شامند شکم ببندد و آنچه ماده بود بر ساق وی غلافی پیدا شود مانند غلاف
بادام و چون شگافته شود حبهای سرخ بسیار بود مانند خون و بشکل ناردانه بود و در
میان آن حبی سیاه رنگ بود و چون ازین حب سرخ یازده حب بشراب سیاه
رنگ قابض بیاشامند قطع ترف دم از رحم بکند و چون بخورند نافع بود جهت درد
معده و لوع که عارض شود دران و چون کودکان بخورند در ابتدا سنگ مثانه نافع بود
وانچه حب سیاه بود چون ازوی پانزده حب باشراب بیاشامند اختناق رحم که عارض
شود از درد رحم و کابوس نافع بود خاصه وی و بعضی گویند چون آهن پاره اگر تند
این خاصیت ازوی باطل شود و نقرس را نافع بود و ضربه و سقطه و صرع را عظیم مفید
بود و اگر از ثمر وی گردن بندی سازند و در گردن کودکی مصروع آویزند صرع ازوی
زایل شود و اگر عود وی تحق کنند و در خرقه بندند و مصروع دایم بود نافع بود و ابو الحکیم
گوید عود وی و ثمر وی نافع بود جهت هر مرضی که باشد دخان کردن چون پاویزند
بر کسی که در پا نهار بود و از تمه اشهار این بود و ابحق گوید عود الصلیب مضر بود بمعده
و مصلح آن کثیرا بود و گویند بدل آن غاریقون و آن ونده مدحرج است و بدلنیورس
گوید پوست انار یا ورق آن و زرف بمورد و سوق الغزلان چون باهم جمع کنند بدل فاوانیا
بود و خاصیت بدید فاد پارسی موش خوانند خون وی قطع ثالیل بکند و چون شگافند
و بر خنازیر نهند یا ر گزند که عقرب نافع بود بغایت سودمند بود و چون بریان کنند
و بکودکی دهند که لعاب بسیار از دهان وی روانه بود باز دارد و اگر او در آب پزند و

و کسی را که عسر البول داشته باشد دران نشینند سودمند بود و خوردن گوشت وی
نسیان آورد و غثیان و مفسد معده بود و چون بشگافند و بر موضعی نهند که خار
یا پیکان بود بیرون آورد و منفعت سرگین وی در باب خاوخ والفار فارة
البیش پش موش است و گفته شد فادزهر هر دوایی که حافظ روح بود بقوت
و دفع ضرر سم بکند از انما دوم خوانند و انچه مخصوص است اسم حجر التیس است
و حجر الحیه و گفته شد فجل پارسی ترب گویند و تیزتر ازوی تر بزه تخم وی اقوی بود
بعد ازان پوست وی بعد ازان ورق وی پس گوشت آن و نیکوترین آن بستانی
بود و بهتر تازه و طبیعت آن گرم بود در اول و گویند در سیوم تر بود و خشک بود در
دوم و جالینوس گوید گرم بود در سیوم و خشک بود در دوم موی برد الثعلب
و حیه بر وی باند و وی مولد ریاح بود و معده را نیکو بود و مسخن بود و بول براند و ابن
ماسویه گوید چون بعد از طعام بخورند شکم نرم گرداند و غذا را یاری دهد در گذشتن
از معده و اگر پیش از طعام بخورند منع طعام بکند از انکه قرار گیرد چون بعد از
طعام بود هضم طعام بکند خاصه ورق وی و باسانی قی آورد و آب وی استسقا را
نافع بود و چون در چشم چکانند جلا بدهد و گویند ورق وی جلای چشم بدهد و تیز بیناید
کند و چون پخته بخورند نافع بود سرفه کهن را و کیموس غلیظ که در سینه بود و آب وی چون
باشراب بیاشامند گزندگی افعی را نافع بود و مار شاخ دار و اگر آب وی بر عقرب
چکانند بمیرد و اگر ازوی خورده باشند و عقرب بگزد هیچ ضرر بوی نرسد و چون

باسکنجبین بپزند و غرغره کنند چون گرم بود خناق را نافع بود و فجل بری در همه حالی
اقوی بود از بستانی و روفس گوید فجل بلغم را نافع بود و مضر بود بدندان و چشم
و سر و خنک و معده و مفسد طعام بود و علتهای نسا را بد بود و شپش در بدن پیدا کند
و صاحب فلاحه گوید درد کرده و مثانه و سرفه را نافع بود و باه را برانگیزد و چون آب
وی بر بدن طلا کنند گزندگی جانوران را سود دهد و تخم وی در دفع سمها و گزندگی
جانوران بمنزلهٔ تریاق بود و برص و نمش که بر روی پیدا شود طلا کردن با سرکه
نافع بود و ادمان اکل وی کردن موی برداء الثعلب برویاند و وی شیر بیفزاید
و گویند فجل بکوبند لی ورق و آب وی بگیرند و بیاشامند هشتاده درم از وی بیاشامند
سنگ بزرگ و خرد که در مثانه بود بریزاند و این فعل بخاصیت میکند و مجرب
و طری گوید آب ورق وی یرقان را زایل کند و سنگ مثانه بریزاند و گویند منی
زیاده کند و انعاظ آورد و اگر تخم وی با کندش بکوبند و با سرکه بسرشند و در حمام
بر بهق سیاه طلا کنند زایل کند و شریف گوید چون سر وی بردارند و اندرون وی
خالی کنند و روغن گل در وی گرم کنند و در گوش چکانند درد زایل کند و مجربست و اگر
بگیرند و اندرون وی خالی کنند اندکی و چهار درم تخم شلغم در ان نهند و سر آن باز جای
نهند و در میان خمیر گیرند پس در میان آتش نرم نهند تا پخته گردد بعد از ان بیرون
آورد و اندکی بر دکند و بخورد سه روز پیاپی سنگ بریزاند و بغایه مجرب بود و
جرم وی مغثی بود و قی وی و ورق وی با سکنجبین علی آسان آورد فربیون

افرسون و فرفیون نیز گویند و تاکوب خوانند و باید که چون فرفیون از درخت گیرند
دهان بربندند تا غبار آن نرود که حمایهٔ دندانها بریزد و چون وی را بگیرند باید که باقلای
مقشر در میان وی ریزند تا قوت وی نگاه دارد مدتی و در ظرفی کنند و آنچه تازه بود
زرد بود و زود در زیت بگدازد و آنچه کهن بود بخلاف آن بسرخی مایل بود و گویند که
قوت وی بعد از سه سال تا چهار سال متغیر شود و تا هفت سال و ده سال باطل شود و نیکو
ترین آن صافی زرد بود که رایحهٔ وی در غایهٔ حدت و حراقه بود و طبیعت آن گرم
و خشک بود در چهارم و گویند خشکی وی در سیوم بود و وی را قوة ملطف و محرق بود
بغایه عرق النسا را نافع بود و چون با ادویه که موافق آن بود بیامیزند و چون بر گزندگی
جانوران و سگ دیوانه طلا کنند بغایت نافع بود و لقوه و قولنج دردی کرده را نافع بود
و فضلهای بلغمی از مفاصل و اعصاب پاک کند و مسهل آب زرد بود و بلغم لزج که در
ورکین و پشت بود و گرم مزاج را بد بود و کسی که خون بر وی غلبه کرده باشد و نشاید
که تنها بیاشامند و مضر بود با نشیین و چون بر روغن گل چرب کنند حدت وی شکسته
گردد و مقل و رب السوس و کثیرا و صمغ اضافه کنند اگر خواهند که استعمال کنند و
شربتی از وی قیراطی تا دانگی بود و وی بغایه رحم را بد بود و انضمام پیدا کند
تا بحدی که منع ادویهٔ مسقط بکند از اسقاط جنین و چون در روغن بگدازند و بدان
تمریخ کنند فالج و خدر را نافع بود بغایه و چون با عسل بیامیزند و در چشم کشند چشم را
جلا دهد لیکن سوزش آن دو روز باقی بود و قطع آب نزول بکند و سه درم از و

کشنده بود درسه روز ریش در معده وامعا پیدا کند و از خوردن وی کربی تحت و
لبی عظیم ولاغ در شکم و فواق پیدا کند و باشد که اطلاق بافراط اورد و دوای کسی بود
که وقتی سنبل خورده باشد مثل دوغ و آب انار مزونیب مرو کافور رانجه بدان
ماند و گویند بدل ان بوزن آن دو دانک ان مازریون بود و گویند وی صمغ مازریون
است و گویند بدل آن بوزن ان مازریون و دو دانگ ان جند بیدستر و گویند بوزن
آن جند بیدستر و نیم وزن آن مازریون **فرابیون** فرابین گویند و حشیشة
الکلب و صوف الارض نیز گویند و ان کیاه جبلی است بیاری کیذنا کوهی گویند
و در خراسان گوریا گویند و نیکوترین ان رومی بود سرخ رنگ تلخ طبیعت ان
گرم بود در دویم و خشک بود در سیم و مفتح سده جگر و سپرز بود و سینه و شش را پاک
گرداند و حیض براند و عصاره وی در گوش کهن را نافع بود و با عسل چشم را
قوت دهد خوردن و کحل کردن و بعصاره وی سعوط کردن یرقان را نافع بود و نغانه
و بامک بر کزند کی سک دیوانه ضماد کردن سود دهد و کحل وی چون خشک بود با آب
بزند با تخم وی و چون تر بود بکوبند و آب آن بگیرند و با عسل بیامیزند و قرحه اشش
را شفا دهد و ربو و سرفه و اگر با ایرسا خشک کند بیامیزند فضول غلیظ از سینه
پاک کند و زنان چون بیاشامند حیض براند و مشیمه بیرون آورد و دشواری زادن را
سودمند بود و چون ضماد کنند بورق وی و عسل و ریشهای چرکن را پاک گرداند و داخس
و گوشت خوردنی قلع کند و درد پهلو را ساکن کند و عصاره ورق وی که در آفتاب

خشک کرده باشند همین عمل کند و عصاره وی در دانهای چشم و جرب قدیم
و جدید و اضاف آن سه گانه چشم را زایل کند چون با آب انار ترش حل کنند و
برگ چشم بار کرداند و طلا کنند و در کحلها کردن جهت آثار ریشها و سفیدی که در چشم
بود قدیم و جدید نافع بود و در شافهای جلا دهنده جهت غشاوه عین و تقویت
نور باصره استعمال کنند و اگر نیم مثقال تا یک درم در طبیخ زوفا بکدازانند و روغن
بادام شیرین و بیاشامند شش و سینه را پاک گرداند از رطوبات لزج و قرحه
که بسل خواهد انجامید بحال صحت آورد و اگر نیم درم در شراب بنفشه یا در جلاب
بیاشامند سرفه تر و ریش سینه را زایل کند و رطوبتهای ان بیرون آورد و چون
با عصاره وی با قدری اب بکدازانند و با قدری عسل بیامیزند و بر جراحتهای متعفن
بلید ضماد کنند پاک گرداند و بصلاح آورد و چون ضماد کنند بر دمامیل نارسیده
و خنازیر تحلیل دهد و منفجر و لیکن ان بود بی درد و اذیت و بگشاید و فراسیون
مجموع با دمار غلیظ را نافع بود خوردن و ضماد کردن و چون بر سینه ضماد کنند
ضیق النفس را نافع بود و چون ورق وی بخایند و فرو برند نافع بود و جعی که متولد
شده باشد در معده و اندرون و چون باب بپزند و زیت یا با آب تنها تکمید کنند
و بر زهار زنان و مردان نافع بود جهت دردی که عارض شده باشد از عسر البول و
از ریاح و جمیع اصناف اوجاع و ورق وی چون تر بود و با گرده پیه بکوبند و بر ورمها
نهند بکدازاند و هم چنین همه جراحتها و چون ورق وی بعسل بپرورند بکوترین و سودمند

ترین معالجه سرفه و ربو و ضیق النفس بود و اگر آب نخاله بگیرند و حسویی سازند و
در پختن پنج درم ورق وی اضافت کنند و تمام بپزند و بیاشامند نافع بود و جهت سرفه
مفرط و غلیظی نفث دم و باید که شش روز پیاپی استعمال کنند که عجب مجرب بود
و چون ورق تر وی بکوبند و ضماد کنند نقعدا معا و وجع ان بغایت نافع بود و انچه
بی علم ان گویند مضر بود بگرده و مثانه تا بحدی که خون بعوض بول ازوی جدا شود و ازیانه
دفع مضرتش ان میکند چون با وی خلط کنند یا پیش ازوی یا بعد ازوی بیاشامند و صاحب
منهاج گوید مضر بود بعصب و گرده و مثانه و مصلح ان سنبل الطیب بود و بدل آن
بوزن ان اسارون و چهار دانگ وزن آن لبان و گویند بدل ان انیسون و
افتیمون است و گویند بدل ان بوزن لاغیه است و صاحب منهاج گوید شربتی
ازوی بمقدار نیم درم بود و سده جگر و سپرز بگشاید و حیض براند **فرنجمشک**
افرنجمشک خوانند و گفته شد و وی بواسیر را نافع بود و دم ... بفزاید و تخم وی چون
بیاشامند مجفف منی بود و وی معتدل تر از مرزنگوش و سیسنبر بود و منفعتهای
وی در الف گفته شد و بدل ان گویند قرنفل است و گویند قرنفل با بادرنجبویه
بوزن آن و گویند بادرنجبویه بوزن ان و بازیاران ان را کنگو کنده خوانند
فرصاد توت است و گفته شد در تا **فرفیون** بقلة الحمقا است و گفته شد **فرفیر و فرام**
بنفشج است و گفته شد **فریقه** حلبه است و گفته شد **فرسلون** طلق است و گفته
شد **فرفت** شاتره است و گفته شد **فرفخ و فرفخ** بقلة الحمقا است و گفته شد

فراخ الحمام بپارسی کبوتر بچه گویند و در وی حرارت و رطوبتی فضلی بود و غلیظی
و ابن ماسه گوید گرم تر از جمیع گوشت مرغان بود و دشخوار هضم شود و خون بسیار
ازوی متولد شود و رطوبت و صاحب منهاج گوید معلوج را گوشت وی خوردن سود
دهد و گوشت وی کثیر الفضول و سریع العفونت بود تا بحدی که تب آورد و مصلح وی سرکه
و کشنیز بود و مجووری مزاج ادنی ... ان بود که با آب غوره و کشنیز و مغز خیار بادرنگ
خورد و رازی گوید گوشت وی گرم و خشک و پیه وی را حرارت ظاهر بود و موافق
محروری نبود الا سهل تر از گوشت مرغ از شکم بیرون اید خاصه چون با آب و نخود و
شبث و نمک بپزند و مرق وی نافع بود سرد مزاج او کسی که شکم وی قبضی داشته
باشد و در دبشت که سبب ان خلطی غلیظ مزمن بود و گرده را فربه کند و باه را زیاده
کند اما مضر بود بچشم و دماغ خاصه بریان کرده و اولی ان بود که بر سر وی چیزی بیاشامند
که منع صعود بخار از سر بکند و خوداب وی چون پیه در ان بسیار بود موافق
گرده بود و باه را زیادت کند و شریف گوید ادمان اکل بریان کرده وی کردن
خون را بسوزاند و باشد که بجذام کشد خاصه در مزاج طفلان کودک و صاحب فراجان
گرم و بمو گوید چون کبوتر بچه در دیگ اندازند و روغن کنجد بر سر ان کنند چندانکه
آن را بپوشاند و نمک و هیچ توابل نکنند و بپزند چون پخته شود کسی که سنگ داشته باشد
بخورد بفرمان خدای تعالی ازوی زایل شود **فرو** گرم ترین پوستین روباه بود
بعد از ان سمور بعد از ان فنک و قاقم و بعد از ان رم و هر یک بجای خود در صفت حیوان

وی کفته شد فوه الصبغ ثقیل است و کفته شود فستق بپارسی پسته کویند
کرم تر از کردکان و بادام بود و نیکوترین ان تازه و بزرک و طبیعت وی کرم بود
در سیم و خشک بود در دوم و کویند کرمی وی در اخر درجهٔ دوم بود و کویند خشک
بود در سیم و کویند در وی رطوبتی فضلی بود و کویند تر است در سیم منفعت وی ان
است که سدهٔ جکر بکشاید و منع غثیان بکند و قوت معده دهد و فم معده بدو و شکم نراند
و ببندد و کزندکی جانوران را سود دهد و باه را زیادت کند و سرفهٔ بلغمی را نافع بود
و کزندکی عقرب و غذا اندک دهد و تشنکی اورد و مصلح وی زرد آلوی خشک بود
و شریف کوید از خواص وی ان است که بوی دهان خوش کند و مغص را زایل کند
و کویند پوست بیرون وی سبز چون در آب خوی سایند و بیاشامند تشنکی بنشاند
و قی باز دارد و شکم ببندد و روغن وی مضر بود بمعده بخاصیت که در وی است
و بدل آن بوزن آن مغز بادام و مغز حبة الخضرا بود و کویند نیم وزن آن مغز
جوز و نیم وزن آن مغز بن فستق الهافیه حبة البان است و کفته شد
فشاغ بلغت اندلسی ربوله خوانند و صاحب جامع صفت وی که کفته است و منفعة
آن صفت فاشرا است یا فاشرستی و صاحب منهاج صفت وی کفته است که نبات
وی چون بر شاخهای انکور بپیچیده شود مفسد وی بود و مولف کوید بشیرازی
آنرا برم خوانند فصفصه بپارسی اسپست خوانند و چون تر بود فصفصه
و رطبه کویند و چون خشک کردد قت و علف خوانند و نیکوترین آن سبز

املس

املس و رقیق بود در وی تلخی بود و تخم وی منی و شیر بیفزاید و رازی کوید چون وی
را بپزند و بکوبند تا چون مرهم شود و ضماد کنند بر دست کسی که رعشه داشته باشد هر
روز دو نوبت رعشه زایل کند و روغن وی نیز رعشه زایل کند خوردن وی
و تدهین کردن و غافقی کوید دواب را فربه کند و تر ان شکم براند و خشک ان شکم ببندد
و سرفه و خشونت سینه نافع بود فصا عجم الزبیب است و کفته شد فضه
ابن ماسویه کوید نخالهٔ وی سرد و خشک بود باعتدال و کویند معتدل بود در کرمی و سردی
و کویند بغایت قابض بود و شیخ الرئیس کوید نخالهٔ وی چون با ادویه بیامیزند خفقان
را نافع بود و بخر و رطوبت زنج را سود دهد و جرب و حکه زایل کند و عسر البول را نافع
بود و مقدار ماخوذ از وی دانکی بود و فعل وی حکم فعل یاقوت داشته باشد لیکن
به بسیاری ضعیف تر از وی بود و کویند شراب از نقره خوردن منی زود آورد
و نقره چون بوی کوکرد بشنود سیاه کردد و چون بنمک بشویند سیاهی از وی زایل
شود و جلای وی بدهد و نخالهٔ وی چون با زیبق برابر طلا کنند نافع بود و وی مضر
بود بمثانه و مصلح وی عسل بود فطر سماروغ کویند و ان انواع است یکنوع نقع
و یک نوع نوشته خوانند و ان نقع را یاری هکل خوانند و یک نوع قعبل و مجموع
انواع را کاه خوانند و بدترین همه فطر بود و یکنوع صحرایی بود و یکنوع در شیب
سرکین روید و نوعی در شیب خم شراب روید پوست وی باز کنند و خشک کنند
مرکرا خند سر انکشتی بدهد بیهوش کردد و پوست وی نرم بود و کویند مر که

تا باکی بسیار وخ حوزه دنسل وی منقطع شود و دیکر فرزند از وی حاصل نشود وخلطی
غلیظ بد از وی حاصل شود و خشک کرده وی بدی کمتر بود وطبیعت فطر سرد
وتر بود در آخر سیم وکویند در دویم خدر و سکته آورد وکاه باشد که بکشد و
اگر نکشد هیضه وعسر البول احداث کند چون بسیار خورده بود و وی دشخوار
هضم بود ونوعی کشنده عتق وضیق النفس و عرق سرد آورد و باشد که در روز
بکشد وان در موضعهای عفن یا در موضعی که تعاهد کنندگان بود یا در زیر درخت
زیتون روید ومصلح وی آن است که مسلوق کرده با کمتری تر وخشک بخورند که
بخاصیت دفع مضرت وی میکند وشراب تخت بر سر آن خورد ومعالجه کشنده
وی بمقطعات کنند مانند سکنجبین و فودنج **فطراسالیون** تخم کرفس کوهی بود
وان دانه سیاه طولانی شکل بود وطبیعت ان کرم وخشک بود در سیم و
قوت وی زیادت از بستانی بود وبدل ان دو وزن ان تخم کرفس بود و
وجالینوس کوید بدل ان نیم وزن ان افسنتین بود **فعیلاسوس** فقلا
مینوس کویند وان بخور مریم است وکفته شد **فعولیون** خنا است و
کفته شد **فقع** نوعی از کماه است بپارسی سمارق خوانند وان در لب جاها و در اندرون
چاه وکنار انهار روید وان سالم تر از فطر بود وطبیعت ان سرد وتر بود وغلیظ
فقد بنجنکشت است وکفته شد **فقاح الاذخر** هر نوری و زهری که بود
ان را فقاح خوانند بهترین ان خوشبو بود وطبیعت وی کرم بود در اول وخشک بود

در دویم

در دویم خون حیض را ببندد و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود وثلث دم
را نافع وطبیخ وی سنگ بریزاند وبول وحیض براند وتواطه [?] کوید درد رحم وکرده وتریز [?]
دم ورم سرد که در جگر بود ومعده سود دهد واکر ادمان بوییدن وی کنند سر را
کران کند وخواب آورد و اسحق کوید متلف خون بود ومصلح وی بارزد است و
بدل وی قصب الذریره **فقاح السوسنجان** اصابع مریم است وکفته شد
فقاح الکرم بپارسی دل خوانند وان شکوفه انکور بود وطبیعت ان سرد است
فقاح الملح زهرة الملح است وکفته شد **فقلامینون** فعیلاسوس است وکفته شد
فقلامینون کغر [?] هریرة الجدی است وکفته شد **فلنجه** افلنجه خوانند وان تخمی است
مانند خردل لیکن بغایت سرخ بود ونیکوترین ان بود که چون در دست بمالند بوی
سیب کند وطبیعت ان کرم وخشک بود وان در عطریات مستعمل کنند ومقوی
معده بود وسرد بود وسده که در سر بود بکشاید وقوت دماغ بدهد وانچه زرد باشد
یا سیاه بد باشد وچون سحق کنند وبا زیت بر کزندکی عقرب طلا کنند نافع بود
فل وصاحب منهاج کوید فاغیه است وان تخم نیلوفر هندی بود وقوت وی مانند
قوت یبروح بود وکویند کرم وخشک بود وصداع را ضماد کردن نافع بود واسحق
کوید نیم درم از وی سحق کرده ورم معده را نافع بود ومضر بود بمثانه ومصلح وی
عسل بود وبدل وی لفاح وصاحب جامع کوید از قول اسحق بن عمران که فل ثمر
هندی بود بغدادی [illegible] ولون قشر وی بلون فندق ماند ومغز وی بحب بود

ماتند مغز جلغوزه زردی که بسفیدی مایل بود وطبیعت ان گرم وخشک بود درسیم
انتزهای عصب را سودمند بود وبواسیر **فلفلمویه** اصل الفلفل است بپارسی
بیخ درخت فلفل گویند وان جنسی حریف بود وبشکل قط بود وطبیعت ان گرم و
خشک بود خاصیت وی آن است که دردهای سرد وتشنج امتلایی ونقرس
وقولنج وبادهای سرد را سود دهد وبر ورک طلا کردن عرق النسا را نافع بود و
عافقی گوید لون را نیکو گرداند ومره سودا بیرون برد نه چنانکه ادویهٔ مسهله
بیرون اورند وباه را زیادت کند وچون با سرکه بپایند وضماد کنند باپا شامند
ورم سپرز را تحلیل دهد وچون با مویز بخایند وبدان غرغره کنند یا مویزج بلغم را
قطع کند وبدل ان دار فلفل بود وگویند بدل ان بوزن ان نارمشک و
دو دانگ ان سورنجان ونیم وزن ان مغز خسکدانه **فلفل ابیض** درخت فلفل
مانند درخت انار بود وجالینوس گوید اول ثمرهٔ فلفل دار فلفل بود واز بهر
این است که دار فلفل تر تر از فلفل بود وصفت دار فلفل گفته شد وتمیمی گوید
ثمرهٔ فلفل چون نارسیده بود فلفل سفید بود وچون رسیده گردد سیاه
گردد ومولف گوید خداون که تفحص کردیم از بازرگانان که از طرف هند آمده‌اند این
خلاف است دار فلفل درخت وی غیر درخت فلفل است وپیشتر در بنگاله می
باشد وانکه می گویند که فلفل سفید هم درخت فلفل سیاه است این نیز هم خلافت
وصاحب منهاج گوید از قول دیسقوریدوس گوید که بهترین وی ان بود که سبک

بود وگرمی وی ضعیف تر از سیاه بود ومولف گوید فلفل سفید بزرگ تر
از فلفل سیاه بود ولون وی بزردی مایل بود وبمقدار نخودی کوچک بود
مدور واملس وطبیعت ان گرم بود درسیم وخشک بود در چهارم چون در کحلها
کنند جهت جلا جلایی تمام دهد وهضم طعام بکند واشتها پیاورد وورم سپرز را
نهایت نیکو بود وبول وحیض براند وطبیعت را نرم گرداند اندک وبسیار در
تریاقات مستعمل کنند وبلغم وسودا پاک گرداند ومقدار ماخوذ از وی تا نیم مثقال
بود ووی مجفف منی بود ومخدر حسن ومضر بود بگرده ومصلح وی عسل بود وابن
ماسویه گوید بدل وی زنجبیل بود **فلفل اسود** یونانی باباری خوانند ووی
گرم تر از سفید بود وطبیعت ان گرم وخشک بود در چهارم ودر وی جذبی وتحلیلی
بود وجلا بدهد وبلغم لزج را دفع کند ومسخن اعصاب بود ومسکن آن وچون با
زفت بیامیزند محلل خنازیر بود وچون با نطرون بیامیزند بهق را زایل کند و
غذای غلیظ را لطیف گرداند وبول براند واگر بعد از مجامعت زن بخود برگیرد
آبستن نشود ووی جهت تاریکی چشم واب رفتن ان نافع بود وسردمزاج را
نیکو بود ومسخن معده وجگر بود وهمه اعضا ومسخن خون بود واگر سحق کنند
وبا پیاز ونمک بیامیزند وبر داء الثعلب ضماد کنند بعد از انکه نیک نیک
مالیده باشند آن موضع موی برویاند وچون سحق کنند ودر روغن زیت
بجوشانند وبمالند فالج وخدر را نافع بود واعضایی که سردی بروی غالب بود و

وچون با ادویه بیامیزند که در وی قبضی بود تقطیر البول که از سردی بود سود دهد
وهم چنین فالج وخدر ورعشه را مفید بود وفی الجمله سودمند بود جهت هر علتی سرد
که در اعصاب حادث شود وگویند بدل ان یک وزن ونیم ان فلفل سفید بود
فلفل الماء یونانی اوذرو بایاری گویند وان نباتیست که در ابهای ایستاده
روید وآبهایی که اهسته روان بود وترکان وی را ترغیعلین خوانند وگویند چون
گرگ وی را بخورد بمیرد وبغایت ان را دوست دارد وساق وی گره داشته
باشد ودرازی وی یک گز بود وورق وی مانند ورق بید بود بزرگتر
وسفید وبطعم فلفل بود وبوی وی خوش نبود وثمر وی کوچک بود در رسته بر
شاخهای کوچک که ازین وی مجتمع بود وبعضی بر بعضی مانند خوشه وبطعم بغایت
حریف بود وچون ضماد کنند ورق وثمر وی ورمهای بلغمی وورمهای نرم را تحلیل
دهد وسیاهی که در شیب چشم بود زایل کند وبر کلف ونمش که بر روی بود
ضماد کردن سود دهد وبیخ وی دراز بود وهیچ منفعت ندارد ومولف گوید ان
زنجبیل الکلاب است وگفته شد **فلفل السودان** حبی است مانند خلبان وبطعم
مانند فلفل بود واز بلاد سودان آرند درد دندان را نافع بود وچنین ان
فلفل الصقالبه بزر فنجنکشت است وگفته شد **فلفل القرود** حب الکم
است وگفته شود وصفت ان در کم **فلفل الخواص** ماسودانه است وگفته شود
فلیفلة اسم مرنوه است که ثمر بود بود وگفته شد در اندلس ناخواه را بدین اسم

خوانند وبعضی تخم فنجنکشت را بدین اسم خوانند **فلفلمون** جنتی جبلی بود وپارسی
بودنه کوهی گویند وان نوعی از بودنه است وطبیعت ان گرم وخشک بود
نیکوترین ان صمغی بود ونیم مثقال از وی شبیه بیرون آورد ومضر بود بمعده
ومصلح ان بودنه بری بود **فلنجمشک** فرنجمشک است وگفته شد **فنجنکشت**
ذوخمسة اوراق وذوخمسة اصابع گویند وگفته شد **فندق** بندق است وگفته شد
در باب با **فنا** عنب الثعلب است وگفته شد **فنطافلون** فنجنکشت نر گویند و
گفته شد **فنک** گرم تر از سنجاب است وسردتر از سمور ورازی گوید فنک و
قاقم وحواصل معتدل بوند در حرارت **فوم** حنطه است وگفته شد **فومک** سمول و
تملول گویند وگفته شد **فول** حرج گویند وان باقلا است وگفته شد **فولیون**
جعده است وگفته شد **فوشنه** غوشنه گویند وان نوعی از فطر است وگفته شد
فو بیخی است که ورق نبات ان مانند ورق کرفس بود وتر وگل وی مانند
نرگس بود وبزرگتر وساق وی یک گز وزیادت تر بود واملس بود ولون
وی بفرفیری بود وسطبری اعلا وی مانند خنصر بود ودر اصل وی عطرتی بود
وگویند قوت وی مانند سنبل بود ودر بسیار چیز نیکوتر از وی بود وادرار
بول بیشتر از سنبل کند وطبیعت وی گرم وخشک بود ودرد پهلو را نافع بود وبول
وحیض براند خشک وی ومطبوخ وی داء الثعلب را سود دهد ومقدار مأخوذ از وی
نیم مثقال بود وگویند مضر بود بگرده ومصلح وی تخم رازیانه بود وجالینوس گوید گیاه

در طعم و قوت مانند وی بود الا لطیف تر از وی بود و گویند بدل ان بوزن
آن سنبل و کبابه بود و گویند بدل ان فلفل سیاه است **فوفل** ثمری است
که در قوت مانند صندل سرخ بود و درخت وی مانند درخت نارگیل بود و وی
مبرد بود بقوت و یابس و قابض بود بر ورمهای گرم غلیظ طلا کردن نافع بود
و اعضا مسترخی را محکم گرداند و بوی دهان خوش کند و قوت دل بدهد و منع التهاب
چشم و جرب ان بکند و حرارت دهان باز دارد و قوت لثه و دندان بدهد و گویند
بدل وی بوزن وی صندل سرخ و ربع وزن ان وی بر الیح بود و گویند بدل
ان بوزن ان صندل سرخ و نیم وزن ان کشنیز تر **فوتنج جبلی** و فودنج
نیز گویند و ان سه نوع بود جبلی و بری و نهری و مولف گوید جبلی دو نوع بود
یک نوع را حاشا خوانند و کشته شد و یک نوع فلفلمون و هم کشته شد و بری دو نوع
بود یک نوع را مشکطرامشیع خوانند و کشته شود و یک نوع دیگر بود نه صحرایی
خوانند و ان مطلق بود نه بود و نهری یکنوع بیش نبود و نیکوترین جبلی ان بود
که خوش بوی و تازه بود و سبز و ورق ان کوچک بود و طبیعت ان گرم و
خشک است در سیم مطلقی نبات قوت بود و عرق براند و راشهای سیاهی که
در بدن بود ضماد کردن نافع بود خاصه چون با شراب بخته باشند و طبخ وی در
حمام جرب و حکه زایل کند و جذام را نافع بود و ریش دهن را و فواق را زایل
کند و چون با عسل و نمک بیاشامند فضول که در معده بود بیرون آورد و چون

جون پاشاند

جون بیاشامند حیض براند و مشیمه و بچه بیرون آورد و چون خشک کنند و بسوزانند
و بخور کنند جهت استرخا لثه نافع بود و چون با سویق ضماد کنند ورم گرم را ساکن
کند و یرقان و استسقا را نافع بود و مسهل سودا بود و شربتی یکدرم و دو دانگ
بود با جلاب و وی گزندگی عقرب را نافع بود و عصاره وی با مطبوخ گزندگی سام
نافع بود و چون بکوبند و بخورند و بیاشامند حب بکشد و اسحق گوید مضر بود با معا و
مصلح وی کثیرا بود و بدل وی یک وزن و نیم فودنج نهری بود **فوتنج نهری**
قوت شراب وی مانند شراب حاشا بود و نیکوترین فودنه جویبار بود و فودنه
بارسی اقوی بود از مجموع بود نها و طبیعت ان گرم و خشک بود در سیم چون
بخورند و بعد از ان ماء الجبن بیاشامند چند روز بابی داء الفیل را مفید بود و دوای
و طبیخ وی انتصاب نفس را سودمند بود و چون با سم که نزدیک بینی کسی برند که غش
کرده باشند نافع بود و غش از وی زایل شود و منع احتلام بکند و طبیخ وی نافض
را نافع بود و روغن وی نفع کردن همین سبیل و خوردن وی و ضماد کردن
گزندگی جانوران را نافع بود و اگر با شراب بیاشامند دفع سموم قتاله بکند خاصه
که پیش از ان خورده باشند و از دخان و ورق وی گزندگان بگریزند و
خاییدن وی بوی سیر زایل کند و مقدار شربتی از وی یک درم بود و چون
با شراب بپزند و بر صاحب جذام ضماد کنند نافع بود و وی مقطع باه بود از بهر ضرر
وی بکرده و گویند مصلح وی کثیرا بود و گویند بدل ان نعناع است

فوه معروف بود وبوزه الصباغين وبپارسی روناس گویند وان پخی است سرخ
ونیکوترین ان بود که تازه وسرخ وباریک بود که از ازمن آرند وان معروف
بود بورنبدی وطبیعت آن گرم وخشک بود وگویند دروی بعضی سردی بود
جلائی وجلایی باعتدال دهد وبر بهق سفید وقوبا با سرکه طلا کردن نافع بود و
بدن را از سرآثری که بود پاک گرداند ویکدرم تا دو درم جهت سقط وضربه
نافع بود وچون باقدحی شراب بیاشامند وشربتی چون باسکنجبین بیاشامند گزندگی
جانوران را سود دهد وبیخ وی چون زن بخود برگیرد حیض براند وبچه ووی
بغایت مدر بود تا بحدی ادرار بول کند که خون بیاید وجگر وسپرز را پاک کند وسده
ان بگشاید وچون باماء العسل بیاشامند عرق النسا ووجع درک واسترخاء
اعضا را نافع بود واگر با عسل ضماد کنند همین سبیل داو لی ان بود که کسی که ان
بیاشامد هر روز بحمام رود وگویند مضر بود بسپرز ومصلح ان انیسون بود وبدیقوریدس
گوید بدل وی در تنقیه جگر وسپرز وادرار حیض وبول بوزن ان سلیخه ودوانکه
وزن ان مویز سیاه وگویند بدل وی در برص وبهق شیطرح است
فیلجوش بپارسی نیلگوش خوانند وان لوف است ودر لام گفته شود فیجن
سداب است وگفته شد فیلزهرج درخت حضض است وثمر وی مانند
فلفل بود وحضض عصاره وی است ومعتدل بود در حرارت وبرودت بروی
طلا کردن قوت ان بدهد وچون بیاشامند درد سپرز ویرقان را نافع بود وطبیخ

وی حیض براند وبدل آن حضض بود فیروزج نوعی از احجار است
ازرق نیکوترین ان نیسابوری کهن بود وطبیعت ان سرد وخشک بود وچون
سحق کنند وبیاشامند گزندگی عقرب را نافع بود ودر ریشهای اندرونی وچون در داروی
چشم کنند شبکوری وتاریکی چشم را نافع بود وگویند چون روغن بوی رسد
خراب شود وعرق هم چنین ولون ان بکلی تباه کند ومشک هم چنین تباه وباطل
شود لون ان وحسن ان وارسطاطالیس گوید هر جوهری از احجار که از لون
خود بگردد پوشیدن ان بد بود فیل حیوانی معروف است ودندان وی را
عاج خوانند ودیسقوریدوس گوید براده عاج قابض بود وچون بر داحس
ضماد کنند زایل کند وشریف گوید چون نشاره عاج هر روز دو درم بماء العسل بیا
شامند حفظ را نیکو بود واگر زنی که عاقره بود هفت روز پیاپی هر روز دو درم
نشاره وی بماء العسل بیاشامد بعد از ان جماع دهد ابستن گردد بفرمان خدای
تعالی ومولف گوید امتحان بنوع دیگر کردیم سه شب هر شب یک مثقال نشاره
عاج بایک مثقال نبات مصری سایده زن سفوف ساخت ودر شب سیم و
چهارم مرد باوی مجامعت کرد ابستن شد بفرمان حق تعالی اما بشرط انکه بعد از
طهر بود واگر نشاره وی جوزی باهم وزن ان براده اهن بیامیزند وبغایت سحق
کنند وبر بواسیر مقعد باشند بغایت نافع بود ومفید وطبری گوید چون از
از دندان فیل چیزی در گردن طفل اویزند از وبای اطفال ایمن بود وسرگین

کند ودل را روشن کند وغذا بسیار دهد از بعد انکه دیر هضم شود وشریف گوید
گوشت وی معتدل بود وغذا نیکو دهد در زود هضم ودماغ وی چون با شراب
صرف بیاشامند صاحب رعاف را نافع بود وجگر وی چون گرم بود مقدار نیم مثقال
فرو برند صرع را سود دهد وزهره وی شبکوری وتاریکی چشم را نافع بود وکحل کردن
وچون بزهره وی سعوط کنند درم ماه ذهن زیادت کند ونسیان کم کند وقوه
باصره بدهد وبیضه وی چون باسرکه عنصل سرند وبخورند درد ومغص را
سودمند بود قت رطبه خشک است وان فصفصه است وگفته شد
قتاد خاریست که صمغ وی کثیرا است وبشیرازی ازاکم خوانند وخار وی را
بسوزند وچوب وی را بگاو وشتر دهند وغذا نیکو بود ایشان را وطبیعت ان
گرم وتر بود وسرفه را سودمند بود وقرحه شش را ومنفعت کثیرا در کاف گفته
شود قثا قشو خوانند وکوچک ان شعارير وصغابس گویند بپارسی خیار زه
وششنگیا وخیار دراز هم خوانند نیکوترین ان نیشابوری بخته بود وطبیعت ان
سرد وتر بود در سیم تسکین حرارت وصفرا بکند وتشنگی بنشاند ومثانه را موافق
بود وبوییدن قثا وقند بخودی که از حرارت بود انتعاش بخشد وورق وی با
عسل بر شری بلغمی طلا کردن نافع بود وخوردن وی گزندگی سگ دیوانه را
نافع بود وکیموس وی بد بود مستعد عفونت بود وتنها صعب اورد ودرد
معده ودفع ضرر وی بعسل یا مویز کنند یا ناخواه ورازی گوید سبکتر از خیار بود

وزود تر بگذرد وخیار وخیار زه وکدو وبخورد مزاج را نافع بود ومحتاج اصلاح
نبود ولیکن اگر بسیار بخورد بیخ در شکم وثقل پیدا کند ومصلح ان جوارش کمونی
وسفرجلی اما سرد مزاج را مضر بود واولی ان بود که بسیار نخورد وشراب بعقوبت
صرف از پی ان بیاشامند وجوارشات گرم قثاء هندی خیار چنبر است و
گفته شد قثاء الحمار بری بل است وگفته شد سماهنگ است وبپارسی خیار زه
سبند گویند وان قثاء بری بود واهل اندلس علقم خوانند وارد قثاء نیز گویند
وبخراسانی سیاهنگ گویند وبیونانی اسغرا داغرلوس وعصاره ثمر وی اطریون
گویند ونبات وی نبات کبر ماند اما خار ندارد ولون وی سبزی باشد که بسیاهی مایل
بود وصنعت عصاره ان چنان است که ثمر وی در اواخر تابستان زرد شود بکوبند ودر خرقه
کنند وبمالند تا اب از وی بیرون اید وصافی کنند وخشک کنند وبر روی خاکستر بعد از ان
بر لوحی کنند در سایه وقرص سازند با گرباس سه تو کنند بر روی خاکستر پخته
وعصاره غلیظ بران زیر کنند تا گرباس اب فرو خورد بعد از ان بر صلایه کنند
وسحق کنند وقرص سازند وطبیعت وی گرم وخشک بود در اول درجه سیم
وگویند حرارت وی در دوم بود وملطف ومحلل بود وبیخ وی چون بران مضمضه
کنند با بست جوهر ورمی بلغمی کهن که بود تحلیل دهد وچون با صمغ البطم بر
جراحات نهند از دبل ومرجه بود بگشاید وچون با سرکه بپزند وبر نقرس ضماد
کنند نافع بود وطبیخ وی در حقنه جهت عرق النسا سودمند بود مقدار یک درم

فیل چون فرزجه سازند باعسل وزن بخود برگیرد هرگز آبستن نشود و بخور وی
صاحب تب کهن را سودمند بود و چون بسوزانند و بر سعفه تر طلا کنند زایل کند
و چون در موضعی که بش بود بخور کنند بگریزند و هرگز باز آنجا نروند و ابن زهر
در خواص آورده است اگر درخت انگور و زرع و درختهای دیگر باستخوان فیل
بخور کنند قطعا هیچ کرم گرد آن نگردد و اگر پاره از دندان وی در خرقه سیاه
ببندند و بر گاو بندند از وبا ایشان ایمن باشند و اگر از نشاره وی مقدار ده درم
با آب بود نه گویی چند روز پیاپی بیاشامند مجذوم را نافع بود و درمان کند که زحمت
زیادت شود و اگر پاره از عاج بر عضوی نهند که استخوان در وی شکسته باشد
جذب کند و بآسانی بیرون آورد فیطل اهل اندلس طفله خوانند و آن کمون بری
بود و سغد دلیون گویند و در صفت کمون گفته شود فینک نیز گویند و آن
نیشور است و گفته شود انشاء الله تعالی وحده والله اعلم بالصواب

باب القاف

قاقله دو نوعست بزرگ و کوچک از آن بزرگ از جوز بوا بزرگتر بود و
حب آن مانند پنبه دانه بزرگی و پوست آن صلب بود و رنگ آن سرخی بود که
بسیاهی زند و قاقله کوچک شوشیم خوانند و خیر بوا و هال بوا و هیل بوا گویند
و آن سه نوعست یک نوع مثلث بشکل بود و دانه ایشان نزدیک یکدیگر بود
و یک نوع هیل است و گویند وی لطیف تر از بزرگتر بود و بزرگ را از خوانند

و کوچک را ماده و طبیعت آن گرم و خشک است در آخر درجه دویم تا اول سیم
و گویند باعتدال نزدیک بود و در وی قبضی و تحلیلی و تقویتی بود دقی و غثیان را
نافع بود با آب انارین و هضم یاری دهد و معده و امعا را پاک کند و مقدار مستعمل
از وی تا یک درم بود و درد جگر سرد را نافع بود و سده آن بگشاید چون با سکنجبین
یک هفته بیاشامند و صرع را نافع بود و چون هر روز دو درم از وی بیاشامند و چون
با تخم خیارین بیامیزند اجزای مساوی و هر روز یک درم با سکنجبین بیاشامند سنگ
گرده بریزاند و کوچک وی نشف رطوبت بود از سینه و حلق و معده بکند و هضم
را قوت دهد زیادت از نوع بزرگ و لطیف تر از وی بود و قبض وی کمتر بود
و آفت پیشتر و گویند قاقله مضر بود بشش و مصلح وی قند بود قاوند نیوته
خوانند بپارسی پیه قاوندی خوانند و روستاییان شیراز وبراشیر یک خوانند
و آن از هندوستان آورند مانند پسته بود و طبیعت وی گرم بود در درجه
که از سردی بود و مالیدن سوده دارد و سرفه کهن سرد را و درد خاصره و پشت که از
سردی بود چون یک درم از وی در حسو کنند و بیاشامند نافع بود و بجرب و
مالیدن نیز سود دهد و صاحب جامع گوید وی از ثمره گیرند که مانند فندق بود و
با آسیاب خورد کنند و روغن وی بگیرند و در هاکنند تا منجمد گردد قبج حجل خوانند
بپارسی کبک گویند صاحب جامع گوید نزدیک بطیهوج بود و لحم وی الطف لحوم
بود و گرم و تر بود و چون بریان کنند شکم ببندد و مسمن بود و باه را زیادت

و مضمضه بدان کردن درد دندان را نافع بود و چون کنند بهق و جرب ریش
شده و قوبا و اثرهایی سیاهی که از دمل و ریش بر روی پیدا شده باشد زایل کند
و عصاره ثمره وی بول و حیض براند و اگر زن بخود برگیرد بچه تباه کند و اگر
با شیر سعوط کنند یرقان سیاه را نافع بود و صداع کهن و عصاره وی چون
در گوش بچکانند درد گوش را موافق بود و چون با زیت کهن یا با عسل یا
با زهره گاو کحل کنند یا طلا کنند ورم حنجره و خناق را بغایت نافع بود و وی
مسهل خام غلیظ و مره سودا و مره اصفر بود و باید که با ادویه که موافق بود
خلط کنند مانند صبر و قنطوریون باریک و سورنجان و بوزیدان و کمافیطوس
و قسط و مر و زعفران و سنبل الطیب و دارچینی و سلیخه و زراوند مدحرج
و انیسون و تخم کرفس و فطراسالیون و جاوشیر و سکبینج و مقل و تربد و نمک
هندی بزر الکرفس الجبلی و حب بلسان و چون بعضی از این ادویها بیامیزند
نافع بود جهت بسیار دردها چون درد مفاصل و نقرس و قولنج و لقوه و
خدر دست و پای و دردهایی که از مره سودا بود و نشاید که بلا ادویه
حاده مثل سقمونیا و شحم حنظل بیامیزند و مقدار شربتی از وی دانگی بود تا
دانگ نیم بحسب مزاج و مضر بود بشش و مصلح وی صمغ عربی و طین ارمنی و نشاسته
بود و اگر قثاء الحمار با روغن کنجد بپزند و بر بواسیر که ظاهر بود پیرامون مقعد
طلا کنند یا بلوس روغن کنجد روغن چراغ کنند نافع بود و خشک گرداند و بحق

گوید روغن وی که از آب وی و زیت بگیرند یا با آفتاب یا با آتش بپزند تا آب
سوخته گردد و روغن بماند آن روغن نافع بود جهت سردی اعضا چون بدان
بمالند و کلف و اثرهایی که بر روی بود زایل کند نافع بود جهت دوی و طنین که
در گوش بود و بود و گرانی گوش که از ریاحی غلیظ بود و شریف گوید چون
طبیخ وی و بیخ وی بیاشامند مجذوم را نافع بود و اگر بیخ وی سحق کنند و بر ورم
که در بن گوش بود و در رهایی بلغمی که در گردن بود نهند بگدازاند و روغن وی
مفاصل کهن و نو مالیدن و خوردن نافع بود و شربتی از وی بتوت دو درم بود
که با آرد چون بیامیزند وی خلط خام و لزج بیرون آورد و ربو و ضیق النفس
را نافع بود و شربتی از وی بتوت دو درم بود که و عصاره وی در خفته کردن
سودمند بود جهت درد پشت لیکن پیچ آورد و مسهل خون بود و شاخه
کردن خطر بود الا که خلط کنند با ادویه که موافق بود و از یک درم تا یک
مثقال کنند بحسب مزاج و باشد که قی بافراط آورد و دوای وی به بست
جو بشراب یا سرکه کنند که سستی باز دارد قثاء النعام حنظل است و
گفته شد قثاء الحیه از قول صاحب جامع زراوند طویل است و
از قول صاحب منهاج حنظل کوچک بود و صفت هر دو گفته شد
قثد بپارسی خیار گویند و گفته شد در خا قلج مریم نباتیست که
بیونانی توطو لیدون گویند و گفته شود قدید گوشت خشک بود و نیکوترینا

ان بود که از حیوان نر بود و حرارت وی کمتر از نمکسود بود قوت بدان بدهد
مستسقی را نافع بود خاصه چون در سرکه خیسانند تا تشنگی کمتر کند و گرسنگی
که از مستی بود باطل کند و قلیل الغذا بود و اولی ان بود که با روغن و شیر
بپزند **قرع** و باخوانند یاری کدو گویند نیکوترین ان تر و سبز بود و طبیعت
ان سرد و تر بود در سیم غذایی که از وی متولد شود مانند مصاحب وی بود اگر
با خردل بخورند خلطی حریف از وی متولد شود و اگر با نمک بخورند خلطی
مالح از وی متولد شود و مسلوق وی غذا اندک دهد و زود بگذرد و صفرا و
خون ساکن کند و مولد بلغم بود و حرارت بنشاند و تشنگی باز دارد و خشونت
سینه و سرفه و کسی را که جگر وی گرم بود و تب گرم را نافع بود و چون با جواب
یا ماش مقشر و روغن بادام شیرین بپزند و بخورند و سرد مزاج و بلغمی مزاج و
اصحاب سودا نشاید که خورند که قولنج غلیظ آورد و اگر خواهند که خورند
با زیت مطبخ کنند و مطیب بفلفل و خردل و سداب و کرفس و نعناع کنند
و شراب صرف بر سر ان خورند و جوارشات و خردل و مری نیز مصلح وی بود و
و چون مسلوق کنند و بعد از ان با آب غوره و آب انار و سرکه و روغن
بادام و زیت انفاق بخورند خلطی سلیم از وی حاصل شود و سویق وی
سرفه و درد سینه که از حرارت بود نافع بود و تشنگی بنشاند و کرب که از صفرا
بود سود دهد و درد حلق را نافع بود و رازی گوید روغن وی مانند روغن بنفشه

و نیلوفر بود و سهر و حرارت را سود دهد و آب وی صداع را زایل کند چون بپاشند
یا بدان سر بشویند و اگر با روغن گل در گوش بچکانند درد آن ساکن کند
و ورم دماغ را نافع بود و چون در خمیر گیرند و در میان آتش نهند تا بریان
شود و بیرون آورند و آب ان بگیرند و با قند بیاشامند تبهای سوزان گرم ساکن
گرداند و تشنگی بنشاند و غذای نیکو دهد و چون بیاشامند بعد از ان که در آب
فلوس خیار شنبر و ترنجبین و خمیر تمر هندی حل کرده باشند صفرای محض براند
و شریف گوید کدوی کوچک که اول همه بیرون آید چون خمیر گیرند و بریان
کنند و با آب ان کحل کنند زردی چشم که از یرقان بود زایل کند و شفا دهد و
پوست کدوی خشک چون بسوزانند و بر موضعی که خون روان بود افشانند و
باز دارد و اگر بسوزانند و با سرکه بسرشند و بر برص طلا کنند نافع بود و دانه
وی چون مقشر کنند و روغن از وی بگیرند درد گوش و درد امعا گرم را
سود دهد و کدو چون با خر رسد و بن ان بگشایند و سوراخی گشاده در میان
ان بکنند و خبث الحدید چندان بند تا ممتلی شود و بن ان باز جای نهند و چهل
روز رها کنند بر درخت بعد از ان بچینند و آنچه در اندرون وی بود بیرون
آورند و بفشارند آب سیاه از وی بیرون آید در شیشه کنند که بر شود و رها
کنند و چون خواهند که استعمال کنند خضاب بدان بسرشند و بر موی خضاب کنند
موی را سیاه گرداند بغایت و سفید زایل کند و خضاب بغایت نیکو بود

و حرارة گرد و تر چون ضماد کنند در ابتدا درد چشم که از حرارت بود نافع
بود و درد ساکن گرداند خاصه چون با آرد جو بسرشند و هم چنین صداع گرم
را چون بموضع درد لطوخ کنند خواه در تب و خواه در غیر تب و چون ضماد کنند
بر جمره دفع ماده بکند و درد آن ساکن کند و پوست کدوی خشک ریش
ذکر را نافع و خشک گرداند و هم چنین ریشهایی که بر اعضای یابس المزاج
بود و سوختگی آتش را نافع بود چون با روغن گاو بسرشند و مغز دانه وی
سرفه که از گرمی بود سود دهد و مرطب سینه بود و منقطع تشنگی چون در آب
بمالند و سوزش مثانه که از خلطی تیز بود نافع بود و سده مولد بلغم معده
بود و اولی ان بود که با سفرجل بپزند و در مسلوق کردن بعد از ان با مری
و سعتر و فلفل و خردل و فودنج استعمال کنند **قرنفل** بپارسی میخک گویند
و ان مانند استخوان زیتون بود و دراز تر و بغایت سیاه بود و علک وی
در قوت علک البطم بود و نیکوترین تیز بوی و شیرین طعم با تیزی و تلخی
اندک بود که چوب وی باریک بود و طبیعت ان گرم و خشک بود در سیم
بوی دهان خوش کند و چشم را روشن کند و شب کوری زایل کند کحل
کردن و قوت جگر بدهد و فواق و غثیان نافع بود و سلس البول را و تقطیر را
قطع کند چون از سردی بود و سخت رحم زنان بود و اگر نیم درم از وی بخی
کنند و با شیر تازه بیاشامند نشاط جماعت را قوة دهد و بوی وی مقوی

دماغ سرد بود و کسی که علت سودا بر وی غلبه کرده باشد و وی مقوی دل
و مفرح بود و سوداوی مزاج را نافع بود و مقوی اعضای رئیسه بود و
بدین سبب است که مجامعت را زیادت کند و وی هضم را یاری دهد و
بادها که متولد شود از فضول غذا در معده و مجموع شکم بشکند و لثه را قوت
دهد و گویند مضر بود بمعا و مصلح وی صمغ عربی بود گویند بدل وی نیم وزن ان
جوزبوا و نیم وزن ان دارچینی بود و گویند بدل ان قرفه است و گویند بدل
ان نیم وزن فرنجمشک و نیم وزن ان خولنجان و گویند بدل ان بوزن ان
فرنجمشک یا بوزن ان خولنجان بود **قرنیض** بزر الانجره است و گفته
شد **قرنفل بستانی** فرنجمشک است و گفته شد **قرفة القرنفل**
قرفة الطیب خوانند و پوست مرجوب و درختی که بود از ان قرفه خوانند و
قوت وی نزدیک بقرنفل بود و ان پوستی سطبر بود بلون قرفه و طعم
قرنفل ضعیف تر بود بفعل و طبیعت ان گرم و خشک بود در دوم و گویند در
سیم و گویند معتدل بود در گرمی و سردی و بدل وی قرنفل بود **قردمانا**
کرویای بری بود و کرویا جبلی نیز گویند و مولف گوید شیرازی تخم تره خوانند
و تخم بدران گویند و در وی تلخی بود و نیکوترین ان تازه زرد بود فربه
و طبیعت وی گرم بود در سیم و خشک سینه را پاک کند و چون با آب بیاشامند
صرع را نافع بود و سرفه که از سردی بود و عرق النسا و فالج و استرخا و مغص را

نافع بود و کرمهارا بکشد و حب القرع بیرون آورد و چون باشراب بیاشامند
درد کرده و عسر البول و قولنج را موافق بود و کزندگی عقرب و مجموع گزنده
کیها جانوران زهردار نافع بود و چون بیاشامند از وی مقدار یک درم
با بوست غار سنگ بریزاند و چون سحق کنند و با سرکه بر جرب و سعفه
طلا کردن زایل کند و دخان وی بچه بکشد و در شکم و مقدار ما خوذ از وی
یک مثقال بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی انیسون بود و بدل
ان اذخر و جو مک و گویند بدل ان مشکطرا مشیع است **قرقرون**
سعد است و گفته شد **قراصیا** جو اسیا نیز گویند بپارسی الوی ابو علی خوانند
وان سه نوع است شیرین و ترش و عفص و آنچه شیرین بود گرم و تر بود
در دوم زود از معده بگذرد و مرخی وی بود مستحیل شود بهر طبعی که غالب
بود و شکم براند و طبع نرم برد اردو مع ذلک نفوط زیادت کند اما مفسد
غذا بود و مولد سودا و آنچه ترش بود تشنگی بنشاند و شکم به بندد و معده
بلغمی که مملو و فضول بود سود دهد از بهر آنکه تجفیف در وی بیشتر بود و که
در عفص و آنچه عفص بود ضد شیرین بود و دیسقوریدوس گوید چون
تر بود شکم براند و چون خشک بود شکم به بندد و صمغ وی چون با شراب
و آب بیاشامند سرفه زایل و لون را نیکو گرداند و چشم را روشن کند و منفعی
شهوت بود و چون با شراب بیاشامند سنگ بریزاند **قرقو** زعفرانست

و گفته شد **قرقو معا** و قرقو معا نیز گویند و آن نقل روغن زعفران
بود بیونانی و بهترین آن خوشبوی فربه بود و سیاه که هیچ چوب در وی
نبود و چون در آب بگدازاند بلون زعفران بود و چون در آب بگدازند
بلون زعفران بود و چون بخایند دندان را رنگ کند رنگی سخت که باقی بود
و وی مسخن و منضج بود و خشک بود در سیم بول براند و تاریکی چشم زایل کند
قرة العین کرفس الما و چرا الما خوانند و بیونانی سیلینون گویند و آن
بیشتر در ابهار ایستاده روید و در آب روان نیز روید و ساق و شاخهای
وی رطوبتی لزج داشته بود چنانکه بر دست بچسبد و در وی عطرتی بود
و ورق وی بزرگتر از ورق نعناع باندکی و مسخن بود و محلل بول و حیض
براند و سنگ گرده بریزاند با بول بیرون آورد و خوردن وی قرحهٔ
امعا را نافع بود و اگر بسیار خورند مزاج را گرم کند تا بحدی که روی
و بدن را سرخ گرداند و لون برص نیکو گرداند و درد پهلو را سود
مند بود و محلل و مفتح سده بود و مسخن معده **قرانیا** درختی است بزرگ
در کوهستان سردسیر روید و ورق وی مانند ورق آزاددرخت بود
و ثمر وی مانند زیتون دراز بود و چون نارسیده بود سبز بود و چون رسیده
گردد سرخ شود مانند خون و آن را خورند و در طعم وی عفوصتی تمام بود و
طبیعت وی گرم و قابض بود و موافق اسهال شکم و قرحهٔ امعا بود و چون

در طبیخ کنند و بخورند و در نمک آب نهند مانند زیتون و رطوبتی که از ورق وی
چون تر بود حاصل گردد بسوزند و بر قوبا مالند نافع بود و ورق و قضبان وی نهایة
عفص بود و تجفیفی قوی بود **قرصعنه** در اندلس شوکه ابراهیم خوانند و آن
انواع بسیار بود و نبات وی در سنگستانها و زمینهای خشن و ریگ بوم روید
و آن نوعی از خار است و چون اول بیرون آید ورق وی بر روی زمین
پهن بود و سبز بود و خشن و چون بزرگ گردد خار گردد و سفید بود بقدر
وجب زیاده تر بود و نبات وی انبوه بود و گل وی سفید بود و سر گل
وی ببرخی زند و گرد بر گرد گل وی شش خار بود و بیخ بود مانند سنان و
صلب بود و بیخ وی بسطبری انگشتی بود و بدرازی سه گز بلکه زیادت بود
و مولف گوید بزبان آن قوم که مگس عسلی میدارند از آن خار خشک گویند و بیشتر از آن
نیز ه و در صحراهای شیراز بسیار بود و مگس نحل از گل وی خورش دارد
بیخ وی درد پهلو و سینه و گزندگی جانوران و عقرب را نافع بود و طبیعت
نبات وی گرم و خشک بود در اخر درجهٔ اول محللی ضعیف بود و چون
با شراب بیاشامند درد جگر و گزندگی جانوران و زهرهای کشنده را نافع
بود و اگر یک درم تخم گز بیاشامند حیض براند و محلل مغص بود و بعضی
گویند چون ضماد کنند بو ورمها تحلیل دهد و غافقی گوید ملطف بود و سریع
الانحدار و مولد خلط محمود بود و بلغم رقیق از معده بگدازاند و از امعا و

و بول براند و بیخ وی چون تر بخورند یا بعسل مربی کنند اختیار آنکه بود
و اگر یک جزو از وی با یک جزو آرد جو با آب گاسنی بسرشند و طلا کنند
بر ورمهایی که بر ساق بود و آب از وی روانه بود نافع بود و در ابتدا داء الفیل
هم چنین و این رشد گوید طبیخ وی چون بیاشامند ایمن باشند از ورم پهلو
قراطارغوین نباتیست که ورق آن مانند ورق گندم بود و شاخها بسیار
بود از یک اصل رسته و تخم وی مانند جاورس بود و بیشتر در موضعهای که سایه
بود روید و بغایت حریف بود و ثمر وی در مذاق حدتی و حرافتی تمام دهد و گویند
چون زن چهل روز نبات شتا بیاشامد با آب بعد از طهر و پیش از آنکه مرد نزدیکی
با وی کند مرد نیز هم چنین کند بعد از آن با زن مجامعت کند فرزند نرینه
آورد **قرقمان** چوبیست که در میان مغل مکی بود و صعیدی و طبیعت
ان سرد و خشک و در سنونات کنند جهت قوت گوشت بن دندان و دندان را
پاک کند و سفید **قرمز** دود الصباغین گویند و آن حیوانیست کوچک بر
خاری باشد و بر نبات که از آن ای سوزاند و خاصیت این حیوان آن است
که رنگ ابریشم و صوف بدان میکنند و کتان و پنبه نتوان کرد و حبی دیگر هست
مانند عدس سرخ رنگ و آن را نیز قرمز خوانند و قیض خوانند شیرازی گوید
و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیم و از خاصیت وی آن است که چون
زن هفت روز بیاشامد هر روز دو درم بعسل قطع کند و مجرب است چون

حیض

بار که استعمال کنند قطع نسل بکند و اگر در ابریشم سرخ کشند و بر محموم آویزند
شفا یابد **قرسطاریون** سطاریون است و گفته شد **قرظ** اسم ثمره
عصاره کیرند و آن را اقاقیا گویند و گفته شد و ان ثمره را بپارسی کره خوانند
و بشکل خرنوب شامی بود اما سفید و ضعیف تر از وی بود **قرداس** بابونج است
و گویند اقحوان است و صفت مرو گفته شد **قرن البحر** کهربا است و گفته
و گفته شود **قرول** ... والنون گویند و ان بسد است و گفته شد **قرد**
امن بیونانی جوز است و گفته شد **قرنبان** کهربا است و گفته شود
قرطم حب العصفر است بپارسی خسکدانه گویند و بیونانی فیفقس و طبیعت
ان گرم بود در دوم شکم نرم کند و اگر پنج درم از وی کوفته در شیر بمالند
و بیاشامند مسهل خلطهای سوخته بود و انواع جرب را نافع بود و مسهل بلغم سوخته
بود و باه را زیادت کند چون باشیر یا با عسل یا با انجیر خلط کند و ابن ماسویه
گوید آواز را نیکو گرداند و مسهل کیموسات غلیظ بود و ابن ماسویه گوید
خاصیت قرطم و مغز وی ان است که مسهل بلغم بود و شربتی از وی از ده درم
تا بیست درم بود بعد از انکه نیم کوفته در نیم رطل بجوشانند و در دست
بمالند و صافی کنند و ده درم شکر سرخ با وی خلط کنند و بیاشامند و ابو صلت
گوید هم چنین سودمند بود جهت استسقا رقی و لحمی و ابن سرابیون گوید
شربتی از مقشر وی پنج مثقال با اندکی نمک هندی بود جهت مسهل بلغم و مالیخولیا

که مغز وی بسته باشند چون بیاشامند با افتیمون مالیخولیا و جذام را نافع بود
و باید که شیر دو رطل بود و خشک وانه کوفته بیست درم در وی بمالند
بعد از ان ببندد تا پنیر گردد و اب ان بگیرند و استعمال کنند و بدل ان حبه
الخضرا است **قرطم هندی** حب النیل است و گفته شد **قرطم**
بری بیونانی ایلطقطوس گویند و بعضی فیفقن اغریون گویند و ان ...
است مانند خار قرطم بستانی و مولف گوید بشیرازی انزا انگر نیز خوانند و گل
زرد بود و جالینوس گوید چون تخم کنند ورق وی یا جمله نوی یا ثمر وی
با فلفل و شراب بیاشامند گزندگی عقرب را نافع بود و بعضی گویند که چون
ملسوع استعمال در دزایل کند تمان وجع پیدا کند که از گزندگی بود مولف
گوید طرخان نیز گویند و گفته شد **قرطمانا** قردمانا است و گفته شد **قرجال**
نوعی از گیاه است سفید کوچک **قرطمان** مرطان است و گفته شود
قرطاس بپارسی کاغذ گویند و اتخیکرید نیکوترین آن مصری بود و پاک
سفید ان جرا که از بردی ساخته اند و وی مغز نبود بکرده و کاغذهای دیگر
مغز بود بکرده و سوخته وی سفید را نیکو بود و منع ترف دم و رعاف بکند
و ریشهای معده را پاک کند چون یک درم از وی بیاشامند و قرحه شش
نافع بود و با اب سرطان نهری بخته **قرون** جمع مخفف بود بپارسی شاخ
گویند و سرو خوانند **قرون المعز والایل** نکوترین ان بود که از ایل

پر گیرند و باید که بسوزانند تا سفید گردد و طبیعت ان سرد و خشک بود و سوخته
وی دندان را جلا دهد و لثه را محکم گرداند و باقی منفعت وی در صفت ایل گفته شد
و مضر بود بشش و مصلح ان کثیرا بود و بدل ان اسارون و خولنجان و مقدار
مستعمل از وی یک درم بود و در دمشانه و یرقان را نافع بود **قرن**
البقر براده شاخ گاو چون بآب بیاشامند رعاف را ببندد و چون
بسوزانند و باب بیاشامند نفث دم را ببندد **قرون السنبل** بعضی گویند
نوعی از سنبل سفید است کشنده بود و در میان سنبل یابند گویند بیخ خانق
النمر است و صاحب منهاج گویند دوایی کشنده بود نزدیک به بیش و چون
بخورند خون بعوض بول بیاید و زبان سیاه گردد و ذهن مختلط شود و مداوای
وی قی کنند بعد از ان دو مثقال کافور با گلاب و اب انار و شیره تخم خرفه که
بیرف سرد کرده باشند با جلاب یا دوغ گاو و یا قرص کافور بدهند و شیر تازه
بیاشامند و سویق سیب ترش و سویق شعیر باب برف و جلاب و خیار کدو
و جواب بدهند و جگر و دل وی سرد گردانند بضمادات سرد مانند صندل و
کافور و گلاب و مانند آن **قرط** نوعی از رطبه است که در مصر می کارند و
ورق ان بزرگتر از ورق رطبه بود و چهارپایان می خورند و فربه می شوند
و طبیعت ان گرم و تر بود چون تر بود شکم براند و چون خشک بود شکم
ببندد و سرفه و خشونت سینه را نافع بود و از ا بپارسی شیدار خوانند

و باصفهانی شود ر و ثمر وی برسین خوانند و بقوت تر از نبات وی بود و
در وی قبضی بود شکم ببندد **قرط** اسم نوعی از کراث است که معروف بود
بکراث المایده و کراث البقول و گفته شود انواع ان **قرفة الدارصینی**
بپارسی دارچینی چینی گویند و ان باریکتر از قرفه قرنفل بود و شیرین تر از وی
بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیم قوت اعضا باطن بدهد و جرب
و قوبا را نافع بود طلا کردن و ورمهای عصبانی و وجع ورک که از بلغم بود و
مفلوج و مصروع را نافع بود و وی اقوی بود در فعل از دارچینی و در تقویت معده
و جگر سرد محکم تر بود و بدل ان نیم وزن ان قرنفل و نیم وزن دارچینی **قراج**
اسم نباتیست مانند رازیانه که شتر دوست دارد و در اب میخورند و مولف گوید انرا
بشیرازی کمه خوانند و طبیعت ان گرم و خشک بود در سیم بول براند
و دردهای سرد اندرونی ساکن گرداند و محلل ریاح بود و وی در این منفعتها
بقوت بود و چون بپزند و آب ان بیاشامند مسکر بود و ان را علیان خوانند
قسطوریون جندبیدستر است و گفته شد **قسطیر** کیمیا گویند و ان رصاص
است و گفته شد **قسط** بیونانی قسطس خوانند و ان انواع است و جمله پنج
است یک نوع عربی بود و ان را قسط بحری خوانند و آن سفید رنگ بود و
یک نوع هندی بود و ان سیاه رنگ بود و ان را قسطم خوانند بپارسی قسط
تلخ گویند و بغایت تلخ بود و سبک وزن و صاحب جامع گوید قسط هندی سیاه و

وشیرین بود و قسط و تلخ و بهو کرده است قسط سفید شیرین بود وان رومی
و قسط سیاه تلخ بود وان هندی است و یکنوع دیگر هست که بلون سیاهی
مایل بود و بوی صبر کند و بهترین ان تازهٔ سفید فربه بود و بعد ازان هندی
سیاه سبک و طبیعت گرم است در سیم و گویند در چهارم و خشک بود در
سیم و نافع جهت هر عضوی که محتاج بسخونت بود و جذب خلطها از عمق بدن
بکند و اگر با عسل و اب بر کلف لطوخ کنند زایل کند و استرخاء عصب و عرق
النسا ضماد کردن و لیشرغس نیز گویند و حیض براند خوردن وی و در شیب دامن
بخور کردن و درد رحم را نافع بود و چون در فرزجات کنند یا بکمید یا نطول کنند
و چون بپاشامند با شراب و افسنتین بکدرم گزندگی افعی و مجموع گزندگان
را نافع بود و درد سینه و کوفتگی عضله و شنگ و تنج سودمند بود و چون
با شراب و عسل بیاشامند محرک شهوت جماع بود و چون با اب بیاشامند
حب القرع و کرمها بیرون آورد و با زیت لطوخ کردن ناقص و فالج و انتشار
را نافع بود و نافض پیش از وقت نوبت لطوخ کنند و درد پهلو را نافع بود
و رازی گوید زکام را نافع بود چون در شیب بینی بخور کنند حیض براند و بچه
بکشند و طبری گوید چون بیاشامند منفتح سده و جگر بود و گویند چون بدان بخور کنند
نزلات را نافع بود و با که حادث شود از عفونت و چون تحی کنند و با عسل سرشند
و بیاشامند ورد معده و معص و درد کرده نافع بود و سنگ کرده بریزاند و

اگر با سکنجبین بیاشامند تب ربع را نافع بود و چون بر بهق و نمش و کلف
طلا کنند بعسل یا سرکه یا بنفطر ان زایل و موی بر داء الثعلب برویاند و قطع
اخلاط لزج بکند و مضر بود بمثانه و مصلح وی ورق گل سرخ و شهد بود و گویند
مضر بود بشش و مصلح وی افیسون بود و بدل ان نیم وزن ان عاقرقرحا
بود و گویند بدل ان وج است و مصلح ان خطمی است و مولف گوید قسط دوی
قسط شیرین خوانند ان نوعی از بیخ سوسن آسمانی که در میان بنفشه می پرورند
و باطراف می برند و معروف بود به بیخ بنفشه و ان شکر مورد هم خوانند
قسط شامی را سن است و گفته شد قسط هندی صاحب جامع سهو
کرده است که ان قسط شیرین است و قول صاحب منهاج معتبر است که
قسط تلخ است و گفته شد انواع ان قسوس قیسوس گویند وان معروف
بود و حبل المساکین وان لبلاب بزرگ بود و ورق وی بزرگتر از لبلاب
کوچک بود و لبلاب بشیرازی مرشه خوانند وان اصناف بسیار است نوعی
سفید گویند و یکی سیاه و دیگر قس خوانند و این سه جنس بود انچه سفید بود
ثمر وی سفید بود و انچه سیاه خوانند ثمر وی سیاه بود و در بعضی با سیاهی
مانند لون زعفران بود و بعضی مردمان ان را لولوسون خوانند و جنس
سیم که از اقس خوانند ان مشبک بود در هیچ ثمر نداشته باشد و شاخهای
باریک بود و ورق کوچک دارد و مجموع اصناف قسوس حریف و قابض

بود و یک نوع ازان لادن از وی حاصل شود وان نوع گرم بود باقی اصناف
سرد بود و عصب را مضر بود و گل وی چون با شراب بیاشامند قرحهٔ امعا را
نافع بود و اگر احتیاج خوردن وی بود باید که در روزی دو نوبت بیاشامند
و چون بکوبند و بحق و با موم روغن زیت موم روغن سازند سوختگی آتش
را موافق بود و ورق وی چون تر بود بسرکه بپزند و بکوبند و اب ان بگیرند و
با سرکه و روغن سر را بدان تر کنند درد سر کهن زایل کند و چون با زیت بیامیزند
و در گوش چکانند درد گوش و ریم که از گوش روانه بود زایل کند و نوع سیاه
چون اب وی بیاشامند بسیار بدن را ضعیف کرداند و ذهن را مشوش کند
و چون بگیرند از سرهای وی پنج عدد و نیک بکوبند و اب ان بگیرند و در پوست
انار گرم کنند با روغن گل و در گوش مخالف دندان چکانند که درد کند درد
ساکن کند و وی موی را سیاه کند و چون ورق وی بشراب بپزند و از وی
ضماد سازند بر بسیار ریشها که عارض گردد از سوختگی آتش نیکو بود و کلف
ببرد و انکه ویرا قس خوانند سرهای وی چون بیاشامند حیض براند و چون غضبان
وی و ورق وی در عسل فرو برند و زن بخود برگیرد هم چنین حیض براند
و بچه با سانی بیرون آید و چون بکوبند و اب ان بگیرند و در بینی چکانند کند
بینی زایل کند و عفونتی که در وی بود و اصول ان چون بکوبند و آب
ان بگیرند و با سرکه بیامیزند و بیاشامند گزندگی رتیلا را سود دهد و صمغ وی که انرا

صمغ وی خوانند و دهن الشیخ گویند چون بر موی لطوخ کنند شپش بکشد و موی
بستره و صاحب منهاج گوید چون با شراب و مر بیامیزند و بر موی طلا کنند
منع ساقط ان بکند قسب خرما خرمای رون خوانند وان نوعی از خرما است
خشک و اهل مغرب متقل خوانند و اهل بجلوب و برشوم خوانند و طبیعت
ان معتدل بود در گرمی و خشک بود و در وی قبضی بود و گویند گرم بود
در دوم طبع را ببندد و قوت معده بدهد قسا بلخه است و گفته شد
قشمش بپارسی کشمش گویند و وی لطیف تر از گوشت مویز شیرین
بود و نیکوتر و بدل ان مویز منقی بود قشر الجوز الاخضر پوست بیرونی
سبز گردکان چون بپزند و غرغره از وی بکنند جهت خناق که از بلغم
و رطوبت بود نافع بود قشر الجوز الصلب چون بسوزانند و خاکستر
ان بر ریشها افشانند خشک گرداند و مجفف نیکو بود بغیر لذع قشر
الاترج پوست ترنج گرم و خشک بود در دوم چون بخایند بوی
نیز زایل کند و چون بخورند قوت احشا را سرد بدهد و مقدار ماخوذ از وی
تا ده درم بود و وی محلل ریاح بود چون اندکی از وی بخورند و اگر بسیار
از وی مستعمل کنند مضر بود بجگر و معده و مصلح وی عسل بود قشار الکندر
طبیعت ان گرم و خشک بود در دوم و در وی قبضی قوی بود چون بر جراحتها
پاشند گوشت برویاند و اگر بر ریشهای دشخوار افشانند بصلاح آورد و

شفا بخشد و چون زن بخود برگیرد رطوبتی که از رحم روانه بود و مزمن
شده باشد باز دارد و جهت نفث دم و قرحه امعا چون بپاشند نافع
بود و در داروهای چشم استعمال کنند جهت ریشهای ان نافع بود و اگر
بریان کرده بود حکه چشم زایل کند و اگر چون مرهم بر شکم نهند شکم ببندد
و بدل ان دو وزن ان کندر بود و بوزن ان دقاق ان **قشر اصل**
الکرفس گرم و خشک بود در دویم ملطف و مفتح سده بود و بول ان براند
و باقی منفعت وی در صفت کرفس گفته شود **قشر اصل الرازیانج**
گرم و خشک است در دویم فعل وی نزدیک بفعل بیخ کرفس بود و منفعت
وی در صفت رازیانج گفته شد **قشر اصل الکبر** صفت ان در الف گفته
شد در اصل الکبر **قشر اصل الهندبا** در صفت هندبا گفته شود **قشر اصل**
الرمان پوست بیخ انار سرد و خشک بود کرمها و حب القرع بکشد **قشر**
الرمان انچه پوست انار ترش بود سرد و خشک بود در دویم انچه
شیرین بود سرد و تر بود بروزهای گرم و ورد بیخ ضماد کردن نافع بود
و چون بپزند با برنج و جو سفید کرده و باب ان حقنه کنند نافع بیخ امعا
و اسهال و چون باب وی مضمضه کنند مقوی لثه بود و چون بدان استنجا
کنند مقوی معده بود و قطع خون بواسیر بکند و اگر سحق کنند و ده درم
از ان سفوف سازند و اب گرم ابی ان بپاشاخند کرمها را بقوت بیرون

آوارد **قشر الابیض** شیخ گوید سرد بود در دوم و خشک حکه و جرب چشم
را نافع بود و چون بسوزانند و سحق کرده کحل کنند و اگر غسل کنند و سحق کرده
کحل سازند سفیدی که در چشم بود زایل بود و قوت چشم بدهد و نشف اشک
بکند و منع ماده ان بکند و قرحه و بثره که در چشم بود زایل کند و چون با
تخم خربزه بر کاف طلا کنند قلع کند و عکس وی چون باب گشنیز تر حل
کنند و در بینی چکانند قطع رعاف بکند **قشر الارز** پوست برنج از جمله بمو
بود و چون بپاشند درد دندان و ورم زبان و باشد که ورم در
مری و معده و امعا و التهاب مجموع بدن پیدا کند و مداوای وی مانند مداوای
کسی که دراریح خورده باشد **قشر الاقصب** پوست نی پارسی سوخته وی
گرم و خشک بود در سیم دا الثعلب را نافع بود و سفیدی چشم زایل کند
قشعر ثا است بلغت اهل یمن و گفته شد **قصب السکر** نی شکر در
طبیعت مانند شکر بود و در وی تلیین زیادت بود و نیکوترین ان شیرین
ابدار بود و طبیعت ان گرم و تر بود در اول و گویند معتدل بود در حرارت
و گویند در وی قبضی و مانند صمغی از قصب گیرند سفیدی که در چشم بود زایل
کند و نی شکر تر اورد در سینه و سرفه را نافع بود و مثانه را پاک کند خونی معتدل
از وی حاصل شود و بول براند و رطوبت سینه بزداید و مولد نفخ و ریاح بود
و اولی ان که باب گرم بشویند بعد از ان مکش کنند تا نفخ از وی زایل شود

قصب الذریره نی باریک است مانند نی قلم و باریکتر نیز بود و ان دو
نوع است یک نوع بچوب گنجید خشک ماند و ان نوع کوتاه قد بود مقدار
یک وجب اندکی زیادت نزدیک نوع دیگر املس بود و بقد دراز بود از یک
گز دراز تر و بطعم تلخ و تیز بود و برنگ تیره بود و چون بشکنند مانند نسج عنکبوت
چیزی در اندرون وی بود و این نوع از کوکوش و طرف هند اورند و ازا
بسر گیرد خوانند و نیکوتر و خوب تر بود و ان نوع که به نبات هم ماند بر شاخهای
وی تخم بود مانند نخودی که در غلاف بود و این نوع تیزی و تلخی ندارد و این نوع
هم از هندوستان خیزد اما بد بود و طبیعت قصب الذریره گرم و خشک
بود تا سیم ملطف بود با اندکی قبض محلل اورام بود و گرفتگی عضله را
نافع بود و ورم جگر و معده با عسل نافع بود خاصه چون با تخم کرفس بپاشند
و تقطر البول و استسقا را نافع و چون زن در طبخ آن نشیند و بپاشاند
در رحم را نافع بود و درد دل را مفید بود و مقدار ماخوذ از وی یک درم
بود و بدل ان اظفار الطیب است یا صندل و عدس مر و گویند بدل ان
عدس مر است **قصب** نی سپید محکم بود و خاکستر وی گرم و خشک بود
در اخر درجه اول تا اول دوم و در اصل وی جلایی اندک بود بی حدت
و هم چنین ورق وی و اصل وی با پیاز جذب سلی بکند و وی بول و حیض
براند و گزندگی عقرب را نافع بود و گل وی چون در گوش افتد کری آورد

و بیرون توان آوردن **قصیصی** تودری است و گفته شد **قصر** عوسج
است و گفته شد **قصب بوا** قصب الذریره است و گفته شد **قضب**
قطن عتیق است و گفته شود **قضم** قضقضه است و گفته شد **قضم قریش**
و قضم قریش نیز گویند و ان تخم شجره است که ازا توتی خوانند و ان ینبوت است
و گفته شود و خرنوب نیز گویند و گفته شد و صاحب منهاج گوید حب صنوبر صغار
است و این جای بحث است حب صنوبر صغار و کبار گفته شد **قضاب**
مصری اسم نوعی از عصی الراعی است که ان را ذکر خواندند و گفته شد
قطران روغنی است که از درخت عرعر و تالب و عنم و شربین و شوب
گیرند و نیکوترین ان بود که از عرعر گیرند و بدترین ان که از تالب و طبیعت
ان گرم و خشک بود در چهارم و گویند در سیم شپش و رشک را بکشند با جدی
که از ان مواشی و مقوی گوشت سست بود و جرب را نافع بود حتی جرب
ذوات الاربع مانند سگ و شتر و درد از گوش و غیر ان و دا الفیل و دوای
و استسقا را مفید بود مالیدن و بر سر طلا کردن و صداع سرد را مفید بود
و دندان متحرک را محکم گرداند و چشم را روشن کند و اثر ریشهای چشم و مژه
ببرد و کرمها بکشد و چون بر قضیب مالند پیش از مجامعت منع الحبل بکند
و برگزندگی مار شاخ دار ضماد کردن با نمک سود مند بود و چون با شراب
بپاشامند دفع زهر ارنب بحری بکند و در پیه ایل بکدازند و بر اعضا کنند

سیج گزنده کرد وی بکردد واکر بر کوشت مرده مالند نکاه دارد از عفونت
واکر بخود بر کیرد جنه زنده بکشد وبچه مرده بیرون اورد وقوت دخان وی
مانند دخان زیت بود وجون قطران در حلق مالند خناق وورم لوزتین
که بشیرازی کوشک کویند نافع بود واکر بر دندان خورده نهند بر زاند
وو درد ساکن کرداند وجون با سرکه مضمضه کنند همین فعل کند وبا سرکه
در کوش چکانند کرم کوش بکشد وجون پیرندیابی که زنو فا دروی نجته
باشند و در کوش چکانند کرم کوش بکشد وورد ساکن کند ودوی چنین
ان زایل کند ودوی متقطع ابدان زنده بود وحافظ ابدان مرده وبدین
سبب است که ویرا حیات الموتی خوانند وثمر شجره وی معده را بد بود و
مفسد منی بود وکویند بدل ان بوزن ان تخم نفط و وزن ان خلاف یا ورق ان
وکویند بدل ان نفط سیاه است وجاویشیر **قطف** سرمق است
بشیرازی اسفاناخ کویند وبری بود وبستانی بود وطبیعت ان سرد وتر بود
در دوم وکویند سرد بود در اول ودروی قبضی نبود وزود از شکم بکذرد
وورمهای کرم وحمره را نافع بود وتخم وی یرقان را سودمند بود ودوی
جون بپزند اندکی وبخورند شکم براند وجون پخته ضماد کنند ورمهای کرم
را تحلیل دهد ووی غذایی نیکو بود وجکر کرم را نافع بود وچون وی مزاج را
احتیاج با صلاح ان نبود از بهر انکه موافق ایشان بود خاصه چون با زیت

پزند وسرد مزاج را بجهت انکه پزند باید که بزیت بریان کنند وبا ابازیرها کرم و
مطیب کرداند وبخورد ومعده را بد بود ومولد ریاح غلیظ بود ویخ واسحق بن عمران
کوید تخم وی ورمهای کرم را نافع بود واکر دو درم از وی بعسل واب کرم بیاشامند
تی مره صفرا اورد وشریف کوید چون تخم وی با هم چندان نبات سحق کنند وکحل سازند
جهت جشم را نافع بود ودوی محلل ورمهای حلق بود وملین سینه وتخم وی در غایت
نهایت بود در شفا ورمهای ظاهر وباطن انچه ظاهر بود بکوبند وباب قطف تر
کنند وطلا کنند وانچه در باطن بود سحق کرده بیاشامند با اشربه مانند سکنجبین وجلاب
وکلاب واب وی دوایی نیکو بود جهت استسقا چون سر منه از وی
بیاشامند هر روز دو درم وجون ورق وی نیم کوفته در حمام بمالند
حکه را دفع کند وجون جامه ابریشم وحریر چرکن شود باب طبیخ وی بشویند
پاک کرده هیچ لون نکرداند واما نوع بری وی جون بکیرند مقدار پنج درم و
بجوشانند در مقدار نوزده مثقال اب تا باز نیمه اید وصافی کنند وزنی را که مشیمه
در شکم مانده بود بیاشامد واکر چند روز بود البته بیندازد ومجرب است
قطف بحری ملوخ است وکفته شود **قطن** کرفش وبرس قطوط و
عطب خوانند بونان را قوز کویند وکهن ان را قضم ونیکوترین نو بود وبعضی
کویند جامه وی کهن محکم بود وخشونت وی کرم تر از ابریشم بود وکرم وتر بود
پوشیدن وی وکویند معتدل بود در حرارت ولینت وعصاره ورق وی اسهال

کودکان را نافع بود وجون وی را بسوزنند وبر جراحت نهند خون باز دارد
وکهن وی بر کوشت مرده نهند بخورد ودود ان زکام را نافع بود وجون ورق وی
تازه کوچک بکیرند وباب بجوشانند باندکی بیخ وی چندانکه قوت باب دهد
زن دران نشیند اختناق رحم ودرد ان را نافع بود واکر با ورق توریک
ضماد کنند بر مفاصل کرم وسرد سود دهد وبخاصیت تسکین نقرس وضربان
دایم که حادث شود از ان بکند خاصه چون باندکی روغن کل بیامیزند و
حشیش وی لاغری اورد ومنفعت حب وی کفته شد **قطاه** مرغیست
کوچک بپارسی اسفرود کویند ومانند کنجشکی بود وبر روی شاخی بود و
کوشت وی را حرارت ضعیف بود ویبوست محکم نافع بود جهت کسی که
سده وضعف جکر واستسقا وتباهی مزاج داشته بود ومولد سودا بود و
صاحب منهاج کوید دشخوار هضم بود وغذایی بد دهد وضرر وی بروغن بسیار
کم شود ورازی کوید قطا وانچه بدان ماند از مرغان که کوشت ایشان
سخت بود سرکه مصلح ان بود ودر خواص ابن زهر اورده است که استخوان
قطا چون بسوزانند وخاکستر ان با زیت بجوشانند وبر سر اقرع طلا
کنند وبر داء الثعلب موی برویاند ومجربست **قطر** نحاس است و
کفته شود **قعبل** بیونانی سقراطیون کویند وسقلاریون کویند وان
نباتی است که بیخ وی در قوت وطعم مانند بصل الفار بود وبعضی بدل وی

کنند لیکن ضعیف تر از وی بود ودیسقوریدوس کوید در قوت مانند بصل الفار
بود وجون اب وی بکیرند وار دکرسنه بدان بسرشند وقرص سازند و
مطحول ومجنون را چون با ماء العسل بدهند نافع بود وصاحب منهاج کوید طبیعت
وی کرم وتر بود در درجه دوم وان نوع از نوع ازکاه است ومولف کوید نبات
وی کودکان شیراز آن را کبند او خوانند **قفد** نبات اکشوث است وکفته
شد ومولف کوید بشیرازی ان را حنکو کویند ودر فارس چنین بسیج شود
قفر الیهود انواع است یک نوع عرق الجبال کویند بشیرازی مومیای
ای خوانند وان نوعی که کوهی بود عرق کوه است که می جوشانند وی پالایند
ووی مانند زفت بود وبوی قیر کنند ونیکوترین ان قفر بصیص رزین بود
وسیاه چرکن بد بود وغش وی بزفت کنند وطبیعت ان کرم وخشک بود
در سیم وکویند خشکی وی در دوم بود مقوی اعضا بود وجون ببسته بکدازد
در شکم وسپیدی ناخن پیرد چون بمالند ومفتح خنازیر بود وچنین کوید انچه
خالص بود سودمند بود بنومان جهت کوفتکی کوشت وشکستکی اعضا
جون ضماد کنند از بیرون وبازیت بجوشانند وبیاشامند مجرب بود ومولف
کوید در شکستکی اعضا وکوفتکی عمل مومیایی میکند چندانچه امتحان کرده شد
وان را مومیای کوهی خوانند وبیونانی اسفلطس وابوطامون کویند و
کفر الیهود نیز خوانند ودر قوبا لطوخ کردن وبر تو س وعرق النسا ضماد کردن

نافع بود وچون بخود بر گیرند یا دخان وی نافع بود جهت اختناق
رحم واخراج آن وچون با جند بیدستر وشراب بیاشامند حیض براند وسرفهٔ
مزمن وعسر النفس وگزندگی مجموع جانوران را نافع بود وچون با شراب
وافسنتین بیاشامند وجنین بول براند وکرمها وحب القرع بکشد وقوت
شهوت بدید بود ودرد رحم سرد را نافع بود خوردن ودر آب طبخ ان نشستن عرق
النسا ودرد پهلو را سودمند بود وچون بگدازند وبا جواب حقنه کند قرحه امعا را
نافع بود واستنشاق دود وی ترکه را سودمند بود وچون بر دندان نهند درد
ساکن کند وچون با آرد جو وموم وبیطرون ضماد کنند بر توثی ودرد مفاصل نافع
بود وچون در چشم کشند سفیدی زایل کند ومجفف رطوبات بود وریشهای
نر واگر در موم کنند گوشت برویاند ودوی بادهای غلیظ که در معده بود بشکند
وچون در جایگاهی دود کنند مار وعقرب ومجموع گزندگان موذی بگریزند وصیادله
ولیرا السیرطم خوانند وشیخ الرئیس گوید مقوی اعصاب بود ووجع شش را
نافع بود ونفث ماده از سینه بیرون آورد ودر مرضهای خناق ولوزتین و
صلابت رحم را نافع بود وبدل ان گویند زفت است ودوی صداع آورد و
مصلح وی گلاب وکافور بود وشربت از وی مقدار دو درم بود **قفوندا**
نباتی است که قطابدان جراکنند ابن ماسویه گوید تخم وی گرم وخشک بود درسیم
مجفف رطوبات بود که در سر باشد ومحلل آن **قفلوط** نوعی از کراث شامی

است وگفته شود در کاف **قلقل** وقلاقل وقلقلان اسم درخت حب قلقل
است وگفته شد در حا **قلقاس** نباتیست که در آب روید وورق وی بورق
کدو ماند وساق وی ثمر نداشته باشد واصل وی ماند اترج بود بیرون سرخی
مایل بود واندرون سفید ودر طعم وی قبضی با حرافت از وی زایل شود و
وطبیعت آن گرم وتر بود در اول وگویند معتدل بود در گرمی وتر بود در دویم
وگویند خشک بود در دویم باه را زیادت کند وادمان اکل وی کردن مولد سودا
بود **قلب** باندلس حجر ازاعیه خوانند ومعنی ان کاس الحجر بود وسلیمان
حسان گوید ازبهر ان این اسم بوی نهاده است واین اسمی است از اسمای
نفه گران تخمی است صلب وسفید مانند نقره در سفیدی وصلابت ونبات وی
در اندلس بسیار بود وبمقدار کرسنه بود وکوچک ودر موضعهای حشن روید وقوت
این تخم انست که چون با شراب سفید بیاشامند سنگ بریزاند وبول وحیض
براند وریو وفواق را زایل کند وشکم ببندد وبواسیر را سودمند بود و
ومجفف منی بود وشربتی از وی دو درم بود **قلقطار** نوعی از زاج
است بپارسی زاج شتر دندان خوانند وان مصری بود وجالینوس گوید قلقند
مستحیل بقلقطار می شود ووی معتدل ترین زاجات بود وطبیعت ان
گرم وخشک بود درسیم حاد وقابض بود ومحرق بود وسوخته وی تخفیف
وروی بیشتر بود ولدغ کمتر ودر وی قبضی تام با حرارتی زیادت بود ومحرق

گوشت زیاده بود ورعاف را نافع بود ودر کحلها جهت جلا وغلظ جون
استعمال کنند وجالینوس گوید مجموع زاجات بدل یکدیگر باشند وصفت
مجموع گفته در زا **قلقدیس** هم نوعی از زاج است گرم بود در چهارم الطف
ومحرق بود ووی اقوی ترین زاجات بود والطف وصفت وی نیز گفته شد
در زا **قلقند** هم نوعی از زاج است ولون ان فیروزجی بود وگرم وخشک
بود تا چهارم وگویند حرارت وی درسیم بود ومجفف واکال بود با قبض واحراق
مجفف لحم بود قوی وناصور که در بینی بود سود دهد ومنع رعاف بکند وکرم گوش
بکشد وشکم ببندد ودفع مضرت نفط بکند اما خوردن وی منشف رطوبات
اصلی بود ومصلح وی شیر وشکر بود **قلت** ماش هندی است واز اجاب
الفلات خوانند ورنگ وی عودی وتیره رنگ بود بغایت تیره وبغایت املس
بود ونقد مانند گندمی کوچک بود ومطلق مانند شیافاتی بود که کحالان سازند
خاصه شیاف ابغر که بعینه قلت است وطبیعت وی سرد است در دویم و
تر است در اول وگویند گرم وخشک است فواق را زایل کند وسنگ گرده
ومثانه بریزاند وحیض وبول براند وشکم ببندد **قلوب** نیکوترین دل
آن بود که از جیوان کوچک دندان گیرند ووی گرم بود وصلب اصحاب کد را
نافع بود وچون مستحکم شود هضم ان غذایی بسیار دهد ومضر بود با آلات هضم
بسبب عسر انهضامی که دارد واولی آن بود که بسرکه ومری وانجدان وفلفل

وزیره وسعتر برند وبعد از ان زنجبیل مربا بخورند **قلی** نیکوترین کو از اشنان
گیرند وقلی الصباغین وشب العصفر نیز خوانند شیرازی خوانند وطبیعت ان
گرم بود درچهارم وخشک بود ومحرق واکال بود وبقوت تر از نمک بود و
بهق وجرب را نافع بود وگوشت زیادت بخورند وسعفه وجرب تر وقوبا
را طلا کردن نافع بود **قلفونیا** نوعی از صمغ صنوبر است ویونانی قوفا
گویند ودر راتینج صفت ان گفته شد وان علک یابس است وتخره گویند بپارسی
زنگباری گویند **قلدباردین** معنی ان بسریانی عود سنبل بود وگویند
ان دارشیشعان است وگفته شد **قلیمیا** اقلیمیا گویند وان انواع است
نفضی بود وذهبی بود ونحاسی ومعدنی بود وعمل بود از زر ونقره ومس
مرقشیثا گیرند ونیکوترین ان بود که از جزیرهٔ قبرس آرند واز زاد داب
یابند وبعد از ان معدنی وباید که لاجوردرنگ بود وطبیعت ان معتدل
است در حرارت وبرودت وخشک است درسیم وانچه عملی بود از زر و
ونقره وثقل انست واولی ان بود که بسوزانند جو در داروهای چشم کنند و
صفت سوختن وی انست که ان را در کوزهٔ گواری نو کنند وسران بگل بگیرند
ودر تنور نهند واقلیما نقره سردتر از اقلیمیا زر بود ودر وی تجفیفی وجلایی
باعتدال بود وفعل وی تحجیر در ابدان معتدل کند ودر گوشهای صلب وجرب
وریشهای تر که در بدن ودر چشم بود ودر روز کردن سودمند بود ودر مرهمها استعمال

كند وكوشت در جراحت برویاند واقلیمیای زر لطیف تر از اقلیمیای نقره بود
وهم چنین مغسول وی وصنعت سوختن وی مانند سوختن اقلیمیای نقره بود نافع بود
جهت ابتدای نزول اب وسفیدی وریش چشم زایل كند وجراحتها را پاک كند
از چرک وكوشت زیادت بخورد وقوت چشم بدهد وهمچنین نیز بلیغ بود وبدل ان
اقلیمیای زر ونقره مرداسنک سفید برد وصنعت غسل وی ان است كه باب
سحق كنند واب از وی میریزند تا ان زمان كه بر سر اب هیچ چرک نماند بعد از ان
بدست جمع كنند وبردارد واستعمال كنند **قلاری** نوعی از انجرت سفید
كه بر آن زردی باشد وصنعت نیز كفته شد **قماشیر** كاشر كویند وكفته شد
قمل قریش تم قریش كویند وان نقض قریش است وكفته شد **قمح**
حنطه است وكفته شد **قمحه** سفوف وذریره را قمحه خوانند وقصب الذریره
را قمحه خوانند وكفته شد **قمل** شپش كویند چون شپشی از سر بكیرند ودر
سوراخ باقلی نهند وصاحب تب ربع بخورد شفا یابد ومجرب بود **قنا**
بری قلال وغلول وقوبل كویند پارسی برغست وشیرازی سوره كویند وطبیعت
وی كرم وخشک بود در اول وكویند معتدل بود در كرمی و وی لطیف جلا ومقطع
بود وكلف وبهق را زایل كند وسودمندترین چیزها بود جهت برص خوردن
وضماد كردن وروغن وی بمالیدن در اندک روزی نافع بود وبر ریش پستان
ورق وی ضماد كردن نافع بود وسینه وشش را پاک كند از كیموسات غلیظ وسده

شش

شش وجكر وسپرز بكشاید واب وی شكم براند وضماد كردن بر بواسیر سود
مند بود وبر كزندكی مجموع جانوران ورازی كوید معده وجكر را نافع بود وطایم
محروری ورم ودی بود از بهر اطلاق طبیعت وقولنس كوید مولد سودا بود و
خاصه انچه بنمک نهند ومصلح وی روغن بسیار بود وصاحب تقویم كوید اصلاح
وی بهلیلج كابلی وسكر كنند وسعوط كردن باب بیخ ان دماغ را از رطوبات
غلیظ پاک كرداند **قنطوریون** قنطوریون غلیظ كویند ویونانی
طوماعا خوانند وتفسیر ان قنطوریون كبیر بود وبعضی موتی خوانند وورق وی به
ورق كردكان سبز ماند ونزدیک بورق كرنب بود وساق وی بساق
حماض ودرازی ان دو كز باشد كز بود وكل وی نخلی رنک بود وثمر وی
مانند خشكدانه بود ودر اندرون كل وكل وی مانند پشم بود وبیخ سطبر وصلب بود
وثقیل ودرازی دو كز بود واز رطوبت پر بود وبطعم حریف بود باندک
قبضی وبلون چون بود ودر وی اندک حلاوتی بود ولون وعصاره وی
مانند خون بود وجالینوس كوید بیخ وی حیض براند وبچه مرده بیرون
آورد واز ان زنده بیرون اورد وتباه كند نفث دم را نافع بود ومقدار
شربتی از وی دو مثقال بود ودیسقوریدوس كوید اكر شارب بیخ تب
داشته باشد باب بدهند واكرنه بشراب وشربتی از وی دو درم بود وموافق
بود جهت درد پهلو وربو وسرفه كهن ونفث دم از سینه ومغص ودرد

كبیر

رحم ومجموع را سودمند بود واكر بشكل فرزجه از وی بسازند وزن بخود
بركیرد حیض براند وبچه بیرون اورد وعصاره وی همین عمل كند ومصلح ان
اب لسان الحمل وطین قبرسی بود **قنطوریون صغیر** قنطوریون دقیق
كویند ویونانی طولیطون ومعنی ان قنطوریون دقیق بود وبعضی طومقودن
كویند وتفسیر ان قنطوریون صغیر بود وبعضی مردمان ملسمیون كویند وساق
وی باریک بود ودرازی یک وجب بود وكل وی سرخی بود كه بكبودی
مایل بود وورق وی بورق مشكطرامشیع ماند وبیخ وی كوچک بود وبیخ
منفعت ندارد وطعم قنطوریون باریک بغایت تلخ بود ومنفعت وی
در قضبان وورق وزهر بود ومنفعتی بسیار دارد قولنج كه سبب ان بلغم
بود سودمند بود وبچه مرده بیرون اورد وكزاز را نافع بود واعصاب
ودماغ را پاک كرداند تنقیه تام ومصروع را بغایت كمال مفید بود و
مسهل اب زرد بود وخام مسهلی بغایت بود مره صفرا كه با بلغم مخاطی امیخته
بود براند ودرد مفاصل وعرق النسا ودرد قولنج چون بیاشامند یا بدان
حقنه كنند نافع بود ومقدار شربتی از وی دو مثقال بود ودر حقنه پنج درم
وعصاره وی سودمند بود جهت درد سر كه از حرارت افتاب خیزد یا از خوردن
شراب صرف چون با سركه بكدازند وبر صدغین وبر پیشانی ضماد كنند وریش
سر زایل بعد از انكه سر را بنوره بمالند وموی بسترند وپاک بشویند پس این عصاره

بسركه

بسركه بكدازند وبر سر طلا كنند وچون باب وعسل آمیخته حل كنند ودر موی بمالند
شپش ورشک بكشد واكر این عصاره باب بمالند وبر روی سنک بزكه
كارد بدان تیز كنند وبر پیشانی لطوخ كنند اب رفتن از چشم باز دارد واكر بشیر
دختران حل كنند وطلا كنند بر پلک چشم درد ورم از ان نافع بود ومجموع دردهای كهن
كه در چشم بود زایل كند مثل جرب وسبل وشعره وسفیدی كه در چشم بود وریش
كه در طبقه قرنیه بود مجموع انرا نافع بود واكر با روغن خیری یا سوسن بكدازند وده
نیم كرم در كوش چكانند درد وضربان زایل كند ونافع بود جهت ریش كه
در كوش بود واكر كرم در ریش كوش تولد كرده باشد باب ورق شفتالو
حل كنند ودر كوش چكانند ومجموع علتهایی كه در كوش بود زایل كند مانند
طنین ودوی وقرحه واكر باب تره حل كنند ودر كوش چكانند كرانی
كوش زایل كند وری كه عصب سمع را بود بكدازد ومجموع ریشهایی كه
در بینی احداث كند نافع بود ورعاف را زایل چون باسركه حل كنند وقدری
زاج سوده بروی اضافت كنند ودر بینی چكانند البته رعاف ببندد وریش
كه در دهان بود وریم از ان روانه بود وبوی دهان كنده شده باشد چون
بشراب كهن قابض حل كنند وبدان مضمضه كنند وزمانی در دهان نكاه دارند
بغایت نافع بود وكسی را كه بوی دهان كنده شده باشد بی سببی بكلاب حل
كنند وبدان مضمضه كنند وزمانی دیر در دهان نكاه دارد شفا یابد وجهت طراوه

ودرم لوزتین وشقاق لبها وخناق ودندان متحرک مجموع نافع بود وچون
باشراب بر سنگ سبز حل کند وبر موضع گزندگی زنبور نحل مالند نافع بود و
عرق النسا ووجع وزکین وگزندگی مجموع جانوران زهردار نافع بود وچون یک
درم از وی در پست دم ابی که باد اورد وخشک در وی جوشانیده باشند
حل کنند وبیاشامند وصاحب منهاج گوید افراط کردن قنطوریون مسهل خون
بود ومصلح وی صمغ عربی وکثیرا بود واسحق گوید مضر بود بسر ومصلح وی
عسل بود وگویند بدل وی بوزن وی ورق حنا ودو دانگ ان سورنجان
وبوزن ان لبنی بود وگویند بدل ان بوزن ان پرسیاوشان ونیم وزن
ان ورق حنا بود **قنبیط** نوعی از کرنب است بپارسی کرنب رومی
خوانند وبهترین ان تازه زرد رنگ بود وطبیعت ان سرد بود باعتدال
وگویند گرم بود دراول وخشک بود در دویم وسده را بگشاید وخمار را
نافع بود ومنع مستی بکند هم چنانکه کرنب وطبیخ وی نطول کردن بود در
مفاصل سودمند بود ووی غلیظ بود وخون را غلیظ کند وقولنج در خواسی
پهلو احداث کند واولی ان بود که نیک بجوشانند بار روغن بسیار ویا گوشت
فربه وسرکه ومری ودارو های گرم بخورند **قنه** بارزد است بشیرازی
مرز گویند وطبیعت ان گرم است در دویم وگویند درسیم وخشک است در
دویم ملین ومحلل بود خنازیر وبثور علی سینه وصلاح وگراز وجع را سودمند بود

دهم و

ومعروح چون بوی وی بشنود باخود اید وسدد را نافع بود وکلف زایل
کند واگر بر دندان خورده نهند نافع بود وخناق رحم چون باشراب بیاشامند
نافع بود ووی تریاق پیکان زهردار بود واز دود وی مجموع گزندگان بگریزد
ووی مقاومت با مجموع زهرها بکند نزدیک بسکنج وچون بخود برگیرند
بچه بیندازد واز خواص وی انست که منفعت وباقی منفعت وی درباب
بادر بارز دگفته شد وصاحب تقویم گوید محرور وی فراج را صداع آورد و
مصلح ان روغن بید مشک وکافور بود ویا روغن بنفشه وکافور وصاحب
منهاج گوید مصلح وی اشق است وگویند بدل وی در ضعف معده وجگر یک
وزن ونیم ریوند چینی است وباقی ابدال ان درباب بارزد گفته شد **قنبیل**
صاحب منهاج گوید بزر وی رملی است وصاحب جامع گوید از قول تمیمی که ان
یکی از منها است که از اسمان می افتد در بادیه یمن واز قول رازی هم چنین
گوید وصاحب تقویم نیز هم چنین گوید واز قول دیگر گوید خاکی است سرخ زرد مایل
گشته زرد وگرد در فی الجمله طبیعت وی گرم وخشک است در درجه سیم وتمیمی گوید
گوید گرم وخشک است ودر اول درجه دویم ومحققی قوی بود ورازی ومسیح
گویند سرد وخشک است وشیخ الرئیس گوید گرم وخشک است در دوم وابن
گوید در وی قبضی تمام بود ووی حب القرع ومجموع کرمها را بکشد وبیرون
اورد ومنشف رطوبت ریشها بود وبثرها که بر سر وروی طفلان پیدا شود وکرم دهان

پرتند

ماسیه

آن را دابه خوانند واطبا از اسعفه گویند چون بروغن گل چرب کنند وقیفل
بدان باشند خشک گرداند ونشف رطوبات ان بکند وجرب را نافع بود و
مقدار شربتی از وی تا دو درم بود وگویند مضر بود بامعا ومصلح وی شیخ ارمنی
بود وبدل ان رازیانه است وگویند مصلح وی انیسون است وبدل ان
ترمس وبرنگ کابلی گویند مضر بود بمعده ومصلح آن مصطکی وانیسون بود
قنفذ بپارسی خارپشت گویند وان بری بود وجبلی بود وبحری بود وبحری
نوعی از بری بود وجبلی بزرگ بود وان را دلدل خوانند وطبیعت ان گرم
وخشک بود بغایت ومحلل بود وگویند گوشت بری تر بود ومجذوم را بغایت
نافع بود خاصه گوشت بری خشک کرده وجهت کودکان که در جامه خواب
کمیز کنند وگزندگی جانوران را نافع بود ومقدار ماخوذ از وی پنج درم بود و
نمکسود کرده بود وبا سکنجبین جهت استسقا وفالج وداء الفیل ودرد گرده
سودمند بود وادمان خوردن وی عسر البول احداث کند از بهر انکه مضر بود
بمثانه واصلاح ان بعسل کنند وگویند به تخم کرفس وشکر وشیخ گوید گوشت
بری وی خنازیر را بغایت نافع بود ومرضهای عصبانی مجموع سود دهد وسل
وتب های مزمن وگزندگی جانوران وغافقی گوید ادمان اکل وی کردن
مفسد معده وجگر بود وپیه وی منع انصباب مواد از احشا بکند وخاکستر
پوست وی داء الثعلب را نافع بود وچون بازفت تر بمالند ودیسقوریدوس گوید

کونی

که نوع بری معده را نیکو بود وطعم وی خوش بود وملین شکم ومدر بول بود
وپوست ناسوخته وی باادویه که موافق جرب بود بیامیزند جرب را زایل
کند واگر بسوزند وباادویه خلط کنند که موافق ریش بد بود وسر را بدان
بشویند جذب ماده بکند وریش پاک گرداند وگوشت زیاده بخورد وجگر بری
چون خشک کنند ودر خرقه با قثاب گرم موافق استسقا رحمی بود ومزاجی که گوشت
وی بدان مناسب بود وزهره وی چون با موم برشته وبخورند بچه مرده
از شکم بیرون اورد وچون زهره وی در چشم کشند سفیدی چشم زایل کند
وبقراط گوید گوشت وی چون با سرکه عنصل بخورند مجذوم را نافع بود و
تشنج امتلای ودرد گرده ومفاصل را سود دهد **قنب** سه نوع است
بری وبستانی وهندی بری غضبان وی مانند خطمی بود ولیکن بغایت سیاه
بود وورق وی مانند ورق بوستانی بود اما خشن بود وسیاهی کمتر و
سفیدی بر وی غالب بود وزهر وی سرخ بود وثمر وی مانند فلفل بود
نزدیک بحب الصنوبر وبیخ وی چون بپزند وبر ورمها گرم ضماد کنند وبر ورم
واعصابی که کیموسات در وی منجمد شده باشد ورم ساکن کند وکیموسات بگدازند
وعصاره وی درد گوش را نافع بود وازان بستانی تخم ان را شهدانج خوانند
چون بسیار بخورند قطع منی کند وچون تخم ان تر بکوبند واب ان
بگیرند ودر گوش بچکانند درد گوش را سود دهد وجالینوس گوید تخم وی بادها

بشکند و محلل نفخ بود و مقوی محکم و اگر بسیار خورند منی را خشک گرداند و
شیخ الرئیس گوید وی بدبود و قلیل الغذا بود و دمشقی گوید طبیعت وی
گرم بود در دوم و خشک بود در اول و منشف رطوبت معده بود و قاتل
دیدان و چون باب ان سعوط کنند دماغ را پاک گرداند اسحق بن عمران گوید که
عسر الهضم بود و معده را بد بود و صداع اورد و شکم ببندد و بول براند و
مصلح وی شراب لیمو بود و اسحق بن سلیمان گوید تخم وی چون بریان کنند
مضرت وی کمتر بود و دفع مضرت وی بسکنجبین کنند که بعد از وی بپاشامند
اما ورق وی چون بکوبند و باب ان سر بشویند موها را پاک گرداند از خشکی
و سفیدی و رازی گوید مصدع و مظلم چشم بود و دفع مضرت وی باب سرد
و برف یا رب فواکه ترش کنند و نوع سیم که ان قنب هندی خوانند و بشیرازی
بنک گویند و سبز گویند و بتازی حشیش خوانند و بعضی ورق الخیال خوانند
و وی نوع بود که مجنن بود و اگر زیادت استعمال کنند کشنده بود و
نوع مفرح بود و طرب اورد و نشاط و اشتهار کاذب اورد و نوع
بود که حزن اورد و خیالهای فاسد بد اورد و نوع بود که مقوی باه بود
وانچه نیکو بود مقدار ماخوذ از وی یکدرم یا دو درم بحسب مزاج استعمال
کنند و ان بود که اگر زیادت ازین مقدار بود کشنده باشد و اگر کسی بسیار
خورده باشد دفع مضرت وی بقی کنند با روغن گاو و اب گرم تا هیچ در معده

نماند و شراب حامض بغایت کال نافع بود **قنلش** کنلش گویند و
وگفته شود و قندس نیز اسم حیوانی است معروف **قند** عصیر نی شکر چون
منجمد گردانند قند خام خوانند بعد از ان چون دیگر بریزند ان را الملوج خوانند
و بهوسا نگر خوانند **قنفهر** صمغی است ناخوش طعم که از بلاد مغرب خیزد
و گویند سندروس است و گویند سنگی است که از بلاد مغرب خیزد
و مولف گوید انچه محقق است صمغی است شفاف مانند سندروس و ان را
لعل عنبری خوانند و وی اثر ریشها ببرد و درد دندان زایل کند و
چشم را روشن کند و ماء العسل ربوز را نیکو بود و چون قدری از وی با
سکنجبین و اب بیاشامند بدن را لاغر کند و چون سه روز بیاشامند
سپرز ضعیف کند و با ماء العسل حیض براند و گویند نوع از سندروس
نارسیده است **قنطاد** ساداوران است و گفته شد **قنطار** دم
الاخوین است و گفته شد **قنابر** یونانی رد ربوس خوانند و ان نوعی
از عصافیر است که بشیرازی ان را چغوک گویند و دیسقوریدوس گوید فربه
چون بریان کنند و بخورند در قولنج را نافع بود و جالینوس گوید چون
با سفیدباج بپزند و با مرق وی بخورند قولنج را سودمند بود و رازی گوید
مرق وی شکم براند و گوشت وی شکم ببندد و صاحب منهاج گوید نیکوترین
ان فربه بود بریان کرده و طبیعت وی گرم و خشک بود شکم ببندد

دمرق وی قولنج را نافع بود و غذای وی نیکو بود و مانند عصافیر بدنبود
با انکه مجفف بود و مضر بود برطوبات و اولی ان بود که با روغن بادام
استعمال کنند **قوقالس** دو قواهر یا دو قوری خوانند و دوا یا
اغریا گویند و ان نوعی از دوقس است بادها را بشکند و علت سعال را
نافع بود و مغص را ساکن کند و شکم براند و عصارهٔ وی در بن دندان مالیدن
مالیدن نافع بود و چون بخورند عرق از بدن بیرون اورد و بول
براند و بشیرازی ان را زم خوانند و ان بری بود و انچه جبلی بود به
شیرازی بدران خوانند و از اذوایا اغریا خوانند **قومنی** مرز خوانند
و در میم گفته شود **قوسیا** قسطاست و گفته شد **قونیا** یونانی اب خاکستر
خوانند **قوطولیدون** اذان القسیس گویند و زلایف الملوک خوانند
اهل مغرب و گویند نوع از حی العالم است و گویند نباتیست که منفعت
وی مانند حی العالم بود و ورق وی و بیخ وی سنگ بریزاند و بول براند
و چون ضماد کنند بر ورمهای گرم و حمره و خنازیر و شقاق که از سرما بود
و التهاب معده نافع بود **قوتیرا** گویند طباق است و گفته شد و گویند
ینبوتست و گفته شود **قوقی** صاحب منهاج گوید حیوانیست بحری
در قوت نزدیک بجندبیدستر گوشت وی صرع و اختناق رحم را نافع بود
و هم این اسم را قضم قریش گویند که ان ینبوتست و گفته شود **قوطوما**

اذربون بری است و گفته شد **قود** قطن است و گفته شد **قوانص** بهترین
سنگدان ان بود که از او زفربه تازه گیرند و وی غلیظ بود و غذا بسیار
دهد و پوست اندرون وی چون خشک کنند و سحق کرده با شراب بیاشامند
درد معده را نافع بود خاصه پوست سنگدان خروس و وی غذای اصحاب
کد بود و چون منهضم شود و خون نیک از وی متولد شود و انچه از ان مرغ خانگی
بود زود منهضم نشود و مولد قولنج بود و اولی ان نیک بجت کنند و نمک و مری
اضافت کنند و بخورند **قوثر** درخت وج است و گفته شود **قودساما** عود
بلسان است و گفته شد **قیمولیا** طین قیمولیاست و گفته شد و طفل طلیلی
خوانند **قیقهن** نیقهن نیز گویند و ان قنقور است و گفته شد **قینا** نوع از برنجاسف
جبلی است و بهترین ان تازه بود و طبیعت ان گرم است در اول و گویند
در سیم یا دوم و خشک است در دویم و گویند در سیم و گویند ترست در
اول و گویند گرم است در دویم و خشک است در اول و وی مسهل صفرا و
کرمها بود و جالینوس گوید کل وی نیکوتر از افتیمون بود و در وی تلخی
بود و چون بسوزانند داء الثعلب را نافع بود با روغن تربزه و جهت
موی ریش کسی که دیر براید چون بمالند زود براید و وی حیض براند و سنگ
گرده بریزاند و عرق النسا و مفاصل را نافع بود و روغن وی انضمام رحم
و عسر البول را نافع بود و چون در خانه بگسترند گزندگان بگریزند و چون

باشراب بیاشامند زهرها را نافع بود وگزندگی عقرب و رتیلا و مقدار
شربتی از وی یک از وی یک مثقال بود تا دو درم و موافق جراحتهای تر بود و بدل
کران بگزد دو وی بجه بیرون آورد و **ابخی** گوید مضرت بشش و مصلح وی
شیخ از منی بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی صمغ و کثیرا و خشخاش بود
و بدل وی در درد و کم ارسردی بود و گویند بابونج است **قیطافون**
ترمس است و گفته شد **قیطس** اس است و گفته شد **قیشور** حجر القیشور
خوانند و حجر الشع و فنک نیز گویند وان نوعی از کف دریا است و مولف گوید
ان مانند سنگی است سفید و خفیف بسیار در ان بود و درمیان کف دریا و
مرجان سفید بسیار بود و در حمام دست و پای بدان مالند و صلبی نداشته
باشد و اولی ان بود که سوخته استعمال کنند و طبیعت ان گرم و خشک است
و لطیف دندان را جلا دهد و براق و سفید گرداند چون بدان سنون
کنند و در ستردن موی استعمال کردن موی بستردد و ریشهای عمیق بر
گرداند و گوشت بر ویاند و گوشت زیادت بخورد و اگر در خمی شراب
اندازند که جوش بود از جوش باز ایستد در زمان و صفت سوختن وی
چنان بود که در شیب اتش کنند تا گرم شود بیرون اورند و در شراب ریحانی
اندازند پس دیگر در شیب اتش کنند و دیگر در اب اندازند پس سیم بار
در شیب اتش کنند چون گرم شود بیرون اورند و رها تا سرد شود پس

بر دارند و بوقت حاجت استعمال کنند بن دندان را محکم گرداند و تاریکی
و شبکوری زایل کند **قیرس** بیونانی شمع را گویند و گفته شد **قیر** قارت
و بپارسی قیل گویند **قیل** زفت ترست و گفته شد **قیسوس** قسوس گویند
و گفته شد و اینجا نیز گفته شود سه نوع است سیاه و سفید و سرخ و مجموع حریف
و قابض باشند و یک نوع از ان نبات لادن است و ان گرم بود
باقی انواع ان سرد بود و طبخ ان چون با شراب بیاشامند گزندگی رتیلا را
سود دهد و صمغ وی شبش را بکشد و چون با شراب و موم بیامیزند منع تساقط
موی بکند و بخور کردن منع استسقی بکند و بخود بر گرفتن بچه بیرون
آورد و ترو وی بر سبز ضماد کردن نافع بود و بخود بر گرفتن حیض
براند **قیوندی** شحم قاوندی خوانند و شحم قیند و ندی گویند و گفته شد
قبلوط ورق کندنا رشامی است و گفته شود **قیروطی** موم روغنی
بود و مرهمی که از موم و روغن گل و صندلین و ورق گل سرخ و اکلیل
الملک و زعفران و کافور سازند از اقیروطی خوانند والله تعالی اعلم بالصواب

باب الکاف

کادی کدر خوانند وان نباتست که در بلاد عرب و نواحی عمان و یمن می
باشد و گویند طلع انجاست ابن شمحون گوید بیشتر در زمین هند بود و درخت
وی مانند درخت خرما بود لیکن درخت وی دراز نبود نخل و طلع وی مانند

طلع خرما بود و پیش ازانکه از پوست بشکافد و بیرون آید می گیرند
و از اندرون پوست بیرون می اورند و در روغن می اندازند و باقتاب
می پرورند تا روغن قوت وی اخذ میکند و مولف گوید در گرمسیر
شیراز بسیار بود و بپارسی گل کیدی خوانند و بوی عظیم خوش دارد
تا بحدی که جامه که بوی وی بگیرد تا ریزیده گردد بوی از وی زایل نشود
و رازی گوید جذام را قطع کند و وی معتدل بود و شراب وی حصبه
و جدری را نافع بود تا بحدی که کسی را که ابله بیرون آمده بود نه عدد
چون شراب کادی بیاشامد بده عدد نرسد و بدل ان بوزن ان صندل
سرخ و بوزن ان بتم بود **کاوجشم** بهار است و گفته شد **کافور**
چند نوع بود و شیخ الرئیس گوید قیصوری و ریاحی سفید بعد از ان
ازاد و اسفرک و ازرق و نیکوترین ان قیصوری و ریاحی سفید بود
مانند برف و طبیعت ان سرد و خشک بود در سیم منع ورمهای گرم بکند
و محروری مزاج و اصحاب صداع صفراوی بوییدن وی تنها یا با صندل سرشته
بگلاب یا با گل بارسی نافع بود و مقوی حواس و اعضا ایشان بود
و چون ادمان بوییدن وی کنند قطع شهوت جماع بکند و چون بیاشامند
فعل وی اقوی بود در این باب و اگر مقدار دو جو با اب کاهو هر روز
سعوط سازند قطع حرارت دماغ کند و خواب آورد و صداع زایل کند

و خون بینی باز دارد و به بندد و با اب بادروج و عصیر بلخ یا با اب گشنیز
تر یا عصیر لب سبز همین عمل کند و رازی گوید سرد و لطیف بود و صداع
گرم و ورمهای حاده که در سر و جمیع بدن بود سود دهد و اگر بیاشامند
سردی گرده و مثانه و اثین بیدا کند و وی شکم صفراوی به بندد
و دانکی از وی ورمهای گرم را نافع بود و طلاع زایل و باد و بهاجنه
در چشم که از گرمی بود نافع بود و یک درم از وی خلاص دهد از سم
عقرب حرارت با اب سیب ترش و ربع مثقال با پشیز نافع بود جهت
کسی که قرون سنبل خورده باشد با اب انار و شیره تخم خرفه با برف
و بسیار وی بری زود آورد و قطع باه بکند و سنگ گرده و مثانه
تولد کند و مصلح وی معجون گل بود و بوییدن وی در تنها سهر آورد
و مصلح وی بنفشه و نیلوفر بود و گویند زعفران و ماسرجویه گوید شخصی شش
مثقال کافور به نوبت بخورد و معده وی فاسد شد و قطعا طعام هضم
نمی شد و شهوت وی منقطع شد و هیچ زحمتی دیگر بر وی عارض نشد و
گویند چون در روغن گل حل کنند و در بینی چکانند سوء المزاج گرم که نه
از ماده بود که در دماغ و چشم متولد شود و علامت وی ان بود که در
طلوع افتاب تا نیم روز زیادت می شود و چون نیم روز گذشت تا آخر
روز ساکن می شود و چون شب رسید مرتفع شده باشد و سبب وی ان

بود که بسیار در افتاب در زمان گرم در نگ کرده باشد وجون به
هوای سرد رسیده باشد سر را برهنه کرده باشند ومشام وی بسته شده
باشد وجون با روغن گل وسرکه بیامیزند وبر پیش سر طلا کنند صداع
گرم را نافع بود وتعدیل وی بمشک وعنبر کنند ومقوی ومفرح بود وکهربا
مشارک وی بود درین معنی لیکن کافور اقوی بود در خاصیت وبدل
وی دو وزن وی طباشیر بود وگویند بوزن ان طباشیر وبوزن صندل
سفید **کاسُ الجر** بزر الثعلب است وگفته شد در قاف **کاشم** کراث
الکرم است وگفته شود **کاوزبان** گیاهی است که ان را بعربی لسان
الثور خوانند نافع بود جهت فزع وبلغم را زایل کند ومفرح بود وغم برد و
باقی منفعت وی در لام گفته شود **کاشم** انجدان رومی بود و بیونانی
لیقسطیقون گویند وان سیسالیوس است ونیکوترین ان زرد تر
بزرگ ورق بود مانند ورق انجدان ودر قوت مانند کمون بود و
طبیعت وی ابن ماسویه گوید گرم وخشک بود در سیم وصاحب منهاج
گوید گرم بود در وسط درجه سیم باد را بشکند ومفتح ومنضج بود وطعام
را هضم کند ومقوی معده بود ویک درم از وی با شراب مسهل دیدان
بود وحب القرع وبول وحیض براند وگزندگی جانوران را نافع بود و
سده جگر بگشاید ورطوبت معده کم کند وقراقر زایل کند ودو درم از وی

باب گرم مستسقی را سود دهد وگویند مضر بود بمثانه ومصلح وی تخم رازیانه
بود وجالینوس گوید بدل آن در ادرار تخم انجره بود یا تخم گندنا ودر ورق
گویند بدل کاشم بستانی بوزن ان وربع وزن ان زیره سفید بود
کاکنج بپارسی عروس در پرده گویند ویک نوع بشیرازی کحومن گویند
وبیونانی تنعاین وقوت وی نزدیک بقوت عنب الثعلب بود وخاصه
قوت ورق وی ونیکوترین حب ان گویند کوسه بود وصاحب منهاج گوید
نیکوترین ورق ان بستانی بود وطبیعت ان سرد وخشک بود تا درجه دوم وگویند
در دویم وگویند در سیم ربو ولهث وعسر النفس را نافع بود وشریف گوید
اگر از حب وی هر روز یک مثقال فرو برند از یرقان خلاص یابند وبادرار
بول واگر زن بعد از طهر هفت روز هر روز هفت حب فرو برد منع الحبل بکند
ووی جگر وگرده ومثانه را نیکو بود وادرار بول بکند وقرحه که در
مجاری بود بول سود دهد وفولس گوید گرما وحب القرع بیرون آرد
چون جزوی از خشک وی با جزوی شیخ ارمنی سحق کنند وبپاشامند
ومقدار شربتی از وی دو درم بود ومخدر سر بود ومصلح ان معجون گل
بود وجالینوس گوید بدل وی عنب الثعلب بود وگویند عنب الثعلب
بود وحب الشا **کاربا** کهربا است وگفته شود **کاوزهرج** جاوریج
گویند وان حجر البقر است وگفته شد **کبر** بیونانی قتاریس خوانند و

ویشیرازی کورک ووی ثمره بود مانند حبی وثمره دیگر دارد مانند قثا و
وان را قثاء الکبر خوانند ووی حریف بود بغایت وگرم وجون در خم
شراب اندازند شراب را از غلیان باز دارد مانند خردل ونیکوترین
ان بستانی بود وسودمندترین پوست بیخ ان بود وطبیعت ان گرم و
خشک بود در دویم وگویند در سیم ووی محلل بود واصل وی مقطع و
ملطف بود ودر پوست بیخ وی مرارت وحرافت وقبض بود وخنازیر و
صلابات بگدازاند وریشهای پلید حکه کن وعرق النسا ودرد ورکین
وتشنج عضله را نافع بود وپوست بیخ وی جهت درد دندان بغایت مفید
بود ونیکوترین چیزها بود جهت سپرز خوردن وضماد کردن خاصه
با آرد جو وبسیار از وی ماده غلیظ سوداوی از سپرز مستفرغ گرداند
ومسهل خلط خام بود وحیض براند وکرمها بکشد وباه زیادت کند ووی
تریاق سمها بود والجه بر که نهند سده سپرز بگشاید وصلابه ان بگدازاند
وبلغم از معده پاک کند ودیسقوریدوس گوید تره وی ثمره وی جون
با نمک بود وبخورند شکم نرم کند ومعده را بد بود وتشنگی آورد وجون
از ثمره وی سی روز هر روز دو درم با شراب بیاشامند ورم سپرز بگدازاند
وبول براند ومسهل دم بود وجون بیاشامند عرق النسا را نافع بود وحیض
براند وجون بخایند قلع بلغم بکند ودانه وی جون با سرکه بپزند وبطبیخ ان مضمضه

کند

کنند درد دندان ساکن کند وجون پوست بیخ وی بغایت خرد بکوبند وسحق
کنند وبا سرکه کهن بیامیزند وبر بهق سفید لطوخ کنند زایل بکند وورق وی
وبیخ وی جون بکوبند وبر خنازیر ورهای صلب استعمال کنند بگدازاند
وجون بکوبند وقتی که تر بود واب ان بگیرند ودر گوش که کرم بود بچکانند
کرم بکشد وبصری گوید ورق وی وثمر وی در قوت مساوی باشند لیکن
ثمر اقوی بود از ورق بیخ وی اقوی بود از هر دو وپوست در اصل وی
بیشتر بود که حرارت وطبیعت کبر گرم وخشک بود در سیم معده را بد بود و
جون بسم که پرورند دفع ضرر وی بکند ومضرت بمعده نرساند وفارسی گوید
کبر تریاق است وبوی دهان خوش کند وباد بشکند وباه را زیادت
کند وخوزی گوید کبر ناصوری که در ماق بود شفا دهد وبیخ وی جون دو د
گشنه در شیب بواسیر را نافع بود وطبری گوید بیخ وی ریشهای تر جون
بر وی نهند از بیرون وجون بپزند واب را بر سری که ریش باشد بر
وسر را بدان بشویند زایل کند وجون با فلفل وسداب بخورند نافع بود
سده که در جگر بود از سردی واسحق بن عمران گوید حب وی غذای بد
بود ومتعفن شود وبهره سودا مستحیل گردد وتره وی نیکوتر بود از وی
وابن سمجون گوید نفاخ وقضبان وی نافع بود جهت سپرز واولی ان
بود که چند روز در نمک اب خوابانند وبعد از ان باب شیرین بشویند ودو تو

زند

یا سه نوبت بعد از ان ابر که نهند و چهل روز بخورند سپرز بگدازاند اما باید که پوست
شسته بریزند و بخورند و گویند مضر بود بمثانه و مصلح ان اسطوخودوس بود
و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی خولنجان و عسل بود شابور گوید بدل تره وی
حب وی و ورق وی بود **کبیکج** کف السبع خوانند و یونانی بطراخیون گویند
وان نوعی از کرفس بری است و بعضی سالس اغریون خوانند و وی انواع
بسیار است نوع اول ورق ان مانند ورق کشنیز بود اما از وی پهن تر بود
ولون وی بسفیدی زند و در وی رطوبتی لزج بود و گل وی زرد بود و
ساق وی سطبر بود و بدرازی یک گز بود دراز تر بود و بیخ وی کوچک بود
و سفید بغایت تلخ و گره داشته بود مانند خربق و این نوع نزدیک آبهاء
روان روید و نوع دوم تیره رنگ بود و بغایت حریف بود و نوع سیم
کوچک بود و گل وی ذهبی رنگ بود و ان را شیرازی کس و بران خوانند
و باصفهانی موسک و نوع چهارم هم بنوع سیم ماند لیکن گل وی شیر سفید بود
و طبیعت هر چهار نوع گرم و خشک بود در چهارم و گویند در سیم و بغایت حده
و لدغ بود و از بیرون بهر عضو که نهند ریش کند و جالینوس گوید نشاید که
طبیب ازا استعمال کند که بخاصیت محرق حرارت غلب است و از سموم قتاله
است و بر برص چون و بر برص ناخن و جرب و داء الثعلب و حیه و ثالیل
طلا کردن با سرکه نافع بود و چون بپزند با سرکه و آب آن بر سعفه نطول کنند نافع

بود

بود و چون سحق کرده بر دندان نهند بریزاند و بیخ وی از معطسات قوی
بود و وی موج اختناق بود و اصلاح ان بشیر و نشا کنند و صاحب منهاج گوید مداوای
انکس که ان خورده باشد مانند مداوای کسی که بلادر خورده باشد **کبابه**
حب العروس خوانند و در قوت مانند فوفل بود لیکن از وی لطیف تر بود و
نیکوترین ان خوشبوی بود که زبان را بگزد و طبیعت وی گرم و خشک بود
تا دوم و اسحق گوید گرم و خشک بود در سیم و مسیح بن الحکم گوید در وی قوت
متضاده بود از حرارت و برودت و حرارت بر وی غالب بود و شکم به بندد
و سده جگر و گرده بگشاید و مجاری بول پاک کند از ریگ و حلق را صافی کند و
ریش مقعد که در انجا بود و طلا که در دهن بود سود دهد و چون بخایند و آب ان
بر قضیب مالند زن را لذتی حاصل شود و وی قوت معده و اعضای باطنی بدهد
چون بیاشامند و چون در دهان نگاه دارند لثه را نیکو گرداند و بوی دهان
خوش کند و آواز صافی کند و نفس معطر گرداند و سنگ گرده و مثانه
بریزاند و با بول بیرون آورد و شیری ابیض را نافع بود و چون دو دانگ
از وی با سکنجبین بیاشامند و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی مصطکی بود و
گویند مصدع بود و مصلح ان صندل و گلاب بود و گویند بدل ان هیل بود و گویند
و دار چینی **کبریت** بپارسی گوگرد خوانند و ان معدنی بود و صاحب منهاج
گوید زرد بود و سفید بود و صاحب جامع از قول ماسرجویه گوید که ان سه نوع

هیل

است سرخ و سفید و زرد و از قول اسحق بن عمران گوید چهار نوع است
سرخ و سفید و زرد و سیاه و ابن سمجون گوید کبریت چشمه است روانه و
چون منجمد شود کبریت گردد و زرد و سفید و تیره بود و کبریت احمر از جواهر
بود و معدن وی در ان است که موراند که سلیمان علیه السلام را بر ایشان
بگذشت و ان موران مانند چهار پایان تند بزرگی و ارسطوطالیس گوید گوگرد
سرخ در معدن خود بشب افروخته شود مانند آتش و روشنی ان بچند فرسنگ
برسد پیرامون ان و چون از معدن بیرون آورند این خاصیت ندهد و در
اکسیر مستعمل کنند سپید را سرخ گرداند صبغی نیکو و طبیعت کبریت دمشقی گرم
و خشک است تا چهارم و چنین گوید در سیم و وی ملطف و جاذب بود و برص
را زایل کند و چون سحق کنند و بر موضع گزندگی جانوران زهردار پاشند
یا با آب دهان بسرشند و بران موضع نهند یا بکتیرا بسرشند و بران یا بکمیز
بسرشند یا بسرکین کهن یا بپیه یا بعلک البطم بغایت نافع بود و با سرکه بر بهق
مالیدن نافع بود و دفع مضرت تنین بحری و گزندگی عقرب بکند و چون با سرکه
بدانی بمالند و جرب ریش شده و قوبا صمغ البطم نافع بود و بخور زدن نیز
همین عمل کند و با نطرون بر ثوس ضماد کردن سود مند بود و آب وی حیض
براند و بخور کردن زکام و نزله را نافع بود و چون سحق کرده بر بدن
باشند قطع عرق کنند و چون دود کنند در شیب زن ابستن بچه بیندازد

دود

و دود وی موی را سفید گرداند و ارسطوطالیس گوید گوگرد سرخ داء الصرع و سکته
و شقیقه را نافع بود و چون سعوط کنند و چون در زیت حل کنند که در ان زیت
اسقیل جوشانیده باشند و قدری موم اضافت کنند و موم روغن سازند جرب
تر و خشک و خارش بدن را بغایت نافع بود و چون بخل بسرشند و بر قوبا
نهند نافع بود و کبریت مضر بود بمعده و دماغ و مصلح وی بنفشه و شکر بود و
صاحب تقویم گوید شربتی از وی دو درم بود و جالینوس گوید بدل وی نه در
آتش افروختن از ان گوگرد زرد و زرنیخ زرد بود و از ان گوگرد سفید
زرنیخ سرخ **کبد** طبیعت جگر گرم و تر بود و نیکوترین ان بود که از بره فربه
گیرند و چون هضم شود غذا بسیار دهد و صاحب منهاج گوید خونی محمود از
وی متولد شود و ابن ماسویه گوید بطی الهضم بود و خونی غلیظ از وی متولد
شود هم چنان که سپرز و خصیه و جالینوس گوید جگر مواشی و حیوانات مالوفه
متولد خلطی غلیظ بود و عسر الهضم و دیر از معده بگذرد و از معاد فاضلترین
جگرها در جمیع احوال جگر ماهی بود که ان را قلیه خوانند از بهر انکه حیوان و یرا کاه
خشک داده باشند و رازی گوید جگر غذایی نیکو بسیار دهد خاصه جگر حیوانات
شکار مانند جش و بره و نیکوترین ان جگر مرغ و خروس فربه بود اما نقیل
دشوار هضم بود و اولی آن بکه با مری و زیت بپزند و بخورند با نمک و دار چینی
و محروری مزاج با سرکه و گرو یا و کشنیز خشک و جگر مواشی باید که بعضی جوارشات

ازبی آن خورند کبد الطیور نیکوترین جکر مرغها جکر بط فربه یا مرغ
فربه بود خاصه که علف وی فوا کر بخته بشیر ن داده باشد وطبیعت ان
کرم وتر بود وخونی محمود ازوی متولد شود ومصلح ان زیت ونمک باشد
کبد المعز جکر بز شبکوری را نافع بود خوردن وبرطوبت ان کحل
کردن وجون بریان کنند سر بر بخاران داشتن همین عمل کند کبد
الجمار جکر خر جون بریان کنند وبخورند بناشتا مصروع را سودمند
بود کبد الضان جکر میش بریان کنند وبخورند نافع بود جهت
کسی که لینتی در طبیعت وی بود حبس کند کبد الوزغه جکر وزغه خوانند
جون بر دندان خورده نهند درد ساکن کند کبد الکلب الکلب
جکر سک دیوانه نافع بود کسی را که کزیده بود جون بریان کرده بخورند و
منع ترسیدن از اب خوردن بکند وشفا بخشد کبد الخنزیر البری
جکر خوک صحرایی جو در سرکه نهند وبخورند کزندک جانوران را نافع بود
کبد الحجل جکر کبک جون خشک کنند وبکوبند ویک مثقال از وی بیاشامند
مصروع را نافع بود کبد الذئب درد جکر را سود دهد ودر اثانا سیا
بدل ان نیم وزن ان ریوند ونیم وزن ان دار فلفل بود کبد الایل
جکر کاو کوهی وبز کوهی جون شرحه کنند ودار فلفل وفلفل سفید خرد کرده
بران پاشند وبر اتش بریان کنند ورطوبت ان در چشم کشند شب کوری زایل

کند ودر ابتدا فرو آمدن اب بغایت مفید بود وجون جکر وی بریان کرده
خشک کنند وسحق کنند ودر چشم کشند شب کوری وتاریکی چشم زایل ودر ابتدای
نزول اب بغایت مفید بود کباب نیکوترین از کوشت بره رسیده
نر بود وباید که اجتناب کنند از انکه برهنی کو از جوب انجیر ودفلی وپیدا انجیر
ماننده ان بود که کباب کرده باشند وطبیعت ان کرم وتر بود غذای
وی بیشتر از غذای مشوی بود وسودمند کسی که دک زده باشد ومجامعت
کرده باشد اما معدهٔ ضعیف را مضر بود از بهر انکه دیرتر از مشوی هضم شود
ومصلح وی اطریفل بود کبست حنظل است وکفته شد کتان سرد و
خشک بود ومعتدل حرارت بدن بود وجون بپوشند وما برجویه کو مدکی ن
معتدل است در حرارت وبرودت ورطوبت ویبوست بوشیدن
وی نشف تری وعرق از بدن بکند وشپش کمتر پیدا کند وشیخ کوا کن
خواسند بدن ایشان لاغر شود در زمستان جامه کتان نو بپوشند ودر
تابستان جامه کتان شسته واکر خواسند لاغر نشوند در زمستان کتان
شسته بپوشند ودر تابستان وبولس کوید جون بسوزانند دود وی لطیف
شود وسدهٔ زکام بکشاید ومصلح رحم بود کتم صاحب منهاج کوید
وسمه است وکفته شود کثر جمار النخل است وکفته شد کثیرا صمغ
القتاد است وقوت وی مانند قوت صمغ بود ونیکوترین وی سفید پاک بود و

وطبیعت ان معتدل بود ودر وی حرارتی بود وتر از صمغ عربی بود
وفولس کوید کرم وتر بود در اول وشیخ کوید سرد بود در دویم وکویند تر
وخشک بود وکویند تر بود ودر داروهای چشم بجای صمغ کنند ودر ادویهٔ
مسهل مدد اسهال بکند ومقدار نیم مثقال تا یک درم وکر حدت ادویه
کند دفع وخشونت سینه وحلق وریش شش ومثانه را نافع بود وجون
در میبختج خیسانند وبا غذری قرن ایل سوخته بیامیزند وبا اندکی شب
یمانی درد کرده وسوزش مثانه را نافع بود وفولس کوید مقوی امعا بود
ومسهل مره سودا وبلغم لزج ومقوی بدن وسمن ان وجون کثیرا بر موی طلا
کنند مکافته نکردد واکر بدان ادمان کنند این زحمت زایل کردد واسحق
کوید مضر است بسفل ومصلح ان انیسون بود وکویند بدل وی مخ دانه کدو
بود وتیادوق کوید بدل وی صمغ عربی بود وکویند صمغ عربی بود وصمغ
بادام کناه صاحب جامع کوید بزرج حیر است وکفته شد کثیر الارجل
بسفایج است وکفته شد کثیر الاضلاع لسان الحمل است وکفته شد
کثیر الروس ترصعنه است وکفته شد وبو لوقیتمن نیز بدین اسم خوانند
کثیر الورق مرماخلی است وکفته شود کجور زرنباد است وکفته شد
کحلا این اسم مشترکست بر جند چیز اول بر لسان الثور دویم بر نباتی دیکر
آن را الیان خوانند وسیم بر شنجار وجهارم بر نباتی که از اعیسون خوانند کحل

بپارسی سرمه کویند وکحل مطلق مراد ان سرمهٔ اصفهانی بود که از اثمد خوانند وکفته
شد وکحل سلیمان وکحل جلا خوانند کحل فارس انزروت است وکفته شد
کحل السودان شونیز است وشمه نیز خوانند وکفته شد کحل خولان حضض
یمانی است وصفت حضض کفته شد کله کادی است وکفته شد کرفس بستانی
بود واحالی وجبلی وصخری وبری وقریشی ومشرقی ونوعی از ان در اب روید وان را
کرفس الماء وجرجیر الما کویند وقرة العین وسیسبر نیز خوانند وکفته شد وکرفس جبلی را
فطر اسالیون خوانند وطبیعت کرفس کرم بود در اول وخشک بود در دوم و
ابن ماسویه کوید کرم در اول درجه سیم وخشک بود در وسط وکرم وخشک بود در
سیم وکویند در دوم وجالینوس کوید کرفس بستانی جهت معده سودمند بود از
بهر انکه لذیذتر است منفعت وی انست که بول براند وحیض براند ومحلل ریاح
بود خاصه تخم وی ومفتح سدهٔ جکر وسپرز بود وجکر سرد را نافع بود وبوی دهان
خوش کند وعرق النسا وربو وضیق النفس را سودمند بود وجون با نان یا با سویق
ضماد کنند بر ورم بستان که از حرارت بود یا ورم چشم کرم سودمند بود وجون
با یخ بزند وطبیخ ان بیاشامند سودمند بود وجون جهت ادویهٔ کشنده ومرک
قی بود وشکم ببندد ودر تخم وی ادرار بول زیادت بود وکزندکی جانوران
خوردن وی مردار سنک را نافع بود وقطس در کتاب فلاحه کوید شهوت
مردان وزنان برانکیزد واز این سبب است که زنانی که شیر دهند منع ایشان از

کرفس خوردن کنند از بهر آنکه باه برانگیزد و شیر کم کند ابن سمجون از قول جالینوس
گوید که زن حامله چون کرفس بسیار خورد بچه چون بزاید ریشهای عفن و
بثرهای بد بر اعضا داشته باشد و نشاید که زن چون شیر دهد کرفس
خورد که بچهٔ وی احمق و ضعیف العقل بود و فعل ورق وی اقوی
بود از ورق و تخم و نشاید که پیش از طعام بخورند و اگر بعد از طعام خورند
موافق بود اندکی و عیسی بن ماسویه گوید جگر و گرده و مثانه پاک کند و سدهٔ
آن بگشاید و محلل ریاح و نفخ بود معده بود و مصروع را بغایت مضر بود و شریف
گوید خاصیت وی آنست که چون بکوبند و با عسل بیامیزند و بخورند ورکین را
عظیم سودمند بود و چون تخم وی با هم چندان نبات بکوبند و با روغن گاو چرب
کنند و سه روز بپاشامند مجامعت را قوت دهد اما باید که غذای وی گوشت
خروس و خایهٔ آن بود و اگر عصیر وی با روغن گل بیامیزند که در حمام بر اعضا بمالند
هفت روز بپای جگر و جرب را نافع بود و اگر با کاهو بخورند تعدیل پیدا
کند و معتدل سردی کاهو بود و روفس گوید خوردن کرفس رحم را از رطوبت
صاف برگرداند و طبری گوید ورق وی تر چون بخورند معده و جگر را سودمند
بود و سنگ بریزاند خاصه جبلی و مشیمه بیرون آورد و آب ورق وی چون بپاشامند
شبها یا با آب ورق رازیانه ترتب بلغمی را نافع بود و گویند تخم وی اقوی بود از
ورق و رازی گوید ادنی آن بود که کسی از گزندگی عقرب ترسد نشاید که کرفس

بخورد از بهر آنکه مفتح مجاری بود و زود سم بدل رسد و کرفس بری دار الثعلب
را نافع و شقوق و اظفار و شقاق که از سرما بود و کرفس رومی معده را نیکوتر
بود و کرفس مصروع را عظیم مضر بود و گویند مصروع چون اصل وی از گردن
بیاویزند ایمن باشد از مضرت وی و زنان آبستن را مضر بود و صداع آورد
و مصلح وی کاهو بود و بدل وی رازیانه و گویند مصلح وی معجون گل و مصطکی
بود **کراث** بپارسی گندنا گویند و آن شامی و نبطی و بری و جبلی بود و
جبلی را فراسیون خوانند و بری را کراث الکرم خوانند و وی بقوت متوسط
بود میان ثوم و کراث و طبیعت وی گرم و خشک تر از انواع کراث بود
گرم بود در چهارم و خشک در دوم و کراث نبطی که از اکراث المایده خوانند
حرارت در وی بیشتر بود که در شامی و در وی اندک قبضی بود و کراث
شامی را قفلوط خوانند و گرمی و خشکی وی کمتر از نبطی بود و تشنگی کمتر آورد
از پیاز و گرمی وی کمتر آورد از پیاز بود و جرم وی غلیظ تر بود و دیر هضم
شود و نیکوترین آن نبطی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم و گویند
گرم بود در سیم و خشک بود در دویم و کراث شامی اصل وی خورند و فرع
وی و طبیعت وی گرم و خشک بود در دویم چون با سماق بر ثالیل ضماد کنند
نافع بود و با نمک جهت ریشهای بد و خاصیت اصل وی آنست که قولنج را نافع
بود و بول براند و مفتح بود و کیموس بد بود و شب کوری آورد و حیض براند

و مضر بود به مثانه ریش شده و گرده و ورق وی سودمند بود جهت رطوبت
رحم و چون بپزند با آب دریا و سرکه و زن در آن نشیند انضمام رحم و صلابت آن را
بغایت سود دهد و چون بجواب بپزند فضول از سینه و شش بیرون آورد
و کراث نبطی چون آب وی با سرکه و دقاق کندر بیامیزند قطع دم بکند خاصه
رعاف و وی محرک شهوت جماع بود و چون با عسل بیامیزند و لعق کنند نیکو
بود جهت مردی که عارض شود در سینه و قرحهٔ شش و چون بخورند قصبهٔ
شش را پاک کند و اگر ادمان خوردن وی کنند تاریکی چشم آورد و معده
را بد بود و مصدع بود و مولد بخار بد بود و مصلح وی آن بود که بجوشانند در
آب و بعد از آن در آب خوسانند و بعد از آن با سرکه و روغن و چربی بپزند و
بخورند بواسیر را عظیم سودمند بود و طبخ وی چون بپاشامند همین سبیل
و چون بکوبند و ضماد کنند بر گزندگی افعی و گزندگی جانوران نافع بود و آب وی
با سرکه و کندر و شیر و روغن گل بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش زایل
کند و اگر بر بواسیر که سبب آن رطوبت بود ضماد کنند بغایت نافع بود و
سدهٔ جگر بگشاید که از بلغم بود و اشتهای طعام باز دید کند و باه را قوت دهد
و گرم مزاج را موافق نبود بلکه درد چشم آورد و امتلا در سر پیدا کند و مفسد لثه و
اسنان بود و اگر اصل وی با روغن خشک دانه و یا کنجد بپزند قولنج بلغمی را
نافع بود و کراث بری مفرح بدن بود و ادرار بول بیشتر کند و معده را بد بود و کراث

کرنب مشهورات بگذر

نبطی قوت شهوت بدهد و باه را زیادت کند تا بحدی که عنین را بحال صحت
آورد **کرنب** بپارسی کرنب گویند و بشیرازی کلم خوانند و آن بستانی بود
و بری بود و آن را قنبیط خوانند و کنعدش و بحری و بری کرنب اما نیکو
ترین آن کرنب نبطی بود و آن بکرنب بستانی معروفست و طبیعت آن گرم
بود در اول و خشک بود در دوم و گویند در اول و گویند سرد است و صاحب
منهاج گوید کرنب دو نوع است نبطی و خشونتی داشته باشد و کرنب نبطی منفخ
و ملین بود و خاکستر قضبان وی در غایت تجفیف بود و منضج صلابات بود و
چون با سپیدهٔ تخم مرغ بر سوختگی آتش کنند سودمند بود و کرنب سرفه کهن
را نافع بود و چون طبیخ وی بر مفاصل و نقرس ریزند سودمند بود و عصیر وی
چون با شراب بپاشامند چند روز درد سپرز زایل کند و چون با زاج و سرکه
بیامیزند و طلا کنند بر جرب و برص نافع بود و چون کرنب بخورند آواز
صافی کند و لوزتین را نیکو گرداند و رعشه را عظیم نافع بود و برگ سبز ضماد کردن
سود دهد و ورق وی سده و درد پشت و درد زانو را نافع و شکم براند
خاصه چون دو نوبت بجوشانند و عصارهٔ وی با شراب بر گزندگی جانوران
و سگ دیوانه را سودمند بود و چون بعصارهٔ وی سعوط کنند سر را پاک
گرداند و خوردن وی در شراب دیر مستی آورد و وی مولد مرهٔ سودا بود
و وی عکر و اگر با گوشت فربه بپزند با روغن بادام یا روغن کنجد بسیار

عایله ان کمتر بود و وی مضر بود بمعده و تاریکی چشم آورد و با وجود آنک در
داروهای چشم استعمال کنند و وی مضر بود بچشم کسی که مزاج چشم وی خشک
بود و کسی که مزاج چشم وی تر بود هیچ مضر بود بل که سود دهد و کرنب را
سوداوی مزاج و صاحب دوالی و داء الفیل و سرطان و بواسیر نشاید که
خورد و فی الجمله محروری نشاید که خورد و اگر خورد شراب بر سر وی خورد و
سرد مزاج با خردل و سیر خورد و مرق ان از پی ان بپاشاند و اگر ورق وی
بکوبند و ضماد کنند تنها یا با سویق مجموع ورمها را نافع بود از بلغمی و شری و
کرنب بری تلخ بود و بیشتر در ساحل دریا روید و طبیعت وی گرم تر از
بستانی بود و چون خشک کنند و سحق کنند و مقدار دو درم با شراب
بپاشانند از گزندگی افعی خلاص یابند و تخم وی مقدار فلفلی سفید برد
وی نیز جهت گزندگی افعی نیکو بود و کرنب بجای بیشتر از خارج بدن مستعمل
کنند در اطلیه و تخم وی کرم بکشد و حب القرع بیرون آورد و در طعم وی
شوری بود و با اندکی تلخی **کرنب الماء** نیلوفر است و گفته شد **کرات جبلی**
فراسیون است و گفته شد **کرمه** بیضا ماتر است و گفته شد **کرمه سودا**
ماترسین است و گفته شد **کرمه شایکه** قثاء است و گفته شد **کرم**
پارسی درخت انگور خوانند و بشیرازی رزو رازی گویند طبیعت آن
سرد و خشک بود و رق وی و خیوط وی چون سحق کنند و ضماد کنند صداع را

ساکن کند و ورق وی چون تنها ضماد کنند یا با سویق الشعیر بر ورم گرم
معده والتهاب ان بغایت نافع بود و عصاره ورق وی ترجه امعا را
نافع بود و درد معده که از گرمی بود و کسی که خون قی کند و زنان آبستن
را نافع بود و خیوط وی چون در آب خوی سایند و بپاشانند همین عمل کند و در
زمان بهار چون شاخهای وی ببرند آبی از آن بچکد نقطه نقطه و چون بر قضبان
منجمد شود مانند صمغی بود و چون با شراب بپاشانند سنگ بریزاند و چون
بر قوبا و جرب متقرح و غیر متقرح مالند نافع بود و چون احتیاج مالیدن وی بود
باید که پیش از آن آن عضوها را بنطرون بشویند و اگر با روغن زیت
بمالند و اومان ان کنند موی برویاند خاصه وقتی که از قضبان تر وی بگیرند
و قضبان تر وی مقوی معده بود و اما خشن حلق بود و مصلح وی کثیرا بود و
صمغ عربی و خاکستر چوب وی چون با سرکه ضماد کنند بر مقعدی که بواسیر
از ان قطع کرده باشند نافع بود و گزندگی افعی نیز همین سبیل و چون با
روغن گل و سداب و سرکه ضماد کنند و بر ورم گرم در سر نیز بود و سود
دهد **کردا ناج** پارسی گردانیده گویند و فاضل ترین ان از مرغ فربه
تر بود و باید که بر آتش سوخته گردانند و روغن بادام بخورد ان و هنر
منصل و طبیعت ان گرم و تر و معده گرم را نافع بود و ابدان متخلخل که کسی
که ریاضت بسیار کشیده باشد و خواهد که زود قوت وی زیادت شود

کرسنه
ناخک

و مضر بود بمعده ضعیف و مصلح وی سکنجبین بود **گرسنه** یونانی ازوطس
گویند و بشیرازی کسنک و ان حبی است که طعم وی میان ماش و علس
بود و رنگ وی تیره کی زند و چون مقشر کنند برنگ عدس مقشر بود و هیچ
چیز گاو را مانند وی فربه نکند و سینه را از رطوبات غلیظ پاک کند و بر بهق
و کلف و آثارها طلا کردن نافع بود و لون را نیکو گرداند و چون با شراب
بر گزندگی افعی و انسان صایم و سگ دیوانه ضماد کنند نافع بود و چون
با سرکه و افسنتین بر گزندگی عقرب ضماد کنند نافع بود و گوشت برویاند
و جراحتهای متعفن و چون با عسل و زراوند مدحرج بسرشند و استعمال کنند
گوشت بن دندان که خورده بود برویاند و مولف گوید ارسا و زراوند
مدحرج و کندر و دم الاخوین با وی اضافت کنند و با سکنجبین عنصلی بسرشند
و گوشت بن دندان که خورده و که خورده بود مکرر بمشند البته گوشت
برویاند و طبیخ گرسنه چون بر شقاق که از سرما بود و حکه که از بدن حادث
شود و چون بران ریزند نافع بود و چون بریان کنند و نیک بکوبند و با عسل
بیامیزند مقدار چهار درم وی و تناول کنند لاغران را موافق و چون با سرکه
استعمال کنند یا با روغن کنجد چرب کرده عسر البول را نافع بود و زحیر و مغص
را ساکن گرداند و دقیق وی علی اورام صلب بود که در پستان و اعضا
عارض شده باشد و مغص و نازعاری را نافع و اطلاق طبیعت کند و ادرار

بول و صفت طحن کردن وی چنان است که بگیرند گرسنه فربه و آب بر
سران ریزند و زمانی تحریک ان بکنند تا آب بخورد و بعد از ان از آب بیرون
آورند و بریان کنند تا متقشر شود پس با آسیاب خرد کنند و بمنخلی تنگ بپیزند
و مقدار ماخوذ از وی دو درم تا سه درم و خلطی بد از وی حاصل شود و غذای
خشک بود و بسیار خوردن وی بعوض بول خون براند بقوت ادراری که
در وی هست و مسهل خون بود بمغص و گویند مصلح وی گلاب و جلو بود و گویند
مصلح وی گل ارمنی و کاکنج بود **گرشف** قطن است و گفته شد **کرویا**
کراویا نیز گویند و قرنباد و قرنقاد و یونانی اقاروا و بلغتی دیگر تقره دان زیره
رومی است و بشیرازی گرویه خوانند و در قوت نزدیک بانیسون بود و
بمعده نیکوتر از زیره بود و طبیعت ان گرم و خشک است در دوم و
گویند در سیم و جالینوس گوید گرم و خشک بود در اول و نیکوترین ان
بستانی تازه بود بادها را بشکند و هضم طعام بکند و بول براند و کرم را بکشد
و حب القرع بیرون آورد و قوت معده بدهد و شکم ببندد و خفقان که
از اخلاط لزج بود سود دهد بود و مغص را نافع بود بغایت و مقدار ماخوذ
از وی دو درم بود و اگر هر روز دو درم ناشتا در دهن کنند و بگدازند
تا نرم گردد و بخایند و فرو برند ضیق النفس را بغایت نافع بود و بیخ گرده
و معده و امعا و مثانه را سود مند و درد معده زایل کند و چون بران ادمان

کنند بلغم که در معده بود دیگر ازاند و جالینوس گوید معده امعا را نافع بود و
چون با غذا استعمال کنند سمن بدن بود و مقوی ان و گویند ششم و مصلح ان
سعتری بود و بدل ان نیم وزن ان کمون نبطی بود و نیم وزن ان انیسون
کروفیا فارسیه و شاییه وکر و یا رومیه وکر و یا جبلیه قردمانا است و
گفته شد **کرکمان** جند بوی است و گفته شد **کردیلن** طردیلن گویند و
وان نوعی از سا سا لیوس است و گفته شد **کرکرهن** عاقرقرحا است و
گفته شد **کرکر** صنوبر کوچک است که معروف است بتخم قریش و شیرازی
ان را کاج خوانند و گفته شد **کربون** تسطوریون است و گفته شد **کرکم**
صاحب منهاج گوید زعفران و گفته شد و صاحب جامع قولی چند اورده است
گوید عروق صفر است و هم گوید اصول و رس است و گوید ورس
نوعی از انست **کرمدانه** وکر دمانه نیز گویند و جمدانق و جرد مانق و عاقشه
گوید ثمر درخت قثان است و ورم کنند شود و بعضی گویند اجزاء است
و خلاف است و مولف گوید تحقیق که ان تخم نوعی از مازریون است و
بغایت گرم بود و بشکل مور دانه بود و مسخن قلب بود و بغایت و مسهل مار
اصفر و مره بود و دو درم از وی کشنده بود و از خوردن وی خوردن حکه و
ورم عارض شود و بکشند و مداوای کسی که ان خورده باشد مانند مداوای کسی
که فرفیون خورده باشد کنند **کرکروهن** سک الملک است و گفته شد

کرطی بپارسی کلنگ گویند و نیکوترین وی ان بود که باز صید کرده باشد
و باید که چون بکشند بعد از روز بپزند باشد که دیگر با اب و نمک بپزند و صاحب
منهاج گوید با بازیر گرم بپزند و بعد از ان حلوا و قند یا عسل بخورند و طبیعت
وی گرم و خشک بود و گویند سرد بود و شریف گوید دماغ وی و زهره وی
چون با روغن زنبق بیامیزند و سعوط کنند نسیان زایل کند و هیچ فراموش
نکند و چون مغز وی در چشم کشند شب کوری را نافع بود و چون زهره وی
با اب ورق سلق بیامیزند و سعوط کنند سه روز پیاپی لقوه را زایل کند
البته و دماغ وی چون با اب حلبه بکدازند و طلا کنند بر ورم و دست
و پای نافع بود و چون خصیهای وی نمک سود کنند و خشک کنند و بیامیزند
باهم جندان سرگین سوسمار و کف دریا و نبات اجزا متساوی در چشم کشند بیاضی
که در چشم بود که بسبب آبله بود و یا ناخنه زایل کند البته و چون بیضه وی بکدازند
با سرکه عنصل و مطبوخ بیاشامد جند روز بغایت کال نافع بود و چون زهره
وی با عصاره مرزنکوش بکدازند و صاحب لقوه سعوط کند مخالف
جانبی که لقوه داشته باشد هفت روز و باید که روشنایی نه بیند و روغن
گردکان در لقوه می مالد بکلی زایل کند و زهره وی گویند بر جرب متقرح و
برص لطوخ کردن نافع بود **کرک** بپارسی کرکدن گویند و ان حیوانی
است که یونانی ریما خوانند و میان هر دو چشم سروی داشته باشد بزرگ

وقوت وی بغایت بود تا بحدی که فیل بر سران سرو بردارد و در شهد نوبه
و گویند چون زهره وی بخور کنند بادها بشکنند و مرنج که باشد زایل کند مجرب
کروش الغنم حاقط النحل است و حاقط الاطفال نیز خوانند و ان مینون
است و گفته شد **کزبره** گویند قثاء الکبر است و خلاف است انچه محقق
است قثاء الحمار است و گفته شد **کروش** بپارسی شکنبه گویند و نیکوترین ان بود
که از شکم مرغ یا جولی میش بیرون آورند و طبیعت ان سرد بود و عصبانی
و کروش باید که بسکباج بپزند و خولنجان و فلفل یا با سداب و کرفس و ابازیر
ملطف و ناچار هر که ادمان خوردن ان کند بلغم بسیار پدید اکند که دشوار از
شکم بیرون اید و باید که بعد از وی جوارشات مسهله بخورند و دشوار بهضم شود و
و غذا اندک دهد و کیموس وی بلغمی بود و دوالی در ساقین احداث کند
و داوی ان بود که بسرکه زنند و خولنجان و فلفل **کزبره** و کسبره نیز گویند
و تقده و پیوناسا قوریون و بپارسی کشنیز گویند و نیکوترین ان بستانی
بود تازه فربه و طبیعت انچه تر بود در اخر درجه اول تا دوم و انچه خشک
بود در سیم و بقراط گوید در وی حرارت و برودت بود و تر دیک جالینوس
میل بسخونت دارد و مرکب بود از قوت متضاده و دیسقوریدوس و
روفس و غیر ایشان گویند سرد است که اگر نه سرد بودی عصاره وی کشنده
نبودی تبرید و جالینوس گوید اگر نه گرم بودی خنازیر را تحلیل نکردی و بدرستی

که این فعل یا بخاصیت میکند یا از بهر انکه جوهر وی لطیف است و غواص
و زود نفوذ و غوص میکند و جوهر سرد غوص نکند لیکن چون بیاشامند
تحلل حرارت بود بضروری و فعل سردی وی باقی بماند و اگر نه سرد بودی جرم
ثانی نبودی و نافع و در وی قبضی و تخدیری بود و چون تر وی یا خشک
بخایند بوی سیر و پیاز زایل کند و عصاره وی با شیر زنان مسکن ضربانی
تخت بود و چون با سویق بر جمره و نمله ضماد کنند نافع بود و چون با عسل یا
مویز یا با ورق گل سرخ و عسل ضماد کنند بر شری و ورم خصیه که از گرمی بود
و نار فارسی نافع بود و چون با ارد جو با قلا بر خنازیر ضماد کنند بکدازند
و چون با سرکه و اسفیداج و روغن گل بیامیزند جهت ورمهای گرم نافع
بود و خشک وی سودمند بود جهت دوار که از بخار حراری بود و یا بلغمی
و مقوی معده بود و خوردن وی تاریکی چشم آورد و اشامیدن وی
خفقان را نافع و بخاصیت منع بخار از سر میکند و از بهر انست که در طعام
مصروعان کنند جهت منع بخار معده و تر وی چون بکوبند و اب ان در
بینی بچکانند قطع رعاف بکند خاصه چون دو حبه کافور در یک درم آب
با شیر زنان در چشم بچکانند ضربان تخت را ساکن کند و خشک وی چون با
نبات بیاشامند درد سر دشت که از گرمی بود سود دهد و دفع صداع
و سکر بکند و چون خشک وی کوفته یا بعصاره تر وی مضمضه کنند

جوشش و دانه که در زبان و دهان بود زایل کند و کشنیز خشک بخاصیت
مقوی دل و مفرح بود خاصه در مزاجهای گرم و دو درم از وی با سه درم اب
لسان الحمل بیاشامند قطع خون رعاف بکند و منع قی و خشار حامض که بعد از
طعام بود و خشک بریان کرده شکم ببندد و چون با سکنجبین بیاشامند کرم
دراز بیرون آورد و چون هر روز یک درم با یک درم نبات بیاشامند شری زایل
کند و بسیار خوردن ذهن را مختلط کند و چشم را تاریک کند و منی خشک کند و
باه را بشکند و نسیان آورد و مصلح وی سکنجبین سفرجلی بود و خوذی گوید
چون کشنیز خشک بیاسایند و با نبات شربت سازند قوت بغوط بکند و منی را
خشک سازد و هم چنین اگر با نبات سفوف سازند و تر وی چون با مرغ فربه بپزند
مرق آن جهت سوزش مثانه سودمند بود و خشک وی وسواس گرم را سودمند
بود که سبب آن از شراب بود و چهل درم از اب وی کشنده بود و بتر بود و
اکثر مضرت وی بدل رسد و سدر و غشی و جنون آورد و حال وی مانند حال مستان
بود و هم چنین چون از تر وی بخورند مقدار نیم درم رطل اخلاط عقل و
غلظ آواز و سبات آورد و مانند مستان کلام وی فاحش بود و از مجموع بدن
وی بوی کشنیز آید و مداوای وی سبب قی کند بطبیخ شبث و روغن زیت و بوره
ارمنی و بعد از آن زرده تخم مرغ نیم برشت به نمک خورد و فلفل و مرق مرغ فربه
بابط به نمک بسیار و فلفل خورد و شراب صرف محکم اندک بیاشامد یا مینختج

و حشیش بن الحسن گوید کشنیز تر چون اب وی بسیار خورند زهر بود و
اگر سبزه دیگر خورند از بقول منع آن کند و اگر با سموم بود سعی بود و اگر
با بقول بود بقلی بود **کزنه** بزر الانجره است و گفته شد **کزوان**
بادرنجبویه است و گفته شد **کز مازک** ثمرة الطرفا است و گفته شد
و جوز مازج نیز گویند **کزبرة البئر** شعر الجن گویند و آن برسیاوشان است
و گفته شد **کزنکبین** چیزیست مانند ترنجبین و آن طلیست که بر درخت طرفا
می افتد و بهترین آن نانی بود و سفید بزرگ دانه مانند مصطکی مرطوبی مزاج را
نافع بود و سرفه و خشونت که از رطوبت بود سود دهد و مقدار مستعمل از وی بیست
درم تا پنجاه درم بود **کسبره** گزره نیز گویند و گفته شد **کسبرة الحمام** نوعی
از شاهترج است و گفته شد **کسیقون** نوعی از سوسن بری است و
آن را سیف الغراب گویند و دو رحولی گویند و آن ولبوث است و گفته
شد **کسبر** نفت خشک است یونانی و گفته شد **کسیلا** قشوریست مانند
سلیخه شور و این دو نوع است یک نوع سطبر بود و آن را کسیله خوانند و
نیکوترین آن باریک بود که میل بسرخی داشته بود و طبیعت آن گرم بود در
درجه دوم در درجه اول و خشک بود و خوذی گوید معتدل بود در حرارت
و رطوبت استرخای معده را نیکو بود و فربهی آورد و هم عود وی هم حب وی
حب وی مانند حرف بود و مقدار مستعمل از وی سه درم بود و اصحاب بلغم و

و رطوبت را نافع بود و سده گرده و رحم را بگشاید و حیض و بول براند
و گرده و مثانه را جلا دهد و کرم را بکشد و فولس گوید چون دو دانگ از وی
سحق کنند و بعسل بسرشند و بر دندانی که درد کند طلا کنند محکم کند و درد
زایل کند و اسحق گوید مضر بود بطحال و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی مغاث
است **کسب السمسم** بپارسی کنجاره کنجد خوانند و کسب الجوز خرده بیدا نجیر
مردو را از سموام شمرده اند شاید که خورند و معالجه آن قی کنند تا معده
از آن پاک کند **کشک الشعیر** بپارسی شیره جو گویند و طبیعت آن سرد
و تر بود غلیظ تر از جولاب بود و در تبرید و ترطیب کمتر از وی بود مزاجهای
گرم و خشک را نافع بود و دفع تب بکند و تشنگی که از گرمی و خشکی بود بنشاند **کشوث**
اکشوث است و گفته شد و کشوثا و شکوثا نیز خوانند **کشوث** رومی افسنتین است
و گفته شد **کشنج** نوعی از کاه است و کلیکان و تنج نیز گویند و آن در رمال
روید و اگر در ماوراء النهر و خراسان باشند و در طرف پارس نیز باشد و مولف
نیز گوید بشیرازی آن را کل کنده خوانند و آن مخدر بود و زنان جهت
فربهی در حلوا کنند و خورند و مست کننده باشد و چون تر بود بمقدار کرده
بود کوچک و چون خشک شود از گردکان بزرگتر بود و اندرون وی مجوف
و طبیعت آن سرد بود نه همچو انواع فطر و گاه خالی نبود از رطوبت غریبه
با بیوست جوهر وی حرارت بنشاند و دیر هضم شود و غلیظ بود و مصلح وی

مری و زیت و دارچینی و فلفل و صعتر و نمک بود **کشنی** گرسنه است و گفته
شد **کشته برکشت** نباتیست برهم پیچیده مانند ریسمان تا فته عدد آن پنج بود
مولف گوید بشیرازی انرا نخک خوانند و از طرف هندا و رند و طبیعت آن شیخ
الرییس گوید گرم و خشک بود در دوم و ابن رضوان گوید در اول جرب و قوبا
را نافع بود و مسهل غلیظ و رطوبات فاسد بود و ابن ماسویه گوید ملطف و
محلل بود نافع بود جهت اصحاب بلغم و رطوبت و بر دردهای سرد ضماد کردن
نافع بود و ابن سرافیون گوید بخاصیت قطع شهوت باه بود و مقلل منی و
شیر و مصلح آن حب صنوبر و ربا بود و در قوت مانند بدکشان بود و بدل آن
بوزن آن کافور و سه وزن آن صبر و مولف گوید از خواص وی آنست
که زنان شیراز اگر بچه کوچک شیرخوار و بسیار گرید و در گهواره آرام نگیرد
در شیب سر ایشان یک عدد نخک بنهند قرار گیرد و دیگر نگرید **کشطه**
و کشط نیز گویند و آن قسط است و گفته شد **کشته** اسطوخودوس است
و گفته شد **کشمش** قشمش است و گفته شد و منافع وی تر دیگست بمنافع
مویز منقی و **کصنبثون** بادنجان بری خوانند و مرغابی نیز گویند از بهر آنکه
بر جامه می چفسد و ساق آن مانند یک گز بود و بر وی رطوبتی بود که بر دست
بچفسد و در باغهای شیراز بسیار بود و تخم آن محلل بود و ورق آن چون
خشک و سحق کنند و در چشم کشند سفیدی چشم زایل کند **کعب الخنزیر** کعب

خوک جون بسوزانند وسحق کنند وسنون سازند سنون قوی بود وجون
باسکنجبین بپاشانند تشنگی بنشاند وتیغ که درشکم بود سود دهد **کعب
البقر** کعب گاو جون بسوزانند وسنون سازند دندان متحرک را
محکم کند وجون باسکنجبین بپاشانند سبز زرا بکداز اند ومحرک شهوت
باه بود وبرص طلا کنند نافع بود واگر باعسل بسرشند مفرح دل بود و
بدن را فربه کند وجگر را قوت دهد وشربتی از وی سه مثقال بود وجون
درچشم کشند روشنایی بیفزاید **کف** بقلة الحمقا است وگفته شد **کف الکلب**
صاحب منهاج گوید اشنان است وگفته شد **کف الاسد** بیونانی لاریطوطا
بون گویند وان عرطنیثا است وگفته شد **کف الذیب** خطیان است وگفته
شد **کف عایشه** کف مریم خوانند وان اصابع الصفرا است وگفته شد
کف الضبع کف السبع خوانند وان کیکج است وگفته شد **کفری** بیونانی
نیققس گویند وان بوست بهار خرما بود وانجه از نخل نر بود از اکافور را
خوانند وانجه ماده بود کفری وکفراه خوانند ونیکوترین ان خوش بوی عفص
زرین کثیف بود وکر اندرون وی جرب بود ووی قابض بود جون در
ضماوات بود ورم تهها کنند ودفع ریشهای بدکند وانتشار مفاصل را نافع بود
وجون درضماوات شکم کند ومعده ضعیف ودرد جگر را موافق بود وجون
موی بطبیخ ان بشویند جند نوبت موی را سیاه گرداند وجون طبیخ وی بپاشانند

درد اعصاب را نافع ودرد گرده ومثانه واحشا وقطع سیلان فضول از
شکم ورحم بکند وقوت وی بدهد وبهار که دراندرون وی بود ماننده تاریک دیگر
بود وحمار نیز جون بخورند دیرند عمان حمل کوری کند **کفر الیهود** قفر الیهود
است وگفته شد **کلز** مغاث هندی است ودرشکستگی اعضا وکوفت
ان عظیم نافع بود **کلکل** بلغت اهل خراسان مقل است وگفته شود **کلس**
نوره است وگفته شود **کلیه** بپارسی گرده گویند ووی معتدل بود در گرمی
وخشکی وابن ماسویه گوید گرم وخشک بود وگویند سرد وتر بود وخلطی بدهم
از وی متولد شود وعسر الهضم است ودیر از معده بگذرد وابن ماسویه
گوید محمودترین گرده بزی بود خاصه جون گرم بخورند وصاحب منهاج
گوید محمودترین گرده حبش بود ودوا ولی ان بود که با سرکه ومری بپزند یا
بانمک وفلفل ودارچینی هم جنان با بیه وی بخورند **کلج** صمد است وگفته
شد **کلیانی** اشق است وگفته شد **کلوج** راسن است وگفته شد
کلیکان طرخون است وگفته شد **کلیکلرون** جرجیر است وگفته شد
کماه انواع است یک نوع غوشنه گویند ویک نوع دیگر کشنج وهم گفته درباب
فا درصفت فطر انواع ان گفته شد وصفت ان **کماشیر** ماسرجویه گوید صمغی
است مانند جاوشیر وگویند وی طلبیت وگویند وی بتحقیق صمغ کرفس
کوهی است که فطر اسالیون تخم اوست ووی درهمه حال اقوی بود از جاوشیر

وگرم وخشک است در دوم وگویند گرمی وی درجهارم بود بول وحیض
فرو اورد وبچه بیفکند ومحکم بقوت قوی وبی نظیر بود دراسهال اب زرد
ووی مذیب ومحلل بود **کمثری** بپارسی امرود گویند وان انواع است
وفاضل ترین انواع ان نوعی است درخراسان که از اشاه امرود
گویند وان مانند اب نبات بسته بود خوش بوی خوش رنگ بوست
تنک بزرگ وبعد از وی شجستانی بود بزرگ رسیده وان معتدل بود
وگویند سرد وتر بود ویک نوع از اجینی خوانند سرد بود دراول وخشک
بود درسیم وبصری گوید کمثری سرد بود دراول وخشک بود دردوم وجینی
سرد وتر بود دراول وان نوع که شاه امرود خوانند شکم براند وکثیر الغذا
بود وکمثری بیشتر از فواکه دیگر غذا دهد خاصه انجه بزرگ شیرین بود وانجه
ترش بود شکم ببندد خاصه خشک کرده وی وقوت معده بدهد و
تشنگی بنشاند ومسکن صفرا بود وخلطهای صفراوی ورماد ان که قابض
بود وعلاج کسی بود که فطر خورده باشد واگر فطر با کمثری بپزند ضرر آن
کمتر باشد وخوردن وی بعد از غذا منع صعود بخار از سر بکند وبجا جینی
که وی بست قولنج اورد وپیران را مضر بود ومصلح وی ماء العسل با نبیذ
گرم یا زنجبیل مربی وحب وی کرم را بکشد وبقراط گوید کمثری جون صلب
بود مبرد ومجفف بود وشکم ببندد وانجه رسیده بود ونرم وشیرین بود

بس سخن ومرطب بود وشکم وشیخ الرئیس گوید مقوی دل بود ورو فس
گوید انجه متولد شود دربدن از وی محمود تا ان بود که از سبب متولد شود و
دشوار هضم بود ورازی گوید نشاید که اب سرد برسر ان خورند وبعد از طعام
غلیظ بخورند واگر بگرسنگی که صادق بود بخورند باید که خواب نکنند و
بعد از ان شراب کهن صرف بپاشامند یا زنجبیل مربی وابن ماسویه گوید رب
کمثری طبیعت ببندد ودافع معده ومقطع اسهال مره صفرا بود **کمون** بپارسی
زیره گویند وکرمانی وفارسی وشامی ونبطی بود وکرمانی اقوی بود از
فارسی وطبیعت ان گرم وخشک است درسیم وگویند گرمی وی دردوم
بود کرم را بکشد وباد نابشکند وهضم طعام بکند وجون باب ان روی
بشویند لون را صافی کند وبولس گوید کرمانی شکم ببندد ونبطی براند وابن
ماسویه گوید جون ریان کند درسرکه خوسانند شکم ببندد وبادهای غلیظ دفع کند
ومجفف معده بود وحب را نافع بود واگر زن با زیت کهن بخود برگیرد
قطع کثرت حیض بکند وجون درسرکه خوسانند وخشک کنند وسحق کنند و
سفوف سازند وبدان ادمان کنند قطع شهوت طین بکند وجون بانمک
بخایند وفرو برند قطع سیلان لعاب بکند وجون با سرکه سحق کنند قطع
رعاف بکند وجون تنها بخایند واب ان درچشم بچکانند خون را ببندد وطرفه
را نافع بود وعصاره بری وی جشم را جلا دهد وجون بر موضع موی زیادت

که در چشم بود طلا کند بعد از ان که موی بر کنیده باشند دیگر بزر و بذ خاصه که با صمغ
طلا کنند و بروی سیاه رنگ بود مانند شونیز و نوعی از بری ست که تخم وی
مانند تخم سوسن بود و چون با شراب پاشامند گزندگی جانوران را نافع بود
و تقطیر البول را سود دهد و سنگ بریزاند و چون با سرکه پاشامند فواق را
ساکن گرداند و چون با زیت و عسل پا میزند و ضماد کنند بر اثر سیاهی
که در چشم بود زایل کند و هم چنین بر ورم انثیین که از گرمی بود و مقدار شربتی
از وی دو درم بود و گویند مضر بود بشکم و مصلح آن کثیرا بود و بسیار خوردن
وی لون را زرد گرداند و بدل کرمانی یک وزن و نیم نبطی بود و شابور گوید
بلکه یک وزن ان و نیانوق گوید بدل ان بوزن بوان فارسی بود و گویند
بدل ان کرویا بود و بدل فارسی نیم وزن ان کرمانی بود و گویند بدل ان
تخم کوب بود کمون چلو انیسون است و گفته شد کمون حبشی کمونی بری
است و گفته شد در صفت کمون کمون ارمنی کرویا است و گفته شد
کمون بری آگر قانیوص خوانند و ان و شاهرج است و گفته شد کمون
اسود کمون بری است و شونیز را کمون اسود خوانند و گفته شد کمام
گویند درخت خرو است و گویند پوست بیخ انست و صفت خرو گفته شد و این
نوعی بهرو بعضی گویند صمغ انست کامیلون خامالیون است و گفته شد و ان نوعی
از مازریون سیاه است کندر بعربی لبان گویند و بپارسی کندر رومی و اصمعی

گویند چیز ست که ازین جز در هیچ جای دیگر نبود لبان و ورس و
عصب یعنی بردینی و ابو حنیفه گوید لبان نبود الا بر درختهای عمان و درخت
ان خارناک بود و قدان دو گز زیادت بود و نه دید الا در کوه و ورق ان
ان مانند و ورق مورد بود و ثمر ان هم مانند ثمر مورد و علک وی را کندر خوانند
و رستیخ خوانند و یونانی لیبانوا و نیکوترین ان سفید بر مدحرج بود و یعنی حبابی
گرد بود و چون کهن گردد سیخ شود و غش وی بصمغ صنوبر کنند و جالینوس
گوید طبیعت کندر گرم بود در دوم و خشک بود در اول و گویند در سیم
قوت حافظه را نیکو بود و چون بهبند و از هر موضع که بود و ترف دم که از
حجب دماغ بود و ان نوعی از رعاف است و منع ریشهای بد که در مقعد بود
و چون با عسل بر داخس نهند زایل کند و چون با پیه بط یا پیه خوک پا میزند
و بر قوبا مالند زایل کند و ریشهایی که از سوختگی اتش بود و شقاق که از سرما
بود سود دهد و چون با نطرون پا میزند و سر را بدان بشویند ریشهای سر زایل
کند و چون با خمر شیرین پا میزند و در گوش چکانند انواع دردهای ان
زایل کند و ابو جریح گوید محرق خون و بلغم بود و نشف رطوبات از سینه بکند
و مقوی معده ضعیف و مسخن آن بود و جگر سرد و اگر یک مثقال در اب خیسانند
و هر روز از ان اب بخورد بلغم را نافع و حفظ زیادت کند و ذهن را جلا
دهد و دفع نسیان بکند و اگر بسیار اشامند صداع اورد و کندر هضم طعام بکند

و بادها را بشکند و قی ببندد و چشم را نافع و خفقان را سود دهد و شیخ الرئیس
گوید منقی روح و دماغ بود و قوت تریاقیه در وی ست بسبب ان دخان وی
هر زمان و با سودمند بود و گویند سر فم را نافع بود و خاییدن وی دندان و لثه
را محکم گرداند و مصلح آن بود و بسیار خاییدن وی باشد که بهق و برص
سیاه پیدا کند و دخان وی چون با قطران بسوزانند موی بر داء الثعلب
بروید و اگر کندر بسیار با شراب یا با سرکه پاشامند کرم بکشد و قشور وی
قبضی تام داشته باشد و صفت ان گفته شد در قاف و دقاق الکندر فاضل
تر از کندر بود و در قوت مانند کندر بود و دقاق کندران بود که کندر را
نکوفته در منخلی کنند و بپرندان خرده که از منخل بشیب آید ان را دقاق
الکندر خوانند و نیکوترین ان سفید بود و مقدار شربتی از وی نیم درم بود
و نافع بود تبهای بلغمی و جهت ترخ بلغمی چون قدری کندر و اندکی موم و زعفران
بخود بر گیرند نافع بود و هم چنین اگر قدری با اندکی نانخواه پاشامند و دخان
کندر جهت علتهای چشم نافع بود و گفته شد صفت دخانها و کندر مضر بود بشش
و مصلح وی از باری بود و بدل وی مصطکی بود و اسحق بن عمران گوید بدل ان
یک وزن و دانگ و نیم دقاق وی بود کندش بپارسی کندش گویند و
مستعمل از وی بیخ بود و بیرون وی سیاه بود و اندرون وی سفیدی که بزردی
مایل بود و طبیعت ان گرم بود در اول درجهٔ چهارم و خشک بود در اخر درجه

سیوم و خوردن وی در غایت خطر بود و وی منقطع بلغم و سودا بود و برص
و بهق سیاه و جرب را نافع بود و طلا کردن و بیرز یکبار اندو بول و حیض براند
و سنگ بریزاند و مسهل بلغم لزج بود از مفاصل و شربتی از وی تا دانگی نیم بود و اگر
سحق کرده در بینی دمد عطسه آورد و نشاید که در تابستان سعوط کنند از بهر انکه
نشف رطوبت بکند و اگر در خزان و زمستان و بهار سعوط کنند شاید و اگر بچه سه
ماهه یا چهار ماهه در شکم مرده باشد آن را سحق کنند و با عسل سرشند و فتیله سازند و بخود
بر گیرند بچه بیرون آورد و مضر بود بشش و مصلح وی کثیرا بود و کندش از ادویه
قتاله بود و قی بسیار آورد و غثیان و باشد که خناق انجامد و دوای کسی که آن
خورده باشد قی و حقنه قوی که در ان شحم حنظل بود کنند و اگر تشنج پدید آید معالجه
تشنج کنند که از یبوست بود و بدل وی در قی بوزن آن جوز القی بود با دو دانگ
وزن آن فلفل و رازی گوید کسی که در شب ماه و ستاره نبیند مقدار عدسی با روغن
بنفشه سعوط کنند دو سه نوبت شب کوری را نافع و سودمند بود و بحال صحت باز آورد
کنگر حرشف است و گفته شد و طبیعت آن گرم و تر بود باه را زیاده کند و عرق را
خوشبوی کند کنگر زد بپارسی کنگری خوانند و آن صمغ حرشف است و طبع آن
گرم و تر بود در اول و گویند سرد بود و وی قی آورد با آب سانی چون با آب گرم و
سکنجبین بیاشامند یا بعسل و بدل آن بیخ دار شیشعان و گویند در قی بدل آن جوز
القی بود کوز لندم جوز گندم است و گفته شد و صاحب منهاج در خواص وی

آورده است که چون یک کیله از وی بگیرند و ده رطل عسل وی رطل آب و
نیک باهم بزنند و در ظرف نهند در ساعت شراب رسیده گردد و آن شراب غریبی
آورد و منی بیفزاید **لوالف** باد آورد است وگفته شد **کوشاد** جنطیانا است
وگفته شد **کوکب شاموس** طین شاموس است وگفته شد **کوکب المارض** گویند
کوکب قیمولیاست و رازی گوید طلق است و ابن شمعون گوید درختی است
که شب روشن بود و گویند آن سنگی است که شب روشن شود و آن طلق
است وگفته شد **کوکم وکوس** فلفل است وگفته شد **کوک** خس است وگفته شد
لوارع شیرازی و رشید گویند کیموس وی لزج بود لیکن غلیظ نبود و در هضم
صالح بود و زود هضم شود و عدیم الفضول بود و حسن الکیموس بود و خونی سرد لزج
از وی متولد شود و اگر نان که از وی نان مستعمل کنند لزوجت و برودة آن کمتر
شود و وی بیج امعا و خشونة حلق را نافع بود و انشقاق زبان و لبها که از گرمی
بود و سود دهد **کهیانا** مامیثا است وگفته شد **کهربا** صمغ جوزی وی است
نیکوترین آن شمع رنگ بود و صافی سرخی که بزردی زند و طبیعت وی سرد و
خشک بود و خشکی وی در دوم بود و گویند در وی حرارتی بود و گویند
گرم بود در سیم خون را ببندد از هر موضع که بود و خفقان را نافع بود و مقوی
دل و مفرح بود و چون نیم مثقال از وی باب سرد بیاشامند قی ببندد و با مصطکی
قوت معده دهد و معده را نافع بود و حسر البول را سود دهد و خونی گوید قطع

رعاف بکند و چون بر ورمهای گرم بیامیزند نافع بود دماو فوطس گوید کهربا
چون بر زن حامله بندند بچه نگاه دارد و اگر بر صاحب یرقان نبندند بغایت نافع
بود و رازی گوید اگر بحق کرده بر سوختگی آتش نهند بغایت نافع بود و رازی
گوید خون حیض ببندد و بواسیر و گویند مضر بود بسر و مصلح وی از رباری
بود و بدل وی طباشیر و بنادوقی بدل وی بوزن وی سندروس بود
و بدیغورس گوید بدل وی دو وزن وی طین مختومی بود و چهار دانگ وزن
آن فیلیخه و نیم وزن آن سلیخه و نیم وزن آن بزرقطونا بریان کرده وگویند
بدل آن بوزن آن طباشیر است و دو دانگ وزن آن سندروس
کهلم بادنجان است وگفته شد **کیه** مصطکی است وگفته شود درهیم
کیل داو شیرخشت است وگفته شد **کیسرکونه** وکیسونیز خوانند و آن جعده است
وگفته شد **کیل** ثمر عرعر است وگفته شد **کیخرس** جاورس است وگفته شد
کیلکان نوعی از کراث است وگفته شد والله اعلم واحکم بالصواب

باب اللام

لادن نیکوترین آن جب خوش بوی بود که لون آن بزردی زند و هیچ
رمل در وی نبود و در روغن حل شود و هیچ ثقلی در وی نبود و طبیعت آن گرم بود
در آخر درجه دوم و وی تر بود و گویند سرد و قابض بود و این قول درست و گویند
خشک بود و جوهر وی بغایة لطیف بود و در وی قبضی اندک بود منضج رطوبات غلیظ بود

ولطین معتدل و قوة بن موی بد بد و بر رویاند و بار و غن مورد موی را نگاه دارد اما برد الثعلب
و داء الحیه ممکن نیست که بر رویاند معالجه آن داروهای دیگر بود که تحلیل بسیار در ایشان بود
دو حبه از لادن و اگر لادن در زیر دامن بخور کنند بچه مرده و مشیمه بیرون آورد و چون
با شراب بیاشامند شکم ببندد و بول براند و بلغم پاک کند و مقدار مأخوذ از وی تا نیم مثقال
بود و ملین صلابة معده و حکم بود و قوة ایشان بدید چون ضعیفی و سردی در ایشان بود
و اگر در روغن گل حل کنند و در گوش چکانند درد گوش ساکن کند و اگر در روغن بابونه
و یا شبث حل کنند و بر سر و جعی که بود بمالند نافع بود و اگر در روغن گل حل کرده طلا کنند
بر یافوخ کودکان یعنی میان سر که شیرازی جاندانه خوانند نزله و سرفه را نافع بود و
چون با پیه خوک حل کنند و بر ورم مقعد نهند درد ساکن کند **لاژورد** بپارسی لاجورد
گویند و نیکوترین آن بدخشی بود و مؤلف گوید که بخاصیت تفریح و تقویة در وی زیادة بود
که در نوع دیگر وی بسبب همسایگی لعل و نوع دریاری بد بود بسبب همسایگی اسرب و طبع
آن گرم بود در دوم و خشک بود در سیم و گویند سرد و خشک بود در دوم و قوة وی مانند
حجر ارمنی بود لیکن لاجورد ضعیفتر از وی بود در مسهل سودا و گویند لاجورد مسهل سودا
بود و مالیخولیا را نافع بود و چون زن نیم درم از وی در فرزجه کند با یکدرم روغن زیت
بچه را نگاه دارد در رحم تا بثبوت رسد و از افتادن ایمن بود و بعد از دو شربتی زیادة
از وی تا یکدرم بود و درد گرده و مثانه را سود دهد و ثالیل را قلع کند و چون با سرکه بحق
کنند و بر برص مالند زایل کند و موی مژه برویاند و چون زن نخود بر گیرد حیض نیکو براند

دهم لاجورد را یکدرم
... که بچه دارد دردم زده
... بچه را نگاه دارد از ...
شدن

ولاجورد مضر بود بمعده و مصلح وی مصطکی بود دریا حاما و بدل آن حجر ارمنی وگویند
بدل آن زراق الذهب بود و کانی بود **لاغیه** نوعی از یتوعات است و گل زرد
دارد مانند گل شبث و ورق وی بزردی زند و ورق اندک داشته باشد و
در دامن کوهها بسیار بود و چون بشکنند شیر بسیار داشته باشد و زنبور عسل
بر گل وی چرا کند و بعضی گویند نبات شملیز است فی الجمله طبیعت آن گرم و خشک
است در سیم و گویند در چهارم و از خواص وی آنست که اگر در مقامی که ماهی
بود در آب اندازند ماهیان بر روی آب افتند و لبن وی مسهل آب زرد بود
و استسقا را نافع بود و ورق وی چون بزنند و بخورند همین عمل کند و اگر ورق
وی بکوبند و عصیر آن بیاشامند مسهلی قوی بود و فعل وی اقوی بود از لبن و
لیکن لبن وی متقی بود و بدل آن فراسیون **لالا** گیاهی است که از طرف
مکه می آورند و جهت بواسیر بخور کردن بغایت نافع بود خاصه ثمران و درد
مقعد را ساکن کند و چون بیاشامند جوش را ببندد و طبیعت وی مسخن بود
و در وی قبضی بود و بسیار از وی مضر بود بمثانه و مصلح وی حب الاس
بود **لبلاب** تر توله خوانند و آن نوعی از قسوس است و معروف بود بعشقه
و حلبوب نیز گویند شیرازی سرشه خوانند و نبات وی در هر نبات که نزدیک
بود پیچیده شود و از اجل المساکن گویند طبع وی معتدل بود در حرارت و یبوست
و گویند گرم و خشک بود در اول و گویند سرد و تر بود و وی ملین و محلل بود

واگر عصیر وی با روغن گل به نیمه باره در گوش چکانند که درد کند سودمند بود
و درد سر کهن شده را نافع و سینه و شش را نافع بود و ربو و سده جگر و
ورق ان با سرکه بر زرا بود دهد و اب وی مسهل صفرا سوخته بود و صاحب
منهاج گوید شربتی از وی سی درم بود با نبات بی انکه بجوشانند و غافقی گوید
شربتی از وی نیم رطل کتاب بود جنانچه جبیل و پنج مثقال و نیم باشد با بیست درم
نبات و اگر بجوشانند قوت وی ضعیف شود و جهت سرفه که از خلط طبیعت
بود و قولنج که سبب ان خلطی گرم بود محلل ان و ربی بود که در مفاصل و احشا باشد
جون با فلوس خیار جنبر مستعمل کنند و قرحه امعا را نافع بود و جون با روغن بادام
بزنند و گویند مضر بود به سپرز و مصلح وی نبات بود و لبن اللبلاب بزرگ موی
بستر دو شبس بکشد و جنفه بدو وی مسهل خون بود و بدل لبلاب اب ورق
خطمی و خبازی بود **لباب القمح** لباب الحنطه است وان نشا است
و گفته شود **لبسان** خردل بری خوانند وان در صفت مانند خردل است بطبیعت
وان حرارت که خردل داشته باشد ندارد و در بطبیه احسنیه خوانند و مولف
گوید بترکی ازاتجی خوانند وان تره بود از حاض غذا پشتر دهد و نیکوتر از و
بود بمعده جون بپزند و بخورند و شریف گوید جون بپزند در طبخ ان طفلانی
که از ضعف اعصاب و برودت براه شوانند رفت و مولف گوید جون در ان
نشانند نافع بود و تخم وی جون سحق کنند و باشیر بسرشند و بر روی مالند کلف ببرد

وحسن زیادت کند و لون را نیکو کند و اگر ادهان بدان کنند کلف و نمش و ترنجی
زایل کند و اگر از تخم وی سعوطی سازند و بنا شتا لعق کنند سرفه کهن را دفع کند
و جون با شراب صرف یا شاهنبلیا با سکنجبین سنگ را بر براند **لبن** بپارسی شیر
خوانند و انچه حلیب بود ابن ماسویه گوید گرم و تر بود و گرمی وی کمتر بود و دلیل
حرارت وی حلاوت وی است و مسیح گوید قوت وی در حرارت در وسط درجه
اول بود و در رطوبت در اول درجه دوم و رازی گوید از قول جالینوس
که حرارت وی زیادت بنود بر برودت وی زیادت بنود بر حرارت میان
بلغم و خون بود و لیکن بخون نزدیک بود و از بلغم دور و ماسرجویه گوید گرم و تر
بود خاصه جون غلیظ بود و صاحب منهاج گوید لبن وی سرد و تر بود و در
حلیب وی سردی کمتر از غیر وی بود و سیم او گوید معتدل و مقوی بدن بود و
جنین گوید که باید که نظر کنند و به چند اعضای وی که هضم میکند جه طبیعت دارد
و عضو قوی ترین هضم وی میکند پس سرد و سرد باشد از بهر انکه طبیعت وی
سرد است و صاحب منهاج گوید نیکوترین ان بود که بغایت سفید بود و معتدل
القوام و بر روی ناخن بایستد و صالح ترین شیرها ادمی را شیر زنان بود و
بعد از ان شیر حیوانی که نزدیک بطبیعت ادمی بود و رواج گوشت حیوانات
دلالت بر جوده البان ور دات ان کند اگر از حیوانی مثل سگ و گرگ و شیر و
یوز و سباع و امثال ان بود که گوشت ایشان کریه الرجه بود بد بود و اما گوشت

حیوانی که گوشت ایشان خوشبوی بود مثل گوسفند و بز و گاو و اب و خرگور
و آهو و امثال ان نیکو بود و موافق بود و شیر حیوانی که لون وی سفید بود
و قوت وی ضعیف بود و انچه سیاه بود اقوی بود و نیکوتر و دیرتر بگذرد و
انچه سفید بود زود بگذرد و در بهار رطوبت و رقت زیادت بود و در تابستان
ثخونت و جفونت نیکوتر بود از بهر ان که زر بی که ان زمان خورد ادویه و اغلظ
بود و انچه در پشتها چرا کرده باشند شیر ایشان ارطب بود و شکم براند
و انچه در کوه چرا کرده باشد اخف و اسخن بود و نیکوترین شیرها شیر جوان
سن بود و کوچک سن شیر وی تر بود و بزرگ سن شیر وی خشک بود و شیر
مرکب از سه جوهر بود جبنیه و مائیه و زبدیه و جون از یکدیگر جدا شوند هر یکی
فعلی خاص داشته باشند و شیر جون با عسل بیاشامند ریشهای اندرون را
از اخلاط غلیظ پاک کند و تنقیه بدهد و غذای نیکو دهد و دماغ بیفزاید خصوص
شیر زنان و وی هضم شود جون از خونی متولد شده که در غایت انهضام
بود و اولی ان بود که شیر را جون بیاشامند تخفشد و هیچ غذایی بر سران
نخورند تا وی بگذرد و وی سودمند بود بغایت مزاج گرم و خشک را جون
در معده وی صفرا نبود و با عسل یا نبات بود بر هضم و نیکوترین خوردن وی
میانه بهار بود که ان زمان معتدل بود در غلظ و لطافت و جبنیه در وی بیشتر از
مائیه بود و در زمستان نشاید که خورند و نشاید که بعد از جهل روز که زاییده باشند

شیر وی خورند بسبب انکه شیر ان ری زهک خوانند و شیر جون نبات یا شکر
لون را نیکو گرداند خاصه زنان و فربهی اورد تا بحدی که صاحب مزاج گرم
و خشک جون در اب نیم گرم نشیند فربه شود و جرب و حکه را نافع بود و باه برانگیزد
و شیر تازه که سنگ باتش تافته یا با آهن داغ کرده باشند شکم ببندد و
شیر هیچ را نافع بود و کسی که ادویه کشنده خورده باشد خاصه در اسهال و ارنب
بحری و خانق الذئب و بیخ و شوکران و وی تریاق زهرها بود و حتی افعی و وی
در معده صفراوی مستحیل بصفرا شود و منتج بود و سده در جگر پیدا کند و مضر
بود با صحاب سیلان دم و هیچ خیر بر بدن انسان مضرتر نبود از شیری که
فاسد شده باشد و شیر مضر باورام باطنی و اعصاب و اورام بلغمی و جون
بسیار خورند برص اورد و شش در بدن پیدا کند الا انکه بیشتر که وی برص
کمتر اورد و شیر علاج نسیان و غم و وسواس بود و مضر بود بلثه و دندان و
تاریکی چشم اورد و شب کوری و خفقان از رطوبت بود که بسبب آن از
خون یا از بلغم بود و مضر بود و سنگ گرده و سده جگر احداث کند و اولی آن
بود که بعد از وی مضمضه کنند و بعد شراب و عسل یا پیش از خوردن وی بآب العسل
مضمضه کنند و بعد از ان که خورده باشد شراب صرف و جون جوشانیده بیاشامند
و بعد از ان کشمش بخورند نفخ وی زایل کند و اگر در شکم بسته شود با بیت تمر
مایه با غیر ان عرق سرد اورد و غشی و حمی نافض و انچه باشیر بسته شود زود بجای

کشند و باید که از مملوحات احتباب نماید که بخین زیادت و باید که بهر که باب ممزوج کرده بدهند یا فوودنج درم که در ساعت تحلیل کند یا پنیر مایه یک مثقال بیاشامند که رقیق کرداند و بتی و اسهال بیرون آورد **لبن حامض** نیکوترین ان بود که مسکه وی بسیار بود و چون مسکه از وی بگیرند ترش شود از ابخش خوانند پارسی دوغ گویند و چون مسکه از وی نگرفته باشند انرا پارسی ماست کویند طبیعت ان سرد و خشک بود و کویند تر بود و کرم مزاج را موافق بود و شیخ الرئیس گوید ماست در مزاجهای گرم مهیج باه بود و از بهر انکه مرطب و منفخ بود و وی دندان را زیان کند بود لیکن خلط را خام گرداند و بطی الهضم و استمرا بود و لثه را زیان دارد و دوغ معده گرم را نافع بود و حشا و وی دخانی بود از بهر انکه مسکه از وی گرفته اند اسهال صفرایی و دموی ببندد و تشنگی ساکن کند و باید که بمار العسل مضمضه کنند تا لثه را مضر نبود و اگر مستحیل شود بعفونت یا جمود دارو و غثی و مغص و ورم معده تولد کند و باشد که بهیضه کشنده کشد باید که قی کند و معده از وی پاک کند بما العسل بعد از ان شراب صرف یا مثلث یا فلافلی بیاشامد و روغن ناردین بر معده تکمید کند **لبن البقر** روفس گوید که شیر حیوانی که مدت حمل وی بیشتر یا کمتر از مدت حمل انسان بود آدمی را بد بود و انچه مساوی بود ملایم بود از بهر اینست که شیر گاو نیکوتر و مناسب تر از شیرهای دیگر حیوان بود و دسومت غلیظ وی زیادت بود و غذا بیشتر از

تم

همه شیرها دهد و فربهی اورد و دیرتر بگذرد و ربو و سل و قروح و قرحهای کهن را نافع بود **لبن المعز** شیر بز معتدل بود میان شیر گاو و شیر خر و زن را نافع بود و ریش حلق و عرق النسا که از خشکی بود و دم و وسواس و سرفه و سل نفث دم را نافع بود و غرغره بدان کردن خناق و ورم ملازه را سودمند بود و ریش مثانه و دیسقوریدوس گوید شیر بز شکم را ضرر کمتر بود از شیرهای دیگر از بهر انکه چرا کردن وی بیشتر بچیزهای قابض بود مثل درخت مصطکی و درخت بلوط و درخت زیتون و درخت حبة الخضرا و امثال ان و از بهر انست که معده را نیکو بود و روفس گوید شیر بز اسهال وی کمتر از شیر گاو بود و باقی در همه احوال مانند وی بود و طبری گوید تبهای کهن را و استطلاق بطن را نافع بود و از بهر انکه بسیار رود و اندک اشامد و برچیزهای تلخ چرا کند و گویند بدن را نفع دهد و گویند مضر بود با حشا و بدل ان شیر گاو بود **لبن اللقاح** لبن الابل است پارسی شیر شتر گویند وی دسومت و جبنیت کمتر داشته باشند و بغایت رقیق و مائی بود سده احداث نکند چنانکه شیرهای دیگر بلکه سده بگشاید و جگر را تازه کند و ضیق النفس و ربو و ماد اصفر را نافع بود قوت چشم بدهد و مرضهای سپرز را نیکو بود و با بول وی چون بیاشامند استسقای را سود دهد و چنین گوید که استسقا رطبی و زقی را سودمند بود و علتی که در جگر بود بگدازد و ورمهای صلب مشیمه را مفید بود و بواسیر و دبیله را نافع بود و شهوت

غذا و جماع برانگیزد و اگر با نبات بیاشامند زنان لون را صافی کند و حرارت جگر و تشنگی را نافع بود و مقدار یک رطل تا دو رطل مستعمل بود و وی زود از معده بگذرد و غذا کمتر از البان دیگر ده و بدل شیر برنجیا بود که در ساعت دوشیده باشند **لبن النعاج** و لبن الضان نیز گویند پارسی شیر میش گویند بسیار دسومت و دسم غلیظ و جبنیت و زبدیت باشد نفث دم و قرحه اش را نافع بود و قرحه امعا و ربو و سرفه را سودمند بود و لون را صافی گرداند و دماغ بپرورد و بحلاوه همچنان شیر بز محمود نبود و وی گرم بود و ملایم بدن نبود و قراقر و مرار و بلغم آورد و قولنج **لبن الاتن** پارسی شیر خر گویند دسومت وی کمتر بود و رقیق بود چون بدان مضمضه کنند لثه و دندان را محکم کند بخلاف شیرهای دیگر و سرفه و سل و نفث دم و عسر النفس و مجموع مرضهای سینه و ریش مثانه و مجاری بول را بغایت نافع بود و چون از حلیب وی بیاشامند مقدار سی درم با داد یا کمتر یا بیشتر با دویه کشنده را و ترح و قرحه امعا را نافع بود و موافق اصحاب صداع و طنین و دوار و بدل وی شیر بز بود و گویند شیر میش **لبن الخیل** بن الرماک خوانند پارسی شیراب گویند جبنیت در وی کمتر بود و زبدیت و زود بگذرد خون حیض که منقطع شده باشد براند و چون زن شیر وی حقنه کند چون گرم بود رحم را پاک گرداند از قرحه و چون بیاشامند مستی کند و ترکان از انمض خوانند **لبن النسا** شیر زنان بول براند و تریاق ارنب

بحری بود و در درد چشم را نافع بود و چون در چشم دوشند و کشند خشونت چشم زایل کند خاصه با سفیده تخم مرغ بود و سل را نافع بود و چون بیاشامند همان زمان که از پستان بیرون آید یا بمکند از پستان لیکن از زنی صحیح البدن معتدل المزاج بود و ورم گوش گرم و قرحه ان نافع بود **لبا** پیش از زی زمک خوانند طبیعت ان سرد و تر بود مصلح مزاج جگر گرم بود و بدن را فربه کند و وی بطی الهضم بود و خلطی غلیظ از وی متولد شود و دیر از معده بگذرد و از امعا و تولد در معده درد پیدا کند و حشار وی دخانی بود و مهیج فواق و مولد حصا بود و چون با عسل بود غذا بسیار دهد و مصلح وی بود **لبن السودا** ضمعی است که از طرف مغرب اورد و طبیعت ان بغایت گرم بود و مفید بدن باشد و بوییدن ان عطسه و رعاف اورد و بیم هلاک بود و چون بر ورمهای صلب بمالند سودمند بود **لبن الداغیه** صفت ان در داغیه گفته شد پیش ازین و جالینوس گوید در قوت مانند فراسیون بود و بدل وی بود **لبان** گندر است و گفته شد **لبن الیتوعات** شیر یتوعات مانند مازریون و حلتیت و انجیر و شبرم و عرطنیثا و انواع ان حار و محرق بود و بد و مفسد خون بود و اگر بر اعضا سیه جگر سوزاند و مداوای آن در آب سرد بغایت نشستن مفید بود و چیزهای سرد و مولف گوید شیر یتوعات خاصه شبرم و داغیه چون در قوبا بمالند زایل کند **لباب القرطم** مغز خسک دانه گرم و خشک بود و مسهل بلغم بود و

قولنج بگشاید و استسقاء زقی و لحمی را نافع بود و شربتی از وی سه مثقال با سقمونیا
لبنی میعه است انچه سایله بود ان را عسل لبنی خوانند و میعه سایله خوانند وانچه
مانند عسلی بود و در وی حلاوت نبود وان صمغ درخت رومی است و نیکوترین ان
بود که سایل بود و بنفس خود و خوشبوی بود و زرد رنگ و سیاه نبود و طبیعت
ان گرم است در اول و خشک است در دوم و گویند ترست و وی منضج و ملین
بود و جرب تر و خشک را نافع بود و سرفه مزمن بلغمی را نافع بود و آواز صافی
کند و طبع نرم دارد و چون زن بخود برگیرد یا پاشنا حیض و بول براند و
مسهل بلغم بود بی زحمت و چون یک مثقال از وی مستعمل کنند و وی مسبب بود
و نزله را ببندد و مصلح وی بوزن وی صمغ تؤام بود که اضافت وی کنند و
بدل وی چند یدستر و روغن یاسمین بود و گویند بدل آن جاوشیر بود
اللحم مجموع گوشتها گرم و تر بود و کثیر الغذا و مولد دم اما بعضی از بعضی فاضلتر
بود و نیکوترین ان بود که متوسط بود در فربهی و لاغری و در وسط عضله معتدل
تر بود و خصی کرده فاضلتر بود از خصی ناکرده و وی غذایی مقوی بدن
بود و زود مستحیل بخون شود و صفت مجموع گفته شود **لحم الحملان**
فاضل ترین گوشتها گوشت بره بود و نیکوترین ان گوشت حولی بود و طبیعت
ان گرم بود در اول و نیکو بود جهت بدنهای معتدل و معده معتدل و مولد غذایی
بسیار گرم و تر بود و چون بسوزانند و بهق و برص طلا کنند و تو باسود دهد و

خاکستر سفیدی گوشت سفیدی چشم را نافع بود و گوشت سوخته گزندگی مار و عقرب
جراره را سود مند بود و با شراب گزندگی سگ دیوانه را نافع بود و خوردن وی
مولد بلغم بود و مصلح وی شلث یا حلوایی شکر بود و مضر بود بکسی که غثیان
داشته باشد و مصلح وی ان بود که با شربهای قابض بزنند **لحم النعاج** گوشت
میش حرارت ان کمتر از گوشت بره بود و خون بد از وی حاصل شود **لحم
الخنازیر** ترسایان گویند گوشت خوک بهترین گوشتها بود و گوشت بری
وی بهترین گوشت وحوش بود وانچه صحیح است بهترین گوشت وحوش گوشت
اهوست و گوشت خنزیر بری و اهلی زود هضم شود و بگذرد و غذایی اندک
دهد اما بقوت بود و جالینوس گوید موافق انسان معتدل مزاج بود و گویند
قومی که گوشت آدمی خورند اگر گوشت خوک بخورند فرق نتوانند کرد لون
و طعم و بوی واین دلیل ملاءمت و مشابهت است و وی غلیظ و لزج بود
و قطع لزوجت ان بشراب یا بحلوایی قندی کنند **لحم الجداء** گوشت جیش
بزغاله فضول کمتر از گوشت میش بود و معتدل بود در رطوبت و یبوست و
زود هضم شود و نافع بود کسی که وبال و وانها را اعضا او بری باید و خون
نیکو میان لطافت و غلظ از وی متولد شود و چون بریان کرده بود مضر بود
بقولنج و مصلح ان حلوای قند و عسل بود **لحم المعز الاناث والتیوس** گوشت
بز ماده و دگر بد بود و دشوار هضم بود و غذایی بد دهد و مولد خونی بود که میل بسیاهی

ذاشته باشد **لحم البقر** گوشت گاو بهترین ان بود که جوان سن
بود و نیکوترین اوقات خوردن وی بهار بود و وی خشک تر از گوشت بز
بود و در گرمی کمتر از وی و گویند گرم و خشک است در چهارم و وی کثیر الغذا بود
و چون بسکباج بپزند منع سیلان ماده از معده بکند و وی از اغذیه اصحاب
کد بود و دشوار هضم و غذایی غلیظ ان سیاه بود و مرضهای سوداوی تولد کند و بهق
و جرب و سرطان و قوبا و خدام و داء الفیل و دوالی و وسواس و تب ربع
و سپرز پیدا کند و انچه ضرر ان کم کند و مصلح ان بود دارچینی و فلفل و زنجبیل است
و در پختن اگر پوست خربزه در دیک اندازند زود و گوشت را پخته و مهرا کند **لحم
العجل** گوشت گوساله نیکوتر از گوشت گاو و کبش بود و نیکوترین آن بود
که نزدیک زاییده باشد و طبیعت ان گرم و تر بود غذایی معتدل بود و خونی صالح
از وی متولد شود و مصلح اصحاب ریاضت بود و معلول را مضر بود و مصلح ان
ریاضت و استحمام بود **لحم الجاموس** گوشت گاومیش غلیظ ترین گوشتها
بود و کیموس بد دهد و دیر هضم شود و در معده ثقیل بود و در طبیعت سرد و
خشک بود در جنب گوشتها گرم بود در طبع مانند گوشت نعام و گوشت نسور بود
لحم الخصی من الحیوان گوشت خصی کرده بهتر از ناخصی کرده بود چون
حیوان مزاج وی بخشکی مایل بود و نیکوترین ان حولی ضان و معز بود و فاضلترین
ان بود که میان فربهی و لاغری بود و بلکه وی فاضل تر از همه گوشتها بود و گرمی

وی کمتر از خایه دار بود و زود هضم شود و خون معتدل از وی متولد شود و
فربه ان مرطب بدن بود و ملین طبع و لاغر ان لاغری آورد و مجفف طبع بود
و وی مرخی معده بود و مصلح ان آب فواکه قابض بود **لحم الغزال** صالح ترین
گوشتها صید گوشت آهو بره بود و با وجود انکه مجموع گوشتهای صید بد بود
و خون غلیظ سوداوی از ان متولد شود آهو بره بدی کمتر داشته باشد و نیکو
ترین آن خشف بود و طبیعت گرم و خشک است قولنج را سود دهد و فالج
و مصلح بدنی بود که فضول بسیار داشته باشد و وی مجفف و مسخن بود و مصلح وی
ادهان و حموضات بود **لحم الارنب** گوشت خرگوش بعد از گوشت آهو بهترین
گوشت صید بود و نیکوتر ان بود که نمک سپید کرده باشد و طبیعت ان گرم و خشک
بود و در عرق گوشت وی صاحب تؤس و مفاصل نشستن نزدیک بمنفعت عرق
ثعلب بود و گوشت بریان کرده وی قرحه امعا را نافع بود و مصلح وی ابازیر ملطف
بود **لحم الایل** گوشت گاو کوهی اصل بد بود و زود بگذرد و بول براند و وی
غلیظ بود و دیر هضم شود و تب ربع آورد **لحم الکباش الجبلیة والحمار الوحشی**
گوشت گوسفند کوهی و خر گور طبیعت ان گرم و خشک بود در سیم غذایی بد دهد
و عسر الهضم بود و لحم کباش سودمند بود بکسی که زراریح خورده باشد مجرب
لحم القنافذ در قاف گفته شد **لحم الخیل** گوشت اسب مصلح اصحاب تعب
نحت و ریاضت قوی بود و مشام متخلخل و وی مانند گوشت شتر بود در غلظ و رداءة

وتولید سودا لحم الدب کوشت خرس لنج وتحاطی وعسر الهضم بود و
غذایی بغایت مذموم بود لحم السباع والدواب کوشت دد ودام بواسیر
را وجشم را سودمند بود وقوت ان بدبد لحم الحمار الاهلی کوشت خر خران کمتر
بود بامعایب کد بحت وابدان متخلخل ووی بدتر از کوشت شتر بود وغلیظ تر
وتولید سودا دروی بیشتر بود ووی بدترین کوشتها بود لحم ابن عرس در
الف درصفت ابن عرس کفته شد لحم السنور کوشت کربه کرم وتر بود وکویند
سرد بود درد بواسیر را نافع بود وسخن کرده بود ودرد پشت را نافع بود
لحم السقنقور درباب سین کفته شد صفت ان لحم الجزور کوشت شتر
بچه بغایت کرم بود ومصلح الصحاب کد وریاضت بود وکویند مصلح اصحاب عرق
النسا بود ودراخر تب ربع نیکو بود ووی غذایی غلیظ بود غلیظ تر از مجموع
کوشت وسخت تر تولد سودا کند ومصلح ان زنجبیل مربا بود لحیة التیس
نباتی است که بر روی انرا هوقسطیداس خوانند پارسی اسپلیج خوانند اذناب
الخیل وباصفهان شنک قابض ویابس بود وخون بینی ببندد وازان رحم
ومجموع اعضا ونیکوترین ان تر وتازه بود وطبیعت ان سرد بود دراول
وخشک بود تا سیم وکویند در دوم وکویند کرم بود دراول اعضا را سخت کند
واز نبرا نیست که در تریاق مستعمل است ودروی قبضی بود وماتند تخم کل و
ورق خشک ان ریشهای کهن را نافع بود واصل وی جرک کوشش را پاک کند

ووی ریش شش را نافع بود وعصارهٔ وی نفث دم وترف از اسود وبید ومعوی
معده بود وسودمندترین چیزها بود جهت قرحهٔ امعا وشکم ببندد وجراحتهای
عظیم باصلاح آورد چون بران نهند واکرچه عصب منقطع شده باشد وبدل
ان تخم کل وکلنارست بوزن آن لحیانی دیشانوس است وکفته شد
لحیة الجمار برسیاوشان است وکفته شد لجام الذهب ولجام الصاغه
لزاق الذهب کویند ونیکوترین ان معدنی ارمنی بود وانچه معمول بود
از بول کودکان بود وسرکه که در هاون مسین در افتاب چندان می سایند
که منعقد می شود وطبیعت ان کرم وخشک بود وحاد وقابض وسخن و
معص بود لنزاع بود نه سخت کوشت زیادت بکدازاند ودرجراحتهای
دشوار بغایت نیکو بود وپاک کرداند ولجام الذهب را شکار الصاغه
خوانند ونه شنجارست صفت شنجار کفته شد لخنیر الاکلیه نوعی از خیری
جبلی است وان خزامی است وکفته شد درخا لخلخهٔ سلیمانیه ثقل
روغن زعفران است وازا قوقوما خوانند وکفته شد لزاق الذهب
اشق را الزاق الذهب خوانند ولزاق الذهب لجام الذهب است و
کفته شد لزاق الدخام زاق الجزیر کویند وان صمغ بلاط است وکفته
شد لسان الحمل باتیست مانند زبان بره ان را بشیرازی ورق بارتنک
خوانند وان دو نوع است بزرک وکوچک وورق بزرک بزرکتر بود وجوهر

وی مرکب بود از مایهٔ ارضیه بمایه سرد بود وبارضیه قابض وسودمندتر
بزرک تازه بود وطبیعت ان سرد وخشک بود در دوم وورق ان قابض
ورداع بود ومنع سیلان خون بکند وخشکی وی نه لزاغ بود واصل وی چون
از کردن صاحب خنازیر بیاویزند نافع بود ووی ورمهای کرم وشری و
خنازیر واتش فارسی وداء الفیل وصرع ونمله وسوختکی اتش را سودمند بود
واب ورق وی قلاع را نافع بود وشیافات چشم را چون بدو بکدازاند
سودمند بود وکویند تب غب را نافع بود چون بیاشامند از اصل وی سه
عدد در چهل وپنج درم شراب ممزوج کرده وکویند در تب ربع چهار اصل
وی وبر کزندکی سک دیوانه نهادن نافع بود وکویند مضر بود بسپرز ومصلح وی
مصطکی وسلیخه بود وبدل ورق ان ورق حماض بستانی بود لسان الثور
حشیشی است که پارسی کاوزبان کویند وکویند نوعی از مرو است وبهترین
ان شامی یا خراسانی بود غلیظ ورق وبر روی نقطها بود وطبیعت ان
کرم وتر بود وکویند نزدیک باعتدال بود ودروی سردی اندک بود
وتر بود دراخر درجهٔ اول وانچه خشک بود در رطوبت کمتر بود وکویند سرد
وتر بود درسیم وسوختهٔ وی قلاع کودکان را زایل کند والتهاب دهن
ساکن کند ووی مفرح دل ومقوی ان بود وخفقان وعلت سوداوی را
نافع بود وشربتی از وی دو درم بود وسرفه وخشونت سینه را نافع بود

چون بانبات بپزند وکویند مضر بود بسپرز ومصلح ان صندل سرخ بود وبدل آن ابریشم
سوخته وچهار دانک وزن ان پوست اترج وکویند بدل ان باذرنبویه
است وشاید باوکویند مصلح ان بلیله پرورده است وبدل ان دو وزن
آن پوست اترج لسان العصافیر ثمر درختی است که ان را بپارسی اهر
خوانند وبشیرازی ثمر از تخم اهرکو وپارسی کنجشک ازوان وزبان کنجشک نیز
کویند وطبع ان کرم بود در دوم وتر بود دراول ودر ورق درخت ان قبض بود و
ابن ماسویه کوید لسان العصافیر درد خاصره را نافع بود وسنک بریزاند وباه را زیادت
کند ودر قوت مجامعه بدهد وبدیقورس کوید خفقان را نافع بود وبدل ان در تحریک
باه بوزن ان جوز مقشر وبوزن ان تودری سرخ وکویند بدل ان نیم وزن آن
بهمن سرخ بود لسان البحر درباب سین درصفت سیبا کفته شد صفت ان لسان
الکلب لسان الحمل وحمانی را بدین اسم خوانند لصف کبر است وکفته شد
لصیفی نباتی است که معروف است باذان الارنب واذان الغزال وآن
نوع کوچک لسان الحمل است وکفته شد لعبهٔ بربریه بعضی کویند خریست ماتند
سورنجان وبعضی سورنجان کنند وانچه محقق است سورنجان است ودر مصر بعکنه
خوانند وطبیعت ان کرم است درسیم محرک شهوت باه بود وباقی منفعت آن بسین
کفته شد وبعضی کویند نوعی از پروج است وخلاف است وبدل ان در تحریک
باه بوزن آن جوز مقشر وبوزن ان تودری زرد وکویند بدل ان نیم وزن

آن فلفل است **لعبة مطلقة** اصل بروج است و در باکثه شود ان شاء الله تعالی
لعاب مختلف بود بسبب انواع و بحسب مزاج شخص و قوت وی منضج و محلل
بود کلف و نمش را زایل کند و محلل خون مرده بود **لفت** شلجم است و گفته
شد **لفاج** ثمرهٔ یبروج است بپارسی سابیرج خوانند و مغد خوانند و مغد اسم
بادنجان بود و نیکوترین ان بزرگ تیره بی رسیده بود زرد و طبیعت ان
ان سرد و تر بود تا سیم و گویند در وی حرارت بود و گویند خشک بود در سیم
لبن وی نمش و کلف را قلع کند بی لذع و تخم وی چون با عسل و زیت بر
گزندگی جانوران نهند نافع بود و برگ کوچک وی با وزن عنب الثعلب
کشنده بود و بوییدن وی صداع را سودمند بود و وی منوم بود و بسیار از
وی و بوییدن وی سکته اورد خاصه انچه ازرق وی سفید بود و باید که بارم
سویند و چون طفلی بغلط از وی بخورد قی و اسهال پیدا کند تا بحدی که
کشنده بود و کشندهٔ وی اول خناق رحم پیدا کند و سرخی چشم و انتفاخ
مانند ستان و مداوای وی بقی بروغن گاو و عسل کنند و بعد از ان ابیسون
و بعضی از طبا گویند در اب نشینند و بدل ان نیم وزن ان جوز ماثل است
و نیم وزن ان بزر البنج و دو دانگ ان خشخاش و گویند بدل ان بوزن
ان بزر البنج است و گویند بوزن ان جوز القی **لف الکرم** عسالیج الکرم
خوانند و در کرم گفته شد منفعت ان و از ابیشرازی استرنا نکل گویند

لك صمغی است که از طرف دریا آرند و مولف گوید از ابیشرازی رنگ لاک
خوانند و رنگ لکا گویند و از وی کنا و سازند جهت سرخ زنان و بعضی گویند
ثفل اخیث و خلاف است ثفل از ادوس خوانند و لک باید که مغسول کنند و غیر
مغسول نشاید که استعمال کنند و صفت غسل وی چنانست که بگیرند لک منقی از
جوب و نیک بکوبند و ابی که ریوند چینی و بیخ اذخر در ان جوشانده باشند اندک
اندک بران میریزند و بدستهٔ هاون تحریک میدهند بعد از ان بر تنک صافی کنند و
انچه در منخل مانده باشد دوم بار هم چنان کنند مانند اول و صاف کنند و در هم
کنند و رها نکنند که در بن ان نشیند البته امسته از روی وی میریزد تا لک بماند
گردانند بعد از ان دیگر سحق کنند و استعمال کنند و طبع ان گرم و خشک بود در اول
و اسحق بن عمران گوید گرم و خشک بود در دوم خفقان و یرقان و استسقا
را نافع بود و درد جگر را عظیم نافع بود و قوت ان بدهد و سدهٔ ان بگشاید و
معده را سودمند بود و مقدار ماخوذ از وی یک درم تا یک مثقال بود و
چون با سرکه بپاشامند چند روز پیاپی مهر روز یک درم تا یک مثقال نباشتا
بدن را لاغر کند و وی مضر بود و بیدها لاغر تقوت و گویند مضر است بسر و مصلح
وی مصطکی بود و بدل وی و رازی گوید در تفتیح سده و ضعف جگر چهار دانگ
وزن آن ریوند و نیم وزن ان اسارون و چهار دانگ ان طباشیر سفید **لما**
عنب الثعلب است و گفته شد **لوفیون** فیلنج است و گفته شد **لوز جلو** بپارسی

بادام شیرین گویند و نیکوترین ان بزرگ فربه بود و طبیعت ان معتدل بود
در گرمی و سردی و تر بود در اول غذایی متوسط دهد میان کثرت و قلت و سمن
بود و سوابق وی سرفهٔ خشک و نفث دم را نافع بود و سینه را پاک گرداند و
حرقهٔ بول ساکن گرداند و چون با شکر بخورند منی بیفزاید و شش و مثانه و امعا را نافع
بود و شکم براند خاصه چون با انجیر بخورند گزندگی سگ دیوانه را نافع بود و بریان کرده
معده را سودمند بود و وی دشوار هضم بود و مهیج صفرا و مصلح وی شکر بود
و بادی که از بادام متولد شود غثیان و کرب و غشی اورد و مداوای وی بقی
کنند بعد از ان بحبوب فواکه ترش مانند غوره و سیب و ریباس و مجموع انچه در مداوای
منطل گفته شد و بادام تر چون با پوست بخورند وقتی که هنوز صلب نشده باشد
لثه و دهان را نافع بود و حرارت ان ساکن گرداند بیرودی و عفونتی و حموضتی
که در پوست بیرونی وی هست **لوز مر** نیکوترین بادام تلخ ان بود که
بزرگ و روغن دار بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و مسیح گوید
گرم بود در سیم و در وی جلا و تنقیه بود و از خواص وی انست که شپش را بکشد
و بر کلف روی طلا کردن زایل کند و وی شری و قوبا را نافع بود و با شراب و عسل
طلا کردن نمله را سودمند بود و روغن ان درد گوش را نافع بود و چون بر
بدن با شراب طلا کنند حرارت زایل کند و اگر پیش از شراب خوردن پنج عدد بادام
تلخ بخورند منع مستی بکند و گویند پنجاه عدد و اگر روباه با طعام بخورد بمیرد و وی

قوت باصره بدهد و با شاسته نفث دم را نافع بود و سدهٔ جگر و سپرز و گرده بگشاید
و جرب و حکه را نافع بود و بیاری دهد بر نفث اخلاط غلیظ از سینه و شش و بول
براند و عسر البول براند و سنگ بریزاند و مضر بود بمعا و مصلح وی بادام شیرین و
نبات خشخاش بود و جمله درخت وی در قوت مانند وی بود **لوز البربر**
صفت ایشان گفته شد و صفت زیت السودان هم گفته شد **لوبیا** و لدیا نیز گویند
و نام وان سهلتر از ماش هضم شود و بیرون اید و نفخ وی کمتر از باقلا بود و
نیکوترین ان سرخ بود که نخورده بود و طبیعت وی گرم بود در اول و معتدل
بود در تری و خشکی و گویند سرد و خشک بود و سرخ وی گرمتر از غیر وی بود
و ابی که از اب جوشانده باشند حیض براند خاصه سرخ وی و دم نفاس را پاک کند و
بول براند و بدن را فربه کند و سینه و شش را نافع بود و مشیمه بیرون آورد و
بچهٔ مرده و وی مولد اخلاط بد و نفخ بود و ضرر ان کم شود چون با زیت و
مری و سرکه با خردل و نمک و فلفل و دارچینی و صعتر مستعمل کنند و شراب بر
سران بپاشامند **لوقایس** حرف ابیض است و اسفند اسفید نیز گویند و گفته
شد **لوف** بپارسی بیلکوش گویند و ان سه نوع است یکنوع را بیونانی درافیطن
گویند و معنی ان لوف الحیه بود و لوف السبط گویند و لوف الکبیر گویند و یک
نوع بیونانی اارن خوانند و ببربری اری و بزبان اهل اندلس صارة و
ان لوف الصغیر است و از الوف الجعد گویند و نوع سیم بیونانی اریصارن خوانند

وان صریس است واهل مصر انرا دویره خوانند ولوف الجعد انجن بود ازسبط
ولوف السبط ارضیه د، وی بیشتر بود ومقطع اخلاط غلیظ لزج بود ومقطی معتدل
وبیخ وی کلف وبهق ونمش رانافع بود وجون با عسل طلا کنند وباشراب شقاقی که
از سرما بود سود دهد وربو کهن رانافع بود وجون باشراب بپاشامند محرک باه بود
واکر بیخ وی در بدن بمالند افعی نکزد و قدر وی جون مقدار سی حب باشد که بیاشامند
بچه بیندازد و از خوردن وی خلطی غلیظ متولد شود **لوفا** صاحب منهاج کوید قنطوریون
باریکست وصاحب جامع کوید نوعی از حی العالم است که از اذان القسیس خوانند
وکفته شد صفت هردو در باب خود **لوطوس** جند قوقا البستانی را بدین اسم خوانند
وکفته شد وبشنین را هم بدین اسم خوانند وبشنین نوعی از نیلوفرست که در مصر دریا
خزری خوانند وان نیلوفر دیکر را اعرابی خوانند وکویند لوطوس نوعی از سدر
است واین قولی بعید است **لوفرنیس** حجر قبطی است وکفته شد **لولو**
بپارسی مروارید خوانند ونیکوترین ان سفید پاک بزرک شیرین بود وطبیعت آن
سرد وخشک بود ولطیف درد دل را نافع بود وخفقان وغم وتنفث دم را سود مند
بود ومقدار ماخوذ از وی دو دانک بود وریشهای جشم رانافع بود ومنشف
ومقوی ان بود وصحت جشم رانافع نکاه دارد وکویند مضر بود بمثانه ومصلح
وی بسد بود وبدل ان یک وزن ونیم ان صدف صافی بود وابن زهر کوید
جون در دهان نکاه دارند قوت دل بدهد **لیمو نیون** نوعی از حماض بزرکست

که در بستانها وبیشهار وید ودر حماض کفته شد صفت انواع آن **لیمو** صاحب
منهاج کوید مانند اترج بود وبوی وفعل وی در دماغ بوست وی وورق وی کرم
وخشک بود در اول وحماض وی مانند حماض اترج بود در منفعت وقوت بل
که اقوی بود ونشاید که با بوست اب از وی بکیرند لیکن مقشر باید کرد بعد از ان آب
از وی بکیرند تا عصاره قشر وی باوی بیامیزد که برودت وی وی بشکند و
لینوفر نیلوفرست وکفته شود **لینوفرهندی** او سپیدست وکفته شد **لیلج**
نیلج است بپارسی نیله وکفته شود **لینج** نوعی از اقلیمیا است که در جزیره
قبرس در معدن نحاس یابند وکفته شد صفت ان والله تعالی اعلم

باب المیم

مامیثا ممیثا نیز کویند وآن دو نوع است یکنوع وی سرخ بود وانرا ارغاموتی
خوانند وکفته شد ویکنوع کل وی زرد بود واز وی شیاف سازند وانرا اعصاره
مامیثا وشیاف مامیثا خوانند وطبیعت ان سرد وخشک بود در اول وقابض بود
ورمهای کرم رانافع بود وورد وبیخ رانافع بود **ماهودانه** وماهو دانه نیز کویند وبپارسی
حبة الملوک خوانند وان از ماش بزرکتر بود ولون ان تیره بود که بسرخی زند
وجون در غلاف بود مانند لوبیایی بود کوجک ورنک وی سپید بود وجون
بشکنند مغز وی هم سفید بود وصاحب جامع در ماهیت اسم وی وتفسیر ان که کرده سهو
کرده است از برای انکه وی تفسیر ماهو بذاته کرده است وکفته است ای قایم بنفسه ای

انه یتقوم بذاته فی الاسهال وحال انکه اورا ماهودانه خوانند نه ماهو بذاته وبعضی دند
راحب الملوک خوانند ودند غیر حب الملوک است وکفته شد صفت ان در دال
وطبیعت حب الملوک کرم وخشک است درد دم استسقا ومفاصل ونقرس وعرق
النسا وقولنج رانافع بود وجون ورق وی بپزند با جوزی بچه ومرق ان بپاشامند
وقوی بنفی تام داشته باشد مانند تیوعات واکر از حب وی شش عدد او جب
سابانند وفرو ریزند مسهل بلغم ومره وکیموسهای بود ولیکن اب سرد از پی ان بیا
شامند وشربتی زیادت از وی تا ده حب بود واکر بخایند مسهلی قوی بود
بافراط واکر تمام فرو ریزند مسهلی باعتدال بود ومقی بود بقوت وموافق
معده نبود ومسهلی بود مانند تیوعات ولبن وی جون بیاشامند فعل لبن تیوع
بکند ومصلح وی افیثمون وکثیرا بود وبدل وی بنیم وزن وی دند است
وکویند بدل ان حب الخروع است وکویند بدل ان حب الخروع است و
کویند بدل ان یک وزن ونیم حب النیل است **ماهیزهرج** معنی ان سم السمک
بود وان بوست بیخ نباتیست ودرخت ان صاحب منهاج کوید مانند درخت
شبرم بود دراز تر ودر لون وی غبریی بود که بصفرت مایل بود ومولف کوید
درخت ماهیزهره بدرازی یک کز ونیم باشد ودراز تر وکوتاه تر بود وکل وی
ازرقی خوش رنک بود ومیانه کل وی سرخ بود اندکی وکل بی عدد داشته باشد
وبرک وی بترکی زند جنانچه صاحب منهاج کوید واصل وی یکی بود وشاخهای بسیار

داشته باشد وکویند از تیوعات است وطبیعت ان کرم وخشکست درسیم
ونقرس ودرد مفاصل وپشت ورانها را نافع بود جون با ادویه مسهل مستعمل
کنند واز خواص وی انست که جون دراب اندازند که ماهی بود ماهیان مست کردند
وبر روی اب افتند وشربتی از وی جون بانبات بود یک مثقال بود واکر در
مطبوخ کنند با ادویهار دیکر از نیم درم بود ومضر بود بمعا وباید که بروغن
بادام چرب کنند وکتیرا ونشاسته وافیثمون اضافت کنند بوی انرا بیکران
لطوث خوانند وسه نوع بود دو نوع کوهی بود ویکنوع صحرایی وکوهی تیوعت
تر بود وانرا ابوصیر خوانند وقلوس کویند ونوع صحرایی معروف بود بماهیز
هره **مازریون** خامالا کویند وان دو نوع است یکنوع انخیص خوانند وان
مازریون سفیدست وصفت ان کفته شد ویکنوع دیکر مولف کوید بشیرازی مت
رو خوانند وبپارسی سخت برک خوانند وورق ان از ورق زیتون کوجک
تر بود واز ورق مورد بزرکتر وسطبر تر ولون ان بزردی زند ونکونزرش
این نوع برد ودر قوت مانند شبرم بود ونوع سیاه وی کویند از شبرم بقوت
تر بود وطبیعت ان کرم وخشک بود در جهارم برص وبهق ونمش طلا کردن
نافع بود وبا عسل بر خشک ریشات وجرب طلا کردن سود مند بود ومسهل ما
اصفر بود وخاصه جون تر بود در موسم کل ان ومسهل کرمها وحب القرع بود
وسودا با ادویهایی که مناسب بود وجون باشراب بپاشامند جهت کزندکی جانوران

سود ندبود و شربتی مقدار زیادت از وی دو دانگ بود و باید که مدبر
کرده مستعمل کنند که سرکه غالبه وی بشکند و صنعت مدبر کردن وی چنان بود
که بگیرند مازریون تازه بزرگ ورق و در سرکه خوبسانند دو شبانروز
بعد از آن سرکه بریزند و وی را باب شیرین سه نوبت بشویند و در سایه خشک کنند
و اگر تعجیل بود در آفتاب خشک کنند و اگر تعجیل بود در آفتاب خشک کنند و بعد از آن
استعمال کنند و اگر در سرکه خوبسانند و زیر سر زنهند بگدازاند و وی جگر را مضر بود
بغایت و رطوبت جگر بخورد و جمیع جسد و مازریون مدبر چون بکوبند نه بغایة
خورد و کثیرا اضافت کنند و روغن بادام شیرین چرب کنند و اگر خواهند با ادویه
که مصلح وی بود بیامیزند مثل تربد و افتیمون و بلیله زرد و ورق گل سرخ
و رب السوس و کمونی کرمانی و نمک هندی دوایی موافق بود جهت علل مره
سودا که باسهال بیرون آورد و نافع دردهای بلغمی را و اگر خواهند که آب زرد
براند مدبر وی با ایرسا و توبال النحاس و اسارون و م صافی و سکبینج
و نمک هندی و بلیله زرد و تخم کرفس بستانی و عصاره غافت و عصاره افسنتین
و سنبل و مصطکی بیامیزند و باب عنب الثعلب و رازیانه تر که گرفته باشند
و جوشانیده و صافی کرده بیاشامند و اگر طبیعت وی محکم بود مغز خیارشنبر با آب
یتوع که گفته شد زیادت کنند مسهل آب زرد بود و اگر درجی یا قرصی کنند شاید
از بهر آنکه در غایت قوت بود و ضعفا را تحمل نبود و مضر وی مزاج و در زمان گرم

و در گرم بیرها استعمال کردن بد بود و نوع سیاه آن کشنده بود و وزن درم بکشد
بکرب و قی و اسهال و معالجه وی شیر تازه کنند پیاپی با جلاب و بزرگترین معالجه
آن تریاق دیطوس بود یا تریاق طین مختوم و چون با آرد و زیت و آب بیامیزند
موش و سگ و خوک را بکشد و بدل مازریون سه وزن آن ایرسا بود و دو دانگ
وزن آن مقل الیهود **مامهستان** سامج هندی است و گفته شد **مارجوبه**
مارکیا خوانند و آن هلیون است و گفته شود **ماسقدونس** ماسقدونیز گویند
و آن دوایی هندی بود و آن ورق و قصبانی بود مانند شامسفرم و روغن
از وی گیرند مانند یاسمین و طبیعت آن گرم و لطیف بود و بوی آن به سنبل
ماند **ماشیا** حشیش ازغامونی است و گفته شد در الف و آن مامیثا سرخ بود
ماش بج خوانند و بشیرازی بنو ماش خوانند و بنو سیاه خوانند و جو سری و
نزدیک بباقلا بود و نفع وی کمتر و فاضلترین استعمال کردن وی تابستان
بود و نیکوترین آن سپید بزرگ فربه بود و طبیعت آن سرد بود در اول
و معتدل بود در رطوبت و یبوست چون مقشر کنند و گویند خشک بود در اول
کیموس وی محمود بود و زودتر از باقلا بگذرد خاصه مقشر وی و جهت درد
اعضا ضماد کردن وی نافع بود و اگر خواهند که شکم براند و هیچ نفخ در وی نبود
بشیر خشکدانه و روغن بادام شیرین بپزند اما باید که ورم و تب صفراوی
نبود و اگر تب حاده داشته باشند با بقلة الحمقا و کاهو و اسفاناخ و جو کوفته

بپزند و اگر خواهد که شکم ببندد هم چنان با پوست بپزد در آب و آب از وی بریزد
و بعد از آن با ورق حماض بستانی بپزد و آب سماق و آب انار دانه و زیت انفاق
کنند و بخورند حرارت ساکن کند و شکم ببندد و اگر زیت نخواهد روغن بادام
و وی سرفه را نافع بود خاصه چون با تب بود و چون بکوبند و با آب مورد
بسرشند و ضماد کنند بر اعضایی که کوفته باشد قوت دهد و وی ملاشره را نیکو بود
و مضعف دندان بود و مضر باه و دیر بگذرد و در وی نفخی اندک بود و در
وی جلا نبود و باید که بروغن بادام بپزند و در مضرت باه مصلح وی شیر خشکدانه
بود و بدل آن باقلا مقشر بود **ماش هندی** قلت است و گفته شد **ماش**
بپارسی الماس خوانند و آن چهار نوع است اول هندی بود که لون آن بسپیدی
مایل بود و بزرگی آن بمقدار باقلایی بود و بمقدار تخم خیار و کنجد بود و باشد
که از باقلا بزرگتر بود لیکن نادر افتد و لون آن نزدیک لون نوشادر صافی
بود و نوع دوم مانند وتی بود لون وی مانند نوع اول بود اما بزرگتر بود
و سیم معروف بود بحدیدی از بهر آنکه وی مانند آهن بود و وی بوزن ثقیل
تر بود و از آن در زمین یمن و بلاد سوفه یابند و چهارم قبرسی بود موجود در معادن
قبرسیه و بلون نقره بود و طبیعت الماس سرد و خشک بود و گویند گرم و خشک بود
بقوت و گویند چون در دهان گیرند دندان را بشکند و بغایت مخرق و معفن بود
و وی سم قاتل بود و مداوای کسی که آن خورده باشد قی بآب گرم و روغن

کردن شیر تازه و آشامیدن و الماس با سرب بشکنند توان شکست و چون
وی را بشکنند بیشتر سه سو باشد و آتش بر وی کار نکند **مامیران** گویند
نوعی از عروق الصفر است و از وی گرم و تر بود و آن چینی بود و خراسانی
بود چینی زرد بود و خراسانی تیره رنگ که بسبزی زند و آن عروقی باریک
بود و گره داشته باشد و طبیعت آن گرم و خشک است در آخر دویم و
گویند در چهارم و گویند گرم است در اول و خشک است در سیم سفیدی چشم
و سفیدی ناخن را زایل کند و روشنایی بیفزاید و اصل وی یرقان را نافع
بود و مفتح سدد و وی ادرار بود و مقدار ماخوذ از وی نیم درم بود و چون
با سرکه سحق کنند و بر کلف طلا کنند زایل کند و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی
عسل بود و بدل وی بوزن وی عروق الصفر و نیم وزن آن مر بود است
ماذرون چینی گویند مرماحورست و گفته شود **مامون** حاشا است و گفته
شد **ماء** نیکوترین آب چشمه آن بود که از طرف شرق بود و نیکوترین
آن بود که بشدت بیرون آید بر مقابله شمال و بر سنگ روانه بود و براق
و صافی بود و سبک وزن و لایح و طعم بد نداشته باشد و چون آفتاب بروی
تابد زود گرم شود و چون از وی زایل شود زود سرد شود و زود از
معده بگذرد و ثقل طعام خشک گرداند از آن طعام و طبیعت آن سرد و تر
بود و تری آن در چهارم بود مقدار معتدل از وی آن قدر بود که غذا را باری

دهد و باعضا رساند و رطوبات ان نگاه دارد و بدن کسب نضارت و
نعومت ازوی بکند و وی ریشها را بد بود و بسیار خوردن وی گزاز و رعشه
و سبات و نسیان اورد و مجفف جسم و مظلم بصر بود و بتواتر گوید نیکوترین آبها
باران بود خاصه که از زمین پاکیزه گیرند و قطره وی اندک اندک بود و در ماه کانون
و وی شیرین تر و سبک وزن تر بود و سردی وی کمتر از اب چشمه و وی سرفه
را نافع بود خاصه چون اثر به جهت سرفه از وی ببرند و اب برف سرد بود بطبع
و بکسب اگر باعتدال بیاشامند مبرد معده و جگر بود و بر هضم قوت دهد و مضر
بود بدندان و حنجره و سینه و تورس و امراض احشا آرد و عصب و مصلح وی
ریاضت و استحمام بود و نشاید که ناشتا اب خورند که گزاز آورد و ناقص
و معده ضعیف که گوشت اندک داشته باشد و ناتوان و صاحب سپرز و
یرقان را و استسقا و بواسیر نشاید که اب سرد خورند و بعد از مجامعت و
حرکات محکم نشاید که خورند که مضعف حرارت غریزی بود و نشاید که در شب
تشنگی سخت که حادث شود اب خورند که مضعف غریزی بود و نشاید
که در شب تشنگی سخت که حادث شود اب خورند که حرارت غریزی بنشاند
و استسقا اورد و اگر سبب ان چیزی گرم و خشک یا شور خورده باشند اگر
اندکی باز خورند شاید و اب گرم نیکوترین نیم گرم بود که حرارت وی لذیذ
و وی گرم بود بعوض طبیعت براند خاصه چون با نبات یا عسل بود و چون

با اب سرد ممزوج کنند محرور را نافع بود و ورم حلق و ملازه و سینه را و اگر با اب سرد
ممزوج سرد نکنند محرور را مضر بود و تشنگی ساکن نکند و اگر بسیار خورند مفسد
مزاج بود و مرخی معده و دماغ را از بخار پر کند و هضم را فاسد کند و سبب فساد
هضم لون را زرد گرداند و سپرز و جگر تورم کند و مهیج رعاف بود و باید که
با گلاب بیامیزند تا مرخی معده نبود **ماء اللحم** باید که از گوشت محمود بود مانند
بره و حولی و جبش و سودمندترین چیزها بود جهت ضعف دل و صنعت آن
بقرع انبیق گیرند و ان مانند عرقی بود در غایت قوت **ماء الشعیر** بپارسی جواب
گویند و فعل وی مانند کشک الشعیر بود که از اش جو گویند و در کاف گفته شد
و وی مبرد و مرطب بود و حدت اخلاط بکند و بول راند و تبهای حاده را نافع
بود و ساده آن و اگر بلغمی بود با کرفس و رازیانه نافع بود و وی جگر گرم را
نافع بود و خونی معتدل صالح از وی متولد شود و تشنگی بنشاند و زود بگذرد
و از معده و معا زود بیرون اید و اخلاط سوخته با وی مستفرغ شود و مضر بود باحشا
سرد و منفخ بود و معده سرد را بد بود و دفع ضرر وی بکل قند کنند **ماء الجبن**
بپارسی اب پنیر گویند و کلف و جرب را نافع بود خوردن و طلا کردن و مسهل
صفرا بود و یرقان را سود دهد و با افتیمون مسهل سودا سوخته بود و حرارت
جگر بنشاند و حدت صفرا و فاضل ترین خوردن ان بهار بود و مقدار شربتی از
وی در هر روز به نوبت یک رطل بغدادی بود میان هر نوبتی دو ساعت بود و با

و انگبین و نمک هندی و نیکوترین ان بود که از خروس جوان گیرند و ارزن و چشم که
علف خورده نه کیه و اگر احتیاج بود بعلف او جو و کاشنی و خیار و رازیانه بدهند
صنعت ان بستانند تیز تازه ده رطل و در دیگ کنند و آتش اهسته در شیب ان کنند
و چون تیز و جوش رسیده و بر براید چهل درم سکنجبین قندی و یک درم سرکه
بران ریزد شیر بریده شود و پنیر جمع شود و بعد از ان پالایش پالایند
از ان بگرباس و دیگر بار بر سر آتش نهند و کفش بگیرد و بعد از ان مستعمل کنند
ماء الورد بپارسی گلاب خوانند نیکوترین ان تیز بوی کم بطعم تلخ بود طبیعت
ان سرد بود و گویند گرم بود و این هر دو قول جالینوس است و گویند سرد بود
در اول و معتدل بود در رطوبت و یبوست مایل برطوبت بود و مقوی دماغ و
مسکن صداع گرم بود و بوییدن و طلا کردن قوت دل و معده بدهد بوییدن
و خوردن و طلا کردن لثه را سخت کند و درد چشم ساکن کند و حرارت ان بنشاند
و چون بیاشامند غشی و نفث دم را نافع بود و خفقان گرم و مقوی چشم بود
بعطرتی و قبضی که در وی هست چون بر سر بریزند خمار را تحلیل کند و صداع را
ساکن گرداند و بسیار بر موی ریختن موی را سفید گرداند و گلاب مقوی مخشن
سینه بود و مصلح وی جلاب نبات بود **ماء الکافور** نیکوترین ان بود که مانند
روغن بلسان بود و طبیعت ان گرم و خشک بود در سیم منفعت وی انست که دفع
پرون اورد و مضرت وی انست که محرور مزاج را درد سر اورد و دفع مضرت

وی روغن بنفشه کنند که بادی غلیظ کنند و سرد مزاج و پیران را و در زمستان
و شهرهای سرد بسیار موافق بود و ما سرجویه و بوخنا و رازی گوید درخت کافور چون
بشکافند این اب از وی روانه گردد و گویند کافور بود که پوست درخت مخلط
شده باشد بپزند و صافی کنند و ان آب ذهبی رنگ از وی بگیرند و خاصیت وی
انست که چون در طعامی کنند مگس گرد ان نگردد **ماء النون** اب ماهی نمکسود را
ماء النون خوانند و ان مانند مری بود در اکثر حالات و گرمی و خشکی وی کمتر از مری
شعیری بود و چون بدان حقنه کنند درد ورک و عرق النسا و قرحه امعا را نافع بود
و در ریشها متعفن که در امعا بود خشک گرداند و قطع بلغم بکند **ماء الملح**
دیسقوریدوس گوید قوت وی و فعل وی مانند نمک بود و قایم مقام اب دریا
بود در منفعت **ماء العسل** گرم بود در قوت معده سرد بدهد و اشتها بیاورد
و بول براند و مرضهای سرد را نافع بود و مسهل طبیعت بود و چون خلطی باشد که مستعد
دفع بود و شکم ببندد و چون در معده قوت نفوذ غذا ایدن بود و اگر زن بیاشامد
اگر قراقر نزدیک ناف پدید اکند آبستن باشد و اگر نه آبستن نبود و مضر بود باصحاب
مرار و ورم گرم و مصلح آن ربوب فواکه حامض بود و صفت آن یک جزو
عسل و دو جزو آب شیرین و بجوشانند تا ثلثی برود و دو ثلث بماند فرو گیرد و بپالاید
و اگر خواهد که گرمی وی زیاده گردد زنجبیل و مصطکی و قرنفل و دار فلفل از هر
یک قدری در خرقه بسته با وی بجوشانند **ماء الحدید** در حرف الحا گفته شد

ماء القراطن شرابیست که آنرا خندلیقون خوانند و صاحب منهاج گوید که از
خمر یا مثلث بود و عسل و دارویهای گرم سازند و صاحب جامع گوید ماء العسل است و گفته
شد **ماء الجمه** بپارسی آب کامه گویند و صاحب جامع گوید از جماعت بازرگانان
شنیدم که از طرف هند متردد بودند و از غیر ایشان از اقلیمهای دیگر که آن آبیست
خاکستری رنگ بغایت ناخوش بوی و چون کهن گردد سیاه شود و مولف گوید که آن
از شکم ماهی گیرند که آن ماهی را جمه خوانند و در بحر چین بود و اگر آن ماهی را بمثل
چیزی مثل جوال دوزی بزنند در حال درست گردد و در اندرون وی مانند کیسه بود در وی
آب و خواص وی آنست که هر عضوی که شکسته گردد مقدار دو مثقال بیاشامند و رها
نکنند که بدندان رسد که دندانرا مضر بود در زمان آن عضو را درست کرداند اما باید که
باز جای بسته باشند و در حال بیاشامند و نشان این آب آنست که چون خورند در حال
استخوان آن شخص که شکسته است دانند که آب رسید تا موضع شکسته و این مجربست و مو ازده
ماء عسل است و گفته شد **ماء السوفلن** باذنبویه خوانند و گفته شد **ماد**
ماج بای در ازست و مانند مار و از امارهای خوانند **ماطونیون** درخت قنبیت
و صفت قنه گفته شد در قاف **متک** اترج است و گفته شد **متنان** درخت کرم
دانه است و آن نوعی از مازریونست و کرم دانه تخم وی بود و گفته شد **مثلث**
آب انگور بود که بجوشانند و کف وی بگیرند تا چهار دانگ بسوزد و دو دانگ بماند
بعد از ان فرو گیرند و استعمال کنند و منافع وی نزدیک بمنافع خمر بود و خوبی صالح

و در وقتی از وی متولد شود و هضم غذا بکند و چون باب بیامیزند مجرور را
رانیکو بود **مجنج** نوعی از ریاحین است بپارسی خوش نظر گویند طبیعت وی
سرد و خشکست در دوم و گویند زشت وی قابض بود منع خون از فرن بکند و طبیعت
به بندد و جراحتهای تر را بصلاح آورد و ریش ازا خشک کرداند و چون عصاره
وی در گوش چکانند کرم گوش بکشد و ریش ازا خشک کرداند و در زایل کنند
مج ماش است و گفته شد **محروث** اصل الانجدان است و وی انقوت و
منفعت حلتیت بود و بهترین ان سفید سبک بود طبیعت ان گرم و خشک بود
بر هضم یاری دهد و معده را پاک کرداند و جماع و محلل ریاح و قولنج بود و مقدار
مستعمل از وی نیم مثقال بود و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح وی عسل بود
محلب درختی است مانند درخت بید و گل وی سفید بود و ثمران را حب
المحلب خوانند و گفته شد صفت ان در حا **محموده** سقمونیا است و گفته شد
مجاجم اهل اندلس مخلصه را بدین اسم خوانند **مخلصه** مجاجم خوانند و الوج گویند
و ان سه نوعست و مولف گوید یکنوع بشیرازی کازریک خوانند و بپارسی
بلبل شامی گویند و یک نوع گشنیز کوهی گویند و یکنوع تریاق کوهی و هر سه نوع تخم ایشان
مشابه یکدیگر بود اما در نبات ایشان و جای رستن ایشان اندک تفاوتی بود و نبات
کازریک خشن بود و تخم وی بغایت تلخ بود و گل وی ازرق بود و در کوه و
سنگستانها روید و نبات گشنیز کوهی املس بود و بقد بزرگتر بود و تخم تلخ بود

و در مرغزارها روید که در دامن کوه بود و گل وی بسرخی زند و نوع سیم در ریگ
روید و نبات وی کوچکتر بود و گل سفیدی بود که در وی زردی و سیاهی
بود و مولف گوید نیکوترین ان شبانکاره بود که از کوهستان شبانکاره اورند
وی آن است که هر کس که یک شربت از وی بیاشامد از گزندگی مار و عقرب
و افعی و مجموع گزندگیها یکسال ایمن باشد و اگر مار و عقرب یا افعی گزیده باشد
دیگ شربت از وی بیاشامد البته خلاص یابد از مضرت سم ان و شربتی از
وی از یکدرم تا یک مثقال بود با روغن زیت و مجربست و بکرات امتحان کرده
و مجرب بوده والحمد لله علی ذالک کثیرا و مولف گوید شخصی در تحویل آفتاب بحمل
سه روز هر روز یک مثقال مخلصه با شراب تلخ کرد دران سال چند نوبت ویرا
زهر دادند و بر وی کارگر نشد مثل دو دانگ و نیم الماس وی را دادند و بر وی
کارگر و یک نوبت یک زهره افعی و چند سمیات دیگر و بر وی هیچ عمل نکرد
و چون تفحص کردند در اول سال مخلصه خورده بود چنانچه یاد کرده شد و این
مجربست بتحقیق و مخلصه وی را از بهر ان نام نهاده اند که از همه زهرها خلاص
دهد و مولف گوید حب التیس که بپارسی بادزهر خوانند و از ایل کوهستان شبانکاره
چیزد چون حب التیس بسودن با فرسد درمیان ان دانه یا قدری چوب باشد و
ان دانه و چوب ازان مخلصه باشد و بدان دانه بادزهر جمع می شود و بمرور ایام
می بندد و بزرگ می گردد و غذا ان گوسفند گویند نیز از مار و مخلصه نیست و بالجمله

تریاقیت و روی مست **مخاطه** مخیطا گویند و دبق نیز گویند و تیر ان سپستان است
و گفته شد **مخ** بپارسی مغز گویند و وی لذیذتر از دماغ و نیکوتر بود و موافق
ترین مغزها مغز گوساله و ایل بود بعد ازان گاو بس بزمیش گوسفند و طبیعت ان
گرم و تر بود و مخن و ملین و کثیر الغذا بود و بهتر ان بود که در اواخر تابستان باشد
و وی محلل و ملین صلابات بود و چون زن بخورد برگیرد فرزجه از مغزهای
مجموع و صلابت رحم را نافع بود و اعضا صلبی را نرم کرداند و مجموع و شقاق دست
و پا بهار را نافع بود و طلیخ معده بود بشهوت و مثنی چون بسیار بخورند و مصلح
وی ابا زیر گرم بود و صفت نمک و انجدان **مخیض** بپارسی دوغ خوانند
و نیکوترین ان بود که از شیر گاو جوان بود و صفت ان در لبن حامض در
لام گفته شد **مداد** نیکوترین ان بود که سبک وزن و سیاهی بغایت بود و
طبیعت همه انواع ان گرم بود و مجفف الاسندی که بولس وی را از زهر ذات
شمرده است و چون بر ورم گرم طلا کنند نافع بود **مرجان** در باب با در صفت
بسد گفته شد انواع ان **مرزنجوش** مرد قوش گویند بپارسی مرزنگوش خوانند
و بعربی اذان الفار و گفته شد در الف و طبیخ وی استسقا را نافع بود و یخ درم از
وی شربتی بلغمی را سود دهد و مدر البول و معص دانا نافع بود و اسحق گوید مضر
بود بمثانه و مصلح وی خرفه بود و بدل ان افسنتین رومی بود و گویند دو وزن
ان برنجاسف و گویند ورق یاسمن بود و گویند بدل ان شابانک است و گویند نیم وزن ان

آن فلفل مران ماميا خوانند وان درختی است باریک و دراز وازچوب وی نیزه سازند
و در ملک شام بسیار بود و ورق وی زرد بود و در وی قبضی بود و تحقیق عصارهٔ
ورق ان چون بیاشامند یا ورق ان با شراب ضماد کنند گزندگی افعی را نافع بود
و پوست درخت وی چون بسوزانند و با آب برجه مالند قلع کند و نشارهٔ چوب وی
کشنده بود چون بیاشامند مر صمغی است که یونانی سمرنا خوانند و فارغایس خوانند
وان نوع کشنده بود و نیکوترین ان بود که بسرخی مایل بود و خوش و رزین
و صافی بود و بغایت تلخ باشد و طبیعت ان گرم است در دوم و خشک است در دوم
و وی منضج و محلل ریاح بود و در وی قبضی و الزاقی بود و درد و آزارهای بزرگ
مستعمل کنند از بسیاری منفعت ان و وی منع عفونت بکند تا بجای که میت را نگاه
دارد از تغیر و تن واثر ریشها زایل کند و چون در دهان نگاه دارند بوی دهان
خوش کند و ورمهای بلغمی را نافع بود و اگر با افتیمون یا ترمس یا عصاره تند اب
حقنه سازند حیض براند و بچه بیرون اورد بزودی و اگر مقدار باقلایی که ان
بوزن دوازده قیراط بود بیاشامند سرفهٔ مزمن و عسر النفس و درد سینه و پهلو و
اسهال و قرحهٔ امعا را نافع بود و چون در زیر زبان نهند و ابجه حل میشود فرو می
برد خشونت قصبهٔ شش را لازم گرداند و آواز صافی کند و کرم بکشد و چون با شراب
بیامیزند و در شیب بغل بمالند گند بغل زایل کند و چون با شراب بیامیزند و ریشهای
مضمضه کنند دندان و لثه را محکم گرداند و چون بر ریشهای سر پاشند نیکو گرداند

و چون با افتیمون و چند بیدستر و مامیثا بیامیزند و جایی که از گوش آید و ورم از ان نافع بود
و با سلیخه و عسل بر شاکیل مالند سود مند بود و چون با عسل که بر قوبا مالند از ساقط
منع کند و وی ریش چشم و تاریکی و سفیدی ان زایل کند و ابن خنداز گوید چون
سحق کنند و با آب مورد بسرشند و زن بخود برگیرد بوی منتن که از فرج وی آید
زایل کند و اگر بروغن زیت فلسطینی بسرشند و هر روز طلا کنند بر انگشت ابهام پای راست
قوت مجامعت تمام بدهد مادام که بر ابهام وی بود و چون سحق کنند بسرکه نیکو مانند
مرهم شود و بر سر مالند و ده سیر و صد غین که سبب ان ندا تند زایل کند و رازی گوید
در ورم رحم و مفاصل را نافع بود و زهر مار را نافع بود و کرم شکم را بیرون برد و محلل اورام
بود و ورم سپرز را بغایت نافع بود و چون با شراب بیاشامند گزندگی عقرب
وان نجار معده را نافع بود و مسهل آب زرد بود و اگر زنان نیم درم با برزده تخم
مرغ نیمبرشت بیاشامد منع خون رفتن بافراط بکند و با نبید و اگر با بارد
وزنجار سازند و زن بخود برگیرد بچه بیندازد و اگر با آب ترتیزه حل کنند و بر خونی که
در شیب چشم منعقد شده باشد طلا کنند تحلیل دهد و بر کلف طلا کنند و بدان اوهام
زایل کند و اگر در آب نارنج حل کنند و بر سعفه طلا کنند و بدان مداومت نمایند زایل
شود و خشک کند و چون با سرکه و روغن گل حل کنند و با جرب ریش شده و حکه
و نیز ان طلا کنند ساکن گرداند و اگر با سرکه و روغن گل و زعفران حل کنند و بر شعره
طلا کنند خشک گرداند و زایل کند و چون با کندر و زعفران بخود بر گیرند ترحم را نافع

بود که از رطوبت بود و در اطعمهٔ وی مصلح و مسدد و منوم بود و گویند مضر بود به شش و
مصلح وی عسل بود و بدل وی بوزن وی صمغ بادام تلخ بود یا قصب الذریره
و قسط تلخ و تفاح اذخر مرداسفرم اس بری است و در قوت مانند باد آورد
بود و بهترین ان رومی بود و طبیعت ان گرم و خشک بود در دویم و صرع را نافع
بود و مقوی معده و جگر بود و چون زن بخود برگیرد کرم مقعد بکشد مریافلن
معنی ان ذات الف ورقه و صاحب جامع گوید حزنبل است و گفته شد و طرقیان از اجاه ما نه
خوانند مرانیه موم المجوس است و موم الدابذه خوانند و گویند طبیعت ان گرم و خشک
است در دویم و در تحقیق نهایت بود و مجوسی گوید سنگ مثانه را بریزاند و بول
براند و صاحب منهاج گوید نیکوترین ان کهلی بود و ابج تازه بود و طبیعت ان سرد
و خشک بود با عقد ال خون را به بندد از جراحتها چون بکوبند و بران نهند و
چون بپزند و آب ان بیاشامند بول براند و فضول را بگدازد و معرفت وی در
باب ها گفته شود مرو انواع است نوع خوش وی مرماحوز گویند شیرازی مرو
خوش گویند و گفته شود و نوعی دیگر که بوی ان کمتر بود و ازایمو خوانند و طبیعت
ان گرم و تر بود و تخم ان را بشیرازی مرو رشک خوانند و نوعی دیگر ازادامارو
و دارمک نیز خوانند وان مرو سفید بود و وی معتدل بود در حرارت و رطوبت و در
وی تریاق بود و گویند بدرستی که لسان الثور است و گفته شد و یکنوع دیگر خزاما گویند
و هم گفته شد و یک نوع دیگر اردشیر و اردشیران نیز گویند وان بشیرازی مرو تلخ

خوانند و بلغتی دیگر مرماهان و مرماحوس گویند و طبیعت ان گرم و خشک است در دوم
ملطف و محلل نفخ بود و بلغم و سده بگشاید و صداع سرد و درد معده که از بلغم بود در سود
دهد و اسحق بن عمران گوید دار ما مرو سفید است و حب وی هم سفید بود و مولف
گوید انواع مرو را هیچ کدام حب سفید نیست الا مرو تلخ که خود و حب هر دو سفید نیست
وان نوع مشهور بود بمرو و سفید پس بدین تقدیر مرو سفید غیر لسان الثور باشد
و نوع دیگر هست که از امیثها خوانند وان کاوچشم است و گفته شد مرقشیثا
ذهبی و فضی و نحاسی و حدیدی و ذهبی بود و هر جنسی مشابه بود بجوهری که بوی منسوب
بود در لون و از احجار النور و حجر الروشنایی خوانند از بهر روشنایی چشم و طبیعت ان
گرم و خشک بود در سیم مقوی چشم بود و دیسقوریدوس گوید قوت وی سوخته
یا ناسوخته مسخن و محلل بود و چشم را جلا دهد و منضج اورام جاسیه بود و چون با انگبین
خلط کنند و گوشت زیادت بخورد در ریشها و رازی گوید چون از گردن کودک
بیاویزند تر سد و اگر سحق کنند بسرکه و بر برص طلا کردن زایل کند و گویند محلل ماده
بود که در شیب چشم باشد و قوت چشم بدهد و بر نمش با سرکه طلا کردن سود دهد و
مرهمها کردن محلل بود و قاطع دم بود و بدل ان مغنیسیا بود مرداسنج
مرتک گویند بپارسی مردارسنگ گویند و یونانی لیثارغورس خوانند و نیکوترین ان
اصفهانی بود براق که بسرخی زند و طبیعت وی بسردی مایل بود و از خواص وی
انست که چون در سرکه اندازند سرکه شیرین شود و اگر در تودها بود بدن را سیاه

مردارسنگ

گرداند و وی مادهٔ مرهم ها بود و بوی بدن خوش کند و شیب بغل و کلف را زایل
کند و اثر سیاهی و خون مرده و اثر ابله زایل کند و منع عرق بکند و گوشت در
ریشها برویاند و مغسول وی چشم را جلا دهد و خوردن وی نشاید از بهر انکه
کشنده بود بول به بندد و پیچ در شکم پیدا کند و قبض زبان بکند و باشد که
قولنج اورد و باشد که اطلاق بول بکند و خناق اورد و مداوای وی قی کنند
بعد از ان بشراب و زنجبیل مربا و اسفیداج و چون طلا کنند در شیب بغل
فضلها سوی دل کند پس اولی ان بود که با روغن گل بیامیزند و رازی گوید
کسی که ان خورده باشد معالجهٔ وی قی کنند بابی که در وی شبث و ایخ بخته
باشند و بعد از ان مقدار سه درم مرباب نیم گرم بیاشامند و لحوم الخرفان و
سر که خم سیاه از عقب بدهند **مری** بپارسی الکامه بخاری خوانند و آن
کامهٔ رقیق گویند انچه از جو سازند گرم و خشک بود تا سیم و گویند گرم است
در اول و خشک است در دوم اخلاط غلیظ را بزداید و نشف بلغم بکند
و پاک گرداند و بوی دهان خوش کند و ریشهار عفن را نافع بود و درد ورک
و عرق النسا و رطوبت معده را عظیم مفید بود و در حقنها از قولنج مستعمل کنند مناسب
بود و گزیدن سگ دیوانه را نافع و رازی گوید مری عمل کند الا از وے الطف
واقوی بود و شکم براند و قطع لزوجات بکند و ملطف اغذیه غلیظ بود و
معطش و مسخن معده و جگر و مجفف ان بود و چون ناشتا اندکی بیاشامند

گرمها را بکشد و اگر در چشم کسی کشند که وی را ابله پیدا کرده باشد هیچ در چشم در
نیاید و اگر بر امده باشد بگدازاند و چون غرغره کنند جذب بلغم بسیار بکند از
دماغ و خناق و ورم نغانغ پاک گرداند چون مفلوج شده باشد **مراد** نوعی از نکاهات
و با دادو برود و در فعل نزدیکست با ایشان **مرطیس** سنگی است که در روی خشونة
صخرای بود و بلون لاجورد بود و چون سحق کنند بوی خم کند و اگر بوزن سه جو از
وی بیاشامند درد دل را نافع بود **مرو قوش** مرزنجوش است و گفته شد
مرمج جوز هندی است و ان چی است هندی مانند دو و قوه و طبیعت ان
گرم و خشک در سیم حیض براند و سدهٔ جگر و سپرز بگشاید **مرماحوز**
نوعی از مرو است بپارسی مرورش خوانند و نیکوترین ان بستانی بود سبز و طبیعت
ان گرم و خشک در سیم و گویند در دوم و گویند خشکی وی در چهارم بود و گویند
گرم بود در اول و وی لطیف بود و محلل و مسکن ریاح بود و سدهٔ بلغمی بگشاید
و چون سر بر بخار ان دارند صداع سرد را نافع بود و وی منشف رطوبت معده بود
و مقوی ان و مقدار مستعمل از وی یک درم باشد و منع قی بکند و خود ی گوید چون
در شراب خو بیاشند و بیاشامند مستی سخت بکند و بوییدن وی مصدع بود و اگر از
جهت سکر بود بوزن ان اشنه بود و دانگی ان زعفران و مرزنگوش و مرماحوز
و جسعوم و فرنجمشک و باد رنبویه همه قایم مقام یکدیگر در ابدال **مرغری** جامه
مرغز گرم و تر بود و حرارت وی از صوف کمتر بود و ملایم طبع انسان بود و بدن نیکو دارد

شرمی بسیار که در وی هست و مسخن کرده و مقوی تشت بود **مرمر** نوعی از رخام
است و نیکوترین ان بود که از معدن مرمر آورند و یونانی اسطریطس خوانند و
بعضی گویند اسطریطس جرب است نوفرسطس گوید اسطریطس چون بسوزانند
و با نمک اندرانی سحق کنند نیکو ودندان ولثه را بدان بمالند سود مند بود
ولثه را محکم دارد و سوخته آتش را سود دهد چون بکوبند و سحق کنند و بر موضع
سوختگی افشانند و دیسقوریدوس گوید چون بسوزانند و با رانتیج و زفت بیامیزند
ورمها را صلب بگدازاند و چون در موم روغن کنند درد معده را ساکن کند
مرارات سالم ترین زهرها زهرمرغان زهرهٔ مرغ و دراج و کبک بود و اماده
جوارح بنهایت قوت لذاع بود و خاصه کبار از ایشان و اجبار ان بود که لون وی
زرد طبیعی بود و اگر زنگاری و لاجوردی بود باشد و طبیعت ان گرم و خشک
بود در چهارم و تیز و چون با نطرون و قیمولیا بیامیزند جرب ریش شده را
سود دهد و زهرها مجموع تاریکی چشم نافع بود و خاصه مرارات جوارح خصوص خشک
کرده و ابتدا ترول اب را مفید بود و مجموع مرارات طبع براند و یحیی گوید
بقوت ترین زهرها چهارپایان زهرهٔ شیر بود بعد از ان کفتار پس کاوس
کرگ پس خرس پس بز پس اهو پس میش و هر یک بجای خود گفته شود **مرارة الضبع**
سودمندترین زهرها جهت زهرهٔ اهو بود **مرارة الحمار الوحشی** زهرهٔ وی
کور دا الثعلب و دوالی را سود مند بود مالیدن وی بر اثر ورمها طلا کردن مجرب

مرارة الدب زهرهٔ خرس تشنج و کزاز که از جراحت عصب بود و حرد
نافع بود و شریف گوید زهرهٔ وی چون با عسل و فلفل بگدازانند و بر موضع
طلا کنند زایل کند و موی نیکو برویاند خاصه چون بخ خشخاش نوره مکرر کنند و اگر
با سکنجبین بیاشامند درد جگر را نافع بود و دیسقوریدوس گوید زهرهٔ خرس
در منفعت نزدیک بزهرهٔ گاو بود و چون سعوط صرع را نافع بود و در خواص
این زهر گوید چون در چشم کشند با عسل و آب رازیانه چشم را نور روشن کند
مرارة البقر قوت ترین زهرها چهارپایان زهرهٔ گاو بود پس کفتار
پس خرس پس بز و گو سفند و نیکوترین ان زهرهٔ گاو نر بود و ان در رحم ها کنند
جهت منع حبل و احتمال و قروح ها بخنثف و با نطرون و قیمولیا چون سر را بدان بشویند
فواله را نافع بود و منع افواه بواسیر بود و ترباقی گزندگیها بود و مقدار ماخوذ
از وی تا دانگی بود و وی وطنین بود در گوش که از سردی بود چون با روغن
گل در گوش چکانند نافع بود و چون با عسل بیامیزند و ریشهای بد و در فرج و
ذکر و پوست خصیه را نافع ... مضر بود ... مصلح وی کتیرا بود و با
عسل **مرارة التیس** نیکوترین ان زهرهٔ نر جوان بود که شیر از وی از اد برات
خوانند و هنوز گشن نکرده باشد و طبیعت ان گرم خشک بود دوالی و داء
الفیل را نافع بود و دانه های تر که بر گوشت بود و زهرهٔ بز کوهی تریاق گزندگی
بود و مقدار ماخوذ از وی ایلیون بود و عسل **مرارة الخنزیر** ریش گوش را

ناقع بود و جون طلا کنند بعسل و فلفل بر سر کل موی بر رویاند مرارة الکلب
الماء زهرهٔ سک ابی کویند که جون ادمی مقدار عدسی بخورد بعد از یک هفته
بکشد و مداوای وی بروغن کاو و خطمی انار رومی و دارچینی و پنیر مایه خر
کوش کنند و بر روغنهای خوش بوی ترجیح کنند و تدبیرها لطیف مرارة الضبع
زهرهٔ کفتار نیکوترین ان بود که از کفتار بزرک کیرند و ان کرم و خشک بود
و مسهل بلغمی بود که در سر باشد و مقدار مستعمل از وی تا دانک و نیم باشد و مضر
بود بزهره و اسحق کوید مصلح وی عسل و صبر مرارة الاسد زهرهٔ شیر نیکوترین
ان بود که از شیر جوان کیرند و ان کرم و خشک بود تاریکی چشم را نافع بود و ابتدای
نزول اب و انتشار خاصه زهرهٔ کبک که ان سودمندترین زهرها بود و درین جهت
مرارة الشبوط شبوط ماهی است که در دجلهٔ بغداد باشد و ان را بیونانی فلونوندس
خوانند زهرهٔ وی تاریکی چشم و ابتدای نزول اب و انتشار را سودمندترین بود
و کویند جون بکیرند از وی تا مقدار دانک و نیم معده را پاک کند و قوت دل بدهد
و کویند خوردن ان مضر بود بزهره و مصلح وی کثیرا و سرکه مرارة الکرکی زهرهٔ
کلنک کرم لطیف بود جون باب مرزنکوش سعوط کنند لقوه را نافع بود و
مرارة الکبش زهرهٔ کبش که شیرازی غوج خوانند در دکوش که از سردی بود
جون با قوری عسل در چکانند نافع بود مرارة القنفذ زهرهٔ خارپشت که بپارسی
زهرهٔ بجاسه خوانند اثر ریشها که در چشم بود زایل کند و مجذوم را نافع بود جون بیاشامند

مرارة الارنب زهرهٔ خرکوش جون با اردجواری و کندر و سداب پاین بندو
درمیان شراب بیاشامند بخواب نروند همیشه و اکر خواهند که از ان خلاص یابند
سرکه ورا دهند و بدل وی زهرهٔ تیس بود مرارة النمر والافعی والارنب البحری
کرم و کشنده و مهلک باشند کسی که ان خورده باشد تلخی دهان عارض و زردی چشم
و زود باشد که بکشد و اکر باقی ماند بیشتر از چهار ساعت نشان خلاص است و مرجه
زهرهٔ افعی بود عجب بود اکر از و خلاص یابند و مداوای وی شیر تازه و معجون طین
مختوم و تریاق فاروق و رب به و سیب و شیر تخم تورک و جواب کنند و اکر غشی متواتر
بود ماء اللحم فراریج دهند و شراب با اندک مسک و ذو المسک نیز شاب باشد مرارة
الرخمه زهرهٔ رخمه که بپارسی مردارخوار کویند و شیرازی خرد رو بعضی دیکر ورا
موش کیر خوانند سودمند بود جهت کرانی کوش و با روغن بنفشه جون در کوش
مخالف چکانند درد شقیقه را نافع بود و باب سرد جون در چشم کشند سفیدی زایل کند
و ابن طریق کوید جون زهرهٔ وی خشک کنند در ظرفی ابکینه در سایه و در چشم ملسوع
کشند و در جانب کزیده سود دهد و اکرچه افعی کزیده بود و دیکری کوید نه چنین است
و بعضی کوید مجرب بود جهت سم کزدم و مار و زنبور و بدان نافع بود و صاحب منهاج
طین من انست که لطوخ کنند مریق عصفر است و کفته شد مرقد جوز ماثل و افیون را
بدین اسم خوانند مرار الصحرا و مرار الصحور نیز کویند و ان حنظل است و کفته شد
مرودیه یعضید است و ان نوعی از مند بابری بود و بغایت تلخ بود و رازی کوید

مروریو صینی از کاسنی تلخ است که شیر از وی روانه بود مزر قومی خوانند و ان
نبیذیست که از کندم و جو و کاورس و غیر ان سازند و ترکان از ان بوزه و اکیمو و
خوش برو نیز خوانند و مست کنند بود مزمار الراعی زمارة الراعی خوانند و کویند
عصی الراعی است و کفته شد مزج درخت بادام تلخ است و در صفت لوزم کفته شد
صفت ان مسک بپارسی مشک خوانند و نیکوترین ان تبتی بود و کویند صینی و ان
و انقد نقل از مسعودی کند که در کتاب مروج الذهب و معادن الجوهر اورده است
که فضیلت مشک تبتی بر صینی بر دو وجه است یکی انکه اهوی تبت بر سنبل چرا کند و
بهمین و اهوی چین بر حشایش دیکر چرا کند و دیکر انکه اهل تبت قطعا از نافه بیرون
نیاورند و هم چنان رها کنند و اهل چین از نافه بیرون اورند و غش بجای وی کنند
مثل خون و غیر ان از نوعهای که غش توان کرد و نیز چین را راه دور است و
در دریا کذشتن و بسبب نم و اختلاف هوائی ان و قوت ان ضعیف کردد نیکو
ترین مشک ان بود که لون وی زرد بود و رایحهٔ وی تفاحی بود و از اهوی کیرند
که چران بود بعد از غایت نضج بود جون از وی کیرند و فرق میان این اهو که
نافه دارد و اهوان دیکر در لون و شکل و شاخ و صورت هیچ نیست الا انکه
جز ان اهو را دو دندان پیش بود بشکل دندان فیل و خوک مانند یک وجب
زیادت و کمتر بود و کویند قوم انجا بشکار روند و اکر تیر زنند نافهٔ وی بیوفتد
و خونی که در نافه بود خام بود و بخته و رسیده نباشد بوی سهوکتی داشته باشد پس

جند زمان رها کنند تا بوی سهوکت از وی زایل شود و از مادهٔ هوا مستحیل بمشک
کردد و این دلیلی است که میوه که بر درخت نارسیده باشد و نشوان خورد جون از درخت
فرو کیرند و جند روز رها کنند رسیده کردد و توان خورد و بالجمله نیکوترین مشک
ان بود که در وعای خود نضج یافته باشد و در سرهٔ خود مستحکم شده باشد و از
حیوانی بود که مستحکم و تمام المواد بود و طبیعت مسک کرم و خشک بود در دوم و کویند
در سیم و فلیمان حکیم کوید مشک کرم در دوم خشک است ابن ماسویه کوید عرق خوش
بوی کند و قوت دل بدهد و شجاعت زیادت کند و مرهٔ سودا زایل کند و جون
با ادویه بود که مصلح وی بود در ان رخمت سخن اعضا و مقوی اعضای خارج
بود و جون بروی نهند و اعضاء باطنی بیاشامند و جماعتی از اطبای فارس و اهوا
ذکر کرده اند که در وی رطوبتی است و بدین سبب است که باه را یاری دهد و
اکر قدری از وی با روغن خیری بکدازند و بر سر قضیب و سوراخ طلا کنند یاری
دهد بر مجامعت بسیار کردن و سرعت انزال و رازی کوید جون در طبخ حل کنند و بیا
شامند دهن را کنده کند و سود دهند بود و علتهای سرد که در سر باشد و غشی و سقوط
قوت را نیکو بود و طبری کوید ملطف و مقوی اعضا بود بسبب بوی خوش و جون
بدان سعوط کنند مقدار نیم عدس از وی با تم خبدان زعفران صداع که از سردی بود
زایل کند و قوهٔ دماغ بدهد و حکیم بن حنین کوید در ادویهای چشم کنند قوت چشم بدهد
و سفیدی که رقیق بود زایل کند و نشف رطوبت بکند و اسحق بن عمران کوید مرطوب

مزاج و پیران را موافق بود و نافع خاصه در زمان سرد و پیرها و مصدع جوانان و
محروری مزاج بود در زمان گرم و گرم پیرها و بالجمله سودمند بود جمیع علتهای سرد
که در سر بود و سده بگشاید و نافع بود جهت ریاحی که عارض شود در چشم و در جمله
جسد و شکم به بندد و وزر دی روی زایل کند و سموم باطل کند و خفقان را نیکو بود و
شیخ الرئیس گوید وی اجل تریاق پیش بلاپال بود و فرون سنبل و مفرح بود و
نوحش را سودمند بود و تعدیل گرمی وی بکافور کند و از ان خشکی بروغن بنفشه و
روغن گل کند و گوید چون سعوط کنند مفلوج را و اصحاب سکته سرد را نافع بود و
دماغ را پاک کند با ادویه که بدان سعوط کنند و چون در روغنهای که محلل باشد حل
کنند و بر قفا و پشت مالند خدر و فالج را سود دهد و اگر بدان مداومت نمایند افلاج
زایل کند و ابن رضوان گوید بربوا بسر طام طلا کردن نافع و ابن رشید گوید ریاح
غلیظ که متولد شود در احشا نافع بود چون بیاشامند و صاحب منهاج گوید مقدار
ماخوذ از وی قیراطی بود و شرب وی مضر بود بدماغ گرم و مصلح وی کافور بود و گویند
بدل ان جند بیدستر در درد اعصاب و در همه فعلها الا در بوی خوش تنها باقی در همه
فعلها بدل مسک بود و گویند بدل ان مرزنگوش است مسواک الذاعی گویند
زو فرا است و گویند بتحقیق شیطرج است و گفته شد مسمعوزه و مستعار و مستقرات
اسمهایی بربریست نزد او نبذ طویل را مسک الجن بزبان اندلسی جعده کوچک
را بدین اسم خوانند و شواهر را نیز مسک الجن خوانند و گفته شد مسواک القرود

اشنه است و گفته شد مسواک العباس گویند رعی الابل است و گفته شد و نوارس
را نیز بدین اسم خوانند مسطاد شراب بدانست افزوده زود مست کننده بود مستعجل
بوزیدان است و گفته شد مسحقونیا سحوقنیا و سحوقونیا نیز گویند و ان زبد القوارير
است که بپارسی ابگینه گویند و ما از جاج خوانند و ان ابی بود که بر روی ابگینه مانند کف
پیدا گردد و بعضی گویند ریم ابگینه است انچه محقق است کف ابگینه است و بغایت حار و
حاد بود سفیدی چشم زایل کند و مجفف رطوبت بود و حکه و جرب را نافع بود و چون در
حمام بر اعضا طلا کنند و بدل ان ابگینه سفیدست و قلیه اکار زان مستقاطون عود
سندیست و گفته شد مسن سنگی است الوان که کارد و شمشیر و غیر ان بدان تیز کنند حکا
که ان چون بر پستان ابکار لطوخ کنند و خصیه کودکان را که نگذارد که بزرگ گردد
و اگر بر داء الثعلب لطوخ کنند موی بر وی باید و اگر بسر که بیاشامند ورم سپرز بگدازد
و صرع را نافع بود اما مسن زیتی سبز چون شکسته کنند بن ریان کنند بر اتش و محق
کنند با سر که و نطرون حکه و قوبا و خنازیر و سرطان اکله را نافع بود و چون محق کنند
تنها و در چشم کشند سفیدی چشم زایل کند و از بهر انست که شیافات که جهت
چشم سازند بروی بسازند و اگر وی را بسوزند و محق کنند و بر سوختگی اتش پاشند
سودمند بود مشمش بپارسی زردالو گویند و بعضی خوانند و بیونانی ارمیاقن
و نیکوترین ان ارمنی بود و طبیعت ان سرد و تر بود در دوم و دیسقوریدوس گوید
خوش طعم تر از شفتالو بود بمعده و نیکوتر از وی بود و خوزی گوید مسهل صفرا و ملالد

خلط غلیظ بود و خشک کرده وی چون بخوریاتند و تقیع ان بیاشامند مسکن تشنگی
بود و مبرد معده بغایت و تبهای حاده را نافع بود و اگر در معده طعامی بود
فاسد گند و نگذارد و اولی ان بود که اگر در معده بقیتی طعام بود نخورد و از پی ان
سکنجبین بخورند و گویند نیم درم مصطکی و نیم درم انیسون با شراب میبه بمک
خورند و اگر مغز استخوان وی بخورند غثیان و غشی اورد و مداوای وی بقیع
گشنیز و رب فواکه ترش مانند غوره و اترج و لیمو و روغن استخوان وی
بواسیر را نافع بود مشک هندی سعد هندی است و گفته شد مشط الراعی
دینبا فوس است و گفته شد مشکطرامشیع و مشک طرامشیر نیز خوانند و ان
نوعی از بری است و شیرازی ترنگ گویند و از خواص وی انست که چون گوسفند بوی
چرا کند بعوض شیر خون از پستان وی بیاید و طبیعت ان گرم و خشک بود تا سیم
و گویند خشکی وی در چهارم بود رطوبات لزج از سینه و شش بیرون آورد و شراب
وی عظیم سودمند بود غشی و کرب را و وی حیض و بول و دم نفاس براند و سنگ
گرده بریزاند و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و وی از غایت افراط ادرار که در
وی هست بعوض بول خون راند و مصلح ان رب مورد بود یا بلوط و جنه در د
رحم نافع بود و جالینوس گوید چون دانگی از وی محق کنند و با روغن بلسان بسر شند
فتیله بفرجه بکار برد و درد زایل کند و ابنجی گوید قولنج را نافع بود چون دانگی سقمونیا
و دانگی از وی محق کرده و یک درم کثیرا باده درم خمیره بنفشه بسرشند و با اب گرم

مشکطرامشیع کاکوتی بود

پیاشامند و اریپاسوس گوید کسی که شهوتش منقطع شده باشد درم سه روز یک
درم نیم درم از وی محق کرده با سه درم تخم خربزه و ده درم سکنجبین و پنج
درم عسل بخورد شهوتش زیادت گردد و چون بیاشامند و بخور کنند بچه بیندازد
و وی مضر بود بشش و گویند اصلاح وی بسر که خمری کنند و بدل وی گویند قردمانا
و جالینوس گوید بدل ان در ادرار عدس مر است دو وزن ان و شابور گوید
بدل ان اکلیل الملک است و گویند بدل ان شقایق است مصطکی بپارسی
کندر رومی خوانند و بسریانی کیا و برومی مسطیخی و بیونانی بخنوس گویند و از اعلک رومی
خوانند و طبیعت ان گرم و خشک است و کیه گویند و ان صمغی است سفید بود و
سیاه بود انچه رومی بود سفید باشد و انچه سیاه بود معروف به نبطی بود تحفیف در
وی بیشتر از تحفیف مصطکی سفید است و قوت قبض در وی کمتر بود و وی
لطیف تر و سودمندتر از کندر بود و گویند تر است و قبض در اجزای وی یکسان
بود یعنی در عروق ورق و قضبان و اغصان و اطراف و ثمر و لحاء ان و عصاره
ورق ان و تشریح ان قایم مقام اقاقیا و عصاره لحیة التیس بود جهت قرحه
امعا و استطلاق بطن و نفث دم و زنانی که خون از رحم ایشان گشوده بود
و رحم و مقعد که بیرون اید و دیسقوریدوس گوید قوة مجموع درخت وی قابض
بود و قوت ثمر وی و ورق و تشریح وی مساوی بود و اگر طبیخ ورق وی بر
ریشهای کهن و بر استخوان شکسته و بر اعضای مسترخی ریزند نافع و قطع سیلان

رطوبات فرزمن از رحم بکشد وبول براند وجون بدان مضمضه کنند دندان متحرک را
محکم گرداند وجرب را نافع بود تا بحدی که جرب مواشی وسگ واگر از شاخهای وی
مسواک سازند دندان را جلا دهد وجالینوس گوید مرکب بود از قوی متضاده یعنی از
از قوت قبض وتسخین وقوت تلیین وبدین سبب است که اورام معده ومقعده
امعا وجگر را نافع بود وخاییدن وی بلغم از سر بکشد وسرفهٔ بلغمی را سودمند بود
وتنقیهٔ دم ومقوی معده وجگر بود وبوی دهان خوش کند وبن دندان محکم گرداند
ومسخن معده وجگر بود وخون با روغن زنبق سعوط کنند صداع سرد را نافع بود
وجون با زیت بگدازند شقاق لبها را نافع بود **مصع** ثمر عوسج است قابض
بود وشکم ببندد واگر زیاده خورند قولنج آورد ونفخ **مصل** طبیعت آن سرد
وخشک بود در دوم وابن ماسویه گوید در سیم سودای مزاج را بد بود ومضر بود
بمعده وسفل وکیموس بد دهد واگر با گوشت فربه بزنند ضرر آن کم شود **مصباح
الروم** کبربا است وگفته شد **مطبوخ** عقید العنب خوانند ومیبختج گویند
وگفته شود **مطحنا** لعوق مطحنا خوانند وآن لعوق لوز است ودر مرکبات
گفته شود **مطجن** نیکوترین آن بود که رسیده وتر بود وآن خشک تر از جمله
بود وآنچه با سرکه وگردو با بود گرم وخشک بود وآنچه بحری بود بی سرکه بنهایت
گرم وخشک بود وی ملطف بلغم بود ومنشف رطوبات معده وآنچه با ابازیر
بود وتحوار منضم بود وتشنگی آورد واگر با سرکه بجوشانند بعد از آن بریان کنند

تشنگی

تشنگی آورد **مظ** جلنار است وگفته شد **معشوق** از احجار است وگفته شد
وازنبات مامو دانه وآن نیز گفته شد **معقار** صمغ اجاص است وگفته شد **معد**
خفی است وگفته شد **معین** مازریون است وگفته شد **معا** نیکوترین بود
آن بود که از حولی کو تغلیه کرند وطبیعت آن سرد وخشک بود وعصی مصلح کبی بود
که غذای وی دخانی بود ووی دوالی در ساقین احداث کند از بهر آنکه خون که
از وی متولد باشد بد باشد میل بسردی داشته بود وباید که پاک بشویند وسکباج
برند وابازیر **معده** وی جون معا بود در احوالها ووی صالح تر از معا بود وسرد
وخشک بود **مغاث** بهترین آن بغدادی بود وسغدی بود که میل بسردی
داشته باشد وطبیعت آن گرم وتر بود در دوم وگویند خشک بود مقوی اعضا
بود ومسمن وضماد کردن شکستگی وکوفت والم نقرس وصلابت مفاصل وتشنج
را نافع بود وملین صلابت حلق وشش بود وباه را برانگیزد خاصه تخم وی ومقدار
ماخوذ از وی یک درم بود ومضر بود بمثانه ومصلح وی عسل بود ودر ضمادات
بدل وی ثلث کند **مغره** نوعی از طین است سرخ رنگ ویونانی میلطوس
خوانند وبرطیقون گویند بشیرازی گل سرخ گویند وتجاران مستعمل کنند ونیکوترین
آن بود بسرخی روشن بود نه تاریک وگویند نیکوترین آن مصری بود وطبیعت آن
شیخ الرئیس گوید سرد بود در اول وخشک بود در دوم وفولس گوید در قبض و
تخفیف نیکوتر از طین مختوم بود وجگر احشا را باصلاح آورد وگرم بکشد وجون

در سرکه حل کنند وبر حمرهٔ زرهٔ مجموع ورمها طلا کنند نافع بود وجرب خواه ریش شده
وخواه ریش نشده واگر بر سوختگی آتش کنند ودماغ ماده بکند وورم بگدازد
وریش را خشک کند وجون سحق کنند وبا تخم مرغ نیم برشت بیاشامند خون را
ببندد واگر با آب لسان الحمل بود قرحهٔ امعا ومثانه را سودمند بود وطبیعت
ببندد ودرد جگر را نافع بود واگر با آب لسان الحمل حقنه کنند قطع افراط خون
حیض بکند وهمچنین اگر حقنه کنند قرحهٔ امعا وخونی که از معا سفلی روانه بود
قطع کند **مغومه** تلیهٔ بادنجان است **مغنیسا** صاحب منهاج گوید مانند مرقشیشا
بود ونیکوتر گویند کلیست سیاه رنگ که از کوه کاشان می آورند مولف
گوید آنچه محقق است سنگی است اما آن بنهایت سست واکثر سیاه رنگ بود وگاه سرخ
رنگ ونقطهای سفید بر آن باشد وابگینه گران استعمال کنند جهت آنکه ابگینه را سفید
کند وابگینه گران از آن سنگ مغنی خوانند ورنگ برکان خوانند ودر ولایت شیراز
در قریه فاروق دیهی است که از ابرکان خوانند واز آن ده خیزد واز این سنگ
برکان از بهر این گویند ووی قابض ومبرد ومجفف بود ومقوی معده بود وسنگ
بریزاند ودر داروهای چشم مستعمل کنند ومقدار ماخوذ از وی تا نیم درم بود ومضر بود
بدل ومصلح وی گویند عسل است وبدل آن مرقشیشا است **مغناطیس** حجر
المغناطیس خوانند وگفته شد **مغاث هندی** کلز است وگفته شد **مغرود** نوعی از
کماه کوچک است بد بود خوردن وی **مفرح** چون مفرح مطلق گویند لسان الثور

بود وگفته شد **مفرح القلب المحزون** بادنجان است وبادرنبویه نیز گویند وگفته شد
مقل صمغی است که ازرا کور را خوانند ومعروف بود بمقل ازرق ومقل مکی ومقل
الیهود وعربی بود وصقلبی بود ودیگر مقل مکی که آن ثمر دوم است وگفته شود و
نیکوترین وی آنست که صافی بود وبلون اسرب تیره بود از زرد که بسرخی مایل بود
وزود حل شود وهیچ چوبی وچیزی در وی نبود وجون بخور کنند خوش بوی بود
مانند اظفار الطیب وارایحه نار کند وطبیعت آن گرم بود در سیم وگویند در آخر
درجه اول وخشک بود در سیم وگویند سرد بود وگویند تر بود ورازی گوید گرم وتر
بود در دوم طاعون را نافع بود ودیسقوریدوس گوید جون بلعاب دهان روزه دار
حل کنند تا چون مرهم گردد وبر ورم حنجره نهند نافع بود وجون بخود برگیرند وبخور
کنند انضمام رحم بگشاید وبچه بیرون آورد وهر رطوبت که باشد پاک گرداند وجون
بیاشامند سنگ گرده ومثانه بریزاند وبول وحیض براند واگر مسهلات کنند منع
پیچ کند واگر بیاشامند گزندگی جانوران را وسرفهٔ کهن را نافع بود وقوت مجامعت بدهد وفتق
آورد ومفتح سده گرده ومثانه بود ومسهل بلغم وسودا بود ومقدار آنچه از وی تناول کنند
یک درم باشد ووی خنازیر را نافع بود وزایل کند وبا سرکه با معده طلا کردن نافع بود
وزایل کند وفتح عضله وصلابت اعصاب وتعقد آن وگزاز ودرد پهلو ورباح را نافع بود
وجون بیاشامند وبخور کنند وبخود برگیرند بواسیر را نافع بود وخون آن ببندد ومحلل ورم
سفل وانثیین وخون که بسته بود وعرق النسا ونقرس را نافع بود وآنچه گوید مضر بود

بجگر و مصلح آن زعفران بود و گویند مضر است بشش و مصلح وی کثیرا بود و بدل ان به
وزن ان صمغ البطم و نیم وزن ان کندر و دریاقی بود **مقل مکی** ثمر مقل دوم است
و صاحب منهاج گوید ثمر درخت مقل بهش خوانند چون تر بود و چون خشک بود
و قل خوانند و در اندرون وی استخوانی بود و با جه بخته بود خارج ان در مکه خورند
و لذیذ بود و در اندلس نارسیده خورند عفوصتی تمام داشته باشد و باشد و بای اندک و
و بغایت خشن و قابض و بارد بود و شکم به بندد و قوت معده بدهد بود بیرون وی بجنه تقطیر
البول را نافع بود و این ثمر را مقل خوانند **مقلونیا** ملونیا گویند و گفته شد **مقر** نبات
صبر است و عسلی خوانند و گفته شد **مقدونس** و مقدونس نیز خوانند و ان کرفس مقدونی
است و منسوب بماقدونیا روم بود و ان فطراسالیون است و گفته شد **مکنسة الاندر**
سنگ ان الموت است و گفته شد و قلوس و ابو صیر نیز خوانند و ان ماسرج است و گفته
شد **مکنسة قرشیه** مخلصاایت و گفته شد **ملح** بتاری نمک خوانند و ان انواع است
ملح بجن و ملح اندرانی و سیاه نفطی و سیاه نیز نفطی و ملح هندی سرخ رنگ و ملح سراج تلخ
بود و نزدیک بوره بود و نیکوترین ان اندرانی بود و سفید بپارسی انرا نمک طبرزد خوانند
و طبیعت ان گرم و خشک بود در دوم و دیسقوریدوس گوید قوت وی قابض بود و
جلا دهد و محلل و منقی بود و گوشت زیادت از ریشها بخورند و در داروهای جرب مستعمل
بکنند و اورام بلغمی و حکه و نقرس و جذام و قوبا سودمند بود و نمک بادها را بشکند و منع
عفونت بکند و سودمند بود غلیظی اخلاط را بگدازاند و چون با زیت و سرکه و عسل بیامیزند

و بدان تحمل کنند خناق را پاک کند و اگر با عسل بود ورم لهات و نغانغ را نافع بود
و اگر با جو سوخته بعسل ضماد کنند اکله و قلاع و اثر خارشته را مفید بود و با بزرکتانی بر
گزیدن عقرب ضماد کردن و با بود دنه گدمی بوزه و فا گزیدن افعی نیز را سود دهد و با
زفت و قطران با عسل بر گزیدن مار شاخ دار نافع بود و با سرکه و عسل و قع مضرت
سم نیز ارپای و گزیدن زنبور نافع بود و چون با مویز و عسل ضماد کنند دمامیل را
نضج دهد و با فوتنج و خمر با عسل منفج اورام بلغمی بود که در انثیین عارض شود و در
گزیدن نهنگ را سودمند بود و سحق کرده در خرقه کتان کنند و در سرکه تر کرده بر
بر عضو گزیده نهی ما لنذ نافع بود و چون با سکنجبین بیاشامند دفع مضرت افیون کند و
قطع کشنده بکنند و بلو حریج گوید چون با غذایی که سرد بود مانند پنیر و ماهی و گوابیج خلط
کنند از طبیعت خود بگردد با غذای که گرم و خشک گردد و وی اسهال و قی یاری
دهد و موافق مرطوبی مزاج بود بخار مضر بود و چون بسر که حل کنند و بدان مضمضه
کنند قطع خون که از بن دندان اید و خونی که بسبب دندان بر کندن بود به بندد
و اگر گرم کنند و در دهان نگاه دارند درد دندان را نافع بود و چون بدان غرغره
کنند بلغم را قطع کند و دماغ را پاک گرداند و چون صوف پاره بدان تر کنند و بر جراحت
که تازه بود و خون روان باشد چون بر ان نهند خون را به بندد و نمک اندرانی ضم را اثر
کند و ناخنه و سفیدی چشم را تنگ و ضعیف کند و سبل را سودمند بود و درد معده سرد
را نافع بود و مشایخ بلغم عفن بود و سودا و مقدار شربتی نیم درم بود و نمک سوخته دندانها را

جلا دهد و صفت سوختن وی نیکوتر ان بود که نمک را بشویند یکبار و رها کنند تا خشک
گردد و پس در دیگی کنند و سر دیگ بنهند و بر سر اتش نهند و اتش سوخته گرد بر گرد دیگ
کنند و رها کنند تا از حرکت باز ایستند ان زمان سوخته بود و بعضی نمک را در خمیر گیرند
و در میان اتش سوخته نهند و رها کنند تا نیم سوخته گردد و بیرون اورند و نمک تلخ مسهل
سودا بود بقوت و رازی گوید بسیار خوردن نمک محرق دم بود و مضعف بصر و منقل
حمی بود و جرب و حکه اورد و صاحب منهاج گوید مضر دماغ و بصر و شش بود و مصلح وی
ان بود که بشویند و سعتر اضافه وی کنند و گویند بدل ان نیم وزن ان نوشادر است
و گویند نیم وزن ان بوره **ملح الدباغین** سورج است و گفته شد **ملح القاله**
نکار است و گفته شد **ملح بورنیه** نوشادر است و گفته شود **ملح بینجی** ملح بجن است و گفته
شد **ملح الغرب** بوره درخت غرب خوانند و وی اقوی ترین بورها بود و گفته شد
ملح هندی نمک سندی گرم و خشک بود و وی گرم تر و لطیف تر از انواع ملح بود
ملح نفطی نیکوترین ان بود که منتن الرایحه بود و طبیعت ان گرم و خشک بود
ی را یاری دهد و مسهل سودا بود و مقدار شربت تا نیم درم بود و مضر بود بامعا و مصلح و
بلیله زرد بود **ملاخ** جاقل است و گفته شد **ملوخیا** ملوکیه گویند و ان نوعی از خبازی
است و ان بستانی بود و بتازی خطمی کوچک خوانند و درخت وی مانند درخت خطمی بود
اما گل وی سرخی کوچک بود و نیکوترین ملوخیا بود که سبز و بزرگ بود و قضبان وی
مایل بسرخی بود و طبیعت ان سرد بود در اول و تر بود در دوم و گویند سرد و تر بود در سیم

التهاب را نافع بود چون بر سینه و معده ضماد کنند و سیلان حیض را نافع بود و اختلاف
دم و صداع و درد چشم گرم را سودمند بود و چون با آرد جو ضماد کنند ما بحتی گوید سده
جگر و زهره بگشاید چون از اب وی سی درم بیاشامند و گویند مضر بود بمثانه و مصلح
وی گل بود یا گلاب **ملظا** شط الرای است و گفته شد **ملونیا** مقلونیا خوانند و ان
خربزه دراز بود و بشیرازی از خیار دراز خوانند و ان مانند خیار زرده بود و طبیعت
ان سرد و تر بود در دوم و منضم شود **موسک الارواح** موسف الارواح خوانند ان اسطو
خودوس است و گفته شد **مج** نخ است و بپارسی نبک گویند و در باب با گفته
شد **من** ترطلی که بر درخت افتد یا سنگی از امن خوانند مانند ترنجبین و انگ
انگبین و شیر خشت و بید انگبین و امثال ان و طبیعت ان ماسرجویه گوید گرم بود
در اول و معتدل بود در یبوست و رطوبت سینه را نیکو بود و شش را و رطوبت سینه
را نیکو بود و خشونت ان نرم گرداند و سرفه که از رطوبت بود زایل کند و خشش
بن الحسن گوید گرم بود در اخر درجه دوم و خشکی وی نزدیک بگرمی بود و نیکوترین
ان بود که لون وی خمانی بود و هیچ حوب درخت با وی امیخته نبود اشتهار معده را
نیکو بود و طبیعت محکم دارد و مار اصفر را سود دهد چون بیاشامند و ضماد کنند بر شکم
و چون سعوط کنند مقدار دانگی دماغ را پاک کند و بادهای غلیظ از وی بیرون اورد
و مقوی ادویه بود چون با وی خلط کنند با ادویه ها و شربت و سعوط از بسیاری منفعت
ان در بدن **منسم** در باب حا در صفت حب المنسم گفته شد صفت ان **منج** برود

کافور است و در هر کتابی گفته شود منتجوشه سنبل رومی است و گفته شد مند غوده پیرموح است و گفته شود و بروی مندوا عورس خوانند منشوده خیری را بدین اسم خوانند و گفته شد و نوعی از خشخاش است که از امنشور خوانند مندلی عود است و گفته شد منج مرج است و گفته شد منج زراوشان تخم خیری است و گفته شد موز درختی است مانند نخل و ثمر وی را موز خوانند و در طرف دریا بسیار باشد و بطعم شیرین بود و مانند خشخاش نابوت بود و طبیعت وی ابن ماسویه گوید گرم بود در وسط درجه اول و تر بود در اخوان غذا اندک دهد و درشتی حلق حلق و سینه و شش و مثانه و سرفه خشک را نافع بود و باه را تحریک دهد و گرده را نیکو بود و بول براند و شکم ولیسیار خوردن وی مولد سده بود و صفرا و بلغم زیادت کند بحسب مزاج و وی بر معده ثقیل بود و مضار و مصلح وی نبات بود که با وی بخورند یا عسل و پیش از طعام خورند و بعد از وی سکنجبین بزوری و بعد از غذا نشاید که خورند تا آن زمان که غذا بگذرد و حاجت هم کلاب است مورد اسفرم مورد بری است و نیکوترین آن رومی بود و طبیعت آن گرم و خشک در دوم صرع را نافع بود و مقوی معده و جگر بود و صداع و رطوبات دماغ را نافع بود و چون بخورد بر جگر ند گرم را بکشد مو یونانی میو خوانند و بعضی اثامیطیقون خوانند و ساق نبات وی و ورق وی مانند شبث بود ولیکن ساق وی غلیظتر بود و بدرازی دو گز بود و بیخ وی را مو خوانند و بوذن و لون عاقرقرحا بود لیکن بزردی مایل بود و اندکی تلخی داشته باشد و خوشبوی بود و این بیخ مستعمل است

و طبیعت آن صاحب منهاج گوید گرم و خشک در سیم و در وی رطوبتی نافع غیر نضیج بود و جالینوس گوید گرم بود در دوم و خشک بود در سیم نیکوترین آن سفید روشن پاک بود و بول و حیض براند و لطیف بود و گرم و تر از سنبل بود و قابض تر درد مفاصل را نافع بود و جگر سرد را سود دهد خوردن و طلا کردن و عسر البول را نافع بود و آشامیدن و ضماد کردن و درد مثانه را و گرده را نافع بود چون بجوشانیده بیاشامند و اگر بکوبند و با عسل بسرشند و لعق کنند بادی که در معده بود و مغص و درد رحم و سینه و درد مفاصل را سود مند بود و چون بجوشانند در آب آن نشیند حیض براند و چون ضماد کنند بر زهار کودکان بول براند و اگر زیادت مستعمل کنند صداع آورد و اسحق گوید مضر بود بسپرز و مصلح وی تخم کرفس بود و بدل آن نیم وزن آن جوز بوا و نیم وزن آن سنبل و گویند بدل آن نیم وزن آن فلفل سیاه بود و گویند نیم وزن آن جوز بوا مومیایی نیکوترین معدنی بود که از ولایت داراب جرد خیزد و دیسقوریدوس گوید مومیایی بقوت زفت و قیر بود چون با هم بیامیزند و بطبیعت آن بود الا مومیایی منفعت بسیار دهد و طبیعت آن گرم بود در سیم و لطیف بود و محلل و شیخ الرئیس گوید گرم بود در آخر درجه دوم و خشک بود در اول مقوی روح بود بخاصیت و سود مند بود و رعشه بلغمی را و خلع و کسر و سقطه و ضربه و فالج و لقوه خوردن و طلا کردن در شقیقه و صداع سرد و صرع و دوار را سود مند بود چون حبه باب مرزنگوش سعوط کنند

و گرانی زبان را قیراطی بطبیخ صعتر پارسی بیاشامند نافع بود و دفع نفث دم از شش بکند و خناق و درد حلق قیراطی از وی با سکنجبین یا رب توث سود مند بود و قیراطی از وی باب کمون خفقان را نافع بود و حبه از وی فواق را زایل کند چون بطبیخ کرفس بیاشامند و قیراطی از وی بشیر تازه بیاشامند ریش مثانه را نافع بود و دو حبه از وی یا قیراطی گزیدن عقرب را با شراب صرف بیاشامند یا مثلث و هم چندان با روغن گاو بر موضع گزیدگی بمالند و جهت کسر چون بیاشامند زود تقویه کند تا موضع کسر و نیم دانگ در آبی که انیسون جوشانیده باشند تا بوطح حل کنند و بر شکم مستسقی طلا کنند نافع بود جهت امساک بول هر روز دو حبه بآبی که تخم کرفس جبلی و شاح اذخر در آن جوشانیده باشند بیاشامند و ابتدای جذام و برص و داء الفیل هفت روز بآبی طبیخ افتیمون هر روز نیم دانگ بیاشامند و درد معده که از سردی بود و سوء الهضم دو حبه هر روز بشراب صافی بیاشامند و گزندگی مار و عقرب و کسی که زهر خورده باشد هر روز دو حبه بآبی که انیسون و ورق دو رعینه و بودنه کوهی در آن پخته باشند بیاشامد و رعشه که ظاهر گردد و دوار اعضا بسبب برودت هر روز دو حبه بآبی که سعتر تازه و راسن جبلی در آن پخته باشند و جهت اختناق رحم و مجموع عللها که زنان را باز دید شود از سردی دو حبه بآب سداب و جند بیدستر بیاشامند و جهت تب ربع کهن هر روز نیم دانگ در آبی که بیست درم باد آورد و در آن پخته باشند بیاشامند و این خاصیتها و زیادت تر از این دارد اینجا کوتاه کردیم لیکن آنچه از ولایت داراب جرد آورند و معروف

شبانکاره بود این منفعتها دارد و غیر فرنگی که آن معمول از اودی است و غیر از انواع دیگر که از کوهها با آب خیزد و آن قفر الیهود بود و منافع این تر دیگر بمومیایی بود و گفته شد مولوبدانا نیکوترین آن که بلون مردار سنگ بود و در مرهم ها گوشت زیادت برویاند و مولف شیر ازی آن را کرمالی خوانند و چون بآب بسایند و در شب بنعل مالند ... آن ببرد موم شمع است و گفته شد موش دربندی بوش درندی است و گفته شد مولی حومل است و گفته شد موفیون نوعی از سموم است تردیک به بیش و مداوای کسی که آن خورده بود مداوای بیش کنند مها صاحب منهاج گوید سنگی است بجمی بلور و بلور و گویند بلور است و صاحب جامع گوید نوع از آبگینه است که در معدن یا مغنیسا جمع می شود و منعقد میگردد و در بحر اخضر یابند و در صعید مصر و آن سنگی است سفید یکرنگ و نوعی دیگر هست که حسن و رنگ وی کمتر می باشد و صلبتر که چون نگاه کنند ظن برند که ملح اندرانی است و نوع اول که گفته شد بلور است و تحقیق و ابو طالب بن سلیمان گوید بخاصیت چون زن در زمان زاییدن از خود بیاویزند زاییدن بروی سهل گردد و هرمس گوید گرانی زبان را و کسی که سخن تباه گوید چون سحق کنند بسرکه و نمک و هر روز غرغره کند و نوشادر و با عسل حل کنند و زبان را بدان تحریک میدهند نوبت آن زحمت زایل کند و کسو قراطیس گوید همی سود مند بود ارتعاش و سل که عارض شود کودکان را و زنی را که از پستان دشوار آید چون بر پستان مسح کنند شیر آسان بیاید و نیمی گوید چون با آب

سحق کنند سفیدی چشم زایل کند **مهد** نوعی از نرطشیا است که معروفست براحة الاسد
واهل مشرق قیلقی خوانند **میس** درختی است بزرک و پیونهای لوطوس خوانند وثمر
وی مویز بزرکیش از فلفل بود و سیاه رنگ و مغز وی سفید و شیرین بود معده را
نیکو بود و شکم به بندد و وی لطیف و مجفف بود و نشارهٔ چوب وی ترف دم زنان
را نافع و قرحهٔ امعا و ذرب و دیسنطوریا و رس کوید طبیخ نشارهٔ چوب وی
جون بپاشامند یا حقنه کنند سودمند بود جهة قرحهٔ امعا و زنانی که رطوبات مزمن
از رحم ایشان روانه بود و موی را سرخ کرداند و شکم به بندد **میعه** یونانی
میعهٔ سایله را اصطفی خوانند و عسل لبنی نیز کویند و ثفل وی را میعه خوانند و نیکوترین ان
خوش بوی بود و نیز از وی انزا بخور خوانند و در وی قبض و تخفیف بود و طبیعت
ان کرم و خشک بود و کویند تر بود مسخن و ملین و منضج بود و کویند دماغ را پاک کرداند
و جذام را نافع بود و طبیعت به بندد و مقدار مستعمل از وی تا یک مثقال بود و سرفه
و زکام و نزله که از رطوبت بود سود دهد و جون بیاشامند یا بخود برکیرند حیض
فرود آورد و از خواص وی انست که بخور کنند قطع رایحهٔ عفن می کند و و باء را سود
مند بود لیکن صداع اورد و اسحق کوید مضرت بشش و مصلح وی مصطکی بود و صفت
میعهٔ سایله در لبنی کفته شد **میش بهار** کاوچشم است و کفته شد و صاحب جامع
کوید میشیار و میشهار طیلا فیوس است که ان نوعی از حی العالم است و کفته شد **میسم**
مسم است و صفت ان در حب المیسم کفته شد **میبختج** بپارسی پختوش خوانند و آن

آب انکور جوشیده است که یک نیمه باشد **میویزج** زبیب جبلی خوانند و صاحب جامع
کوید حب الراس است و این خلافست حب الراس غیر انست و میویزج بپارسی میویزک
خوانند و نیکوترین ان مغزی بود و سیاه و رسیده و معروف بود میویزج جرجی و طبیعت
ان کرم و خشک بود در سیم و قروح اکال و حریف بود و بجاجیت شپش را بکشد خاصه
جون با زریخ بود و شهار جوب ریش شده کردن نافع بود و جون پانزده حب
از وی بیاشامند قی کیموس لزج آورد و وی مضر بود بسپرز و مصلح وی کثیرا بود
و بدل ان کویند عاقرقرحا بود و در خوردن وی خطر بود که قرحه مثانه پیدا
کند **میسوسن** شراب سوسن است و کفته شد والله اعلم بالصواب

باب النون

نارجیل بادنج کوهی خوانند و نیز کویند و ان جوز هندی است بپارسی نارکیل کویند
و نیز ازی کرد و هندی و نیکوترین ان تازه بود که نبات سفید باشد و ایی که در ان
بود شیرین باشد و طبیعت ان کرم بود در اول درجهٔ دوم و تر بود و در اول باه
را زیادت کند و غذا بسیار دهد و هضم بطوء و مسخن کرده بود و تقطیر البول را نافع بود
و روغن وی بواسیر را سود دهد و کرم را بکشد و حب القرع بیرون اورد و
طبع به بندد و وی بر معده ثقیل بود و پوست مغز وی مهضوم نشود و از بهر انست
که پوست وی البته باید خراشید و با شکر بخورند و کیر شده وی غثیان و کرب و غشی
اورد و مداوای وی قی کند بعد از ان بربرب نواکه ترش **نانخواه** و نانخه و نانوخیه

و نانخواه و نیز ازی زنیان خوانند و نانخواه اسمی پارسی است معنی ان طالب الخبز بود
یعنی طلب کنندهٔ نان و نیکوترین ان وزن تازه خوش بوی بود که مایل بسرخی
بود و طبیعت ان کرم و خشک بود در سیم و کویند کرمی وی در دوم بود سده بکشاید
و در ادویه بهق و برص استعمال کنند و دیسقوریدوس کوید جون با شراب بیاشامند
مغص و عسر البول و کزندکی جانوران را نافع بود و حیض براند و ابوجریج کوید طبیخ وی
نفخ را بکشاید البته وی تنهای کش را نافع بود و جون طبیخ وی بر کزندکی عقرب ریزند
درحال درد ساکن کند و فارسی کوید قطع نفخ که در سینه و معده بود بکند و مسکن
ریاح بود و طعام را هضم کند و درد دل و غثیان را عظیم نیکو بود و کسی که طعم طعام
نداند و بولس کوید مسخن معده و جکر بود اشامیدن وی و ابن ماسویه کوید کرده و
مثانه پاک کند و طبری کوید سنگ بکدازاند و کرم و حب القرع بیرون اورد و صاحب
منهاج کوید با سداب بول براند و اب وی جون در چشم جکانند خون بسته بکدازاند و
مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و اسحق کوید مثقل شش بود و مصلح وی ترمس بود
و کویند جون سحق کنند و با عسل بسرشند و طلا کنند بهر دردی که باشد ورم موضع که
ورم از ان تحلیل دهد و جون زن بدان حقنه کند رحم را پاک کرداند و رطوبات عفن
را خشک کرداند و بوی دهان خوش کند و جون بر روی طلا کنند بثور لبنی را زایل کند و
جون بکوبند با کردکان سوخته و بخورند تدحر را نافع بود **نارنج** صاحب منهاج کوید
پوست وی کرم بود در دوم و حماض وی سرد و خشک بود در اول محلل ریاح سرد بود

از دماغ و وی لطیف تر از اترج بود و مانند وی بود در فعل و شریف کوید درخت
وی مشهور است و ثمر وی مرکب از قوی مختلف بود و پوست زرد وی کرم و لطیف
بود و حماض وی سرد و خشک در سیم و تخم وی و بیخ وی خشک و کرم بود و وی خشک کرده
سحق کنند و با آب کرم بیاشامند محلل مغص بود در زمان و اکر ادمان شرب ان کنند با
زیت کرم دار از روده بیرون آورد و پوست نارنج جون تر بود در روغن خوشبوی
و سه هفته با قتاب نهند در منفعت مانند روغن ناردین بود و جون از وی دو مثقال
بیاشامند کزیدن عقرب و جمیع کزندکیها که سم ایشان سرد بود نافع بود و دانهٔ وی جون
بیاشامند سودمند بود بسمهایی که عارض شود بسبب کزندکیها و حماض وی نباشتا
خوردن جکر را ضعیف کند و معدهٔ سرد مزاج را بد بود و التهاب معدهٔ کرم را نافع
بود و اثر سیاهی از جامهٔ سفید ببرد و اکر سنگ در وی خیسانند بکدازد و اکر
عروقهای باریک وی جمع کنند و خشک کرده سحق کنند و با شراب بیاشامند سودمند
ترین داروهایی باشد جهت دفع زهرهای کشنده که سبب ان سردی بود **نار**
مشک ناغیست خوانند و ان انفاع رمان هندی است و نا و بیل ان بپارسی ممسک
الرمان بود و صاحب منهاج کوید قفاحی است مانند تخمی سرخ رنگ و اندک برکی سبز در
درمیان ان بود و اسحق بن عمران کوید از خراسان خیزد فی الجمله منفعت وی مانند منفعت
سنبل بود و نیکوترین ان خوش بوی بود و طبیعت ان کرم بود در اول و خشک بود
در دوم و کویند کرم و خشک بود در سیم لطیف بود و معدهٔ سرد و جکر سرد را عظیم نیکو بود

ولطف اخلاط غلیظ بود و محلل ان و شیخ الرییس گوید بدل ان دانگ و نیم آن
زنجبیل و نیم وزن ان بوست بسته و دانگی ان سنبل بود و ابن عمران گوید بدل
ان نیم وزن ان کمون کرمانی بود و دو دانگ ان قسط بحری و گویند بدل ان نیم وزن
ان سنبل و نیم وزن ان زنجبیل و نیم وزن ان قسط بدل ان نیم وزن آن قسط
است **ناردفارسین** نوعی از مرات حرم مغشوش کرده اند بعضی از ینبوعات وان کشنده
بود **ناردین** سنبل رومی است و مولف گوید ان بیخی است بلون مشابه بمامیران و
عروق الصفر بود و بشکل اسارون بود در شیه بسیار داشته باشد لیکن ریشه وی باریکتر
از ریشه اسارون بود و نیکوترین ان فربه تازه خوشبوی بود و انچه بسفیدی
زند بد باشد و طبیعت ان گرم بود در دوم و خشک بود در سیم چون در کحلها کنند موی
مژه برویاند و وی بول و حیض براند و ورم رحم را نافع بود و در طبیخ وی نشستن و
یک درم از وی فالج و لقوه را نافع بود و اسحق گوید مضرست بشش و مصلح وی کثیرا
بود یا عسل و بدل ان سنبل هندی بود **نافوخ** دلبوشت و گفته شد **نارلیوا**
رمان السعال خوانند وان خشخاش است و گفته شد و نارکیو انخشاش سیاه است
ناب الکلب دندان نیش سگ دیوانه و غیر دیوانه در باب عین در صفت عظام
گفته شد **ناغیست** نارمشک است و گفته شد **ناطف** بپارسی نبیطه خوانند ان حلوای
شکر بود معتدل بود موافق جوانان و کهلان و پیران و مزاجهای سرد و گرم و سرفه
که از حرارت بود و انچه خشخاش سود مند بود و اصحاب نزله را و حرقت بول را نافع بود

وانچه از عسل بود موافق مزاجهای سرد و پیران بود لیکن صداع اورد و مولد صفرا بود
خاصه جوانان را و انچه بقبق بود نافع بود کسی را که در سینه و شش او سده و خلطی بلغمی بود
وانچه بکنجده بود کثیر الغذا بود نافع بود سینه و سرفه را لیکن ثقیل بود و مرخی معده
وانچه بگردکان بود بغایت گرمی بود معده و بلغمی را نافع بود و کرده لیکن صداع اورد
و تعدیل بخشخاش و کاهو کنند وانچه ببادام بود اندک گرمی داشته باشد سرفه که از رطوبت
بود نافع بود **نبق رطب** بپارسی کنار تر خوانند و عرب نبق دوما گویند و طبیعت
ان سرد بود در اول و تر بود و گویند خشک بود در اول و انچه شیرین بود سردی ان کمتر
بود وانچه مایل بحموضت بود بغایت سرد بود و وی طبیعت براند و گویند حکم وی و
سیب وامرود مساوی بود و انچه معتدل بود از وی شکم ببندد و غیر معتدل دافع
قوت بود و از مضرت انیست که گرم مزاج بعد از سکنجبین خورد و سرد مزاج گلنگبین
نبق یابس کنار خشک سرد و خشک بود و سردی وی کمتر از سردی تر بود و دردی
تخفیف دهد و قابض بود و قوت معده بدهد و شکم ببندد و منع ترف و اسهال
که از ضعف معده بود بکند خاصه چون بریان کنند و با استخوان بکوبند و غذا اندک دهد
نبت الارز حب صنوبرست و گفته شد **نبیذ التمر** شراب خرمایی نیکوتران بود
که از رطب سازند و طبیعت ان گرم و تر بود و بدن را فربه کند و مسهل بود و غذا
بسیار دهد و ثخن بود و وی غلیظ ترین نبیذها بود بغیر از دوشابی و سده اورد
و مولد خونی تیره سوداوی بود و مضر بود با عصاب و حواس و اثار ترش مضرت

وی را کم کند **نبیذ دوشابی** نیکوترین ان بود که از سیلان رطب سازند و ان گرم و تر بود
و حرارت وی کمتر از خرمایی بود و مسهل طبیعت بود و چون بگذرد غذا بسیار دهد و
و غلیظ تر از خرمایی بود و دیرتر بگذرد و بادانگیز تر بود و مولد سده بود و خاصه
چون تازه بود **نبیذ العسل** گرم بود بغایت گرم از خمر بود و خشک بود رطوبت
معده و سرد مزاج و مرضهای سرد بلغمی را نافع بود خاصه چون با اقاویه سازند و
وی خمار آورد بیشتر از خمر و مضر بود محروری مزاج را و مولد صفرا بود و صداع اورد
و داوی ان بود که تنقل با نار مزوبه کنند و نقل ان پیند ازند و اگر خمار عارض شود ب
فواکه ترش مانند رب غوره و اترج و مانند ان خورند **نبیذ الفانید و التین** مسهل طبیعت
بود و صفرای وی مزاج را موافق بود و کسی که علت گرده و مثانه داشته باشد و
سینه و شش را نیکو بود و مسخن بدن و مسمن وی و جرب و حکه آورد فی الجمله مجموع
نبیذها مضر باشند از شراب **نبیذ الزبیب** گرم و تر بود و حرارت وی دون حرارت
خمر سیاه غلیظ بود و چون افاویه در وی کنند بس لطیف وی باشد رطوبت معده را
نافع بود لیکن منافع وی نه نزدیک بود بخمر و مسهل بود و اگر عسل با وی بود گرم و
خشک بود سرد مزاج را و مرضهای بلغمی را نافع بود و ادرار بول کند و گرده و مثانه بود و
سنگ و فضولی که بود بیرون اورد و شکم ببندد و انچه از مویز بخرد بود غذا بیشتر دهد
و خونی که از وی متولد شود خشتر و غلیظ تر از خونی بود که از شراب و زد و مستحیل
شود بخلطی سیاه که انرا دردی خون خوانند و بعد از ان مستحیل بسودا اگر در دو مزاج

باید که اجتناب نماید از وی **نبیذ النارجیل** مسکری بود و مسخن و ملین بود سود
مند بود جهت درد پشت و گرده که از خلطی سرد بود **نبات** بهترین ان سفید
شفاف پاک سبک بود و طبیعت وی معتدل حلق را صافی کند و سرفه را نافع بود و
موافق سینه و شش و قصبه ان بود و لاجورد اضافت ان کنند سودا را نافع بود
و مضر بود بمعده مراری و مصلح ان فواکه مز بود **نبات الرعد** کماه است و گفته شد
نجب پوست بلیخه بود و نجب اسم هر قشری بود و مخصوص بود ببلیخه طیب
نجم و نجیل و نجم اسم [illegible] نیل است و گفته شد در با **نحاس** بپارسی
مس گویند و ان انواع است یکنوع سرخ بود که زرد [illegible] و معدن ان قبرس
بود و ان فاضلترین انواع مس بود و یک نوع سرخ روشن بود و یک نوع
بسیاهی مایل بود و بصنعت زرد کنند و یک نوع طالقونست و گفته شد و مس
چون بسوزند و روسختج گویند و وی حریف گوید بود و در وی قبضی و چون بشو
نافع بود و نیکوترین ان شبهی زنبق املس سرخ بود و ازهم دو طرف و طبیعت
ان گرم و خشک بود در سیم و در وی حدت و قبض بود و شرب کردن از ظرفهای
مسین مسهل بود و باید که حذر کنند از انچه چیزها در وی رها کنند و از شوری و تلخی
و ترشی و شیرینی و چربی و گوشت و اولی ان بود که چیزی در وی بریزند گرم بود از
وی بیرون کنند و رها نکنند که در ان سرد شود که مضر بود و زنجار روی سم است
و گفته شد در زا **نحاس محرق** روسختج خوانند و گفته شد **نحام** مرغ آبی بود لن

ماسویه گوید گوشت وی گرم تر از لحوم طیر بود و افضال آن گرم بود و جوب قوت
چشم بدهد و منی بیفزاید و مصلح بدن بود و صاحب منهاج گوید صحیح آنست که دیر هضم
شود و از بهر اینست که با ابازیر مستعمل بود و لیکن آن مخلب خورند با بعضی از
جوارشات نخاع بشت مازه گویند و طبیعت آن سرد و خشک بود نخاله
بپارسی سبوس گویند طبیعت وی گرم و خشک بود در اول و در وی جلا و تلیین بود
و تنقیه بسیار سینه را لازم کند خاصه حسوی که از آب وی و شکر سازند و وی محلل
زجاج و بلغم بود و چون بر موضعی که تبع بود گرم کرده در کیسه کنند و تکمید کنند بدان
موضع تبع را تحلیل دهد و با سرکه گرم کرده بر جرب متقرح ضماد کنند نافع بود و چون
با شراب بپزند و ضماد کنند و بر پستانی که شیر در وی بسته بود ورم آن ساکن گرداند
و شیر روان کند و نخاله با ورق تر تیزه بپزند و بر گزیدن عقرب ضماد کنند درد ساکن
گرداند و اگر با آب تنها یمین سپیل و اگر عنوس در سر که خوابانند و بر آتش نهند دود
آن در بینی کسی رود که زکام داشته باشد شفا یابد ند بپارسی گشته خوانند و آن
مرکب از عود و عنبر و مشک بود بخور وی مقوی قلب بود و دافع سموم ندع
صعتر بری است و گفته شد نرجس عبهر خوانند بپارسی نرگس گویند نیکوترین وی
مضاعف بود و بشیرازی از اصفت زرده خوانند و طبیعت وی معتدل بود در گرمی
و خشکی و لطیف بود و گویند گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیم سده دماغ را
بگشاید و زکام سرد را نافع بود و در وی تحلیلی قوی بود و صداع که از رطوبت بود

سود دارد و مصدع سرهای گرم بود و مصلح وی بنفشه و کافور بود نرد
طلایی است مرکب از صندل سرخ و گل ارمنی و فوفل و اقاقیا و حضض و اسفیداج
و مرداسنگ و رمهای گرم را نافع بود و در مرکبات گفته شود نرک مولف گوید
صاحب منهاج و صاحب جامع صفت وی نگفته اندان گیاهی است کوهی که وقت آن
بورق خیار زه ماند و بیخ وی دوا النمر خوانند و گوید پلنگ را زاییدن دشخوار می
باشد چون یکبار بزاید بقدرت حق تعالی میداند که چون این بیخ بخورد دیگر آبستن
نشود آن گیاه را طلب کند و بیخ آن بر کند و بخورد دیگر آبستن نگردد و بقدرت
حق تعالی مهره در بدن وی پیدا شود در پس سر وی و گویند در بن دنب وی
بود با بالی خلافست و از اجر النمر گویند و بپارسی زرک پلنگ خوانند خاصیت آن
بسیار بود در جراحتی که ناصور شده باشد آن را بسایند با آب و بر جراحت طلا
کنند نیکو شود و هر زنی که صلایه وی لعق کند دیگر آبستن کند دیگر و هر مردی که با
خود دارد هیچ زن از و بار نگیرد و امتحان وی آنست که اگر در شیر گوسفند
اندازند شیر بریده شود و اگر کسی با خود دارد و در اندرون دکان خباز رود
نانها در تنور افتد و زرک از یک دانه سیر کوچکتر بود به بسیار و رکها داشته و لتور بان
عملی سازند و عملی را بکار دتوان تراشید و مطلق رنگ زرکی بوست پلنگ باشد سیاه
و سفید نسرین ور دصینی خوانند و آن دو نوع است یک نوع بپارسی گل مشکین خوانند
و یک نوع نسرین و قوت وی نزدیک یاسمین بود و روغن وی مانند روغن نرگس بود

وطبیعت وی گرم و خشک بود در اول و شیخ الرئیس گوید در دوم و گویند در سیم
و وی منقی و ملطف بود سردی اعصاب را نافع بود و کرم گوش بکشد و طنین و دوی
را سودمند بود و سده بینی بگشاید و درد دندان را نافع بود و مسکن قی و فواق
بود و چون چهار درم از وی بپاشامند خاصه بری وی و اصحاب مره سودا که سبب آن
از عفونت بلغم باشد سود دهد و مسخن دماغ و مقوی دل و چون ادمان بوییدن وی کنند
محلل بود باجی که در سر و سینه بود و بعطسه بیرون آورد و چون سحق کرده در حمام
در خود مالند بوی بدن خوش کند و عرق و چون بکوبند و بر کلف روی مالند زایل
کند و چون خشک کنند و هر روز نیم مثقال از وی بیاشامند چند روز بپای جوانی را
نگاه دارد و مانع شیب باشد نسر تشریف گوید مرغی است بغایت بزرگ و
تعیل الطیران بود بپارسی از اکرکس خوانند و در طیران چون بلند گردد وی از
مشرق بمغرب پرواز کند و هم در آن روز باز گردد و این از عجایبهاست و گوشت
وی گرم و خشک بود چون بخورند تشنج را نافع بود و غلیظ تر از گوشت مرغان
بود و دیر هضم شود و کیموس بد دهد و مولد مره سودا بود و نزدیک بگوشت کلنگ
باشد و هم جنس وی و گویند زهره وی چون در چشم کشند هفت نوبت با آب سرد
و طلا کنند پیرامون چشم سودمند بود جهت نزول آب و اگر با هم چندان عصاره
بندقه بیامیزند و بشویند و کحل کنند تاریکی چشم را نافع بود و غلظ اجفان و جرب آن
و پیه وی چون بگدازند و در گوش چکانند گرم گری را نافع بود و خواصه چون

بپاشی این عمل کنند نشا بیونانی اامولن گویند و بپارسی نشاسته و نیکوترین وی سفید
بود که از انراب خوانند و طبیعت آن سرد و خشک بود در اول و گویند سرد بود در
دوم و تر بود چون با زعفران بر کلف روی طلا کنند زایل کند و چون بپزند با هم
چندان آب و قند و روغن بادام اضافت کنند سرفه و خشونت سینه و حلق را سود
دارد و قصبه شش را نافع بود البته و وی ریش چشم را نافع بود و چون بریان کنند
شکم ببندد و چون با شراب باکزندی انفی طلا کنند سودمند بود و گویند نشاسته
غذا کمتر دهد از هر چه از گندم سازند و دیرتر بگذرد و دیر هضم شود و سده آورد و گویند
مولد سودا بود و مصلح وی شیرهای شیرین بود مانند شکر و عسل و بدل آن گرد
اسیاب بود و گویند ارز منول نشاره طبع وی طبع درخت بود و نشاره
چوب کهن شوده که مانند ارد بود و چون ضماد کنند بر ریش تن نیکو گرداند و اصلاح
آورد و چون با هم چندان انیسون با شراب با سر کو بر شند و در خرقه کتان کنند و بسوزند
و سحق کنند و بر قرحه نمله افشانند مفید بود و شریف گوید نشاره چوب رز گرم و
خشک بود و چون با خنا زیر بیامیزند و بر جرب مالند تر مانند زایل کند و چون دود
کنند گزندگان بگریزند و پشه بکشند و منفعت نشاده عاج در باب عا در صفت
فیل گفته شد نضار درخت گز چون در کوه روید نضار خوانند و چون در زمین رود
اثل خوانند و گفته شد نعنع بوره ارمنی است و گفته شد نعام بیونانی
متنی خوانند و بیزار ماگویند و بشیرازی رافوته گویند و نیکوترین آن بوستانی

نضار ج
نطرون ج
نعنع ج

تازه بود و نیکوترین خشک وی آن بود که در سایه خشک کرده باشند و طبیعت وی
معتدل بود و در وی رطوبتی فضلی بود و گویند گرم و خشک بود در دوم و گویند گرم
بود در سیم و خشک بود در اول و در وی قوت سخن و قابض و مانع بود و وی لطیف
ترین بقول خوردنی بود و دیسقوریدوس گوید عصارهٔ وی چون با سرکه بیاشامند
قطع نفث دم بکند و کرم دراز بکشد و هم که شهوت جماع بود و چون با آب انار ترش
و دو شاخ نیامه بیاشامند فواق و غثی و هیضه ساکن کند و اگر با سویق ضماد کنند
بر دنبلات بگداخته اند و اگر بر پیشانی نهند با پست جو صداع را زایل کند و اگر بر پستان
که شیر بسته بود ضماد کنند ورم آن ساکن کند و چون با نمک ضماد کنند بر گزندگی سگ
دیوانه مفید بود و چون بر زبان مالند خشونت زبان زایل کند و چون زن بخود
برگیرد پیش از جماع منع آبستنی بکند و اگر دو شاخ از وی در شیر بمالند و
رها کنند شیر را نگاه دارد از ترابی و وی بغایت معده را نیکو بود و شریف گوید
چون بخایند درد دندان را نافع بود بغایت و چون سعوط کنند صاحب خنازیر
که ظاهر است برکردن وی سه نوبت هر نوبتی دانگی از عصاره و رق وی با
روغن بغایت کمال مفید بود و نافع و صاحب بواسیر را نطیم نیکو بود و بورق
وی ضماد کردن و نیکوترین معالجه وی بود و گویند بغایت موافق معده بود خوردن
و ضماد کردن درد زایل و قوت ... بود و اشتها پیدا کند و سخن معده بود و
قطع بکند قی را که از بلغم و خون و ضعف فم معده بود و چون با قذری عود یا مصطکی بخایند

فواق و خفقان زایل کند و مقوی دل بود و مفرح و یرقان را دفع کند و بسیار
خوردن وی حکه در حلق پیدا کند و گویند مولد ریاح بود و مضر بود و بسفل و مصلح
وی کرفس بود و گویند بدل وی پودنهٔ جوبی بود **نعام** بپارسی اشترمرغ گویند
و جالینوس گوید گوشت بط و نعام کثیر الفضول و عسر الهضم بود و رازی گوید
گوشت وی بغایت غلیظ بود باید که اصلاح وی مانند اصلاح گوشت بط کنند و ابن
رضوان گوید پیه وی چون بگیرند در اول تابستان و ام بهار رود در موضع
که نهند مار و افعی بگریزند و چون بوی وی بشنوند غشی آورد و مجرب بود و گویند پیه
وی محلل اورام جاسیه بلغمی بود و محلل قوی بود و گزیدن عقوب ضماد کردن و
اشامیدن نافع بود و ... سردی بود سود دهد **نفط** سیاه بود و
نیکوترین آن سفید بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و اسحق گوید رست
و وی لطیف و محلل بود و سده بگشاید و درد ورک و مفاصل و لقوه و فالج و
سفیدی که در چشم بود و دفع نزول آب و ... کهن را نافع بود و چون نیم مثقال
از وی با آب گرم بیاشامند مغص را ساکن کند و باد را بشکند و سردی مثانه
را سود دهد و بچهٔ مرده و مشیمه بیرون آورد و بگزیدگیها طلا کردن نافع بود و کرم
دراز و حب القرع را بکشد و آنچی گوید مضر بود بشش و مصلح وی سرکه و کتیرا بود
و بدل نفط سیاه قطران بود **نفط** عصفرست و گفته شد **فلک** تخم درورست
و گفته شد **نمام** نمام الملک خوانند و نمام گویند و آن سیسنبر است و نیکوترین وی آن

بود که سبزتر و خوشبوی بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیم و گویند در دوم شیخ
الرئیس گوید دفع عفونات بکند و شبش بکشد و ورمهای سرد را نافع بود و طمثونی
سخت صلب و کرم را بکشد و حب القرع بیرون آورد و بچهٔ مرده و خشک بریزاند
و گویند چون بسرکه بپزند و با روغن گل بیامیزند و بر سر طلا کنند نسیان و صداع
و اختلاط ذهن را نافع بود و چون با شراب بیاشامند فواق که از امتلا بود زایل
گرداند و هم چنین تخم وی بر گزیدن زنبور ضماد کردن با یک مثقال با سکنجبین آشامیدن
تا میدن بغایت نافع بود و بوییدن وی صداع سرد را نافع بود و محلل فضلات
بلغمی بود از دماغ و بدل آن با درنج بود **نمل** بپارسی مور خوانند شریف گوید
از قول ثیادوق که مور بزرگ که در گورستان بود چون سحق کنند و بر برص لطوخ کنند
بعد از آنکه تنقیه کرده باشند زود زایل کند و چون صد عدد از وی بگیرند و ده
درم روغن زنبق اندازند و غرق کنند و سه هفته رها کنند بعد از آن در قضیب بمالند نعوظ
آورد و اعصاب قضیب را قوت دهد و چون سحق کنند با آب و بر شیب بغل طلا کنند
بعد از آن که موی برکشیده باشند دیگر نروید **نمر** پلنگ گویند و ارسطاطالیس گوید
خون وی چون بر کلف مالند و رها کنند تا خشک گردد زایل کند و مغز وی چون بگدازند
بروغن زنبق و بخود برگیرند درد رحم را نافع بود و پیه وی گرم و خشک بود و چون
بدان دخان کنند فالج را نافع بود و هیچ معالجه نیکوتر از این نبود در این زحمت و
جاحظ گوید اگر آدمی پیه کفتار در اعضای خود بمالد و برابر پلنگ رود در جایگاه وی

و پیش وی بنشیند پلنگ را قدرت نبود که حرکت کند و بر خیزد و زهرهٔ وی سم
قاتل بود و گفته شد و زرک وی نیز در صفت نروک گفته شد **نملسقین** کرسنه است
و گفته شد **نوارس** نوعی از قثاء بزرگست و آنرا تخم القدس خوانند و مسواک العباس
و مسواک المسیح گویند و صفت قثاء و قاف گفته شد **نوره** کلس است بشیرازی آهک
خوانند و نیکوترین آن سفیدست و آب نادیدهٔ وی بغایت گرم بود و ملطف و محرق
بود و آب رسیدهٔ وی چون دو روز یا سه روز بوی بگذرد نه محرق بود و بلکه
سخن بود و مغسول وی مجفف بود بی لذع گوشت زیاده بخورد و سوختگی آتش
را بغایت نافع بود و مغسول وی معتدل بود و خشک و نوره بر هم موضعی که خون
روان بود چون بران نهند قطع خون بکند و وی مضر بود به تخفیف چون در حمام طلا
کنند داروی آن بود که بعد از آن روغن بنفشه و گلاب و نقل عصفر و تخم خربزه داروی
برنج بمالند و اگر اعضا بسوزاند و دانه بیرون کند پس روغن گل و آرد عدس و
سرکه و گلاب طلا کنند نافع بود و خوردن وی کشنده بود و علامت خوردن
آن بود که دهن جوشش کند و در معده سوزش آن و عسر البول و مغص و
اسهال خون بسبب قرحه امعا پدید آید و نوره با بول بیرون آید و سردی اعضا و
غشی احداث کند و خفقان و مداوای وی قی کنند بآب گرم و روغن پس شیر تازه
و روغن گل و جلاب و آشهای چرب از مرغ بروغن بادام و لعابات نافع بود
نوشادر معدنی بود و عملی باشد و ابن تلمیذ گوید نیکوترین آن بود طبیعی خراسانی

صافی بود مانند بلور و غافقی گوید گرم و خشک بود در افرسیم ملطف و مذیب بود
سفیدی چشم را نافع بود و ملاژه تا افتاده را محکم گرداند و چون در حلق دمند با دویها
دیگر و خناق بلغمی را سود مند بود و ملطف حواس بود و چون در آب حل کنند و
در خانه نیفشانند مار ازانجا نگردد و اگر در سوراخ ایشان ریزند بمیرند و چون سحق کنند
با آب سداب و پاشا مثل علق که در حلق جفسیده بود بکشد و شریف گوید چون
بروغن بپرورند و بر جرب سوداوی مالند در حمام زایل کند و چون بخایند و بر
ودر دهان افعی اندازند بکشد زود و چون با روغن گل بیامیزند و بر برص مالند
بعد از تنقیه برص زایل کند خاصه چون بدان ادمان کنند و رازی گوید بدل ان
بوزن ان شب و بوزن ان بوره و بوزن ان ملح اندرانی بود **نوی التمر**
بپارسی استخوان خرما گویند گرم و خشک بود در وی قبضی و جلایی بود و چون
بسوزند ریشهای بد را نافع بود و اگر سوخته وی غسل کنند و سحق کنند و میل
جشم کنند موی بروياند و چون در چشم کشند ریش چشم را نافع و اگر خلط کنند با
سنبل الطیب نیکوتر بود در فرو رویانیدن و طبیخ وی سنگ بیرون آورد
نوی الهلیلج الکابلی استخوان هلیله کابلی بود و نیکوترین ان بود که بزرگ
بود و ان سرد و خشک بود در دوم عسر البول را سود مند بود و مقدار ماخوذ
از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی شراب بود **نوح** لبلاب
است و گفته شد **نهق** صاحب منهاج گوید جرجیر المار است و صاحب جامع گوید

۹۰

جرجیر البر است و هر دو گفته شد **نهشل** جزبری است و گفته شد **نیلوفر**
لینوفر خوانند و بسریانی کرنب الماء خوانند و بیونانی نیمفا و حب العروس خوانند
و گویند خلافست و نیکوترین نیلوفر بغدادی بود که گل وی اسمان گون بود و
طبیعت ان سرد و تر است در دوم و سردی وی زیاده بود از سردی بنفشه و گویند
سردی وی در سیم بود و بیخ وی با اب بر بهق کنند نافع بود و نیلوفر ورمهای گرم
را نافع بود و گل وی منوم بود و صداع گرم را سود مند بود و منع احتلام بکند و
شهوت باه بشکند چون یک درم از وی با شراب خشخاش بیاشامند و منی ببندد
بخاصیتی که در وی است و بیخ وی و تخم وی درد مثانه را نافع بود و ضماد کردن و تخم وی
مرترف دم را سود دهد و چون در اب بجوشانند و بر سر ریزند حرارت را
ساکن کند و نیلوفر خراسانی مضر بود بمعده که نفخ آرد با خطمی بیغذ و اصل نیلوفر هندی
حکم بیروح داشته باشد و نیلوفر از ادویه قلبی بود و وقتی که تعدیل ان زعفران
و دار چینی کنند **نیلج** عصاره نیل است **نیمقا** نیلوفر است و گفته شد **نیسوق**
درک اسق و گفته شد **نیل** حشیشی است عصاره وی را نیلج خوانند و تخم وی را عظلم
خوانند و نیکوترین ورق وی سبز بود که بسرخ مایل بود و طبیعت ان گرم در اول
و خشک بود در دوم و گویند سرد است در اول و گویند سرد است باعتدال و متوسط
بود میان تری و خشکی و قابض بود و منع نفث دم بکند و کلف و بهق زایل کند
و داء الثعلب و سوختگی اتش را نافع بود و جراحات بد که در اعضای صلب بود

ورشهای عفن سود مند بود و سرفه کودکان را که تب کنند نافع بود و عصاره
وی نیز هم چنین و اسحق گوید مستسقی چون بیاشامد سود دهد با فلوس خیار چنبر و اگر
عصاره وی بسرکه حل کنند و بر ریش سر مالند نافع بود و اگر ادمان کنند بر خنازیر
منفجر کرده و ضماد کردن باقی صلابت ان بگدازد و نیکو گرداند و اسحق بن عمران
گوید بدل نیلج بوزن ان ارد جو و دو دانک ان ماميثا بود والله اعلم بالصواب

باب الواو

واجد بلغت اهل یمن لبلاب است و گفته شد **وبر** فروست و گفته شد در فا
وبر الارنب پشم خرگوش چون بر شیریان دریده بندند با صمغ و زاج قی کندر و سفیده
تخم مرغ منع خون رفتن بکند **وبر الفاح** پشم شتر سوخته چون سحق کند و در بینی دمند خون
باز بندد **وج** عود الوج خوانند و بیونانی اموزون و بپارسی اگر خوانند و قوت
وی تر دیک بایرسا بود و قداوند و نیکوترین وی سطبر فربه خوشبوی سفید بر کرده
بود و طبیعت ان گرم و خشک بود در اول درجه دوم و گویند در سیم لون را صافی
کند و منقی رطوبات مفاصل بود و باه را زیادت و گرانی زبان را سود دهد و بهق
و برص و تشنج و درد پهلو و سینه و جگر و صلابت سپرز و مغص و فتق را نافع بود
و بول و حیض براند و گزندگی جانوران را سود دهد و سفیدی چشم را زایل کند و
تاریکی که از رطوبت و اسحق گوید و صفرا و بلغم سود دهد و تشنج از وی یک
درم باشد و گویند مضر بود بسر و اصلاح وی تخم رازیانه کنند و بدیغورس گوید در

شکستن بادها و تقویت جگر بدل ان بوزن ان کمون کرمانی بود و دو دانگ
وزن ان ریوند صینی و اسحق ابن عمران گوید بدل ان بوزن ان و ربع وزن ان
عود و قرنفل بود و گویند بدل ان بوزن ان کمون و دو دانگ ان زراوند
وخشیزق در یمنه فراخانی بود و طبیعت ان گرم و خشک بود گرم و حب القرع
بیرون آورد و شربتی از وی یک مثقال بود و بدل وی شبیخ ارمنی **ودع** بپارسی
گنگ خوانند و بزرگ وی سفید مهره و کوچک وی شیرازی گوشک های خوانند و ان
نوعی از جانور دریست و جای وی شبیخ بود و وی پهن نیچیده بود و وودع دراز و
بیچیده و در قوت مانند صدف بود و وی صیبت مانند شبیخ **ودج** زو نا رطب
است و گفته شد **ورک** شیخ الرئیس گوید بشکل و زغ و سام ابرص بود و دم
وی دراز بود و سر وی کوچک بود و وی غیر سوسمار است و مخالف وی در شکل سر و
بدن و گوشت وی بغایت گرم بود و مسمن بود گوشت و پیه وی خاصه چون طلا
کنند و در وی قوت جاذبه بود و جذب سلی و شوک بکند و سرگین وی مانند سرگین
سوسمار سفیدی چشم زایل کند و موی بر داء الثعلب برویاند و سرگین وی کلف و
و بنج و ثو بار انافع بود و شریف گوید چون بکشند و نمک ان با خون در دیگ اندازند
و با روغن بپزند تا مهرا شود و جهت فربه که در سر کودکان بود هیچ معالجه نیکوتر
ازین نبود و رازی گوید پیه وی چون در قضیب مالند بغایت قضیب را بزرگ گرداند
و بدل آن پیه سقنقور بود **ودل ماهی** سقنقور است و گفته شد **وراجالوز** کرفه

البیضات وگفته شد ورطودی سطاخیس است وگفته شد وردس نبات
یمنی است ونبات وی مانند نبات گندم بود وگویند که یکسال بکارند و ده سال باقی
بود وثمر دهد ونیکوترین وی آن بود که تازه وسرخ رنگ ومهر بود که برزد وی زند
مانند لون عصفر وبشکل گل بابونه بود خورد وطبیعت آن گرم وخشک بود در
دوم قابض ولطیف بود وکلف ونمش را نافع بود طلا کردن وچون بپاشانند و
صح را سود دارد وسنگ بریزاند ودر گرده ومثانه سرد را نافع بود ومقدار
شربت از وی یک درم باشد واسحق گوید مضرت بشش دمصلح وی عسل بود وگویند
جامه که بوی رنگ کرده باشند مقوی باه بود پوشیدن آن ورد جل خوانند
بپارسی گل گویند وم نوری وزمری که بود آن را ورد خوانند وگل سرخ را جو
جم خوانند وگل سفید را وشر خوانند ونیکوترین آن تازه فارسی بوده که هنوز تمام
نشکفیده باشد ودر بوی قوی بود وبغایت سرخ وطبیعت آن شیخ ابو الحکم گوید
سرد بود در اول وخشک بود در اول درجه دوم وگو در سیم ومتوسط بود در غلظ
ولطافت وتخفیف وی اقوی بود از قبض ووی مقوی اعضای باطن بود ولثه
واسنان ومصلح نتن عرق بود در حمام چون بخود مالند وقطع باکیل بکند وچون
سحق کرده مستعمل کنند ویخ بن دندان وبغل نافع بود وگوشت در زخمهای عمیق
برویاند وصداع را ساکن کند واتباع وی نفث دم را نافع بود ووی معده وجگر
را نافع بود وسده که در جگر بود از حرارت بگشاید وحلق را نیکو بود وچون با عسل

بزند وبدان غرغره کنند وسکن وجع متصعد بود وچون پرمرغ طلا کنند وبطبیخ وی
خفته کردن قرحه امعا را نافع بود وتر وی مسهل بود ده درم از وی ده مجلس
براند وسه درم از وی حرارت تب ربع را نافع بود وخشک وی نیم مسهل
بود وچون با عسل بپزند وبر معده ضماد کنند قرحه آنرا نافع بود وچون در
دهان نگاه دارند بثر وقلاع را زایل کند خاصه چون با عدس وکافور بود و
بوییدن تازه وی صداع گرم را نافع بود وقوت دل ودماغ وبدیه ودر وی
مالشرا ومصلح وی بوییدن کافور بود وچون بر روی وی خسبند قلع شهوت باه بکند
ودفع مضرت وی بجب الزلم کنند وشیخ الرئیس گوید جوهر وی مرکب بود از
گرم وسرد مانند مورد سردی وی در دوم بود وگرمی در اول ودر وی تلیین
بود وپیوسته بود وبعطریت ملایم جوهر روح بود وغشی وخفقان گرم را
نافع بود وچون آب وی اندک اندک تجرع کنند وردالحمار ورد النبی را خوانند
وابن ماسویه گوید آن گلی است که اندر وی وی سرخ بود وبیرون زرد و
طبیعت وی سرد وخشک بود وبشیرازی آنرا گل تحبه خوانند وورد روی گویند
ورازی گوید بهارست وردمنتن گلی است بدبوی بلون مانند گل سرخ وآنرا
البتون خوانند وطبیعت وی گرم وخشک بود وبیخ وی محرق بود مانند عاقرقرحا
وردالجبلی نوعی از عود الصلیب است که آنرا ذکر خوانند وگفته شد
ورد الزینه گل خطمی است وورد الزوانی خوانند وگفته شد وردفرا

شقایق النعمان است وگفته شد وردصینی نسرین است وگفته شد وردشان
بپارسی مرغ الی خوانند گوشت وی شکم به بندد وو شوار هضم بود وباید که برگ
بپزند ورق الخوخ برگ شفتالو بود وچون بر بدن طلا کنند قطع بوی نوره
کند واگر آب آن در گوش چکانند کرم گوش بکشد وچون بر ناف ضماد کنند کرم
بکشد ورق الطرفا برگ گز یابس وقابض بود وچون بپزند وبر سبز نهند
یا آب آن بر وی بریزند نافع بود ومقوی لثه مسترخی بود ورق الدلب
برگ چنار نیکوترین آن تازه بود وطبیعت آن سرد وخشک بود ودرمهای
گرم که در زانو بود نافع بود ضماد کردن وچون بکوبند نیکو وبر ریش تر افشانند
خشک گرداند وسوختگی آتش را نافع بود ووی بد بود بحلق وبینی وچشم وگوش
واز خواص وی آنست که خفاش از وی بمیرد ورق الغرب برگ ورک چون
بکوبند وبر جراحت باشند گوشت برویاند وآب وی چون بپاشانند کسی که
علق خورده بود نافع بود واز حلق بیرون آورد ورق الکرم برگ رز چون
نیکو بکوبند وضماد کنند صداع که از گرمی بود ساکن گرداند وضماد کردن با
رامک بر تهیگاه قطع اسهال بکند وخاییدن وی مقوی لثه مسترخی بود
ورق السرو نیکوترین آن بود که از سرو کهن گیرند وطبیعت وی معتدل بود
در وسط گرمی وسردی وگویند گرم وخشک بود وقابض محکم یلذع ورق
الجاص برگ آلوی سیاه چون با شراب بپزند وبدان غرغره کنند قطع سیلان

مواد از لثه بکند ورق العلیق صفت آن در علیق گفته شد ورق البلوط
سرد وقابض بود واندک تخفیف داشته باشد چون بکوبند وبر سر جراحت
باشند گوشت برویاند وبحال صحت آورد ودر ریشهای دشوار باصلاح آورد
ورق الزیتون معتدل بود در گرمی وسردی وخشک بود در دوم وچون
بسوزند قایم مقام توتیا بود در داروهای چشم چون بسرکه بپزند درد دندان را
نافع بود وآب پخته وی چون در دهان نگاه دارند قلاع را نافع بود وورق
زیتون بری چون برداحس طلا کنند سودمند بود وچون با آب غوره بپزند
چنانکه مانند عسل گردد وبر دندان خورده طلا کنند قلع کند ورق الشوکة المصری
برگ درخت امغیلانست ودر صفت وی گفته شد ورق السمسم برگ کنجد سرد و
تر بود چون بکوبند وموی را بدان بکوبند دراز ونرم گرداند وخشکی وی زایل کند
ورق الکبر منفعت آن در صفت کبر گفته شد ورق الحنظل صفت آن در حنظل
گفته شد ورق السورنجان در صفت شنبلید گفته شد ورق الاترج در منفعت اترج
گفته شد ورق التوت گفته شد در صفت توت ورق الجوز مجفف بود ودر وی قبض
بود وچون بخایند وبر ریش نهند سود دهد وسودمند بود جهت بثر که
در دهن بود ورق الزیتون الهندی طالیسفرست وگفته شد ورق الغار صفت
آن در باب غین گفته شد ورق النبق برگ کنار معتدل ومجفف بود وقابض ولطیف
بود مقوی شهوت بود ومنضج اورام ودر وی تحلیل بود ورق الشجرة البهق

وصفت در دار گفته شد ورق مصطکی در صفت مصطکی گفته شد ورق حبة الخضرا در حبة الخضرا گفته شد ورق السوسن معتدل بود در گرمی و سردی و خشک بود در اول مجفف قرحها و بثرها بود و چون بکوبند و بران پاشند بی لذع و ورق سوسن سپید صلابت رحم را نافع بود ورق الخلاف برگ بید در وی حرارت و اندک قبضی بود و طبیعت ان سرد و خشک بود عصارهٔ وی درد سر زه و صلابت ان وسده ازا نافع بود و مسهل صفرای محرق و سودا و بلغم بود و ناقص وصرع و گزیدن عقرب را نافع بود چون بیاشامند از وی تا یک درم بشراب و چون ضماد کنند از بیرون هم سودمند بود و وی بول براند با سکنجبین و اختناق رحم را نافع بود و مفاصل و نقرس را دو بیار گشنده ورق للازریون در مازریون گفته شد صفت و استعمال کردن وی ورق الرمق سرمق است و گفته شد ورد العلیق گل سه کل سرد و خشک بود و قابض و مجفف اختلاف دم را نافع بود و تعث ان و ذرب و ضعف معده ورد اللوز بهار بادام سرد بود و مقوی دماغ و دل بود ورد السفرجل هم سرد بود و مقوی دل بود و دماغ ورد التفاح سرد بود و مقوی دماغ و دل ورد الکمثری طبیعت و منفعت بهار بادام و سیب و به و امرود مانند یکدیگر ورد الخیری در خیری گفته شد صفت انواع ان ورد الباقلا گل باقلا سرد و تر بود و مسکن حرارت دماغ بود و چون سحق کنند در هاون رصاصی و در افتاب نهند خضابی نیکو بود و موی را سیاه گرداند بغایت ورد الخشخاش سرد و تر بود و مسکن گرمی

و خشکی بود که در دماغ حادث شود و چون بر سر ضماد کنند سهو را نافع بود و منوم بود و مسکن صداع گرم وزغه نوعی از سالامندرا است و بخیالی کوچک تر از وی بود و از خواص وی انست که عقوب فرو می برد و گوشت وی سم مهلک و اگر در شراب افتد و بمیرد ان شراب سم قاتل بود و گویند وزغه حربا است تحقیق و گفته شد صفت ان و مداوای ان وسیخ نباتیست کوهی که در سنگ بود و بهار و بوی لیمو کند مولف گوید بشیرازی ازا لیمو دارو خوانند و طبیعت ان گرم و خشک بود گرم بود وسمه ورق النیل است و طبیعت ان گرم و خشک بود گرم بود در اول و خشک بود در دوم و در وی قبض و جلا بود موی را خضاب کند خاصه چون با حنا بود و خضابی نیکو اسان باشد وسخ الاذن چرک گوش چون بر داحس طلا کنند نافع بود و بر شقاق لب طلا کردن سودمند بود و بر گزندگی افعی بغایت کال نافع بود و چون بسگال قند و چند نوبت بران نهند وسخ الکوابر ابن شمجون گوید عکبر ست و گفته شد و صاحب جامع گوید خطا است و مولف گوید تحقیق ازا مومیا نحلی گویند و بزبان نکس داران ازا بر مو خوانند و بستو یدوک صفت وی گفته که ان علکی خوشبوی بود مانند بیعه وان تحقیق مومیای نحلی الست منفعت وی در صفت عکبر گفته شد و صفت عکبر نیز گفته شد و طبیعت وسخ الکور گرم بود در دوم نزدیک سیم و جذبی بلیغ کند از بهر انکه جوهر وی بغایت لطیف بود و اگر بخور کنند سرفهٔ کهن را نافع بود و چون بر قوبا نهند زایل کند و مولف گوید در

النجل

دفع خوف و کسر و افتادن از جایی همان عمل مومیایی میکند و بکرات امتحان رفته وشیج اشق است و گفته شد وشق فرور دی گرم و خشک بود و مسخن قوی باشد و در وی اعانت باه بود و محرک جماع کرده و شب را نافع بود و محرور مزاج را مضر بود و او هان پوشیدن وی ایمن باشند از بوایسر وغد بادنجان است و گفته شد وقل مقل خشک است و در مقل گفته شد ولیع جلال است و گفته شد وین انگور سیاه است و صفت انگور در باب عین در عنب گفته شد ولسرا گل سپید است و در ورد گفته شد و طبیعت ان سرد و تر بود در درجهٔ دوم والله اعلم بالصواب

باب الهاء

هال قاقلهٔ صغیر است و گفته شد هالوک گویند جنجیل است و گویند تحقیق ترلب المالک است و گفته شد هبید حب حنظل است و گفته شد در حنظل هدبه حمار قبان خوانند و عتر قبان وان جانوریست کوچک بسیار پای که در زیر خمهای اب بسیار بود و چون با شراب بیاشامند عسر البول و یرقان را نافع بود و چون بدان تحنک کنند بعسل یا طلا کنند بر مرغ خناق را نافع بود و چون سحق کنند و در پوست انار کنند با روغن گل و گرم کنند و در گوش چکانند درد گوش را نافع بود و اطهور سفس گوید اگر در خرقه بخند و بر صاحب تب بندند زایل کند هدهد یار یبی مرغ سلیمان گویند غاقعی گویند گوشت وی چون بپزند باب و شبث و صاحب قولنج گوشت وی بخورد و اب ان بیاشامند نافع بود و در خواص اورده است که چشم وی بر

کسی بندند که نسیان بر وی غالب بود دفع ان بکند و اگر بر بندد بکسی که از رنج بخوام ترسد مادام که ان با وی بود ایمن باشد و اگر ابتدا کرده باشد موافق بود و اگر پر وی بخور کنند در خانه گزندگان بگریزند از انجا و اگر ادمی با خود دارد و برابر خصم رود بر وی ظفر یابد و حاجتها وی گزارده گردد و خون وی چون در سپیدی چشم چکانند زایل کند و اگر مغز وی بخور کنند در برج کبوتر هیچ حیوان موذی گرد ان نگردد و اگر بر هدهد کشته همچنان درست بر در خانه بیاویزند هر که در ان خانه بود از چشم بد ایمن بود و اگر معار هدهد حسک کنند و سحق کنند و با سوسن و با روغن کنجد بیامیزند و بعد از یکساعت بیفشارند و بر موی مالند سیاه و جعد گرداند و اگر لحیه و شیب وی با خود دارند مرغان وی را دوست دارند و اگر بال وی نزدیک مور بخور کنند بگریزند و گوشت وی چون بخور کنند محرور را نافع بود یا کسی که بر زن بسته باشند گشاده گردد و دل وی چون خشک کنند و بکوبند و با طلا بیاشامند قوت باه بدهد و لحیه و شیب و زبان دراز ترین پری که در بال وی بود در پوست بندد و مرد بر ران راست بندد چون خواهد مجامعت کند قوت هرنوه قرنوه خوانند وان ثمر درخت عود است و بمقدار فلفل بود اندکی کوچک تر و بزردی مایل بود و از وی بوی عود اید و طبیعت وی معتدل بود و گویند گرم و تر بود صاحب منهاج گوید مقوی معده بود و هضم و طبیخ وی بول براند و سنگ بیرون اند و اسحق گوید درد حلق را نافع بود و شکم براند و بدل وی بوزن وی قاقلهٔ صغار هرد عروق

الصفرا است وگفته شد هرقلوس نبقة الیهودیه گویند که ... بود وان نوعی از سدر با
بری است وبعضی گویند نوعی از اشجار است ونبقة یهودیه شریف گویند وصمغه
است وانچه محقق است ان است که مرقلوه خوانند وبپارسی تره دشتی وان از انواع
کاشنی بری بود ودر هند باگنه شود هرفلیون تمام است وگفته شد هر
طمان ترطمان گویند وان حبی است میان گندم وجو وطبیعت ان معتدل بود
میان سردی وگرمی ومیل بچیزی داشته باشد وگویند سرد بود وگویند بغایت
گرم بود وخشک وی مجفف بود وبغیر لذع ودروی قبض وتحلیل بود هلیلج
اصناف است زرد است وآن باشد خام وهلیله سیاه وان خورد تر از مجموع
باشد وکابلی وان از هر دو نوع بزرگتر باشد وحبی وان منقار دارد وبهترین هم
انست که صلب وگران باشد ودر تک آب نشیند وجمیع اصناف این بارد است در
اول یابس است در ثانیه الات غذا را نافع بود ونشف رطوبات کند وزرد مسهل
صفرا ومسهل بلغم بود ونافع باشد عیش مسترخیه ورد مواد کند از چشم چون در چشم
کشند وکابلی مقوی ذهن باشد وخصاب ورده ان وصرع وخفقان وتوحش
را دفع کند ومس نافع بود نیز باشد وهلیله سیاه رنگ روی را صافی گرداند وبواسیر
را نافع بود وجمیع اصناف ان تنها کهنه را نافع بود ودرد مفاصل وجذام را نافع بود
باید که در مفاصل بسیار بکار برند وابوجعفر گوید هرکه هر روز یک هلیله کابلی
در دهان نگاه دارد تا بگدازد وبرین مداومت کند موی او زود سفید نشود ودولت

را محکم کند ودندانها محکم کند وحفظ را زیادت کند وحرارت سر را دفع کند وشربتی
از هر یکی از پنج درم تا ده درم منقوع یا مطبوخ ونقیع ان دو درم هزارجشان
وهزار افشان نیز گویند ومعنی ان بپارسی هزار گز بود وبسریانی فاشرا گویند
وگفته شد هزار اسفند حرمل است وگفته شد هشفیغل حشقیغل است وگفته شد
هشت دهان عود هندی است وطبیعت ان گرم وخشک بود درسیم نجاحیت
نوبی را عظیم سودمند بود وبدل وی قنطوریون باریک بود هفت برج ماز ریون است
وگفته شد هلیون بطیخ است وگفته شد هلیغا هندوبا است وگفته شود هلمون
حلیمون است وان حلق حبی است ودر صفت حماض گفته شد صفت ان هلیانه
شاه تره است وگفته شد هلیون بپارسی مارچوبه گویند وعارکیا خوانند واهل
مغرب واندلس اسفراج خوانند ونیکوترین ان بستانی بود تازه وطبیعت وی
گرم وتر بود وگویند معتدل بود وگویند گرم بود وورق ان مانند ورق رازیانه
بود وصفت تخم وی گفته شد ووی منفتح سده احشا ومحلل ان بود وطبیخ وی
عرق النسا ویرقان ودرد معا را نافع بود خاصه طبیخ اصل وی وچون با شراب
بپزند وطبیخ ان پاشنامند گزیدن رتیلا را نافع بود وچون بطبیخ مضمضه کند درد دندان
را ساکن گرداند وتخم وی همین عمل کند وگویند وی شکم ببندد وگویند سودمند بود
قولنج بلغمی وریحی وعسر البول را نافع بود وباه را زیادت کند ودشخواری زادن
زا سود دهد ومسخن گرده ومثانه بود معتدل وتقطیر البول کم از برودت بود و

وپری را سود دهد ودرد پشت وورک کهن شده را نافع بود وسینه وشش را نیکو
بود وطبیخ وی چون سنگ پاشنامند بگشاید وگویند چون بر دمل رایاره کند ودر شب
خاک کند هلیون درانجا بروید واب وی وتخم وی سنگ گرده ومثانه بریزاند چون
با عسل وقدری روغن بلسان پاشنامند ووی معده را مضر بود واولی ان بود که جو
شانند وبعد ازان با گوشت بپزند ومری وزیت اضافت کنند وطبری گوید اگر بیخ
وی خشک بر دندان نهند قلع کند ... وجع ... گوید اگر بیخ وی سحق کند وبر بن
دندان نهند اگر شده باشد قلع کند واگر درد مند بود درد ساکن کند ومجهول گوید
طبیخ اصل وی باه را زیادت کند وبدل ان خنجل بود هنک بزبان هندی حلتیت
است وگفته شد هندبا بپارسی کاسنی خوانند وبری بود وبوستانی را یونانی
ثنقولس وفتحوریون گویند وورق وی پهن تر از بستانی بود وبیونانی اندیقیا خوانند
وان دو نوع بود یک نوع ورق وی پهن بود ونزدیک بکاهو ویک نوع ورق وی با
ریکتر بود ودر طعم وی تلخی بود ونیکوترین ان بستانی ... تر وشیرین بود و
فاضلترین ان شامی بود وان را انطونیا خوانند وطبیعت ان سرد وتر بود در اخر
درجه اول وگویند سرد وخشک بود در اول وگویند خشکی وی در دوم بود وبری را
طرخشقوق خوانند وبپارسی تلخ ورازی گوید اقوی بود از بستانی در جمیع افعال
عصاره وی استسقا را نافع بود وسده جگر بگشاید ودفع سمها بکند چون پاشنامند
خاصه عقرب وزنبور ومار وتب ربع را زایل کند وبرگزندگی عقرب ضماد کردن نافع بود

اگر فاسد شده باشد

فاسد

وبعضه نیکو بود وبری وبستانی را

وچون اب وی با زیت پاشنامند با زهر ادویه‌های کشنده بود ومقوی قلب
بود وچون پاشنامند ولین وی سفیدی چشم زایل کند وهندبا بستانی برودت در
وی بیشتر بود که در بری ومقوی معده بود وسده جگر بگشاید وتیز وحرارت
خون وصفرا بنشاند وچون اب وی بگیرند وبجوشانند وکف از وی بگیرند وبا
سکنجبین پاشنامند سده بگشاید ورطوبات عفن را پاک گرداند وتبهای دراز را
سودمند بود وکاشنی کیموس نیکو دهد ووی فاضلتر از کاهو بود در تفتیح سده
ودر بستانی تلخی وی زیادت گردد وبسبب گرما پس اندکی میل بحرارت داشته باشد
نزدیک باعتدال وضماد کردن خفقان سود دهد چون با ارد جو ضماد کنند وبا اسفیداج
طلای مبرد بود وضماد کردن بر نقرس نافع بود ودر چشم گرم را ضماد کنند و
هندبا مسکن غثیان ... هیجان صفرا وحرارت معده بود وشکم ببندد وتب ربع را
نافع بود وگزندگی عقرب ومجموع جانوران وزنبور ومار وحام ابرص ضماد کردن
با سویق نافع بود وچون اب کاشنی خیار چنبر حل کنند وبدان غرغره کنند و
ورم حلق را سودمند بود ومسکن غثی وهیجان صفرا بود وهندبا بقلی الضم بود مصلح
وی رشاد بود ونوعی از کاشنی بری است کران را حندریلی خوانند وگفته شد
وکاشنی شامی که ان را انطونیا خوانند معتدل ترین کاشنیها بود وکیموس وی نیکو
تر بود ومسیح گوید وی میان کاشنی وکاهو بود وطبری گوید لطیف تر از کاهو
بود وغذا اندک تر دهد وچون ورق وی بکوبند وبر ورم گرم نهند بگدازد و

سرد کند داب وی با آب رازیانه تر زرقان را نافع بود و بیخ وی از تخم وی بقوت
تر بود و در منفعت و بوست بیخ وی مستعمل بود **هوم المجوس** مرانیه است و
گفته شد و ان درختی است که در حوالی فارس میروید مانند درخت یاسمین و
مجوس در وقت زمزمه استعمال میکنند و شکوفه ان بشکل اشبیع مانند **هوفا**
ریقون میوفاریقون خوانند و او فاریقون و انذروسامنی نیز گویند و قوریون
هم خوانند و ان داروی رومی است و ان قضبانی و زهری و حبی است سرخ رنگ
برنگ سماق بغدادی بغایت سرخ اگرچه صاحب منهاج اورده که سرخی وی کمتر از
سرخی سماق بود و هم او اورده که حب بلسان است و هم در سهو است و طبیعت ان
گرم است در سیم و خشک است در اول و ان ملطف و محلل اورام بود و ضماد کردن
و ورق ان سوختگی اتش را نافع بود و چون بپزند و با شراب بیاشامند جمیل بول
بیاید عرق النسا را نافع بود دیگر از راسو دمند بود و مقدار وی مسهل مره بود و بچه
بیندازد و اب ورق وی چون بیاشامند توسیس را عظیم سودمند بود و بدل نوریس
گویند بدل وی بوزن وی بیخ فوخرشیم وزن وی بیخ کبر بود **هیوجره** هو قیصدی
نیز گویند و ان عصی الراعی است و گفته شد **هوفسطیداس** صاحب منهاج گوید
عصاره لحیة التیس است و گفته شد **هوفلیوس** حسی الحارث است و گفته شد **هیفمان**
فحی بری است و گفته شد **هیل بوا** هال بوا است و ان قاقله کوچک بود و گفته
شد **هیشر** کنگر بری است و درازی قد ان از یک گز دراز تر بود و میانه ان

نهی بود و شکوفه وی بهن بود بلون بنفشه و باز سفید شود و میان آن شکوفه
مانند پنبه شود و اگر از آن پنبه در گوش کسی رود کری اورد **هیل** هال است
و گفته شد **هیرون** قصب است و گفته شد **هیزامان** نعنع است و گفته شد واله

باب الیاء

یاسمین یاسمین است و بخلاط نیز گویند بشیرازی گل یاسم خوانند و ان سفید
بود و زرد بود و گویند ازرق نیز بود و عیسی ابن ماسه گوید دو نوع است زرد و
سفید بود و سفید بقوت تمام بود در حرارت و پیوسته خوشبوی تر بود و صیح ابن
الحکم گوید طبیعت وی گرم و خشک بود در اول درجه دوم و اول سیم ملطف
رطوبات بود و کلف زایل کند و صداع بلغمی را نافع بود و بوییدن وی ریاح غلیظ
که در دماغ بود تحلیل دهد و مقوی دماغ بود و اصحاب لقوه و فالج را نافع بود و مفتح
سده بود و عرق النسا را نافع بود و نوع زردی وی محلل و مسخن هر عضوی که
سرد بود و هر گوم را نافع بود و محروری مزاج را صداع آورد و مصلح وی روغن
گل و سرکه بود و دیسقوریدوس گوید کرم که در روده بود و حب القرع و
حیات بیرون آورد و چون سحق کنند کشته خشک کرده و با عسل بسرشند
و بیاشامند و شریف گوید چون یاسمین سفید بگیرند و سحق و با آب وی با
شامند سه روز هر روز مقدار ده درم قطع ترف احام بکند و مجرب بود و چون
خشک کرده سحق کنند و بر موی سیاه پاشند سفید گردد **یاقوت** نیکوترین ان

شرح زمانی بود و وسواس سوداوی و خفقان و ضعف دل را بغایت نافع بود
و گویند چون از خود بیاویزند منع جمود دم کند و وی بغایت نافع بود تا بحدی که
در دهان نگاه دارند تفریح بخشد **یبروج** دو نوع است یکی بیخ لفاح خوانند و یک
را یبروج الصنم گویند و ان بیخ لفاح بری است و بصورت انسان بود و انرا یبروج
الصنم از بهر ان خوانند و مولف گوید در حدود گرم سیر شیراز نزدیک قلعه
شهریاری می باشد و قد ان از یک وجب کوتاه تر بود و دست و پای داشته باشد
و بلون سفید بود و بعضی گویند وی را سگ میکند از زمین و آنرا سگ کند و این منقول
نیست و نیکوترین وی ان بود که تازه باشد و طبیعت وی سرد بود در سیم و
خشک بود در اول مخدر و مسبت بود اگر برق وی برشش را بمالند یک هفته
زایل بکند اگر ریش کند و بر ورمهای صلب و دنبلات و خنازیر طلا کنند نافع بود
و یبروج را چون بکوبند و بر مفاصل ضماد سازند زایل کند و اگر کسی را احتیاج بود
بقطع عضوی در شراب بیاشامد بخود شود و از خوردن وی همان عارض شود
که از خوردن افیون و وی مسبت و منوم بود و اگر در شراب کنند مستی زیاده اورد
و بدترین ان پوست بود و بوییدن ورق انچه سفید بود و از اساق بود و
ذکر خوانند مسبت بود و مداوای وی قی کنند باب گرم و عسل و شبث و مصطکی
و سعتر و مرو سفید و شیر تازه اشامیدن و یبروج را در محبت خواص بسیار بود
و گویند اگر کسی باسم شخصی که خواهد چون یبروج بر کند هم در زمان هر عضو یبروج که بیندازد

ان شخص را همان عضو جدا کند و بسیار خواص دیگر دارد که غریب است بدان
انها یاد نکردیم **یتوع** هر نباتی که وی را لبنی محرق مسهل مقطع بود و ان را یتوع خوانند
مانند شبرم و عشر و لاغیه و مازریون و عرطنیا و مودانه و علقا و امثال ان و اضافت
ان بسیار بود و همه بد باشد و اقوی ترین از یتوعات لبن بود بعد از ان تخم بعد از ان
بیخ بعد از ان ورق و طبیعت ان گرم و خشک است در چهارم و ان بود که در
دوم تا سیم و از خواص وی انست که در برکه اب اندازند که ماهی در ان بود
بر روی اب افتد و لبن وی موی بستر و چون بدان لطوخ کنند خاصه در آفتاب
و انچه بعد از ان بروید ضعیف بود و اگر مکرر کنند دیگر نروید و اگر در دندان خورده
بچکانند قلع کند و مسهل بلغم و اخلاط غلیظ بود و منفعت هر یک از یتوعات در باب
خود منفعت و مضرت و ابدال و اصلاح ان گفته شد و گویند بدل ان در استفراغ
بلغم و مانند نیم وزن ان سکبینج بود **یحضض** گدمی از کرفس بزرگ است و انرا
شرقی خوانند و انواع کرفس گفته شد در کاف و گویند بطراسالیون است **یرقم**
فنوس است و گفته شد **یزده** خاما افطی است و گفته شد **یربوع** یارسی موش دشتی
گویند گوشت وی غذا بسیار دهد و شکم براند **یراع** قصب است یارسی نی گویند
و در قاف گفته شد **یرامیع** سلیون است و گفته شد **یرنا** حنا است و گفته شد
یشف یشب است و در باب حاء صفت حجر الیشب گفته شد **یعقوب** کبک
نر است و گفته شد در صفت تیهو **یعضید** خندریلی است و گفته شد **یغمیصا**

ریباس است وگفته شد **یقطین** نزدیک عام کدو بود و در لغت هر درختی که ویرا ساق افراشته نبود مانند کدو و خربزه و حنظل خیار کنند و امثال آن بود
یلنجوج عود هندی است وگفته شد **یمام** شفنین است وگفته شد **ینبوت**
خرنوب نبطی است و صفت خرنوب نبطی و شامی گفته شد وطبیعت وی سرد و خشک
بود در سیم و خشکی وی در دوم وگویند گرم بود و اکثر در صحراها و بن دیوار بستانها
روید و ثمر وی مانند کرده کوسفند کوچک تر بود و لون وی سرخ بود دگو بیای زنک
و در هم لحالکلی خوانند دانه وی و دانه خرنوب شامی مانند یکدیگر و طبیخ وی
نشستن منقوی سفل بود و بطبیخ وی مضمضه کردن در دندان را نافع بود و دو
سود مند بود جهت سیلان حیض منوط خوردن و بخود برگرفتن و مغص و اسهال
را نافع بود و بر ثاکیل مالیدن سخت زایل کند وخلط وی بد بود و نفیل جامه
چون تر بخور زند و شیرازی کوور خوانند **ینتوی** ثافسیا است وگفته شد در ثا
ینق بلغت اهل اندلس انتحه است وگفته در الف **ینمه** نباتیست که شیراز
منبل دارو خوانند و در جراحتها مستعمل کنند و زخمهای تازه والله اعلم بالصواب

والیه المرجع والمآب

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین **اما بعد**
بدانکه این رساله سیم است از مفتاح الخزاین که ذکر کرده می شود در مرکبات
مستعمل از مفرحات و معاجین و اطریفلات و سفوفات و اشربه و مراهم و غیره
مشتمل بر شانزده باب والله الموفق والمعین والیه المصیر

باب الاول فی المفرحات **مفرح یاقوتی**
خفقان و وسواس را سودمند بود و دل را قوت دهد و نشاط آورد و خاصیة آن
بسیار است اینجا کوتاه کردیم **صنعت آن** مروارید ناسفته بیست درم بسد
چهار درم یاقوت رمانی دو درم زر محلول و نقره محلول از هریک یکمثقال
و نیم لعل و عقیق و حجر یشب از هریک سه درم طباشیر سفید و صندل مقاصری
از هریک پنج درم کهربا و گل نیلوفر و زرشک بی دانه از هریک سه درم صندل
سرخ و [illegible] از هریک دو درم گشنیز خشک و تخم گل از هریک [illegible] و در
بعضی نسخها افتیمون شش درم میکنند و در بعضی سادج هندی و زرنباد و درونج
عقربی از هریک یکدرم و نیم عود هندی و بوزیدان و کاوزبان از هریک سه
درم بهمن سرخ و سفید از هریک دو درم تخم کاشنی و کافور قیصوری و عنبر اشهب از هریک

سه درم مشک ترکی نیم مثقال ابریشم سوخته سه درم شیر آمله و هلیله کابلی از
هریک بیست درم گلاب و نبات از هریک یکمن شراب سیب خاص و انار شیرین
از هریک ده مثقال اگرچه در بعضی نسخها شراب سیب یکمن و آب انار چهل درم
گفته اما این نسخه مستعمل است شراب به بیست درم داروها کوفته و بیخته با نبات
و گلاب برشند و شراب به و انار اضافت کنند و در ظرف چینی کنند و چهل روز
در میان جو نهند بعد از آن استعمال کنند شربتی نیم مثقال یا نیم درم زیاده و کم
نخورند **مفرح معتدل** خفقان و وسواس و ضعف دل را زایل کند و نشاط آورد
و غم ببرد و مجرب است مر مولف را **صنعت آن** مروارید ناسفته و بسد
از هریک پنج درم کهربا دو درم و نیم صندل سرخ و سفید و آمله مقشر و طباشیر سفید
از هریک چهار درم کاوزبان پنج درم تخم کاسنی دو درم و نیم درونج عقربی یکدرم
سادج هندی دو درم و نیم افتیمون دو ورق گل سرخ از هریک سه درم زرنباد دو درم
تخم بالنکو و تخم فرنجمشک از هریک دو درم و نیم و در بعضی نسخها سنای مکی سه درم میکنند
و در بعضی نمی کنند زعفران و عنبر اشهب از هریک یکدرم کافور نیم درم مشک ترکی
دانکی عود خام پنج درم گشنیز خشک دو درم و نیم خشخاش سفید و بنفشه و گل ارمنی
از هریک دو درم زر ورق و نقره ورق یکدرم و اگر زر و نقره از هریک یکمثقال بود
شاید لعل نیم مثقال جمله کوفته و بیخته بشراب سیب خالص یا شراب حماض برشند یا یک
مثقال و اگر بشراب سیب خواهند صد و هشتاد مثقال شراب سیب و اگر بشراب حماض

خواهند صد و هشتاد و پنج مثقال باید که اگر نیمی شراب سیب و نیمی شراب حماض
کنند بهتر بود و **مفرح سرد** خفقان گرم را سود مند بود و قوت دل بدهد
صنعت آن ورق گل سرخ و طباشیر از یک دو درم گشنیز خشک بریان
کرده و صندل مقاصری از هریک یکدرم مغز تخم خیارین و مغز دانه کدو
از هریک چهار درم تخم تورک بوزن آن بهمن سفید و کاوزبان از
هریک دو درم زرشک بی دانه شش درم مروارید ناسفته و کهربا
و بسد از هریک نیم درم و در بعضی نسخها کافور نیم درم و زعفران دانکی
می کنند و در بعضی نه مجموع کوفته و بیخته نبات بعرق بید مشک بقوام آورده
و دارو ها برشند شربتی یک درم یا یک مثقال **مفرح گرم** خفقان
سرد و ضعف دل را سود دهد **صنعت آن** کاوزبان و بالنکو و بهمن
سرخ و سفید از هریک بیست درم ابلج در مثلث خوسانیده و خشک
کرده و بریان کرده بیست درم تخم فرنجمشک بیست درم عود
قماری ده درم گل مختوم و مروارید ناسفته از هریک یکمثقال زعفران
یک درم قرنفل و بسد و کهربا و زرنب و گشنیز خشک از هریک دو
درم کبابه سه درم ورق گل سرخ و صندل مقاصری از هریک پنج درم
عسل البلج چهار یکی یاقوت و زر محلول و نقره محلول از هریک نیم درم
دارچینی دو درم زرنباد سه درم درونج عقربی یک درم و نیم متقاضیمن

قند یک من نیم کهربا و بسد باید که سوخته باشد داروها کوفته و بیخته قند
صافی کنند و به قوام آورند و عسل و هلیله و منقی کوفته بر سر آن کنند و
حل کنند و داروها بدان برشند شربتی یک مثقال نافع بود مفرح
سرد نوعی دیگر خفقان و ضعف دل که از گرمی بود زایل کند
اخلاط آن طباشیر دو درم گاوزبان ده درم شیر آمله پانزده درم
عصارهٔ زرشک پنج درم صندل مقاصری سه درم بهمن سرخ و سفید از
هریک دو درم ورق گل سرخ پنج درم درونج عقربی دو درم گشنیز
خشک و پوست بیرون بسته و مروارید ناسفته و کهربای سوخته
و بسد سوخته و ابریشم سوخته از هریک دو درم زعفران نیم درم یاقوت
چهار دانگ زر ورق و نقره ورق از هریک یکمثقال آب سیب ترش
چهل درم آب حامض چهل درم قند صافی کرده دو من به قوام آورند
و داروها بدان برشند شربتی یکدرم مفرح گرم نوعی دیگر خفقان
و ضعف دل که از سردی بود زایل کند اخلاط آن زرنباد و درونج عقربی
و گاوزبان از هریک شش درم بادرنجبویه سه درم کوفته و بیخته بشراب
سیب برشند بعد ازان بعسل کف گرفته برشند شربتی یک مثقال مفرح
جواهر خواجه رشید خفقان و وسواس و ضعف دل را سودمند بود و جگر
و گرده و مغز را قوت دهد و لون را بغایت صافی کند و نشاط تمام

آورد

آورد و بادهای سوداوی دفع کند وجهة قوت دل بغایة سودمند بود و خواص این
بسیارست اینجا کوتاه کردیم صنعة و اخلاط آن یاقوت سرخ دو مثقال
یاقوت زرد چهار مثقال یاقوت کبود و یاقوت کبود و سفید از هریک چهار
مثقال لعل سه مثقال فیروزج سه مثقال زمرد یک مثقال و نیم عقیق چهار
مثقال حجر یشب سه مثقال لولو ناسفته چهار مثقال بسد دو مثقال کهربا دو مثقال
حجر لاجورد دو مثقال تخم فرنجمشک پنج مثقال ابریشم محرق سه مثقال ورق قرنفل سه
مثقال پوست بیرون بسته چهار مثقال آمله مقشر ده مثقال هلیلهٔ کابلی ده مثقال
بادرنجبویه چهار مثقال گل نیلوفر سه مثقال صندل سرخ و سفید و تخم بادرنجبویه و قرنفل
و دارچینی از هریک سه مثقال گاوزبان پنج مثقال عصارهٔ زرشک پانزده مثقال
عود قماری چهار مثقال بادروج دو مثقال درونج چهار مثقال طین ارمنی دو مثقال
طین مختوم چهار مثقال مشک ترکی یکمثقال طباشیر سفید پنج مثقال عنبر اشهب چهار مثقال
زر ورق و نقرهٔ ورق و گل دارچینی از هریک چهار مثقال کافور قیصوری نیم مثقال قاقلهٔ
کبار سه مثقال سنبل الطیب و ساذج هندی و بهمن سرخ از هریک دو مثقال بهمن
سفید چهار مثقال آب سیب اصفهانی یکمن آب به اصفهانی یک من آب حامض یکمن
گلاب یکمن عرق بیدمشک دو من نبات مصری دو من نبات با عرقها و آب سیب
و به قوام زیادت آورده چون فرو گیرند آب حامض بران ریزد و داروها بدان
برشند شربتی نیم درم یا یکدرم نافع بود مفرح دلکشا ضعف دل و وسواس سوداوی

و خفقان زایل کند و دل را قوت دهد و نشاط بهرچه تمامتر آورد اخلاط آن
مروارید ناسفته سه درم بسد یکدرم کهربا یکدرم لعل یکمثقال یاقوت زرد نیم مثقال
یشب یکدرم قرنفل یکدرم بهمن سفید دو درم کبابهٔ چینی و بهمن سرخ از هریک یکدرم زرنباد
نیم درم تخم بادرنبویه سه درم ساذج هندی یکدرم درونج عقربی نیم مثقال پوست بیرون
بسته سه درم پوست اترج سه درم گاوزبان پنج درم صندل سرخ و سفید از هریک
سه درم گشنیز خشک دو درم زر ورق و نقره از هریک نیم مثقال ورق گل سرخ سه
درم دارچینی یکدرم آمله مقشر پنج درم عصارهٔ زرشک ده درم طین ارمنی دو درم
تخم فرنجمشک سه درم طباشیر سفید دو درم عود خام یکمثقال کافور قیصوری نیم درم
زعفران دانگی عنبر اشهب نیم مثقال مشک ترکی دانگی و نیم شراب حامض مصری
نیمن شراب سیب اصفهانی چهل مثقال شراب به اصفهانی بیست مثقال داروها
کوفته و بیخته بدان برشند شربتی یکدرم نافع بود مفرح یاقوتی خاصه این
نسخه معروفست بمفرح صندلین اخلاط آن مروارید ناسفته یکدرم و نیم کهربا یک
درم و نیم بسد یکدرم یاقوت رمانی و لعل آتشی و حجر یشب و زر محلول و نقرهٔ محلول
و مافرفین و زعفران از هریک یک مثقال ریوند چینی دو درم صندل سفید شش درم
صندل سرخ سه درم بهمنین شش درم تخم خرفه پنج درم تخم کاسنی پنج درم آمله مقشر و
گشنیز خشک از هریک پنج درم گاوزبان سه درم زرشک بی دانه هشت درم طباشیر سفید
و ورق گل سرخ از هریک چهار درم خشخاش سفید پنج درم تخم کاهو سه درم پوست بیرون بسته

پنج درم

پنج درم درونج عقربی یک مثقال مشک خالص دو درم عنبر اشهب پنج درم عود قماری
پنج درم مصطکی یکمثقال پوست ترنج سه درم آب سیب و آب به از هریک بیست درم
عرق بید پنجاه درم عرق گاوزبان پنجاه درم گلاب پنجاه درم نبات سفید یکمن نبات را
با عرقها بقوام آورند و آب سیب و به اضافه کنند داروهای کوفته و بیخته بدان برشند
شربتی یکدرم یا یکمثقال نافع بود نوع دیگر مفرح یاقوتی خاصه مروارید
ناسفته دو درم کهربا یکدرم بسد و یاقوت رمانی و لعل آتشی و حجر یشب و حجر لاجورد
از هریک دو درم زر محلول و نقرهٔ محلول و مافرفین و زعفران و ریوند چینی از هریک
یکمثقال صندل سفید و صندل سرخ و بهمن سفید و تخم خرفه و تخم کاسنی از هریک سه درم
آملهٔ مقشر و گشنیز خشک از هریک پنج درم گاوزبان سه درم زرشک بی دانه پنج مثقال
طباشیر سفید چهار درم ورق گل سرخ چهار درم خشخاش سفید سه درم تخم کاهو سه درم پوست
بیرون بسته پنج درم درونج عقربی و مشک خالص از هریک یک مثقال عنبر اشهب و عود
قماری از هریک پنج درم مصطکی یک مثقال پوست اترج سه درم عرق بیدمشک و عرق گاو
زبان و گلاب از هریک پنجاه درم آب سیب و آب به از هریک بیست درم نبات یکمن نبات را
با عرقها بقوام آورده داروها کوفته و بیخته و جواهر صلایه کرده بدان برشند شربتی یک
درم نافع بود مفرح یاقوتی دیگر مروارید ناسفته و کهربا و بسد از هریک سه درم
یاقوت رمانی و لعل آتشی از هریک یکمثقال حجر یشب و عقیق از هریک یک درم حجر لاجورد
یک مثقال ورق گل سرخ و طباشیر سفید و گاوزبان و صندل سفید و سرخ و زرشک بی دانه

وکشنیز خشک از هریک سه درم ابریشم مقرض دو درم قاقلهٔ کبار و ساذج هندی از هریک
یکدرم بوت اترج سه درم فلنجمشک و خرنوا از هریک دو درم مصطکی یکدرم درونج
عقربی یکمثقال بوت بیرون بسته و آملهٔ مقشر از هریک دو درم عود قماری سه درم
دارچینی یک مثقال سعد یکمثقال سنبل یکدرم خرفه ذهب محلول و نقرهٔ محلول از هریک
یک مثقال حجر ارمنی یکدرم تخم کاسنی یکمثقال بهمن سرخ و سفید از هریک سه درم طین مختوم
و زعفران از هریک یک درم بادرنبویه دو درم مشک خالص نیم درم عنبر اشهب نارمشک
یکدرم بافوفلین یک مثقال آب به و آب سیب از هریک بیست مثقال درم عرق بیدمشک و عرق
گاوزبان از هریک پنجاه درم گلاب سی درم نبات و عسل یکمن حلاوه باغ قوام آورد
و آب سیب و به اضافه کند ادویه کوفته و بیخته و جواهر صلایه کرده بسرشند شربتی یک درم
مفرج دلگشا نوع دیگر بوت اترج پنج درم بهمن سرخ و سفید از هریک دو درم و نیم
هلیلهٔ سیاه و دارچینی از هریک سه درم ورق گل سرخ پنج درم قرفه دو درم زعفران سه
درم بادرنبویه پنج درم گاوزبان پنج درم مغز بادام و کنجد سفید و خشخاش سفید از هریک
سه درم مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار بالنگ از هریک پنج درم نبات یکمن ترنجبین سفید نیمن
مفرج دوالمسک ضعف دل و مرضهای سوداوی را سود دارد و بادی که زنان
آبستن را پیدا شود نافع بود **صنعت آن** مروارید ناسفته و کهربا و بسد و ابریشم
مقرض و زرنباد و درونج عقربی از هریک یک مثقال بهمن سرخ و سفید و سنبل الطیب
و قاقله و قرنفل و ساذج هندی و اشنه از هریک یکدرم جندبیدستر یکدرم و بعضی

نیم درم میگشند فلفل و زنجبیل از هریک نیم درم مشک خالص نیم درم اگر دانگی بود شاید داروها
کوفته و بیخته با سه چندان عسل شهد که آتش ندیده بود بسرشند شربتی یکدرم یا یکمثقال نافع بود
مفرج دوالمسک حلو زرنباد و درونج عقربی از هریک یکدرم مروارید ناسفته
و کهربا و بسد و ابریشم مقرض از هریک یکدرم و نیم بهمن سرخ و سفید و ساذج هندی و
سنبل الطیب و قاقله و قرنفل و اشنه و جندبیدستر از هریک چهار درم زنجبیل و دارفلفل
از هریک نیم درم مشک نیم درم یا دانگی کوفته و بیخته با سه چندان عسل شهد که آتش ندیده بود
بسرشند شربتی یکدرم یا یک مثقال نافع بود **مفرج دوالمسک تلخ** سودمند بود خفقان و
ورم حلق و بدرطوبة معده **صنعت آن** سنبل الطیب و مر و مشک ترکی و ساذج هندی
از هریک دو درم زعفران و نانخواه و تخم کرفس از هریک چهار درم صبر اسقوطری و افتیمون
رومی از هریک هشت درم ریوند چینی شش درم جندبیدستر یک درم مجموع کوفته و بیخته
بغیر از مر بخود بسایند و بعد از آن بپالایند و بر سر آن کنند و با سه چندان عسل مصفا بسرشند
شربتی نیم درم یا یکدرم و قوت این دوالمسک تا سه سال باقی بماند **مفرج معتدل دیگر**
خفقان و ضعف زایل کند و قوت هر چه تمامتر و نشاط هر چه تمامتر باز دید کند **صنعة
آن** بهمن سرخ و سفید از هریک پنج درم و بوت هلیلهٔ کابلی دو درم گاوزبان و شاهتره
و بادرنبویه از هریک ده درم کشنیز خشک و طباشیر از هریک سه درم ابریشم مقرض و بوت
اترج و بوت بیرون بسته از هریک دو درم بسد و کهربا از هریک یکدرم عود خام یکمثقال
مروارید ناسفته دو درم زرنباد یکدرم درونج عقربی نیم مثقال مجموع کوفته و بیخته آب انار و آ

زرشک و آب حماض و آب به از هریک ده درم قند سفید سه مثقال شراب سیب بیست مثقال
قند صافی کنند و با آبها و شراب سیب بقوام آرند و نیم مثقال نقرهٔ محلول و نیم مثقال زر محلول
دران حل کنند و دارو ها بدان بسرشند شربتی یکدرم نافع بود **مفرج سرد دیگر** خفقان و ضعف
دل گرم را سودمند بود **صنعة آن** طباشیر سفید و بهمن سفید و ورق گل سرخ و گاوزبان
از هریک چهار درم بهمن سرخ و بسد و کهربا و مروارید ناسفته از هریک یکدرم صندل سفید و کشنیز
خشک از هریک دو درم تخم تورک هشت درم زرشک بیدانه دوازده درم زر ورق و نقرهٔ ورق
از هریک نیم درم بوت بیرون بسته یکدرم قند سفید یکمن عرق بیدمشک نیمن قند را بعرق بید
بقوام آورد و دارو ها بدان بسرشند شربتی یکدرم یا یک مثقال نافع بود **مفرج سرد دیگر**
مروارید ناسفته و کهربا و بسد سوخته و گاوزبان و گل ارمنی از هریک دو درم طباشیر یکدرم
مشک ترکی نیم دانگ قند سفید ده درم کوفته و بیخته بگلاب بسرشند شربتی یکدرم بود خفقان را
بسیار سود دهد **مفرج مسیحی نسخهٔ مؤلف** قوت دل و دماغ و جگر و معده بدهد و قوت
پشت و گرده زیاده کند و نعوظ تمام آورد و منی بیفزاید و باه را قوت دهد و اشتهای طعام
پیدا کند و هاضمه قوت دهد **صنعة آن** قرفه پنج درم خولنجان و کبابه و قرنفل و جوز الطیب
و قاقلهٔ کبار و صغار و تخم فرنجمشک و ورق قرنفل از هریک سه درم گاوزبان پنج درم بادرنبویه
پنج درم سنبل الطیب و اشنه از هریک چهار درم زعفران و مصطکی از هریک سه درم بهمن سرخ
و سفید از هریک چهار درم ساذج هندی دو درم زنجبیل و دارفلفل از هریک یکدرم بوت اترج
سه درم ورق گل سرخ پنج درم سعد هندی یکدرم لسان العصافیر و بسباسه از هریک سه درم عنبر اشهب

دو درم مشک ترکی نیم درم لعل یکدرم مروارید ناسفته دو درم کهربا و بسد از هریک یکدرم زر
ورق و نقرهٔ ورق از هریک نیم مثقال جدوار اعظم خوب سوده سی مثقال اگر بعسل خواهند دو
وزن آن ادویه عسل و اگر قندی خواهند سه وزن ادویه و اگر معجون خواهند چنانکه بلع کنند
بیست درم روغن بادام دارو ها کوفته و بیخته بدان چرب کنند و بسرشند و اگر بقند خواهند چنانکه
تخته بود خشخاش ده درم با ادویه بکوبند و بپزند شربتی بقدر حاجت **مفرج مسیحی دیگر**
قرنفل و خولنجان و بسباسه و قاقلهٔ کبار و اشنه و ورق قرنفل و گاوزبان و زنجبیل از هریک
سه درم قرفه چهار درم جوز الطیب و سنبل الطیب و بهمن سرخ و سفید و مصطکی الثعلب و نارمشک
و فرنجمشک از هریک پنج درم عاقرقرحا یکدرم مصطکی و ورق گل سرخ و مروارید ناسفته از هریک
سه درم بسد و کهربا از هریک درمی عنبر اشهب دو درم مشک ترکی نیم درم لعل یکدرم یاقوت کبود
نیم درم زعفران سه درم زر ورق و نقرهٔ ورق از هریک نیم مثقال جدوار اعظم سوده خوب سی مثقال
بوت اترج سه درم سعد هندی دو درم قند سفید یکمن و اگر بعسل خواهند نیمن شربتی بقدر حاجت
مفرج مسیحی دیگر و این نسخه منسوب بخواجه رشید وزیر لعل و بسباسه از هریک پنج مثقال
زعفران سه مثقال جدوار اعظم خوب سوده ده مثقال قند سفید پنجاه مثقال و اگر بعسل خواهند
عسل کف گرفته سی مثقال کوفته و بیخته بدان بسرشند شربتی یکدرم تا یک مثقال بود زیاده نه

باب الثالث فی المعاجین

معجون سقنقور خاصه املاء المولی الاعظم الاعلم بقراط العهد جالینوس الوقت معین الملة
والدین طبیب است باه را قوت دهد و نشاط زیاده کند و گرده و پشت و دل و دماغ را

قوت دهد و نعوظ تمام آورد صنعت آن ششقاقل و بهمن سرخ و سفید و بوزیدان و سورنجان
مصری و بسباسه و قرنفل و قضیب گاو جوان خشک کرده سوده و حب الزلم و مغز جلغوزه
و مغز حبة الخضرا و مغز نارجیل و لسان العصافیر و خولنجان و قاقله کبار و تخم شلغم و دار فلفل و
نارمشک و فرنجمشک و صندل سرخ و سفید و خشخاش سفید و گاوزبان و ورق گل سرخ و باد
رنجبویه و هلیون و اسارون و قرفه و درونج عقربی و خیربوا و گل قرفه و ورق قرنفل و جوز
بوا و اشنه سفید و عود خام از هریک پنج درم تودری زرد و سرخ از هریک چهار درم سرهٔ سقنقور
پانزده مثقال خصی الثعلب و زعفران از هریک پانزده درم کبابه و زنجبیل و سعد هندی
و زرنب و تخم بادرنبویه و زرنباد و مصطکی و کرنه و تخم کرز و تخم اسپست و ساذج هندی
و جرثب و کهربا و لبد و زر محلول از هریک سه درم لؤلؤ ناسفته پنج درم عنبر اشهب ده درم
مشک ترکی یک مثقال و نیم سنبل الطیب ده درم لعل یکدرم و نیم یاقوت زرد یکدرم جزو
اعظم خوب سوده صد مثقال عسل بقدر حاجت معجون البوب قوامی این نسخهٔ ملا
مولانا معین است منی را بیفزاید و گرده و پشت را قوت دهد و مثانه را پاک گرداند از بلغم و ریگ
و نعوظ تمام آورد و دل و دماغ را قوت دهد و نشاط تمام آورد صنعت آن مغز پسته
و مغز فندق و مغز بادام و مغز جلغوزه و مغز بن و مغز حب الزلم و مغز گردکان و مغز حب فلفل
و کبیبه مقشر و دارچینی و ششقاقل و بهمن سرخ و تودری سرخ و سفید و مغز دماغ گنجشک و بیخ
بابونه و خشک مربی و عنبر اشهب از هریک پنج مثقال نارجیل و خصی الثعلب و بهمن سفید از
هریک ده مثقال زرنباد و زرنب و خشخاش سفید و زنجبیل و قرنفل و بسباسه و تخم بادرنبویه

از هریک

از هریک سه درم خولنجان و قضیب گاو و بوزیدان و نقرهٔ محلول از هریک سه درم گاوزبان
و فلنجمشک و مروارید ناسفته از هریک پنج درم لسان العصافیر و زر محلول از هریک دو مثقال
مشک ترکی نیم مثقال عود خام ده درم زعفران یک درم مصطکی دو مثقال یاقوت کبود یک
مثقال قند سفید یک من و اگر بعسل خواهند همین سبیل معجون اسرار الاطبا این نسخه از آن
مولانای معظم مسیح الزمان شمس الملة والدین ابن هلال اردبیلی نور الله مرقده است خاصیت
این معجون بسیارست اما مخصوص بچند چیز که گفته شود اول اگر باه را زیاده کند و قضیب
محکم دارد و گونهٔ روی را نیکو گرداند و بعد از مجامعت استعمال کنند تا از عرق النسا و نقرس
و نقصان مجامعت و نقصان منی و جملهٔ مرضهای عصبانی ایمن گردد و شربتی از سه درم تا سه
مثقال نافع بود صنعت او ششقاقل و خولنجان و خصی الثعلب و بهمن سرخ و سفید و وج
و تودری و لسان العصافیر از هریک سه درم سرهٔ سقنقور سه مثقال حب البان و حب البلسان
و فلفل سفید و مغز تخم خربزه و مغز تخم خیارین و تخم جرجیر و تخم کرز و تخم پیاز و تخم شلغم و تخم
اسپست و خشخاش سفید و [illegible] و تخم تره تیزه و تخم شبث و تخم کرز شامی که آن را [illegible]
وادازان و تقویت
و قوت و تخم هلیون و خشک مربا از هریک دو درم نارجیل و مغز بادام و مغز پسته و مغز
حب صنوبر کبار و مغز حبة الخضرا و مغز حبة القطن و کنجد سفید از هریک هفت درم دارچینی و
قرنفل و سنبل الطیب و اسارون و بسباسه و کبابهٔ چینی و سعد کوفی و قرفه و دار فلفل و
جوز الطیب و نارمشک و عود خام اشهب و زعفران از هریک یک مثقال مشک ترکی دانگی و نیم
زنجبیل و بوزیدان و قسط شیرین و مغز حب الزلم و درونج عقربی از هریک دو درم ادویه باهم

بکوبند و مغزها باهم بکوبند و عنبر و مشک و زعفران باهم بسایند بعد از آن با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند
و در ظرف چینی یا کاشی نگاه دارند و این معجون در این خواص که ذکر کرده شد آزموده و مجربست البته
معجون سقنقور دیگر نسخهٔ مؤلف و مؤلف این کتاب گوید که از معاجین که از جهة باه تصنیف
کرده اند بسیارست اما از این بهتر نباشد و نظیر ندارد صنعت آن بهمن سرخ و سفید و ششقاقل
مصری و قرفه و بسباسه و کبابهٔ چینی و خولنجان و لسان العصافیر و قاقله صغار و کبار و سنبل
الطیب و فرنجمشک و نارمشک و قرنفل و مصطکی و ساذج هندی و عنبر اشهب و مروارید ناسفته
از هریک سه درم خصی الثعلب از هریک ده درم سرهٔ سقنقور پانزده درم قضیب گاو جوان
خشک کرده پنج درم عود خام و تخم هلیون و زعفران از هریک پنج درم سعد و زنجبیل و لبد
و کهربا از هریک ده درم مشک ترکی نیم مثقال لعل یکدرم و نیم یاقوت زرد یکدرم زر محلول
و نقرهٔ محلول از هریک نیم مثقال خشخاش ده درم جزو اعظم خوب سوده سی مثقال روغن بادام
ده درم قند سفید یک من یا عسل یک من هرکدام که خواهند شربتی یکدرم یا مثقال بقدر حاجت
معجون سقراط حکیم و این معجون را مفرح محزون خوانند و این نسخهٔ حنین ابن اسحق است
بزبان یونانی نقل کرده اند بعربی و بعد از آن بفارسی و حضرت مأمون خلیفه [illegible] و این
معجون خاصیت بسیار دارد امراض بلغمی و سوداوی و ضعف قلب و جنون و نسیان و
وسواس و فکر و سعال قدیم و سل و دق و صرع و برص و بهق و خفت دماغ و نقرس
و مفاصل و درد معده و جراحات و دمامیل و داء الحیه و داء الفیل و داء الثعلب و غب
و ربع و یرقان و صداع و بواسیر و زحیر و درد جگر و سپرز و تاریکی چشم را زایل کند و باه را

خلیفه

زیاده

زیاده کند و خاصیت این در یکدسته کاغذ نمی گنجد اینجا کوتاه کردیم صنعت آن جنطیانای رومی
و قردمانا و نارمشک و بزر بنجکشت و حب الغار و زراوند طویل از هریک یکدرم انیسون
و جند بیدستر و حب بلسان و عود بلسان و اسارون و سلیخه و مصطکی از هریک یکدرم و نیم
مرمکی و وج و زرنباد و درونج عقربی و تخم کرفس از هریک دو درم زعفران و جوز بوا
و قرنفل و ریوند چینی و قاقلهٔ کبار و بسباسه و اشنه و دارچینی و سنبل الطیب از
هریک سه درم بادرنبویه پنج درم صبر سقوطری ده درم تربد سفید مجوف خراشیده بیست و پنج
درم عود خام دوازده درم لک مغسول و ورد احمر از هریک پنج درم سعد سفید و حب
محلب از هریک چهار درم هلیلهٔ سیاه و بلیله و آمله از هریک شش درم تخم جرجیر و تخم
پیاز و تخم گندنا از هریک دو درم زرنب و افلنجه و شیطرج هندی و اسقیل مشوی از
هریک سه درم مجموع کوفته و بیخته بروغن بادام تلخ با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و در
ظرف آبگینه کنند و شش ماه در میان جو نهند بعد از آن استعمال کنند و چندانکه کهنه تر گردد
بهتر گردد و شربتی از دو درم تا هفت درم استعمال کنند باحتیاط معجون لولوی
این نسخه از آن جالینوس است و این معجون را منفعت خاصیت است قضیب را سخت کند و اعضا را
گشاده گرداند و اعصاب و نخاعی را قوت دهد و شهوت زیاده کند و در خون تغیری عظیم
پدید آورد چنانکه منی بلذتی هرچه تمامتر بیرون آید و نعوظ بسیار آورد و دوستی مرد
در دل زن زیاده کند صنعت آن مروارید ناسفته و لبد از هریک یک مثقال انیسون
و بهمن سفید از هریک یک درم کاکنج و اصل اللبلاب از هریک نیم مثقال فقاح اذخر و سعد

وکزمازک از هریک نیم درم سلیخه و دارچینی و اسارون و مصطکی از هریک دانک و نیم صمغ عربی
وکثیرا از هریک دانکی با هم چندان عسل کف گرفته برشند و در ظرف ابگینه کنند و در وقت خواب
و هنگام مجامعت یک مثقال با آب فاتر بخورد و این نهایت است و آنچه ذکر رفت مجربست
معجون عطائی این نسخه از آن مولانای مرحوم مغفور صدر الملة والدین عطای تبریزی است
علیه الرحمة والغفران و این معجون جهت سرعت انزال نظیر ندارد و مجربست و آزموده و نافع
صنعت آن لبان ذکر و علک رومی و حفت بلوط و بزر القت از هر یک ده درم عسل دو
وزن ادویه باید که حفت و تهدانه با هم بکوبند و بریزد و لبان و علک با هم معجون سازد شربتی دو
مثقال غذا دو نوبت کباب بود نوع دیگر از معاجین که همین خاصیت دارد و مستعمل
مولف این کتابست بلوط و کلنار و شونیز و لبان ذکر از هریک ده درم مکون کرمانی و نانخواه
و کرویا از هریک پنج درم پوست بلیله و پوست هلیله زرد و آمله مقشر و هلیله سیاه از هر
یک سه درم کشنیز خشک دو درم مجموع کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته برشند شربتی
دو مثقال بامداد و شبانگاه همچنین غذا دو نوبه کباب مناسب باشد این معجون منسوبست
بخواجه رشید وزیر که منع تقطیر البول میکند و در دفع سرعت انزال نیز مدخلی دارد
صنعت آن کبابه چینی و فوفل و قرنفل و جوز الطیب و خصی الثعلب و مصطکی و نانخواه
از هریک سه درم عسل سه وزن ادویه شربتی یک مثقال یا دو درم مناسب باشد و غذا
کباب یا آب گوشت با زرده تخم مرغ نیمبرشت معجون لبوب کبیر نسخه مولف کتاب
خاصیت این معجون آنست که دل و دماغ را قوت دهد و نشاط زیاده کند و منی بیفزاید

سودمند بود جهت معده و جگر و مجربست معجون سنبل مستعمل سودمند بود جهت معده و جگر
صنعت آن سنبل الطیب و قسط و فقاح اذخر و قصب الذریره و مویز منقا از هریک چهار درم
زعفران و مرصافی و انیسون و فلفل از هریک یکدرم مقل ازرق دو درم سلیخه پنج درم کوفته و مقل
و مویز باید که در شراب خوب بیا بیزد باشند بعد از آن با سه وزن ادویه عسل مصفی برشند
و استعمال کنند معجون هرمس سودمندست در درد معده و مفاصل و صلابت جگر و سپرز
و استسقا و رطوبة و نقرس و این معجون مخصوصست بنقرس خاصه در موسم بهار اخلاط آن
غاریقون و اسارون و وج و قردمانا و تخم سداب و فرفیون و خارخسک از هریک هشت مثقال و
زراوند طویل و اصل عوطیثا و نانخواه و قرنفل از هریک چهار ده مثقال فراسیون و جعده از
هریک سی درم کمافیطوس و کمادریوس و اسقولوقندریون از هریک شش درم کوفته و بیخته با
سه چندان عسل کف گرفته برشند شربتی یک مثقال با آب گرم دهند و بعد از شش ماه مستعمل بود
معجون اسطمخیقون مستعمل سودمند بود جهت تباهی مزاج و سردی معده و ضعف آن
صنعت آن قسط تلخ و سنبل الطیب و حماما و سلیخه و مصطکی از هریک دوازده درم فلفل
سیاه و زراوند طویل و تخم شبت و انیسون و نانخواه و کمون کرمانی و دوقو و فطراسالیون
و سیسالیوس و اسارون و افتیمون رومی و انجدان سیاه و بودنه صحرایی خشک و تخم جرجیر
از هریک چهار درم کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته برشند شربتی یکدرم با آب گرم
معجون هباء الملک مستعمل خاصیت این بیمارات سودمندست جهت وجع مفاصل و نقرس
و درد آن ساکن کند و از آن زحمت ایمن باشد و سودمند بود درد سپرز را و بادهای غلیظ را

و تبهای کهن را و قولنج را دفع کند و سده بگشاید و سنگ گرده بگدازاند و ضیق النفس و سرفه
کهن و ریش روده و تاریکی چشم و درد گلو زایل کند و هر که دو روز بخورد صحت بدن
نگاه دارد و شربتی یکدرم بود و این معجون را بعد از شش ماه استعمال میکنند و این معجون
تا سه سال می ماند اخلاط آن جنطیانا رومی و اسطوخودوس و قردمانا و جاوشیر و
کافیطوس و تخم سداب و فراسیون و اسقوردیون و میعه سایله از هریک پنج مثقال مر
زعفران و قسط و فلفل سپید و اذخر و سنبل الطیب و فرفیون و پوست بیخ لفاح و اشق و پودنه
کوهی و تخم رازیانه و تخم جزر بری و ورق گل سرخ و زراوند و انلیلیطی و حب بلسان مصری از
هریک سه مثقال دارچینی هشت مثقال سلیخه شانزده مثقال فنه و عصاره غافت و کاشم و تخم جند
توقی و صمغ بادام از هریک چهار مثقال افیون و بزر البنج سفید از هریک شش مثقال صمغها و عصاره
در شراب خوب بیا بیزد و باقی ادویه کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته برشند شربتی یکدرم
بود و در ظرفی ابگینه کنند و بعد از شش ماه استعمال کنند معجون قیصر مستعمل سودمندست
خفقان و صرع و درد معده که از سردی بود و سده بگشاید و در خون تغیری عظیم پیدا کند
و هاضمه را قوت دهد و فواق سخت زایل کند صنعت آن جندبیدستر و رب السوس و سلیخه
و قسط تلخ و فلفل سیاه و افیون و میعه و زعفران و سنبل الطیب از هریک سه درم
جاوشیر یکدرم مشک ترکی دانکی زرنباد و درونج عقربی و مروارید ناسفته از هریک نیم
درم کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته برشند شربتی مقدار نخودی نافع بود
معجون بیادیقون نوع دیگر کبیر زعفران و کاشم و تخم کرفس و زنجبیل و حاشا و فقاح ذلغوزه

از هریک شش درم قرفه و فلفل و قرنفل و گل قرفه و جوز الطیب و دارچینی از
هریک سه درم وج و انیسون و عود الصلیب از هریک پنج درم عسل سه وزن ادویه
نافع بود معجون بیادیقون کبیر نوع دیگر مستعمل جهت بادهای سرد و معده سودمند
بود و نهایت صنعت آن زعفران و کاشم و تخم کرفس و زنجبیل و حاشا و منوجب
صنوبر کبار مقشر از هریک شش درم مغز بادام مقشر و کندر ذکر از هریک دو درم فلفل
شصت درم کوفته و بیخته با عسل کف گرفته برشند و باید که عسل سه وزن ادویه باشد و مجربست
معجون امروسیا مستعمل در قوه و کمون کرمانی و عود بلسان و سلیخه رومی و قردمانا
و فقاح اذخر و تخم کرفس از هریک یکدرم فلفل و قسط تلخ و فلفل سپید از هریک نیم درم
مصطکی سه درم حب الغار و عاقرقرحا و وج و زعفران از هریک دو درم مجموع کوفته و بیخته با سه
چندان عسل کف گرفته برشند شربتی یک مثقال با آب گرم دهند و قوت این معجون از دو
ماه تا یکسال و نیم و گویند تا سه سال می ماند معجون تربد مستعمل سقمونیا پرورده ده درم
تربد سپید مجوف خراشیده صد درم حب البان و قاقله و زنجبیل و قرفه و دارچینی و نارمشک و
قرنفل و فلفل از هریک پنج مثقال شکر سپید صد درم کوفته و بیخته بعسل کف گرفته برشند
شربتی پنج مثقال مفید بود معجون نجاح مستعمل بوالف خاصه مسهل سوداست و بلغم لزج
و خلطهای غلیظ صنعت آن هلیله سیاه و پوست بلیله و پوست هلیله کابلی و آمله مقشر
و افتیمون از هریک ده درم تربد سفید مجوف و بسفایج و اسطوخودوس از هریک پنج درم
غاریقون سه درم و حجر لاجورد و حجر ارمنی مغسول از هریک دو درم و نیم سقمونیا سه درم

عسل کف گرفته صد و پنجاه درم نوع دیگر معجون نجاح مشتمل هلیله سیاه و پوست
بلیله و آمله مقشر از هر یک ده درم اسطوخودوس و افتیمون و بسفایج و تربد
سفید مجوف خراشیده از هر یک پنج درم کوفته و بیخته بعسل کف گرفته برشند و در نسخه بعضی
حجر لاجورد و غاریقون از هر یک یک مثقال اضافه میکنند نوع دیگر از کامل الصناعة
جهت مالیخولیا و ماده سوداوی مفید بود صنعت آن هلیله سیاه و بلیله و آمله
مقشر و منقی از هر یک ده درم بسفایج و افتیمون و اسطوخودوس از هر یک پنج درم
و اگر خواهد که بقوت تر بود غاریقون و خربق سیاه و سقمونیا بقدر حاجت زیادت
کنند مجموع کوفته و بیخته بعسل برشند که نافع بود معجون خیارچنبر مشتمل مولف تربد
سفید مجوف خراشیده و بر روغن بادام چرب کرده چهل درم بنفشه خشک بیست درم
نمک هندی و رب السوس از هر یک هشت درم رازیانه و انیسون و مصطکی از هر یک
پنج درم سقمونیا ده درم عسل خیارچنبر صد درم روغن بادام چهل درم داروها کوفته
و بیخته و باید که سقمونیا در سیب با بنفشه سحق کرده باشند و آنچه شرطست سقمونیا در سیب
معاجین باید که مشوی باشد و در اینجا مصلح آنست که با بنفشه سحق کنند و این صنعت باید
که مرکب داند و مجموع داروها کوفته و بیخته بر روغن بادام چرب کنند و بعسل خیارچنبر
برشند و عسل قند درم و شکر صد درم بقوام آورده بر سر آن کنند و معجون سازند و
باید که عسل خیارچنبر آتش ندیده شربتی پنج مثقال یا هشت مثقال نوع دیگر معجون خیارچنبر
از اصول التراکیب و این نسخه سقمونیا زیادت از قانون است و این نسخه مشتمل مولف

بیست صنعت آن تربد سفید مجوف خراشیده بر روغن بادام چرب کرده و بنفشه از
هر یک چهار درم رب السوس نه مثقال نمک هندی هشت درم مصطکی و انیسون و رازیانه
از هر یک پنج درم سقمونیا مشوی پانزده درم روغن بادام بیست مثقال فانیذ کرمانی
و عسل فلوس خیارچنبر از هر یک صد درم شربتی پنج مثقال نافع بود معجون سورنجان
مشتمل مولف مخصوص بدردهای نقرس و مفاصل و عرق النسا و درد پشت را نافع بود
صنعت آن سورنجان مصری سی مثقال فلفل سیاه و دارفلفل و ورق حنا از
هر یک دو مثقال کمون کرمانی و شیطرج هندی از هر یک دو درم پوست بیخ کبر دو
مثقال ملح نفطی دو مثقال و نیم کف دریا دو مثقال تربد سپید مجوف خراشیده بر روغن
بادام چرب کرده چهل درم زنجبیل هشت درم بوزیدان پنج درم سقمونیا سه درم
پوست هلیله زرد پنج مثقال کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته برشند
شربتی هشت مثقال نسخه دیگر از اصول التراکیب مشتمل مولف سورنجان مصری
شش درم ماهیزهره و کمون کرمانی و پوست هلیله زرد هشت درم تخم کرفس و نمک
هندی و ورق حنا و کف دریا از هر یک یک مثقال ورق گل سرخ و سقمونیا و زنجبیل
از هر یک سه درم تربد سفید مجوف پانزده درم فلفل سفید و رازیانه و صعتر از
هر یک مثقال بوزیدان دو درم کشنیز خشک سه درم روغن بادام چهار مثقال و نیم
عسل صد و پنجاه درم نافع بود و مجربست معجون لوری مشتمل مغز تخم خربزه و مغز
بادام مقشر و قند سفید از هر یک سی درم سقمونیا مشوی دو مثقال و نیم سقمونیا در آب حل

کنند و دارو کوفته و بیخته بدان برشند و این مسهل سوداست و مجربست معجون ثیادریطوس
مستعمل مولف خاصیت این معجون بسیارست سودمند بود تب های مزمن و درد جگر و
معده و سپرز و درد گرده و درد رحم و حیض که بسته باشد بگشاید و قولنج بگشاید
و این مسهلهای است بی مشقت و مرضهای کهن و امتلا که از بلغم لزج غلیظ بود دفع کند
و نسیان و تاریکی چشم و عسر النفس زایل کند از خلطهای فاسده پاک کند و بدن را
قوت دهد و فربه گرداند و تعدیل در مزاج پیدا کند و بادهای موذی بشکند و سده جگر
و سپرز بگشاید و درد سینه و ضعف نفس زایل و سودمند بود کسی که رنگ زرد شده
باشد از نقصان خون و سودمند بود در حبس خون در عروق چون از سردی بود
و در استسقایی که از ضعف جگر باشد و سردی آن و سودمند بود جهت ربو و درد سر و جذام و
برص و خلطهایی که در گرده و مثانه بود بگدازاند و خلطهایی سیاه سوخته و بلغم فاسد عفن
دفع کند و لقوه و رعشه و فالج و خناق و صرع زایل کند و قوت حرارت غریزی را زیاده
کند و این معجون را خاصیت بسیارست اینجا کوتاه کردیم جالینوس گوید که این معجون پیش از
زمان ترکیب کرده اند باسم ملکی که در آن بوده است و اسم آن ملک ثیادریطوس بوده
است از ملکان یونان شربتی چهار مثقال در مطبوخ افتیمون و غاریقون استعمال کنند
صنعت آن صبر سقوطری بیست درم غاریقون بیست درم زعفران و دارچینی و وج و مصطکی
و روغن بلسان و حب بلسان و فرفیون و فلفل سیاه و دارفلفل و مر و جنطیانا و فقاح
اذخر و مر و حماما از هر یک دو درم قسط و کمادریوس و افتیمون اقریطی از هر یک چهار درم

اسارون

اسارون و سلیخه و سقمونیا از هر یک شش درم سنبل الطیب سه درم مجموع کوفته و بیخته با سه چندان
عسل کف گرفته برشند و قوت وی تا چهار سال باقی ماند معجون مسیحی نسخه مولف قرنفل و خولنجان
و قشنقاقل مصری و مصطکی و بسباسه و لسان العصافیر و عاقرقرحا و پوست اترج از هر یک پنج درم
قرفه و اشنه از هر یک هشت درم جوز بوا ده درم قاقله و دارفلفل و نارمشک و زعفران از هر
یک سه درم سنبل الطیب ده درم عنبر اشهب یک درم مشک نیم درم [illegible] پنجاه درم روغن بادام
ده درم عسل یک وزن و نیم ادویه شربتی بقدر حاجت معجون مسیحی مستعمل مولف جهت هضم طعام
و قوت مجامعت و قوت پشت و گرده و بغایت سودمند بود و اشتهای طعام باز دید کند صنعت آن عاقرقرحا
شش درم فلفل سفید هشت درم زعفران سه درم قاقله کبار ده درم قرنفل ده درم مصطکی هشت درم
قرفه هشت درم جوز بوا سی عدد روغن بادام ده درم قند سفید صد درم بقدر حاجت نافع بود و مفید
معجون مسک مستعمل سودمند بود درد جگر و ضعف معده و سردی آن بغایت و سده بگشاید و در بادها
غلیظ را تحلیل کند اخلاط آن مسک و سلیخه و سنبل الطیب و ساذج و لک و فقاح و ریوند چینی و
جنطیانا رومی از هر یک دو درم زعفران و نانخواه و تخم کرفس و مصطکی از هر یک سه درم عود
هندی و قرنفل و مر صافی از هر یک نیم درم مجموع کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته برشند
شربتی یک درم با آب گرم نافع بود معجون وج مستعمل سودمند بود کسی را که آب از چشم روانه بود
صنعت آن وج و حلتیت و زنجبیل و تخم رازیانه از هر یک پنج درم کوفته و بیخته با سه چندان عسل
کف گرفته برشند شربتی یک مثقال نافع بود و مجرب و آزموده معجون قسط مستعمل سودمند بود درد
معده و جگر را صنعت آن دارچینی هشت درم قسط تلخ هشت درم انیسون و تخم کرفس و اسارون

از هریک سی و سه درم کوفته و بیخته بعسل کف گرفته برشند شربتی یک مثقال نافع بود **معجون تمری**
مستعمل این غیر جوارش تمریات و صفت آن درباب جوارشات گفته شود جهت قولنج و عسر البول
نافع بود عظیم و مجرب **صنعت آن** خرمای بی دانه پانزده مثقال بورهٔ ارمنی و زیرهٔ کرمانی
و زنجبیل و قطر اسالیون از هریک دوازده درم سقمونیا مشوی پنج درم مغز بادام سفید کرده
و ورق سداب خشک کرده از هریک ده درم و باید که زیرهٔ کرمانی یک روز در سرکه خوابانیده
باشند همه کوفته و بیخته با تمر و عسل برشند پنج مثقال و همین فعل جوارش تمری میکند والله اعلم

باب الثالث فی الجوارشات

جوارش سقنقور مستعمل بود مند بود جهت کردهٔ سرد را و باه را زیاده کند و نعوظ تمام آورد
و خاصیت این بسیار است اینجا کوتاه کردیم **صنعت آن** تخم هلیون و تخم بیار و کندنا و تخم
شلغم و تخم انجره و تخم جرجیر و حب الرشاد و کرسنه و مغز حبة الخضرا و لسان العصافیر و
کنجد مقشر و تخم تره تیزه و مغز جلغوزه از هریک سه درم زنجبیل و شقاقل مصری و خولنجان
و دارفلفل از هریک پنج درم جوز الطیب و دارچینی و بهمن سرخ و سفید از هریک دو درم
سرهٔ سقنقور پنج درم خصی الثعلب ده درم ذکر گاو خشک کرده سوده درم دارو ها کوفته و بیخته
با سه چندان عسل کف گرفته برشند و ادویهٔ جوارشات باید که خشن تر از ادویهٔ معاجین
باشد و حریر آن درشت تر بود و فرق میان جوارش و معجون همین است که ادویهٔ معجون حریر
بیخته بود و از آن جوارش درشت و بعضی از اطبا درین نسخه اسقیل بریان کرده می نویسند
که قطعا اسقیل در معاجین نکنند و ممکن نبود خوردن آن بسبب تلخی آن و شربتی ازین جوارش دو درم

بود یا مثلث یا با شیر تازه یا با ماء العسل یا شاهد نافع بود **نوع دیگر جوارش سقنقور** مستعمل این
جوارش کسی است که شهوتش منقطع شده باشد از زن و مرد شهوتش برانگیزد و بغایة نافع و
مجرب بود و آزموده **اخلاط آن** تخم خندقوقی و شقاقل مصری و تخم شلغم و تخم دردار و تخم
پیاز سفید و تخم جرجیر و خشخاش و تخم گزر و کرنه و خصی الثعلب از هریک دو مثقال و نیم سرهٔ سقنقور
و علک و قسط شیرین از هریک یک مثقال و نیم فلفل سفید و کنجد مقشر و دارفلفل و زنجبیل و
زعفران از هریک یک مثقال مغز سر خروس بچه و مغز سر برهٔ نر خواره و مغز دماغ گنجشک
نر که در وقت هیجان گرفته باشند از هریک پنج مثقال قند یک مثقال و نیم خایهٔ شبوط و گوشت
آن از هر یک پنج مثقال و شبوط نوعی از ماهی است که در دجلهٔ بغداد می باشد و اگر خایه و گوشت وی نیافت
نشود ذکر گاو خشک کرده و ذکر اسب خشک کرده از هریک ده درم بدل آن کنند و اسقیل مشوی گفته اند
یک مثقال و نیم اما مولف این کتاب استعمال نمی کند در معاجین بسبب غایة تلخی پس تخمها بکوبند و نرد و قند
و علک را با پنج مثقال انگبین بگدازند و مغزها همه در هاون کنند و بسایند و بعد از آن ادویها خمیر کنند و با سه چندان
عسل کف گرفته برشند و در ظرفی کاشی یا چینی یا آبگینه کنند و سر ظرف محکم کنند و بعد از چهل روز سر ظرف بگشایند و استعمال
کنند شربتی یک مثقال یا شش مثقال با آب جرجیر یا با شیر گاو تازه یا با ماء العسل یک کاسه حل کنند و باز خورد
و غذا دو نوبه اسفیدباج که با نخود و با پیاز و روغن گاو پخته باشد خورد و این جوارش در آنچه یاد کرده شد
بغایة است و مجرب و آزموده **جوارش خبث الحدید** مستعمل مولف و این را فنجنوش خوانند سود مند
بود جهت استرخاء معده و بواسیر و تباهی مزاج و باه را زیاده کند و گونهٔ روی صافی کند و دفع سرعت
انزال کند وقتی که چهل روز متواتر استعمال کنند و شربتی دو درم بود **صنعت آن** پوست هلیله کابلی و بلیله

سیاه و بلیله و آمله مقشر و فلفل و دارفلفل و شیطرج هندی و سنبل الطیب و زنجبیل
و سعد کوفی از هریک ده درم شبث و تخم گندنا از هریک چهار درم خبث الحدید
مدبر بسرکه چهار ده شبانروز بعد از آن خشک کرده در سایه و بریان کرده و بار دیگر
بادام و دیگر بار سحق کرده صد درم عسل سه وزن ادویه دارو کوفته و بیخته بدان برشند
مشک ترکی اضافه کنند و در ظرفی آبگینه یا قلعی کنند و بعد از شش ماه مستعمل بود
نسخهٔ خبث الحدید نوع دیگر مستعمل جگر و معده را سود دارد و مجامعت را قوت دهد و
گونهٔ روی صافی کند شربتی روز اول یکدرم روز دوم دو درم روز سیم سه درم تا
هفت درم و بدین طریقه زیادت کند و از هفت روز نگذرد و این جوارش در قوت مجامعت
بغایة است **صنعت آن** پوست هلیله کابلی و هلیلهٔ سیاه و آمله مقشر و پوست بلیله
و فلفل سیاه و دارفلفل و زنجبیل و سعد کوفی و شیطرج هندی و پوست اترج خشک
و سوزن سوزن مدبر بسرکه و خبث الحدید مدبر بسرکه چنانچه ذکر رفت در نسخهٔ اول
و کنجد مقشر از هریک ده درم مجموع کوفته و بیخته به روغن گاو چرب کرده بعسل کف
گرفته برشند که نافع بود ان شاء الله تعالی **جوارش زرعونی** نسخهٔ مستعمل مولف منفعت کند کرده
و پشت را و معده را قوی کند و بلغم دفع کند و بوی دهان خوش کند و آب رفتن از
دهان باز دارد و بادها بشکند و ساکن گرداند و سردی و ریگ مثانه پاک کند و تخمه و نا
گواریدن طعام ببرد و آب پشت بیفزاید و جگر و گرده و مغز را قوی کند و نقراط گوید
هر که دو سال سه روز این معجون بخورد هیچ طبیب محتاج نباشد و اگر ده کنیزک دارد همه را

خشنود کند **صنعت آن** تخم کرفس و تخم گزر و تخم شبث و نانخواه و رازیانه و مغز تخم خربزه
و مغز تخم خیار بالنگ و بیخ کرفس از هریک پنج مثقال عاقرقرحا و قرفه و زعفران و مصطکی و
عود خام از هریک دو درم بسباسه و قرنفل و بیخ فلفل که آنرا فلفلمویه خوانند و کبابه از
هریک سه درم عنبر اشهب یکدرم کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته برشند و بعد از دو ماه
استعمال کنند شربتی دو درم تا دو مثقال شاید و نافع بود **نوع دیگر جوارش زرعونی کرم**
مستعمل تخم جزر و تخم شلغم و تخم پیاز و تخم تره تیزه و تخم هلیون و مغز جلغوزه و حب فلفل و حب
الزلم و بهمن سرخ و سفید و شقاقل و بوزیدان و دانهٔ کبر و لسان العصافیر از هریک دو درم
حلتیت طیب و خردل سفید و فلفل سیاه از هریک پنج درم روغن جوز هندی و مشک آن مقدار
که ادویه بدان چرب کنند عسل کف گرفته سه وزن ادویه شربتی سه درم تا سه مثقال نافع بود
هر بامداد ناشتا و اگر در وقت خواب نیز خورد شاید و باید که بیشتر از آن معجون تناول کند بیست درم
شکر سفید با کاسهٔ شیر تازه یا شاهد تا نفع آن تمام گردد **جوارش زرعونی** نسخهٔ الشیخ نجم الدین
سمرقندی علیه الرحمه و این نسخه شیخ در قرابادین کبیر آورده است و این نسخه معتمد علیه
است **صنعت آن** تخم هلیون و شقاقل مصری و بهمن سفید و سرخ و تودری سرخ و زرد
و ناف سقنقور و لسان العصافیر از هریک پنج درم زنجبیل و تخم شلغم و تخم گزر و تخم انجره
و تخم تره تیزه و تخم جرجیر و تخم پیاز و تخم گندنا و خولنجان و جوز الطیب و دارچینی و دار
فلفل و بوزیدان از هریک سه درم تخم انجره دو درم اسقیل مشوی سه درم آورده است
اما مستعمل مولف این کتاب نیست فاید که از آن کعب الغزال مرادست بوزن ادویه مجموع کوفته

وپخته باسه چندان عسل کف گرفته برشند شربتی یک مثقال تا دو مثقال شاید واین از عولی
تر دیکست بجوارش سقمونیا که ذکر کرده شد و اگر سقمونیا یافت نشود بدل ان دو وزن
ان خصی الثعلب باندری فرذل کنند بغایت نافع است **جوارش جالینوس** مستعمل واین جوارش
را خاصیت بسیارست همه اندامها را قوت دهد و بوی دهن خوش کند و باد را بشکند و بیماری
بول که از سردی مثانه بود باز دارد و سرفه بلغمی را ببرد و باه را قوت دهد و لون صافی کند
و بادها ناسود و دیوانگی ببرد و درد سر که از سردی بود و نقرس و قولنج و بهق را سود
مند بود و بواسیر و ریگ گرده دفع کند و سیاهی موی را دارد هر که پیوسته دیگر روز
استعمال کند ازین بیماریهای که ذکر کرده شد ایمن گردد و بعد از دو ماه روز که ساخته
باشند مستعمل بود و **صنعت آن** سنبل الطیب و سلیخه و قاقله و دارچینی و خولنجان و قرنفل و
سعد کوفی و زنجبیل و زعفران و فلفل سفید و دار فلفل و قسط بحری و عود و بلسان و
اسارون و حب الاس و قصب الذریره و تخم مورد از هریک دو درم مصطکی ده درم
قند بوزن ادویه مجموع کوفته و پخته بعسل کف گرفته برشند شربتی دو مثقال پیش از
طعام و بعد از طعام شاید خورد **جوارش عطایی** مستعمل خاصیت این معجون انست
که منی بسیار گرداند و مجامعت را قوت و صحت دهد و گرده و مغز را قوی گرداند
مجربست **صنعت آن** شقاقل مصری و قاقله کوچک و دار فلفل و خولنجان و دارچینی
و زنجبیل و قرنفه از هریک پنج مثقال بهمن سرخ و تخم اسبست و مغز تخم خربزه و تخم چرچیر و
تخم پیاز و تخم حماض و کرسنه و کشیز و تخم هلیون و تخم شلغم و تخم کرفس از هریک سه درم

دارو ها کوفته و پخته و ترنجبین سفید از تخم و خاک پاک کرده سه وزن ادویه یک
شب در شیر گاو تازه بخیسانند و بامداد دو درست بمالند و صافی کنند از خاکی که در ان
باشد و بر سر اتش نهند تا غلیظ شود و بعد از ان فرو گیرند تا نیم گرم شود و دارو ها
بدان بسرشند و در ظرفی کاشی یا چینی کنند شربتی سه مثقال با پنج درم شیر گاو تازه
نافع بود **جوارش عنبری** مستعمل مجامعت را قوت دهد و باه را زیادت کند و دل را
قوت دهد و خاصیت این جوارش بسیارست اینجا کوتاه کردیم **صنعت آن** قاقله و بسباسه
و لسان ذکر از هریک چهار مثقال و دار فلفل و زنجبیل از هریک هشت مثقال قرنفه و قرنفل
و انیسون و بزر البنج و مصطکی از هریک دانگی عنبر اشهب دو درم روغن بلسان
چهار درم عنبر با روغن بلسان بگدازد و بوزن دارو ها قند سفید با ان اضافت
کند و بعسل کف گرفته برشند بخورانیم درم و مرطوبی را یک درم نافع بود **جوارش
کمونی** مستعمل سودمندست جهت سردی معده و تبهای بلغمی و سوداوی و سردی
زنیشن و فواقی که از کثرت بلغم بود زایل کند و این معجون بهار رومی است **صنعت آن**
زیره کرمانی در سرکه خیسانند یکشبانروز و بعد از ان در سایه خشک کرده و بریان
کرده دو رطل بغداد فلفل سی درم زنجبیل سی درم زنجبیل چهل درم ورق سداب
خشک چهل درم بوره ارمنی ده درم مجموع کوفته و پخته باسه چندان عسل کف گرفته
برشند شربتی یک مثقال تا دو مثقال مناسب بود و مرجع معاجین و جوارشات باشد
بهتر ان بود که بلع کنند و قطعا نخایند اگرچه صاحب منهاج در جوارش کمونی گفته

باشد که باب گرم پاشامند اما مستعمل نو چنین است و نافع است بغایت **جوارش
کمونی کبیر** مستعمل زیره کرمانی غبا بچه دکر رفت دو رطل بغداد و فلفل سی درم زنجبیل
چهل درم ورق سداب خشک چهل درم بوره ارمنی ده درم سلیخه رومی و دارچینی
و قرنفه و حب بلسان و سنبل الطیب و مصطکی از هریک چهار درم کوفته و پخته باسه
چندان عسل کف گرفته برشند شربتی یک مثقال تا دو مثقال نافع بود ان شاء الله تعالی
جوارش سفرجلی مسهل مستعمل معده را قوت دهد و اشتهای طعام باز دید کند و قولنج
بگشاید و مخصوص است بقولنج **صنعت آن** به اصفهانی پاک کرده از پوست و دانه
یک رطل پاره کنند و در دو رطل شراب بجوشانند تا مهرا شود و بعد از ان فرو
گیرند و از دیگ بیرون ارند و بکوبند و بمنخل مویی بیرون کنند و یکمن عسل صافی
بر سران کنند و بجوشانند تا بر دیگ انعقاد دیگر فرو گیرند و این دارو ها کوفته و
پخته بران افشانند و بکفچه برزنند تا یکسان شود **اخلاط ان** زنجبیل و دار فلفل و
دارچینی از هریک دو درم هیل و قاقله و زعفران از هریک سه درم مصطکی پنج
درم سقمونیا مشوی ده درم تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده
سی درم شربتی ازین جوارش از پنج مثقال تا هفت مثقال باب گرم جهت قولنج
بغایت نافع بود **جوارش تمری ارجیزه** هم مستعمل خرما و هندی بی دانه پنجاه درم در
یک رطل سرکه بخیسانند یکشبانروز و بکوبند و با تمر بیامیزند و فلفل سیاه صد
دانه و زنجبیل سه درم بوره ارمنی یک مثقال عسل سه وزن ادویه تمر و مغز بادام و

بدان برشند و عسل کف گرفته بر سران کنند و دیگر برشته کنند و در ظرفی کنند شربتی پنج مثقال
تا هفت مثقال باب گرم بود **جوارش شهریاران** مستعمل مولف سودمند بود در سردی معده
و جگر و ان مستحق موارد انست خاص و بغایت نافع **صنعت ان** زنجبیل و قرنفه و قرنفل
و دارچینی و سلیخه و سنبل الطیب و جوز بوا و هیل و مصطکی و قاقله و حب بلسان و
زعفران از هریک چهار درم و نیم سقمونیا سه درم تربد سفید مجوف خراشیده بروغن
بادام چرب کرده هشت درم حب النیل هشت درم قند سفید بوزن ادویه کوفته و
پخته بعسل کف گرفته برشند شربتی از چهار درم تا هفت مثقال بحسب مزاج باب
گرم جهت قولنج نافع بود **جوارش الکمونی** مستعمل این جوارش عنبر سودمند
بود جهت معده و خفقان و سوء الهضم و درد رحم و بغایت پیران را نافع بود **صنعت
ان** قاقله صغار و کبار و بسباسه و دارچینی از هریک چهار درم زنجبیل و دار فلفل
از هریک هشت درم اشنه دو درم قرفه یکدرم قرنفل و زعفران از هریک دو درم
و جوز الطیب پنج درم سنبل الطیب و مصطکی و عنبر از هریک دو درم مشک و افیون
و بزر البنج از هریک یکدرم روغن بلسان شش درم افیون بشراب یا شلث خیسانیده
حل کنند و عنبر با روغن بلسان بگدازند و دارو ها کوفته و پخته بروغن بلسان چرب
کنند و بعسل کف گرفته برشند و افیون حل کرده بر سران ریزند و نیک برشند
و در ظرفی ابگینه کنند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی نیم مثقال تا یک مثقال نافع
بود و مجرب **جوارش مسک** مستعمل سودمند بود جهت ضعف معده و خفقان و بواسیر

صنعت ان مسک ترکی نیم مثقال قاقله وجوز الطیب وقرنفل وزنجبیل ودارفلفل
ازهریک ده درم دارچینی سه درم عود قماری هفت مثقال زعفران دو درم قند
سفید بوزن ادویه مجموع کوفته وبیخته بعسل کف گرفته برسرشند شربتی یک مثقال
بغایت نافع بود جوارش اترج مستعمل سودمند بود جهة معده وتقویت او واشتهای
طعام باز دید کند وبادها بشکند وبوی دهان خوش کند صنعت ان پوست اترج خشک
سی درم وقرنفل وجوز الطیب ودارفلفل وفلفل وخیربوا ودارچینی وخولنجان
وزنجبیل ازهریک یکدرم مشک دانکی ونیم کوفته وبیخته بعسل کف گرفته برسرشند ودر
ظرفی کاشی یا چینی کنند واستعمال کنند که نافع بود جوارش کافوری مستعمل فلفل
وجوز الطیب وزنجبیل وبسباسه ودارچینی زنار مشک وقرفه وفلفلمویه و[illegible]
وکافور وزعفران ازهریک مساوی مجموع کوفته وبیخته باسه چندان عسل کف
گرفته برسرشند ومعجون سازند وباید که کافور قیصری طلب کنند واگر یافت نشود
ریاحی که خاصیتش سودمند بود جهت ضعف معده وبلغمهای غلیظ وسوء الاستمرا
بغایت نافع است جوارش ملکی مستعمل باه را قوت دهد وشهوت زیاده
کند ودر مجامعت قوتی عظیم پیدا کند مجربست صنعت ان قرنفل وجوز الطیب
وبسباسه ولسان العصافیر وبیخ اذخر وزنجبیل ودارچینی ومصطکی وعود هندی
وزعفران ازهریک سه درم قاقله وکندر ذکر ازهریک یکمثقال اشنه سه مثقال
مسک دانکی ونیم قند وگلاب حل کنند وقدری عسل که کفایت بود برسران ریزند و

در حرارتش ننهند تا تردیک انعقاد فرو گیرند ودارها کوفته بران افشانند وبه
کفچه بجنبانند تا نیک سرشته شود وشربتی یک مثقال بود نافع بود وازموده و
مجربست جوارش جبالی منی زیادت کند ومجامعت را قوت دهد وضعف کرده
را سود دارد ومعده را قوی کند واشتهای طعام باز دید آورد صنعت ان
سنبل الطیب وقرفه وقرنفل ودارچینی وقاقله ازهریک دو مثقال انیسون
وتخم کرفس ازهریک یکمثقال زیره کرمانی در سرکه خیسانیده وخشک کرده بریان
کرده ومصطکی ونعنع خشک وعود هندی ازهریک چهار مثقال فلفل دو مثقال
ونیم مشک یک مثقال ونیم مشک دانکی قند سفید کوفته وبیخته بعسل کف گرفته برسرشند
شربتی یک مثقال یا دو درم نافع بود ومجربست جوارش عود مستعمل قرنفل سه درم
قاقله کبار دو درم عود خام پنج درم زنجبیل یکدرم زعفران یک مثقال سنبل الطیب
دو درم مصطکی سه درم بسباسه سه درم جوز الطیب یکدرم قرفه دو درم پوست
اترج پنج درم نبات دو من نسخه دیگر جوارش عود مستعمل مولف قرنفل دو درم
عود خام پنج درم پوست اترج دو درم قرفه چینی دو درم نبات یکمن نسخه
دیگر هم مستعمل مولف عود خام پنج درم اترج یکدرم مصطکی یکدرم نبات یک
من نسخه دیگر جوارش عود هم مستعمل عود خام پنج درم نبات یک من جوارش
عنبر مستعمل عنبر اشهب یک مثقال نبات یکمن نبات را بقوام اورند وفرو گیرند
چنانچه رسمست بخمیر زنند تا برست اید وعنبر دران اندازند وبسر شیر در تابه حل کنند و

ودر تابه یک بعد ازان بر روی سنگ ریزند وبکارد برند وبر دارند واستعمال
کنند که مفید است جوارش مصطکی مستعمل مصطکی دو مثقال ونیم قند سفید یک من مصطکی
باب گرم ترکنند ودر هاون سحق کنند وان زمان که تیره زده باشند وتر ویک ان
بود که بر سنگ ریزند مصطکی دران افشانند واگر بغایت گرم بود که مصطکی بران
افشانند تلخ شود وباید که نیم گرم باشد چون مصطکی بکار برند بعد ازان بر سنگ ریزند
وبکارد ببرند وبر دارند واستعمال کنند که بغایت نافع است وسودمند بود در [illegible]
معده وجگر وبادهای ان وبلغم دفع کند واب رفتن از دهان باز دارد ومجربست
جوارش فواکه مستعمل مولف کتاب گوید که این جوارش را کسی پیش از من ترکیب
نکرده است واین صنعت خاصه مولف است معده را قوت دهد وقی باز دارد
وجگر ودل وروده را قوت دهد ودفع صفرا کند وشکل کردن بدان دفع خمار
کند صنعت ان اب انار ترش وشیرین واب سیب وبه اصفهانی وبلخی واب
غوره واب زرشک وآب سماق واب کیل نیز اضافت کنند اگر بود مجموع مساوی
وبجوشانند تا یک من باز چهار یکی اید بعد ازان فرو گیرند وقند صافی کنند وبه
قوام زیاده اورند چنانچه تر ویک ان بود که بر بندد فرو گیرند ودر تیر زدن
آبهای ریزند وتیری زنند تا چندان که خواهند بعد ازان بر روی سنگ ریزند
وببرند وبر دارند واستعمال کنند وباید که آبها جوشانند همه باهم جوشانند بغیر از
اب حامض ولیمو وبعد ازان فرو گیرند از اتش واب لیمو وحامض بر سران کنند

وبکارد برند چنانچه ذکر رفت جوارش انار مستعمل بگیرد اب انار ترش وبقوام آرد
چنانچه در فواکه ذکر رفت ونبات هم بقوام زیادت ارد وهم بدان طریقه که در فواکه
ذکر رفت معجون سازد که بغایت نافع است جوارش زرشک مستعمل بگیرد اب زرشک
تازه واگر تر نبود خشک که بغایت سرخ وخوب بود بجوشانند وداغ کنند وبپالایند
وبقوام اورد چنانچه ذکر رفت هم بدان طریقه بسازد واستعمال کند جوارش
غوره مستعمل اب غوره بقوام اورد ودر تیر زدن اب غوره می ریزد وبر سر
سنگ ریزد وبکارد ببرد وبر دارد چنانچه ذکر رفت استعمال کند جوارش لیمو
وحامض مستعمل قوام قند درین دو جوارش زیاده از قوام لیموست به بسیاری
چنانچه هم در قوام فواکه وانار باشد واتش لیمو کمتر از اتش ایشان باشد تا
معلوم باشد وصنعت ان معروف ومشهور است جوارش نعنع مستعمل قند
صافی کرده بقوام قرص فواکه اورده سرکه ونعناع بچاشنی نهند چندان که [illegible]
شود وطعم نعناع روشن شود وبعد ازان بر سنگ ریزد چنانچه عادتست ومرجع
جوارش فواکه وانار وزرشک وغوره ونارنج وسکنجبین منعنع است
تا دیگران کمتر دانند ساختن بدان سبب صنعت ان نوشته شد تا مرکب را اسان بود

باب الرابع فی الاطریفلات

اطریفل بزرگ مستعمل سودمند بود وبواسیر را ولون نیکو گرداند وباه زیادت
کند ومعده را قوت دهد مجربست اطریفل صنعت ان پوست هلیله کابلی وهلیله سیاه و پوست

بلیله و امله مقشر و فلفل و دار فلفل از هر یک سی درم زنجبیل و بوزیدان و
بسباسه و شیطرج هندی و ششقاقل مصری و تودری سرخ و سفید و لسان العصافیر
و منوجب قلقل و کنجید مقشر و قند سفید و خشخاش سفید و بهمن سرخ و سفید از هر یک
ده درم مجموع کوفته و بیخته بروغن بادام جرب کنند و با سه چندان عسل کف
گرفته بسرشند شربتی یک مثقال تا دو مثقال و بعد از دو ماه استعمال باید کرد
و قوت این اطریفل تا سه سال باقی می ماند و بغایت نافع است اطریفل
کوچک مستعمل سودمند بود جهت استرخاء معده و رطوبت ان و بواسیر را دفع
کند و دهن را نیکو گرداند صنعت ان هلیله کابلی و هلیله سیاه و پوست
هلیله زرد و امله مقشر و پوست بلیله از هر یک ده درم کوفته و بیخته بروغن
بادام چرب کرده با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعد از دو ماه استعمال
کنند و قوت این اطریفل تا سه سال می ماند و شربتی یک مثقال تا دو مثقال نافع
بود اطریفل کشنیزی مستعمل پوست هلیله کابلی و پوست بلیله و هلیله سیاه
و کشنیز خشک اجزا مساوی و بعضی هلیله سیاه نمی کنند مجموع کوفته و بیخته با سه چندان
عسل کف گرفته بسرشند و بعد از دو ماه استعمال کنند شربتی یک مثقال تا دو مثقال
و نافع است جهت صداع که از بخار معده بود و قوت معده بدهد و بغایت نافع است
اطریفل مقل مستعمل پوست هلیله کابلی و پوست بلیله زرد و امله مقشر از هر یک
دو درم مقل سی درم مقل را باب کنند تا حل گردد و عسل کف گرفته شصت درم بر سر

ان بخراشد و مثل آن چند زده و پاره کند مانند انگشت و در دیگ کند و عسل بر سر ان
کند و قدری اب بجوشانند تا بقوام اید و اگر بقند خواهند همین سبیل بطیخ رقی مربا
مستعمل دفع حرارت کند و تشنگی بنشاند صنعت ان بستانند پوست خیار کرد و سه شبانروز
در اهک و اب خیسانند و بعد از ان بیرون ارد و یک شبانروز در نمک اب خیسانند
و دیگر بیرون اورد و دو سه شبانروز در اب صافی خیسانند بعد از ان بر سر اتش نهند و قدری
عسل و اب بر سر ان کنند و بجوشانند تا نیم پخته شود بعد از ان فرو گیرند و بنهند تا
اب ان بپالاید و دیگر در عسل مصفا اندازند و بر سر اتش نهند و بجوشانند تا بقوام
اید و فرو گیرند و در ظرفی کنند و بعد از چهل روز استعمال کنند وج مربا مستعمل جهت
قولنج و لقوه بغایت نافع بود و مصروع را سودمند بود صنعت ان بستانند وج تری
فربه و سه شبانروز در اب خیسانند و بعد از ان بیرون اورد و قدری اب و عسل
بر سر این ان کند و بر اتش نهند و اندکی بجوشانند تا نیم پخته گردد بیرون اورد و عسل
مصفا بر سر ان کند و بجوشانند تا بقوام اید و بعد از چهل روز استعمال کند جوز مربا
مستعمل سودمند بود معده سرد را و گرده سرد را و باه را زیادت کند صنعت ان بستانند
گردکان تر که هنوز پوست ان صلب نشده باشد و پوست از وی جدا کند و در دیگ
کند و عسل مصفا بر سر ان کند و بجوشانند باتشی اهسته دو سه جوشی و بعد از ان در ظرفی
کند و بعد از چهل روز استعمال کند و تا چهل روز دست از ظرف شستن باز ندارد
اوز مربا مستعمل سودمند بود سرفه را بغایت صنعت ان بستانند بادام فربه و مقشر کند

و در دیگ کند و دوشاب بر سر ان کند چندان که از ان بپوشاند و بر اتش نهند و دو سه
جوشی سبک بزنند بعد از ان فرو گیرد و سه روز رها کند بعد از ان بیرون اورد و از دو
شاب و در دیگ کند و عسل شهد بر سر ان کند و دو سه جوشی سبک بزنند و فرو گیرد و در
ظرفی کند و تا چهل روز ظرف ی شوید بعد از ان استعمال کند بنفشج مربا مستعمل سینه را
نرم گرداند و سرفه که از حرارت بود زایل گرداند و خشونت حلق دفع کند و بغایت
مفیدست صنعت ان بستانند گل بنفشه خوب تازه و باید که دنبال با ان نبود و در دست
بمالد تا گشته شود و اگر خواهد با قند بکوبد در هر یک من سر بنفشه دو من قند از ان استعمال
کند در انچه ذکر رفت بغایت نافع است جلنجبین الکسرها مستعمل سودمند بود و بلغم را و
قوت معده بدهد و بغایت هاضمه را نیکو بود صنعت ان بستانند ورق گل تازه یک
من و قند سفید دو من و اگر چهار من بکند شاید و هم چنانچه در خمیر بنفشه گفته شد بسازد
جلنجبین عسلی مستعمل سودمند بود جهت سردی معده و استسقا و سردی جگر و سوء الهضم
که از سردی صنعت ان هم چنانچه گل قندست بسازد جلنجبین سفرجلی مستعمل قوت
دل و دماغ بدهد و معده را بغایت نافع بود و از جمله مفرحاتست صنعت ان
بستانند گل به و هم چنانکه گلنجبین می سازد بسازد که به جهت تقویت معده بغایت نافع
است جلنجبین لسان الثور مستعمل از ادویه قلبی است ماده سودا را سود ارد و دفع
کند و خفقان زایل کند و سرفه بلغمی را نافع بود صنعت ان بستانند گل گاوزبان و دو من
قند اضافه کند و بکوبد و مرجه جلنجبین سفرجلی و جلنجبین لسان الثور است البته باید که قندی

بود و اگر از عسل خواهد نیمی عسل و نیمی قند اضافت کند بهتر بود و جهت توحش و دفع
ماده سودا را عظیم نافع است و مجرب و از موده باب
السادس فی الاشربة شراب عناب سرد و تر بود و جهت سرفه بغایت نافع بود
و غلبه خون و اصحاب ماشرا و جدری و حصبه و درد سینه بغایت نافع بود صنعت ان
بستانند عناب جرجانی یک چهار دانگ و در دو من اب بجوشانند تا باز زده و دو دانگ
اید در دست بمالد و صافی کند و یک من قند صافی کرده بر سر ان کند تا بقوام اید شربتی
از ورقی تا ده مثقال شاید شراب نیلوفر مستعمل سرد و تر بود و سودمند بود و جهت سرفه
و درد سینه و شکم نرم دارد و جهت معده و خشونت سینه و سرفه را بغایت مفید بود
صنعت ان بستانند یک وقیه نیلوفر خوب تازه و بجوشانند و صافی کنند و یک من قند صافی
کرده بر سر ان کند و بجوشانند تا بقوام اید شربتی از ده درم تا ده مثقال شاید نافع بود و مجرب
شراب بنفشج مستعمل معتدل بود در سردی و سودمند بود و جهت ذات الجنب و ذات
الریه و درد گرده و بول براند و شکم نرم دارد و سینه و حنجره و سرفه که با تب بود عظیم نافع
بود صنعت آن بستانند بنفشه تازه و گل ان پکسر و یک چهار دانگ بپزد و بپالاید و یک من
قند صافی کرده بر سر ان کند و بجوشانند تا بقوام اید و اگر خواهد که مسهل بود و پنج نوبت بنفشه
مکرر کند چنانچه یک من و چهار ریکی بنفشه بود و اگر بنفشه تر نبود خشک یک وقیه و بوزن
ی مثقال عوض چهار ریکی بنفشه تر کند نافع بود شراب دینار مستعمل مولف ذات الجنب و
حرارت جگر را بغایت نافع بود و طبیعت نرم دارد و تشنگی بنشاند و سوء القنیه و استسقا را

نافع بود صنعت ان تخم کاسنی بیست درم پوست بیخ کاسنی تازه سی درم نیلوفر ده درم گاو
زبان ده درم ورق گل سرخ بیست درم تخم کشوث درکتان بسته پنج درم ریوند چینی پنج درم
واگر پنج مثقال بود شاید اوویها بغیر از ریوند چینی بجوشانند وصافی کنند ویک من قند صافی
کرده بر سران کنند وبجوشانند تا بقوام اید وریوند چینی سوده بحریره بچه تبیره بگیرد وبر سران
نسخه دیگر هم شراب دینار تخم کاسنی پانزده درم تخم ... کاسنی تازه بیست درم گاوزبان
ده درم گل سرخ وزرشک ونیلوفر از هر یک ده درم ریوند چینی سه مثقال قند سفید یک من
واین نسخه مشتمل تبریزست وترکیب مولانا سعید مغفور صدر الملة والدین عطار ست رحمة
الله علیه شراب بزوری مشتمل پوست بیخ کاسنی سی درم وتخم کاسنی بیست درم رازیانه بیست
درم پوست بیخ رازیانه بیست درم تخم کشوث درکتان بسته پنج درم پوست بیخ کبر ده درم تخم کرفس
ده درم پوست بیخ کرفس ده درم بجوشانند وبپالایند وقند صافی کرده یک من ونیم برسران کنند
وبجوشانند تا بقوام آید واین شراب جهة مستسقی بغایة سودمند بود وجهة معده وجگر
وبادها بشکند وجهة مفاصل بغایة نافع بود شراب زوفا مشتمل جهت ضیق النفس وربو
وسعال کهن بلغمی بغایة سودمند بود صنعت ان بستانند عناب سی دانه وسپستان پنجاه دانه
انجیر سفید بیست دانه مویز بی دانه پنجاه عدد بنفشه پنج درم پرسیاوشان هفت درم تخم خطمی وتخم
خبازی از هر یک پنج درم بیخ مهک خراشیده هفت درم زوفای خشک هفت درم ودو نسخه دیگر
فراسیون پنج درم اضافه میکنند وبجوشانند وصافی کنند ویک من قند صافی کرده بر سران کنند
بجوشانند تا بقوام آید شراب خشخاش مشتمل سرد وتر بود سودمند بود سینه را و دماغ را

وبی خوابی

وبی خوابی ونزله وریشهای سینه را بغایت نافع بود صنعت ان بستانند خشخاش بزرگ با پوست
صد درم ونیم وکوفته کنند وبجوشانند در دو من ونیم اب اگر اب باران باشد بهتر باشد تا با
دو دانگ اید وفرو گیرد وبپالایند وقند صافی کرده دو من برسران کنند وبجوشانند تا به
قوام اید وبعضی شیره خشخاش گیرند چون قند بقوام امده باشد فرو گیرند وبر سر آتش
نرم شیره خشخاش بجوشاند وقند وپخته وان بکاری نیاید واگر خشخاش با پوست نیابند
خشخاش بی پوست نیم کوفته کنند وبجوشانند چنانچه ذکر رفت وبسازند واستعمال کنند که نافع
بود ومفید شراب صندل مشتمل سودمند بود جهت ضعف دل وجگر گرم وتب محرق صنعت ان
بستانند صندل مقاصری وبسوهان بسایند بیست مثقال واگر بگلاب خواهد یکشبانروز در
گلاب خوابانند واگر ترش خواهد باب غوره یا سرکه هرکدام که خواهد صندل دران خوابانند
ان مقدار که کفایت باشد وقند صافی کرده یک من برسران کنند وبجوشانند تا بقوام
اید اگرچه درهمه کتب مسطور باشد که پنجاه درم یا چهل درم باید وگفته باشد که بعد از
یکشبانروز که خوابانیده باشند بجوشانند واین ممکن نیست که توان توان خورد واگر
نیز بجوشانند وازبیست مثقال صندل زیادت بود وممکن نیست که توان چشید از غایت
تلخی ودرجه شراب لیمو وحماض وریباس وصندل است از کتب متقدمان شوان
ساخت مگر بدین نوع که نوشته خواهد شد شراب لیمو مشتمل سرد وخشک بود واندک
حرارت درو باشد وقوت معده بدهد وصفرا بشکند وهاضمه را یاری دهد ودفع قی
بکند وخمار را سود دارد وتبهای صفراوی وتشنگی زایل کند صنعت ان بستانند

لیموی خوب واب ان بگیرد وقند صافی کرده بقوام زیاده اورده وقدری گلاب
واب لیمو ان مقدار که کفایت باشد بروی ریزد واگر یک دو جوش بزنند شاید واگر
خشک خواهد از اتش فرو گیرد وبر اتش اهسته نهند واب لیمو بران می ریزد وتیزی
زنند تا ان زمان که تمام شود واگرچه در منهاج قرابادینها اورده باشند که اب لیمو در
دیگ سنگین بجوشانند تا باز نیمه اید وبهر یک رطل اب لیمو یک رطل قند بران نهند
ومولف این کتاب گوید که ممکن نبود خوردن ان از غایت تلخی شراب حماض مشتمل ترکیب
وی مانند شراب لیموست که گفته شد ومنافع وی هم منافع لیموست بل که زیادت
تر وبغایت نافع است شراب سیب مشتمل بهترین ان بود که از سیب شامی یا
اصفهانی بزنند وطبیعت ان سرد وخشک بود وقوت هم معده بدهد وخفقان را سود
مند بود وقی ساکن گرداند صنعت ان بستانند سیب اصفهانی خوب شیرین ومقشر کنند و
دانه از وی بیرون اورد وبکوبد وان بگیرد وهر یک من اب نیم من قند صافی کرده
برسران کنند وبجوشانند تا بقوام اید شراب به مشتمل صنعت ان مانند شراب سیبست ا
که گفته شد اما به شیرین وترش باید که کنند شراب فواکه مشتمل قوت معده ودل وجگر
بدهد ودفع قی بکند وصفرا بشکند وزنان آبستن را سودمند بود ومفید بود صنعت آن
اب به واب سیب وعلی واب انار ترش وشیرین واب سماق واب زرشک واب گیلن
ساوی یکدیگر واگر واب غوره وحماض ولیمو قدری اضافت کنند شاید ان بهتر باشد
ان ابها بجوشانند تا به نیمه اید وهر یک من اب یک من قند صافی کرده برسران کنند واگر نیم

کنند وهرروز بیرون ظرف بشوید که بغایت نافع است اترج مربا مشتمل طبیعت وی
گرم وخشک بود وقوت معده بدهد خاصه که با پوست مربا کرده باشد صنعت ان بستانند
اترج بزرگ که ان را بار غواتند وما تو خوانند وزردی ازرا پاک کنند وترشی جدا کنند و
بعد از ان گوشت با لنگ در دیگ اندازد ودو عسل شهد سفید برسران کنند وبغایت اهسته
می جوشانند تا بقوام واگر بقند خواهند همین سبیل الامربیات مثل اترج وهلیله وشقاقل
وجوز واشتال ان بعسل بهتر بود که بقند ودرجه تمر هندی والوچه وسیب وبه بلکی و
واشتال ان بقند بهتر بود شقاقل مربا مشتمل مجامعت را قوت دهد وباه را زیادت
کند ونعوظ تمام اورد وبغایت درامر باه مفید باشد صنعت ان بستانند شقاقل تازه
واگر تازه نبود خشک بجوشانند یک شبانروز واب ان بریزد ویکشبانروز دیگر بخوابانند
وسیم روز هم چنین کنند وبعد از ان مقشر کنند وبجوشانند تا نیم پخته شود وبعد از ان عسل
صافی بر سران کنند وباتش بجوشانند تا بقوام اید وفرو گیرد ودر ظرفی سبز کنند تا حتی تا
چند روز بعد از ان استعمال کند که مفیدست جوز مربا باه را زیادت کند واستعمال
نافع وقوت پشت بدهد وسینه را نیکو بود ومفید ونافع است صنعت ان بستانند جوز تر
خوب بزرگ وپوست ان بخراشد نیک وپارها بمقدار انگشت کوچکتر کنند وچوب اندرون
ان پیدا زود وبا قدری اب وعسل بجوشانند تا نیم پخته گردد وبعد از ان بیرون اورد
ودیگر عسل صافی برسر کنند واندک جوشی بجوشانند وفرو گیرد ودر ظرفی تا چهل روز
بیرون ظرف می شوید وشستن ظرف لازم است درهمه مربیات بغیر از اترج که محتاج نیست

نعناع مربا مشتمل جهت قوت معده و دل بغایت نافع و سودمند بود صنعت آن
بستانند سیب اصفهانی پنجاه عدد و یا صد عدد و آن مقدار که خواهد و در دیگ کند و قند صافی
کرده بر سر آن کند و بجوشانند چندان که سیب رنگ بگرداند و ژمرده شکل شود و بعد از آن
فرو گیرد و در ظرفی کند چینی یا کاشی کند و بعد از چهل روز استعمال کند و باید که پوست
نخراشد و اگر نه جدا شود و اگرچه در بعضی کتبها مسطور بود که پوست آن بخراشد و
مولف بکرات امتحان کرده و این سهوست سفرجل مربا مشتمل قوت وی زیادت از
سیب بود و تقویت معده صنعت آن بستانند به اصفهانی شیرین و پاره کنند پارهای
کوچک و با قند صافی کرده بر سر آتش نهند و بجوشانند تا بقوام آید و فرو گیرد و در
ظرفی کند و بعد از چهل روز استعمال کند نافع باشد کمثری مربا مشتمل جهت معده
بغایت نافع و سودمند بود صنعت آن بستانند بلجی اصفهانی بی کره و قند صافی کرده
بر سر آن کند و بجوشانند چندان که رنگ بگرداند و ژمرده شکل گردد و فرو گیرد و در ظرفی
سبز کند و بعد از چهل روز استعمال کند و باید که از شستن دست باز نگیرد ادرک مربا
مشتمل حرارت ساکن گرداند و طبیعت نرم گرداند و تشنگی بنشاند صنعت آن بستانند آلوچه
اصفهانی یا بخاری و قند صاف کرده بر سر آن کند و بجوشانند به آتش نرم تا بقوام آید و جلاب
باید که تنگ باشد که هرچه سیب و بهی و به است ابدارست و در جوشانیدن رطوبتی باز
می دهد و آلوچه نه قرع مربا مشتمل سینه را نافع بود و بغایت سودمند بود و شش و مثانه
را سودمند بود که در وی صلابتی باشد صنعت آن بستانند کدوی تازه نارک و پوست

آن کنند و بقوام آرند و دارو هلیلها بر سرشند جهت بواسیر بغایت سودمند بود و مفید
و مجرب اطریفل مقل ملین پوست هلیله سیاه و پوست هلیله زرد و آمله مقشر و اسطوخودوس
و افتیمون و بسفایج از هر یک ده درم مقل و فلوس خیار چنبر از هر یک سی درم مقل و
خیار چنبر در آب کند و عسل کف گرفته سه وزن ادویه بر سر آن کنند و دارو هلیلها
برسرشند و معجون سازند که بغایت نافع است اطریفل میدان مشتمل جهت کرمهای
بزرگ و خرد بغایت مفید بود صنعت آن برنگ کابلی مقشر ده درم حب النیل و
تربد سفید مجوف خراشیده و قسط تلخ از هر یک پنج درم فنپیل و ترمس و افسنتین رومی
و شیح ارمنی و افتیمون اقریطی و ملح نفطی و خردل سفید و تخم خطمی و سعد هندی و وازنک
خشک از هر یک سه درم کوفته و بیخته با دو چندان عسل کف گرفته برسرشند شربتی از دو
درم تا چهار مثقال بغایت نافع بود و آزموده اطریفل شاهترج مشتمل پوست
هلیله زرد چهل درم پوست هلیله کابلی سی درم پوست بلیله و آمله مقشر و سنا مکی از
هر یک ده درم شاهترج سی درم ریوند چینی دو درم چوب گز ده درم مجموع کوفته و بیخته
بروغن بادام چرب کرده بوزن ادویه کشمش بدان برسرشند شربتی از یک مثقال تا چهار
درم شاید و مفیدست اطریفل افتیمون مشتمل پوست هلیله کابلی و پوست بلیله و آمله
مقشر از هر یک ده درم سنا مکی و تربد سفید مجوف و افتیمون از هر یک پنج درم شیطرج هندی
سه درم بسفایج فستقی یکدرم انیسون و نمک هندی از هر یک دو درم کوفته و بیخته با
سه چندان عسل کف گرفته برسرشند شربتی یک مثقال نافع بود و مجرب و آزموده

باب الخامس فی المربیات

اهلیلج مربا معده را قوت دهد و هضم طعام بکند و خمل معده را محکم گرداند و سده
بلغمی بگشاید و بواسیر سود دارد و روشنایی چشم بفزاید و درد سر که از بخار معده بود زایل
کند اگر قدری کشنیز بریان کرده با وی اضافه کنند بهتر باشد صنعت آن اهلیلج مربا
اولی آن بود که در تری روزه ده باشند و اگر یافت نشود و ضرر وی بود بستانند هلیله
کابلی بزرگ صد عدد و در ظرفی سبز کند و چندان آب بر سر آن کند که آن را بپوشاند و بعد از آن
پنجاه درم خاکستر چوب رز یا چوب بلوط بر سر آن کند و هر سه روز بدل میکند آب و خاکستر تا
دوازده روز چهار نوبت بدل کند بعد از آن بچند آب بشوید آهسته چنان که پوست از
وی جدا نشود و بعد از آن در پاتیله کند و آب بر سر آن کند و یک مشت جو کوفته بر سر آن کند
و بجوشانند و چون کشک آب پخته گردد دیگ فرو گیرد و هوا آهسته بشوید چنان که پوست از
وی نرود و هر هلیله را ده سوزن بزنند و در ظرفی چینی یا کاشی کند و چندان عسل
بر سر آن کند که آن را بپوشاند و بیست روز رها کند بعد از آن بیرون آورند از عسل به
سبب آنکه آبی که در هلیله باشد بعسل امیخته شده باشد عسل رقیق شده باشد دیگر عسل تازه
بر سر آن کند چنانکه آن را بپوشاند و ده روز دیگر رها کند بعد از آن بجوشانند دو سه جوش
نیک و در ظرفی کند این دارو هارا که یاد خواهیم کرد بر آن افشانند اخلاط آن دارچینی
و زنجبیل وترنفو و ترتعال و بهل و جوز الطیب و مصطکی و عود هندی از هر یک ده درم
مشک نیم مثقال زعفران یک مثقال مجموع کوفته و بیخته بر آن افشانند و بعد از چهل روز استعمال

کنند بهتر بود و بجوشانند تا بقوام آید و استعمال کند که بغایت مفید و نافع است شراب
تمر هندی مشتمل طبیعت نرم دارد و صفرا بشکند و دفع حرارت بکند و قوت معده بکند
صنعت آن بستانند تمر هندی زرد و پاک کرده از دانه و خوشه یکمن در چهار من آب بپزد تا با نیم
دانگ آید و فرو گیرد و بپالاید و دو من قند صافی کرده بر سر آن کند و بجوشانند تا بقوام
آید شراب انار ترش مشتمل قی باز دارد و قوت معده بدهد و نافع بود صنعت آن
بستانند آب انار ترش و بجوشانند تا با نیمه آید و بعد یکمن آب انار یکمن قند صافی کرده
بر سر آن کند و بجوشانند تا بقوام آید و اگر قدری آب نعناع اضافت کند شاید
رب سیب آب سیب کافوری بجوشانند تا بقوام آید و فرو گیرد و در ظرفی کند و استعمال
نماید رب به بگیرد آب به ترش و شیرین و چنانچه ذکر رفت در سیب بسازد و از آن
همه ربوب بدین نوع باشد رب انار هم بدان طریقه که گفته شد بسازد شراب نعنع
مشتمل بستانند آب انار ترش و شیرین که با پیه آن گرفته باشند و بجوشانند تا با نیمه
آید و فرو گیرد و بدست بمالد بعد از آن آب انار جوشیده یکمن و آب نعناع تازه
نیمن و قند صافی کرده یکمن بر سر آن کند و بجوشانند تا بقوام آید و استعمال کند شراب
اجاص مشتمل بستانند آلوی سیاه خوب فربه یکمن و بشوید پاک و در پنج من آب بجوشانند
تا با نیمه آید و فرو گیرد و بدست بمالد و صافی کند و یکمن نیم قند صافی بر سر آن کند و
بجوشانند تا بقوام آید و استعمال کند شراب گل مکرر مشتمل و این مسهل صفرا بود و تشنگی
بنشاند صنعت آن بستانند ورق گل سرخ خوب بی تخم یک رطل و در پنج من آب

بجوشانند یک و بپالاید و دیگر یک رطل گل بر سران کند و هم چنان کند تا هفت نوبت
مکرر کند بعد ازان قند صافی دو من بر سران کند و بجوشانند تا بقوام اید شربتی سی درم
تا چهل درم با سکنجبین و اب برف **شراب ریباس** مستعمل شکم ببندد و قی باز دارد
و دفع خمار بکند **صنعة آن** بستانند ریباس تلایی خوب و سره من چند از دو بکارد چوبین
پاک کند و بهاون چوبی با سکین و بکتان بیفشارد و در قدح چینی کند و زمانی رها کند
و باز بقدحی دیگر پالاید آهسته و چند نوبت بپالاید و هر بار انچه درین قدح باشد
می ریزد تا تمام صاف شود و بعد ازان قند صافی کرده باید که بقیام زیادت او
و تر و دیگ بتابش ان زمان اب ریباس صافی بر سران ریزد و باید که دیگ سنگین
باشد و هیچ بند تر ده باشد و اهسته بود آتش وی تا تمام شود و زان که در کتب مسطور است
که اب ریباس اول بجوشانند تا باز دو دانگ اید و بعد ازان قند بر سران کند این
خلاف است و خطا و مولف کتاب گوید هیچ شراب مشکل تر از شراب ریباس نیست
بجنس ان **شراب غوره** مستعمل قایم مقام ریباس بود در طبیعت **صنعة آن** بگیرد
اب غوره خوب و صافی کند و بجوشانند تا باز نیمه اید و بپالاید و صافی کند و بعد یکمن
قند یکمن اب غوره بران نهد و بجوشانند تا بقوام اید و اگر خواهد که بغایت ترش نبود
بعد یکمن قند نیمن اب غوره بران نهد و باتش نرم بقوام آرند **رب غوره** بگیرد
اب غوره و بجوشانند در دیگ سنگین تا باز ربعی اید و بپالاید و دیگر بجوشانند تا سه یکی
بماند بردارد و استعمال کند و اگر تنک بود در ظرفی سبز کند و در افتاب نهد

شراب مورد

مستعمل بگیرد مورد دانه تازه و بکوبد و اب ان بگیرد و صافی کند و بجوشانند تا باز نیمه اید و اگر
مورد دانه تازه نبود بستانند دانه خشک یکمن و در چهار من اب بپزد تا یکمن بماند و فرو
گیرد و بدست بمالد و صافی کند و بر سران کند و بجوشانند تا بقوام اید و فرو گیرد و
استعمال کند و این سرد و خشک بود و عطش و سینه را سود مند بود و قوت معده بدهد
بغایت و شکم ببندد **رب مورد** بستانند دانه مورد تازه و بکوبد و اب ان بگیرد
و بجوشانند تا باز ربعی اید و صاف کند و اگر تنک باشد قدری رب به اضافت کنند
تا بقوام اید بعد ازان فرو گیرد و استعمال کند **شراب توت** مستعمل بستانند توت
سیاه و اب ان گیرد و صافی کند و بپزد تا به نیمه اید و پنج رطل اب و سه رطل قند
صافی کرده بر سران کنند بجوشانند تا بقوام اید سود مند بود جهت درد گلو و
خناق و ورم گرم و بغایت مفید بود **شراب انار عذب** مستعمل بستانند اب انار
عذب و صافی کند و بجوشانند تا باز نیمه اید و بعد یکمن اب انار خوشیده یکمن قند صافی
کند و بجوشانند تا بقوام اید **رب انار عذب** بستانند اب انار عذب صافی پنجت و پنج
من و اب سیب یکمن نیم قند سفید سه چهار یکی و بعضی اب سیب سه چهار یک میکنند
و قند یکمن نیم بجوشانند تا بقوام اید و این نوع بغایت مفید بود جهت مسلول و
شکم ببندد و سرفه را سود مند بود و دل را قوت دهد و ضعیف و ذبول زایل کند
شراب انجیر قوت کرده بدهد و باه بیفزاید و نعوظ تمام آورد و منی زیادت کند
و مثانه را پاک گرداند از علت و قوت جامعت بدهد **صنعة ان** بستانند نخود یکمن و در

پنج من اب بپزد تا باز دو دانگ آید و بعد ازان بستانند انجیر سفید خوب دو من و در پنج
من اب بجوشانند تا یکمن نیم بماند و طبیخ نخود بر سران کند و نخود و انجیر چند از دو بهر
یک من نیم طبیخ انجیر یکمن نیم عسل کف گرفته بر سران کند و دارچینی و خولنجان و
قرنفل و سنبل الطیب از هر یک یکدرم زعفران شاخ نیم درم مجموع نیم کوفته در صره بندد
و دران اندازد و بجوشانند تا بقوام اید و فرو گیرد و استعمال کند شربتی پنج مثقال بعق
کند پیش از غذا و بعد از غذا نیز شاید و اگر باب گرم خورد هم شاید **شراب گاوزبان**
دل را قوت دهد و توحش سوداوی زایل کند و بغایت مفید بود **صنعة ان** بگیرد
لسان الثور معطر یکمن و اب بادرنجبویه یکمن و عسل صافی یکمن بر سران کند
و بجوشانند تا بقوام اید و زعفران یک درم دران حل و اگر بقند خواهند شاید
و اگر گاوزبان تر نبود بستانند گاوزبان خشک چهل مثقال و در یکمن گلاب
خو بسانند و بجوشانند و بپالاید و قند صافی کرده یکمن بر سران کند و بجوشانند تا به
قوام اید شربتی ده درم نافع بود و مفید **میبه** اب به ترش و شیرین ده رطل
شراب کهن خوش بوی پنج رطل نقل بورا و شراب خو بسایند یک شبانروز و بعد ازان
بجوشانند و بپالاید و بر سراب کند و بجوشانند تا به نیمه اید و فرو گیرد و بپالاید و باز بر سر
اتش نهد و عسل یا قند انچه خواهد دو رطل و نیم دران اندازد و دارچینی و زنجبیل و سنبل
و قرنفل و مصطکی و عود از هر یک نیم درم زعفران ریشه و مشک از هر یک دانگی در
صره بسته اگر خواهد دران اندازد و بجوشانند و زمان زمان کیسه دارویی مالد تا تمام شود

فرو گیرد و در ظرف کند نافع بود **شراب بالنگ** مستعمل بستانند بالنگوی تازه یکمن و گاوزبان
خشک سی درم بجوشانند و اگر بالنگو خشک بود سی مثقال و بپالاید و یکمن عسل کف گرفته بر سر
ان کند و بجوشانند تا بقوام اید و بعضی در شراب بالنگو زعفران و مصطکی میکنند و اولی ان
بود که نکنند و اگر احتیاج بان بود وظیفه طبیب بود و ترکیب ان و اگر قندی خواهد همین سبیل
که گفته شد استعمال نماید **سکنجبین ساده** مستعمل تب را زایل کند و سده بگشاید و تشنگی بنشاند
و معده را از بلغم پاک کند و بیشتر مزاج گرم را موافق بود و جگر را قوت دهد و صفرا بشکند
و صحت محرور را نگاه دارد لیکن باه را نقصان دهد **صنعة آن** قند صافی کرده و سرکه
سفید ان مقدار که کفایت بود بر سران کند و قدری گلاب و اولی ان بود که در دیگ سنگین
بسازند و اگر نه باید که داند که چگونه در ظرفی دیگر باید پخت و بجوشانند تا بقوام اید و باید که
سرکه را اول بکنند که قند صافی کرده باشد تا چون بقوام اید سرکه خام نباشد **سکنجبین بزوری**
مستعمل قوت معده و جگر بدهد و استسقا باز دید کند و سده بگشاید و ناقهان را بغایت سود مند بود
صنعة آن تخم کاسنی و تخم خربزه و تخم خیار زه و تخم خیار بالنگ از هر یک پنج درم بوست
بیخ رازیانه از هر یک ده درم مجموع نیم کوفته کنند و در سه رطل اب و سی مثقال سرکه خو بسانند
یک شبانروز و بعد ازان بجوشانند و بپالاید و یکمن قند صافی کرده و بر سران کنند و بجوشانند
تا بقوام اید و استعمال نماید **سکنجبین بزوری گرم** مستعمل سده جگر و معده بگشاید و بول
براند و معده را از فضول پاک کند و استسقا و سوء القنیه را نافع بود **صنعة آن** بوست بیخ
کبر و بوست بیخ رازیانه و بوست بیخ کرفس از هر یک هفت درم تخم کرفس و رازیانه و انیسون

[Marginal note:]
صنعة ترنج بگیرد ...
خوب ... ترنج یکمن ...
... سرکه ...
و بجوشانند تا بقوام آید و ...
اندازد شاید و فرو گیرد و استعمال ...
سکنجبین ...
و استسقا و سوء القنیه زایل کند ...
براند و تشنگی بنشاند و ...
را سود مند بود



و تخم کاشنی و تخم کشوث از هر یک پنج درم عصاره غافت و ریوند چینی از هر یک دو درم بجموع نیم کوفته در سه رطل اب و بهار یکی سرکه خوب بیاشند بهم چنان که در سکنجبین بزوری سرد گفته شد پزند و استعمال نماید نافع بود سکنجبین بزوری ریوندی مشتمل تخم کاشنی و تخم خرفه و تخم خیار زه و تخم خیار بالنگ از هر یک ده درم نیم کوفته بوست بیخ کاشنی تر پانزده درم ریوند چینی پنج مثقال نبات یکمن سرکه چهل درم چنانچه گفته شد پزند و ریوند شیره و یکبر و چنانچه در شراب دینار گفته شد و اگر هم چنین سوده بالا جمله اضافه کند شاید سکنجبین افتیمون مشتمل مولف تخم کاشنی و تخم رازیانه و تخم کرفس و افسنتین از هر یک سه درم تخم ده مثقال بوست بیخ کاشنی و بیخ رازیانه و افتیمون از هر یک هفت درم ادویه بانغیر از افتیمون نیم کوفته بجوشانند افتیمون در صره کتان بندد و سرکه یک چهاریک و نیم ... ادویه پاک کند چنانچه ذکر رفت بان یکمن در اخر جوش افتیمون در صره کتان بسته بیندازد تا دو سه جوش بزنند تمام شود سکنجبین عسلی مشتمل سرکه عنصلی یک چهاریک و عسل مصفا یکمن و اگر قند و عسل باهم کنند بهتر بود و بجوشانند تا بقوام اید جهت ضیق النفس و استسقا و ربو سعالی و بلغمی و سعال قدیم بغایت نافع و مفید بود و مجرب است والله اعلم

باب التاسع فی اللعوقات

لعوق سپستان مشتمل بود و مفید بود و خشونت حلق و سرفه و سینه و شش نرم دارد و ذات الجنب و ذات الصدر نافع بود صنعه آن سپستان و دویست عدد مویز طایفی بیدانه چهل درم فلوس خیارچنبر ده مثقال پنج هلک نیم کوفته خراشیده چهل درم مجموع در شش رطل اب

بپزند تا باز دو دانگ اید و فرو گیرد و در دست بمالند و صافی کنند و یکمن قند سفید بر سر ان کنند و بجوشانند تا بقوام اید لعوق زوفا مشتمل سود مند بود در ربو و سرفه کهن و سینه و شش را از اخلاط غلیظ پاک صنعة آن بستانند ایرسا و زوفا خشک از هر یک بیست درم ایرسا نیم کوفته کنند و با سه رطل اب بجوشانند تا باز یک رطل اید و بدست بمالد و صافی کنند و یک رطل قند صافی کرده بر سر ان کنند و بجوشانند تا بقوام اید لعوق اسپغول مشتمل بود جهت سرفه کهن و ربو اگر سرفه از رطوبت غلیظ بود صنعة آن بستانند اسپغول بریان کرده سه درم ایرسا دو درم فراسیون و زوفا از هر یک یکدرم کوفته و بیخته بعسل مصفی بسرشند و استعمال نماید لعوق خیارچنبر مشتمل بنفشه پنج مثقال عناب بیست دانه سپستان پنجاه دانه مویز طایفی سی دانه بیخ هلک خراشیده ده درم خشخاش نیم کوفته بیست مثقال زوفا سه مثقال رازیانه سه مثقال ایرسا نیم کوفته سه درم کتیرا سه مثقال صمغ عربی و الوی سیاه ده درم پرسیاوشان و انجیر سفید بیست عدد بجوشانند و بدست بمالد و صافی کند و فلوس خیارچنبر بیست مثقال در ان حل کند و قند سفید یکمن اضافت کند و باز دو سه جوشی بدهد و مغز تخم خیارین و مغز بادام شیرین از هر یک پنج درم مغز حبه دانه سه درم باقلا سفید کرده ده مثقال خبازی سه درم گل خطمی پنج درم حلیمو سه درم کوفته و بیخته بدان بسرشند و بیست مثقال روغن بادام شیرین اضافه کند لعوق خشخاش مشتمل سود مند بود جهت نزله و ریشهای شش و خون از شش ان و سرفه گرم را مفید بود بستانند صد عدد خشخاش بزرگ و دانه ان بیرون اورد و در پنج رطل اب بجوشانند

یکشبانروز بجوشانند تا با نیمه اید و دروست بمالد و صافی کند و هر یکمن اب خشخاش را نیمن قند صافی کرده و نیمن شلث بر سر ان کنند و بجوشانند تا بقوام اید و زرد کیرد و صمغ عربی و کثیرا و نشاسته از هر یک پنج درم کوفته و بیخته بدان برشند و استعمال کنند معوق رب السوس مستعمل سودمند بود فضول لزج که در سینه جمع شده باشد مفید بود صنعت ان رب السوس و کثیرا و مغز بادام تلخ مقشر و تخم بادیانه از هر یک جزوی کوفته و بیخته با عسل کف کرفته برشند و روغن بادام اضافه کنند شربتی یک مثقال یا دو مثقال بطبیخ زوفا بیاشامند نافع بود و از موده و مجرب است انشاء الله تعالی

باب الثامن فی السفوفات

سفوف حب الرمان مستعمل سودمند بود اسهالی که از ضعف معده بود و قوت ان بدهد صنعت ان انار دانه ترش و شیرین بریان پنج درم تخم مورد و بلوط و سماق و زیره کرمانی بسرکه خوابانند یکشبانروز و بعد از ان خشک کرده بریان کرده بت کنار و بت سنجد و کشنیز بریان کرده و خرنوب نبطی و خرنوب شامی از هر یک ده درم نمک سود و رانک از هر یک یکمثقال کوفته سفوف سازند شربتی از پنج درم تا پنج مثقال مجموع سفوفات را قوت تا دو ماه باقی بعد از ان ضعیف می شود نسخه هم سفوف حب الرمان مستعمل انار دانه بریان کرده ده مثقال زیره کرمانی مدبر بسرکه و خرنوب منقی و سماق و حب الاس و بت کنار و شاه بلوط و کشنیز بریان کرده و قرط از هر یک پنج درم کوفته و بیخته شربتی پنج مثقال نافع بود سفوف تعلیانا مستعمل سودمند بود اسهال کهن و تر و

ضعف معده و ترحم و بواسیر را بغایت نافع بود صنعت ان حب الرشاد بریان کرده یک چهار یک زیره کرمانی بسرکه خوابانند و خشک کرده بریان کرده پنج مثقال زر کتان و زرنکراث و هلیله سیاه از هر یک ده مثقال مصطکی پنج درم هلیله سیاه و روغن زیت بریان کنند و دوار و ماحمه کوفته و بیخته بغیر از حب الرشاد که ان نیم کوفته باشد و بعضی هلیله کابلی در روغن زیت بریان کرده اضافه کنند شربتی یک مثقال یا دو مثقال بر سر اب سرد ریزند و باز خورند که نافع بود و مجرب سفوف الطین مستعمل که از اسفوف نشاسته خوانند سودمند بود و پیچ را و اسهال مراری را بغایت نافع بود صنعت آن بنکو و تخم ریحان و تخم مرو و نشاسته و تخم حاض و صمغ عربی و کل ارمنی و طباشیر از هر یک ده درم صمغ عربی و کل ارمنی و طباشیر و نشاسته و تخم حماض نیم کوفته کنند و خلط کنند و باید که مجموع بریان کرده بغیر از طباشیر و کل ارمنی که از احتیاج نیست بریان کردن و بکلاب ترکنند و بر روغن کل چرب کنند شربتی سه درم تا پنج مثقال فرو برد و اگر رب به یا رب مورد خورد شاید و بعضی بارتنک اضافه می کنند نسخه دیگر هم سفوف طین مستعمل بنکو و تخم مرو ریحان و نشاسته نیم کوفته کنند و صمغ عربی و طین ارمنی از هر یک ده درم نیم کوفته کنند و با هم بیامیزند و استعمال کنند که بغایت نافع است سفوف الخرنوب مستعمل سودمند بود جهت اسهال و استرخای معده و مجرب است صنعت آن خرنوب نبطی دانه و زیره کرمانی مدبر بسرکه خوابانند چنانچه رسمست و سماق و بت کنار و حب الاس و بلوط و کشنیز خشک بریان کرده و مصطکی از هر یک

مسلول را بغایت نافع بود و باید که سرطان را انجاکستر چوب رز شسته باشد و بعد از ان سوخته کنند و بعضی بعوض مغز تخم خربزه کثیرا سه درم کنند سفوف یقطع الدیدان مستعمل جهت کرمها که دفع کند و بغایت مفید بود و مجرب صنعت ان ترمس و کندش و میویزج مصری از هر یک یکمثقال نمک هندی و افتیمون رومی از هر یک دو درم کوفته و بیخته بنفط سیاه و زهره گاو برشند و بعد از ان سحق کرده استعمال کنند و شربتی یک مثقال یا دو درم نافع بود و مجرب است نوع دیگر مستعمل مولف کتاب شیخ ارمنی و ترمس و قنبیل و قسط تلخ و برنک کابلی مقشر و بهرخس و تربد سفید مجوف و افتیمون رومی از هر یک یکدرم حب النیل نیم درم نمک هندی نیم درم مجموع کوفته و بیخته بر سر شیر بز یک چهار یک و شکر سرخ ده درم بعد از ان که سه روز بامداد و شیر و شکر خورده باشد و غذا دو نوبت نخود و شیره خشکدانه روز چهارم بیاشامد نافع بود و معالجه کرم کدو دانه مشکل است که البته بعد از چهل روز یا دو ماه عود میکند و هدا فی این کتاب شرح قاتلات دود و دواء دار و ان کشته شود و مولف این کتاب این زحمت از چند کس دفع کرده انشاء الله تعالی سفوف که سنگ از مثانه و کرده اطفال پاک کند مغز تخم خربزه و صمغ عربی و صمغ اجاص و قلت از هر یک پنج درم کوفته و بیخته سفوف سازد شربتی نیم درم تا یکدرم بود سفوف که سنگ کرده و مثانه پاک کند بگیرد مغز تخم خیار بادرنگ و مغز تخم کدو و مغز تخم خیارزه و مغز تخم خربزه و خطمی و رازیانه از هر یک یکدرم قلت و صمغ اجاص از هر یک دو درم حجر الیهود نیم درم کوفته و بیخته بر سر این مطبوخ که یاد کرده می شود بیاشامند بنشانند خشک پنج درم و بجوشانند تا با نیمه اید و صافی کند و هر روز ده درم یا پنج درم لعاب

بنکو و یک مثقال سفوف و پنج درم نبات هفت روز پیاپی استعمال کنند سفوف عود مستعمل نافع بود جهت ضعف معده و سردی ان و اشتهای ان باز دید کند صنعت ان قاقله و طباشیر و اصل السوس و زرنباد و ورق کل سرخ و مصطکی و کبابه و قرنفل و نعناع خشک و تخم کرفس از هر یک پنج درم عود هندی دو درم و نیم قند سفید هشت درم کوفته و بیخته استعمال کنند

باب التاسع فی الحبوبات

حب ایارج مستعمل سودمند بود مرضهای سرد معده را پاک کند از همه خلطها و بغایت مفید است صنعت او ایارج فیقرا یک مثقال تربد سفید خراشیده و بروغن بادام چرب کرده یکدرم حب النیل و افسنتین و غاریقون سفید از هر یک نیم درم شحم حنظل دو دانگ کوفته و بیخته باب بادیانه برشند و حب سازد هر یک بمقدار نخودی و این یک شربت است اگر خواهد در عسل کردانیده فرو برد و اگر خواهد در خشخاش شکر سرخ سحیق فرو برد و همه حبوب مسهل قوت ان تا دو ماه می ماند بعد از ان ضعیف می شود و بهتر ان بود که در روز ساخته باشد و در شب غربال در سایه نگاه داشته تا سحرگاه بعد از ان استعمال کند نوع دیگر حب ایارج از کامل الصناعة جهت صداع بلغمی سودمند بود صنعت آن تربد سفید مجوف یکدرم و نیم ایارج فیقرا یکدرم شحم حنظل نیم درم سقمونیا و افیسون و صبر از هر یک دانکی نمک هندی دو دانک کوفته و بیخته باب برشند و حب سازد و این یک شربت است نسخه دیگر هم حب دیگر هم از کامل الصناعة تربد سفید مجوف خراشیده دو درم ایارج فیقرا سه درم پوست هلیله کابلی و نمک هندی از هر یک دو درم شحم حنظل یکدرم تخم کرفس نیم درم کوفته و بیخته حب سازد شربتی دو درم یا سه درم

مساوی کوفته وبیخته شربتی یک مثقال یا دو درم باب مورد ابرشد ولعق کند و
سفوف انبرباریس مسهل سودمند بود ضعف معده را وقوت وی بدهد وشکم بر
بندد وبغایت نافع بود صنعة آن نانخواه وسماق وزنجبیل وانار وانه ترش بریان
کرده وزرشک بی دانه وبت کنار از هریک دو درم قند سفید بیست درم مجموع کوفته و
وبیخته استعمال نماید سفوف سماق مسهل سودمند بود جهت اختلاف صنعة آن
سماق ده درم تخم مورد وانار وانه ترش بریان کرده از هریک پنج درم خرنوب
نبطی سی درم صمغ عربی وجلنار از هریک یکمثقال ونیم مجموع کوفته وبیخته شربتی پنج درم
استعمال کند سفوف بلوط مسهل شکم بربندد صنعة آن شاه بلوط وتخم الزبیب از هریک
ده درم کوفته وبیخته شربتی سه مثقال استعمال کند سفوف بروز مسهل سودمند بود جهت
بادها وریح که در معده بود صنعة آن کرویا وانیسون وزیره کرمانی وتخم کرفس وقاقله و
قرفه ونانخواه از هریک دو درم قرنفل وزنجبیل ودارفلفل از هریک نیم درم قند سفید
پنج مثقال کوفته وبیخته شربتی ده درم استعمال کند سفوف هلیله مسهل خاص مسهل
نقرس ومفاصل وعرق النسا است ومجرب است صنعة آن سورنجان مصری هفت درم
پوست هلیله زرد هفت مثقال نشاسته ده مثقال بوزیدان سه درم وورق گل سرخ پنج درم پوست
بیخ کبر سه مثقال وورق خبازی سه درم زعفران یکدرم مغز بادام مقشر سه درم قند سفید شصت درم
سقمونیا مشوی یکمثقال مجموع کوفته وبیخته نبات سحق کرده شربتی دو مثقال بر سر آن آب
سرد کند وباز خورد وسقمونیا نمی کنند سفوف سورنجان مسهل مؤلف این مسهل جهت مفاصل و

نقرس وعرق النسا بغایت نافع بود وسودمند صنعة آن سورنجان مصری ده درم نشا
سته هفت درم بادام مقشر سه درم پوست هلیله زرد سه درم زعفران نیم درم قند سفید سی
درم سقمونیا مشوی یکدرم واگر ماده بلغمی بود واحتیاج سقمونیا نیست ومرکب باید که داند که
چون ماده بلغمی بود تربد عوض سقمونیا کند پنج درم شربتی دو مثقال باب سرد نافع بود
نسخهٔ دیگر هم سفوف سورنجان سورنجان مصری ده مثقال نشاسته پنج درم تربد سفید مجوف پنج درم
مغز بادام سفید سه درم زعفران یکدرم سقمونیا مشوی یکدرم شربتی دو مثقال بر سر آب
سرد ودر بعضی نسخها سی درم مغز بادام میکنند نسخهٔ دیگر هم از سورنجان واین نسخه جهت ماده
صفراوی سودمند بود صنعة آن سورنجان مصری ده درم مغز بادام سفید کرده پنج درم
نشاسته پنج درم قند سفید ده درم زعفران نیم درم سقمونیا مشوی نیم درم واین نسخه مسهل
دار اشتغال بیشتر بوده است نسخهٔ دیگر هم از این سفوف سورنجان ده درم قند سفید ده درم
زعفران دانگی کوفته وبیخته شربتی یکدرم بر سر آب سرد کند وباز خورد سفوف الورد
مسهل سودمند بود جهت کسانی که مدقوق باشند صنعة آن طباشیر وورق گل سرخ
از هریک پنج درم گل ارمنی وصمغ عربی از هریک دو درم عصارهٔ زرشک وکرد
سماق از هریک سه درم جلنار یکدرم ونیم مقل مکی یکدرم ونیم کشنیز خشک بریان کرده
دو درم کوفته وبیخته شربتی یکمثقال مفید بود سفوف سرطان مسهل جهت مسلول بغایت
نافع بود صنعة آن سرطان نهری سوخته ده درم طین قبرسی وصمغ عربی وخشخاش
سفید وسیاه ومغز تخم خربزه از هریک پنج درم کوفته وبیخته استعمال کنند واین سفوف

نافع بود **حب صبر** مشتمل صبر سقوطری یک مثقال تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام
چرب کرده یکدرم حب النیل وغاریقون وانیسون از یک یکدرم ونیم شحم حنظل ونمک هندی
از هر یک دانگی ونیم مقل وکثیرا از هر یک دانگی کوفته وبیخته باب کرفس تر سرشته وحب
سازند واین یک شربت است **حب صبر** نسخه صاحب کامل جهت صداع بلغمی نافع بود
صنعة آن صبر سقوطری شش درم مصطکی چهار درم تربد سفید مجوف یکدرم کوفته وبیخته
حب سازند حبهای بزرگ مانند نخودی شربتی ده حب تا چهارده حب در وقت خواب فرو
برد واین حب را شبیار خوانند ومفیدست **حب سورنجان** مشتمل صبر سقوطری وتربد سفید
مجوف وسورنجان مصری از هر یک یکمثقال ماهیزهرج یکدرم حب النیل وغاریقون از
هر یک نیم درم کثیرا وشحم حنظل از هر یک دانگی نمک هندی دانگی ونیم کوفته وبیخته باب
کرفس تر سرشته وحب سازند واین یک شربت است **حب شقیقه** مشتمل جهت درد سر
وچشم وشقیقه سودمند ودماغ را پاک گرداند وجهت درد گوش نافع بود **صنعة او** بنفشه
خشک دو درم تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده یکدرم رب السوس
وپوست هلیله زرد وانیسون از هر یک نیم درم سقمونیا مشوی نیم دانگ کوفته وبیخته باب خالص
سرشته وحب سازند واین یک شربت است **حب خیار** مشتمل سودمند بود جهت
درد معده وسر **صنعة او** صبر سقوطری سه درم پوست هلیله زرد ورق گل سرخ وتربد سفید
مجوف خراشیده وبروغن بادام چرب کرده ومصطکی از هر یک یکدرم ونیم کوفته وبیخته
سرشته وحب سازند ودر سایه نگاه دارند تا خشک شود وشربتی یک مثقال تا سه درم

